

سودای جمهوری

اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی
اولین رئیس‌جمهور ایران



توجه!

کتاب پیشرو در ۴ مجلد در تاریخ ۹۶/۲/۲ و به شماره های ثبت ۱۴۹۴۶۴۵ و ۱۴۹۴۶۵۴ و ۱۴۹۴۶۵۱ و ۱۴۹۴۶۴۹ جهت بررسی و صدور مجوز نشر تحویل وزارت ارشاد اسلامی گردید و پس از پیگیری های مکرر و نامه نگاری های متعدد در نهایت در تاریخ ۹۷/۷/۱ پس از گذشت ۱۷ ماه با گفتن این جمله که "در صورت خبر جدید با شما تماس خواهیم گرفت" از دادن پاسخ صریح خودداری نمودند. در صورت لزوم پیگیری ها و مدارک و مستندات پیگیریهای انجام شده و ملاقات با مسئولان اداره کتاب وزارت ارشاد ارائه خواهد شد.

لذا کتاب فوق مجوز نشر در جمهوری اسلامی ایران را ندارد و انتشار نسخه چاپی کل یا جزئی از کتاب به هر نحو منوط به اخذ مجوزهای لازم می باشد و مولف در این باره هیچگونه مسئولیتی ندارد.

تکثیر نسخه الکترونیکی این کتاب بین کارشناسان و محققان دانشگاهی و مستقل به قصد روشن شدن بخشی از وقایع تاریخی دوره سه ساله اول انقلاب اسلامی و ذکر شفاهی یا اقتباس در فضای مجازی از نظر مولف بلامانع است.

هرگونه برداشت سیاسی از کتاب حاضر له یا بر علیه هر یک از جریانات سیاسی و یا انتساب مولف یا محققان تاریخی مرتبط با این کتاب به احزاب و گروهها با روح بی طرفی و کشف حقیقت مغایر و با اهداف مولف همخوانی ندارد.

مولف بر عدم وابستگی سیاسی به گروهی خاص داخلی یا خارجی تأکید دارد و پدیدار نقد اساتید و محققان ارجمند از طریق کانالهای ارتباطی ذکر شده در این کتاب است.

عباس شادلو

سودای جمهوری

اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی
اولین رئیس جمهور ایران

جلد ۲

۱۳۹۶

۶۵۷

سودای جمهوری
اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی
اولین رئیس جمهور ایران

جلد ۲

عباس شادلو

سایت مولف: <http://www.asre-roshangari.ir>

کانال تلگرام: t.me/sociohistoryiran

ایمیل مولف: asvozara@gmail.com

تهران ۱۳۹۶

فهرست جلد دوم

صفحه	عنوان
۶۶۱	فصل پنجم: ریاست جمهوری
۶۶۱	من رئیس جمهور می شوم!!
۶۶۷	حضور در انتخابات
۶۷۵	رئیس جمهور روحانی
۶۸۸	نامزد دوم حزب جمهوری اسلامی
۷۱۸	نامزد جامعه روحانیت مبارز تهران
۷۳۵	نامزد جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۷۴۸	علل پیروزی در انتخابات
۷۶۳	برگزاری انتخابات
۷۸۰	پس از انتخابات
۸۰۱	نامه سران حزب جمهوری اسلامی
۸۱۳	فصل ششم: مجلس
۸۱۴	جبهه بزرگ اسلامی
۸۲۱	تقلب در انتخابات
۸۳۲	ائتلاف
۸۴۶	مجلس هماهنگ
۸۵۲	تحلیف
۸۵۵	عکس‌های فصل ششم
۸۵۹	فصل هفتم: نخست‌وزیر
۸۶۰	اولین تلاش‌ها
۸۷۳	ویژگی‌ها، اولین گزینه‌ها
۸۹۸	گزینه مشترک
۹۱۷	گزینه اجباری، شورای حکمیت
۹۶۳	کابینه
۹۹۷	سخنرانی ۱۷ شهریور رئیس جمهور
۱۰۱۹	انتخاب کابینه، مدعیات، شواهد

۱۰۳۳	مبانی اختلافات در دولت
۱۰۳۴	(۱) اختلاف در شیوه حل مشکلات کشور
۱۰۳۸	(۲) تفتیش عقاید
۱۰۴۳	(۳) تعهد یا تخصص
۱۰۵۸	(۴) تفاهم متقابل
۱۰۶۷	(۵) کفایت دولت
۱۰۷۷	تکمیل کابینه
۱۱۱۷	فصل هشتم؛ وقایع سال ۱۳۵۹
۱۱۱۷	نوار آیت
۱۱۷۶	اعتبارنامه آیت
۱۱۹۳	آیت اقلیت حزب
۱۱۹۹	جنگ داخلی، کردستان
۱۲۲۵	چماق‌داری
۱۲۳۰	-مشهد؛ تهران
۱۲۳۳	-اصفهان
۱۲۳۶	-کوچصفهان
۱۳۶۶	عکس‌های فصل هشتم

فصل پنجم ریاست جمهوری

من رئیس جمهور می شوم!!

از نقل قول‌ها و خاطرات معدود دوستان و نزدیکان بنی‌صدر که به طرز چشمگیر با هم همسان هستند می‌توان دریافت که وی سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در فکر ایجاد نوعی جمهوری در ایران بوده و خود را اولین رئیس‌جمهور ایران نامیده است. همسویی و مراوده او با آیت‌الله خمینی و روحانیون به اصطلاح روشنفکر و از طرفی چهره‌های ملی و دانشجویی و موقعیت وی را تقویت کرد. پیش‌تر او از نظر تئوریک مبادی نظری حکومت اسلامی را در چند کتاب به صورت مفصل تبیین کرده بود که از این جهت پیش و پس از انقلاب منحصر به فرد بود. کتب اقتصادی توحیدی، اصول ضوابط حکومت اسلامی، امامت و مبارزه با سانسور، تضاد و توحید، کیش شخصیت، مسئله نفت و ده‌ها مقاله دیگر بیان‌کننده نظریه حکومت اسلامی البته از دیدگاه بنی‌صدر بود. حکومت مطلوب وی پیش از هر چیز جمهوری، دموکراتیک، آزادی‌خواه و مطابق خواست مردم بود. به نظر می‌رسد با نوشتن چنین کتاب‌هایی و ایجاد چنین ارتباطاتی بنی‌صدر در صدد تحقق آرمان برپایی جمهوری اسلامی از نوعی که خودش آن را شرح و بسط می‌داد، بود. فرض

نادرستی نخواهد بود اگر بگوییم شخصی با چنین روابط و جایگاه سیاسی پیش از انقلاب، احتمال پیروزی انقلاب را می‌داده و جایگاه مطلوب خودش پس از پیروزی را ترسیم کرده بود. شواهد متعددی وجود دارد که بنی‌صدر سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، جایگاه اول، یا حداقل جایگاه دوم پس از آیت‌الله خمینی را برای خود تصور می‌کرده است. او در زمانی که سال‌های آخر دبیرستان را در همدان می‌گذراند، در بحبوحه نهضت ملی شدن صنعت نفت خود را در آینده اولین رئیس‌جمهور ایران خوانده بود.

اولین بار محمود راسخ افشار از مبارزین چپ‌گرا در خارج کشور عنوان کرد که بنی‌صدر ۲۵ سال قبل از پیروزی انقلاب (حدود سال‌های ۱۳۳۲) یعنی ۱۰ سال قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری روحانیون «جمهوری» را بهترین نوع حکومت در ایران دانسته و خود را اولین رئیس‌جمهور ایران نامیده بود. بنی‌صدر در گفتگو با حمید احمدی در کتاب «درس تجربه» این موضوع را تأیید می‌کند:

«بنی‌صدر: بله در همدان یک همکلاسی داشتیم به اسم آزرمی. نمی‌دانم شما او را می‌شناسید؟

ح.ا.: خیر.

بنی‌صدر: کتاب‌های حزب توده و مرامنامه و غیره را می‌آورد و تبلیغ می‌کرد. همان زمان بود که کلمه دیالکتیک را از زبان او شنیدم و برگردیم به این موضوع، به هر حال، آن جو بحث و بعد هم مسئله مبارزه برای ملی شدن نفت و به دنبال آن پیش آمدن کودتای ۲۸ مرداد و همه این حوادث و مسایل، اصلاً دید من را به کلی عوض کرد. و در همان زمان بود که گفتم، سلطنت به کار ایران نمی‌آید و جمهوری خواه شدم و گفتم، من اولین رئیس‌جمهور ایران خواهم شد.

ح.ا.: واقعاً آن زمان، این حرف را زدید؟

بنی‌صدر: بله. والله.

ح.ا.: البته من می‌خواستم این موضوع را از خودتان بپرسم چون چهارسال پیش، به هنگام ضبط ویدویی خاطرات آقای محمود راسخ [افشار] [از دبیران

سابق کنفدراسیون دانشجویان [این مطلب را از ایشان شنیدم. پدر آقای راسخ از چهره‌های سرشناس و مورد احترام رهبران جبهه ملی بود و برخی جلسات مهم تصمیم‌گیری در رهبری جبهه ملی [قبل از کودتای ۲۸ مرداد] در منزل ایشان تشکیل می‌شد. به هر حال، در روایت آقای راسخ، چنین مطلبی درباره شما ضبط شده، حالا، لطفاً بفرمایید انگیزه جمهوری خواهی شما چه بوده؟

بنی‌صدر: بله. خیلی جوان بودم. وقتی کودتا واقع شد. این جور به نظرم آمد که این نظام نظامی است که بدون وابستگی به خارج نمی‌تواند باشد. سلطنتی که از طریق خارج کودتا می‌کند، به چه کار ایران می‌آید؟ پس، ایران باید جمهوری بشود. این حرف را از روی اعتقاد می‌گفتم و نه از روی خودخواهی و این گونه چیزها. آن زمان، زمان این جور خودخواهی‌ها نبود یعنی چنین ذهنیتی نبود بلکه با بیان آن، می‌خواستم بگویم چقدر جازم [با جزم] هستم به این مسئله، چنان که گویی یک مسئله شخصی است و مثل این که می‌خواهی تحصیلی انجام بدهی. به این ترتیب، به مصدق هم خرده می‌گرفتم که چرا او روی خط جمهوری نرفت و گذاشت این بساط سلطنت توی دربار بر ضدش کودتا بکند. آن وقت، این ذهنیت را پیدا کردم، این است که نرفتم توی آن خط.» (بنی‌صدر، ۱۳۷۸، ۱۹)

عذری حسینی همسر بنی‌صدر نیز این مطلب را تأیید نموده و به خاطر می‌آورد که در فرانسه در مبارزات دانشجویی به بنی‌صدر عنوان رئیس‌جمهور داده شده بود. بعد از انتخاب همسرش به عنوان رئیس‌جمهور خبرنگاری از ایشان پرسید آیا فکر می‌کردید او رئیس‌جمهور شود. او پاسخ داد:

«اصلاً به این موضوع فکر نمی‌کردم. حداقل سال‌های پیش این فکر را نمی‌کردم. با این که در اوایل ازدواج ما، در برنامه‌های دانشجویی به بنی‌صدر لقب رئیس‌جمهور می‌دادند اما من زیاد توجه نمی‌کردم چون خودم آدم بدبینی بودم و فکر نمی‌کردم که انقلاب اسلامی‌مان به این زودی پیروز بشود ولی برعکس من بنی‌صدر بسیار خوشبین بود و هست و همیشه معتقد بود که وضع در ایران عوض می‌شود و به من می‌گفت اگر ما نتوانیم شاهد دگرگونی وضع در ایران باشیم حتماً نسل آینده شاهد خواهد بود، به علت این که وضع

نمی‌تواند به این صورت ادامه پیدا بکند. اما این‌که شخص ایشان رئیس‌جمهور بشود اصلاً فکر نمی‌کردم ولی می‌دانستم که مسئولیت‌هایی در مملکت به عهده خواهد داشت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۲۱)

احمد غضنفرپور از دوستان دوره دانشجویی بنی‌صدر نیز اذعان می‌کند که بنی‌صدر پیش از انقلاب یقین داشت که روزی رئیس‌جمهور خواهد شد:

«در اینجا لازم می‌دانم به مسئله مهمی اشاره نمایم: در تمام طول مدتی که در پاریس بودیم به علت این‌که بنی‌صدر ایمان داشت در آتیه‌ی نه چندان دور اولین رئیس‌جمهور ایران خواهد شد، از همان زمان نقشه‌های آتی خود را تنظیم می‌نمود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۴)

ناصر تکمیل همایون از اساتید دانشگاه تهران و همدوره بنی‌صدر در دانشگاه در بازجویی خود به اعتقاد راسخ بنی‌صدر به دستیابی به پست ریاست جمهوری اشاره می‌کند. او این سخنان را مربوط به بیست سال قبل از آن (حدود سال ۱۳۴۰ شمسی) می‌داند:

«در حدود بیست سال پیش من و بنی‌صدر در دانشگاه تهران استخدام شدیم. پس از مدتی من شدم رتبه‌ی چهار و آقای بنی‌صدر همان رتبه‌ی سه ماند؛ به او گفتم یک رتبه از تو جلوترم، گفت وقتی رئیس‌جمهور شدم همه‌ی این رتبه‌ها را بهم می‌زنم. در تهران گاهی به او ابوالمسلسل می‌گفتند و گاهی پرزیدنت بنی‌صدر، او هم هیچ وقت بدش نمی‌آمد. در اروپا او خودش را در همین حدود می‌دانست یعنی اولین رئیس‌جمهور ایران و اغلب فکر و ذکرش در همین مسائل دور می‌زد. در جمع ما که اغلب قطب‌زاده، حبیبی، طباطبایی و بسیار کسان دیگر نیز حضور می‌یافتند او رئیس بود. همه او را به این سمت قبول داشتند به جز دکتر یزدی که وضع دیگری داشت و مرحوم دکتر چمران که در خط دیگری بود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۱)

پس از پیروزی انقلاب بنی‌صدر که خود یکی از گزینه‌های اصلی و قابل پیش‌بینی برای پست ریاست جمهوری بود، در سخنرانی‌های پرشور در شهرهای مختلف طی چند ماه قبل از انتخابات خود را آماده ساخته بود. اما به

گفته خودش مخالف برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آن مقطع تاریخی بود:

«اولاً، من آن وقت که ما این مسئله را طرح و اعلام کردیم حتی یک درصد هم در فکر رئیس‌جمهور شدن نبودیم. قطعاً بدانید که اگر وضعیت اجتماعی حاضر، که شاهد آن هستید، نبود همین حالا هم برای این سمت داوطلب نمی‌شدیم، من پیش امام رفتم و به طور مفصل با ایشان صحبت کردم و توضیح دادم که در حال حاضر انتخابات صحیح نیست. هنوز هم بر این باورم که انتخابات صحیح نیست. من با انتخابات موافق نبودم. هنوز هم ذکر می‌کنم که یک شورای انقلاب - نه این شورای انقلاب - یک شورای انقلاب قوی، با سرعت عملی که دارد، با قدرت تصمیم‌گیری که دارد، می‌تواند کشور را از بحران بیرون ببرد و به حد وضعیت عادی برساند که بشود مجلس را [تشکیل داد] و دیگر به طرق عادی [رفتار کرد]. در حال حاضر. کشور عادی نیست. حالا این‌ها را من گفتم، فردا انتخابات انجام می‌شود و شما خواهید دید که قضیه‌ی انتخابات مسئله را حل نمی‌کند. همین الان هم موافق انتخابات نیستم و یک مقداری هم که دوندگی کافی برای انتخابات نمی‌کنم به همین دلیل است.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۸۰)

فضل‌الله محلاتی به نقل از بنی‌صدر این موضوع را ذکر نموده است:

«در همان جلسه تازه ناز می‌کرد برای ریاست جمهوری و می‌گفت که من معتقد هستم الان زود است که انتخابات ریاست جمهوری شود، شورای انقلاب باید عوض بشود و یک شورای انقلاب مردمی‌تر بیاید و بعد کارها که منظم شد آن وقت ریاست جمهوری انتخاب شود. می‌گفت الان هم می‌خواهم بروم پیش امام. ما فردا رفتیم پیش امام، می‌خواستیم ببینیم دروغ می‌گوید یا راست، که امام فرمودند که دیروز بنی‌صدر آمد پیش من و این حرف‌ها را زد و لیکن بیخود می‌گوید باید انتخابات انجام بشود و رئیس‌جمهور انتخاب شود. امام حرف او را نپذیرفته بودند.» (محلاتی، ۱۳۷۹، ۱۴۰)

وی حدود دو ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری موضع خود در این باره را اعلام داشت:

«بنی صدر در جایی دیگر گفت موافق اجرای فوری قانون اساسی نیست زیرا باید نخست مسائل فوری و روزمره را حل کرد و باید بحران سیاسی و اقتصادی کشور را برطرف کرد سپس به انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورا پرداخت.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۹/۱۸)

وی برنامه‌ریزی قبلی برای رئیس‌جمهور شدن و این‌که از دوران دانشگاه (سال‌ها ۳۳-۱۳۳۲) هنگامی که تنها ۲۰ سال داشت در پی رسیدن به مقام ریاست جمهوری بوده است را به طور کل رد نمی‌کند، اما می‌گوید در آن مقطع حساس و با توجه به شرایط فکر می‌کرده مهدی بازرگان رئیس‌جمهور می‌شود و لذا در پی این مقام نبوده است، بلکه تنها در پی ایجاد پایه‌های فکری و نظری حکومت اسلامی بوده است:

«عمری را برای اندیشه راهنمای انقلاب صرف کردیم، انقلاب را حاصل عمر خودمان می‌دیدیم و از این دید، در آن می‌نگریستیم، می‌خواستیم خوب از آب دربیاید. این‌که رئیس‌جمهور بشویم یا نشویم، مسئله اول نبود. علاوه بر این‌که، فکر می‌کردیم می‌خواهند مهندس بازرگان را رئیس‌جمهور کنند و اصلاً من در آن موقع، چنین فکری نداشتم. اگرچه در دوران جوانی، این چنین گفته بودم، اما وقتی به ایران برگشتیم، اصلاً آن چه به ذهنم نمی‌آمد، آنقدر مسئله انقلاب و اندیشه راهنما، روش و فکر و علم و بحث و این چیزها ذهن مرا پر کرده بود که وقتی به من پیشنهاد شد که نامزد ریاست جمهوری بشوم، مثل این‌که حرف غریبی را شنیده‌ام.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۶۲)

بنی‌صدر عدم تمایل خود به شرکت در انتخابات رئیس‌جمهوری را به واسطه نداشتن اختیارات کافی این پست می‌داند. او اما تشویق احمد سلامتیان و هشدار وی در مورد خطر استقرار استبداد در ایران را عامل محرک برای حضور خود در انتخابات می‌داند:

«من هیچ مایل نبودم نامزد ریاست جمهوری بشوم. چون همه‌اش خطر بود و رئیس‌جمهور اختیاری هم نداشت. به پیشنهاد آقای سلامتیان بود و او می‌گفت: «شما تنها کسی هستی که می‌تونی جلوی استقرار استبداد قانونی را

بگیری و اگر هم کودتایی بکنند، دیگر وجهه قانونی‌اش را از دست می‌ده و بالاخره یک روز میشه ایران را از شرشون راحت کرد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۸۵)

بنی‌صدر در ادامه عنوان می‌کند که گرچه در دوران جوانی جمهوری خواه بوده و آرزوی ریاست جمهوری اولین دوره را داشته اما پس از نوشتن کتاب کیش شخصیت، قدرت طلبی، جاذبه‌اش را برای وی از دست داده و آنچه برایش مهم بوده است مسئله «آزادی» بوده است:

«اصلاً مایل نبودم نامزد ریاست جمهوری بشوم. حالا، می‌گویم اصلاً، نمی‌خواهم بگویم که هیچ وسوسه نداشتم و انگیزه نداشتم. برای کسی که در روزهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گفته بود من جمهوری خواه هستم و اولین رئیس‌جمهور می‌شوم، حالا، فرصت پیش آمده که اولین رئیس‌جمهور بشود، طبیعتاً یک میلی ایجاد می‌کرد. من نمی‌توانم انکار بکنم و بگویم که نه، میلی نبود. اولاً آدمی که آن روز، آن را گفت، خب، مطالعه‌ای نبود. از آن وقت تا انقلاب ایران، یک ربع قرن می‌گذشت. در این فاصله، یک ربع قرن کار شده بود و از جمله آن کتاب کیش شخصیت را نوشته بود. این دیگر آن آدم نبود که حالا، مسئله ریاست برایش اهمیت داشته باشد. سر سوزن بهایی به قدرت نمی‌دادم. در رابطه با قدرت هم، دیگر با نظریه لنین قطع رابطه شده بود و قدرت را هم دیگر هدف نمی‌دانستم و از دید من، آزادی هدف بود. پس، ریاست جمهوری از این جور جهات، یک نوع تناقض داشت با آن کارها و با آن خط فکری و آن اندیشه‌ای که ایجاد شده بود. ما انقلاب را از خود می‌دانستیم و آن را مثل فرزند خود می‌دانستیم. این دو تا در کشمکش بودند در وجود من.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۲)

حضور در انتخابات

علی‌رغم آن‌که ایشان عدم تمایل باطنی خود به کسب قدرت و مقام ریاست جمهوری را بیان نمود اما این مسئله به خودی خود حاکی از عدم قدرت طلبی و برنامه‌ریزی قبلی برای دستیابی به این منصب مهم نبود و در هر صورت عملی ناپسند به شمار نمی‌آمد. این‌که انگیزه‌های محرک وی برای حضور در

انتخابات در واقع چه چیزهای دیگر می‌توانست باشد، محل بحث نیستند. در هر صورت برآیند کار آن بود که وی ماه‌ها پیش از انتخابات با سخنرانی‌های مکرر در شهرهای مختلف خود را به مردم عرضه کرده بود، به هر قصد و نیت، و در زمان نام‌نویسی نامزدها برای انتخابات در واپسین لحظات پس از مشورت با برخی از بزرگان انقلاب نامزدی خود را اعلام نمود.

بنی‌صدر در تاریخ ۵۸/۱۰/۵ پس از یک دیدار یک ساعته با آیت‌الله خمینی در قم و پس از خروج از محل اقامت ایشان در مصاحبه با خبرنگاران نامزدی خود را اعلام کرد. برخی این اقدام را نمایش و در جهت القاء این مطلب دانستند که بنی‌صدر می‌خواهد بدین وسیله همراهی و نظر مثبت آیت‌الله خمینی به خود را به افکار عمومی اعلام کند. اما بنی‌صدر پس از این دیدار اعلام کرد جهت تبادل نظر در مورد مسائل اقتصادی و عمومی به خدمت ایشان رسیده است. روزنامه انقلاب اسلامی در مورد این دیدار چنین می‌نویسد:

«این ملاقات به مدت یک ساعت ادامه داشت در پایان این ملاقات دکتر بنی‌صدر وزیر امور اقتصادی و دارایی درباره مذاکرات امروز خود با امام به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت راجع به وضعیت اقتصادی و کارهایی که شده و همچنین مسائل و امور عمومی و امنیت کشور گفتگو شد. آقای دکتر بنی‌صدر در پاسخ این‌که آیا کاندیدای اولین رئیس‌جمهور کشور جمهوری اسلامی ایران هستید گفت همین الان رسماً آمادگی خود را بدین وسیله اعلام می‌کنم. بنا به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس، آیت‌الله صادق خلخالی که در این گفتگو با خبرنگار ما حضور داشت اعلام داشت که لایق‌ترین فرد در بین کاندیداها که مورد وثوق امام خمینی نیز می‌باشد آقای ابوالحسن بنی‌صدر است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۶)

بعدها معلوم شد منظور از مسائل عمومی همان مسئله ریاست جمهوری بوده است. بنی‌صدر چند روز بعد به این مهم اشاره می‌کند. اما یک نکته مهم دیگر در سخنان وی این‌که وی حتی پیش از انتخابات شایعه حمایت آیت‌الله

خمینی از خود را تکذیب نمود و این در حالی بود که مخالفان می‌کوشیدند حمایت ایشان را دلیل پیروزی بنی‌صدر نشان بدهند:

«روزی که به خدمت امام رسیدم، فرمودند قصد ندارم کسی را تأیید کنم مردم خود باید تشخیص صلاحیت بدهند. عرض شد نظر شما عین صواب است. رئیس‌جمهور باید روی پای خود بایستد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۶)

بلافاصله بعد از بنی‌صدر در تاریخ ۵۸/۱۰/۱۰ جلال‌الدین فارسی از سوی حزب جمهوری اسلامی، بابک زهرایی از سوی حزب کارگران سوسیالیست و محمد مقدسی به نمایندگی حزب اتحاد ملی ایران خود را نامزد کردند. عده‌ای از حامیان نهضت آزادی نیز طی راهپیمایی خواهان نامزدی مهدی بازرگان برای ریاست جمهوری شدند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۱)

گروه‌های کوچک دیگر هم برای خود کاندیدا معرفی نمودند، اما قبل از آن که نامزدهای موردنظر خود را اعلام کنند در یک اقدام شایان توجه و سوال‌برانگیز خواهان پذیرش مقام ریاست جمهوری توسط آیت‌الله خمینی شدند و پس از آن که پاسخی دریافت‌نمودند اقدام به معرفی نامزد انتخاباتی نمودند. حزب ملت و سازمان مجاهدین خلق دو گروهی بودند که طی پیام‌های جداگانه به آیت‌الله خمینی این درخواست را مطرح کردند. از یک جهت احتمال داده می‌شود که این دو گروه به علت عدم پذیرش مقام ولایت فقیه این درخواست را مطرح کردند تا به این وسیله موقعیت رهبری و ولایت فقیه را به ریاست جمهوری تقلیل دهند. احتمال دیگر آنست که آنها برای عدم دستیابی گروه‌های دیگر به مقام ریاست جمهوری و مقبولیت امام نزد همه گروه‌ها این پیشنهاد را داده‌باشند. حزب ملت داریوش فروهر، مجاهدین خلق مسعود رجوی، جنبش آزادیبخش مردم ایران (جاما) کاظم سامی، جبهه ملی خلیلی آذر و حزب کارگران سوسیالیست بابک زهرائی را به عنوان کاندیدا معرفی نمودند و عده‌ای دیگر نیز به‌عنوان کاندیدای منفرد ثبت نام کردند. صادق خلخالی تنها روحانی‌ای بود که علیرغم نظر آیت‌الله خمینی مبنی بر عدم شرکت روحانیون به عنوان کاندیدا، خود را معرفی کرد.

حسن آیت (حزب جمهوری اسلامی) صادق قطب‌زاده (نهضت آزادی)، محمد مکرری، سیداحمد مدنی و صادق طباطبایی برادر همسر سید احمد خمینی (نزدیک به نهضت آزادی) بطور منفرد وارد انتخابات شده بودند. پیش از نام‌نویسی، بنی‌صدر با یک نفر دیگر هم مشورت کرد، مهدی بازرگان نامزد احتمالی ریاست جمهوری و نخست وزیر دولت موقت، وی می‌گوید قصد داشته در صورت نامزدی بازرگان خود را نامزد نکند:

«قبل از اعلان نامزدی ریاست جمهوری، رفتم با آقای مهندس بازرگان صحبت کردم. چون توی ذهن او کرده بودند که علت این‌که بنی‌صدر با شما مخالفت می‌کند برای این است که می‌خواهد رئیس‌جمهور بشود. یک روز به اتفاق آقای دکتر سحابی رفتیم و یک ساعت با مهندس بازرگان صحبت کردیم. همین صحبت‌هایی که الان شما می‌شنوید، به او گفتم که ایرادهای من به شما اینها است. او به من گفت: «شما این کارها را می‌کنید برای این‌که می‌خواهید رئیس‌جمهور بشوید.» به او گفتم: «من این کارها را می‌کنم چون انقلاب را محصول زندگی خودم می‌دانم. نسل ما غیر از نسل شماست. نسل ما، این انقلاب را محصول کار خود می‌داند و عین این‌که پدر به بی‌جهش نگاه کند، من به این انقلاب نگاه می‌کنم. شما این دید را ندارید، اختلاف ما با شما، بر سر این دو دید است.» به او گفتم: «آقا جان! من به شما قول می‌دهم، اگر شما نامزد ریاست جمهوری بشوید، من خودم را نامزد نکنم. خیال شما راحت شد! من مخالفتم روی اینه که چیزهایی هست که فکر می‌کنم اگر نشود، انقلاب از بین می‌رود. همچنین، کارهایی می‌شود، بهتر است نشود برای این‌که آن کارها انقلاب را از بین می‌برد. وگرنه، دعوای دیگه‌ای، من با شما ندارم. نخیر، اشتباه کردید. من هیچ قصد ندارم که جای شما را بگیرم. اصلاً در این صراط‌ها نیستم.» پس، تا روز آخر نام‌نویسی [برای نامزدی رئیس‌جمهوری] نرفتم برای اسم‌نویسی. آقای صباغیان وزیر کشور به من تلفن کرد که چرا نمی‌آید اسم‌نویسی کنید؟ تا ظهر امروز، بیشتر وقت نیست. به او گفتم: «مگر آقای مهندس بازرگان اسم نویسی نکردند؟» گفت: «خیر، ایشان منصرف است.» بعد،

من رفتم اسم‌نویسی کردم. ولی قبل از آن با [آیت‌الله] خمینی صحبت کرده بودم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۳)

نهضت آزادی که بعد از جریان اسلامی دومین نیروی سیاسی قدرتمند به شمار می‌آمد برای بقای جایگاه خودخواه ناخواه باید وارد میدان می‌شد، اما وقایع ۱۳ آبان ۵۸ و دستگیری امیرانظام (عضو نهضت آزادی) به جرم جاسوسی برای آمریکا و عملکرد هشت ماهه دولت موقت که منتقدین زیادی داشت مانع از آن بود که نهضت آزادی این ریسک بزرگ را بکند و لیدر (رهبر) خود را بی‌دفاع وارد کارزار سهمگین انتخابات سازد. چه این که با شکست مهدی بازرگان قطعاً جایگاه نهضت آزادی تحت تأثیر قرار می‌گرفت. با این همه بازرگان علیرغم مخالفت‌های برخی اعضای نهضت آزادی با آن استدلالی که برای خودشان داشتند تصمیم می‌گیرد وارد رقابت انتخابات شود، گویا حسن حبیبی همکار قدیمی نهضت آزادی و رئیس کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور و مرد میانه‌رو و همیشه در میانه میدان سیاست دو دهه اخیر با زیرکی خاص و با استدلالات خود بازرگان را متقاعد ساخت خود را کاندید ریاست جمهوری نکند.

در ادامه وی همچنین با اذعان به محوریت آیت‌الله بهشتی از نهضت اسلامی اذعان می‌کند با توجه به موقعیت سیاسی ممتاز ایشان در صورت ورودش، او احتمالاً از نامزدی انتخابات کناره‌گیری می‌کرد:

«[آیت‌الله خمینی] با بهشتی اصلاً موافق نبود حتی اگر روحانی هم نمی‌بود. چون توی ذهنش رفته بود، آمریکایی‌ها می‌خواهند او را محور کنند. به هر حال، اگر آقای بهشتی نامزد ریاست جمهوری می‌شد، احتمال داشت که من اصلاً خودم را نامزد نکنم و طریق دیگری را برای مبارزه انتخاب کنم. بله، ایشان [آقای خمینی] با روحانیونی که ممکن بود محور بشوند، موافق نبود و این‌ها را هیچ نمی‌خواست که مقام‌هایی پیدا کنند چون امکان می‌داد که آن‌ها محور بشوند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۸۶)

او اذعان می‌کند آیت‌الله خمینی به دلایلی خود وی را نیز برای ریاست جمهوری مناسب نمی‌دانسته است:

«با نامزدی من برای ریاست جمهوری به سه دلیل مخالف بود و به من هم گفت، یکی این که، مخالف ولایت فقیه هستم. دوم این که، مخالف مالکیت خصوصی هستم و سوم، اگر رئیس جمهور بشوم، دست و پای آخوندها را از ادارات جمع می‌کنم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۸۶)

بنی‌صدر دیدگاه‌ها و مواضع انتخاباتی خود را به شرح زیر اعلام کرد:

«الف. هرگز روز و شب دنبال رأی نمی‌دوم اگر مردم پذیرفتند قبول می‌کنم.

ب. استقلال، وحدت و یکپارچگی کشور، بازسازی اقتصادی کشور، تأمین امنیت واقعی و بیشتر از همه حفظ و اعتلای معنویت، معنویت که انقلاب به ایران باز داده است مهم‌ترین و عاجل‌ترین کار و سنگین‌ترین مسئولیت‌هایی است که باید با جدیت به آن‌ها پرداخت و از عهده آن برآمد.

ج. رئیس‌جمهوری نمی‌تواند به شما وعده‌ی امتیازهای مالی و غیرمالی بدهد.

د. زمان، زمان جراحی‌های بزرگ است باید خصومت‌ها و رقابت‌ها را به کنار نهیم.

هـ بدون امنیت واقعی با امنیت پلیسی چگونه می‌توان به حفظ وحدت ملی و نجات حیات اقتصادی کشور امید بست! نباید اجازه داد که روش‌های تخریبی، روش‌های حکومت بگردند و هیچ امنیت خاطری برای هیچ کس باقی نگذارند.

بنی‌صدر در مصاحبه دیگری عنوان داشت:

برنامه‌ام در وزارت امور خارجه این بود که مسئله شاه را یک مسئله اصلی کنم و مسئله گروگان‌ها را یک مسئله فرعی و کوچک جلوه دهم. هفت سال قبل از انقلاب برای من روشن بود که شاه رفتنی است و باید «جانشین» او بتواند و بداند وضع چگونه است؟ برنامه‌ام در سیاست خارجی استقلال کامل از هر قدرت خارجی است. مسئله اصلی که طرح کردم این است که ما باید از سلطه آمریکا بیرون بیاییم و با شعار نمی‌شود از سلطه آمریکا بیرون آمد. از وقتی که مصدر کاری شده‌ام هر جا رشته‌ای از این‌ها (وابستگی به آمریکا) دیده‌ام تا توانسته‌ام آن را قطع کرده‌ام. حکومتی که برای ایران خوب است

حکومتی است که رشد معنوی و استقلال انسان را تأمین کند. به طور کلی چهار مسئله اصلی وجود دارد وحدت ملی ایران، بازسازی اقتصاد، امنیت و معنویت.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۲)

بلافاصله پس از اعلام نامزدی بنی صدر، روزنامه انقلاب اسلامی شروع به تبلیغ برای وی نمود. این روزنامه ویژگی‌های نامزد موردنظر خود را توصیف می‌کند:

«او همان است که در چند ماه اخیر که چهره‌ی خود نمایان کرده، با مهربانی و عطف‌فتش و تواضع و فروتنی‌اش، قلب مردم را تسخیر کرده و با مبارزات و نحوه زندگی گذشته‌اش و برنامه‌های آینده‌اش عقل آن‌ها را متقاعد ساخته است. اوست که دیگر اسیر بازی‌های سیاسی نخواهد شد، چون سیاست‌بازان [که] از نقاط ضعف نفس استفاده می‌کنند و با بیدار کردن شیطان درون طرف مقابل‌شان او را می‌فریبند. اوست که هیچگاه دیکتاتوری را نخواهد کرد، چون شیطان امتیاز طلب و سلطه‌گر درونش دیگر زنده نیست تا وادارش کند بر مردمانی که مثل خود او هستند آنچه را که خود می‌خواهد تحمیل کند. انسان‌ها برای او مثل خود او هستند. او کارش به دزدی نخواهد کشید، چون احتیاجات مادی‌اش در حد یک زندگی ساده است، احتیاج به تجملات ندارد، چون شیطان اشرافیت را در جهاد اکبر شکست داده است. او رنج همه را درک خواهد کرد، چون خود رنج کشیده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۵)

همین روزنامه مهم‌ترین وظیفه ریاست جمهوری در شرایط بحرانی موجود را تضمین آزادی‌های قانونی مردم و حذف مراکز متعدد قدرت می‌داند:

«رئیس‌جمهور با اختیاراتی که در قانون اساسی بدان تصریح شده است به عنوان دومین مقام مملکتی بعد از رهبری، و رئیس قوه مجریه، بالاترین مقام و مرجع اجرایی کشور می‌باشد. از این رو رئیس‌جمهور به عنوان بالاترین مرجع اجرایی کشور نقش و تأثیر فوق‌العاده‌ای در حفظ و تداوم حقوق و آزادی‌های فردی مصرح در قانون اساسی و احیاناً بسط و توسعه آن و بالعکس دارد، به طوری که تک تک خصوصیات رئیس‌جمهور از جمله تبحر و کاردانی، تقوی و پرهیزگاری، آزادمنشی و بینش وسیع اسلامی او تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تداوم

این آزادی‌ها در جمهوری اسلامی دارد. برنامه و سیاستی را که اولین رئیس‌جمهور کشور در جهت انتقال قدرت از مراکز متعدد و پراکنده قدرت به یک ارگان مرکزی منظم و قوی جهت پایان دادن به حالت هرج و مرج گونه‌ای که کشور بدان مبتلا است، اتخاذ می‌نماید بی‌شک نقش او را در این رابطه افزایش می‌دهد. چه رئیس‌جمهوری که اساس برنامه‌اش را با اتخاذ سیاستی آزادمنشانه مبتنی بر پیش اسلامی و ... قرار دهد می‌تواند و (باید) سعی در پایان دادن به این هرج و مرج و ایجاد نظم و امنیت واقعی اجتماعی و قضایی، به گونه‌ای که صدمه‌ای به آزادی و حقوق افراد وارد نشود نماید و یا رئیس‌جمهوری زورمدار با توسل به سیاستی خشن به بهانه برقراری نظم و امنیت آزادی و حقوق افراد را محدود نماید.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۶)

«در وضعیت کنونی، رئیس‌جمهوری باید مظهر وحدت کشور باشد. کسی که برای این مقام برگزیده می‌شود باید بتواند بیانگر و پاسدار این وحدت باشد زبان تفاهم داشته باشد و بتواند محیط تفاهم ملی بوجود آورد و با قاطعیت تمام با هر خطری که وحدت کشور را به خطر می‌اندازد مقابله پیروز کند. بنابراین رئیس‌جمهوری باید مقبولیت عمومی داشته باشد.» (همان، ۵۸/۱۰/۱۱)

یکی از موارد اختلاف بین بخشی از جریان مذهبی و حامیان بنی‌صدر در هنگام انتخابات ریاست جمهوری همان اختلاف قدیمی بر سر جایگاه و رتبه‌بندی‌ها در تقسیم دستاوردها بود که مبارزان سیاسی را به دو گروه یکی کسانی که هزینه داده‌اند (زندان رفته، شکنجه شده دوران پهلوی) و دیگری کسانی که در اروپا بدون دغدغه به مبارزه تبلیغاتی علیه شاه پرداخته بودند و این‌که اولویت برای تصاحب پست و مقام پس از پیروزی انقلاب با آنان است که دوران پهلوی بیشترین سختی را متحمل شده و از جریان مذهبی بوده باشند. ولو این‌که کسانی که در خارج به سر برده‌اند به صورت تبعید و تحت تعقیب رژیم بوده باشند. به هر حال بنی‌صدر از گروه دوم بود و اولویت اول به شمار نمی‌رفت بنابراین حداکثر تلاش جریان رقیب برای آن صورت می‌گرفت تا به اصطلاح روشنفکران خارج رفته و سختی مبارزه را نکشیده وارد مناصب حساس نشوند. روزنامه انقلاب اسلامی در پاسخ به این اظهارنظرها می‌نویسد:

«بسیار شنیده‌ایم، که می‌گویند. آیا ما که در زندان رنج کشیده‌ایم با فلان کس که هیچ اثر شکنجه‌ای بر پشت ندارد، باید یکی باشیم؟ و ما همیشه گفته‌ایم آیا سختی کشیده‌اید که بر خلق منت بگذارید؟ درست است که جهادتان مقدس بوده و هست ولی آیا باید آنچه را که آموخته‌اید در میدان دوم به صلابه بکشید و به دست خویش قربانیش کنید؟ شما شایسته‌ی هدایت خلق نیستید.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۵)

رئیس‌جمهور روحانی

در این که روحانیون رهبری مبارزات و بار اصلی انقلاب را بر دوش داشتند هیچ گونه تردیدی وجود نداشت. اما در مورد جایگاه و نقش روحانیت پس از پیروزی انقلاب اختلاف نظر عمیقی وجود داشت. می‌توان به سه گروه یا سه نوع طرز فکر در بین روحانیت اشاره نمود. اولین گروه روحانیون انقلابی عالی رتبه‌ای بودند که نقش روحانیون را بالاتر و بالاتر از امور اجرایی می‌دانستند و معتقد بودند روحانیت باید نقش نظارت، ارائه راهکار و هدایت متصدیان امور اجرایی را داشته باشد نه این که خود را وارد امور اجرایی کند آن‌ها ورود روحانیت به صحنه اجرایی را به واسطه تخصصی بودن و مسائل بعدی آن باعث تنزل جایگاه روحانیت و ایجاد شائبه قدرت‌طلبی آن‌ها می‌دانستند. آیت‌الله خمینی و آیت‌الله طالقانی و بسیاری از مراجع تقلید و عده زیادی از روحانیون سنت‌گرا و حتی برخی روحانیون روشنفکر از ایده حمایت می‌کردند. در این میان تفاوت‌هایی هم وجود داشت برخی نظارت روحانیت را مستقیم و نزدیک و عینی و در تمام زمینه‌ها و حتی در پایین‌ترین رده‌ها و به صورت قانونی و الزامی تجویز می‌کردند همانند آیت‌الله خمینی اما برخی دیگر نقش روحانیت را هدایت و نظارت از طریق ارشاد، تبلیغ و تعلیم و نه به صورت قانونی و الزامی در تمام شئون اجرایی تلقی می‌کردند، همانند آیت‌الله طالقانی. دومین گروه کسانی بودند که حضور روحانیت در عرصه نظارت و اجرا همزمان قبول داشتند اما معتقد بودند جایگاه روحانیت جایگاهی بالاتر از احزاب سیاسی و گروه‌گرایی است. آن‌ها تشکیل حزب توسط روحانیت را

باعث ایجاد شائبه قدرت‌طلبی روحانیت می‌دانستند و مخالف تشکیل حزب و رقابت‌های سیاسی آشکار برای بدست‌گیری قوه اجرایی توسط روحانیت بودند این گروه معتقد بود روحانیت معتمد و امین مردم و نقش پدر خانواده را دارد و رجوع مردم به روحانیت باید با خواست قلبی مردم صورت گیرد. این گروه خواهان حضور گسترده روحانیت در تمام صحنه‌های انقلاب بود اما بدون شکل سیاسی-حزبی و رقابت سیاسی معمول در کشورهای دموکراتیک دیگر. محمدرضا مهدوی کنی، خسروشاهی و بخش عمده‌ای از روحانیون با سابقه مبارزاتی که در جامعه روحانیت مبارز حضور داشتند از این طیف بودند. دسته سوم اما تشکیل می‌شد از آن دسته روحانیون مبارز جوان و پرشور انقلابی که برخلاف روحانیون سنتی تلقی روشنفکرانه‌ای از انقلاب و مبارزه ارائه می‌دادند. آن‌ها نقش روحانیت را نه تنها در عرصه اجرا، تبلیغ و هدایت مردم بلکه فراتر از آن دانسته و بر این باور بودند که روحانیت در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و رقابت‌های سیاسی از طریق تشکیل حزب باید حضور داشته باشد. اینان بر این عقیده بودند که برای کسب قدرت باید با سازمان‌دهی حزبی اقدام نمود و کسب قدرت از طریق رقابت سیاسی را فی‌نفسه امر بدی تلقی نمی‌کردند. آن‌ها معتقد بودند برای جلوگیری از انحراف نهضت مردم به سمت غرب یا شرق و نجات کشور روحانیت باید آمادگی فداکاری و حتی از بین رفتن آبروی خود را داشته باشد. سران حزب جمهوری اسلامی و برخی از روحانیون روشنفکر از این دسته بودند. این دسته آخری از روحانیون، عمده هزینه‌های انقلاب اسلامی از جمله زندان، شکنجه و تبعید را در کارنامه خود داشتند و خود و گروه‌های کمابیش همفکر خود را تنها نیروی اصیل انقلاب می‌دانستند و لذا خواهان حضور روحانیت در تمام صحنه‌های انقلاب بودند. این گروه برعکس دو گروه قبلی بسنده کردن روحانیت به نظارت از دور و این‌که به مسجد برود و تبلیغ مذهبی کند را عامل انحراف انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت و آن را سیاست استعماری جدایی دین از سیاست توصیف می‌کردند. گروه سوم همچنین حضور روحانیون در تشکیلات حزبی را جایز می‌دانست، و معتقد بود نداشتن

تشکیلات یکی از مهم‌ترین ضعف‌های نهضت‌های انقلابی سده‌های اخیر ایران بوده است. از سه گروه یا سه نظریه بالا گروه اول چندان تمایلی به حضور روحانیون در عرصه‌های اجرایی چون ریاست جمهوری نداشتند، اما گروه دوم کمتر و گروه سوم بیشتر خواهان حضور روحانیون در عرصه رقابت سیاسی از جمله انتخابات ریاست جمهوری بودند. با توجه به آن‌که یک ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری و حتی ماه‌ها پیش از آن عمده سیاسیون از عدم تمایل آیت‌الله خمینی به حضور روحانیون در انتخابات ریاست جمهوری آگاه بودند اما دو نفر روحانی خود را برای حضور در این عرصه نامزد کرده بودند. آیت‌الله بهشتی و صادق خلخالی. که از این میان اولی به دلیل منع آیت‌الله خمینی ثبت‌نام ننمود و دومی ابتدا ثبت‌نام کرد اما دوباره تصمیم خود را عوض کرد و به نفع بنی‌صدر کنار رفت اما دوباره عدم حمایت خود از بنی‌صدر را اعلام نمود. صادق خلخالی پس از کناره‌گیری از انتخابات یک پیش‌بینی جالب انجام داد:

«من هیچ کس را در مقابل خودم برای احراز این پست قبول ندارم، ولی به حکم اجبار بنی‌صدر را مورد تأیید قرار می‌دهم و به احتمال ۹۰٪ بنی‌صدر رئیس جمهور خواهد شد لیکن مدت زیادی در این پست دوام نخواهد آورد چرا که یک صدم قاطعیت من را ندارد.» (کیهان، ۵۸/۱۰/۱۰)

اینک مواضع چهره‌های ذی‌نفوذ انقلابی در خصوص حضور روحانیون در انتخابات ریاست جمهوری را بررسی می‌کنیم. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود اشاره می‌کند که آیت‌الله خمینی علاقه‌ای به حضور روحانیون در پست‌های اجرایی به خصوص ریاست جمهوری نداشت:

«مرحوم امام در آن وقت مخالف بودند روحانیون در کارهای اجرایی وارد شوند، وگرنه مرحوم بهشتی برای این جهت لیاقت کافی داشتند؛ و از میان غیر روحانیون ابتدا بیش از همه آقایان جلال‌الدین فارسی و بنی‌صدر مطرح بودند.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۵۳۸)

ایشان در پاسخ به خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی برطرف کردن شائبه انحصارطلبی روحانیت را علت مخالفت رهبر انقلاب با حضور روحانیون به عنوان نامزد ریاست جمهوری می‌داند:

«خبرنگار ما گفت، آنطور که من شنیده‌ام امام در نظر ندارند که از معممین کسی مقام ریاست جمهوری را تقبل کند. وی گفت: این را من هم شنیده‌ام که این طور است، چون دارند می‌گویند که معممین انحصارطلبند، می‌خواهیم ثابت کنیم که نه خیر، انحصارطلب نیستند، در صورتی که به حسب قانون معمم و غیرمعمم فرقی ندارد و عمامه، پارچه سفید است، البته نظر امام این است ولی مردم یک وقت انتخاب کردند، ممکن است بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۵)

شهاب‌الدین اشراقی (داماد امام) که در انتخابات جانب بنی‌صدر را گرفته بود نیز بر عدم دخالت روحانیون در کارهای اجرائی تاکید نمود، او چندی بعد دیدگاه خود را چنین بیان کرد:

«دین هیچگاه از سیاست جدا نیست، اما بهتر است روحانیون در کارهای اجرایی کمتر دخالت کنند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

آیت‌الله بهشتی کمتر از دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری در مصاحبه با روزنامه‌ی آلمانی زبان اشترن حکومت و ریاست روحانیون در ایران را نفی می‌کند. او حتی وجود دولت پنهان و مراکز متعدد قدرت در ایران را که خبرنگار تحت عنوان «نخست وزیر پنهان» مطرح ساخته رد می‌کند:

«اشترن: روحانیون در این نظام حکم خواهند راند؟»

بهشتی: برای شما غربی‌ها بسیار مشکل است که نقش روحانیت را در جامعه اسلامی بفهمید. عناصر حکومت‌کننده، نه ملاها خواهند بود و نه روحانیون، بلکه رهبران فکری خواهند بود که ایدئولوگ‌های اسلامی هستند. رهبری در یک نظام اسلامی، باید در دست یک سیاستمدار اسلامی، یک ایدئولوگ (فقیه) قرار داشته باشد که طبعاً یک مسلمان خوب نیز باشد.

اشترن: پس شما شخص مناسبی برای کرسی نخست‌وزیری خواهید بود که پس از استعفای بازرگان خالی مانده است؟

بهشتی: من ترجیح می‌دهم که یک شخص آزاد باقی بمانم و از انقلاب به وسیله گفتار و قلم و سیاست پشتیبانی نمایم.

اشترن: بدین منوال پس شما نخست‌وزیر پنهانی کشورتان هستید؟
بهشتی: این را من نمی‌خواهم بشنوم.

اشترن: اما چنین است.

بهشتی: یک مسلمان واقعی از مسئولیت نمی‌گریزد، اما او مجاز نیست که آرزوی رسیدن به قدرت را در سر بپرورد. انسان طبیعتاً طالب قدرت است.

اشترن: هیچ کس مانع شما نخواهد شد که قدرت ناشی از مسئولیت را بپذیرید.

بهشتی: ببینید، خیلی‌ها گفتند که این انقلاب باید یک رئیس داشته باشد. اما من فکر می‌کنم که ما به رئیسی نیازمند نیستیم، بلکه حداکثر یک «دبیر» می‌خواهیم، شخصی که مقداری از اداره‌ی امور را به عهده بگیرد.

اشترن: شما همان دبیری هستید که اداره‌ی امور را به عهده دارید؟

بهشتی: آیا من باید خود را یک رئیس تلقی کنم؟ آیا شما فکر نمی‌کنید که با یک شخص کاملاً عادی صحبت می‌کنید؟

اشترن: این «شخص کاملاً عادی» بعد از امام خمینی قوی‌ترین دولتمرد است. آنچه بیش از همه ما را شگفت‌زده کرده است این است که در جریان مصاحبه‌ی ما، شما از امام خمینی ذکری به میان نیاوردید.

بهشتی: امام خمینی این را نمی‌خواهد که مانند شاه مخلوع از طرف همکارانشان پیوسته از ایشان نام برده شود. امام خمینی این را نمی‌خواهد. ما هم این را نمی‌خواهیم و اسلام هم این را نمی‌خواهد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۹/۱۹)

آیت‌الله خمینی یک ماه پیش از انتخابات روحانیون را از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری برحذر داشتند:

«روحانی می‌گویند که بعد می‌خواهد در دولت [وارد بشود] نمی‌خواهد نخست‌وزیر بشود و نمی‌خواهد، عرض می‌کنم که، رئیس‌جمهور بشود و صلاح‌شان هم نیست که این‌ها بشوند، لکن مراقبت دارد، نقش دارد. روحانیت

در دولت نقش دارد، نه روحانیت دولت است. این نقش از اول هم بوده است، منتها این را کنارش زده بودند، حالا خدا یک مهلتی داده است. یک جمعیتی، این مردم جمع شدند، هیاهو کردند، این هیاهوهاست که این کارها را کرده است. جمع شدند هیاهو کردند، حالا یک نقشی پیدا کرده روحانیت. همان نقشی که برای روحانیت است که باید کنترل کند این چیزها را، و الا سررشته ندارد. مگر می‌تواند که یک روحانی برود رئیس فوج بشود. سررشته‌ای از این کار ندارد. یک روحانی که اطلاعاتش در باب یک اموری کم است، برود بخواهد آن‌ها را بگیرد. این معنا ندارد، بنابراین این‌که شما سوال کردید که آیا روحانی می‌خواهد به دولت منضم بشود یا چی؟ نه نمی‌خواهد دولت باشد اما خارج از دولت نیست. نه دولت است، نه خارج از دولت. دولت نیست یعنی نمی‌خواهد برود در کاخ نخست‌وزیری بنشیند و کارهای نخست‌وزیری را بکند. غیردولت نیست برای این‌که نخست‌وزیر اگر پایش را کنار بگذارد این جلویش را می‌گیرد، می‌تواند بگیرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۸)

آیت‌الله در مصاحبه مفصل خود با حامد الگار روزنامه‌نگار غربی و اندیشمند اسلامی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دیدگاه خود راجع به روحانیت و سیر مراحل تکوین انقلاب را تشریح کردند و در همان مصاحبه صریحاً نظر گذشته خود در مورد عدم واگذاری مسئولیت‌های اجرائی مثل ریاست جمهوری و نخست‌وزیری به روحانیون را مورد تأکید قرار دادند.

«اگر روحانیت را از اول نهضت برمی داشتیم اصلاً نهضتی نمی‌شد من نمی‌گویم هرکه عمامه دارد شخص مذهب صحیح و سالمی است. با بدها مخالف نیستند (آنهایی که بارو روحانیت مخالفند) با خوبها مخالفند، برای اسلام هم چنین مسئله‌ای پیش آورده بودند که در هر عصری نمی‌گذاشتند تحقق یابد، حالا یک قدری توسعه پیدا کرده است، زمان فرق کرده و افکار مردم فرق کرده است. اگر مقصود از این که روحانیت نقش داشته‌باشد، بلی، روحانیت نقش دارد، در حکومت هم نقش دارد، نمی‌خواهد حاکم باشد لیکن می‌خواهد نقش داشته‌باشد. شما در همین قضیه رئیس جمهوری به ما از اشخاص حتی دانشگاهی پیشنهاد کردند به اینکه بعد از مدتها فهمیدیم اطمینان به دیگران نیست، روحانیون (رئیس

جمهوری) باشند. من می‌گفتم نه، روحانیون باید نقش داشته باشند، خودش رئیس جمهوری نشود، لکن در ریاست جمهوری باید نقش داشته باشد، کنترل داشته باشد. این به منزله کنترل ملت و مملکت است. نمی‌خواهد روحانی مثلاً رئیس دولت باشد لکن نقش دارد. اگر دولت بخواهد پایش را کج بگذارد او جلوی پایش را خواهد گرفت... روحانی نه می‌خواهد رئیس جمهور شود و نه می‌خواهد نخست وزیر بشود صلاحشان هم نیست که اینها بشوند لکن مراقبت دارد، نقش دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

عدم مداخله روحانیون در مقام‌های اجرایی (و نه در سیاست) از جمله احراز مقام ریاست جمهوری به جز آیت‌الله خمینی از سوی روحانیون عالی رتبه نظام امری پذیرفته شده بود. آیت‌الله طالقانی از چهره‌های شاخص روحانیون مبارز پس از انقلاب در پی دعوت سازمان مجاهدین خلق از ایشان برای احراز مقام ریاست جمهوری در مصاحبه‌ای تلویزیونی دیدگاه‌های خود در مورد نامزدی ریاست جمهوری را بیان داشت:

«آیت‌الله طالقانی که پیرامون اهمیت چندگانه قرآن و منزلت انبیاء سخن می‌گفت، درباره رابطه روحانیت با حکومت خاطرنشان ساخت که روحانیت اصیل قصد احراز مقام ندارد. آیت‌الله طالقانی تأکید کرد که صلاح نمی‌داند روحانیت، مقام و مسئولیت‌های دولتی را در دست بگیرد. حضرت آیت‌الله، مسجد را بهترین سنگر روحانیت دانست و وظیفه روحانیان را ارشاد و هدایت مردم و دادن بینش به آنها دانست. حضرت آیت‌الله اظهار امیدواری کرد که با نظم یافتن هرچه زودتر ارتش و شهربانی و پاسدارها، روحانیان از کمیته‌ها کناره‌گیری کنند و به ارشاد هرچه بیشتر مردم بپردازند. ایشان با تقدیر از زحمات آنها اظهار امیدواری کرد که روحانیان در سنگر مسجد به وظیفه اصلی و موثر خود ادامه دهند و صدای قرآن را به گوش مردم برسانند. حضرت آیت‌الله گفت اشغال پست‌های مهم به وسیله روحانیت به اعتقاد وی مشکلاتی به همراه می‌آورد. آیت‌الله طالقانی در مورد اقدام کسانی که از روی علاقه، ایشان را نامزد ریاست جمهوری کرده‌اند گفت نه خود را نامزد این مقام

کرده است و نه چنین کاری را صلاح می‌داند. حضرت آیت‌الله تأکید کرد که: مسئله ما مهم‌تر از این‌ها است.» (کیهان، ۵۸/۳/۱۲)

محمدرضا مهدوی کنی از روحانیون مبارز تهران نیز بر اصرار آیت‌الله خمینی بر عدم ورود روحانیون به سیاست به خصوص عرصه انتخابات ریاست جمهوری تأکید می‌گذارد. او دلایل ایشان را عدم ایجاد شائبه قدرت‌طلبی توسط روحانیت و قائل بودن نقش نظارتی برای روحانیت می‌داند: «خوب به یاد دارم که امام آن وقت در قم تشریف داشتند، در همین منزلی که متعلق به آیت‌الله یزدی است. ما خدمت امام رفتیم، در راهرو میان بیرونی و اندرونی ایستاده صحبت کردیم، به خصوص من خیلی خدمت امام اصرار کردم که اجازه بدهید آقای بهشتی کاندید بشوند، اما امام فرمودند نه. من، آقای هاشمی، آقای باهنر و دیگران را یکی پس از دیگری برشمردم تا شاید امام یکی را قبول کنند که ایشان قبول نکردند. علت آن را که از حضرت امام سوال کردیم که چرا اجازه نمی‌دهید که آن‌ها کاندیدا بشوند، حال یا رأی می‌آورند یا نمی‌آورند، ما که نمی‌گوییم بنی‌صدر نباشد، ایشان هم یکی از کاندیداها باشد. امام فرمودند که من نمی‌گویم روحانیت سرکار نباشد و روحانیت منزوی بشود، من به دو جهت این کار را به مصلحت نمی‌بینم؛ جهت اول این که ما انقلابی کردیم برای این که مردم را از سلطه‌ی رژیم شاهنشاهی نجات دهیم و نظام اسلامی برپا کنیم. حال اگر خودمان را از همان اول جلو بیندازیم و برای پست‌های مهم کشور نامزد کنیم، که ریاست جمهوری یکی از آن‌ها است، مردم فکر می‌کنند ما دنبال حکومت و سلطه هستیم. ما این کارها را انجام ندهیم تا چنین تصویری به ذهن مردم خطور نکند. دوم این که حکومت معمولاً مشکلاتی دارد. مخصوصاً حکومت نوپا، مگر می‌شود یک حکومت نوپا مشکلات نداشته باشد. بالاخره کمبودها، اشتباهات و برخوردهایی پیش خواهد آمد، اجازه بدهیم ما در حاشیه باشیم و به واسطه‌ی کنار بودن و نظارت دو کار را انجام دهیم؛ اول این که انسان وقتی از بیرون نگاه می‌کند بهتر از وقتی که درون است به اشتباهات پی می‌برد، ولی وقتی آدم خودش متصدی کار می‌شود عیب‌های خودش را نمی‌بیند و می‌خواهد کارهای خودش را توجیه کند، اما

وقتی بیرون باشیم به دید دیگری نگاه می‌کنیم، اشکالات را بهتر می‌فهمیم و درک می‌کنیم. دوم این‌که وقتی این اشکالات را درک کردیم یا مردم به ما پناه آوردند و اشکال و ایرادی پیدا شد، می‌توانیم به دولت تذکر دهیم و راهنمایی کنیم، حتی گاهی عتاب و خطاب کنیم و این نظارت بیرونی ما برای انقلاب مفیدتر خواهد بود.» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵، ۲۸۳)

با این‌که تقریباً نظر قطعی آیت‌الله خمینی عدم حضور روحانیون در صحنه رقابت ریاست جمهوری بود اما آیت‌الله خلخالی هنوز امیدوار بود بتواند این «مسئله» را حل کند و خود را نامزد ریاست جمهوری کند. او به روزنامه انقلاب اسلامی در این مورد گفت:

«حجت‌الاسلام خلخالی در این مصاحبه اعلام کرد که خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده است. وی در این مورد گفت: مسئله ریاست جمهوری وظیفه واجب‌اللهی است ولی اگر آن مسائل حل نشود و بخواهم به کسی رأی بدهم به بنی‌صدر رأی خواهم داد.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۰/۵۸)

سیدکاظم موسوی بجنوردی عضو حزب جمهوری اسلامی در مورد عدم نامزدی آیت‌الله بهشتی از سوی حزب جمهوری اسلامی، چنین می‌گوید:

«در شورای مرکزی برای همین منظور جلساتی تشکیل شد و تقریباً همه ما بر شخص آیت‌الله دکتر بهشتی اتفاق نظر داشتیم. من شخصاً از طرفداران کاندیداتوری ایشان بودم. وقتی شورای مرکزی بر آیت‌الله بهشتی اتفاق نظر پیدا کرد و کاندیداتوری ایشان از طرف شورای مرکزی مسلم شد، این مسئله به اطلاع حضرت امام (ره) رسید ولی ایشان فرمودند که از روحانیون کسی کاندیدا نشود؛ بدین ترتیب مسئله کاندیدا شدن شهید بهشتی منتفی شد.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۴۹)

سیدهادی خسروشاهی از روحانیون مبارز نیز نهی روحانیون از حضور در کارهای اجرایی را دستور آیت‌الله خمینی می‌داند:

«امام خمینی (ره) با نهی شرکت روحانیون در امر ریاست جمهوری، میدان را برای دیگران باز گذاشت. هدف امام آن بود که مردم تصور نکنند که هدف اصلی رئیس شدن فلان شخصیت روحانی برجسته بود! از سوی دیگر امام

نمی‌خواستند روحانیون درگیر کارهای اجرایی بشوند و برای همین هم اصولاً پس از استقرار امور خود به قم رفتند و قصد داشتند همچنان در قم بمانند. و روی همین اصل در میان کاندیدهای دوره نخست اسامی افرادی از همه طیف‌های ملی-اسلامی، منهای روحانیون، دیده می‌شوند که بدون هیچ مانع و رادعی در انتخابات شرکت کردند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

سعید حجاریان کاشانی، از عناصر سابق وزارت اطلاعات و از فعالین سیاسی آن هنگام به مخالفت آیت‌الله خمینی با حضور روحانیون در حکومت اشاره می‌کند:

«اتفاقاً امام به شدت از آخوندی کردن حکومت ابا داشتند و حساس بودند، حق هم این بود که روحانیت درگیر کار اجرایی نمی‌شد. این یک بحث است و از یک سو هم اساساً روحانیت نباید متهم به قدرت‌طلبی می‌شد؛ چیزی که هم ایشان قبول داشت و هم بقیه روحانیون.» (چشم‌انداز ایران، اردیبهشت ۱۳۸۴، ۳۰)

علی‌رغم تمام مخالفت‌ها با حضور روحانیون در صحنه اجرایی اما حزب جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را برای موافق ساختن آیت‌الله خمینی با نامزدی رهبر خود آیت‌الله بهشتی به کار برد اما این کوشش نتیجه‌ای در بر نداشت. آیت‌الله خمینی با حضور وی و دیگر روحانیون در عرصه انتخابات ریاست جمهوری مخالف بود.

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری پیش از انصراف از رقابت‌های ریاست جمهوری، جریان حضور خود در صحنه رقابت ریاست جمهوری را علی‌رغم میل باطنی خود و نتیجه ابراز علاقه دوستانش و رایزنی برخی از آنان با آیت‌الله خمینی می‌داند. او در دی ماه ۱۳۵۸ قبل از انتخابات موضع خود را چنین مشخص اعلام می‌کند:

«جمع‌بندی‌ام گریز از آن است و اگر یک واجب کفایی شد که من هم می‌توانستم انجام دهم هم دیگری، باز کنار می‌روم تا دیگری انجام دهد. مگر این‌که به صورت یک واجب عینی درآید که در این حال شجاعت انجام وظیفه را هم دارم. این پاسخی بود که من شاید تقریباً حدود هفت ماه است که در

مصاحبه‌های خود با جراید داخلی و خارجی، در مجامع و مجالس، و حتی در خانه که از من می‌پرسند گفته‌ام. خوب، کسی که با این مبنا برخورد می‌کند، این [شخص] بخواهد برود به امام اصرار کند عجیب است و [این دو] با هم ناسازگار است. به هر حال، برادران ما آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی، و نه فقط آن‌ها [بلکه افراد دیگری که] حزب اصرار داشت، روحانیت اصرار داشت، روحانیت تهران (همین آقای سیدهادی خسروشاهی) که تهران هستند اصرار دارند.... در جلسه روحانیت تهران چند ماه قبل یک روز در منزل مرحوم آقای دکتر مفتاح مطرح کردند. خود مرحوم آقای مفتاح [نیز اصرار داشت] یک روز من وارد منزل ایشان شدم. آقای شیخ‌بهاء‌الدین محلاتی و دو پسرشان و اخوی‌شان به هر حال، آن شب هم که ما قم بودیم، من برای [پاسخ دادن به] تلفنی که آقای صدوقی از یزد کرده بودند به آن طرف رفته بودم. آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای رفته بودند با امام صحبت کرده بودند. من اصلاً در این صحبت حضور نداشتم و اصولاً اگر از من می‌پرسیدند می‌گفتم بگذارید همان نظر امام اجرا بشود- به دلیل بروز همان احساس ناشی از حس ششم گفتم بگذارید همین طور باشد.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۳۷)

آیت‌الله بهشتی تلاش خود برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری را خلاف واقعیت دانسته و می‌گوید:

«یکی از نسبت‌های خیلی روشنی که داده‌اند و خلاف است این است که من رفته‌ام به امام اصرار کرده‌ام که با رئیس‌جمهور شدن روحانی موافقت کند. من؟ امام هستند. حالا که زمان حیات ایشان است [بروید پرسید]. موضع من همواره در مورد مسئله رابطه‌ی ریاست جمهوری با خودم، یک موضع بوده که در خلوت و جلوت گفته‌ام، و آن این است که به عنوان یک خواسته‌ی علاقه‌ای به آن ندارم و بلکه از آن گریزانم. یعنی واقعاً بعد از این که امام این را گفتند احساس راحتی کردم. پس، به عنوان یک خواسته از آن گریزانم.» (همان)

از آنجا که جریان روحانیت به خصوص حزب جمهوری اسلامی فرمان آیت‌الله خمینی را فصل‌الخطاب تلقی می‌کرد در این مورد پس از پافشاری ایشان تسلیم موضع ایشان شد. لذا حزب جمهوری اسلامی از طرح حضور

ایشان در رقابت‌ها صرف نظر کرد. آیت‌الله بهشتی علت عدم نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری را مکتوم می‌گذارد و از اعلام صریح این‌که آیت‌الله خمینی مخالف حضور روحانیون در انتخابات است خودداری کرد. او علت عدم حضورش در انتخابات را عدم نتیجه‌گیری در مورد واجب بودن آن دانست نه چیز دیگری:

«از دکتر بهشتی سؤال شد که به چه دلیل شما خود را کاندیدای ریاست جمهوری نکردید اظهار داشت: به عنوان یک میل شخصی سخت علاقمند هستم به همان کارهایی پردازم که به آن‌ها اشاره می‌کنم، به عنوان فرار از یک وظیفه هرگز از وظیفه‌ای فرار نکرده‌ام و نخواهم کرد، به همین دلیل من تشخیص این مطلب را بیشتر به عهده محیط و به عهده دوستان صاحب‌نظر مسئول و متعهد گذاشته‌ام، تا امروز به چنین جمع‌بندی نرسیده‌ام که واقعاً یک چنین وظیفه‌ای به صورت واجب فعلی بر عهده من هست. و تا وقتی که به چنین تشخیص نرسیم همچنان ترجیح می‌دهم به کارهایی که به آن‌ها اشتغال داشته‌ام پردازم. پرسیده شد شایع است که امام فرموده‌اند روحانیون نمی‌توانند خودشان را کاندیدای ریاست جمهوری بکنند نظر شما در این مورد چیست؟ دکتر بهشتی گفت این یک مسئله کلی است که ما در پی ایجاد یک نظام و جامعه اسلامی هستیم که در آن مسلمانان آگاه و متعهد و نیرومند و فعال مسئولیت‌ها را به عهده بگیرند. بنابراین نظامی که ما در پی ایجاد آن هستیم نظامی است که در آن حکومت‌کنندگان از زبده‌ترین چهره‌های آگاه و متعهد اسلامی باشند و هرگز نباید کمترین شایعه‌ای به میان آید که هدف حکومت روحانیت است برای این منظور ما نسبت به هر مورد موضعی خواهیم داشت که این حقیقت برای مردم ما و برای دیگر مردم جهان روشن گردد. بار دیگر تأکید می‌کنم هدف حکومت اسلام و مسئولیت پذیرفتن چهره‌های آگاه به اسلام و متعهد در برابر اصول و موازین اسلامی است خواه روحانی باشند، خواه نباشند لباس و شکل ظاهر به هیچ وجه مطرح نیست.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۶)

این در حالی بود که وی چهار روز قبل بدون ذکر دلیل خاص حضورش در انتخابات را رد کرده بود:

«وی (آیت‌الله بهشتی) درباره این‌که از قول وی نقل شده بود در صورتی که مردم بخواهند، این سمت (ریاست جمهوری) را خواهد پذیرفت، اظهار داشت: من نگفته بودم اگر مردم بخواهند بلکه گفته بودم اگر احساس کنم یک واجب متعین برای من است از واجب شانه خالی نمی‌کنم ولی گفته بودم قلباً چنین رغبتی ندارم اما حالا در جمع‌بندی‌ها دلیلی نیافتیم که برای من پذیرش این سمت واجب است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۲)

برخلاف ایشان ابوالحسن بنی‌صدر دیگر نامزد انتخابات ریاست جمهوری معتقد است آیت‌الله خمینی با ریاست جمهوری روحانیون مخالف بوده است و به همین دلیل با نامزدی آیت‌الله بهشتی مخالفت نموده است. وی در دی ماه ۱۳۵۸ در مصاحبه‌ای این خبر را اعلام می‌کند:

«این‌ها، بنده صریح باشم، باید به شما بگویم: آقای بهشتی مایل بود رئیس‌جمهور بشود. امام مخالفت کرد. البته اگر او داوطلب می‌شد من در معرفی کردن خود تردید می‌کردم. نه به جهتی که برای او به عنوان رئیس‌جمهور صلاحیت قائلم؛ نه، به این جهت که رئیس‌جمهور درست است که لحظه بحرانی است و رئیس‌جمهور در لحظه بحرانی به عنوان حفظ کیان کشور نقش مهمی پیدا می‌کند، و غیر مواقع عادی است که هیچ نقش مهمی ندارد. آره. خلاصه، بعد از این که آقا مخالفت کرد- و بسیار هم اصرار کرده‌اند، اگر بگویند اصرار نکردیم و نمی‌خواستیم این حرف‌ها نیست. آن روزی که ما رفتیم خدمت امام بعد این‌ها ماندند. مفصل هم اصرار کردند. امام هم نپذیرفت. مراجعه به سنجش آرای عمومی که در دفتر هماهنگی انجام دادند از همه شهرها [معلوم شد] حق هم با امام بوده، حدود یازده درصد با رئیس‌جمهور شدن روحانی مخالف‌اند. وقتی هم اسم می‌برند، رقم می‌رسد به چهل و چهار درصد، با این جو و با این محیط آن ناسازگاری را بیشتر می‌کرد. با این حال، من- چون آن موقع سنجش نشده بود- خود من در فکرم این بود که حالا اگر یک داوطلبی این جوری شد و همه هم به سود او کنار رفتند یک

وحدتی درست می‌شود- با تکیه به آرای عمومی. بعد با این می‌شود خیلی کارها کرد. خوب، امام مخالفت کردند.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۶)

واقع امر آن بود که آیت‌الله بهشتی در افکار عمومی چنین اظهار می‌داشت که انصرافش از نامزدی ریاست جمهوری به واسطه عدم احساس تکلیف شرعی بوده است. اما در محافل خصوصی عنوان می‌شد وی به دلیل مخالفت آیت‌الله خمینی با نامزدی روحانیون در پست‌های اجرایی، از این رقابت انصراف داده است. علی‌اکبر معین‌فر وزیر نفت دولت موقت و شورای انقلاب، از خود وی نقل می‌کند که انصرافش به واسطه مخالف ایشان بوده است:

«هنوز علنی نشده بود. قبل از انتخابات ریاست جمهوری روزی از بهشتی که از قم برگشته بود در جلسه شورای انقلاب پرسیدم راجع به کاندیداتوری خودتان صحبت کردید؟ گفت بله، ولی رهبر انقلاب گفتند من بنا ندارم افراد روحانی مسئولیت‌های اجرایی را برعهده بگیرند. بهشتی این را به حساب بنی‌صدر نمی‌گذاشت.» (سایت تاریخ ایرانی)

نامزد دوم حزب جمهوری اسلامی

حزب جمهوری اسلامی به عنوان منسجم‌ترین حزب سیاسی در اواخر سال ۱۳۵۸ پس از آن که نتوانست رهبر خود را به عنوان نامزد انتخابات معرفی کند، در پی یافتن نامزدی مطلوب برای حزب بود، گرچه هر نامزد دیگری به جز آیت‌الله بهشتی نمی‌توانست مطلوبیت ایشان را داشته باشد اما حزب به عنوان سازمانی منسجم که اساساً برای کسب قدرت سیاسی تشکیل شده بود نمی‌توانست در برابر چنین موضوع مهمی کناره‌گیری کند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پس از کنار رفتن آیت‌الله بهشتی در میان شورای مرکزی حزب نظر یکسانی برای گزینش فرد مورد نظر، به عنوان نامزد حزب، وجود نداشت. گفته می‌شد چهار نفر بیش از دیگران برای این منظور مدنظر بودند: عباس شیبانی، جلال‌الدین فارسی، سیدکاظم موسوی بجنوردی و بالاخره رضا اصفهانی. در شورای مرکزی حزب بحث راجع به انتخاب یکی از این چهار نفر برای نامزدی ریاست جمهوری آغاز شد. حتی در شورای رهبری یا همان

اعضای مؤسس حزب هم در مورد نامزد مطلوب اتفاق نظر وجود نداشت. در یک مرحله تشتت و اختلاف درون حزب به گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید تفاهم برای انتخاب یک نامزد واحد در حزب ممکن نیست. اما با تمام اختلافات و پس از چند دور رأی‌گیری و رایزنی شورای رهبری با اعضای شورای مرکزی و دبیران حزب از شهرستان‌های مختلف در نهایت از طریق رأی‌گیری جلال‌الدین فارسی به عنوان دومین نامزد حزب برای انتخابات ریاست جمهوری مشخص شد. اما پیش از اتخاذ تصمیم نهایی حزب چه جریان‌اتی وجود داشت و تمایل‌های اولیه حزب به چه کسان دیگری بود. شواهد به ما پاسخ می‌گویند.

محمدجواد مظفر عضو روابط عمومی شورای انقلاب که در بطن حوادث اولین دوره ریاست جمهوری قرار داشته است اذعان می‌کند بسیاری اعضای جوان حزب جمهوری اسلامی خواهان حمایت از نامزدی ابوالحسن بنی‌صدر بوده‌اند. ببینید:

«حزب جمهوری اسلامی از زمان تأسیس و ورود بنی‌صدر به ایران از او خواسته بود به شورای مرکزی حزب بپیوندد اما او به دلیل چارچوب فکری و ویژگی‌های شخصی‌اش که بیشتر فردگرایانه بود و در عین حال اختلاف بنیادینی که با حزب و به خصوص با افرادی همچون آیت داشت عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی را نپذیرفت. البته برخی مواقع در جلسات شورای مرکزی حزب نیز شرکت می‌کرد. ظاهراً در موقعی که در حزب جمهوری در مورد انتخابات بحث می‌شود، در ابتدا گرایش و تمایل بیشتری در بین بدنه حزب به او بود- بدنه که می‌گویم نه بدنه عمومی بلکه افرادی که حول و حوش شورای مرکزی حزب فعال بودند- به خصوص جوان‌ترها به بنی‌صدر تمایل داشتند اما ظاهراً فضای داخلی جلسات و تمایلات رأس حزب جمهوری اسلامی به این سمت می‌رود که حزب آقای بنی‌صدر را نمی‌پذیرد و جلال‌الدین فارسی را کاندیدای حزب جمهوری اسلامی می‌کند.» (اعتماد، ۱۹۰۶)

عزت‌الله سبحانی هم فاش می‌سازد در رأی‌گیری شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی برای معرفی نامزد ریاست جمهوری بنی‌صدر و حسن حبیبی اکثریت را بدست آورده‌اند:

«شب اولی که در شورای حزب جمهوری [این موضوع] مطرح بوده، بنی‌صدر رأی می‌آورد، حبیبی رأی دوم را می‌آورد، فارسی یک رأی می‌آورد. بعداً شرایط پیش می‌آید که تصمیم می‌گیرند فارسی باشد. یعنی این‌ها اصولاً حبیبی را قبول داشتند.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۲۴۶)

بنی‌صدر خود را نماینده روحانیون و جوانان پیشرو و انقلابی می‌داند و روحانیون محافظه‌کار را از مخالفان ریاست جمهوری خود می‌شمارد:

«اگر نفوذ دارند پس نمی‌گذارند ما رئیس‌جمهور شویم. پس به اصطلاح، سؤال شما سالبه‌ی به انتفای موضوع است. اگر موفق نشدند معلوم می‌شود که نیروی جوان انقلابی تواناتر است؛ تحرکش بیشتر است و توانسته است با آن بخش از روحانیت تحرک طلب [و به کمک آن] پیروزی به دست آورد. پس می‌تواند قدم بعدی را هم بردارد.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۷۳)

بنی‌صدر نیز در مصاحبه با بنگاه سخن پراکنی انگلیس (بی بی سی) نقل قولی از محمد منتظری را نقل می‌کند که نشانگر تمایل حزب به ریاست جمهوری وی بوده است:

«یک بار آقای محمد منتظری آمد پیش من و گفت تصمیم بر این است که شما نامزد رئیس‌جمهوری شوید و آقای خامنه‌ای نخست‌وزیرتان. من به آقای محمد منتظری گفتم این تصمیم را کی گرفته است؟ پس شما یک عده آدم هستید که قیمید و رئیس‌جمهور تراشید. حتی برای من نخست‌وزیر را هم انتخاب کردید. من چطور می‌توانم با نخست‌وزیری که او را نمی‌شناسم و نقطه اشتراکی با او ندارم کار کنم. البته آن روزها آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای با من رابطه خوبی داشت. غالباً به من زنگ می‌زد و چون ماشین داشت می‌آمد دنبال من و با هم می‌رفتیم شورای انقلاب. شاید آقای [آیت‌الله] منتظری این حرف من را به آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای گفته باشد و این موجب دلخوری او شده باشد.» (مصاحبه با بی‌بی‌سی، ۹۰/۶/۲۶)

به هر ترتیب پس از اجماع شکننده حزب در مورد جلال‌الدین فارسی وی در یک مراسم رسمی از سوی دبیرکل حزب به مردم معرفی شد. آنچه بسیار جالب بود این‌که دبیرکل حزب علی‌رغم عدم موافقت خود با جلال‌الدین فارسی خود به عنوان اولین نفر حزب با ایشان بیعت می‌کند. آیت‌الله بهشتی در تاریخ ۵۸/۱۰/۱۲ طی مراسمی، بیعت خود و حزب تحت مسئولیتش با جلال‌الدین فارسی اعلام می‌کند. او در سخنرانی خود در این جلسه می‌گوید:

«جلال از شرکت‌کنندگان در مبارزه با آهنگ انقلاب اسلامی در سرزمین ما است که شرکت و پیوندش با این مبارزه بسیار پرسابقه و دیرینه است. جلال کوشیده است اندیشه‌ی اسلامیش خالص بماند. غرب‌گرایی یا مارکسیسم‌گرایی یا هر گرایش بیگانه از اسلام را به اندیشه‌ی اسلامیش نفوذ ندهد. جلال کوشیده است در مبارزه روی خط جهاد قرآن گام بردارد جهاد، کتاب و سنت را خط اصلی انتخاب کند. تولی و تبری با معیارهای اسلامی باشد... برادرمان فارسی معنای قهر اسلامی و غضب‌الله و مهر اسلامی و محبت (فی‌الله) را درک کرده و می‌کوشد در این راه بماند و پیش رود، در برخورد با خطوط سیاسی جهان و خط سیاسی داخل کشور، ما در رابطه‌ی با آن خطوط سیاسی جهانی ما همواره حس کرده‌ایم و در طول گفتگوهایی که در شورای مرکزی حزب بوده یافته‌ایم که برادرمان فارسی از نظر موضع‌گیری سیاسی مستقل می‌اندیشید و مستقل موضع‌گیری می‌کند و توجه کنید که برای حزب جمهوری اسلامی برای انقلاب اسلامی ما سخت‌گیری و پافشاری نسبت به مسئله استقلال، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یک مسئله بنیادی است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

دکتر بهشتی در هنگام بیعت با جلال‌الدین فارسی که با تکبیر حضار همراه بود او را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«من خطابه به برادر عزیزمان جلال این است که اگر بر سر دوراهی‌ها که در سر راهت از همین امروز فراوان‌تر از دیروز پیش می‌آید در یک سو رعایت خواست خداوند، حکم خداوند، فرمان خداوند، معیار اسلام و حق و حقیقت، عدل و انصاف را دیدی و در سوی دیگر خواست و میل و رغبت همه‌ی

کسان دیگر غیر از خدا را، بیداری و هوشیاری و بیدارتر و هوشیارتر باش که بر اثر این گونه دوراهی‌ها با دقت هرچه تمام‌تر و حضور ذهن هرچه بیشتر مواظب باش، هیچ عاملی ذره‌ای تو ای نامزد ریاست جمهوری و مسئولیت خطیر آینده این جامعه اسلامی را از سوی خدا و سبیل و صراط‌المستقیم او به سوی راه‌های دیگر منحرف نکند و ما با چنین امید و با چنین انتظاری در این روز با تو دست بیعت می‌دهیم و من به عنوان کسی که از جانب دوستان حزب به عنوان مسئول و دبیرکل حزب و یک مسئول تشکیلاتی تعیین شده‌ام، از جانب شما با برادرمان جلال در آستانه‌ی این انتخابات چنین بیعتی می‌کنیم و امیدواریم برادرمان جلال در این بیعت و ما نیز در این بیعت استوار بمانیم و خدای متعال یار و راهنمای او و ما همه‌ی امت ما به سوی پیروزی نهایی باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

در همین جلسه سیدحسن آیت عضو برجسته شورای مرکزی حزب در محاسن و مقام علمی و مبارزاتی جلال‌الدین فارسی به سخنرانی پرداخت و گفت:

«مقدمات کار (تصویب قانون اساسی) تمام است و می‌رسیم به مرحله‌ای که قوه‌ی مجریه و نظام اسلامی را ایجاد کنیم. اولین مرحله‌اش انتخاب رئیس‌جمهور است، رهبر که مشخص و معلوم و معین است که قاطعانه در این راه گام برمی‌دارد. اما مسئله دوم است که باز ما باید این مسئله جدید هست که باید توجه داشته باشیم و فردی را به مقام و منصب برگزینیم که واقعاً به اسلام معتقد باشد، صددرصد اسلامی فکر کند و التقاطی نباشند و عملاً نشان داده باشند که در این راه هست و این صفات در آقای فارسی موجود است. از نظر اسلامی فکر کردن کافی است که نگاهی به کتاب‌هایشان بکنید، «انقلاب تکاملی اسلام» بدون تردید نقش بسیار حساس و بزرگی در تربیت نسل انقلابی موجود داشت. شما بیاد دارید که در آن دوران اختناق و استبداد این کتاب متن درسی بسیاری از گروه‌های مخفی بود که می‌خواندند و درباره‌ی آن بحث می‌کردند. بسیاری از افراد را سازمان امنیت به خاطر داشتن این کتاب زندان کرد و به سال‌ها زندان محکوم کرد، کتاب «درس‌هایی از مارکسیسم» و

سایر کتاب‌های ایشان مستغنی از توصیف است، یعنی ایشان از کسانی هستند که هم اهل قلم‌اند و همان طوری که می‌بینید و هم اهل شمشیر. از نظر عمل هم به جای این‌که گوشه‌ی اتاق گرم بنشینند و دم از انقلاب بزند عملاً از ایران خارج شد و در فلسطین و در لبنان و عراق و سوریه و در صفوف انقلابیون به جهاد پرداختند و سال‌های عمرشان را در این راه مصرف کردند. در ایران و در عراق و در سایر جاها به زندان افتادند و محرومیت‌ها و مشقت‌های بسیار دیدند پس هم ایشان فکر خالص اسلامی دارند و هم عملاً نشان دادند که در این راه گام برمی‌دارند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

جلال‌الدین فارسیهم برنامه‌کاری جدی و قاطعانه خود را این چنین بیان می‌کند: «برانداختن نظام طبقاتی و تلاش برای رابطه ثروتمندها و توده گرسنه، انتقال ثروت به بخش‌های محروم و عقب مانده و تبدیل ارتش به یک امت مسلح و تشکیل ارتش مقاومت، خارج کردن ارکان اجرایی از خدمت یک طبقه یا بخشی از جامعه و رسیدن به ملت خود گردان و خود مدیر، ایجاد دستگاه اجرایی متناسب با هدف‌های انقلاب و قانون اساسی یعنی انقلاب اداری و سرکوبی تمام گروه‌هایی که علیه انقلاب فعالیت مسلحانه می‌کنند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

این برنامه تندروانه به مزاج بسیاری از جمله ملیون محافظه کار و حتی آنهایی که انقلابی‌تر بودند سازگار نبود، اما همان چیزی بود که حزب جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب می‌کرد. به دنبال اعلام نامزدی فارسی دو تن از مؤسسين حزب جمهوری اسلامی از وی حمایت نمودند.

اکبر هاشمی رفسنجانی به مردم توصیه می‌کند: «فارسی را جهت مسئولیت خطیر ریاست جمهوری انتخاب کنید.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۳)

آیت‌الله خامنه‌ای نیز تداوم انقلاب را وابسته به انتخاب فارسی می‌دانست: «اگر فارسی انتخاب نشود انقلاب برای تداوم خود تضمینی ندارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۳)

به جز اینها عده‌ای از ائمه جمعه و روحانیون شهرستانها از فارسی حمایت کردند، از جمله آیت‌الله صدوقی از یزد و آیت‌الله مدنی از تبریز.

شواهد نشان می‌دهد در میان شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی مخالفان سپردن مناصب عالی به جلال‌الدین فارسی کم نبوده‌اند. در مقطع دو یا سه ماهه اول انقلاب که هنوز سپاه پاسداران تشکیل نشده بود، سه عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی با تصمیم اولیه آیت‌الله خمینی در مورد انتصاب وی به فرماندهی سپاه پاسداران مخالفت می‌کنند، جلال‌الدین فارسی با ذکر این خاطره از نام بردن آن افراد خودداری می‌کند اما به احتمال بالا این سه نفر عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدحسین بهشتی و اکبر هاشمی رفسنجانی بوده‌اند، ایشان می‌گویند:

«وقتی وارد دفتر [آیت‌الله خمینی] شدیم تا اسلحه خود را به نگهبانی تحویل بدهم، دیدم سه عضو برجسته شورای انقلاب وارد شدند، بعدها متوجه شدم که آنان از این تصمیم امام (ره) نگران شده‌اند و همه یا بعضی‌شان چنین فکر کرده‌اند که اگر بنده سپاه را تشکیل بدهم قدرت بزرگی در برابر دولت موقت و شورای انقلاب به وجود خواهد آمد و کار برای آن‌ها و برای حزب جمهوری اسلامی سخت خواهد شد.» (جوان، ۳۱/۳/۹۰؛ پنجره، شماره ۹۶)

از محتوای صحبت‌های وی چند نکته جالب توجه قابل استخراج است. اول این‌که سران حزب نه تنها از قدرت‌گیری بنی‌صدر که از قدرت یافتن افراد دیگری که در خارج از ایران به مبارزه مشغول بودند یا با سران اصلی حزب آن هماهنگی لازم را نداشتند نگران بودند. دوم این‌که ظرف کمتر از یک سال پس از این قضایا چه اتفاقاتی افتاد که شورای رهبری و شورای مرکزی حزب به جز دو نفر (آیت‌الله محمدحسین بهشتی و عبدالکریم موسوی اردبیلی) جلال‌الدین فارسی را ابتدا نامزد ریاست جمهوری و سپس نامزد نخست‌وزیری نمودند احتمالاً به هماهنگی بین وی و حزب بازمی‌گردد از طرفی چنانکه شواهد دیگر نشان می‌دهد ایشان با اکثریت ضعیفی در رأی‌گیری شورای مرکزی حزب به نامزدی ریاست جمهوری انتخاب شدند. زیرا چنان که عزت‌الله سبحانی معتقد است در رأی‌گیری اول شورای مرکزی حزب بنی‌صدر اکثریت را کسب کرده بود. آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب به صراحت از مخالفت یک عضو شورای رهبری با جلال‌الدین فارسی سخن می‌گوید:

«در داخل شورای مرکزی دوستانی بودند که این عقیده را نداشتند معنی حزب هم همین است. که هرکس بتواند رأی خود را آزادانه اظهار نماید، من صریحاً بگویم برادرمان جناب آقای موسوی اردبیلی به این انتخاب معتقد نبودند، دوستان می گفتند که این چه حزبی است که شماها با آقای موسوی اردبیلی اختلاف نظر دارید. بنده می گویم این همان حزب است که اختلاف نظر داریم برای این که ما در معیارها با ایشان اختلاف نظر نداشتیم در تطبیق معیارها اختلاف داشتیم. نه فقط ایشان بعضی دیگر از دوستان همین طور ولی اکثریت به برادرمان جلال‌الدین رأی دادند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

این که حزب جمهوری اسلامی پس از عدم پذیرش نامزدی آیت‌الله بهشتی توسط آیت‌الله خمینی چرا به سوی جلال‌الدین فارسی متمایل شدند سوالی است که بنی‌صدر به آن پاسخ می‌دهد:

«در شرایطی که ما الان هستیم... پس من نمی‌توانم قبول بکنم که این جور توی ذهن خودم این است، با صراحت به شما می‌گویم. بعد از این که ایشان دیدند که آقا (آیت‌الله خمینی) ریاست جمهوری ایشان را نمی‌پذیرد، درصدد این شدند که کسی (جلال‌الدین فارسی) را آنجا داشته باشند که نقش آلت را برای ایشان بازی کند. من این جور برداشت دارم. به خودش هم شخصاً گفته‌ام. بنابراین الان شما می‌توانید این نوار را ببرید بگذارید ایشان گوش بدهند. من آدم بسیاری صریح و روشنی هستم. همچنین گفتم که شما با این کاری که می‌کنید خیال نکنید جامعه احمق است و نمی‌فهمد. می‌فهمد. فوری می‌فهمد. همین حرفی را که اینجا نوشتم برای ایشان هم گفتم. گفتم شما یک جا در دنیا سراغ بکن که رئیس‌جمهور شخصیتش را از حزب گرفته باشد. شما بشو دومش! همه جا عکسش است. اسمش هست «رئیس‌جمهور». رئیس حزب شما که نمی‌خواهد بشود. می‌خواهد رئیس ملت بشود. رئیس ملت باید یک شخصیتی داشته باشد که ملت پذیرفته باشد. و شما بهتر است یک کاری بکنید. گفت چه کار کنم؟ البته گفت نه خیر، چنین نیست و چنان نیست و هرکس یک اندازه‌گیری شده، مثبت گفته‌اند، منفی گفته‌اند. گفتم می‌دانی چیه آقا، با هم رفیقیم. من ایشان را برای یکی از پنج نفر رادیو-تلویزیون پیشنهاد

کردم شما خودتان موافقت نکردید، حالا برای ریاست جمهوری ایران معرفی می‌کنید؟

نه خیر، نه خیر قربان. قبلاً هم برای شورای انقلاب طرح شده بود قبول نکرده بودند. اصلاً هیچ در فکرشان نبود. این حرف چیست؟ آن وقت می‌گویم [می‌گویند؟] اصلاً خودش داوطلب بود [یعنی چه که] از آن موقع در نظر داشته‌اند؟! این‌ها همه را گفتم. پس من الان هرچه را که گفتم با صراحت با شما در میان گذاشتم. گفت چه کار کنیم؟ گفتم شما بگذارید خودش داوطلب بشود. همین جوری که من خودم داوطلبم. (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۹)

شواهد دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که برخی از اعضای شورای رهبری و عضو کمیته مرکزی حزب جمهوری اسلامی نسبت به ریاست جمهوری بنی‌صدر حداقل بدبین نبودند و برخی تلویحاً از آن حمایت می‌کردند. حجت‌الاسلام دعاگو امام جمعه شمیران در خاطرات خود می‌نویسد: «قبل از انتخابات ریاست جمهوری با آقای موسوی اردبیلی در منزلشان دیداری داشتم. در آن موقع ایشان عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. آقای موسوی اردبیلی معتقد بود که آقای جلال‌الدین فارسی نمی‌تواند مملکت را اداره کند. مشخص بود او به بنی‌صدر گرایش دارد. از ۲۲ نفر شورای مرکزی حزب، دو نفر طرفدار بنی‌صدر بودند. متأسفانه بنی‌صدر در بین جامعه‌ی روحانیت هم طرفدار داشت و از بنی‌صدر حمایت می‌کرد.» (دعاگو، ۱۳۸۲، ۲۲۷)

در شورای مرکزی حزب افراد چون موسی کلانتری، سیدمصطفی میرسلیم، محمدکاظم موسوی بجنوردی بعد از ریاست جمهوری تمایل بیشتری برای همکاری با رئیس‌جمهور منتخب نشان دادند. حزب جمهوری اسلامی شاخه شهرستان فومن هم طی اطلاعیه‌ای برخلاف همگنان خود از نامزدی بنی‌صدر حمایت نمود. (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۳)

پیش‌تر به مخالفت آیت‌الله بهشتی با نامزدی جلال‌الدین فارسی اشاره شد. برخی اعضای حزب علت پذیرش نامزدی ایشان را روحیه کار جمعی و فداکاری دبیرکل حزب و پذیرش نظر جمع توسط ایشان می‌دانند. چنان‌که

ایشان صرفاً برای احترام به رأی شورای مرکزی حزب آن را پذیرفته است، فرشاد مومنی عضو شورای مرکزی حزب در این مورد می‌گوید:

«آن روح آزاداندیشی، شفافیت و صفایی که مدیریت آیت‌الله شهید دکتر بهشتی پدید آورده بود باعث می‌شد که همه بتوانند حرف خود را بزنند و در عین حال بر اساس موازین کار جمعی به یک جمع‌بندی برسیم و آن را مبنا قرار دهیم. فرض کنید که در مورد جلال‌الدین فارسی آقای بهشتی مخالف جدی کاندیداتوری او از سوی حزب جمهوری اسلامی بودند. اما همان طور که گفتم ضوابط حاکم بود و آقای بهشتی که قواعد بازی دموکراتیک را پذیرفته بودند وقتی که اکثریت اعضای شورای مرکزی، حتی پس از شنیدن نظرات شهید بهشتی به این جمع‌بندی رسیدند که جلال‌الدین فارسی به عنوان کاندیدای حزب مطرح بشود، آقای بهشتی در مقام دبیرکل حزب در جلسه عمومی به گونه‌ای صحبت کردند که خیلی‌ها تصور کردند که خود ایشان هم با این قضیه موافق هستند. در حالی که واقعیت این طور نبود و ایشان از آنجایی که قاعده بازی را پذیرفته بودند داشتند نظر جمع را منعکس می‌کردند. در این‌ها نکاتی وجود دارد که چون الان خیلی کمرنگ شده جوان‌ترها برای فهم واقعیات به مشکل برمی‌خورند.» (خبرآنلاین، ۹۳/۶/۵)

سیدکاظم موسوی بجنوردی عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی از افراد دیگری نام می‌برد که به جز جلال‌الدین فارسی برای ریاست جمهوری مطرح بوده‌اند:

«پس از این ماجرا [عدم نامزدی آیت‌الله بهشتی] شورای مرکزی حزب تلاش دوباره‌ای را آغاز کرد. چند نفر مطرح بودند. من و آقایان، فارسی، عسگراولادی و دکترشیبانی جزو کسانی بودیم که برای کاندیداتوری مطرح شدیم. بالاخره پس از گفت‌وگوی زیاد آقای جلال‌الدین فارسی که مورد توجه روحانیون شورای مرکزی حزب هم بود بیش از دیگران رأی آورد.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۴۹)

به جز حزب جمهوری اسلامی طلاب مدرسه حقانی قم نیز که بعدها بسیاری از پست‌های دولتی را اشغال کردند، از جلال‌الدین فارسی حمایت نمودند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز از وی حمایت کرد.

پس از اعلام نامزدی جلال‌الدین فارسی و بیعت آیت‌الله بهشتی از طرف سمپات‌های حزب با ایشان، زمزمه‌های مخالفت با نامزدی ایشان از درون و بیرون حزب بلند شد. مهم‌ترین و جدی‌ترین اعلام مخالفت، اشکال قانون اساسی درباره ایرانی الاصل بودن ایشان بود که توسط شیخ علی تهرانی از مشهد و طی نامه‌ای به جراید و آیت‌الله خمینی منتشر شد و چون بمب رسانه‌ای اوضاع سیاسی کشور را دگرگون ساخت. نامه شیخ علی تهرانی نه تنها به مسئله ملیت جلال‌الدین فارسی اشاره می‌کرد، بلکه اتهامات فراوانی را متوجه حزب جمهوری اسلامی ساخته بود. متن نامه به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه محترم انقلاب اسلامی:

نامه‌ای به امام نوشته و پیرو آن را به امت می‌دهم و تقاضا دارم که در اولین شماره چاپ نمایید و نیز به استناد همین نامه اجازه دارید آن را به تمام جراید و روزنامه‌ها برای چاپ بسپارید. علی تهرانی مشهد مقدس ۵۸/۱۰/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر امام امت: شما دریافتید با آن‌که دوبار از اداره آمار مشهد به وزارت کشور ایرانی الاصل نبودن آقای جلال‌الدین فارسی ابلاغ شد، اعتنایی نکردند و حزب جمهوری اسلامی برای تبلیغ از نامبرده، میلیون‌ها تومان مصرف و حتی با ثابت شدن نزد شما و دستور شما، هنوز ابلاغ نکرده‌اند که به مصرف اموال این ملت فقیر، در راه تبلیغ خلاف قانونی‌اش ادامه می‌دهند. توده وسیعی به این کار و نیز به توطئه‌ای که معروف شده، که در زیر پوشش جلال‌الدین فارسی، سه نفر آقایان [آیت‌الله] بهشتی، رفسنجانی و [آیت‌الله] خامنه‌ای می‌خواهند کارهای اجرایی را بدست گیرند و قهراً در انتخابات مجلس شورای ملی برنده شود، اعتراض دارند. ملت از امام امت توقع دارد، برای این خیانت و حفظ افکار عمومی وزیرکشور [اکبر هاشمی رفسنجانی] و بعضی از

دست‌اندرکاران در این امر از مقام خود ساقط شوند و نیز خوب است از اعضای شورای لانه جاسوسی بخواهید پرونده دو نفر از این‌ها را که با امیرانتظام شریکند ارائه دهند یا بگویند یکی از بدکاران را زندان و بقیه را امیر نموده‌اند.

امام امت: فردی که [آیت‌الله خامنه‌ای] امام جمعه تهران کرده‌اید، برای دوستان، جاه‌طلبی او روشن است، نه معلومات در خور ذکری دارد و نه سابقه تقوای مستحکم. و با وجود علما و فضلالی بسیاری در تهران که مسلم از این کار ناراحت می‌شوند، صلاح است تجدیدنظر نمایند و با افراد بی‌نظر مشورت نمایند نه با افراد جاه‌طلب و دست‌اندرکار. خدا می‌داند با آن‌که جز کار علمی برای هیچ کار دیگری مهیا نیستم و ذره‌ای دلبستگی به دنیا و اهلش ندارم، در این مرحله وظیفه شرعی خود می‌دانم با نادرستی که به فاجعه ختم می‌شود و تاریخ انقلاب اسلامی را لکه‌دار می‌کند، توسط نوشتن و عرضه به مجتمع اسلامی مبارزه نمایم. اگر دستوری هست توسط حضرت مستطاب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای توسلی عنایت فرمایید. پیرو این نامه که به امام ارسال شد. نظر ملت مسلمان و شریف و مبارز ایران را به نکاتی روشن‌نگر جلب می‌نماییم.

۱- لااقل آقای جلال‌الدین فارسی، پدر و مادر خود را می‌شناسد و می‌داند افغانی بوده‌اند و نیز می‌داند که خودش در سن ۱۸ سالگی تمام تابعیت ایران را پذیرفته و شناسنامه ایرانی گرفته و نیز در مجلس خبرگان وکیل بوده و در اطراف اصل یکصد و پانزدهم بحث کرده و مشاهده کرده که اکثریت لازم بدان رأی داده‌اند. با توجه به این دو مطلب، خیانت او نسبت به عمل به قانون اساسی جمهوری اسلامی (حتی در نزد خردسالان) مسلم است و از آن استنتاج می‌شود که نه تنها در تعهد به وظایف و آداب اسلامی قدمی راسخ ندارد، بلکه از خیانت بدان هم در صورتی که پای منافع شخصی به میان آید، باکی ندارد.

- در اینجا نظر شما را به گفتار [آیت‌الله] سیدعلی خامنه‌ای درباره او جلب می‌نمایم. «اگر فارسی انتخاب نشود، انقلاب اسلامی برای تداوم خود تضمینی

ندارد.» تا نشانه‌هایی باشد که این گونه افراد فرصت طلب در رسیدن به هدف خود از هیچ مبالغه، بلکه خلاف واقع گویی باکی ندارند.

۲- پس از سوال از تهران درباره شناسایی کاندیداها، از مرکز آمار مشهد، ایرانی الاصل نبودن آقای فارسی به وزارت کشور ابلاغ شده، در این صورت رفسنجانی سرپرست وزارت کشور، یا این مطلب را دریافته پس به قانون اساسی خیانت کرده و یا در نیافته که در وظیفه اداریش کوتاهی کرده و در هر صورت شایستگی باقی ماندن در آن مقام را (به ویژه در ایام فعلی که پای دو انتخابات در بین است) ندارد.

۳- این‌ها یعنی عده‌ای که در مقام توطئه علیه نظام اسلامی برآمده و می‌خواهند با هر حيله و وسیله‌ای خود را حاکم بر مقدرات کشور نمایند و بر علیه فکر دینی که به ظاهر خود را معتقد به آن می‌دانند هرگونه وسیله کثیف و پستی را در راه رسیدن به هدف برمی‌گزینند از درجه اعتماد مردم و عدالت ساقطند و برکسانی که از گوشه و زوایا، اطلاعاتی راجع به خلاف‌کاری‌های اینان دارند به ویژه دانشجویان پیرو خط امام ساکن در لانه جاسوسی لازم است اطلاعات خود را به محضر مقدس امام امت عرضه دارند.

۴- از بعضی از علما و وکلای مجلس خبرگان نقل شده که معنی ایرانی الاصل بودن آن است که پس از قبول تابعیت ایران از این تابعیت برنگشته باشد. ما به اینان می‌گوییم علاوه بر آن که این عبارت در قانون اساسی گذشته نیز بوده و تفسیر شد که پدر و مادرش ایرانی باشند و اضافه بر آن که هر فرد با اولین مرتبه درک از در کنار هم گذاردن این دو عبارت (ایرانی الاصل، تابع ایران) معنای مذکور را می‌یابد شما و امثالتان با این تفسیرهای دلخواه، خود این قانون اساسی را با آن همه باد دادن و صرف اموال عمومی و کوشش پیگیر عده‌ای و بلکه تمام ملت ایران بی‌اعتبار می‌نمایید و وجهه مذهبی و ملی خود را در نزد ملت مبارز و شریف ایران خراب می‌کنید. علی تهرانی - مشهد مقدس ۵۸/۱۰/۲۵ (انقلاب اسلامی، ۲۷ و ۵۸/۱۰/۲۶)

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی در پاسخ به ادعاهای شیخ علی‌تهرانی در رابطه با قبضه قدرت توسط سه نفر از اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی واکنش نشان داده و می‌گوید:

«اول بنده و آقای رفسنجانی و آقای خامنه‌ای که فعالیت مستقل سه نفری نداریم، در رابطه با جامعه مدرسین و در رابطه با روحانیون و در رابطه با حزب فعالیت‌هایی داریم که لابد در اینجا منظورشان فعالیت است که ما در رابطه با حزب داریم. حزبی اگر فعالیت بکند برای این‌که در کارهای اجرایی مسئولیت را قبول کند، فعالیت کند، که نمایندگان بیشتری در مجلس داشته باشد این عمل توطئه است؟ چه کسی اسم این را توطئه گذاشته؟ بنابراین این را هم باید خوانندگان داوری کنند که آیا فعالیت یک حزب برای این‌که رئیس‌جمهور معین و نامزد کند و برای انتخاب شدن او فعالیت کند و برای این‌که نمایندگانی که صالح می‌داند آن‌ها را به مجلس بفرستد این آیا توطئه است یا نه؟ اصولاً فلسفه تشکیل حزب این است و ما هم به همین منظور برای تشکیل حزب جمهوری اسلامی اقدام کردیم، هدف خودمان را برای تشکیل حزب جمهوری اسلامی اعلام کردیم. گفتیم می‌خواهیم جایی و تشکیلاتی بوجود بیاید که نیروهای مسلمان و مؤمن به انقلاب اسلامی یکدیگر را بهتر بشناسند و خود را سازماندهی بکنند و در خدمت خلق برای رضای خدا دربیایند این هدف یک حزب است. بنابراین تلاش یک حزب برای این‌که یک فرد صالحی را به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کند و بعد برای پیروزی این تلاش کند و تلاش یک حزب برای این‌که افراد صالحی را بشناسد و برای نمایندگی مجلس معرفی بکند و آن‌ها را در قوه قانون‌گذاری وارد کند این خدمت است یا توطئه؟ چطور ایشان این را توطئه نامیده‌اند؟» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱)

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای نیز از نسبت‌های داده شده به وی در نامه انتقاد نموده و شیخ علی‌تهرانی را فردی ساده‌لوح و آلت دست معرفی می‌کند:

«کلا چرا چنین چیزهایی در ضمن یک نامه به امام نوشته می‌شود که امام را شدیداً هم ناراحت می‌کند چرا کسی درصدد برمی‌آید که به آسانی چند

چهره‌ی موجه و بی‌خدشه را مورد اتهام قرار بدهد بلکه مورد دشنام، چون بعضی از حرف‌هایی که ایشان زده‌اند اتهام نیست، دشنام است، فالانی آدم جاه‌طلبی است، این دیگر تهمت نیست این یک فحش و دشنام دادن است. چرا چنین چیزی پیش می‌آید عیب کار کجاست؟ به نظر من مسئله‌ی اصولی زمان ماست. آن را باید پیدا کرد الان بنده به نوبه‌ی خودم از این‌که یک شخص به من اهانت می‌کند نه فقط ناراحت نمی‌شوم و اهمیت نمی‌دهم بلکه به آسانی حاضرم از اهانت و دشنام او بگذرم اگر تهمتی هم وجود داشته باشد حاضرم که هیچ درصدی رفع تهمت برنمایم. بدین علت که آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. می‌گویند که فلان اسناد را افشا کند. خوب هر چه افشا کنند برای ما بهتر است. از اطلاعات و مشهودات خودمان نمی‌توانیم بگذریم. از روز اول انقلاب کوشش کرده‌اند نزدیکترین عناصر به خط فکری امام را از امام دور بکنند، سعی کنند مردم را به آن‌ها بدبین کنند با انواع و اقسام دروغ‌های شاخ دار و چارواداری کاری کنند که مردم را از این چهره‌های محبوب دور کنند. شما ببینید راجع به این چهره‌های مورد اطمینان مردم و این انقلابیون دارای سابقه و پرونده‌ی درخشان مبارزاتی چه‌ها که نگفته‌اند، چه تهمتها که زده‌اند. البته این جریان پلید از یک نقطه پلید و یقیناً وابسته سرچشمه می‌گیرد. و بعد در بین راه خودش افراد بی‌خبر و افراد ساده‌لوح و افراد احساساتی، افرادی که احیاناً دچار نقائص و ضعف‌های بیشتری هستند، این‌ها را هم با خودش می‌غلطاند و این جریان هم از این قرار است. این برادرمان که این نامه را نوشته آدم مقرض نیست اما آدم ساده‌لوح، آدمی است بی‌خبر، از جریانات، و بسیار احساساتی و احساساتش بر عقلش و بر منطقش غالب است و در طول زندگی گذشته او هم این معنا مشهود بود. کسانی او را هدایت کرده‌اند، کسانی او را فریب داده‌اند و سرش کلاه گذاشته‌اند وادارش کرده‌اند که چنین حرف‌هایی را بزند. من به نوبه‌ی خودم و به عنوان شخص خودم از آنچه که او نسبت به من گفته صرف نظر می‌کنم و می‌گذرم و کاری به کار او ندارم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

شیخ علی تهرانی در توضیح علت نوشتن نامه به جراید و آیت‌الله خمینی در مورد تابعیت جلال‌الدین فارسی مصاحبه مفصلی با روزنامه کیهان انجام می‌دهد که عیناً در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ رسید. او ابتدا علت نوشتن نامه و ارتباطش با دفتر آیت‌الله خمینی را توضیح می‌دهد:

«بنده مشغولم به نوشتن جلد دوم فلسفه شناخت و هیچ اطلاعی از جایی نداشتم و هیچ نشاطی از این‌که در کارهای اجتماعی شرکت کنم در خودم نمی‌بینم. تنها در کار علمی و تدریس می‌خواهم کار کنم. یکی دو روز قبل از این‌که این مدارک را بگیرم این مطلب در تهران معروف شده بود شما تحقیق کنید. من زنگ زدم به منزل «آقا»، آقای توسلی گوشی را برداشت و گفتند: بله اینجا هم معروف شده، به این شماره با حاج احمد آقا تماس بگیرید. من هم تماس گرفتم، ایشان به بنده فرمودند امام تو را نماینده کرد بروید، دفاتر آمار را بیاورید خدمت آقای خمینی ارائه بدهید. من هم رفتم به مدیر کل گفتم و با اسناد آمدم خدمت امام. ما نماز مغرب و عشا را به ایشان اقتدا کردیم. من هم نامه‌ای نوشتم به نماینده امام و فتوکی نامه را هم دادیم خدمت امام. امام بررسی کردند و فرمودند که درست است و ایشان ایرانی الاصل نیست. آقا به حاج احمد آقا تلفن کردند و گفتند آقای رفسنجانی و آقای فارسی آمدند نزد من و من گفتم که صادقانه برود کنار و بگوید شرط قانون اساسی در من نیست و ملت نمی‌تواند او را بپذیرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

او سپس در مورد لفظ خیانت که در نامه آمده، توضیح می‌دهد:

«معنای خیانت این است که آقای فارسی با این‌که ایرانی الاصل نبوده برای این‌که تحت پوشش او (یعنی جزء دسته آن‌ها بوده) و تحت نام او می‌توانستند امور اجرایی را در دست بگیرند به عنوان کاندیدا معرفی شد. حتی آقای بهشتی جدیت فراوان داشت که وی رئیس‌جمهور بشود به خاطر این‌که کار از دستش خارج نشود، با این‌که می‌دانستند که ایرانی الاصل نبوده، آیا این پیش‌ملت ایران خیانت نیست؟ آیا با این‌که می‌دانستند او شرط قانون اساسی را ندارد او را کاندیدا کردند، تبلیغ تند توأم با برخورد با سایر کاندیداها کردند تا او

رئیس‌جمهور شود و زیر پوشش او امور اجرایی را در دست بگیرند خیانت نیست؟» (همان)

او منبع سند مربوط به حضور دو نفر روحانیون شورای انقلاب در پرونده امیرانتظام را اعلام و آن‌ها را به دورویی در مسئله رابطه با آمریکا متهم می‌سازد:

«در این نوشته این است که دو نفر از روحانیون شورای انقلاب هم پایشان در پرونده امیر انتظام هست. بنده چون یک هفته در لانه جاسوسی بودم. البته دانشجویان اطلاعات خصوصی‌شان را به من انتقال دادند. آن‌هایی که در شورا هستند به طور خصوصی گفتند که چنین مدارکی هست و نوشته به من دادند که خدمت امام بردم. امام فرمودند بررسی می‌شود. فرمودند سر فرصت بررسی می‌شود و معلوم می‌شود. پرونده را هم به قم فرستادیم. انگلیسی بود ترجمه‌اش را نزد امام فرستادیم. من تا اندازه‌ای که مطرح کرده‌ام، از بعضی از اعضای شورای لانه جاسوسی مدرک گرفته‌ام. به نظر من نه تنها اینها نباید سرکار باشند. من معتقدم که بازرگان و هیأت دولتش سوءنیت نداشتند. بلکه تشخیص آن‌ها این بود که گام به گام کار کنند و آن طور که مبارزان پیاخته می‌خواستند انقلابی نبودند. ممکن است هم امیرانتظام و آن دو نفر سوءنیت نداشتند. اما فکر می‌کردند چنین ارتباطاتی به نفع ایران است و اعتراض من همین است. همین‌جوری که بازرگان و دولتش را ملت نپذیرفت و اعتراض به امام هم نبود اما چرا این‌ها باید هنوز سرکار باشند. در حالی که بازرگان هم برگزیده امام بود این همه مطلب روی منبر گفتند و نوشتند. چرا این کارها را می‌کنند. گرچه خودشان در بعضی کارها شرکت داشتند درباره آن‌ها بدگویی کردند. آن‌ها اعتراض نکردند فقط من کردم. من کی به امام اعتراض کردم. اگر کنار رفتن است همه کسانی که با سیاست گام به گام سروکار داشتند و با آن‌ها ارتباط می‌گرفتند زندان بروند نه فقط یکی از آن‌ها.» (همان)

او در ادامه شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی را به انحصارطلبی و حذف روحانیون مبارز از صحنه متهم می‌سازد:

«این معروفیت علاوه بر قرائتی که خودم در مجلس خبرگان دیدم، خیلی معروف شده. همه می‌گویند این‌ها را نمی‌گوییم زندان بیندازید. بلکه این‌ها کنار بروند و افراد دیگری که دلشان برای خدا و مردم می‌تپد سرکار بیایند. شما رجوع کنید به بازار تهران یا آقایان تهران. خیلی مشاهده کردم. آقای بهشتی گفته که کارها را با علمای مبارز انجام می‌دهد ولی همه آن‌ها می‌گویند آن‌ها را کنار گذاشته. آقایانی مثل آقای مروارید و حاج آقا فضل‌الله [محلّاتی] و آقای انواری و امثالشان را کنار زده‌اند در حالی که این‌ها در مبارزات در صف اول بوده‌اند.» (همان)

ایشان معنی ایرانی‌الاصل بودن را مفهومی پذیرفته شده در مجلس خبرگان می‌داند که خود آقای فارسی در آن عضویت داشته و در جریان بحث مربوط این اصل بوده است:

«من درباره فارسی نوشتم که او خودش را می‌شناخت و می‌دانست که پدر و مادرش افغانی بوده و بعد در ۱۸ سالگی تابع ایران شده و خودش در مورد اصل ۱۱۵ در مجلس خبرگان بحث و آن را تصویب کرده است. تاریخچه بحث این است که در کمیسیون مشترک گروه‌ها این بحث عنوان شد که اگر افراد عادی ایرانی‌الاصل باشند، پس سادات نباید ایرانی‌الاصل باشند، زیرا آن‌ها مکی‌الاصل هستند، نه ایرانی‌الاصل. آن وقت جواب داده شد که اصل به معنای ریشه است و همین قدر که پدر و مادرش ایرانی باشد گرچه اجدادش نباشد یک ریشه‌اش ایرانی است و (ایرانی‌الاصل شامل او هم می‌شود) پس نمی‌توانند ادعا کنند که ما در معنای ایرانی‌الاصل گیر داشتیم زیرا در مورد آن بحث شده. این‌ها نوشته‌اند که این را باید شورای نگهبان تفسیر کند. درست است. مرجع تفسیر قانون اساسی در مورد اختلاف در آینده شورای نگهبان است. اما فعلاً المعنی فی‌بطن الشعاع. خود این کسانی که قانون اساسی را تدوین کردند و بحث‌شان هم در مجلس یادشان هست که ایرانی‌الاصل این جور معنا شده و نباید تفسیر آن را به آینده حواله بدهند. و لذا من گفتم آقای فارسی در این مسئله نه به طور مطلق بلکه در این مورد عمداً آن اصطلاح را بکار بردم. و

آن‌ها عمداً متوجه بوده‌اند و می‌خواسته‌اند که به این اصل عمل نکنند. و من این را خیانت می‌دانم و ملت هم خیانت می‌دانند.» (همان)

او با اشاره تلویحی به رابطه خانوادگی با آیت الله خامنه‌ای (برادر همسر ایشان) رابطه‌اش با به اصطلاح ضدانقلاب را رد نموده و می‌گوید:

«با این‌که آقای [آیت الله] خامنه‌ای می‌داند که من چه کسی هستم؟ به چه دلیل می‌گویم من آلت دست شده‌ام؟ حاج آقا مصطفی خمینی می‌گفت تو اصلاً انعطاف‌پذیر نیستی آن وقت به من می‌گویند شدیداً عاطفی هستم. به خدا هیچ کس با من تماس نگرفته. من بجز علمای تهران و خانه آقا با کسی تماس نگرفتم. شما به چه دلیل می‌گویید که من آلت دست شده‌ام. آقا [آیت‌الله] به من می‌نویسد: الی قره‌العین.» (همان)

هاشمی رفسنجانی وزیر کشور وقت و از اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی در مورد مسئله تابعیت جلال‌الدین فارسی موضع‌گیری کرد و او را ایرانی‌الاصل دانست و نامه شیخ علی‌تهرانی را تحت تأثیر ضدانقلاب خواند:

«ما در وزارت کشور اطلاعی از تاریخچه زندگی پدر و مادر او نداشتیم و وقتی از ثبت احوال توضیح خواستیم آن‌ها خلاصه‌ای در اختیار ما قرار دادند که کافی نبود ولی بعد که از مشهد اطلاع دادند که پدر و مادر ایشان اهل افغانستان هستند ما از آقای فارسی توضیح خواستیم ایشان گفتند که اجدادش ایرانی است و حدود ۸۰ سال قبل به ایران آمده‌اند ولی با برگه اقامت زندگی می‌کردند و خود ایشان در مشهد متولد شدند و بعد هم به تابعیت ایران درآمده‌اند. بعداً مراجعات زیاد شد و به اطلاع امام رسید و امام پرونده را خواستند که من همراه جلال‌الدین فارسی به خدمت امام رفتم و امام پس از بررسی فرمودند که ایشان ایرانی‌الاصل نیست و بهتر است که خودشان کنار بروند و فارسی به حزب نوشت و حزب هم پس از یک روز بررسی درخواست وی را قبول کرد و وزارت کشور هم چون امام فرمودند ایشان را حذف کرد. البته نظر شخص من در مورد ایرانی‌الاصل بودن ایشان این است که آقای فارسی ایرانی‌الاصل هستند.... کلیه مطالبی که ایشان در مورد من

نوشته‌اند به شدت تکذیب می‌کنم و من متأسفم که ایشان تحت تأثیر شایعات ضدانقلاب قرار گرفته‌اند البته باید بگویم که ایشان شخص باسوادی است و حس نیت هم دارد ولی نمی‌دانم که ایشان در این مورد چرا عوامانه قضاوت کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

آیت‌الله بهشتی به دیدگاه‌های مختلف در مورد تفسیر قانون اساسی و تعریف تابعیت و ایرانی‌الاصل بودن اشاره می‌کند و از نظر فقهی او را ایرانی‌الاصل داند:

«برطبق آنچه در قانون اساسی آمده مسئولیت تشخیص این‌که آیا رئیس‌جمهور شرایط مزبور در قانون اساسی را دارد یا ندارد به عهده شورای نگهبان است و در این دوره اول که هنوز شورای نگهبان تشکیل نشده برعهده امام است و برعهده رهبری است و رهبر هم در این دوره آمدند این را به عهده ملت واگذار کردند. بنابراین اصولاً این مسئولیت برعهده وزارت کشور نیست و تازه مطلبی که اداره آمار به وزارت کشور می‌دهد این نیست که آیا آقای فارسی ایرانی‌الاصل بر او صدق می‌کند یا نه چون این برعهده اداره آمار هم نیست آن می‌تواند بگوید که آیا پدر و مادر ایشان شناسنامه ایرانی داشته‌اند یا نداشته‌اند همین تشخیص این‌که آیا ایشان ایرانی‌الاصل هست یا نیست برعهده اداره آمار هم نیست و اداره آمار هم چنین چیزی نگفته و نمی‌تواند بگوید، می‌تواند بگوید آقای فارسی کجا متولد شده‌اند و پدر و مادرشان آیا شناسنامه‌ی ایرانی داشته‌اند یا نداشته‌اند آیا تابعیت ایران داشته‌اند یا نداشته‌اند این حرف‌ها را می‌تواند بگوید. پس گزارش اداره آمار به وزارت کشور در این حد بود. وزارت کشور حق دخالت در این امر را ندارد چرا برای این‌که این نیز مطلبی است مورد اختلاف. در خود این نامه که به نام آقای تهرانی است در بند چهار پایان بخش دوم نامه آمده است که از بعضی وکلای مجلس خبرگان نقل شده که معنای ایرانی‌الاصل بودن آن است که پس از قبول تابعیت ایران از این تابعیت برنگشته باشد. پس یک مسئله است که نمایندگان مجلس خبرگان درباره‌اش نظر یکسان ندارند آقای تهرانی که نماینده مجلس خبرگان بودند نظرشان این است که یک چنین فردی ایرانی‌الاصل نیست و آقایان دیگر

نظرشان این است که نه ایرانی الاصل هست نظر آن‌ها این است که می‌گویند ما همین طور که می‌گوییم وطن اصلی وطن جدید ما [است] معمولا وطن اصلی و از نظر موازین شرعی می‌گوییم وطن اصلی به زادگاه یک نفر گفته می‌شود.» (همان)

جلال‌الدین فارسی در کتابش هیچ‌گونه اشاره‌ای به اینکه اجدادش از استان فارس به هرات رفته‌اند ننموده و تأکید کرده است:

«پدر و مادرم در اواخر دوره قاجاریه از هرات که در شصت فرسخی مشهد است به مشهد آمده‌اند. آن زمان چند ده سال از جداکردن هرات و انضمام آن به افغانستان می‌گذشت.. من در ایران به دنیا آمدم، طبق قوانین جاریه، در هجده‌سالگی خود به خودبه تابعیت ایران درآمده و صاحب شناسنامه ایرانی شده‌ام به لحاظ قومیت ایرانی اصیل و اصیل‌تر از بسیاری دیگرم.» (جلال‌الدین فارسی، ۱۳۷۳، ۵۱۸)

پس از طرح موضوع در افکار عمومی و انتقادات افراد ذی‌نفوذ و شائبه پیش آمده در مورد نقض قانون اساسی و دستور اکید آیت‌الله خمینی در خصوص از بین رفتن هرگونه شائبه و شبهه در اولین دوره ریاست جمهوری بالاخره حزب تصمیم گرفت در مورد نامزد خود تجدیدنظر کند.

در تاریخ ۵۸/۱۰/۲۳ اکبر هاشمی رفسنجانی به همراه جلال‌الدین فارسی با آیت‌الله خمینی دیدار نموده و مذاکراتی صورت گرفت و پس از آن شورای مرکزی حزب در قم تشکیل جلسه داد که در نهایت به کناره‌گیری جلال‌الدین فارسی انجامید. خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی در این مورد می‌نویسد:

«بعداظهر دیروز حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به اتفاق جلال‌الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای اولین دوره ریاست جمهوری در قم به حضور امام رسیدند و مدت ۲ ساعت با ایشان جلسه داشتند. به دنبال این ملاقات شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی به قم رفتند و تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب جلسه داشتند از مسائلی که در این جلسه در بین اعضای شورای حزب جمهوری اسلامی گذشته است اطلاعی در دست نیست. به دنبال این خبر صبح امروز با حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در وزارت

کشور تماس گرفتیم وی اظهار داشت مسائل در جریان است که در اطراف تغییر کاندیداتوری آقای جلال‌الدین فارسی نامزد این حزب برای انتخابات ریاست جمهوری دور می‌زند ولی هنوز چیزی مشخص نشده است. امشب مشخص خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۲۴/۱۰/۵۸)

جلال‌الدین فارسی به یاد می‌آورد در این جلسه هاشمی رفسنجانی منقلب شد و گریه کرد اما آیت‌الله خمینی از تصمیم خود برنگشت:

«امام متأسفانه با وجود کنار رفتن من باز هم تغییر عقیده ندادند. به هر حال امام راحل در آن ایام معتقد بودند که روحانیون نباید در عرصه اجرایی حضور یابند. حتی گریه‌های هاشمی هم مثمر‌تر واقع نشد و در نهایت امام بلند شدند و رفتند. ضمناً جا دارد دوباره تأکید کنم که امام هیچ وقت به من نگفتند که کنار برو، بلکه فرمودند می‌ترسم برای اولین رئیس‌جمهور اشکالی بتراشند و همین کلام برای من حجت بود. در آن جلسه تنها من و آقای هاشمی حضور داشتیم من با ایشان شوخی کردم و گفتم: اگر این طور است شما هم چون سید و اصالتاً عرب هستید، پس ایرانی محسوب نمی‌شوید. به هر حال همانجا گفتم که خیالتان راحت، من کناره‌گیری می‌کنم که آقای هاشمی گفتند: نه نه شما به اصرار حزب جمهوری کاندیدا شدید و الا خودتان که رغبتی نداشتید اما آنجا گفتم خیال امام راحت باشد ایشان غصه نخوردند من کنار می‌روم ولی من هیچ چیز نمی‌گویم و باید خودتان به مردم این تصمیم را انتقال بدهید. با وجود این امام فکر نمی‌کردند به این زودی من کنار بروم و نقش من به عنوان یک اسلام‌شناس در عرصه سیاست کشور تا بدین حد کمرنگ شود. ارتباط من با امام ویژه و خاص بود. ایشان اکثر کتاب‌هایم را مطالعه کرده بودند و بر ارزش آن‌ها صحه می‌گذاشتند.» (جوان، ۳۱/۳/۹۰)

در جایی دیگر جلال‌الدین فارسیملاقات آن‌روز خود با امام (ره) را اینگونه توصیف می‌کند:

«به اتفاق حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به خدمت امام شرفیاب شدیم، فرمودند خدا می‌داند یا خدا شاهد است فرقی نمی‌کند که شما رئیس‌جمهور

باشید، یا آقای بنی‌صدر، اولین رئیس جمهور ما نباید شبیه قانونی در موردش باشد..."

وی در ادامه به ناخشنودی سران حزب جمهوری اسلامی نسبت به حذف خود از نامزدی حزب جمهوری اسلامی اشاره می‌کند و مخالفت اولیه حزب با بنی‌صدر را آشکار می‌سازد:

"به امام عرض کردم ما به عبدالناصر ایراد می‌گرفتیم که همسرش بدون روسری ظاهر می‌شود، هر چند پیراهن بلندی می‌پوشید. شما می‌دانید همسر و مخصوصاً دختر آقای بنی‌صدر در پاریس از لحاظ پوشش چه وضع زننده‌ای داشتند! فرمودند بالاخره هر کس یک عیبی دارد. آقای هاشمی یادآور شدند این ضربه بزرگی است که به حزب فرود می‌آید، امام در حالی که می‌خواستند همراه ما از اتاق خارج شوند به آقای هاشمی فرمودند شما، حزب، بروید با بنی‌صدر همکاری کنید." (فارسی، ۱۳۷۳، ۵۱۸)

البته همکاری حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر و بنی‌صدر با حزب جمهوری هیچگاه تحقق نیافت. چه این که آن دو هیچ‌گونه اشتراک نظری برای همکاری با یکدیگر نداشتند. جلال‌الدین فارسی در ادامه دارو دسته بنی‌صدر رقیب انتخاباتی خود را عامل بروز این شایعات معرفی می‌کند:

"ظرف چند روز، حزب الله و مردم انقلابی و متعهد با تمام شور و توانشان به صحنه انتخابات آمده از این بنده استقبال کردند! ناگهان جسته گریخته و از سوی دارو دسته بنی‌صدر شنیدم که در باره ایرانی‌الاصل بودن من شبیه کرده‌اند." (همان)

اکبر هاشمی رفسنجانی بعدها در نامه‌اش به رهبر انقلاب جریان این دیدار (همراه جلال‌الدین فارسی) را بیان کرده و این‌که آیت‌الله خمینی از او خواسته روحانیت را برای در اختیار گرفتن مجلس تشویق کند:

"قبل از انتخابات ریاست جمهوری به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست [بروید مجلس را در اختیار بگیرید]، امروز

ملاحظه می‌فرمائید که چگونه در کار کابینه و... می‌تواند کارشکنی کند.» (هاشمی رفسنجانی، ۲۲، ۱۳۷۸)

آیت‌الله بهشتی نیز قریب به همین مضامین را از قول آیت‌الله خمینی بیان می‌کند:

«مسئله مهم مسئله مجلس شورا است. اتفاقاً خدمت امام هم که صحبت می‌شد ایشان هم این را تأکید می‌کردند که مسئله رئیس‌جمهور مسئله مهمی نیست. حزب و روحانیت برای انتخابات مجلس شورا تلاش کنند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

ایشان با ذکر نظر آیت‌الله خمینی درباره نامزد حزب مطبوع‌ش کناره‌گیری وی را به دلیل درخواست آیت‌الله خمینی برای عدم وجود شائبه در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری اعلام می‌کند:

«انصراف آقای فارسی نه به این جهت بود که ایشان پذیرفتند که ایرانی‌الاصل نیستند یا گفتیم ایشان ایرانی‌الاصل نیستند. نظر این است که قبل از تفسیر این اصل به وسیله شورای نگهبان، اگر آقای فارسی انتخاب می‌شدند، انتخابی بود که دارای شائبه بود. انتخابی که در او شائبه و خدشه‌ای وجود داشت. امام امت تأکید داشتند که انتخاب رئیس‌جمهور مستلزم خدشه‌ای بر قانون اساسی نباشد یا رعایت قانون اساسی مستلزم خدشه‌ای در انتخابات رئیس‌جمهور نباشد. پس برای این که هم قانون اساسی، هم رئیس‌جمهور از هر نوع خدشه و شائبه دور و منزّه بمانند، انصراف آقای فارسی در این دوره موجه بود. یعنی انصراف ایشان به این دلیل بود. ما نخواستیم خدشه ایرانی‌الاصل بودن یا نبودن بر سر راه رئیس‌جمهور آینده قرار گرفته باشد این توضیح این قسمت، داوری را به عهده خوانندگان می‌گذارم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱)

آنچه در این میان از دید ناظران برجسته شد اصرار سران حزب بر نامزدی فارسی بود، حتی پس از آن که معلوم شد ایشان از نظر قانونی فاقد شرایط لازم برای نامزدی است. فضل‌الله محلاتی جلسه تاریخی سران حزب جمهوری اسلامی با آیت‌الله خمینی و اصرار به ایشان برای تأیید نامزدی جلال‌الدین

فارسی را به خوبی به یاد می‌آورد. او به مخالفت قاطع آیت‌الله خمینی با نامزدی وی علی‌رغم اصرار آقایان هاشمی رفسنجانی و بهشتی اشاره می‌کند:

«در این خلال اشکالی در کاندید بودن جلال [فارسی] پیدا شد از نظر قانون اساسی. قانون اساسی می‌گوید: باید رئیس‌جمهور ایرانی‌الاصل باشد و چون پدر جلال طبق شناسنامه‌اش افغانی بود روی این جهت ایراد گرفتند و پرونده را از اداره آمار خراسان آوردند و امام دیدند و گفتند که ایشان نمی‌توانند کاندیدای ریاست جمهوری بشود. این قضیه هم کمک کرد جلال از صحنه رفت کنار. شب رفتیم جلسه کردیم در بین جامعه مدرسین و چند نفر از روحانیت مبارز، من بودم و یکی دو نفر دیگر. مرحوم شهید بهشتی بود، آقای هاشمی از حزب بود ما و آقای انواری و آقای موسوی خوئینی‌ها- که نمی‌دانم در همان جلسه بود یا بعداً در منزل امام بود- مرحوم آیت بود و چند نفر دیگر. توی جامعه مدرسین جلسه تشکیل شد که چه بکنیم و باز نظر آقایان این بود که بروند نظر امام را جلب کنند که امام موافقت کند با کاندیدا شدن جلال. از آنجا مرحوم شهید بهشتی، آقای هاشمی، آقای موسوی خوئینی‌ها و بنده رفتیم برای دیدار امام- امام منزل مرحوم اشراقی بودند- رفتیم آنجا. حاج احمد آقا گفتند که امام قلبشان ناراحت است و حال ملاقات ندارند و بالاخره رفقا اصرار کردند و امام تشریف آوردند پایین و تا نشستند و من رفتم چند کلمه صحبت کنم فرمودند که قلبم درد می‌کند. ما دیگر هیچی نگفتیم بلند شدیم دست ایشان را بوسیدیم و با آقای انواری و آقای موسوی خوئینی‌ها آمدیم بیرون. ولی آقای هاشمی و آقای بهشتی پیش ایشان ماندند با حاج احمد آقا، و با امام مذاکره کرده بودند که امام فرمودند بودند: بحث نکنید، نمی‌شود، و لذا مایوس برگشتند. آن شب در قم منزل حاج احمد آقا بودیم، تا پاسی از نیمه شب جلسه داشتیم که چه بکنیم. بالاخره در آن جلسه قرار شد برای این‌که انتخابات هم شوری داشته باشد فعلاً بهترین فردی که می‌تواند رقیب باشد، حبیبی است و در همان جلسه بنا شد روی حبیبی تبلیغ بشود. جامعه روحانیت بنی‌صدر را اعلام کرده بودند، فردا صبح جامعه مدرسین تشکیل شد و دکتر حبیبی را معرفی کرد. آقای بهشتی با شورای حزب تماس گرفت، صبح

شورای حزب تشکیل شد و حزب تصمیم گرفت بر این که کاندیدا معرفی نکند و فقط اعلام کند که به کاندیدای جامعه مدرسین رأی بدهید. تماس‌هایی با شهرستان‌ها و ائمه جمعه و جماعت گرفته شد و به هر صورت آن‌هایی که با بنی‌صدر خوب نبودند و کاندیدایشان جلال بود به آن‌ها دکتر حبیبی را اعلام کردند.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۴۱)

روزنامه انقلاب اسلامی به تفسیر قانون اسلامی از سوی آیت‌الله خمینی اشاره می‌کند و این که تفسیر قانون اساسی در زمانی که شورای نگهبان رسماً تشکیل نشده از سوی رهبر انقلاب قابل انجام است و ایشان مفهوم ایرانی‌الاصل را تابعیت ایرانی پدر و مادر تفسیر کرده‌اند در حالی که پدر و مادر آقای فارسی اهل افغانستان بوده‌اند:

«پس از این که مسئله ایرانی‌الاصل نبودن آقای جلال‌الدین فارسی در محافل خصوصی عنوان شد و در جراید و رسانه‌های عمومی صحبتی از آن به میان نیامد شایعات قوت گرفتند و در خلال همان روزهای بحرانی حزب جمهوری اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی و دکتر بهشتی، به همراه یکی از سران حزب جمهوری اسلامی برای به جوی بازگرداندن آب رفته، خدمت امام مشرف شدند و از ایشان در این مورد سؤال کردند، امام خمینی در این مورد تأکید فرمودند که ایرانی‌الاصل یعنی این که پدر و مادر ایرانی باشند و باز در اعلامیه گروهی از مدرسین حوزه علمیه قم می‌خوانیم که: چون امام فرمودند که جلال‌الدین فارسی صادقانه کنار برود. ولی باز می‌بینیم که بعد از دستور امام مبنی بر کناره‌گیری جلال‌الدین فارسی حزب جمهوری اسلامی مردم را تشویق به راهپیمایی و تحصن می‌کند. و چون این راه را بسته می‌بینند به طریق دیگر متوسل شدند. دوشنبه شب هفته گذشته، پس از پایان جلسه شورای انقلاب و در کنارش جلسه حزب جمهوری اسلامی، خبرنگار ما در گزارش خود از قول سران حزب این طور خبر داده بود: حجت‌الاسلام... در رابطه با ایرانی‌الاصل نبودن جلال‌الدین فارسی به خبرنگاران گفت که طبق فتوای آقای منتظری، ایرانی‌الاصل یعنی این که تابعیت ایران را قبول کرده و ترک تابعیت نکرده باشد. و صبح آن روز از دفتر حضرت آیت‌الله منتظری تلفنی شد که اظهارات

فوق در رابطه با فتوای آیت‌الله منتظری در مورد تفسیر ایرانی‌الاصل بودن نقل قول بی‌غرضانه‌ای نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱)

آیت‌الله بهشتی با آن‌که در ابتدا با نامزدی جلال‌الدین فارسی مخالف بود بار دیگر و با تمام قوا از نامزد انتخاباتی حزب حتی پس از اثبات ایرانی‌الاصل نبودن وی دفاع می‌کند وی در مورد سیر مراحل ورود حزب جمهوری اسلامی به انتخابات ریاست جمهوری و تأکید حزب بر ایرانی‌الاصل بودن ایشان می‌گوید:

«ما در مورد ریاست جمهوری پس از این‌که معلوم شد میل امام این است که چهره‌های روحانی نباشد مسئله را در حزب بررسی کردیم و با توجه به همه‌ی جوانب قوت و ضعف برادر بسیار عزیزمان آقای فارسی را معرفی کردیم. از آن روز اول هم گفتیم که در این انتخابات برخوردارمان برخوردار مکتبی است. شما هم دیدید فارسی را به دلیل این‌که در این سال‌های اخیر و در این یکسال اخیر حتی مجالی برای برقرار کردن رابطه با مردم از طریق رسانه‌های گروهی بدست نیاورده و یا خیلی کم بدست آورده، خیلی جاها نمی‌شناختند. گزارشی که بدست ما رسیده نشان دهنده‌ی آن بود که روز به روز موقعیت او بهتر و قبول جامعه نسبت به او افزونتر می‌شد. افزایش قبول مردم نسبت به برادرمان جلال نشانه‌ی آن بود که حزب مکتبی برخوردار کرده، از یک حقی دارد دفاع می‌کند. البته این را هم بگویم در شورای حزب اکثریت آراء این بود، می‌دانید حزب در اینجا از نظر تشکیلاتی هم مکتبی برخوردار کرد یعنی قبلاً با آن تعداد از دفاتر حزب که می‌شد تماس برقرار کرد، تماس گرفتیم، نتیجه‌ی آراء دفاتر را هم آورده بودند و ما با توجه به آراء دفاتر حزب و با توجه به آراء شورای مرکزی رأی‌گیری کردیم.... برادرمان جلال قدر مسلم این است که متولد مشهد می‌باشد و در اسناد آمار نیز منعکس است که ایشان متولد مشهد می‌باشد. ۱۸ سالگی که شناسنامه گرفته این بدین اعتبار است که اگر کسی متولد ایران باشد و پدر و مادرش شناسنامه ایرانی نداشته باشند تا تابعیت ایران را داشته باشد، کسی که درباره تابعیت ایرانی می‌تواند تصمیم بگیرد خودش است. این بدین اعتبار است که گذشته از این که ایشان برحسب

آگاهی‌هایی که از وضع خانوادگی‌شان دارند صریحاً گفته‌اند که اجدادشان از فارس حوالی شیراز به هرات رفته‌اند و هرات نیز در آن زمان جزئی از ایران بوده، و پدر و مادر ایشان نیز نزدیک ۸۰ سال قبل آمده‌اند و در مشهد ساکن شده‌اند. زبان فارسی، رفتار فارسی، آداب و سنن فارسی، اسم هم فارسی، باز هم نه فارسی؟ اینجا می‌گویند چرا شما توضیح ندادید. ما توضیح دادیم و گفتیم ما در مورد کناره‌گیری آقای فارسی نگفتیم که بله ما قبول کردیم آقای فارسی ایران‌الاصل نیستند. ما گفتیم قبول کردیم که در جامعه درباره صدق ایرانی‌الاصل برایشان شبهه‌ای بوجود آمده و قبول کردیم که رئیس‌جمهور، نباید شبهه غیرقانونی بودن درباره‌اش باشد. و این شبهه را چه کسی می‌تواند برطرف کند؟ برطبق قانون اساسی فقط و فقط شورای نگهبان. و چون این شورا هنوز به دنیا نیامده و متولد نشده بنابراین امروز حل مشکل میسر نیست.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

شیخ علی تهرانی پس از پیگیری‌ها و مصاحبه‌های سه نفر از اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی (آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) طی نامه‌ای دیگر به ادعاهای آنها پاسخ گفت وی رهبران حزب جمهوری اسلامی را به تخطی از فرمان آیت‌الله خمینی و اصرار بر نامزدی جلال‌الدین فارسی علی‌رغم توصیه ایشان به کنار رفتن متهم ساخت:

«با گفتار مذکور پرسش اول آقای دکتر بهشتی پاسخ می‌گیرد و علت آن که بعضی از علمای بزرگ و حاضر در مجلس خبرگان کلمه «ایرانی‌الاصل» را که آن طور تفسیر نموده‌اند در جوابی که به روزنامه جمهوری اسلامی پس از نشر شماره ۹۰ فرستادم توضیح داده شد که اگر بخواهند طبق قانون مطبوعات چاپ می‌نمایند و بعلاوه به جناب آقای دکتر بهشتی عرض می‌شود که اگر تفسیر اصولی قانون اساسی در این دوره برعهده رهبر است چرا پس از تفسیر و ابلاغ ایشان ترتیب اثر ندادید و به شورا گذاریدید به متشکلات برای شانه خالی کردن از تفسیر رهبر دست زدید و حتی در این مصاحبه هم کنار رفتن آقای فارسی را مستند به این کردید که شائبه و شکی در کار نباشد و نه به آن که شرط ایرانی‌الاصل بودن را دارا نبوده. آقای دکتر بهشتی خود می‌داند که

هیچ کس در این‌که هر گروه و فردی حق تعیین‌کنندگی برای ریاست جمهوری یا مجلس شورا دارد و نیز حق دارد که در تبلیغ برای او صرف هزینه نماید شکی ندارد ولی اشکال در این است که چرا حزب از اموال عمومی در تبلیغات و فعالیت‌های خود صرف می‌نماید و حتی در بعضی از استان‌ها که من خبر دارم در صرف هزینه عمرانی در جهاد هم برای تبلیغ و ترویج از خود با آن‌که مربوط به جهاد سازندگی است شرکت می‌نمایند و در صورتی که شورای انقلاب بودجه‌ای برای حزب جمهوری اسلامی تعیین کرده، پرسش از این به پیش می‌آید که چرا برای سایر احزاب حتی احزاب اسلامی دیگر تعیین نکرده؟ آیا ملت شریف و مبارز و مسلمان ایران بدین تبعیض تن در داده است؟! و بعلاوه چرا نسبت به شخصی که خودتان قبول دارید که در تطبیق شرط قانون اساسی مورد شک و اختلاف است مصرف نمودند؟ و چرا پس از ابلاغ رهبر انقلاب هم بدین کار ادامه دادند؟ آقای بهشتی خود می‌داند که دیگر با روحانیت مبارزی که پیش از انقلاب با او فعالیت می‌نمودند و بلکه فرسنگ‌ها از او پیش بودند و با هم در اقدامات انقلابی مشورت می‌کردند تماس مستقیمی ندارد و نیز عمده افرادی که در حزب با او هستند و کارها و مناصب را بدست گرفته‌اند همان‌ها هستند که من یاد کردم و نیز می‌داند که قبضه کردن تمام شئون مملکت حتی اگر به نام حزب هم باشد نارضایتی عمومی می‌آورد و این فاجعه‌آمیز و انفجارآور است و ما از این ترسانیم که خدای ناکرده کار از دست همه خارج شود و انقلاب از درون پوسیده و نابود گردد و خون‌های ریخته شده بی‌اثر گردد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

به جز مسئله تابعیت جلال‌الدین فارسی مسئله دیگری که آیت‌الله خمینی را نسبت به جلال‌الدین فارسی دلسرد ساخته بود، نزدیکی وی به فلسطینی‌ها بود. سیدکاظم موسوی بجنوردی از فعالین سیاسی آن زمان می‌گوید:

«باز هم وقتی جریان به اطلاع امام (ره) رسید، ایشان از کاندیداتوری آقای فارسی استقبال نکردند و با حالت تردید به مسئله نگاه کردند و فرمودند: «ایشان مشهور است که خیلی به فلسطینی‌ها نزدیک است». روی هم رفته می‌توانم بگویم از این موضوع چندان خوش‌شان نیامد، ولی حزب شتاب کرده

بود و اسم ایشان را در محافل مطرح کرده بود و راه برگشت نداشت. وقتی مسئله افغانی‌الاصل بودن آقای فارسی به میان آمد، امام قاطعانه فرمودند که فارسی نباشد و حزب شخص دیگری را نامزد کند.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۵۰)

جلال‌الدین فارسی خود اذعان می‌کند که آیت‌الله خمینی مسیر ریاست جمهوری بنی‌صدر و کنار گذاشتن وی را هموار ساخته بود. از سخنان وی پیداست از عبدالکریم موسوی اردبیلی عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی به واسطه حمایت‌اش از بنی‌صدر و مخالفت با وی به شدت ناخشنود است، ببینید:

«آن روز با هیأت فلسطینی به تهران آمده بودم چرا که من نماینده امام در الفتح بودم و باید تجهیزات را تحویل می‌دادم. به هر حال امام چند کلامی با بنی‌صدر صحبت کرد و به علت بحث‌های تخصصی درباره فلسطین با او خداحافظی کرد. سپس امام به من فرمودند شما باید به شورای انقلاب بروید اما من از ایشان فرصت خواستم تا در این رابطه فکر کنم. بعد هم دیدم با حضور امثال موسوی اردبیلی، بنی‌صدر و ... جای من در آنجا نیست. سپس من را کنار گذاشتند و مسیر برای رئیس‌جمهور شدن وی هموار شد. در مرحله بعد امام فرمودند به کسی رأی بدهید که احتمال پیروزی وی وجود دارد این جمله رقبای دیگر بنی‌صدر را از میدان به در کرد. آخر سر هم که فرماندهی کل قوا را به او دادند در صورتی که دیگر این امر ضرورتی نداشت.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

حسن لاهوتی از روحانیون مبارز مورد وثوق آیت‌الله خمینی و از مخالفان جدی حزب جمهوری اسلامی که به تازگی از نمایندگی سپاه کنار رفته بود ضمن حمله به بخشی از روحانیت خواهان تصفیه آن‌ها می‌شود و تلویحاً حمایت از جلال‌الدین فارسی را اشتباه بزرگ روحانیون حزب می‌داند:

«صادقانه عرض کنم بسیاری از مهره‌های ناصحیح بر سر جای خود هستند، صادقانه عرض کنم که بسیاری از مجریان منویات پاک امام قابل این نیستند که این همه مسئولیت را در اختیار خود بگیرند، صادقانه عرض کنم که هیچ

تشکیلاتی تصفیه نشده است، حتی تشکیلات روحانیت، تصفیه تشکیلات روحانیت که از مشکل‌ترین تصفیه‌ها خواهد بود بسا که شروع هم نشده است، امام امت در مقابل هیچ ستمگری و ناصحیحی خضوع نکرد، شما خیال می‌کنید در مقابل ستم روحانیت و ناصحیح بودن عده‌ای از روحانیت که در کسوت روحانیت‌اند اینجا سقوط می‌کند و شکست می‌خورند و با این‌ها می‌سازند و خطاهای غیرقابل بخشش این‌ها را می‌بخشند! هرگز، به خدا قسم من یقین دارم که امام امت آن روز که بر مشکلات پیروز گردد و آن روز که دست‌های بیرون و درون دست به دست هم داده‌اند که انقلاب را درهم کوبند و امید ما را به یأس تبدیل کنند به این مهم دست خواهند زد. من با این‌که به اعتراض از سپاه پاسداران کنار آمدم و به خاطر زورگویی و رفتار دیکتاتور مآبانه بعضی از همکاران کار را رها کردم، اما هرگز دست تفرقه به سوی کسی دراز نمی‌کنم. دست‌های ما با هم باید باشد. مستحکم و به هم گروه خورده. برای این‌که صادقانه حرف زده باشم، مثل حرف آقای خامنه‌ای در مشهد نباشد، این غلط است، این مغرضانه است که گفت اگر جلال‌الدین در انتخابات پیروز نشود در تداوم انقلاب شک می‌کنیم، پس حالا که قرار است آقای فارسی نباشد پس در تداوم انقلاب باید شک کرد؟ نه این طور نیست، اصلاً انقلاب به آقای جلال‌الدین و من و شما بستگی ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱)

نامزد جامعه روحانیت مبارز تهران

به جز حزب جمهوری اسلامی دو تشکل روحانی مهم پس از پیروزی انقلاب به سرعت مطرح شدند. گرچه آن‌ها قبل از پیروزی انقلاب کمابیش فعالیت‌های تبلیغی داشتند اما چندان فعالیت آشکار سیاسی را دنبال نمی‌کردند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران دو تشکل مهمی بودند که در انتخابات ریاست جمهوری دوره اول اعلام نظر کردند. دومی اما در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره اول با دادن اعلامیه به صراحت از بنی‌صدر حمایت کرد. اما فشارهای درونی باعث شد چندی بعد و

در کوران رقابت‌های انتخاباتی این حمایت مشروط گردد و جامعه روحانیت مبارز تهران با دادن اطلاعیه‌ای دیگر حمایت از بنی‌صدر را به چند مورد مشروط سازد. عمده روحانیون تهران که بعد از انقلاب به شهرت رسیدند نامشان جزء جامعه روحانیت مبارز تهران به چشم می‌خورد. برخی از آنها هم در حزب جمهوری اسلامی و هم در جامعه روحانیت مشترکاً عضو بودند.

محمدحسین بهشتی، سیدعلی خامنه‌ای، اکبرهاشمی رفسنجانی، محمدجواد باهنر، موسوی اردبیلی، ناطق نوری، موحدی کرمانی و شاه‌آبادی از جمله کسانی بودند که هم در حزب جمهوری و هم در جامعه روحانیت عضو بودند. لیست اعضای فعال جامعه روحانیت در سال ۵۸ به طور کامل در دسترس نیست اما اعضای فعال آن کمابیش شناخته شده هستند. برخی اعضای شاخص آن عبارت بودند از: مرتضی مطهری، محمدرضا مهدوی کنی، یحیی نوری، خسروشاهی، فضل‌الله محلاتی، اصغر مروارید، محی‌الدین انواری، محمدحسین بهشتی، سیدعلی خامنه‌ای، محمدجواد باهنر، اکبرهاشمی رفسنجانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدعلی موحدی کرمانی، امامی کاشانی، عمیدزنجانی، مفتاح، ملکی، ناطق نوری، حسن روحانی، هادی غفاری، شجونی، عرفانی، مهدی کروب، موسوی خوئینی‌ها، غیوری نجف‌آبادی و شاه‌آبادی.

برخی اعضای جامعه روحانیت به طور واضح از بنی‌صدر حمایت می‌کردند و برخی تلویحی و برخی دیگر نیز مخالف ریاست جمهوری وی بودند. در واقع جامعه روحانیت در آغاز رقابت‌های انتخاباتی به سه گروه متمایز تقسیم می‌شد موافقان، مخالفان و موافقان مردد. در واقع رأی ممتنع یا بی‌نظر نمی‌توانست در آن هنگام وجود داشته باشد. موافقان مردد در واقع رأی ممتنع مساوی رأی منفی نبودند بلکه رأی ممتنع مساوی رأی مثبت بودند. آن‌ها موافق مشروط بودند یعنی با انتخاب بنی‌صدر به طور مشروط موافق بودند.

نظر رسمی جامعه روحانیت مبارز توسط دبیر آن اعلام می‌شد و اعلام رسمی هم حمایت قاطع این تشکل از بنی‌صدر بود. خسروشاهی دبیر وقت جامعه روحانیت مبارز از جلسه مشترک با آیت‌الله بهشتی خبر می‌دهد که احتمالاً پس از قضیه تابعیت جلال‌الدین فارسی واقع شده و حسن حبیبی به

عنوان گزینه جایگزین مطرح بوده ولی در آن جلسه نیز آیت‌الله بهشتی علی‌رغم مخالفت‌ها با فارسی رأی خود را وی داده است:

«من هم تصدیق می‌کنم که حزب محبوبیت سابق را ندارد و در انتخابات ریاست جمهوری روحانیت مبارز با حزب مقابل هم قرار گرفتند و ما هم به حزب اخطار کردیم که شخص منتخب ما فرد منتخب روحانیت در اکثر نقاط ایران است و حتی با حضور آقای دکتر بهشتی در جلسه جامعه روحانیت رأی‌گیری کردیم و ۲۶ نفر بودیم، ۱۸ نفر به آقای بنی‌صدر رأی دادند و هم در آن جلسه چند نفر پیشنهاد کردند که هم آقای بنی‌صدر و هم آقای فارسی را حذف کرده و به آقای حبیبی رأی دهیم که مورد موافقت قرار نگرفت و نتیجه چنین بود که ۱۸ نفر به بنی‌صدر رأی دادند ۲ نفر ممتنع و ۵ نفر هم به آقای حبیبی و یک نفر هم که آقای دکتر بهشتی بودند به آقای فارسی رأی دادند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

جامعه روحانیت مبارز تهران با محوریت خسروشاهی، محمدرضا مهدوی کنی، فضل‌الله مهدیزاده محلاتی، علی‌اصغر مروارید، یحیی نوری و برخی دیگر طی اطلاعیه‌ای یک هفته پس از اعلام نامزدی بنی‌صدر با شروطی وی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد. در این اطلاعیه آمده است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از سالیان دراز مبارزه بی‌امان و خستگی‌ناپذیر با رژیم‌های خودکامه، بالاخره شاهد آن بودیم که ملت مسلمان متعهد ایران با رشد اسلامی خود همراه قاطعیت و بینش امام و امت توانست قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین و تصویب نماید. و اینک برای تحقق عینی و اجرای آن بر آن است تا رئیس‌جمهور خود را انتخاب نماید. لذا جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران نظر به مسئولیت و رسالتش درباره شخصیت‌هایی که واجد شرایط انتخابند مطالعه و با نظرخواهی از قشرهای بلاد مختلف ایران و علمای مناطق تهران و بررسی‌های لازم با کمال احترام به شخصیت‌های ذی‌صلاح از بین آقایان آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر را جهت مصاحبه و دریافت نقطه‌نظرهای مهم مکتبی

دعوت و با توجه به موارد زیر وی را کاندیدای ریاست جمهوری نمود و ایشان را نسبت به موارد زیر متعهد یافت.

- ۱- رئیس‌جمهور باید پایبند تمام مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد.
- ۲- انقلاب ایران مکتبی است طرز تفکر رئیس‌جمهور نیز باید مکتبی باشد.
- ۳- مراعات ضوابط اسلامی را در انتخاب همکاران ملتزم باشد.
- ۴- از هرگونه گرایش که با روح اسلام سازگار نیست مبرا باشد.
- ۵- در برابر اعمال تخریبی تبہکاران و دشمنان انقلاب اسلامی که به امنیت و تمامیت ارضی ایران به جمهوری اسلامی لطمه وارد می‌سازد دارای موضع قاطع و صادق باشد.
- ۶- از اعمال و روش‌های مستبدانه در برابر نمایندگان امت به دور و از رهنمودهای امام و امت الهام بگیرد.
- ۷- بدیهی است اگر ملت مسلمان و متعهد ایران در اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از طرف رئیس‌جمهور و سایر مقامات مسئول مملکتی مسامحه‌ای مشاهده نماید مؤاخذه خواهد کرد و بدون تردید روحانیت متعهد که همواره منادی اسلام و ملت است همان طور که رهبر عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (دامه‌ظله‌العالی) فرمود، روحانیت متعهد ناظر اعمال مسئولین امور مملکت است و با مشاهده کوچک‌ترین انحراف به پاخاسته و با حمایت ملت از اسلام و جمهوری اسلامی دفاع خواهد کرد. جامعه روحانیت مبارز تهران در این مقطع حساس تذکر دو نکته را لازم می‌داند.

۱- اختلاف انتخاب کاندیداها وابسته به طرز تفکر و به کیفیت برداشت از روش‌های انقلابی است لذا به هیچ وجه نمی‌تواند وحدت و یکپارچگی احزاب و گروه‌های اسلامی را که در خط امام و امت هستند متزلزل نماید. المومنون بعضهم اولیاء بعض.

۲- تمام قشرهای مسلمان ایران باید اخلاق اسلامی را کاملاً رعایت نموده و از تبلیغ ناروا علیه یکدیگر به دور و بدانند که شخصیت‌های اسلامی ذخیره مملکت بوده و همه با هم در سازندگی ایران متعهد و مسلمان نقش مؤثر

دارند. انشاءالله در انتخابمان راه صواب رفته و در پیشگاه خدای متعال رو سفید و در برابر مردم مسلمان ایران سرفراز باشیم.

جامعه روحانیت مبارز تهران.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۰/۵۸)

فضل الله مهدیزاده محلاتی عضو جامعه روحانیت و حامی نامزدی بنی صدر، محبوبیت و اشتیاق مردم نسبت به بنی صدر را عامل گرایش روحانیون به وی می داند و فاش می سازد این جامعه از وی تعهداتی درباره عملکرد آینده اش گرفته است. ببینید:

«بعد هم که اعلام کردیم، جلسات متعددی با بنی صدر داشتیم، سؤال و جواب که نوارهایش الان موجود است و بعد از این تعهداتی که داد، ما به او رأی دادیم. مضافاً به این که این فرد آن قدر نفاق به خرج داده بود که در طول این یک سال کار اجرایی قبول نکرده بود که چهره‌ی واقعی خودش را نشان بدهد، فقط سخنرانی و مصاحبه کرده بود به اکثر شهرها و بخش‌های ایران رفته و مردم را به خودش متوجه کرده بود. حتی در مجلس خبرگان هم رأی دوم را آورد. من خودم آن وقت جزء انجمن مرکزی بودم در انتخابات، می دیدم علاقه مردم چگونه است. خوب این مردم هم که با ایشان بودند، روحانیت هم که اکثراً با او بودند و ما از نظر شرعی از ایشان تعهد گرفته بودیم، حتی شب آخر در مسجد به ایشان گفتم: بدان اگر منحرف بشوی اولین کسانی که مقابلت خواهند ایستاد، اگر امام اجازه بدهد، ما خواهیم بود، ما سیاستمدار نیستیم، اما اگر ببینیم کسی در جاده اسلام است خدمتگزار او هستیم و منحرف هم که بشود با او مقابله خواهیم کرد.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۰)

جامعه روحانیت مبارز اصفهان نیز طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۲۲/۱۰/۵۸ حمایت خود از نامزدی بنی صدر را اعلام داشت. (انقلاب اسلامی، ۲۲/۱۰/۵۸) برخی محمدرضا مهدوی کنی را از چهره شاخص جامعه روحانیت موافق بنی صدر می دانند و برخی او را موافق مشروط اما خود او هر دو نظر را رد کرده و خود را طرفدار ریاست جمهوری محمدحسین بهشتی می داند:

«بین جامعه‌ی روحانیت و حزب [جمهوری اسلامی درباره‌ی انتخابات] اختلافی پیدا شد. چیزهایی که الان گفته می‌شود و برخی از روزنامه‌ها نیز دامن می‌زنند خلاف واقع است. اگر هم بگوییم جامعه‌ی روحانیت اصلاً از بنی‌صدر طرفداری نکرد آن هم خلاف واقع است. اعضای جامعه‌ی روحانیت (اعضای شورای مرکزی) حدود ۲۱ نفر بودند. آقایان بهشتی، مطهری، باهنر، مفتاح، شاه‌آبادی، محلاتی، ملکی، این‌ها همه جزو شورای مرکزی جامعه‌ی روحانیت بودند. آقایان خسروشاهی، عمید زنجانی، عرفانی، موحدی کرمانی، ناطق نوری، کروبی و موسوی خوئینی‌ها هم بودند. در این جمع افرادی بودند که علاقمند به حزب بودند و اصلاً به بنی‌صدر رأی ندادند. پنج نفری هم که مؤسس حزب بودند و همه جزو جامعه‌ی روحانیت بودند نیز به بنی‌صدر رأی ندادند. آقای موحدی کرمانی و آقای شاه‌آبادی هم در حزب بودند هم در جامعه‌ی روحانیت، البته جمع زیادتری نظرشان به آقای بنی‌صدر بود. نقل می‌کنند که این جمع، شاخص‌شان آقای خسروشاهی بود. ما احساس می‌کردیم که ایشان بیشتر طرفداری می‌کرد. ایشان نسبت به حزب حساسیت منفی داشت. از حزب و حزب‌گرایی اصلاً خوشش نمی‌آمد. آن‌ها وقتی حبیبی و بنی‌صدر را مقایسه می‌کردند؛ بنی‌صدر را مقدم می‌دانستند. از آن طرف موضع‌گیری‌های حزب هم برای بعضی حساسیت برانگیز بود و سبب این جدایی شده بود.» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵، ۲۸۱)

محمدرضا مهدوی‌کنی در خاطرات خود اسامی مخالفین حمایت از ریاست جمهوری بنی‌صدر در جامعه روحانیت مبارز را به یاد می‌آورد او خود را جزء دسته مخالفین بنی‌صدر نام می‌برد:

«در جامعه‌ی روحانیت در مورد بنی‌صدر دو طیف وجود داشت: عده‌ای با ریاست جمهوری بنی‌صدر مخالف بودند، عده‌ای هم موافق بودند. در رأس آن‌هایی که مخالف بودند آقای بهشتی بود. ایشان اصلاً از اعضای جامعه‌ی روحانیت بودند و در عین حال که در حزب بودند، در جلسات جامعه‌ی روحانیت هم شرکت می‌فرمودند. از اعضای جامعه: آقای هاشمی، دکتر باهنر، جناب آقای خامنه‌ای، بنده، آقای موحدی کرمانی و ظاهراً آقای عمید زنجانی

با بنی صدر موافق نبودیم. عده‌ای دیگر هم بودند که موافق بودند. فکر می‌کنم آقای ملکی از آن جمله بودند، بقیه‌ی جامعه که شاید حدود ۱۷ نفر بودند و اکثریتی را تشکیل می‌داد، این‌ها طرفدار کاندیداتوری آقای بنی صدر بودند. آقای خسروشاهی سر دسته بودند و بیش از همه متمایل به بنی صدر بودند.» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵، ۲۹۹)

ایشان در ادامه معتقد است آیت‌الله خمینی با نامزدی بنی صدر مخالفتی نداشت:

«خود حضرت امام هم با نامزدی ایشان مخالفت نکردند و حتی ایشان مخالفت‌های دیگران را دفع می‌کردند.» (همان)

مهدوی کنی در ادامه علت عدم پیروی جامعه روحانیت از حزب جمهوری در مخالفت با بنی صدر را به دو عامل مهم مربوط می‌داند اول مقایسه بین کاندیداها بود که جامعه روحانیت بنی صدر را بر حبیبی ترجیح داد و دوم استقلال عمل روحانیون. در تأیید استدلال ایشان، باید به یاد آوریم که ایشان از همان ابتدا با تشکیل حزب جمهوری اسلامی توسط روحانیون مخالف بود. او روحانیت را امین مردم می‌دانست که نقش ریش سفیدی و معتمد مردم را دارند و این‌که ورود به بازی‌های سیاسی خلاف شئون روحانیت است. زیرا مردم خود با طیب خاطر نصایح و ارشادات روحانیت در امور سیاسی و تفویض قدرت را می‌پذیرند و نیازی به تشکیل حزبی برای دستیابی به قدرت نیست.

«چنان که گفتم موضع آقای بنی صدر نسبت به مسائل انقلاب روشن نبود. واقعاً منهای مواضع بنی صدر، اگر می‌خواستیم مقایسه کنیم؛ ایشان از نظر مدیریت به عنوان رئیس‌جمهور، از آقای حبیبی خیلی جلوتر بود. آقایان جامعه‌ی روحانیت هم به همین اعتبار به بنی صدر رأی دادند. نکته‌ی دوم هم این بود که حزب طبعاً عده‌ای را جذب و عده‌ای را دفع می‌کند، شما می‌دانید آقایان روحانیون طبعاً روح استقلال‌طلبی دارند. اگر کسی وارد حزب می‌شد، خواه ناخواه باید در حزب هضم می‌شد، ولی یک روحانی یا امام جماعت این طور نیست.» (همان)

با توجه به این‌که مهدوی کنی عدم ورود خود به حزب را نیز در مصاحبه‌های مختلف به استقلال روحانیت و عدم ورود به قالب‌بندی‌های سیاسی مرتبط دانسته می‌توان موضوع او در رابطه با حزب جمهوری اسلامی را حدس زد. واقع امر آن بود که آیت‌الله خمینی ورود به باندهای قدرت و رقابت بر سر مناصب اجرایی-سیاسی را دون شأن و جایگاه روحانیت می‌دانستند و این نه بطور دقیق همان دیدگاهی بود که مهدوی‌کنی از آن حمایت می‌کرد. اما به تدریج آیت‌الله خمینی اعتماد خود به نیروهای سیاسی ملی-مذهبی و چپ مذهبی را از دست داد و حمایت خود را معطوف حزب جمهوری و روحانیون دیگری که در جامعه روحانیت قرار داشتند کرد. در واقع شرایط به گونه‌ای پیش رفت که روحانیت و جریان مذهبی همسو با آن تمام مناصب کلیدی نظام را بدست گرفت. مهدوی‌کنی در عین حالی که از قدرت‌گیری روحانیون پس از انقلاب دفاع می‌کند اما این قدرت را نه به واسطه تشکیل حزب بلکه به واسطه بافت سنتی و شیوه‌های متداول از گذشته بر مبنای مراد-میرد و سرور-پیرو می‌داند:

«از اول یک چنین فرهنگی در روحانیت بوده و هست، به خصوص در تشیع یک حالت استقلال حاکم بوده که همیشه در برابر حاکمیت‌ها می‌ایستادند و این، در روحانیت شیعه، یک فرهنگ است و تاکنون باقی است و شاید الان هم که بعضی از روحانیون زیر بار دولت نمی‌روند و با دولت مخالفند، معلول همین فرهنگ است که اصلاً تبعیت را نقد می‌کنند و استقلال را تأیید می‌کنند. البته بعضی‌ها هستند که حالت مخالف ندارند و بی‌تفاوت از کنار مسائل می‌گذرند. این حساسیت در خیلی از شهرها وجود داشت و به سهولت هرکس پی می‌برد که میان روحانیون و حزب درگیری وجود دارد، مگر روحانیون جوان که پذیرش داشتند. روحانیون معمر و سابقه‌دار، کمتر وارد حزب شدند. شاید علتش این است که چون آن‌ها مستقل بودند و برای خودشان حرف داشتند، نمی‌توانستند در یک قالبی قرار بگیرند؛ من یقین دارم چنین چیزی بوده و در اثر همین جریان‌ات بود که آقایان زیر بار نمی‌رفتند و از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند، البته علاوه بر جنبه‌های مثبت بنی‌صدر- که در

ابتدا ظهور بیشتری داشت، جنبه‌های منفی او بعدها کشف شد.» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵، ۳۰۰)

برخلاف اظهارات برخی دیگر از اعضای جامعه روحانیت مبارز، مهدوی کنی در خاطرات خود آورده است که هیچگاه از بنی‌صدر حمایت نکرده و به وی رأی نداده است:

«بعد در زمان رأی‌گیری هم، ما و دوستانمان که ۵ یا ۶ نفر می‌شدیم از میان آقای حبیبی و بنی‌صدر، به آقای حبیبی رأی دادیم. دوستانمان هستند، شهادت می‌دهند وقتی از من پرسیدند که ما به چه کسی رأی بدهیم، گفتیم به حبیبی رأی بدهید. به خانواده‌مان، دوستان و دیگران هم همین را گفتیم، البته من اعلامیه صادر نکردم. چون اصلاً بنا نبود چنین کاری را انجام دهیم. خلاصه ما به آقای حبیبی رأی دادیم. حتی جامعه‌ی مدرسین هم با ما مشورت کردند، آن‌ها هم به آقای حبیبی رأی دادند، ولی متأسفانه آقای حبیبی رأی نیاورد و بنی‌صدر انتخاب شد.» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵، ۲۸۴)

ایشان حمایت خود از بنی‌صدر بعد از انتخاب در دوران ریاست جمهوری را تکذیب می‌کند. او حمایت خود از رئیس‌جمهور را نه واقعی که ظاهری توصیف می‌کند:

«این حرف‌ها که گاهی در بعضی روزنامه‌ها می‌نویسند کذب محض است. دوستان نزدیک ما می‌دانند که بنده در آن موقع با بنی‌صدر علنی مخالفت نمی‌کردم و آن، دو علت داشت؛ یکی این‌که اولاً بنی‌صدر ماهیت‌اش به آن صورت کشف نشده بود، دوم این‌که امام ایشان را تأیید می‌کردند. بنده هم وقتی تأیید امام را می‌دیدم، لذا تأیید می‌کردم. ما همیشه طبق موضع‌گیری‌هایی که رهبری داشتند رفتار می‌کردیم و با آن مخالفت نمی‌کردیم. ممکن بود حتی گاهی در دل چیزهایی را نمی‌پسندیدیم. ولی در مقام عمل، تبعیت را لازم می‌دانستیم. امام گاهی این تعبیر را می‌کردند که ما در دنیا رئیس‌جمهوری مثل رئیس‌جمهور خودمان نداریم. درباره‌ی بنی‌صدر این طور تعبیر می‌کردند.» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵، ۲۸۲)

وی همچنین در جای دیگر عدم مخالفتش با بنی صدر را به واسطه حمایت آیت‌الله خمینی از ایشان می‌داند:

«بنده این طور نبودم، علتش هم این بود که من در شورای انقلاب با بنی صدر کار کرده بودم، اما علما و روحانیون غالباً در شورای انقلاب نبودند؛ به جز دوستان سطح بالا؛ مثل آقایان هاشمی و بهشتی و باهنر. من در دولت بودم، در شورای انقلاب هم بودم، برخوردهای بنی صدر را دیده بودم. احساس می‌کردم موجود عجیب و غریبی است و من نتوانستم هیچ آنی به بنی صدر ایمان بیاورم. واقعاً به ایشان ایمان نیاوردم، ولی از طرفی هم می‌دیدم می‌گویند بنی صدر مبارزه کرده، چه کار کرده و از همین حرف‌هایی که اول انقلاب گفته می‌شد. از آن طرف، امام هم تأیید می‌کردند، نفی نمی‌کردند، ما هم یک نوع تبعیت و پیروی از امام داشتیم. به همین جهت در عین حال که بنی صدر را نمی‌پسندیدیم و واقعاً نمی‌توانستم ایشان را به عنوان یک رئیس‌جمهور به مردم معرفی کنم، بنابراین در عین حال که با نظر جامعه روحانیت به صورت علنی مخالفت نکردم، چون مصوبه‌ی بود که اکثریت رأی داده بودند، هرکس به طور خصوصی از من در این باره پرسید، گفتم من به بنی صدر رأی نمی‌دهم. گفتند پس به چه کسی رأی می‌دهید؟ گفتم آقای حبیبی. گفتند ما هم که مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که آقای حبیبی بهتر و متدین‌تر است. خودم به او رأی دادم، خانواده‌ام هم به او رأی دادند و همچنین دوستانی که از من پرسیدند.

جلال‌الدین فارسی اما معتقد است مخالفت آیت‌الله مهدوی کنی با تصاحب قدرت به صورت کامل توسط حزب جمهوری اسلامی علت موافقت وی با بنی صدر و مخالفت‌اش با ریاست جمهوری وی [فارسی] بوده است. ببینید:

«شایان ذکر است که در جامعه روحانیت مبارز افرادی مانند آقای مروارید ابراز داشته بودند که از دهه ۳۰ و ۴۰ آقای جلال‌الدین فارسی را می‌شناسیم و اصلاً این دو قابل مقایسه با هم نیستند اما آقای مهدوی کنی گفتند خب شماها همه جا را گرفتید و اگر ریاست جمهوری را هم حزب جمهوری بگیرد دیگر برای جامعه روحانیت چیزی باقی نمی‌ماند. البته بعد از چندی شهید بهشتی به

من گفتند که آقای مهدوی کنی از بابت این موضع‌گیری عذرخواهی کردند.»
(جوان، ۹۰/۳/۲۷)

برخلاف آنچه برخی از جمله محمدرضا مهدوی کنی عنوان نمودند، هادی غفاری به یاد می‌آورد تمام اعضای جامعه روحانیت مبارز به جز دو نفر به نامزدی بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری رأی مثبت داده بودند. غفاری می‌گوید:

«من تنها کسی بودم که در جامعه روحانیت رأی منفی به کاندیداتوری بنی‌صدر دادم. آن زمان جریانی در جامعه روحانیت بود که متأسفانه زلال نبودند، به گونه‌ای که خیلی از شهید بهشتی و آقای رفسنجانی خوش‌شان نمی‌آمد. چه کسانی بودند؟ اسم نمی‌خواهم ببرم. طیف زیادی از ۲۵ نفر عضو جامعه [روحانیت] دل خیلی صافی با شهید بهشتی و آقای رفسنجانی نداشتند. این جریانی که امروز با آقای رفسنجانی مشکل دارند، عقبه تاریخی خیلی طولانی دارد و جدید نیست. در آن جلسه رأی‌گیری برای ریاست جمهوری بنی‌صدر، یک نفر رأی ممتنع داد که آن هم آقای امامی‌کاشانی بود. من هم رأی منفی دادم، بقیه هم بدون استثنا رأی مثبت به بنی‌صدر دادند. البته من دل خوشی از آقای جلال‌الدین فارسی، کاندیدای حزب جمهوری اسلامی هم نداشتیم، تمایل هم نداشتیم که کاندیدای حزب این فرد باشد اما آقای فارسی را حزب کاندیدا کرد، وقتی هم که بنی‌صدر بحث افغانی‌الاصل بودن او را مطرح کرد اجباراً به خاطر تعبد به قانون، آقای فارسی کنار گذاشته شد و مرحوم حسن حبیبی مطرح شد که متأسفانه رأی هم نیاورد.» (خبرآنلاین، ۱۳۹۳/۴/۳)

غفاری از جلسه‌ای یاد می‌کند که به منظور معرفی نامزد جامعه روحانیت در مدرسه عالی شهید مطهری برگزار شده بود. او در این جلسه پیش‌بینی خود در مورد بنی‌صدر را یادآوری می‌کند:

«جامعه روحانیت مبارز جلسه‌ای را با روحانیون سراسر تهران و شهرهای اطراف در مدرسه شهید مطهری گذاشت، در این جلسه قرار بود آقای بنی‌صدر اعلام موضع کند، در واقع یک نوع تبلیغ محترمانه برای کاندیدای جامعه بود. وقتی حرف‌های بنی‌صدر تمام شد گفت حالا سوالی هست برسید. من درست

بغل دست او ایستاده بودم. آدمم پشت بلندگو و گفتم شما الان آقای دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر و کاندیدای ریاست جمهوری هستید، اگر شما یک روز به سلطان ابوالحسن خان اول تبدیل شدید چه ضمانتی برای ما وجود خواهد داشت که بتوانیم برای خودمان تصمیم بگیریم. آقای بنی‌صدر دو تا دست‌هاش را بهم زد و گفت، اگر چنین روزی بوجود بیاید باز هم آقایانی مثل آقای هادی غفاری پیدا می‌شوند که مردم را از قیطره به میدان خراسان بیاورند و رئیس‌جمهور سقوط کند. در واقع اشاره به راهپیمایی عیدفطر سال ۵۷ کرد. اتفاقاً من این خاطره را در کار به رخ ایشان کشیدم، جلسه‌ای بود که قرار بود آقای بنی‌صدر برای خانم‌هایی که گروه خونی‌شان به ما نمی‌خورد سخنرانی کند. در آن جلسه خانم‌ها داد می‌زدند که «ابوالحسن سلطان مایی، تا ابد رئیس‌جمهور مایی». یاد همان روز افتادم و دیدم که چقدر پیش‌بینی‌ام درست بود. همان جا هم برخی بچه‌هایی که مثل ما فکر می‌کردند شعار می‌دادند «ابوالحسن پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه.» (خبرآنلاین، ۹۳/۴/۳)

علی‌اکبر ناطق نوری نماینده مجلس دوره اول، عضو حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران به اختلافات درونی جامعه روحانیت مبارز در ارتباط با بحث انتخابات ریاست جمهوری اشاره می‌کند:

«خلاصه بعد از مدتی کش و قوس، بنی‌صدر از جریان لیبرال کاندیدا شد و دکتر حبیبی کاندیدای جامعه‌ی مدرسین و حزب اعلام شد. عده‌ای از جامعه‌ی روحانیت طرفدار بنی‌صدر بودند و ارتباطات گرمی با ایشان داشتند. در واقع در انتخابات ریاست جمهوری، جامعه‌ی روحانیت دو طیف شد: یک طیف خسروشاهی، مروارید، محلاتی و یک طیف که ما بودیم. روحانیت شاخه‌ی حزب ما به این‌ها می‌گفتند جامعه‌ی روحانیت ولی‌آباد. خیلی ناراحت می‌شدند که چرا چنین خطاب می‌کنید. بنده و آقای معادیخواه و دکتر حسن روحانی در جریان‌ات انتخابات ریاست جمهوری و مسایل دوران بنی‌صدر، معروف شدیم به سه تفنگ‌دار، چون همیشه با هم بودیم و در دفاع از حزب و موضع سران آن و نیز در مجلس همیشه در یک جهت حرکت می‌کردیم. در انتخابات ریاست جمهوری چالش جدی میان روحانیت ایجاد شد که آقای مروارید

فوق‌العاده روی شهید بهشتی حساسیت داشت و در جلسه‌ی جامعه بر ضد حزب حرف زد. یک بار بین من و ایشان جدال شد.» (ناطق نوری، ۱۳۸۴، ۲۰۷)

اختلافات آن چنان بالا گرفت که یک هفته قبل از انتخابات جهت هماهنگی بین‌اعضاء جلسه‌ای با حضور تمام اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در مسجد آیت‌الله مطهری (مسجد سپهسالار) برگزار گردید و پس از بحث‌های مفصل نه تنها اعضای دو جناح به توافقی برسر کاندید رسمی جامعه روحانیت مبارز دست نیافتند، بلکه اختلافات افزایش یافت و به جنگ لفظی اعضای دو جناح انجامید. به هر حال به علت قدرتمند بودن جناح حامی بنی‌صدر در جامعه روحانیت، وی به عنوان نامزد رسمی معرفی گردید، اما این امر ناخشنودی جناح دیگر جامعه روحانیت را برانگیخت به گونه‌ای که خواستار انشعاب از جامعه روحانیت مبارز شدند. در این میان ناطق نوری و حسن روحانی (فریدون) دو عضو این تشکل در پایان جلسه مسجد سپهسالار مخالفت علنی خود با بنی‌صدر و انتخاب جامعه روحانیت مبارز تهران اعلام داشتند.

علی اکبر ناطق نوری در جلسه مسجد شهید مطهری با عنوان اینکه بنی‌صدر ولایت‌فقیه را قبول ندارد با نامزدی وی مخالفت نمود، حال آن که آیت‌الله خسروشاهی عضو برجسته و محوری جامعه روحانیت گفت: «بنی‌صدر به ولایت فقیه اعتقاد دارد. از نظر ما خیرالموجودین بنی‌صدر است.» (کیهان، ۵۸/۱۰/۲۹)

حسن روحانینیز در این میان بدون ورود به جزئیات گفت:

«از نظر مکتبی بودن جلال (فارسی) مکتبی‌تر از بنی‌صدر است.»

(کیهان، ۵۸/۱۰/۲۹)

وی نیز خواهان حمایت از جلال‌الدین فارسی شد، اما پس از بحث‌های فراوان نتیجه‌ای حاصل نشد. در پایان جلسه ناطق نوری و گروهی دیگر از روحانیون تهدید به جدا شدن از جامعه روحانیت نمودند، ناطق نوری صریحاً به جدا شدن از جامعه روحانیت اشاره کرد:

«اگر به توافقی با دیگر افراد جامعه روحانیون نرسیم جدا می‌شویم و خودمان نظر خودمان را در مورد کاندیدای ریاست جمهوری اعلام می‌کنیم و خود من به جلال (فارسی) رأی می‌دهم.» (کیهان، ۲۹/۱۰/۵۸)

با آن که ناطق نوری از رابطه حسنه و بسیار نزدیکی با حزب جمهوری اسلامی برخوردار بود، اما حزب جمهوری اسلامی نسبت به انشعاب در جامعه روحانیت مبارز واکنش سردی نشان داد و خواهان عدم انشعاب و حفظ وحدت در جامعه روحانیت شد.

روزنامه جمهوری اسلامی یک هفته قبل از این جلسه خواهان عدم انشعاب در جامعه روحانیت شد، بدین ترتیب معلوم می‌شود قبل از جلسه مسجد سپهسالار، عده‌ای از اعضای جامعه روحانیت خواهان جدا شدن از آن بوده‌اند، اما تا آن روز بروز نمی‌دادند. روزنامه جمهوری اسلامی، گروه خواستار جدایی را "برادران ما" خطاب کرد و به آنها چنین توصیه نمود:

«خبر یافتیم که عده کثیری از برادران ما در جامعه روحانیت مبارز مصمم‌اند به خاطر اعتقادی که به جلال‌الدین فارسی دارند، دست به تشکیل نهاد جدید روحانی و سیاسی زده و از کاندیدای مورد علاقه خود علناً حمایت کنند، در این رابطه ما با کمال خضوع نکاتی را با برادران عزیز خود در میان می‌گذاریم... در این شرایط اصل مهم حفظ روحانیت است. درست است که بین صالح و اصلح، اصلح را باید برگزید. درست است که در شرایط ویژه ایران یک چهره نظامی - سیاسی - اسلامی (جلال‌الدین فارسی) بیش از هر چهره دیگری مورد نیاز کشور ماست، ولی این همه بدان نمی‌ارزد که در داخل جامعه روحانیت مبارز شکاف پیدا شود و این شکاف هرگز و هرگز به نفع انقلاب و اسلام و ایران نیست... بنابراین آن دسته از برادران ما در روحانیت مبارز تهران که وظیفه شرعی خود می‌دانند که از نامزدی جلال‌الدین فارسی حمایت کنند صلاح نیست که دست به ایجاد تشکیلات جدیدی در کنار روحانیت مبارز بزنند. سعی کنیم اتحاد خود را حفظ کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۲۴/۱۰/۵۸)

فضل‌الله مهدیزاده محلاتی از چهره‌های ذی‌نفوذ جامعه روحانیت و از حامیان بنی‌صدر در این تشکل علت حمایت خود از وی را به ظاهر فریبنده و موضع‌گیری‌های او به خصوص در موضوع ولایت فقیه مربوط می‌داند:

«البته قبل از این که نظرم را اعلام کنیم بنی‌صدر را خواستیم، نوارهایش هست، راجع به ولایت فقیه از ایشان سؤال کردیم. راجع به ولایت فقیه نظر داد و گفت: من ولایت فقیه را قبول دارم و رأی هم داده‌ام ولیکن نظرم این است که باید جوری باشد که قابل اجرا باشد، مثل آن چهار نفری که در قانون اساسی قبلی بود، که چهار نفر مجتهد باید باشد که این‌ها نظریات مجلس را اگر با قوانین شرعی تطبیق نمی‌کرد رد بکنند و دور اول انجام شد و دور بعد انجام نشد، این جور نباشد. باید ولایت فقیه ضمانت اجرایی داشته باشد و مردم هم قبول بکنند. همین طور نباشد که فقیه نصب بشود و مردم هم او را قبول بکنند. از قانون ضمانت اجرا می‌خواهیم، خلاصه؛ حرف‌زن هم بود و مغلطه هم می‌کرد ولیکن گفت که من قبول دارم. درباره‌ی منافقین باز صحبت کردیم، درباره‌ی مبارزه با ضد انقلاب با ایشان صحبت کردیم، درباره‌ی ارتباط با روحانیت صحبت کردیم، قرار شد که تمام کارهایش را با مشورت روحانیت انجام بدهد.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۰)

ایشان در ادامه چگونگی حمایت قاطبه روحانیون شهرستان‌ها از بنی‌صدر و سیر مراحل حمایت جامعه روحانیت مبارز تهران از وی را تشریح نمود و تلاش حزب جمهوری اسلامی و بخصوص جناح راست آن برای تخطئه بنی‌صدر را ناموفق ارزیابی می‌کند. او به جریان تلاش حزب برای تغییر رأی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز اشاره می‌کند که دقیقاً با صحبت‌های بنی‌صدر همخوانی دارد. سخنان وی به طور گویا نشان می‌دهد حزب جمهوری اسلامی از تمام ظرفیت خود برای جلوگیری از ریاست جمهوری بنی‌صدر استفاده نموده است. به سخنان منحصر بفرد ایشان توجه کنید:

«من به موضع او از نظر ولایت فقیه، دقیق وارد نبودم. بعد که کاندیدا شد ما روی اصول اساسنامه آمدم پیشنهاد کردیم به مناطق هشتگانه که نظر خودتان را برای این کاندیداها بگویید، یک رأی‌گیری هم کردیم از علمای شهرستان‌ها.

جامعه مدرسین و هیچ ارگانی هنوز اعلامیه نداده بود. از علمای شهرستان‌های هم یک رأی‌گیری کردیم، این رأی‌ها که جمع شد ما دیدیم صدی هشتاد آراء علمای ایران مال بنی‌صدر است. در خود شورای مرکزی که رأی‌گیری کردیم بیست و سه نفر بودند، خود مرحوم بهشتی هم بود، یک رأی جلال‌الدین فارسی آورد که آقای بهشتی داده بود، و سه تا رأی حبیبی آورد. بقیه آرا یعنی نوزده رأی برای بنی‌صدر بود که انتخاب شد. در این موقع برادرانی که با او کار کرده بود مثل شهید بهشتی و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی و این‌ها و به طور کلی حزب مخالف بودند با رأی دادن بنی‌صدر، ولیکن نتوانستند ما را قانع کنند. گفتیم: اگر چنانچه بنی‌صدر بد بود شما چرا قبلاً موضع‌گیری نکردید علیه او. سه نفر از طرف حزب آمدند آنجا در جلسه جامعه روحانیت برای روشن‌گری. یادم است که محمود کاشانی و آقای صادق اسلامی بود و آقای عسگر اولادی، یک شب آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم چهره‌ی بنی‌صدر را نشان بدهیم. این‌ها آمدند در اثر افراطی که در پیشنهادشان کردند جامعه حرف‌های این‌ها را نپذیرفت. این‌ها حرف‌ها را بین خودشان تقسیم کرده بودند، یکی قرار شد جامعه را موعظه کند یکی قرار شد به بنی‌صدر بد بگوید، یکی قرار شد خوبی‌های جلال را بگوید. این وظیفه را بین خودشان تقسیم کرده بودند. آقای عسگر اولادی چهره‌ای است که همه او را می‌شناسند، ایشان شروع کرد تجلیل از روحانیت کردن و خیلی خوب صحبت کرد. محمود کاشانی که قرار بود انتقادات به بنی‌صدر را مطرح کند جوری گفت که برای ما مسموع نبود. گفت که او اصلاً به خدا معتقد نیست و جدیدالاسلام است. حرف‌های ایشان جوری بود که چهره‌ی مجلس عوض و دگرگون شد و از او قبول نکردند، ایشان به هر صورت رأی گرفتند. برادرانی هم که با انتخاب ما مخالف بودند قبلاً چهره‌ی او را برای ما کاملاً مشخص نکرده بودند و موقع انتخابات این حرف‌ها را می‌زدند، موقع انتخابات هم دیگر پذیرفته نبود و ما هیچ نتوانستیم قانع شویم. البته ما از قبل کاندیدای خودمان مرحوم شهید بهشتی بود، کاندیدای جامعه روحانیت مرحوم شهید بهشتی بود. رفتیم خدمت امام عرض کردیم و امام قبول نکردند، فرمودند روحانی نباید باشد. من آمدم

قم و به اتفاق آقای انواری رفتیم خدمت امام و گزارش دادیم که جامعه روحانیت می خواهد بنی صدر را کاندیدا کند و اعلامیه بدهد، شما نظر مبارکتان چیست؟ بفرمایید. امام فرمودند: مانعی ندارد ولی بروید با جامعه مدرسین هم صحبت کنید و هماهنگ کنید و با هم اعلامیه بدهید. من بلند شدم و به اتفاق ایشان، انواری، رفتیم جلسه جامعه مدرسین. در آن جلسه بحث که شد اینها گفتند: خیر، ما می رویم امام را قانع می کنیم که حتماً باید آقای بهشتی باشد. دو سه نفر از جامعه مدرسین، آقای سیدابوالفضل موسوی تبریزی بود آقای مکارم بود یک نفر دیگر از آقایان که الان یادم نیست، به اتفاق دوباره برگشتیم رفتیم خدمت امام. مسئله را که خدمت امام مطرح کردیم امام فرمودند: روحانی را صحبتش را نکنید، معمم نباید رئیس جمهور باشد و هیچ صحبت هم نکنید. اجازه هم ندادند که ما صحبت کنیم، راجع به بنی صدر آقای سیدابوالفضل شروع کرد صحبت کردن که ایشان در مجلس خبرگان این طور بوده، امام فرمود خیلی مهم نیست، شما بروید مجلس را قبضه کنید. رئیس جمهور در جمهوری اسلامی کارهای نیست، همه کاره دولت است و مجلس. مجدداً برگشتیم و جلسه منزل آقای مکارم تشکیل شد. در آنجا مطلب توضیح داده شد و از مدرسین رأی گرفتند و بنی صدر رأی آورد، با یک رأی اضافی و آقای مکارم همان وقت به خبرنگاران نظر جامعه مدرسین را گفت و ما هم رفتیم یک اعلامیه دادیم. مجدداً وقتی برگشتیم تهران فردا صبح که جلسه تشکیل شد ما گزارش ملاقاتمان را با امام و ملاقاتمان را با مدرسین به جامعه دادیم. مرحوم شهید بهشتی بود، آقای هاشمی بود، بلافاصله یادم است که مرحوم شهید بهشتی رفت از دفتر جامعه روحانیت به قم تلفن کرد و بلند شدند رفتند قم و دو مرتبه جلسه مدرسین را در قم تشکیل دادند و رأی اینها را برگرداندند و دو مرتبه جلال را معرفی کردند. ولی ما اعلامیه مان را داده بودیم و نظر خودمان را اعلام کرده بودیم.» (محلّاتی، ۱۳۷۶، ۱۳۹)

سیدمحمد خامنه‌ای هم وجود اختلاف بین جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری را علت معرفی بنی صدر توسط جامعه روحانیت می‌داند:

«دسته دیگر روحانیت مبارز تشکیلاتی بودند که دفتری هم داشتند. در میان آن‌ها هم اختلاف بود و همه با هم موافق نبودند. اکثریت به این نتیجه رسیده بودند که بنی‌صدر را انتخاب کنند چرا که هم مقداری با حزب جمهوری رقابت داشتند و کمی هم به دلیل تشخیص‌های نادرستی بود که از دور گرفته می‌شد.» (پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مصاحبه با سیدمحمدخامنه‌ای)

بخش دیگر از روحانیون نیز حمایت خود از نامزدی حسن حبیبی، نامزد کمتر شناخته شده، اعلام کردند. بخشی از حزب جمهوری اسلامی نیز او را نامزد کرده بود. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بخش از روحانیون حزب جمهوری اسلامی، بخشی از جامعه روحانیت مبارز تهران و از روحانیون سرشناس آیت‌الله مدنی (تبریز) عطاءالله اشرفی اصفهانی (کرمانشاه) سیدعباس مهری، محمدهاشمیان (رفسنجان)، محمدعلی انصاری، سیدرضاتقوی، احمدجنتی، محمدعلی موسوی ساوجی، صدوقی (یزد) و مشکینی (قم) از حسن حبیبی حمایت نمودند.

نامزد جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

برخلاف جامعه روحانیت مبارز تهران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به عنوان مهم‌ترین تشکل روحانیون در سراسر کشور در مورد اعلام رسمی نامزد موردنظر خود مردد بود. بخشی از این تردید به آن برمی‌گشت که مخالفین نامزدی بنی‌صدر در این تشکل نسبت به جامعه روحانیت مبارز بسیار بیشتر بودند. آنچه مشخص بود این‌که اکثریت شکننده‌ای از اعضا از نامزدی بنی‌صدر حمایت می‌کردند و بقیه از جلال‌الدین فارسی و بعد از وی از حسن حبیبی حمایت می‌کردند. این تشکل پیش از طرح نامزدی جلال‌الدین فارسی حمایت خود از نامزدی بنی‌صدر را اعلام نمود. چهار روز پس از اعلام کاندیداتوری بنی‌صدر ناصر مکارم شیرازی از اعضای برجسته جامعه مدرسین حوزه علمیه قم این خبر را اعلام نمود:

«جامعه مدرسین حوزه علمیه قم طی چند نشست به منظور معرفی کاندیدای اولین رئیس‌جمهور دیشب تصمیم گرفت ابوالحسن بنی‌صدر را به عنوان کاندید معرفی کند. ناصر مکارم شیرازی یکی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دیشب اظهار داشت در دو نشستی که اعضا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم داشت پس از رأی‌گیری با اکثریت آراء ابوالحسن بنی‌صدر با کاندید ریاست جمهوری کرد.» (انقلاب اسلامی، ۱۰/۱۰/۵۸)

پس از اعلام رأی جامعه مدرسین توسط ایشان روزنامه جمهوری اسلامی از اعلام حمایت این تشکل از نامزد خود (جلال‌الدین فارسی) خبر داد که در واقع تکذیب خبر اعلام شده از سوی ایشان بود. پس از این اطلاع‌رسانی توسط روزنامه جمهوری اسلامی، ناصر مکارم شیرازی مطلب زیر را در اختیار روزنامه انقلاب اسلامی قرار داد:

«۱- همانگونه که رهبر عالیقدر ما امام فرمودند نباید محیط تبلیغاتی مربوط به کاندیداها آمیخته با سم‌پاشی برای یکدیگر کرد. این یک اصل اساسی است که باید اصول اخلاق حاکم بر همه چیز ما باشد. من امیدوارم همه گروه‌ها و همه دسته‌ها این اصل را رعایت کنند. بالاخره جمهوری ما جمهوری اسلامی است و مفهومی این است که تعلیمات اسلامی همه چیز ما است.

۲- آنچه را شما در روزنامه انقلاب اسلامی از قول من در مورد جامعه مدرسین نوشته‌اید عین واقعیت بوده است منتها همان گونه که در اعلامیه نهایی جامعه مدرسین نیز به آن اشاره شده رأی قبلی که اکثریت جامعه مدرسین به آقای بنی‌صدر رأی داده بودند رأی نهایی نبوده اما در جلسه بعد که رأی گرفته شد، اکثریت به آقای فارسی رأی دادند ولی باز هم در همین جلسه نهایی نظر گروهی از دوستان به آقای بنی‌صدر بود.» (انقلاب اسلامی، ۱۷/۱۰/۵۸)

بنی‌صدر در همان هنگام نقش حزب برای برگرداندن رأی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را اقدامی غیراخلاقی توصیف می‌کند، وی به اعلام تکذیب سخنان مکارم شیرازی توسط روزنامه جمهوری اسلامی اشاره نمود و آن را نمونه‌ای از اقدامات غیراخلاقی حزب برای تصاحب ریاست جمهوری می‌داند:

«اما این که می‌گویید آن‌ها خیلی اخلاق به خرج داده‌اند و ملایم‌تر بودند و ما تندروی کردیم، سرمقاله‌ی دیروز اینجاست. این آقایان امروز دو مقاله در جمهوری اسلامی مرقوم فرموده‌اند و مدعی بودند که آن‌ها نیستند که این شایعه‌ها را می‌سازند. باور کنید که من یک روشی بلدم که می‌توانم حقیقت را از شما بیرون بکشم، و امروز حقیقت را از آن‌ها بیرون کشیدیم. معلوم شد که این شایعه‌ها را خودشان می‌سازند. آقای ناصر مکارم شیرازی در قم به خبرگزاری پارس خبر گفته. خبرگزاری پارس نیز آن خبر را به روزنامه داده؛ آن‌ها هم چاپ کرده‌اند. به من راجع است؟ واقعاً یک کسی که قلم به دست می‌گیرد و خود را مسلم می‌داند، چنین می‌نویسد که کاندیدای مسلمان ریاست جمهوری، از قول فلان [کس] خبر جعل نمی‌کند؟ آیا به نظر شما این انحطاط و سقوط نیست؟ حالا امروز با آقای مکارم شیرازی مصاحبه کرده‌اند؛ حرف خودش را تأیید کرده. حالا من نمی‌خواهم بگویم که چگونه آن اکثریت را به رأی‌گیری مجدد تبدیل کردند، و چه سقوطی هم در این کار کردند! این را هم نمی‌خواهم بگویم. من نمی‌خواهم روی این چیزها باشم [= سرمایه‌گذاری کنم]. اگر مردم به من رأی دادند و مسئولیت دادند، هستیم؛ ندادند، فی امان الله. علاقه و عشقی به این قضیه نداریم. یک حزبی در فومن یک اطلاعیه‌ای داده که ما می‌خواهیم به فلانی رأی بدهیم. من اصلاً از وجود حزب در آنجا خبر ندارم. خیال می‌کنند که من سطر به سطر این چیزها را می‌خوانم. آن هم نوشته: کسی که کاندید است خبر از قول حزب کسی جعل نمی‌کند. الحمدالله آن [حزب] هم امروز نوشته که نه خیر، جعل نکرده؛ خود ما گفته‌ایم.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۷)

در ادامه وی جریان تغییر نظر جامعه مدرسین در حمایت از خودش در انتخابات را توضیح می‌دهد:

«شنبه به من تلفن کردند که شنبه بعد از ظهر علمای قم منتظر شما هستند. همان مدرسین. رفتیم آنجا. آنجا دیدیم که سؤال‌ها یک کمی غلیظ‌تر شده. علاوه بر آن سؤال‌ها، چیزهای دیگری هم در حرف‌ها آمده که [مثلاً] شما اصول دین را قبول دارید یا ندارید؟ اه! گفتم پس اگر یک جلسه‌ی دیگری

بخواهیم برویم باید از چیزهای دیگری شروع کنیم! همان جا من به ایشان گفتم شما اصلاً صرف نظر بکنید از این کارها؛ به این آقایان بگویید که اسلام را قربانی پیروزی در انتخابات نکنند. بعد شرح دادم که من اصول دین را یک دفعه به عنوان مبانی بینشی اسلام طرح کردم؛ یک دفعه به عنوان ارزش‌های اسلامی طرح کردم؛ یک دفعه به عنوان قوانین حاکم بر پدیده‌های طبیعی طرح کردم. این در سه بُعد. خیلی هم تعجب کردند که عجب! گفتم بله. آیا کفری انجام دادیم؟ گفتند نه! بعد نشد. یک شخصی از قم به من تلفن کرد و گفت که آقای بهشتی و آقای رفسنجانی امشب آمدند و رفتند نشستند پیش این آقایان و رأی این‌ها را زدند. یکی دیگر هم تلفن کرد، گفت دو-سه نفرند که این‌ها جزو مدرسین نیستند، از اعضای این حزبند، این‌ها را هم برد توی جلسه تا اکثریت درست کردند.» (همان، ۱۰۸)

اکبر هاشمی رفسنجانی اذعان می‌کند به قم رفته و نسبت به دستور آیت‌الله خمینی به جامعه مدرسین برای حمایت از بنی‌صدر به شدت اعتراض نموده و آنچه‌آنچه که بعدها مشخص شد با رایزنی توانستند آراء جامعه مدرسین را از حمایت بنی‌صدر برگردانند:

«با آقای بنی‌صدر در شورای انقلاب خیلی مشکل نداشتیم. مشکلات ما کم‌کم شروع شد. چون او دو پهلو بازی می‌کرد. وقتی که شروع شد و امام هم تقریباً موضع بی‌طرفی گرفته بودند و اطرافیان هم گاهی از بنی‌صدر حمایت می‌کردند، چالش ما جدی شد و برای مدت طولانی بدون این‌که در رسانه‌ها منعکس شود، ادامه داشت. در هر جلسه و بحثی مطرح بود ما سه جلسه خیلی حساس با امام داشتیم و همیشه من پیشقدم بودم. علت این بود که رفقای دیگر ملاحظاتی داشتند و من با امام خیلی بی‌رودربایستی بودم. چون می‌دانستم ایشان به من اعتماد دارد و ایشان هم می‌دانند که من مریدشان هستم. من عاشق امام بودم. از لحاظ روحی خیلی به ایشان نزدیک بودم. معمولاً این مأموریت‌ها به من واگذار می‌شد. یک بار اوایل این درگیری‌ها راجع به همین مسایل به قم رفتیم. همه بودیم ایشان به ما وقت نمی‌دادند. امام به جامعه مدرسین گفته بودند که اعلامیه‌ای بدهند و من از اینجا به جامعه مدرسین تلفن

کردم و گفتم: صبر کنید تا من بیایم. جامعه مدرسین به امام گفته بودند که فلانی گفته صبر کنید، ما می‌آییم و امام را قانع می‌کنیم. شب که به قم رفتیم، امام در خانه مرحوم اشراقی در صفائیه بودند و به کسی وقت نمی‌دادند گفتیم این نمی‌شود که وقت ندهید. ما کار داریم لذا قسمت بالای منزل رفتیم و گفتیم از این جا نمی‌رویم تا شما بیایید و حرف‌های ما را بشنوید. ایشان آمدند وقتی آمدند بحث را شروع کردیم. امام از آن حرفی که من به جامعه مدرسین گفته بودم، ناراضی بودند. حرف‌ها را آنجا زدیم. امام عصبانی شدند و فرمودند: می‌دانی با چه کسی حرف می‌زنی؟ من یک دفعه منفجر شدم و خیلی بلند گریه کردم و گفتم: ما همیشه شما را این گونه می‌شناختیم که عین قاطعیت اجازه می‌دهید دیگران حرف‌شان را بزنند و اگر حق تشخیص دهید، می‌پذیرید. این برخورد شما با آن اعتقاد عمیق ما ناسازگار است. قدری جلسه ساکت شد. امام از جایشان بلند شدند و من هم بلند شدم. ایشان آمدند و مرا خیلی گرم بوسیدند و گفتند: نمی‌دانستم تو گریه‌ای هستی؟ دلجویی کردند ولی نتیجه‌ای نگرفتیم. ایشان قاطع بودند و ما دست خالی برگشتیم. این یک جلسه ۴-۵ نفره بود. فکر کنم همان قضیه بنی‌صدر بود. گویا امام گفته بودند جامعه مدرسین [در حمایت از بنی‌صدر] بیانیه بدهند، ما مطلع شدیم و به اعضای جامعه مدرسین گفتیم بیانیه را منتشر نکنید تا ما به قم بیاییم و امام را قانع کنیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۴۷)

جلال‌الدین فارسی طی مصاحبه‌ای هنگامی که هنوز احتمال حضورش در انتخابات ریاست جمهوری دوره اول مطرح بود (اواسط دی ماه ۱۳۵۸) به روحانیون طرفدار بنی‌صدر هشدار می‌دهد که وی مخالف ولایت فقیه و روحانیون محافظه کار است و قطعاً در آینده با او به مشکل برخورد خواهد کرد. وی یک پیش‌بینی جالب نیز ارائه می‌دهد و آن این‌که در صورت انتخاب بنی‌صدر اکثریت مجلس آینده (هنوز انتخابات مجلس برگزار نشده بود) که احتمالاً به روحانیون شهرستان‌ها گرایش دارند با وی کشمکش خواهند داشت: «ما از این نظر می‌گوییم که اگر من موفق شدم این اشکالات... ما دیروز با روحانیت قم و حتی با روحانیت تهران جلسه داشتیم؛ رأیشان صد- صدوپنجاه

نفر بودند که من را تأیید می‌کنند و اعلامیه خواهند داد. آن آقایانی که آقای بنی‌صدر را تأیید کردند بیست و پنج نفر بیشتر نبودند. قرار شده بود که هر کس ایشان را تأیید می‌کند (که غیر از این بیست و پنج نفر ممکن است افراد دیگری هم باشند) امضاء کنند تا معلوم باشد که چه کسی، چه کسی را تأیید کرده است [اینها] مسائلی است که در آینده پیش می‌آید. [به هرحال] این شخصیت‌ها [منظور بنی‌صدر] ممکن است وزیر یا نخست‌وزیر خوبی باشند، ولی من مدیرکل خوبی هم نباشم. در خیلی از کارهایی که آنان متخصص‌اند و واردند. البته تمام این‌ها، ایرادهایی است که بر ایشان برای ریاست جمهوری وارد می‌شود... مثلاً فرض کنید کسی [منظور وی به بنی‌صدر است] که با اصل صدوده [ولایت فقیه] مخالفت کرده و همیشه هم مخالف بوده و در جلسات کمیسیون مشترک نیز در برابر شصت نفر روحانی گفته ولایت فقیه یعنی دیکتاتوری آخوند، یا مثلاً گفته من همه‌ی شما را می‌شناسم، این صفاتی که برای فقیه انتخاب کرده‌اید همه‌اش خوب است ولی هیچ کدام از شما واجد آن نیستید. [البته] من می‌گویم ممکن است که نظر ایشان هم درست باشد، اما الان این شصت نفر [روحانی] نمایندگان مردم هستند و در تمام شهرستان‌ها نیز نفوذ دارند. این‌ها، اولاً به کسی [با چنین عقیده‌ای] رأی نمی‌دهند، [ثانیاً] بعد هم اگر رأی بدهند، این‌ها دوباره به مجلس می‌آیند. [آنگاه] مجلس یک طرف می‌افتد و رئیس‌جمهور یک طرف. کشمکش خواهیم داشت. آن شخص ممکن است که خیلی صالح‌تر باشد، اما بودنش در آنجا [در پست ریاست جمهوری] لطمه می‌زند. و الا ممکن است یک نخست‌وزیر یا یک وزیر باشد که صد برابر من کارایی داشته باشد، و من اصلاً به کلی برای آن شغل نامناسب باشم. این مسئله است. و الا نه این‌که کسی را [بخواهیم طرد کنیم] عده‌ی زیادی هستند که سال‌ها در خط انقلاب و مبارزه بوده‌اند و فعالیت کرده‌اند.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۴۱)

جلال‌الدین فارسی علت ارجحیت خود نسبت به بنی‌صدر در پست ریاست جمهوری را پذیرش بهتر ارتش از خود می‌داند. وی بنی‌صدر را به واسطه نرم‌خویی و لیبرال بودن فاقد قاطعیت انقلابی و عنصری خطرناک برای ریاست

جمهوری می‌داند، اما در عین حال وی را برای وزارت یا ریاست بانک مرکزی فردی مناسب می‌یابد:

«ارتش من را بهتر می‌پذیرد (آن ارتش انقلابی)، تا یک کسی که مثلاً حسابدار خوبی است. یعنی یک سنخیتی بین من و ارتش است تا بین خیلی از شخصیت‌ها که به درد وزارت یا ریاست بانک مرکزی می‌خورند، و بین ارتش. قطعاً ارتش زیربار آن‌ها نمی‌رود. به علاوه، الان در اینجا شخصیت انقلابی مطرح است و ارتش باید از یک شخصیت انقلابی تبعیت بکند. این شخصیت انقلابی نباید یک آدم لیبرال نرم خوی اهل زدوبند و معامله باشد. باید یک کاراکتری داشته باشد که از مشخصات آن برخوردار خصمانه با دشمن و برخورد قاطعانه با ضدانقلاب باشد. نه این‌که بخواهد هم دستی به سروصورت ضد انقلاب بکشد و هم مردم را... و هر جا هم یک جور حرف بزند تا وجاهت ملی کسب کند. ارتش با این‌ها سازگاری ندارد و این‌ها اگر رئیس‌جمهور بشوند خطرناکند.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۳۳)

آنچه در نهایت رخ داد این‌که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با صدور اطلاعیه‌ای از حسن حبیبی در انتخابات ریاست جمهوری حمایت نمود. علی‌رغم تغییر رأی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از رأی ابتدایی خود و عدم حمایت از بنی‌صدر، روحانیون مستقل و شناخته شده چون مرتضی پسندیده (برادر بزرگ آیت‌الله خمینی)، سید حسین خمینی (فرزند سید مصطفی خمینی)، شیخ علی تهرانی، سید کاظم مرعشی، سیدرضا زنجانی، حسن لاهوتی، صادق خلخالی گیوی، جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان)، محمد علی انگجی و ناصر مکارم شیرازی حمایت خود از بنی‌صدر را به طور علنی اعلام داشتند.

مرتضی پسندیده نیز طی اعلامیه‌ای از بنی‌صدر حمایت نمود. در بخشی از این اطلاعیه می‌خوانیم:

«وظیفه خود دانستم عرایض خود را از طرف شخص خود به اطلاع برسانم. ۱- شنیده و دیده می‌شود گروه یا حزبی به منظور پیشرفت نظر خود و پیشبرد کاندیدای خود نسبت به سایر کاندیداها اهانت و گاهی به همدیگر

نسبت‌های ناروا می‌دهند و این رویه از طرف ملت شریف ایران که پیرو شرع شریف اسلام هستند شایسته نیست تقاضا دارم از اهانت و توهین خودداری و این رویه مخرب را ترک فرمایند و برای خاطر خدا از این گونه رفتار دست بردارند.

۲- اگر در انتخاب کاندیدا بین روحانیون محترم اختلاف عقیده و سلیقه باشد نباید بین خودشان اختلاف ایجاد نماید و صف واحدشان تبدیل به صفوف مختلف گردد این امر دور از شئون روحانیت است. استدعا دارم صفوف خود را مستحکم فرموده فقط برای کاندیدای خود توصیه و تشویق فرمایند.

۳- چون مرجع عالیقدر و رهبر کبیر در انتخاب کاندیدا اظهار نظری نفرموده و به خود ملت شریف واگذار نموده‌اند لهذا از تمام اقشار استدعا می‌شود کاندیدای خود را به ایشان منتسب نفرمایند که برخلاف امر و گفته‌ی ایشان است.

۴- به جهاتی اینجانب به جناب آقای سیدابوالحسن بنی‌صدر که سوابق اصالت و سیادت و خانوادگی و تحصیلات عالیه دارند رأی می‌دهم و انتظار دارم چنانچه موفق شوند به خدمات اسلامی به مملکت اسلامی عزیز ایران ادامه داده و اتحاد و صلح و صفا و استقلال کشور را مراعات و ارائه دهند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۲)

ایشان بار دیگر سه روز مانده به موعد انتخابات شایعات در مورد عدم حمایتش از بنی‌صدر را تکذیب و حمایت دوباره خود را اعلام کرد: «من از آقایان روحانیون و مردم می‌خواهم که اتحاد و اتفاق خود را حفظ نموده و به آقای بنی‌صدر رأی مثبت بدهند. من تکرار می‌کنم که به بنی‌صدر رأی مثبت خواهم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲)

سیدحسین خمینی نیز طی سخنرانی در اجتماع مردم قم نظر شخصی خود در مورد نامزد اصلح را اعلام و از بنی‌صدر حمایت کرد. در این مورد خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی خبر زیر را از قم مخابره کرد:

«در پایان سیدحسین خمینی اظهار داشت من نمی‌خواهم که نظرم را بگویم چون که ممکن است از آن سوء استفاده شود. در این موقع عده‌ای از مردم حاضر در مسجد خواستار نظر ایشان شدند و ایشان با تأکید بر این که من نظر شخصی خودم را به عنوان یکی از افراد این جامعه اعلام می‌دارم گفت من به آقای سیدابوالحسن بنی‌صدر رأی می‌دهم. وی افزود این نظر را برای این ندادم که عده‌ای از آن استفاده کنند، بلکه این نظری است که خود از اکثریت جوانان مسلمان آموخته‌ام، طبق تحقیقات شخصی که کرده‌ام، ۸۵ درصد جوانان مسلمان این مرز و بوم نظرشان آقای بنی‌صدر است. در پایان شرکت‌کنندگان در مجلس با شعار: این است شعار ملت، رئیس‌جمهور بنی‌صدر - صد در صد بنی‌صدر به راهپیمایی در خیابان‌های قم پرداخته و در مقابل ستاد انتخاباتی ریاست جمهوری بنی‌صدر در قم تجمع نمودند و شعارهای خود را تکرار کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۳)

پس از این راهپیمایی شعار «بنی‌صدر، صددرصد» در نقاط دیگر کشور در متینگ‌های انتخاباتی شنیده می‌شد.

سیدکاظم مرعشی از روحانیون عالی رتبه قم نیز از بنی‌صدر حمایت نمود و دلایل خود برای این اقدام را چنین شرح داد:

«باید دید پس از این مملکت به یک سیاسی بیشتر نیاز دارد یا به یک سرباز. آقای بنی‌صدر زوجنتین (دو وجهی) است. هم روحانی و هم سیاسی است. آنچه مسلم است رئیس‌جمهور باید کسی باشد که در خط امام باشد. دولت مرکزی باید توقعات مردم استان‌ها را بشناسد و بتواند استان‌ها را مجتمع کند. آقای بنی‌صدر یک مرد انقلابی است و از قبل هم انقلابی بود. ایشان در فوت مرحوم پدرشان که به نجف آمده‌اند با من تماس گرفتند. بنی‌صدر مردی است که نقشه‌های انقلابی خوبی هم داشت بلکه او در انقلاب سهم بزرگی دارد، حتی امام از نقشه‌های او تقدیر کرد. اعتصاب‌های اقتصادی شاید نظر بنی‌صدر بود که حکومت را به زانو درآورد به طوری که شنیدم ایشان آن نقشه را در میان گذاشته است. رئیس‌جمهور باید یک دید جهانی خوب داشته باشد و ما دیدیم، دید جهانی ایشان هم خوب بود. رئیس‌جمهور باید تفکرات

محمد(ص) و قاطعیت و شجاعت علی(ع) را داشته باشد. بنی صدر با حذف ربا بزرگترین خدمت را به مسلمانان و اسلام کرد البته من نمی دانم مبلغ کارمزد زیاد است یا کم چون آن را بنی صدر که خود استاد اقتصاد است بهتر می داند ولی حذف بهره کار خوبی بود و سطح را خیلی جلو آورد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۷)

صادق خلخالی که پیشتر خود را نامزد ریاست جمهوری اعلام کرده بود با حمایت از بنی صدر از رقابت‌ها کنار کشید:

«با این که امام شرکت روحانیت را در انتخابات ریاست جمهوری تحریم نکرده ولی ما از اول در خط امام بودیم و با جان و خون خود خواسته‌های قلبی امام را قبول داریم. به همین مناسبت اینجانب کنار می‌روم و کناره‌گیری خود را به نفع جناب آقای سیدابوالحسن بنی صدر اعلام می‌دارم. با این که خود را شایسته‌تر می‌دانم در این برهه از زمان برای این که اختلاف و تشتت کلمه ایجاد نشود [اما] از سایر کاندیداها هم می‌خواهم کناره‌گیری خودشان را به نفع بنی صدر اعلام دارند، با احترام فوق‌العاده‌ای که به همه کاندیداهای ریاست جمهوری قائلم ولی آقای بنی صدر را شایسته‌تر تشخیص دادم و لذا از همین ساعت اعلام می‌کنم تمام دفاتر و متجاوز از ۶۰ واحد ستاد انتخاباتی که در شهرستان‌ها به نام اینجانب از طرف گروه‌های مختلف و پیشرو و مترقی منجمله فدائیان عزیز اسلام اعلام می‌نمایم که به کار خود ادامه دهند و به نفع آقای بنی صدر فعالیت خود را شروع کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۲)

هم ایشان ضمن حمایت از بنی صدر حمایت آیت‌الله خمینی از حزب جمهوری اسلامی را تکذیب می‌کند:

«آیت‌الله خلخالی در تاریخ ۲۱ دی ۵۸ در اجتماع بزرگی که با حضور حجت‌الاسلام واعظ طبسی و استاد شیخ علی تهرانی در صحن امام خمینی مشهد برگزار گردید به سخنرانی پرداخت و طی سخنانی گفت: «من امروز اینجا اعلام می‌کنم، من به نفع آقای بنی صدر کنار می‌روم (سه مرتبه تکبیر)... از کلیه ستادهای دوستدار خود می‌خواهم به نفع آقای بنی صدر فعالیت خود را شروع کنند. حجت‌الاسلام خلخالی سپس ادامه داد من و عده زیادی از

مدرسین در خدمت امام بودیم. من عرض کردم بعضی احزاب می‌گویند (منظور حزب جمهوری است) ما حزب شما (یعنی حزب امام) هستیم. آقا فرمودند من تا به حال هیچ حزبی را تأیید نکرده‌ام. اگر تأییدی بود نسبت به اشخاص بود نه نسبت به احزاب و من این معنا را قبول ندارم. هرکس می‌تواند عقیده خودش را بیان کند.» (جعفری، تقاطع دو خط)

شیخ علی تهرانی از علمای مشهد نیز از بنی‌صدر حمایت نمود و چنین اظهار داشت:

«در بین نامزدهای فعلی من آقای بنی‌صدر را از همه جهات ارجح‌تر می‌بینم، چون ایشان استقلال فکری دارد و وابستگی به دسته و حزب خاصی ندارد. آقای بنی‌صدر برخلاف آنچه بعضی‌ها شایع کرده‌اند از کسانی هست که اعتقاد و ایمان به ولایت فقیه دارد و در مجلس خبرگان نیز به آن رأی مثبت داد. منتها نظراتی اصلاحی و اصولی داشت که متأسفانه مورد قبول مجلس واقع نشد ولی ایشان به ولایت فقیه رأی مثبت دادند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۰)

خسروشاهی دبیر وقت جامعه روحانیت مبارز تهران در مورد علت حمایت خود از بنی‌صدر می‌گوید:

«من شخصاً به برادر دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر رأی خواهم داد و این ناشی از شناخت قدیمی من از ایشان است. من با مرحوم پدر ایشان که یکی از شخصیت‌های روحانی معروف ایران بود آشنایی نزدیکی داشتم و از طریق مطالعه آثار دکتر بنی‌صدر خود را از نظر فکری در مسائل اقتصادی با وی نزدیک‌تر می‌بینم و از طرف دیگر چون بنی‌صدر در کتاب کیش شخصیت نشان داده که با این پدیده ضد اسلامی که دامنگیر جامعه ما هم هست در نبرد خواهد بود لذا به او رأی خواهم داد. من آنچه که گفتم نظر شخصی خودم و گروهی از برادران همفکر در حوزه علمیه قم بود و با توجه به این‌که امام قصد تأیید یا نفی کسی را ندارد من هم به خود اجازه نمی‌دهم به عنوان نماینده‌ی امام درباره‌ی صلاحیت و یا عدم صلاحیت کسی اظهار نظر کنم همان‌طور که آیت‌الله پسندیده نیز ضمن تأیید بنی‌صدر به این موضوع اشاره کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۳۰)

وی علت اختلاف درونی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در مورد نامزد اصلح را شرح می‌دهد:

«البته نظر آقایان محترم است ولی این اعلامیه به آن مفهوم نیست که نظر همه علمای حوزه علمیه قم چنین باشد و ظاهراً بعضی از مدرسین هم قبلاً پشتیبانی خود را از آقای بنی‌صدر اعلام داشته‌اند و این اختلاف نظر حاکی از وجود اختلاف کلی در درون حوزه نیست بلکه این امر مربوط به شناخت‌هایی است که هر یک از مدرسین در مورد افراد دارند.» (همان)

ناصر مکارم شیرازی نیز در مورد نامزد اصلح چنین نظر می‌دهند:

گروهی از کاندیدها هستند که در نظر ملت مسلمان و انقلابی ما محترمند و من هم برای آن‌ها احترام قائم به خصوص که در مجلس خبرگان یا بعضی از آن‌ها آشنایی بیشتری پیدا کردم اما با توجه به همین معاشرت مداوم سه ماهه آن‌هم در یک میدان بزرگ فکری و منطقی و ایدئولوژیکی آقای بنی‌صدر را از نظر قدرت تفکر و ایمان مذهبی و اصالت انقلابی و تعهد مکتبی و ریشه خانوادگی بر سایر کاندیدها ترجیح می‌دهم به خصوص که چهره‌ای است آشنا و مردم نیز می‌توانند با شناخت بیشتری او را برگزینند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۴)

جلال الدین طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان نیز از بنی‌صدر حمایت نمود. او در پیامش چنین گفت:

«مذاکرات شخصی و گفتگوهای پیاپی و دقت در حد امکان و توان با ملاحظه مصلحت اسلام و کشور بدست آورده‌ام آقای دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر را شایسته ریاست جمهوری دانسته و به ایشان رأی خواهم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۲۳)

محمدعلی گرامی عضو برجسته جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز گفتند: «بنی‌صدر را در شرایط حساس کنونی ارجح می‌دانم.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲)

محمد منتظری فرزند آیت‌الله حسینعلی منتظری نیز با حمایت از بنی‌صدر گفت:

«به نظر من در بین کاندیداهای اعلام شده برادر آقای بنی صدر از همگان مناسب‌تر است و شناسایی مردم ما نسبت به ایشان از همه طبیعی‌تر است.»
(انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲)

محمدجواد مظفر معتقد است گستردگی حمایت روحانیون عالی رتبه از بنی صدر به حدی بود که به طور قطع جلال‌الدین فارسی در مقابل بنی صدر رأی نمی‌آورد:

«من معتقدم فقط می‌توانست کار را برای او کمی مشکل کند نه آن‌که وی رأی نیابد. مثلاً فرض کنید در مقابل آقای حبیبی که ۴۰۰ هزار رأی آورد آقای فارسی دو میلیون رأی می‌آورد ولی هیچ کدام نمی‌توانستند در مقابل بنی صدر رقابت کنند. فضای انتخابات در حقیقت آرام آرام به سمت وزن‌کشی و صف‌بندی می‌رفت که هر کاندیدایی بتواند طیف‌ها، گروه‌ها و جریان‌ها را به سوی خودش جلب کند. به جز حزب جمهوری اسلامی به گمانم نهضت آزادی هم نه به طور رسمی اما برخی اعضای آن از حبیبی حمایت کردند. از آن طرف جامعه روحانیت مبارز تهران و بسیاری از شهرهای دیگر نیز از بنی صدر حمایت کردند. روحانیت مبارز تهران هم حامی بنی صدر بودند. در بسیاری از استان‌ها از جمله شیراز مرحوم دستغیب و خواهرزاده‌شان که اکنون آیت‌الله‌های فعلی شیراز و عضو خبرگان رهبری هستند از حامیان بنی صدر بودند. در اصفهان هم آیت‌الله طاهری از بنی صدر حمایت کردند.»
(اعتماد، شماره ۱۹۰۶)

عبدالله نوری (بعدها وزیر کشور شد) در خاطرات خود به یاد می‌آورد جامعه روحانیت اصفهان و آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان و دیگر روحانیون سرشناس از بنی صدر حمایت می‌کردند. وی به این نکته مهم اشاره می‌کند که بحث نخست‌وزیری بنی صدر حتی در صورتی که او رئیس‌جمهور نشود پیش‌تر مطرح بوده است حتی در میان سران حزب جمهوری اسلامی:

«آقای بهشتی پسرشان محمدرضا را فرستادند و در دفتر آقای طاهری جمع شده بودیم که این تصمیم گرفته شد. یک روز در دفتر حزب، استاندار اصفهان که رابط حزب با تهران بود، به ما ابلاغ کرد که کاندیدای حزب برای ریاست

جمهوری آقای جلال‌الدین فارسی است. ما هم چون متمرّد بودیم، گفتیم که ما تا حالا فکر می‌کردیم در حزب از پایین و از قاعده تصمیم‌گیری می‌شود و باید یک کنگره‌ای گذاشته می‌شد و جلال‌الدین فارسی را حداقل از داخل کنگره درمی‌آوردند. ولی نمی‌توان از تهران دیکته کرد. گفتند که اگر این طور باشد، شما، اخراج هستید. من هم گفتم که مشکلی نیست. ما آماده‌ایم و حزب را رها کردیم. بعد هم بررسی کردیم و مجموعه بررسی‌های ما نشان داد که آقای بنی‌صدر اولی بر دیگران است. سیدحسین آقای خمینی طرفدار بنی‌صدر بود ولی بیت امام را نمی‌دانم و یادم نیست. وقتی که قرار شد از بنی‌صدر حمایت کنیم یکی از علما که نمی‌خواهم اسمشان را ببرم از تهران آمدند تا با ما صحبت کنند نظر ما را برگرداند. ما نظر آن فرد را نپذیرفتیم و حزب آقای باهنر را فرستاد تا با همدیگر صحبت کنیم. من از مرحوم باهنر پرسیدم که آیا به نظر شما آقای بنی‌صدر آدم بدی است یا می‌گویید که فارسی بر بنی‌صدر ترجیح دارد. نمی‌دانم این جمله را من گفتم و آقای باهنر تأیید کرد یا خود ایشان گفت که جلال‌الدین فارسی می‌تواند رئیس‌جمهور شود و بنی‌صدر نخست‌وزیر او شود. ما هم گفتیم که اگر ایشان از نظر شما برای نخست‌وزیری مناسب است، ما می‌گوییم که می‌تواند رئیس‌جمهور هم باشد. جلسه به نتیجه نرسید و ما هم در کنار جامعه روحانیت مبارز اصفهان و آقای طاهری از بنی‌صدر حمایت کردیم. نیروهای اطراف آقای بنی‌صدر نوعاً قوی بودند. در اصفهان آقای سلامتیان و غضنفرپور اطراف ایشان بودند که آقای سلامتیان آدم توانایی بود. ما البته با بنی‌صدر هم جلسه گذاشتیم و صحبت کردیم و مواضع ایشان را پرسیدیم» (شهروند امروز، ۸۶/۱۲/۲۰)

پیش از این همین معنی از سوی جلال‌الدین فارسی طرح شده بود. وی تلویحاً بنی‌صدر را برای نخست‌وزیری، وزارت اقتصاد و ریاست بانک مرکزی مناسب تشخیص می‌داد اما برای ریاست جمهوری نه.

از چهره‌های ملی - مذهبی همچنین محمدتقی شریعتی از نامزدی بنی‌صدر حمایت نمود و گفت: «اگر امام پنج یا شش نفر را مورد تأیید قرار دهند مسلماً آقای بنی‌صدر در رأس خواهند بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۷)

حتی منتقدین بنی‌صدر نیز گرایش روزافزون توده مردم به بنی‌صدر را کتمان نمی‌کردند. در کتاب «غانله ۱۴ اسفند» ادعا شده که بیش از ۱۷۵ گروه و سازمان که هفتاد گروه آن از جامعه روحانیت بوده‌اند از بنی‌صدر حمایت کرده‌اند.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۵)

علل پیروزی در انتخابات

این‌که بنی‌صدر در مقطعی چهره سیاسی متمایزی به شمار می‌رفت موضوعی نبود که ظرف کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب و ورود وی به کشور بعد از ۱۵ سال امری عادی باشد. بطور قطع مسائلی وجود داشت که شناسایی عمومی توده مردم ز وی را تسریع نموده و موقعیت وی نسبت به دیگر رقبا را ارتقاء داده بود. یک نظریه بر آن است که عمده شهرت بنی‌صدر به واسطه نزدیکی وی به آیت‌الله خمینی و تأیید ایشان بوده است. نظریه دیگری نیز وجود دارد که علت آن را تسلط وی به فن سخنوری و استفاده از تریبون‌های مختلف جهت سخنرانی در سراسر کشور و همچنین استفاده از امکانات دولتی برای چاپ روزنامه انقلاب اسلامی و تبلیغ خودش در آن روزنامه می‌داند. عده‌ای از صاحب‌نظران هم بر این اعتقادند که وی به واسطه نقد دولت موقت و طرح شعارهای اقتصادی و ارائه شیوه‌های عملی برای بهبود وضع اقتصادی مردم در آینده توانست آراء مردم را به خود جلب کند. درباره این‌که یک علت مهم‌تر، و دیگر دلایل کم اهمیت بودند و یا این‌که همگی کمابیش به یک اندازه در شهرت یافتن وی اهمیت داشته‌اند، نظریات متفاوتی ارائه شده است. تقریباً بخش اعظم کنش‌گران که از آن دوره خاطراتی را نقل کرده‌اند بر این اعتقادند که علت اصلی پیروزی بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری حمایت آیت‌الله خمینی و بیت ایشان از وی بوده است و علت دیگر سخنرانی‌های مکرر وی در شهرستان‌های دور و نزدیک و بهره بالای وی از سخنوری و تطویل کلام بدون سستی یا کسری (به دلیل تسلط مناسب بر موضوعات اجتماعی و اقتصادی) در جایگاه دوم و بالاخره عملکرد

اقتصادی وی در وزارت اقتصاد و انتقاد وی از دولت موقت در جایگاه سوم قرار دارد.

در ابتدا شواهدی را مطرح می‌سازیم مبنی بر این‌که عده ای حمایت آیت‌الله خمینی از بنی‌صدر را عامل پیروزی وی دانسته‌اند. پیش‌تر لازم به یادآوری است که این حمایت به طور علنی در جراید یا رسانه‌های عمومی هیچ‌گاه مطرح نشد و تنها به طور غیرمستقیم از طریق حمایت جامعه روحانیت مبارز یا عناصری در دفتر آیت‌الله خمینی و یا نزدیکان و بستگان ایشان ابراز شد و از این جهت دشوار می‌توان حمایت مستقیم ایشان را اثبات کرد. سیدهادی خسروشاهی نماینده رهبر انقلاب در وزارت فرهنگ و ارشاد دولت موقت (بعدها سفیر در واتیکان) در این خصوص می‌گوید:

«من شخصاً یک بار با آقای بنی‌صدر ملاقات داشتم. صحبت کردم و گفتم اگر شما با این روحانیت نتوانید همکاری کنید، شکست می‌خورید ایشان مغرورانه گفت، من یازده میلیون رأی دارم و ملت با من است، به آقای بنی‌صدر گفتم، به نظر من حداکثر ۵۰ هزار نفر در ایران شما را می‌شناسند اگر شما صاحب رأی یازده میلیونی شده‌اید، این ناشی از توجه مردم به امام است. چون برادر امام، دختر امام، نوه امام، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز و همه و همه از شما پشتیبانی کردند و شما رأی آوردید و فکر می‌کنید رأی مال خودتان است.» (خسروشاهی، ۱۳۸۷، ۴۱)

هم ایشان در جایی دیگر می‌گوید:

«بنی‌صدر با توجه به پشتیبانی‌های رسمی بخش عمده‌ای از اعضای خانواده امام و هواداری گروه کثیری از روحانیون بلاد از وی، برنده انتخابات شد و هیچ کس هم به خاطر شکست در انتخابات، اعلام «تقلب» نکرد. در واقع دلیل اصلی انتخاب شدن آقای بنی‌صدر موضع‌گیری‌های افراد منسوب به بیت امام و علما و روحانیون بود.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

محمدجواد مظفر از جمله افرادی بود که در بطن رقابت‌های ریاست جمهوری حضور داشت و قبل از انتخابات همراه با دوستانش در شورای انقلاب (حیرانی نوبری و امیر خلیلی) با نامزدهای ریاست جمهوری از جمله

بنی صدر، آیت‌الله بهشتی، حبیبی و سحابی مصاحبه مفصلی را ترتیب داده بود. وی معتقد است حمایت آیت‌الله خمینی از بنی‌صدر به واسطه نگرانی از حضور احمد مدنی دیگر نامزد پرتطرفدار ریاست جمهوری بود. او از نظامیان رژیم سابق و شایعه بود با کشورهای بیگانه در تماس است. مظفر معتقد است نگرانی تا آن حد بود که آیت‌الله خمینی از نامزدها می‌خواهد به نفع بنی‌صدر کنار بروند:

«مظفر: چند شب قبل از انتخابات امام در بیمارستان قلب تهران صحبت کردند. که مضمون آن این است که ان‌شاءالله آن‌هایی که رأی ندارند به کسانی که رأی دارند متصل شوند تا انتخاباتی پرشور برگزار شود. من در همان شب به کاندیداهای آشنا تلفن زدم که بیایند و با هم به توافق برسند. به آقای بنی‌صدر زنگ زدم ایشان پاسخ دادند پیام امام روشن است؛ امام گفته‌اند آن‌هایی که رأی ندارند به کسانی که رأی دارند بپیوندند. خوب آقایان کنار بروند. روشن است چه کسی باید کنار برود. به اعتقاد من امام و بیت امام کاملاً از فضای عمومی و نظرسنجی‌هایی که شده بود آگاه بودند و اصلاً شما تأمل کنید حرف امام برای چه کسی بود؟ آن‌ها که به نظام و جمهوری و قانون اساسی معتقدند، آنان که سابقه مبارزاتی دارند از بین خودشان یک نفر را انتخاب کنند.

—مصاحبه کننده: آیا می‌توان این رفتارها و گفته‌ها را بیشتر از این که اظهار تمایل به بنی‌صدر دانست نگرانی از مدنی دیگر کاندیدای ریاست جمهوری تعبیر کرد. روز قبل از انتخابات که فعالیت تبلیغاتی به نفع یا ضرر کاندیدها ممنوع بود اسنادی از طریق برخی روزنامه‌ها از جمله روزنامه انقلاب اسلامی از طرف دانشجویان خط امام منتشر شد که در آن مدنی نزدیک‌ترین رقیب بنی‌صدر را به ارتباط با خارجی‌ها متهم می‌کرد که باعث سقوط آرای مدنی شد. این در حالی بود که مدنی از چند ماه قبل خواسته بود اگر مدرکی علیه او وجود دارد منتشر شود اما این مدارک دقیقاً شب قبل منتشر می‌شود و بعدها نیز هیچ مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد. با توجه به تحلیل شما و ارتباط

دانشجویان و به خصوص آقای موسوی خوئینی‌ها با بیت امام به نظر می‌رسد مدنی مهم‌ترین رقیب بنی‌صدر از گردونه انتخابات خارج می‌شود؟
-مظفر: دقیقاً. اصلاً من معتقد هستم نگرانی امام و مجموعه روحانیت به یکباره از زمانی شروع شد که مدنی اعلام آمادگی کرد. چون مدنی نظامی برجسته‌ای از رژیم شاه بود و همه نگران بودند که بالاخره ایشان یک وابستگی و سرسپردگی به رژیم شاه دارد. البته برخی از افراد و اقشاری که از مدنی حمایت می‌کردند نجات ایران را در چهره یک فرد مقتدر می‌دانستند.» (اعتماد، شماره ۱۹۰۶)

وی در ادامه دلایل دیگری را نیز در انتخاب بنی‌صدر مؤثر می‌داند:
«اصولاً این آدم‌ها و دیگرانی که کاندیدا شده بودند در حد و جایگاهی نبودند که روی آن‌ها نظر خاصی وجود داشته باشد و امام نیز برای آن‌ها چنین جایگاهی قائل شوند. قبل از ورود بنی‌صدر به ایران کتاب‌هایش به بازار آمد و در ایران توزیع شد. مثلاً «نقد تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق» یا «تضاد و توحید» را منتشر کرد و با این کتاب‌ها به نوعی افکار عمومی را نسبت به خود آشنا کرده بود. از طرفی هم از زمان ورودش به ایران هیچ پست اجرایی نگرفت و به صورت منتقد دولت موقت در سطح ایران سخنرانی‌هایی را ترتیب داد. انصافاً هم در حوزه نظری کارهای زیادی انجام داده و مسلط بود و در سخنرانی‌هایش حرف‌هایی می‌زد که برای مردم جذابیت داشت. البته در نقد عملکرد دولت موقت به جز این‌که در بسیاری موارد ذهن‌گرایانه صحبت می‌کرد در برخی موارد هم پرت و پلا می‌گفت. خلاصه در آن فضای ۵۸ انصافاً یکه تاز بود. هم مهم‌ترین منتقد دولت موقت بود هم موافق سرسخت تسخیر سفارت. از طرفی هم حرف‌های زیادی می‌زد که به گمان خودش یک نوآوری در اندیشه اسلامی بود که مورد توجه برخی روحانیون مخصوصاً روحانیون علاقمند به اندیشه‌های نو قرار می‌گرفت. به همین دلیل برخی روحانیون استان‌ها از او حمایت می‌کردند. می‌خواهم بگویم در شرایطی که همه بعد از انقلاب گرفتار کار و فعالیت در دولت موقت و دیگر نهادهای انقلابی بودند آقای بنی‌صدر سخنرانی می‌کرد و مجالس را می‌گرداند. در کنار

آن هم با انتشار روزنامه انقلاب اسلامی توانست جایگاه خوبی بین انقلابیون برای خود دست و پا کند.» (اعتماد، شماره ۱۹۰۶)

آیت‌الله مهدوی‌کنی نیز صریحاً به حمایت بیت امام از جمله فرزندش و دامادش از بنی‌صدر اشاره می‌کند:

«حتی امام هم در ابتدا ایشان را تأیید می‌کرد. حتی در بیت امام، مرحوم حاج احمد آقا و مرحوم آقای اشراقی ایشان را تأیید می‌کردند و در ضمن در دولت موقت هم کسی با ایشان مخالف نبود.» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵، ۲۸۵)

صادق طباطبایی از اعضای بیت آیت‌الله خمینی یکی از علل مهم پیروزی بنی‌صدر را نامه آیت‌الله پسندیده در مورد وی می‌داند:

«در چنین شرایطی (انتخابات) بنی‌صدر اقدام به تهیه نامه‌ای از آیت‌الله پسندیده‌برادر امام کرد که در آن از او تعریف و تمجید شده بود. این نامه فضای تبلیغاتی انتخابات را تغییر داد و اوضاع به نفع بنی‌صدر شد.» (همشهری، ۸۱/۶/۲۵)

کریم سنجابی حمایت آیت‌الله خمینی و به راه افتادن تبلیغات در مساجد به نفع بنی‌صدر را علت اصلی پیروزی وی می‌داند، که این به نحوی حمایت قاطبه روحانیون مستقر در مساجد از بنی‌صدر را متبادر به ذهن می‌سازد:

«آیت‌الله خمینی هر چند ظاهراً هیچ یک از نامزدها را تقویت نمی‌کرد و خود را بی‌طرف نشان می‌داد، ولی همه می‌دانستند که علاقه و نظر او به جانب بنی‌صدر است و شبکه‌ی وسیع مساجد و روحانیون برای وی به کار افتاده و با اکثریت عظیمی انتخاب شد.» (سنجابی، ۱۳۸۱، ۳۷۳)

یوسفی اشکوری حمایت بخشی از روحانیت مبارز از بنی‌صدر را به روحیه انتقادی وی بر علیه بازرگان نخست‌وزیر وقت که متهم به سازشکاری و منش لیبرالی بودند نسبت می‌دهد. وی دلیل دیگر پیروزی وی را حمایت آیت‌الله خمینی از وی می‌داند:

«به همین دلیل برخی از کسانی که بازرگان و دولت او را لیبرال و سازشکار می‌دانستند طرفدار بنی‌صدر بودند و به عنوان نمونه می‌توان اشاره کرد به شیخ صادق خلخالی، دشمن نامدار لیبرال‌ها و شخص بازرگان، در انتخابات ریاست

جمهوری به نفع بنی‌صدر و در حمایت از ایشان رأی داد. در این زمان، که فکر می‌کنم یک هفته مانده به برگزاری انتخابات بود، دیگر حزب [جمهوری اسلامی] کاری نمی‌توانست بکند ناگزیر از حسن حبیبی کاندیدای نهضت آزادی حمایت کرد. اگر بهشتی کاندیدا می‌شد به احتمال زیاد پیروز می‌شد و یا فارسی هم بود احتمالاً انتخابات دو مرحله‌ای می‌شد و البته در نهایت بنی‌صدر پیروز می‌شد اما با خلع سلاح رقیب به دست رهبر بلامنازع انقلاب دیگر نامزدها (سامی، قطب زاده، مدنی و حبیبی) هم‌اورد بنی‌صدر نبوده و شانس برای پیروزی نداشتند. می‌توان گفت اگر انتساب بنی‌صدر به آیت‌الله خمینی و حمایت معنوی ویژه ایشان از بنی‌صدر و در واقع انتساب وی به رهبری نبود، و نیز تصمیمات مهمی که رهبری با قصد و یا تصادفی به سود بنی‌صدر گرفت نبود، به گمانم بنی‌صدر شانس برای موفقیت نداشت.» (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

صادق خلخالی نیز مخالفت امام با کاندیداتوری جلال‌الدین فارسی و حمایت برخی از منسوبان ایشان از جمله سیدحسین خمینی فرزند سیدمصطفی خمینی از بنی‌صدر را عامل پیروزی او می‌داند:

«کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، افغانی بود، ایشان نمی‌توانست، رئیس‌جمهور شود و هر قدر، اصرار شد، امام زیر بار نرفت، همین امر، پیروزی بنی‌صدر را تضمین نمود. در واقع، بعضی از منتقدین کشور و آقای حسین خمینی، نوه‌ی امام، به نفع بنی‌صدر صریحاً فعالیت می‌کردند. همه‌ی این‌ها موجب می‌شد که مردم باور کنند، خود امام هم متمایل به بنی‌صدر است. البته، ظاهراً هم وضع چنین بود. شب هنگام، زمانی که بنی‌صدر به قم آمد و در اتاق با امام خلوت کرد و پس از یک ساعت مذاکره، بیرون آمد و اعلام نمود که از این تاریخ خود را کاندیدای ریاست جمهوری می‌کند، در حقیقت، مانوری بود که در پیروزی او مؤثر واقع شد.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۴)

وی علت دیگر پیروزی بنی‌صدر را حمایت روحانیت شهرستان‌ها از وی می‌داند:

«اکثر علمای شهرستان‌ها به پیروی از روحانیت مبارز تهران، به نفع او فعالیت کرده و اعلامیه‌ها دادند و اکثر ائمه جمعه در شهرستان‌ها، مردم را دعوت نمودند که به او رأی بدهند.» (همان، ۳۰۳)

بنی‌صدر اما در مصاحبه‌ای شائبه حمایت آیت‌الله خمینی از خودش را مردود می‌داند. او از گفتگوی خود با آیت‌الله خمینی بر سر نامزدی‌اش سخن می‌گوید. وی موضوع همراهی دائمی با آیت‌الله خمینی به قصد احراز پست ریاست جمهوری در آینده را رد می‌کند:

«در تمام مدتی که امام در پاریس بود- چند ماه بود؟- اگر توانستید یک عکس بیاورید که من در کنار امام باشم. این همه من پرهیز داشته و دارم. با فالاجی (آن خبرنگار ایتالیایی) رفته بودند و چندین عکس با امام گرفتند. بسیار اصرار کردند که من بگذارم آن عکس‌ها را منتشر کنند؛ چون حالت خیلی چیزی [= صمیمی] دارد. امام با حالتی به من نگاه می‌کند و می‌خندد. من مخالفت کردم. تا همین لحظه که در حضور شما هستم مخالفم. آن روز هم که خدمت امام رفتم- امام حاضر است؛ از او پرسید- گفتم اگر شما می‌خواهید دخالت بفرمایید؛ تأییدی بکنید؛ من داوطلب نیستم. برای این که رئیس‌جمهور باید روی پای خودش بایستد. و اگر نتواند رأی عمومی را خودش به دست بیاورد، مشکل که پیش آمد نمی‌تواند مقاومت کند. تجربه‌ی دولت بازرگان کافی است، گفت، نه؛ من هیچ قصد مداخله ندارم. گفتم پس من داوطلبم.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۸۸-۸۰)

با آن‌که همه شواهد از حمایت آیت‌الله خمینی و بیت ایشان از بنی‌صدر حکایت داشت اما فرزندش سیداحمد خمینی از عدم رأی وی به بنی‌صدر سخن می‌گوید:

«در قضیه ریاست جمهوری امام به بنی‌صدر رأی ندادند این را فقط من می‌دانم. من نزد امام بودم در آن موقع حال امام بسیار بد بود. یعنی چند ساعت قبل از آوردن صندوق رأی یک شوک به امام دست داده بود. این را فراموش نمی‌کنم که در همان حال که دکترها اجازه نمی‌دادند امام حرف بزنند ایشان با چشم به من اشاره کردند. من گوشم را بردم نزدیک دهانشان، ایشان به سختی

فرمودند اگر حادثه‌ای اتفاق افتاد تا شب کسی را مطلع نکنید ببینید چه عمل عظیمی است در آن حال امام به فکر امت جامعه اسلامی است در آن حال می‌خواهد وضع متشنج نشود و یک مرتبه بساط رأی‌گیری در سراسر ایران به هم نخورد. در آن حال که فشار امام ۵ بود امام با تمام وجود می‌خواستند تا انتخابات به صورت عادی پایان پذیرد و کارها تا اندازه‌ای رو به راه شود. بزرگتر و دقیق‌تر این که با وجود این امام متوجه بودند که به بنی‌صدر رأی ندادند و من هم به همان صورت رأی دادم که امام رأی دادند. من که رأی امام را دیدم، شرعاً و عقلاً نمی‌توانستم به شخص دیگری رأی بدهم. چرا امام رأی ندادند؟ برای این که تا همان حدی که بنی‌صدر را در ایران شناخته بودند احتمال می‌دادند که این نباید درست این بار را به منزل برساند. صندوق رأی را آوردند «سی‌سی‌یو» و من و امام رأی‌مان را دادیم و صندوق را بردند بیرون و بقیه افراد رأی دادند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخلاف برخی گمانه‌زنی‌ها که آیت‌اله خمینی هماهنگ با خانواده و بیت ایشان از بنی‌صدر حمایت کردند، خود بنی‌صدر هم اذعان می‌کند که آیت‌الله خمینی (علی‌رغم روابط بسیار نزدیک) مخالف ریاست جمهوری ایشان بوده است:

«با آقای خمینی صحبت کردم، ایشان گفت: «شما به سه دلیل نمی‌شود رئیس‌جمهور بشوی. یکی این که مخالف ولایت فقیه هستی. دوم این که، مخالف مالکیت خصوصی هستی و یکی هم این که، مخالف این هستی که روحانیت در دولت باشه. اگر شما بیایی روی کار، این آخوندها را می‌خواهی دست و پایشان را جمع کنی و از ادارات بیرون کنی.» گفتم: «عرض کنم به شما، خب، ولایت فقیه را مخالفم، بلا اشکال و این را با اسلام جور نمی‌دانم. شما تعهد کرده بودید که ولایت با جمهور مردم است و الان در مجلس خبرگان هم نتیجه این شد که نظارت با شماست. حالا، شما از آن بیشتر می‌خواهید؟ من به شما می‌گویم، که شما به قانون اساسی عمل نکن، نیستی. این را به تجربه، من فهمیدم. پس، بهتر است اصلاً انتخابات نکنید. بگذارید که این بحران کشور بخوابه و اداره کشور بیفته روی غلتک، بعد قانون اساسی را

اجرا می‌کنیم و انتخابات را انجام می‌دهیم و آن وقت هر کس را خواستید، شما معرفی کنید تا نامزد بشود و بشود رئیس‌جمهور. اما در این وضعیت که الان کشور با بحران‌هایی که در داخل و هم چنین در مرزها داره و شما هم که قانون اساسی را اجرا نکنید، رژیم می‌شه بی‌پایه و شما هم که حالا، از همین اول، شما دارید با من طی می‌کنید که من مخالف ولایت فقیه هستم. ولایت فقیه که توی قانون اساسی هست، اساسش نظارت فقیه است. اگر شما به این قانع هستید، خوب، حرفی نداریم. اگر بیشتر از این است، پس قانون اساسی‌ای در کار نیست. دیگر حرفی نزد. من درباره مالکیت خصوصی صحبت کردم و گفتم: «من مخالف مالکیت خصوصی نیستم بلکه به عکس، شما مخالفید. من در اقتصاد توحیدی ثابت کرده‌ام که مالکیت خصوصی وجود دارد، منتها مالکیت انسان است بر کار خویش که این لازمه آزادی انسان است. هرکس مالک کار خویش است و شما می‌گویید، این را ندارد ولی مالکیت بر اشیاء را دارد. این یک تناقض است در فقه شما.» گفت: «بخیر. کی گفته که ما می‌گوییم مالکیت بر کار خودش ندارد؟» گفتم: «خب، اگر مالکیت دارد بر کار خودش، بر وسایلش هم باید داشته باشه. تمام این اختلاف دید، از اینجا می‌آید. اگر خدا بدن انسان را آفرید و به او مالکیت شخصی بر کار خویش داده، ابزار را هم در اختیارش گذاشت. وگرنه نمی‌شه که خدا چیزی را به من و شما داده باشه، مثلاً دستگاه تنفس داده باشد و هوا نداده باشد. این نمیشه. اما راجع به این آقایون [روحانیون] اگر شما بین این آقایون یک نفر سراغ دارید مثل ریشلیو، حرف دیگرست، این‌هایی را که شما به کار گرفته‌اید یک مشت بی‌سواد، بی‌مایه و بی‌لیاقت هستند. به عمامه و غیرعمامه نیست. هرکس لایق است بیاید کار کند ولی این آقایون می‌خواهند به زور خودشان را بچپانند منهای لیاقت، و این نمی‌شود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۳)

هم ایشان در جایی دیگر علت مخالفت آیت‌الله خمینی با ریاست جمهوری خود را چنین اعلام می‌کند:

«سخنی است که در یک دوره سخنرانی برای کارگران درباره مالکیت گفتم. در این باره نیز سروصدا به راه انداختند که مالکیت خصوصی را قبول ندارم.

آقای خمینی دو نوبت در این باره با من صحبت کرد. بار دوم به مناسبت نامزدی برای ریاست جمهوری بود. سه دلیل برای نامناسب بودنم می‌آورد: مخالفت با ولایت فقیه، قبول نداشتن مالکیت خصوصی و به کار گماردن کسانی که با روحانیت مخالفند.» (بنی‌صدر، ۱۳۶۰، ۱۸۹)

بنی‌صدر مخالفت آیت‌الله خمینی با ریاست جمهوری خودش را جدی تلقی می‌کند و از قول اکبر هاشمی رفسنجانی پیام ایشان مبنی بر کنارگیری از انتخابات را مطرح می‌سازد، به نظر می‌رسد این پیام با تمام شواهدی که تاکنون در مورد حمایت آیت‌الله خمینی از بنی‌صدر بدست داده شده تعارضی جدی دارد، ببینید:

«حالا، شانسی که ما آوردیم، این بود که این آقا [خمینی] رفت به بیمارستان. نمی‌دانم، اگر به بیمارستان نمی‌رفت، مخالفت می‌کرد یا نمی‌کرد؟ بله من او را در قم دیده بودم و این گفتگو در آنجا شد. بعد، این آقا رفت به بیمارستان. شب انتخابات ریاست جمهوری، آقای رفسنجانی رفت و آمد به جلسه شورای انقلاب و گفت: «احمد خمینی گفت که امام می‌گوید، بنی‌صدر به سود حبیبی کنار برود. مدرسین قم به امام گفته‌اند، بنی‌صدر به نفع حبیبی کنار برود، بعد بشود نخست‌وزیر که اختیاراتش هم بیشتره.» حالا، این را رفسنجانی از خودش درآورد یا [آیت‌الله] خمینی گفته، خدا می‌داند. بعداً معلوم شد که او چیزهایی را از خودش جعل می‌کرده و به خمینی نسبت می‌داد. من هم بعداً از آقای خمینی پرسیدم که این حرف را زده یا نه؟ معین‌فر هم گفت: «امام راست می‌گوید، برای این‌که، یا شما ۴۰ درصد آراء در دور اول می‌آورید و حبیبی ۴۵ درصد و یا برعکس. با این وضع، ریاست جمهوری شل می‌شه. پس بهتره که شما به نفع حبیبی برین کنار تا او با آراء بیشتری رئیس‌جمهور بشه تا محکم بشود کار.» گفتم: «آقای معین‌فر! شما را از اشتباه بیرون بیاورم. این آقای حبیبی ۴ درصد رأی هم نمی‌آورد. ما کار علمی می‌کنیم و سنجش‌های مرتب انجام داده‌ایم. من بالای ۷۵ درصد رأی می‌آورم. اگر انتخابات در بهار بود، درصد بیشتری هم رأی می‌آوردم. چون در زمستان بخشی از کشور زیر برف است و تعداد شرکت‌کنندگان کم می‌شود. هرچه به

این آقایان اصرار شد انتخابات را بگذارید در ماه فروردین، نشد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۳)

در عین حال بنی‌صدر در ادامه خاطراتش می‌نویسد آیت‌الله خمینی در جریان انتخابات به وی رأی داده است، اما توضیح نمی‌دهد چگونه کسی که با ریاست جمهوری وی مخالف بود به او رأی داده است:

«بله. [به من رأی] داده بود. او نمی‌توانست بگوید به کسی [حیبی] رأی داده که فقط ۴ درصد مردم به او رأی داده بودند. منتها، او بعد از این که نتیجه آراء را خوانده بودند، کسی را فرستاد و رأی خود را از متصدی صندوق گرفت. این را آقای محلاتی به اینجانب گفت. در این صحبت [روز عیدفطر] هم، روبروی خودش گفتم که شما به من رأی دادید ولی نگفت که به من رأی نداده است. اما، در سال‌های بعد، در یک نامه‌ای می‌نویسد که من به خدا قسم موافق [رئیس‌جمهوری بنی‌صدر] نبودم و رأی ندادم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۴۳)

به نظر می‌رسد تبلیغات گسترده جراید و رسانه‌ها در شناساندن بنی‌صدر به عنوان تئورسین و نظریه‌پرداز اقتصادی و سیاسی برجسته و دعوت او در میزگردهای رادیو و تلویزیونی و سخنرانی‌های جذاب و گیرای وی در محافل مردمی و شهرستان‌های دور و نزدیک در اقبال عمومی نسبت به وی بی‌تأثیر نبوده است. از طرفی او با انتقاد فراوان از دولت موقت خود را عنصر سیاسی اصلاح‌طلب نشان می‌داد که برای تمام مشکلات طرحی نو و انقلابی در دست دارد.

علیرضا اسلامی از اعضای حزب جمهوری اسلامی علت پیروزی بنی‌صدر را سخنرانی‌های پی در پی وی در نقاط مختلف کشور می‌داند:

«آقای بنی‌صدر فعال‌تر از بقیه بود و در دانشگاه صنعتی شریف و علم و صنعت و این طرف و آن طرف جلسه می‌گذاشت و جاهای مختلف می‌رفت و صحبت می‌کرد. البته ایشان از قبل یک ایده‌ای هم داشت و قبل از این که برود به او می‌گفتند پرزیدنت بنی‌صدر!» (رجاء نیوز، ۹۱/۵/۵)

علی جنتی اما از جمله کسانی است که فعالیت‌های تبلیغاتی بنی‌صدر در سراسر کشور را عامل اصلی پیروزی وی می‌داند:

«در سال ۵۸، لیبرال‌ها، به خصوص بنی‌صدر، برای انتخابات زمینه‌سازی می‌کردند. به خاطر دارم بنی‌صدر به شهرهای مختلف سفر می‌کرد. یک بار هم به کرمانشاه آمد و با جمع زیادی از دانشگاهیان و افراد با نفوذ استان صحبت کرد. البته وی مشخص نکرد که چه هدفی دارد. به هر صورت با سخنرانی‌های خود، جای خود را برای آینده باز می‌کرد و برای این‌که بتواند حضور بیشتری در آن مجامع داشته باشد، زمینه‌سازی می‌کرد، که بی‌ثمر هم نبود. آرایی که ایشان در انتخابات به دست آورد نتیجه‌ی همین عوام فریبی‌هایی بود که در طول این مدت انجام داده و توانسته بود بخشی از جوانان و نوجوانان را به خود جذب نماید.» (جتی، ۱۳۸۱، ۱۷۳)

یوسفی اشکوری چهره ملی - مذهبی منتقد بنی‌صدر اما حمایت آیت‌الله خمینی و برقراری ارتباط گسترده با توده مردم از طریق سخنرانی و مناظره و چاپ روزنامه را علت عمده پیروزی بنی‌صدر در انتخابات می‌داند:

«آقای بنی‌صدر زمانی که با «پرواز انقلاب» همراه رهبر انقلاب به ایران آمد در افکار عمومی و حتی خصوصی کاملاً ناشناخته بود. دلیلش نیز آن بود که بنی‌صدر در مقطع دهه چهل و پنجاه نه در مبارزات سیاسی داخل حضور داشت و نه در فضای عمومی و فرهنگی فعال بود. هرچند در خارج از کشور برعکس بود و ایشان در هر دو قلمرو فعال نام‌آشنایی بود. من خودم با نام ایشان در سال ۵۶ آشنا شدم. در یکی از روزنامه‌ها (احتمالاً کیهان) خواندم که شخصی به نام ابوالحسن بنی‌صدر از افراد ناراضی از فرانسه وارد عراق شده و با [آیت‌الله] خمینی دیدار و گفتگو کرده است (نقل به مضمون). بعدها در سال پنجاه و هفت دو کتاب «اقتصاد توحیدی» و «کیش شخصیت» از ایشان به دست ما رسید و خواندیم و به ویژه وقتی یادنامه دکتر شریعتی انتشار یافته در خارج از کشور به دست ما رسید بر علاقه و ارادت من و افرادی چون من به ایشان افزوده شد. چرا که دانستیم آقای بنی‌صدر هم یک فعال سیاسی و مخالف رژیم است و هم یک متفکر و نظریه‌پرداز اسلامی است و هم از همفکران و حامیان شریعتی است و این سه ویژگی در آن سال‌ها برای محبوبیت و مقبولیت یک شخصیت در افکار عمومی و به ویژه در میان انبوه

جوانان انقلابی و پرشور کفایت کرد. با این همه ستاره بخت بنی‌صدر با آمدن به ایران در معیت با آیت‌الله خمینی و پیروزی زودهنگام انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی آغاز شد. ایشان از همان آغاز در کنار از خارج برگشتگانی چون دکتر ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و دکتر حسن حبیبی به عنوان یکی از یاران و نزدیکان رهبر انقلاب شناخته شده و شواهد و قراین مکرر نشان می‌داد که آیت‌الله خمینی به ایشان توجه و عنایت خاص دارد. افزون بر آن، ایشان از همان آغاز ورود به ایران از طریق حضور در محافل عمومی و به ویژه دانشگاه‌ها و مراکز پرجمعیت دینی و سخنرانی‌های پرشور و غالباً طولانی و نیز حضور فعال در مطبوعات به زودی هم در افکار عمومی کاملاً شناخته شد و هم به عنوان یک متفکر انقلابی مسلمان و صاحب نظریه در مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شهره شد و در سال اول موقعیت خود را تثبیت کرد. دفاع پرشور ایشان از آزادی فکر و عقیده و بیان و به ویژه طرح مناظره‌ها در تلویزیون شهرت و محبوبیت ایشان را گسترده‌تر کرد. بعدها انتشار «روزنامه انقلاب اسلامی» با تیراژ خوب به این موقعیت تا حدودی استثنایی کمک کرد. البته عضویت ایشان در شورای انقلاب و نیز قرار گرفتن در برخی مناصب اجرایی و اقتصادی و برخی اقدامات اقتصادی (از جمله وام کم بهره) در پست‌هایی چون بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی به نفوذ و محبوبیت ایشان مدد رساند. برای این که شما جوانان تصویری روشن از موقعیت آقای بنی‌صدر در آن زمان داشته باشید باید گفت ایشان به عنوان یک روشنفکر و سیاستمداری قاطع و انقلابی جا افتاده بود که می‌خواهد جامعه را با معیار شرک و توحید دچار انقلاب و دگرگونی بنیادین کند و مناسبات توحیدی را جانشین مناسبات استبدادی شرک کند.» (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

جلال‌الدین فارسی رقیب انتخاباتی بنی‌صدر، او و دوستانش را به ایجاد تغییرات و تصویب قوانینی در شورای انقلاب و قانون اساسی در خبرگان دوره اول متهم می‌سازد، به گونه‌ای که نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری اعمال نشود و راه برای ریاست جمهوری وی هموار شود:

«یک اتفاق در شورای انقلاب افتاد که همین باعث شد بنی‌صدر به قدرت برسد، یعنی یک دست بدخواه در شورای انقلاب سنگ بنای قدرت‌گیری بنی‌صدر را کار گذاشته است؛ بنی‌صدر و این دست بدخواه در شورای انقلاب کاری کردند که باعث عوض شدن مسیر تصمیم‌گیری امام شد؛ منظور از تصمیم‌گیری همان احکامی است که امام، شورای انقلاب را مکلف به اجرای آن کرده بودند. با نقشه بنی‌صدر و این دست پنهان به انتهای برخی اصول قانون اساسی تبصره‌ها و راه فرارهایی اضافه می‌شود که راه را برای رسیدن بنی‌صدر به ریاست جمهوری هموار می‌کند. امام آن زمان سخنان قاطعی را مبنی بر جدیت مسئولین نسبت به قانون اساسی و اصول آن فرمودند که همین باعث ناامیدی بنی‌صدر و همراهانش شد؛ این‌ها وقتی دیدند که اگر این سخنان قاطع امام به مرحله عمل برسد بنی‌صدر نمی‌تواند به قدرت برسد دست به کار اعمال تغییر در برخی مفاد قانون اساسی شدند. این‌ها تغییرات مورد نظرشان را از تاریخ ۱۸ آبان ۵۸ تا ۹ دی ۵۸ اعمال کردند. امام می‌خواستند ابتدا قانون اساسی به همه پرسى گذاشته شود، مجلس شورای اسلامی تشکیل شود و بعد ریاست جمهور انتخاب بشود، اما بنی‌صدر و همدستانش کاری کردند که ابتدا انتخابات ریاست جمهوری برگزار شود. مجلس [شورای انقلاب] آن زمان قانونی تصویب کرده بود که بر اساس آن نمی‌بایست انتخابات ریاست جمهوری پیش از انتخابات مجلس برگزار می‌شد و صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را هم باید شورای نگهبان تأیید می‌کرد، اما این عده کاری کردند که انتخابات ریاست جمهوری قبل از همه این امور برگزار شود تا دیگر شورای نگهبانی هم نباشد که در آن تأیید صلاحیت بنی‌صدر به خطر بیفتد. اگر شورای نگهبان تشکیل می‌شد پی می‌برد که نه تنها بنی‌صدر یک رجل سیاسی نیست، بلکه حتی رجل مذهبی هم نیست، بنی‌صدر حتی یک آیه قرآن هم در آثارش به کار نبرده بلکه تمام آیاتی که در آثارش به کار رفته توسط افراد دیگری انجام شده. این مطالبی که من می‌گویم از سر دشمنی با بنی‌صدر نیست عین حقیقت است چون که من روابطم با بنی‌صدر خوب بود و دشمنی با او نداشتم. براساس اصل ۹۹ و ۱۱۸ قانون اساسی مسئولیت نظارت بر

انتخابات ریاست جمهوری بر عهده شورای نگهبان بود و هست. بنابراین ابتدا باید مجلس تشکیل می‌شد تا ۶ نفر حقوقدان را به شورای نگهبان معرفی کند تا این شورا تشکیل شود و بر انتخابات ریاست جمهوری نظارت کند. بنی‌صدر و همراهانش اعضای شورای انقلاب را متقاعد کردند که اول انتخابات ریاست جمهوری برگزار شود و برای دور زدن قانون اساسی به آخر برخی از مواد و تبصره‌هایی که دست و پاگیر بودند، یک چیزی اضافه کردند و دوره اول ریاست جمهوری را استثنا کردند و وظایفی را که شورای نگهبان در این باره باید انجام می‌داد به امام واگذار کردند....» (سایت الف، ۸۷/۳/۳۱)

«چون بنی‌صدر و همراهانش نمی‌توانستند اصل ۹۹ را تغییر بدهند به انتهای اصل ۱۱۰ که می‌گوید امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم و صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان برسد، این را اضافه کردند «در دور اول به تأیید رهبری برسد» یعنی این‌ها دور اول را استثنا کردند. بعد به آخر اصل ۱۱۸ که می‌گوید مسئولیت نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری برعهده شورای نگهبان است، این را اضافه کردند «ولی پیش از تشکیل اولین دوره شورای نگهبان بر عهده انجمنی است که قانون تعیین می‌کند... امام در ۹ دی ۵۸ در سخنانی ملاک‌های ریاست جمهوری را فرمودند که هیچ کدامش به بنی‌صدر نمی‌خورد و همه‌اش بر بنده منطبق است. امام فرمودند: من امید دارم اشخاصی که کاندیدا شده‌اند برای ریاست جمهوری شما توجه کنید به کسی رأی بدهید که از همه متعهدتر به اسلام، با سوابق خوب، پیوسته به هیچ طرفی از شرق و غرب نباشد، مسلمان باشد و پیرو احکام اسلام باشد، ملی باشد، دلسوز به ملت باشد، در رژیم سابق هیچگاه وارد نشده باشد، با اجانب پیوند نداشته باشد، اختیارات دست شماست من بنا ندارم کسی را معرفی کنم، ما فقط اوصاف رئیس‌جمهور و وکلا را باید بگوییم. اینجا معلوم می‌شود شورای انقلاب از مسیر خودش منحرف شده و معکوس عمل کرده.» (همان)

توضیح این که پیش‌تر از قول فضل‌الله محلاتی، تأیید سخنان بنی‌صدر در مخالفت با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری پیش از انتخابات مجلس و نهادهای قانونی دیگر را آوردیم.

برگزاری انتخابات

در جریان رقابت‌های انتخاباتی به خصوص در دو، سه هفته آخر تا زمان انتخابات وقایع به سرعت اتفاق افتاد. اغلب رقابت سیاسی با شگردهای خاص برای کسب آراء همراه است و ممکن است در این مسیر روش‌هایی از سوی هواداران دو طرف رقابت به کار برده شود که چندان اخلاقی به نظر نرسد. آنجا که حزب جمهوری اسلامی نامزد خاصی در انتخابات نداشت بدیهی بود بنی‌صدر رقیب جدی در مقابل خود نداشت. اما وی با ذکر شواهدی نشان داد عده‌ای از طرفداران حزب نه الزاماً هماهنگ با شورای مرکزی و شورای رهبری آن، به خصوص در شهرستان‌ها، درصدد کارشکنی در سخنرانی‌ها و تبلیغات قانونی وی هستند.

از سوی دیگر روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب گرچه از بنی‌صدر نام نبرد اما تلویحاً در دو نوبت از مردم خواست که به شخصی که مخالف اصل ولایت فقیه است، رأی ندهند. آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود قبل از انتخابات به طور آشکار گفته بود که به افرادی رأی بدهید که موافق اصل ۱۱۰ مربوط به ولایت فقیه باشند. در این میان بنی‌صدر اشاره روزنامه جمهوری اسلامی را به خود می‌دانست و سعی داشت با موضع‌گیری دو پهلو این واقعیت، مخالفتش با این اصل، را مخفی سازد. زیرا در آن هنگام مخالفت با ولایت فقیه، مخالفت با قانون اساسی تلقی و موجب حذف وی از رقابت‌ها می‌شد چنان‌که مسعود رجوی که به طور آشکار گفته بود مخالف قانون اساسی است از رقابت‌ها کنار گذاشته شد.

یک ماه پیش از انتخابات آیت‌الله خمینی مصادیقی برای رئیس‌جمهور مطلوب معین نمودند. وی تعهد به اسلام و پذیرش قانون اساسی به خصوص اصل ۱۱۰ مربوط به ولایت فقیه را از ویژگی‌های اساسی رئیس‌جمهور

توصیف کرد. ایشان در عین حال بر بی‌طرفی خود در انتخابات ریاست جمهوری تأکید نمود:

«وقتی بناست که سرنوشت یک ملتی بدست خودش باشد، که به حمدالله به این جا رسیدید و امروز کسی بر شما تحمیل نمی‌کند چیزی را. و شما آزادید در این‌که سرنوشت خودتان را تعیین کنید. در این مرحله هم من امیدوارم که با روشن بینی، با تفکر، با مآل اندیشی، این مراحل را طی کنید. و من امیدوارم که اشخاصی که کاندیدا شده‌اند برای ریاست جمهوری، شما توجه کنید: کسی که از همه متعهدتر به اسلام، سوابق، سوابق خوب، پیوسته به هیچ طرفی نه شرقی باشد، نه غربی باشد. نه غریزه باشد و نه شوق زده باشد. مسلمان باشد، پیرو احکام اسلام باشد. ملی باشد. دلسوز به ملت باشد، خدمتگزار به ملت باشد، سوابقش خوب باشد، در رژیم سابق هیچگاه وارد نشده باشد. و با اجانب پیوند نداشته باشد. از خودتون باشد و برای خودتون، اختیار دست شماست! من بنا ندارم که کسی را تعیین کنم.....»

و شخصی است که تعهد به اسلام دارد، اعتقاد به قوانین اسلام دارد. در مقابل قانون اساسی خاضع است و اصل ۱۱۰ را که راجع به ولایت فقیه است، به او معتقد است، و وفادار است نسبت به او، یک همچین شخصی را شماها خودتان انتخاب کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۱۲)

با توجه به اعلام صریح مواضع ایشان در مورد نامزدهای انتخاباتی و با توجه به این‌که هنوز شورای نگهبان تشکیل نشده بود تا بر صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند، کمیسیون انتخاباتی از سوی آیت‌الله خمینی مشخص شد تا بر اساس شروط اصلی که ایشان تعیین کرده بودند نامزدهای واجد شرایط را مشخص و معرفی نماید. از بین ۱۰۷ نفر که خود را داوطلب نامزدی ریاست جمهوری کرده بودند کمیسیون می‌باید افراد واجد شرایط را گزینش می‌کرد.

کمیسیون نظارت بر انتخابات در تاریخ ۵۸/۱۰/۲۴ نام ۸ نفر از نامزدهایی که مجاز به حضور در رقابت‌ها و استفاده اختصاصی از برنامه‌های صدا و سیما برای تبلیغ خود بودند را اعلام کرد. در این میان جلال‌الدین فارسی به علت

مسئله تابعیت خانواده وی و مسعود رجوی به واسطه این که به قانون اساسی رأی نداده بود از جمع نامزدها کنار گذاشته شدند.

«این کمیسیون براساس شرایطی که امام خمینی رهبر انقلاب ایران برای یک رئیس جمهور ضروری اعلام نموده‌اند صلاحیت کاندیداها را بررسی کرده است و بر این اساس گروهی را واجد صلاحیت و گروهی دیگر را غیر واجد صلاحیت تشخیص داده است. شرایط امام این بود:

۱- متعهد به اسلام

۲- سابقه خوب. قبل از انقلاب چه بودند در حال انقلاب چه بودند در پیروزی نسبی چه کردند.

۳- پیوسته به هیچ طرفی نباشد، نه شرقی و نه غربی، نه غرب زده و نه شرق زده.

۴- مسلمان و پیرو احکام اسلام

۵- ملی و دلسوز به ملت و خدمتگزار به ملت

۶- به رژیم گذشته هیچگاه وارد نشده باشد.

۷- عدم وابستگی به رژیم گذشته.

۸- معتقد به ولایت فقیه.

۹- معتقد به قانون اساسی.

۱۰- عدم وابستگی به اجانب.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۵)

پس از تأیید ۸ نفر از نامزدها که عبارت بودند از سیدابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، صادق قطب زاده، احمد مدنی، صادق طباطبایی، کاظم سامی، عزت‌الله سحابی و داریوش فروهر رقابت‌های انتخاباتی آغاز شد. حسن حبیبی نامزد رسمی نهضت آزادی و نامزد غیررسمی حزب جمهوری اسلامی و مورد حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جریان مستقل ملی- مذهبی بود. رقابت اصلی در واقع بین بنی صدر، حسن حبیبی و احمد مدنی نامزد مستقل ملی‌گرا بود. با توجه به غیرحزبی بودن احمد مدنی و حمایت چند گروه از حسن حبیبی به نظر می‌رسید رقابت اصلی بین دو نفر بنی صدر و حبیبی باشد.

در همین روزها بود که اولین بار بنی‌صدر رقبای خود را حریفان چندان جدی ندانست و تنها رقیب جدی خود را مسعود رجوی خواند. او مداخله خود در حذف وی از لیست نامزدها را تکذیب کرد و پایگاه رهبر مجاهدین خلق را بیشتر از سایر نامزدها دانست و از طرفداران مسعود رجوی به واسطه خویشتن‌داری در خصوص این موضوع تشکر نمود:

«این‌که می‌گویند حذف کاندیدها برای این است که زمینه را برای ریاست جمهوری من فراهم کنند یک دروغ است و قصد کسانی که دست به این کارها می‌زنند این است که با این شایعات مرا خراب کنند تا زمینه را برای خودشان فراهم کنند. اما آن‌ها اشتباه می‌کنند واقعیت این است که به استثنای مسعود رجوی، کاندیداهای دیگر کوچکترین پایگاهی در میان ملت نداشتند، آن‌ها خودشان هم نمی‌دانستند که چرا کاندیدا شده‌اند، اما، این مسأله هم مطرح است که صلاحیت این افراد را چه کسی باید تشخیص دهد. من با این کار مخالف بوده و هستم البته نه به دلیل این‌که ایشان به قانون اساسی رأی نداده‌اند، اگر علت فقط این مسأله باشد باید شناسنامه همه را ببینند تا معلوم شود چه کسی رأی نداده است، اما مسأله تنها این نیست، آنچه اهمیت دارد این نکته است که وقتی در انتخاباتی همه شرکت می‌کنند، حسن تفاهمی بوجود می‌آید. من فکر می‌کنم آن‌هایی که این مسئله را بوجود آورند. قصد داشتند اوضاع نامساعدی برای انتخابات ایجاد کنند و جای خوش‌وقتی است که طرفداران مسعود رجوی ایجاد تشنج نکردند و عاقلانه رفتار کردند و من از طرفداران ایشان تشکر می‌کنم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

با آن‌که حسن حبیبی نامزد و گزینه مطلوب حزب جمهوری اسلامی نبود اما حزب می‌کوشید نشان دهد بنی‌صدر به قانون اساسی و نظریه ولایت فقیه که در قانون اساسی تصویب شده است اعتقادی ندارد تا بدین وسیله وی را به مردم معرفی کند. روزنامه جمهوری اسلامی در سر مقاله‌ی خود به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری دو روز پیش از انتخابات به قلم «محمد حسین رهپو» [نام مستعار سردبیر روزنامه میرحسین موسوی] از حضور بنی‌صدر در

انتخابات به واسطه نپذیرفتن اصل ولایت فقیه انتقاد می‌کند. نویسنده مقاله پیش‌بینی می‌کند چنین کسی در آینده در مقابل آیت‌الله خمینی خواهد ایستاد: «من شخصاً معتقدم که آقای بنی‌صدر یک متفکر و محقق اسلامی است که به ویژه در زمینه اقتصاد نمی‌توان به نقطه نظرهای ایشان بی‌توجه بود، ولی این بدین مفهوم نیست که از ایشان یک مطلق بسازیم که به درد هر کاری بخورد. آن وزرای کابینه هویدا بودند که مثل آچار فرانسه به درد هر کاری می‌خوردند: از وزارت امور خارجه به وزارت اقتصاد و از وزارت اقتصاد به بهداری و از بهداری به ولی در جمهوری اسلامی ایران باید از هر کسی در هر پستی که می‌تواند کارساز باشد استفاده شود. به عقیده من ملاک‌هایی که امام برای انتخابات رئیس‌جمهور مشخص کرده‌اند لازم و کافی است. ولی متأسفانه این روزها آنچنان مردم را عکس‌بازان و شعار باران کرده‌اند که اجازه تفکر به کسی داده نشود. و به طور خلاصه بگویم کشور ما کسی را می‌خواهد که نه غرب‌زده باشد و نه شرق‌زده و اصولاً به معیارهای غربی فکر نکند و قبل از این‌که سیاستمدار باشد، مسلمان انقلابی و متعهد به تمام شئون اسلام باشد مخصوصاً به ولایت فقیه نیز عمیقاً مؤمن باشد. یعنی ما از این خطر که روزی رئیس‌جمهور رودرروی رهبر انقلاب، امام خمینی، بایستد هراس داریم. این را صریحاً بگویم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

در همین راستا روزنامه جمهوری اسلامی متن پیاده شده صورت جلسات مجلس خبرگان رهبری و سخنان بنی‌صدر که در آن از دادن اختیارات گسترده به ولی فقیه از جمله فرماندهی کل قوا انتقاد شده بود را دو روز قبل از انتخابات منتشر می‌سازد به گونه‌ای که مخالفت وی با اصل ولایت فقیه را یادآور شود (رجوع به جمهوری اسلامی ۵۸/۱۱/۳)

بحث مخالفت بنی‌صدر با ولایت فقیه در مقاله دیگر روزنامه جمهوری اسلامی ۱۸ روز مانده به انتخابات دوباره طرح گردید، که بنی‌صدر به شدت به آن اعتراض کرد. وی تبلیغات حزب درباره مخالفتش با ولایت فقیه را مغرضانه می‌دانست اما پاسخ سران حزب جمهوری اسلامی به بنی‌صدر آن بود که وی همه اقدامات انفرادی افراد درون حزب را به کل حزب و شورای رهبری آن

تعمیم می‌دهد، این پاسخ حزب از سوی بنی‌صدر به خصوص در زمان رقابت‌های ریاست جمهوری غیرقابل پذیرش بود به خصوص مقاله روزنامه مطبوع حزب که سردبیر آن معاون دبیرکل حزب، آیت الله بهشتی، و از افراد بسیار نزدیک به ایشان بود. بنی‌صدر چنین می‌گوید:

«حزب انسجام ندارد، نشد، نشد آقاجون. بگذارید حرف من تمام بشود. انسجام و منسجام، مطلب نشد. [درست این است که] حزب از خودش سلب مسئولیت کند و بگوید آقا به من مربوط نیست. تمام شد. ببینید، بنده رفیق داشتیم در فرنگ [حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم] (منظور صادق قطب‌زاده) هی بهش گفتیم آقا فلان کاری که می‌کنی اقلأً بگو خودت می‌کنی؛ نگو «ما». دیدیم سرش نمی‌شود. آخر سر ناچار شدیم برداشتیم نوشتیم این آقا هر حرفی در هرجا زد و گفت «ما» بدانید [منظور] شخص خودش است و بنده روحم از آن کار خبر ندارد. راحت شدم؛ تمام شد. شما مسئولید. این چه بازی است که راه انداخته‌اید؟ این چه خبر است؟

هیچی، می‌آیند می‌گویند آقا، ما با این روش مخالفیم؛ و این روش‌ها را افرادی از حزب به کار می‌برند ولی ما از آنها استنکار می‌کنیم. این قدر که می‌توانند بکنند. این که حداقل قضیه است. باید هم بکنند. وقتی کردند قضیه تمام است. من دیشب هم با آنها طرح کردم؛ هم با آقای خامنه‌ای، هم با آقای بهشتی. آقای موسوی اردبیلی حاضر بود. آقای خامنه‌ای گفت اصلاً این خلاف اخلاق است که شما چنین ظنی در حق ما می‌برید. امروز شد مقاله! گفتم خوب شما تکذیب کنید. بنویسید این‌که شایعه کرده‌اند که فلانی خلاف ولایت فقیه است، این هم از ما نیست. خوب بنویسید! به جای این‌که این را بنویسید، امروز آن را نوشته‌اند.»

«اشاره بنی‌صدر به سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی دوشنبه ۱۷/۱۰/۵۸- شماره ۱۸۱ تحت عنوان «هوشیاری انقلابی و انتخابات ریاست جمهوری» در قسمتی از آن چنین آمده است... بنابراین اهالی شهرستان‌ها لازم است از نماینده خود در مجلس خبرگان بخواهند که برای آنها توضیح دهد که موضع آن دسته از کاندیداهایی که عضو مجلس خبرگان بوده‌اند در مقابل اصل ولایت

فقیه چه بوده و اصولاً آیا کسانی که ولایت فقیه را دیکتاتوری می‌دانسته و معتقد به دموکراسی لفظی غربی (که فقط می‌تواند مرگ انقلاب را نوید بدهد) بوده‌اند می‌توانند رئیس‌جمهور کشور انقلابی ایران بشوند آیا تجربه‌ی مصدق و آئنده بس نیست؟» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۰)

این مسئله همچنین از سوی برخی اعضای جوان حزب جمهوری اسلامی پیش از انتخابات مطرح شد به خصوص عبدالحمید دیالمه دانشجوی داروسازی دانشگاه مشهد که بعدها نماینده مجلس دوره اول شد.

در این میان عده‌ای از روش‌های غیرمعمول برای اثبات مخالفت بنی‌صدر با اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان استفاده کردند. یک هفته قبل از انتخابات عده‌ای از دانشجویان مسلمان دانشگاه مشهد در دفتر روزنامه انقلاب اسلامی متحصن شدند و خواهان چاپ نامه سرگشاده خود به بنی‌صدر و مناظره با وی شدند. این گروه با عنوان این مطلب که آیت‌الله خمینی شرط رئیس‌جمهور را اعتقاد به اصل ۱۱۰ قانون اساسی (ولایت فقیه) دانسته‌اند بنابراین با توجه به عدم رأی بنی‌صدر به این اصل در مجلس خبرگان وی صلاحیت نامزدی ریاست جمهوری را ندارد. روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۸/۱۱/۱ متن درخواستی دانشجویان معترض مشهد را چاپ می‌کند که به شرح زیر است:

«جناب آقای بنی‌صدر

پیرو نامه‌ای که در دانشگاه ادبیات تقدیمتان نمودیم رونوشتی از آن را نیز برای چاپ در اختیار روزنامه انقلاب اسلامی (مدعی عدم سانسور) قرار دادیم لکن سانسور حاکم بر این روزنامه مانع از رسیدن صدایمان به عموم ملت گردید لذا خواهشمندیم هرچه زودتر (قبل از انتخابات ریاست جمهوری) زمانی را جهت یک مباحثه حضوری معین فرمایید (در محیطی مردمی‌تر همچون مدرسه عالی شهید مطهری) باشد که عموم ملت مسلمان ایران با آگاهی بیشتری نسبت به اعتقاد یا عدم اعتقاد جنابعالی به اصل ولایت فقیه که بدان رأی نداده‌اید (اصل ۵ و ۱۱۰) در انتخابات شرکت نمایند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱)

این نامه برخلاف موارد قبلی از سوی بنی‌صدر بی‌پاسخ ماند.

بنی صدر در مصاحبه خود پیش از انتخابات، حزب جمهوری اسلامی را به تلاش برای برهم زدن گردهمایی انتخاباتی خود متهم می‌سازد و چند مورد آن را بیان می‌کند:

«اول زاهدان. مثل همین امشب که رفتم صحبت کردم. از دیشب تلفن است؛ اول آقای قدوسی، بعد آقای مهدوی، بعد دیگران، که شما را فردا ترور خواهند کرد؛ و آنجایی که قرار است بروید- خیابان مولوی- نروید. دیشب رفتم یک جا. (کجا بود؟) در قلهک...

انتظاریون: در خیابان سهروردی.

بنی صدر: سهروردی. سخنرانی. وقتی رسیدیم آنجا گفتند آقا نیم ساعت پیش (یا نمی‌دانم، یک ربع پیش؛ یا یک ساعت پیش) از دفتر شما تلفن کردند که شما نخواهید آمد و مردمی که اینجا بودند پراکنده شدند. قبل از آن رفته بودم بازار دعوت کرده بودند برای سخنرانی. اول یک نفر قبلاً به من تلفن کرد. گفت این‌ها از نوانقلابی‌ها هستند. جاما و پاما و این چیزها. گفتیم آخر جاما خودش برای ریاست جمهوری داوطلب دارد، چرا من را برای سخنرانی دعوت کرده؟ حالا بر فرض هم که باشد، ما بنا نداریم که تفتیش کنیم از کسانی که ما را دعوت می‌کنند. ما که نمی‌خواهیم برویم حرف آن‌ها را بزنیم. می‌خواهیم حرف خودمان را بزنیم. می‌رویم. رفتیم آنجا دیدیم احدی نیست. چطور؟ گفتند آقا پس این تلفن چه بود که شما نخواهید آمد؟ با بلندگو گفتند که ایشان نخواهد آمد، بلندگو را هم جمع کردند و رفتند.

انتظاریون: گفته بودند که ایشان گفته من نمی‌آیم به جای خودم سامی را می‌فرستم.

بنی صدر: به جای خودم سامی را می‌فرستم؟

انتظاریون: بله.

بنی صدر: حالا. این مال این. زاهدان خواستیم برویم دیدیم تلفن پشت تلفن که آقا اگر شما بیایید یک دفعه اینجا کشت و کشتاری می‌شود و ... تازه آن زخم هست؟ نیاید. ما البته گوش نکردیم و رفتیم و هیچ کشت و کشتاری هم نشد، خیلی روحیه‌ی تفاهم بیشتر شد. از آنجا رفتم مشهد. مسئول حزب

جمهوری مشهد رئیس کمیته است، رئیس سپاه پاسداران هم هست، نایب‌التولیه هست، رئیس حزب هست، سه شغل دیگر هم دارد. به فرودگاه وارد شدم، دیدم که خیلی جمعیت است. با کامیون و موتور و اتوبوس و اتومبیل ریخته بودند آنجا. تعجب کردیم که این همه ریختند آنجا. بعد گفتند بله، امروز اینجا راهپیمایی بوده، و [مردم] در صحن موزه جمع شدند و در آنجا [به آنها] گفته‌اند که استاد نخواهد آمد. یک استادی هم به ما لقب دادند و ... نخواهد آمد، یعنی ما دوستیم و می‌دانیم که نخواهد آمد. پشت بلندگو، باز هم بلندگو را جمع کردند. و این‌ها عکس‌العمل آن است، فهمیدم که بنا این است که نگذارند کسی حرف ما را بشنود. من یک دور به آقای بهشتی تذکر دادم که آقا، [آیا] ما [می‌خواهیم] یک انتخابات ریاست جمهوری بکنیم که لجن‌زار است؟ همه از آن ور می‌خواهیم غرق لجن بیایم بیرون؟ این چه کارهایی است که می‌کنید؟ چرا این روش‌ها را به کار می‌برید؟ بر فرض من مخالف ولایت فقیه بودم، مگر شما نمی‌خواهید مجلسی درست کنید که انسان‌ها در آنجا آزاد باشند و بتوانند آزادانه حرف و عقیده‌شان را بزنند؟ این درس است که شما دارید به این جامعه می‌دهید؟ پس، خود آن مجلس هم مثل همین خواهد شد؛ اگر کسی نُطق کشید شما پدرش را درخواهید آورد. وقتی با من این کار را می‌کنید، وقتی می‌روید به قم... پیش علمای قم گفته بودند که آقا این، اصول دین را آن جور که شیعه قبول دارد قبول ندارد. وقتی آنجا طرح کردند گفتم خوب پس بفرمایید بنده کافر دیگر». (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۶)

وی مخالفت حزب جمهوری اسلامی با نامزدی خود در انتخابات را اقدامی غیردوستانه تلقی می‌کند و چنان‌که می‌گوید در این باره جهت کاهش تنش‌ها با آیت‌الله بهشتی مذاکراتی نموده و در ظاهر ایشان با آن موافق بوده است:

«بعد از نزدیکان ایشان یک کسی به من تلفن کرد که شما چرا داوطلبی‌ات را اعلام نمی‌کنی؟ گفتم آقا، من باید بیایم با ایشان صحبت بکنم بینم. رفتم و صحبت کردم و خود را داوطلب کردم. بعد که من داوطلب شدم آمدند به من گفتند (از داخل حزب جمهوری هم آمدند گفتند) که آنجا (همین‌ها که شما

می‌گویید یک نفر هست و فلان. نه خیر، یک جناحی است. خلاصه) گفته‌اند که اگر خود ما نمی‌شویم به هیچ قیمت نباید بگذاریم که فلانی بشود. ما که به شما ماست ترشی نفروخته بودیم. چرا به هیچ قیمت، تا اینجا بروی؟ در مجلس خیرگان ما کاندیدای شما بودیم! حالا از آنجا به اینجا! خود دانید، به هر حال مسئله ما نیست. بعد با آقای بهشتی صحبت کردم. گفتم این مسئله است و این داوطلبی که شما دارید (جلال‌الدین فارسی) دارای آن وضعیتی که بتواند ایران را در بحران حفظ کند نیست. و حالا، بفرض هم که خود شما این را می‌دانید بهتر است متارکه [صورت گیرد]. هر کدام بروند (داوطلب‌ها هرکسی هستند بروند) حرف خود را به مردم بزنند. در یک محیط صمیمانه این کار را تمام کنیم، که هرکس [انتخاب] شد بقیه احساس شکست نکنند. جامعه هم احساس نکند که یک چیزی بوده، گفت، بله بله؛ خیلی عالی است و فکر خوبی است و فلان. خیلی خوب.» (مظفر، ۱۰۶)

وی بدون اشاره به فرد یا گروهی در سخنرانی خود در میدان امام اصفهان به شایعات در مورد خود و خانواده‌اش پاسخ می‌دهد و معتقد است علیه وی توطئه‌ای در جریان است تا او را از رقابت‌های انتخاباتی کنار بگذارند:

«در انتخابات بر علیه من توطئه شده است. در این انتخابات، شخص مطرح نیست بلکه مسئله‌ی برنامه مطرح است. یکی از برنامه‌ها زد و بند و باند بازیست. در مقابل من دو نفر را علم کرده‌اند و ظاهراً قصدشان این است به وسیله یکی در مقابلم سدی ایجاد کنند تا سرانجام کار به جایی برسد که افرادی که در این جور مواقع توصیه می‌کنند وارد معرکه شوند و بگویند برای حفظ وحدت نه کاندیدای ما و نه بنی‌صدر و آنگاه نفر بعدی را که کنار گذاشته شده وارد میدان کنند. آن‌ها فکر می‌کنند هرچه به مردم بگویند آن‌ها گوش می‌کنند و قبول می‌کنند. اعتقاد شخص من این است که مردم ما می‌فهمند و تصمیم می‌گیرند. همسر من اهل همدان و اولاد پیغمبر (ص) است و کتاب ولایت فقیه را به فرانسه ترجمه کرده است و این یک شایعه است که می‌گویند همسر من فرانسوی است.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۴، ۲۴)

بنی‌صدر در جایی دیگر تلاش بدون پرده‌پوشی حزب جمهوری اسلامی برای جلوگیری از ریاست جمهوری وی به هر قیمت ممکن را توطئه تلقی می‌کند. وی برخی از این اقدامات را علنی می‌کند:

«یکی از تهران برای سخنرانی به قم می‌رود و چنان که پنداری «عصر پهلوی» است، می‌گوید نخواهد گذاشت بنی‌صدر رئیس‌جمهور بشود و دیگری که خود را همه کاره می‌داند می‌گوید یا انتخاباتی صورت نمی‌گیرد و یا بنی‌صدر رئیس‌جمهور نمی‌شود. روزنامه‌ها در این روزها سخت خواندنی و روشن‌نگرند. مطالب به وضوح این توطئه‌ها را نشان می‌دهند. روزنامه جمهوری اسلامی جعل خبر می‌کند که ده تن را در وزارت دارایی تصفیه کرده‌اند و آقای بنی‌صدر وزیر دارایی آن‌ها را تبرئه کرده است! و روزنامه کیهان لازم می‌بیند کاریکاتوری هم به این مطلب مجعول اضافه کند بنابراین کاریکاتور پاکسازان، فاسدان را از در بیرون می‌کنند و بنی‌صدر از پنجره وارد می‌کند!! حال آن که این ده نفر عضو بانک مرکزی بوده‌اند و تا وقتی بنی‌صدر به وزارت دارایی بیاید حقوق می‌گرفتند و به دستور وی تصفیه شدند و حقوق‌شان قطع شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۳۰)

بنی‌صدر اما اعلام آمادگی می‌کند علی‌رغم اقدامات غیردوستانه نسبت داده شده به حزب جمهوری اسلامی در حین رقابت، در صورت پیروزی آن‌ها، پس از انتخابات با آن حزب در تعامل کامل باشد:

«اتفاقاً من همین حرف را به آقای بهشتی زدم. الان حاضرید بروید ازش بپرسید. گفتم که یک وقت بود که من در مقام اجرایی قرار نگرفته بودم و نیامده بودم، برای شما آسان بود؛ می‌گفتید ایشان حرف خوب بلد است ولی کار اجرایی بلد نیست و تجربه ندارد. حالا در کار اجرایی آمدم... و این بر شما معلوم باشد که اگر بخواهیم اقتصاد ایران را راه بیندازیم علاوه بر اعتماد عمومی، توانایی‌های علمی و عملی انسان هم شرط است. شما ناچار به ما نیازمند می‌شوید، ما هم به شما نیازمند می‌شویم. این چرت و پرت‌ها را ننویسید و نگوئید. جو را مسموم نکنید به نحوی که بعد نتوانیم با هم کار کنیم. این را هم بهش گفتم. البته اگر جو مسموم بشود نه، نمی‌توانیم - خوب

توجه کردی؟ یواش یواش رفتم تا آنجا که اصلاً عقیده پیدا کردم که این‌ها دارند رژیم را، اسلام را اصلاً به کلی می‌خواهند براندازند؛ چون اسلام چیزی نیست به جز ارزش‌هایش. البته نمی‌توانند. اگر این جور که امروز به من تلفن کردند و گفتند که حالا دیگه ما این کارها را ول می‌کنیم، اگر انشاءالله ول کردند و این فساد را رها کردند و آن‌ها روی برنامه‌ای که می‌گویند، بدون خیانتی و فساد، نه در آرای مردم نه در شمارش آرا (در هیچ کار) صادقانه و سالم، رأی عمومی را آوردند، البته چرا [همکاری] نخواهیم کرد؟» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۰۴)

وی در ادامه همکاری با حزب را مشروط نموده و مدعی می‌شود اکثریت حزب جمهوری اسلامی با تخریب وی به عنوان نامزد ریاست جمهوری مخالف هستند:

«پس اگر من پیروز شدم [معلوم می‌شود که] این حزب قوی نیست. این یک. دو: من که به این‌ها فحش ندادم؛ این‌ها به من فحش می‌دهند. من نمی‌توانم از این فحش‌ها صرف‌نظر کنم، اما به شرط تصفیه. یعنی اگر من پیروز شدم و این حزب خواست با من همکاری کند، من از او خواهم خواست که این بداخلاق‌ها را معرفی کند. و این‌ها بیایند به مردم حساب پس بدهند که چرا این فسادها را کردند. مگر زحمت بنی‌صدر را این‌ها کشیدند که به این آسانی به خیال خودشان او را خراب کنند؟ چندتا داریم ما؟ سی-چهل تا از پشت سر ذخیره دارند؟ اگر دارند چرا نمی‌آیند در این کارهای مملکتی بگذارند که این مملکت به این روز نیفتد؟ اگر ندارند، خوب این را که هست چرا خراب می‌کنید؟ آن هم به دروغ چرا خراب می‌کنید؟ اقلأً راست بگویید. باید این را حساب پس بدهند. من تنها نیستم. بین اعضای خود حزیشان هم زیادند این جور که- من شهرهایی بشمارم که عضو حزبند [اما] مخالف این تصمیم حزبند باور کنید اکثریت حزبند.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۱۳)

بنی‌صدر طی مقاله‌ای در روزنامه انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی را به شایعه‌سازی علیه خود و انتساب نامزد خود به آیت‌الله خمینی متهم می‌سازد:

«در پیام امام به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری دو نکته سخت در خور اهمیت و توجه بود:

- در مبارزه انتخاباتی نباید از روش‌های تخریبی مخالف اخلاق و اسلام استفاده شود.

- هیچ حزب و گروه و شخصی نباید خود را به امام منتسب کند. از اتفاق هم حزب و هم اشخاص از این دو روش تا بخواهی استفاده می‌کنند. در بازار تهران در زاهدان و در مشهد که دعوت شده بودم و رفتم، کمترین کارها این بوده است که اینجانب برای صحبت کردن نخواهم آمد. بلندگو جمع کردن و شایعه ساختن و تهمت و افترا و دروغ آن هم از جانب هم حزبی که خود را اسلامی می‌خواند مثل یک کار عادی انجام گرفته است. امید من آن بود که این انتخابات فرصت تجلی اخلاق اسلامی باشد. هنوز وقت جبران است:

- اگر کسی شخصیت لازم را برای عهده‌داری مسئولیت خطیر ریاست جمهوری دارد، باید از خود، این شخصیت را بروز دهد. باید تا به حال این شخصیت را از خود بروز داده باشد و جامعه او را بدین صفت شناخته باشد. وگرنه قرینه‌سازی که فلان شخص نامزد حزب است و حزب بدون مشاورت با امام این کار را نمی‌کند و دروغ‌هایی از این قبیل شخصیت و صلاحیت نمی‌آورد. پرسش‌های مردم نزد ما هست، همه شایعه‌هایی هستند که حزب ساخته و پراکنده است. پرسش‌کنندگانی نیز می‌گفتند که از حزب شنیده‌اند. کسانی می‌گویند تلفن کرده و در پاسخ سوال این حرف‌ها را شنیده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۰/۵۸)

روزنامه انقلاب اسلامی نیز چندی بعد نسبت به تبلیغات سوء علیه بنی‌صدر هشدار می‌دهد و نسبت به حذف مسعود رجوی از لیست نامزدها اعتراض می‌کند:

«از نظر ما ترتیب حذف داوطلب‌های ریاست جمهوری بودار است اولاً اگر حذف آقای رجوی به این دلیل است که به قانون اساسی رأی نداده است، پس باید به سوابق همه‌ی داوطلب‌ها از این جهت رسیدگی شود. و ثانیاً اگر

داوطلب شدن‌ها با توجه به فرض‌های مختلف در زد و بندهای ممکن نبوده است، فعل و انفعال‌هایی که پشت سرهم انجام می‌گیرد چه معنی دارد؟ و ثالثاً مگر نه عصر خفقان و بی‌اطلاع نگاه داشتن‌ها سپری شده است؟ پس چرا جریان تغییر تصمیم‌ها بر مردم معلوم نمی‌شود؟» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۳۰)

بنی‌صدر دو روز قبل از انتخابات بدون نام بردن از فرد یا گروه خاص به کارشکنی ممتد و پی در پی در سخنرانی خود در شهرستان‌های مختلف اشاره نموده و با ارائه آمار نظرسنجی به عمل آمده پیروزی خود را پیش‌بینی و آن را نقطه عطفی تاریخی توصیف می‌کند:

«زنان و مردان ایران

بدانید که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، آن‌ها که از هیچ بدکاری خودداری نکرده‌اند، بر این نوع کارها صدچندان خواهند افزود: جعل قول، پخش نوشته‌های بهتان آمیز، استفاده از امکانات دولتی برای پخش انواع رنگارنگ اوراق مجعول، تقلب در رأی‌گیری و رأی‌خوانی، انواع شایعه‌ها، انواع توطئه‌ها و ... را کمافی‌السابق در کار می‌آورند. در دو سه روز اخیر انواع دسیسه‌ها به کار رفت طوری که عملاً نتوانستیم در اصفهان و شیراز و نجف آباد و تبریز و بندرعباس و یزد و ... حاضر و با شما مردم صحبت کنم. با این همه یقین است که هوشیاری شما نتیجه کار را به زیان دسیسه‌کاران کرده است: در حقیقت این انتخاب تاریخی که پایان یک دوره طولانی سیاه کاری رژیم سلطنتی و آغاز عصر جدید استقرار اسلام است، وقتی انتخاب واقعی است که هر زن و هر مردی تنها به ندای وجدان و خواست دل خویش، رأی بدهد.

زنان و مردان ایران،

متجاوز از ۱۸۰۰ سازمان و گروه از داوطلبی بنی‌صدر برای ریاست جمهوری پشتیبانی کرده‌اند. سنجش افکار نشان می‌دهد که متجاوز از ۷۹ درصد شما به بنی‌صدر رأی خواهید داد. اکثریت قاطع روحانیت قم و سراسر ایران از داوطلبی بنی‌صدر حمایت کرده‌اند و موجی بزرگ از متن جامعه برخاسته است. ایران قیافه پرهیجان و پرامید خویش را از نو بدست آورده

است، روز جمعه باید روز تجلی اراده این ملت بزرگ باشد همه باید به این حرکت عمومی بپیوندند رأی شما انتخاب میان افراد نیست، انتخاب چند و چون یک عصر است.

زنان و مردان ایران، این انتخاب پایان شب سیاه و دراز تاریخ ایران است، آفتابی که در فردای این انتخاب سربرمی آورد باید ما را شاد، مصمم و گستاخ بیاید. باید ما را آماده ساختن عصر جدید بیابد. باید ما را آماده پی ریزی جامعه اسلامی بیابد. به هوش و به پیش!» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

همان طور که بنی صدر حزب جمهوری را به سنگ اندازی در راه انتخاب خود متهم می سازد، دبیرکل حزب جمهوری اسلامی به توطئه علیه افراد موثر و صادق انقلاب اشاره می کند. آیت الله بهشتی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و شایعات پیرامون ایشان و حزب جمهوری اسلامی، آن را به علت عملکرد صادقانه خود و دوستانش در حزب توصیف می کند:

«مسلم است که افرادی که مسئولیت های مؤثری در انقلاب دارند، هر قدر صادقانه تر کار کنند و هر قدر مصالح این ملت را بیشتر رعایت کنند و خود به خود هر قدر با دشمنان اسلام و کشور بیشتر درگیر شوند، در معرض این توطئه ها بیشتر قرار می گیرند و این مسئله را سال ها است تجربه کرده ام. تربیت اسلامی انسان را متوکل به خدا بار می آورد و انسانی که دلش با خدا پیوندی داشته باشد، از این گونه شایعات کمتر نگران می شود. ملت ما هم هشیار است و می داند که جنگ روانی و شایعه سازی یکی از نقش های مخرب دشمن است. اما آنچه باعث تأسف است این که انسان می بیند بعضی از دوستان هم به وسیله توطئه گران تحت تأثیر قرار می گیرند و پای آن ها هم به این شایعه سازی ها کشانده می شود که این برای ما تعجب آور هست. به خصوص که انسان در برابر این گونه چهره ها نمی خواهد حتی سخن درشتی بگوید و واکنشی مطابق کنش آن ها از خود نشان دهد. من همواره سعی داشته ام و خواهم داشت که با بردباری و شکیبایی که اسلام از هر مسلمان انتظار دارد، ملزم باشم و در برابر لغزش دوستان هم به دیده عفو و اغماض بنگرم و امیدوارم این افراد هم به زودی بتوانند متوجه شوند بی جهت دشمنان از آن ها سوء استفاده کرده اند.

طبیعی است کسی که دارای زندگی روشنی باشد، در برابر این گونه شایعه‌سازی‌ها از زبان و قلم هرکس باشد، استقامت نشان خواهد داد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۳۰)

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به ادعای تلاش حزب جمهوری اسلامی برای رأی نیاوردن بنی‌صدر چنین می‌گوید:

«ما فقط لازم است بگوییم که برادر و خواهر، ما جلوی پای هیچ کس سنگ نیانداخته‌ایم ما از رئیس‌جمهور شدن هیچ کس جلوگیری نکرده‌ایم. ما با این که یک حزب بودیم و دیگران منفرد، کمترین تبلیغات را کرده‌ایم. تعداد پوسترها و نوشتجات کاندیدای یک حزب را با پوسترها و تابلوهای دیگران مقایسه کنید. اگر تبلیغات «نصف هم» بود شما درست می‌گویید.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

پس از برگزاری رقابت انتخاباتی که یک طرف آن بنی‌صدر و طرف دیگر بقیه نامزدها قرار داشتند، افکار عمومی نشان داد که به وی تمایل دارد. در نظرسنجی روزنامه انقلاب اسلامی ۳ روز قبل از انتخابات بنی‌صدر با اختلاف بسیار فاحش از نفر دوم در صدر قرار داشت:

«این پرسش‌نامه‌ها در نقاط مختلف تهران، و در شهرستان‌ها پر شد و نتایج آن به چهار دوره زمانی تقسیم گردید جمع پرسش‌نامه‌های تهران ۱۵۳۰۸ عدد و جمع پرسش‌نامه‌های شهرستان‌ها ۶۴۵۰ و جمع کل پرسش‌نامه‌ها ۲۱۷۸۸ عدد می‌باشد، نتایج حاصله از این پرسش‌نامه‌ها برای بنی‌صدر در تهران ۶۱٪ و در شهرستان‌ها ۶۶٪ می‌باشد و جمع کل تهران و شهرستان‌ها ۶۴٪ است. در این تحقیق سعی شد که نمونه‌گیری به صورت کاملاً طبیعی و از کلیه قشرهای مختلف اجتماعی از نظر جنس، گروه سنی، تحصیلات و شغل، انتخاب گردد.

نتایج این سنجش افکار عمومی بیش از ۲۱ هزار نفر

نام	تهران	شهرستان‌ها
بنی‌صدر	۶۱	۶۶
مدنی	۱۱	۱۲
فارسی	-	-

۵	۱۰	رجوی
-	۱	حبیبی
۵	۴	دیگران
۷/۵	۱۰	تصمیم نگرفته‌اند
۲	۲	رای نمی‌دهند

(انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

سرانجام انتخابات در روز ۵۸/۱۱/۵ انجام گرفت. نتیجه از پیش آن معلوم بود. اولین نتایج شمارش آراء در تاریخ ۵۸/۱۱/۷ به شرح زیر است:

ابوالحسن بنی‌صدر ۷۵/۵۹ درصد آراء (حدود ۱۰/۷ میلیون نفر)، مدنی ۱۴/۲۲ درصد آراء، حسن حبیبی ۶/۴۳ درصد آراء، داریوش فروهر ۱/۰۶ درصد آراء، صادق طباطبایی ۰/۶۹ درصد آراء، کاظم سامی ۰/۶۸ درصد آراء و صادق قطب زاده ۰/۳۲ درصد آراء را کسب کردند.

نتیجه آراء در تاریخ ۵۸/۱۱/۸ به نقل از روزنامه انقلاب اسلامی برای سه نفر اول عبارت‌اند: از ابوالحسن بنی‌صدر ۷۶/۱۱ درصد آراء، مدنی ۱۶/۶۳ درصد آراء و حسن ابراهیم حبیبی ۶/۲ درصد آراء.

بنی‌صدر در استان‌های همدان (زادگاهش) ۹۱/۹ درصد، بوشهر هر ۹۱/۸ درصد، ایلام ۸۷/۵ درصد، مازندران ۸۷/۵ درصد، کهگیلویه ۸۷/۳ درصد و گیلان ۸۵/۹ درصد بالاترین آراء را کسب کرد. این درحالی بود که حسن ابراهیم حبیبی تنها در استان لرستان ۱۳/۳ درصد و خراسان ۲۷/۸ درصد بیشترین آراء را کسب کرد. مدنی نیز در استان کرمان (زادگاهش) ۶۰/۸ درصد، هرمزگان ۴۳/۶ درصد، زنجان ۲۲/۶، آذربایجان ۳۳/۷ درصد و چهارمحال بختیاری ۲۴/۲ درصد آراء را کسب کرد.

پس از انتخابات

برخلاف آن چه تصور می‌شد که پس از انتخابات رقابت‌های سیاسی بین حزب جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور منتخب جای خود را به همکاری و

دوستی در اداره کشور خواهد داد، چنین اتفاقی نیفتاد. در حالی که رئیس‌جمهور در حال رونمایی از طرح‌ها و برنامه‌ها و تحلیل اوضاع کشور پس از انتخابات و ارائه راهکار خود برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و امنیتی کشور بود، حزب جمهوری اسلامی با تأکید بر مرزبندی خود با رئیس‌جمهور که وی را لیبرال می‌خواند، تلویحاً به وی هشدار داد که در مورد اصول خود با هیچ کس حتی رئیس‌جمهور مباحثات و معامله نخواهد کرد. در این هنگام روزنامه انقلاب اسلامی طرفدار رئیس‌جمهور نیز با ترسیم ایده‌آل‌های خود سعی داشت رئیس‌جمهور را به عنوان دومین مقام رسمی کشور پس از رهبر انقلاب دارای قدرت اجرایی بالا و قابلیت ارائه راهکار برای تمام مشکلات مردم بنمایاند. این درحالی بود که روزنامه جمهوری اسلامی و نویسندگان آن هم جایگاه و اختیارات قانونی رئیس‌جمهور را یادآور و آن را فاقد قدرت اجرایی و مقامی تشریفاتی دانستند. آن‌ها تأکید داشتند طبق قانون اساسی عمده قدرت سیاسی در دست مجلس و نخست‌وزیر است و لذا رئیس‌جمهور نباید به فکر توسعه قدرت و نفوذ خود باشد زیرا قانون اساسی به وی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

روزنامه انقلاب اسلامی، اقتصاد را اولویت اصلی جامعه دانسته و رأی مردم به بنی‌صدر را رأی به تغییرات بنیادین اقتصادی و برطرف ساختن آثار فقر و فلاکت از جامعه می‌داند. این روزنامه چند روز بعد از پیروزی بنی‌صدر می‌نویسد:

«[پیام انتخابات] نه به یک اقتصاد چپاول و بهره‌کشی و تخریب است. ملت ما دیگر نمی‌خواهد ننگ صدور ثروت‌های خویش و وارد کردن گندم و گوشت را ادامه دهد. ملت ما نمی‌خواهد اختیار اقتصادش دست کسانی باشد که نه انصاف می‌شناسند و نه می‌خواهند با مردم حداقل همدلی را نشان دهند. کمی از سودپرستی چشم‌پوشند و بدون دلیل قیمت‌ها را بالا نبرند. گوستی که کیلویی ۸ تومان وارد می‌شود را به چهل تومان پیدا نمی‌شود؟ چرا مردم ما در این سرزمین پهناور کار و زندگی نیابند و در زاغه‌های چند شهر، به وضعی که وضعش برای انسان شرم‌آور است روی هم انباشته شوند و چرا... همه

بدانند که این مردم به رئیس‌جمهور منتخب به عنوان مظهر خواسته‌های خود رأی داده‌اند و به این صفت او بیانگر اراده و تغییر نظام جامعه به سود مستضعفان است....

این رأی آری به این تغییرات بنیادی اقتصادی است. رأی به بسیج همه امکانات برای بیرون آوردن کشور از فقر و محرومیت و بیکاری و فراهم آوردن اسباب رشد همه جانبه انسان است. شما هم که در این رأی شرکت کرده‌اید نگران نباشید وقتی به جای انواع شیوه‌های نادرست پول درآوردن، قوه ابتکار و قوه دست خود را به کار انداختید، خواهید دید که زندگی شما معنای واقعی پیدا می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

بنی‌صدر پس از پیروزی در انتخابات بزرگترین مشکل مردم را مشکل اقتصادی و خصوصاً تورم لجام گسیخته می‌داند و علت آن را واسطه‌گری می‌داند. وی به تجار و بازاریان توصیه می‌کند با رئیس‌جمهور همکاری کنند و خودشان نرخ‌ها را پایین بیاورند و بدین وسیله با اقدام انقلابی مردم همراه شوند:

«اینک نوبت بازاریان با ایمان و مستضعف است که قدم پیش گذارند و رئیس‌جمهور منتخب خود را در انجام این کار دشوار یاری رسانند. امید آن است که همه در این هفته تشکل خود را اعلام و آماده عمل شوند و در سرتاسر کشور به طور خودجوش پایین آمدن قیمت‌ها را سامان بخشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۷)

بنی‌صدر در اولین مصاحبه پس از انتخابش به ریاست جمهوری به سوالات خبرنگاران در مورد مسائل مهم کشور پاسخ گفت. برخی از سرفصل‌های این مصاحبه به شرح زیر است:

۱- سیاست نه شرقی نه غربی

«یک نظریه‌ای در این کشورها یک قرن و نیم است حاکم شده است که در جهان برای زندگی کردن باید به یک قدرتی تکیه داد، بعضی می‌گویند روسیه خطر اصلی است و بعضی می‌گویند خیر آمریکا خطر اصلی است. من عقیده دارم هر دو خطر اصلی هستند و ما باید به خودمان متکی بشویم. مردم

مستضعف باید به خودشان تکیه کنند تا بتوانند در برابر هر دو ابرقدرت بایستند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۸)

وحدت روحانی و روشنفکر

«قانون اساسی ما تکلیف روابط قدرت‌ها را با رهبر کشور معین کرده است و ما هم در چهارچوب این روابط عمل خواهیم کرد. علاوه بر این کشور ما در موقعیتی قرار دارد که ناگزیر است تمام نیروی خود را بسیج کند برای مشکلات خود، من از سالیان پیش معتقد بودم که باید روحانیون آگاه به مقتضیات مسائل روز با روشنفکران متعهد وحدت کنند و با هم در حل مشکلات شرکت کنند و امیدوارم این وحدت در دوره ریاست جمهوری من کامل گردد.» (همان)

مراکز متعدد قدرت

«به نظر من بخشی از علت پیدایش مراکز متعدد در ضعف رهبری اجرایی در برنامه‌های انقلابی بود. این ضعف را باید از بین برد. یعنی دولت باید آنچه را که مردم می‌خواهند انجام دهد تا زمینه وجود این مراکز متعدد از بین برود.» (همان)

کاهش تورم

«یک سری اقداماتی هست که باید برای اجرای آن‌ها منتظر مجلس شد. اقدامات دیگری هست که می‌توان بلافاصله شروع کرد. در مورد قیمت‌ها به گمان من می‌توان بلافاصله شروع کرد و امیدوارم حذف عوامل غیراقتصادی تورم و گرانی در ایران را با همکاری بازاریان خط امام در همین هفته شروع کنیم.» (همان)

راه حل مسئله کردستان

«بر پایه سه اصل مسئله کردستان راه‌حل دارد:

- وحدت و یکپارچگی

- عدم تبعیض چه از نظر سیاسی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی
میان مردم قسمت‌های مختلف کشور

- تسلیم نشدن به قوه قهریه هیچ گروه سیاسی.» (همان)

انتخاب نخست‌وزیر

«نخست وزیر باید با مجلس کار کند. بنابراین باید دید آیا مصلحت کشور این است که دولت جدید را فوری تشکیل دهد و منتظر تشکیل مجلس نشویم و یا صبرکنیم و به همین ترتیب ادامه دهیم تا با تشکیل مجلس بدانیم گرایش مجلس چگونه است و موافق آن دولت تشکیل شود. ظاهراً عاقلانه این به نظر می‌رسد که مجلس تشکیل شود و موافق گرایش آن مجلس دولت جدید بوجود آید.» (همان)

اشغال لانه جاسوسی

در این مورد بنی‌صدر با جملات دو پهلو و مبهم سعی دارد مخالفت خود با حفظ گروگان‌ها در دست دانشجویان را نشان دهد.

«در کاری که آن‌ها کردند یک حقیقت بزرگی هست و آن این است که آن‌ها مظهر مردم ما شدند، در بیان این حقیقت که ایران نمی‌خواهد تحت سلطه ابرقدرت آمریکا زندگی کند و به بیان دیگر میان استقلال کشور در مرزها با آزادی در درون مرزها قائل به تفاوت و جدایی نیست و این دو را یک حقیقت می‌داند. کشوری که زیر سلطه یک قدرت بیگانه باشد نمی‌تواند در درون مرزهایش آزاد باشد و بنابراین از این نقطه نظر اقدام آن‌ها ترجمان خواست تمام مردم بوده است. که به همین ترتیب هم مورد حمایت قرار گرفتند. اما این‌که همه نقطه نظرهای آنان مورد تأیید من هست نه من این زندگی را دوست ندارم. انسان‌ها باید آزاد باشند. باید اختلاف سلیقه هم داشته باشند. یک روش‌هایی است که به نظر بعضی‌ها درست است به نظر بعضی‌ها غلط می‌رسد.» (همان)

محاصره اقتصادی

«اگر آمریکا بدون کمک دیگران این محاصره را انجام دهد برای ما بی‌صدمه نیست، ولی می‌توانیم آن را تحمل کنیم. ولی در صورتی که ژاپن و اروپا هم به آمریکا بپیوندند اثرات آن زیانبار خواهد بود. با این حال من همان وقت هم که در وزارت خارجه بودم گفتم که چون ما اصلاً اقتصادی به معنی درست کلمه را نداریم این محاصره اقتصادی برای ملت ما اگر از نظر روز و ماه

سخت باشد از لحاظ دراز مدت یک فرصت مغتنمی است برای این که ما خود به تولید بپردازیم و سازمان تولید داخلی خودمان را بوجود آوریم.» (همان)

بنی صدر در مقاله روزنامه انقلاب اسلامی به روحانیون مخالف اطمینان می‌دهد در پی حذف روحانیت از مناصب و مصادر قدرت نیست بلکه وحدت روشنفکر و روحانی را تعقیب می‌کند:

«از میان این امور چشمگیرتر از همه رأی عمومی به نفی قیم مآبی و ضرورت وحدت عمل روحانیون ترقی‌خواه و مبارز با روشنفکران مسلمان و مسئول بود.... وقتی مردم وجدان و شعور روشنی پیدا کرده‌اند، لاجرم رهبری متناسب با این شعور و آگاهی را طلب می‌کنند. این است که بر همه روشنفکران مسئول و روحانیت آگاه و مبارز فرض است که این فرصت را، چون فرصت‌های گذشته از دست ندهند و بنیاد همکاری صمیمانه‌ای را استوار سازند. بلافاصله بعد از انجام انتخابات کسانی که می‌خواستند با ایجاد ترس نامزد خود را به جامعه تحمیل کنند، باز راه افتاده‌اند که چه نشسته‌اید می‌خواهند روحانیت را کنار بگذارند! این سخن نیز از جهل آن‌ها به واقعیت ایران است؛ رئیس‌جمهور منتخب مردم همان کسی است که طی ربع قرن برای مکتبی کردن مبارزه‌رهای بخش کوشیده است و از سال ۱۳۳۸ نظریه وحدت خلق را از راه نزدیکی و وحدت روحانیان و روشنفکران عرضه کرده است. در خدمت امام برای پیروزی این نظر به طور خستگی‌ناپذیر قلم و قدم زده است. پیروزی انقلاب اسلامی و پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری حاصل این وحدت بوده است. بنابراین چرا باید در زمانی که بدین وحدت سخت نیاز است به جای روش جذب، روش طرد و نفاق به کار برد؟» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی در یک تحلیل جامع از شرایط اجتماعی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۸، پس از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، با اشاره به نتایج انتخابات تلویحاً به گرایش جامعه به یک حاکمیت به اصطلاح لیبرال و در عین حال اسلامی اشاره نمود و آن را خطری بزرگ برای کشور ارزیابی می‌کند. او بازگشت به اسلام متعهد که او و حزب

مطبوعش نماینده آن هستند را تنها عامل بسیج مردم و مقابله با دشمن خارجی می‌داند. او دولت موقت (مهدی بازرگان) و رئیس‌جمهور منتخب، اگرچه نه به صراحت کامل، وابسته به جریان (لیبرال-اسلامی) می‌داند که خواهان آزادی بیشتر برای مردم هستند اما او به صراحت می‌گوید حزب جمهوری اسلامی با این گونه آزادی‌ها مخالف است، زیرا این گونه آزادی‌ها با اسلام به عنوان مکتب در تضاد است. از جهت این‌که سخنان آیت‌الله بهشتی در این مقطع، تنها چهار روز پس از انتخاب بنی‌صدر بیان شد و در واقع تمایز دو جریان سیاسی اصلی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب و موارد اختلاف اساسی آن‌ها را بیان نموده از اهمیت تاریخی فراوانی برخوردار است:

«در این ماه‌ها آن چیزی که به عنوان خطر بزرگ سد راه انقلاب بود یک خطر بود که این خطر امروز هم به همان قوت باقی است. خطر این‌که ما در ایران به جای آن‌که یک حکومت اسلامی داشته باشیم یک حکومت لیبرال داشته باشیم که به اسلام و مسلمانی اجازه زندگی در خانه و مسجد می‌دهد. این را بگویم شکی نیست که یک حکومت لیبرال مستقل از رژیم گذشته برای ما بسیار بهتر است ولی دقت کنید تجربه تاریخی نشان می‌دهد که یک حکومت لیبرال مستقل در این منطقه از جهان دوام نخواهد داشت. به آن‌هایی که به حکومت لیبرال مستقل دل بسته‌اند بگویید ساده‌اندیشی می‌کنید. حتی اگر گمان مطلوب شما یک حکومت لیبرال مستقل هم هست این کمال مطلوب در این منطقه‌ای که ما قرار داریم در شرایط سیاسی امروز جهان دوام نخواهد آورد، چرا؟ برای این‌که یک حکومت لیبرال در ایران نیروی عظیم مقابله با دشمن را در اختیار ندارد. در ایران نیروی عظیم مقابله با دشمن نیروی مردم است و نیروی مردم در ایران نیرویی است که متکی به اسلام به عنوان مکتب باشد. آن انحرافی که خطرش وجود دارد این است که کم نیستند کسانی که در این مرز و بوم از یک حکومت لیبرالی که به اسلام هم اجازه حیات مختصر معمولی را بدهد خوششان می‌آید، عده‌شان کم نیست. به خصوص در قشر درس خوانده، در کارمندان، در ارتشی‌ها، در بسیاری از مناطق حتی در میان مردم عادی. من می‌خواهم عرض کنم چندین میلیون از ساکنان ایران از یک

حکومت لیبرال مستقل بیشتر خوششان می‌آید تا از یک حکومت متعهد اسلامی. خوب جلوی‌شان باز است. هر جور دلشان می‌خواهد زندگی می‌کنند. هر جور می‌خواهند لباس می‌پوشد، هر جور می‌خواهد عیش و نوش می‌کنند. هر جور می‌خواهند کسب و کار می‌کنند. هر نوع محدودیت در کسب و کار و درآمد، در مصرف، در لباس پوشیدن، در تفریح کردن، در زندگی کردن، در آموزش اجتماعی برای آن‌ها سنگین است. برنامه‌های سرگرم‌کننده، برخورداری از آزادی و بی‌بند و باری، برنامه‌های غربی برایشان مطلوب است. تلویزیون کنونی برایشان پشم و شیشه است! دنبال یک تلویزیون می‌گردند که زلف و شیشه باشد! رقص و شیشه باشد، نق می‌زنند. نشریات کنونی برایشان جالب نیست. برای این‌که جاذبه سکسی ندارد. این‌ها کم نیستند. یک قشری هستند دقیقاً نمی‌دانم چه تعدادی هستند ولی می‌دانیم چند میلیون هستند و به این‌ها بگویید درست است به مزاج شما یک حکومت لیبرال مستقل از یک حکومت اصیل اسلامی متعهد سازگارتر است ولی دشمن در روزهای اول، در ماه‌های اول و شاید تا سال‌های اول یک چنین در باغ سبزی به شما نشان خواهد داد، ولی وقتی اسلام مکتبی تعهدآور پشتوانه این نشد خیلی راحت زیرپایتان را و زیر پای همین لیبرالیسم مستقل را خالی خواهد کرد. طوری خالی می‌کند که می‌افتند کجا؟ در همان که جلوتر افتاده بود، این بزرگترین خطر است. من در همین انتخابات ریاست جمهوری کنونی که برگزار شد نشانه‌های چنین آهنگی را در رابطه مردم رأی دهنده به این انتخابات با انتخابشان به خوبی می‌بینم شما چطور؟ (حضار صحیح است) خوب چه چیزی می‌تواند با این خطر مقابله کند؟ سه چیز ۱- رهبری متکی به اسلام اصیل که اصلاً تن در دادن به بی‌بند و باری‌های لیبرالیسم با هویت اجتماعی او نمی‌سازد. شما می‌دانید یک روحانی اگر روحانی مبارز اجتماعی سیاسی باشد، اصلاً هویت اجتماعی‌اش با قبول بی‌بند و باری سازگار نیست. غیر از این که با اعتماد قلبی‌اش سازگار نیست. غیر از این که با تقوای درونی‌اش سازگار نیست. اگر خدای ناکرده اینها هم کمی در بعضی از موارد قدرت مقاومت کافی نداشته باشند یک مقاومت دیگر پهلویش است و آن این است که یک چنین

فردی هویت اجتماعی‌اش هم با او سازگار نیست. خیلی مهم است که اعتقاد قلبی، تقوای اخلاقی و هویت اجتماعی در یک خط باشد. این‌ها کمک همدیگر هستند. خوب این یک مانع چهره‌های اصیل اسلامی و به خصوص روحانی و علمای با تقوای متعهد مبارز اسلامی که قدرت رهبری داشته باشند.

۲- تشکیلات سیاسی فعالی که بتواند خودش مدیریت مملکت را بدست بگیرد یعنی آن حالتی را که ما در طول ۹ ماه اول انقلاب داشتیم به آن پایان دهد. غرض حکومت کردن داشته باشد. ۳- قدرت مسلح رزمی که بتواند از یک چنین نظام اصیل اسلام در برابر توطئه‌های داخل و خارج با فداکاری و جانبازی بایستد. این سه عامل، عواملی هستند که می‌توانند نظام اسلامی را در جامعه ما بوجود بیاورند و دوام و تداوم انقلاب را تضمین کنند. هواداران [لیبرال] داخلی‌اش که گاهی ناخودآگاه هم هوادار او هستند این‌ها اگر بخواهند انقلاب در مسیر راستین قرار نگیرد و خرده خرده منحرف شود باید چکار کنند باید دو تا کار انجام داد:

۱- آن در باغ سبز را نشان دهند. آن لیبرالیسم مستقل را بگویند بفرمایید انقلاب کردید هم به آزادی رسیدید هم به استقلال به طوری که ملت ما احساس کند تا آزاد است، احساس هم کند ولو کاذب، مستقل.

۲- آن سه عاملی را که می‌تواند تداوم اسلامیت انقلاب را تضمین کند خرد کنند و این سه عامل عینیت خارجی‌اش در جامعه شما عبارتند از:

۱- چهره‌های اسلامی اصیل و به خصوص روحانی که مدرک رهبری دارند و قدرت مقابله با دشمن را هم دارند باید این‌ها را خرد کرد: باید جلوی گسترش رابطه خلاق و متقابل میان این‌ها و ملت مسلمان انقلابی را گرفت. سازمان سیاسی مستقلی را که به اسلام به عنوان یک مکتب نگریسته، اسلام کامل خالص، اسلام اجتهادی که زنده است و پویاست ولی التقاطی نیست. اسلامی که می‌تواند در عرصه جهان یک قدرت نو بوجود آورد. اسلام التقاطی نمی‌تواند. آن سازمان اجتماعی و سیاسی، آن تشکیلات اجتماعی و سیاسی که اسلام را با این دید به عنوان یک مکتب انتخاب کرده این را هم باید خرد کرد.

۳- تشکیلات نظامی که با فداکاری و جانبازی در راه اسلام و دستورهای رهبری اسلام خضوع و آمادگی رزمی تمام عیار نشان می‌دهد این را هم باید خرد و داغون کرد. بفرمایید در ما این تشکیلات سیاسی و اجتماعی که امروز شما در ایران سراغ دارید آن تشکیلاتی که اسلام را به عنوان یک مکتب اجتهادی و نه التقاطی زیربنای خودش و سازمان ذهنی‌اش قرار داد. من نمی‌گویم منحصرأ ولی آنی که در درجه اول قرار گرفته بود و قرار گرفته و قدرت نشان داد. و حتی آرام آرام به سمت مدیریت کامل و تمام عیار مملکت پیش می‌رفته کدام بوده؟ حزب جمهوری اسلامی یعنی شما. این حزب نقص داشته به‌اش نرسیده‌ایم. سازمان دهی‌اش کامل نبوده، نشریاتش را نتوانسته‌ایم تنظیم کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

ایشان دو هفته بعد از انتخاب بنی صدر فاش می‌سازد که از آیت‌الله خمینی خواسته است برخی از افراد (به احتمال قریب به یقین افراد لیبرال که بیشتر منظورشان شخص مهدی بازرگان، حامیان نهضت آزادی، جریان ملی- مذهبی و شخصی بنی‌صدر بوده است) از شورای انقلاب کنار گذاشته شوند. این مطلب نشان می‌دهد آیت‌الله بهشتی به یک حاکمیت یکدست، هماهنگ و متعهد به مکتب که از نظر ایشان حزب جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی هماهنگ با آن ولو این‌که داخل حزب نباشند، اعتقاد داشت و لذا رئیس‌جمهور منتخب عملاً نمی‌توانست در چنین حاکمیتی جای داشته باشد. ایشان می‌گوید: «در شورای انقلاب یکدستی وجود نداشت و هنوز هم ندارد و این بزرگترین نقص شورای انقلاب است و این نقصی بود که ما ایجاد نکرده بودیم، در مورد یکی از ویژگی‌های خط امام اجمالاً بگویم که ایشان (امام) معتقدند اصول باید حفظ شود، خط امام باید حفظ شود، رهبری اصلی انقلاب هم باید کاملاً نگهبان این اصول و حق باشد ولی از افراد و نیروهای موجود با رعایت اولویت‌های گوناگون باید استفاده شود، مبادا کنار گذاشتن آن‌ها از جانب دیگر اداره انقلاب را ضعیف کند و در نتیجه انقلاب آسیب‌پذیر شود ما در بحث‌های مختلفی که خدمت ایشان روی افراد داشتیم مثلاً می‌گفتیم این آقا این کمالات را دارد و این کمبودها را، با ضوابط ما ایشان نمی‌تواند عضو این

ارگان (شورای انقلاب) باشد، و این را مردم هم می‌گویند، نظر شما چیست؟ اختلاف در اصول یا تطبیق آن‌ها (خود این بحث مربوط به سه ماه قبل است) بعد از مدتی بحث امام این جمله را بیان کردند:

«من نگرانم که با کنار گذاشتن یکی یکی افراد هر کدام به علتی، مدیریت انقلاب، مدیریت کشور ضعیف شود و ما ضربه بخوریم.» بنابراین شورای انقلاب با همان درصدی که در آن عناصری وجود دارند که یا با امام یکسان می‌اندیشند و یا اگر یکسان نمی‌اندیشند وقتی امام مطلبی را بیان می‌کنند این‌ها در تفاهم با امام سریع هستند. ضمناً یک گروه هم متأسفانه دارای همان نوع فکر اصطکاکی قبل و بعد از پیروزی با گروه اولند یک دو نفر هم بینابین. بنا بر این شورای انقلاب در همین حد در خط امام است که عرض شد.» (جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳)

آیت‌الله بهشتی همچنین بلافاصله پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری موضعی قاطع و شفاف در مقابل وی اتخاذ می‌کند. او به رئیس‌جمهور هشدار می‌دهد اولاً او طبق معیارهای حزب مطبوعش نیست دوم در مقابل هرگونه انحراف وی از اسلام خواهد ایستاد. سوم مجلس اهمیت بیشتری دارد و بالاخره چهارم رئیس‌جمهور اختیارات چندانی ندارد که بتواند تأثیرگذار باشد. گونه برخورد آیت‌الله بهشتی دبیرکل بزرگترین و ذی‌نفوذترین حزب در ارکان حاکمیت جمهوری اسلامی با رئیس‌جمهور منتخب چنان بود که دوران پرچالش و سختی پیش‌روی رئیس‌جمهور ترسیم می‌کرد. او تعارفات معمول سیاسیون را کنار گذاشت و به جای تریبک سمت جدید و اعلام آمادگی جهت همکاری با اولین رئیس‌جمهور ایران، با شفافیت گفت او و حزبی مراقب اعمال رئیس‌جمهور خواهند بود و در صورت انحراف از اصول انقلاب با او برخورد خواهند کرد:

«بنابراین در برخورد با آقای بنی‌صدر هم همین است. ایشان پس از آن که وزارت کشور رسماً ابلاغ کرد بر طبق انتخابات انجام گرفته ایشان حائز اکثریت است، باید طبق قانون اساسی از طرف امام برای ایشان حکم صادر شود و بعد ایشان رئیس‌جمهور این کشور می‌شود. همه از او خواهیم خواست

که در انجام وظایف ریاست جمهوری صدیق و پایبند به قانون اساسی و موازین اسلام و در خدمت ملت باشد و مراقب اعمال او خواهیم بود. دقیق و هر قدر تشکیلات شما [اعضای حزب] قوی‌تر، منسجم‌تر، آگاه‌تر باشد، این مراقبت بهتر و کامل‌تر صورت می‌گیرد. باید با چنین نیرو و قدرت منسجم و به هم پیوسته مراقبتان را ادامه بدهید. در برابر یک یک مواضع ایشان و دولتی که ایشان معرفی می‌کند، و در مجلس انتخاب خواهد کرد. امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با آنچه برخلاف عدل و حق است راه و شعار شماست. سوال این‌که وقتی رئیس‌جمهور انتخاب شد چه خواهیم کرد؟ معلوم است که چه خواهیم کرد کشور، کشور ماست جامعه جامعه‌ی ماست. این رئیس‌جمهور هم با انتخاب این جامعه سرکار آمده ما در رابطه با او موضعمان خیلی روشن است تا جایی که در خط انقلاب اسلامی با حفظ هویت اسلامی باشد مورد تأیید ماست. هر جا از این منحرف شد تذکر می‌دهیم، انتقاد می‌کنیم، اگر پافشاری کرد جلوی ما می‌ایستیم. تکلیف ما را اسلام روشن کرده، تازه رئیس‌جمهور خیلی کاره‌ای نیست. مسئولیت‌ها به عهده‌ی دولت و مجلس شورا است دولت را هم رئیس‌جمهور معرفی می‌کند که با آرای مجلس شورا باید سرکار بیاد. مسئله مهم مسئله مجلس شورا است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۹)

آیت‌الله خامنه‌ای امام جمعه وقت تهران هشت روز پس از برگزیده شدن رئیس‌جمهور طی خطبه نماز جمعه وظیفه مردم را تذکر اشکالات رئیس‌جمهور دانست و گفت:

«همچنین ملت موظف است رئیس‌جمهور و زمامدار را نصیحت کند و برای او خیرخواهی کند لازم است راه‌های رشد او را به او بنمایاند اگر او با آن‌ها مشورت کرد نظر مشورتی و مصلحت‌آمیز را به او بگویند. سخن خوب را از او پنهان نکنند نظر نیک را در اختیار او بگذارند. اگر در او اشکالی دیدند آن اشکال را حتماً تذکر بدهند. اگر در عملش تخلفی مشاهده کردند، دلسوزانه آن تخلف را به او بفهمانند. او همانند پدر خانواده‌ای است که اعضای خانواده حق دارند به او اعتراض کنند، اما حق ندارند به او تعرض کنند. نمی‌بایست

حیثیت و آبروی او را که در نزد جهانیان آبروی یک ملت است از بین ببرند. به هر حال باید گرد محوری جمع شوند و او همان محور است او هم باید در مقابل مردم به وظایف خودش عمل کند. وظیفه‌ی رئیس و زمامدار آن است که بدانند اصالت با مردم است و او برای مردم است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۳)

روزنامه جمهوری اسلامی یک ماه پیش از انتخابات در تحلیل خود صف‌بندی نیروهای سیاسی کشور در آن زمان را ارائه و بر مواضع خود مبنی بر طرد دو جریان خارج از جریان مذهبی اصیل تأکید نمود. این روزنامه اتهاماتی را در این مقاله به دو جریان دیگر وارد ساخت. لحن مقاله و اشاره آن به روند طرد آن‌ها آینده تیره و بحرانی را برای سیاست کشور نوید می‌داد:

«می‌توان گفت سه خط کلی از نیروهای سیاسی در ایران برای رسیدن به پیروزی بایکدیگر رقابت می‌کنند، الف) نیروهائی که هنوز هم تحت تأثیر آب و رنگ ظاهری (غرب) آخرین حد تکامل بشری را در شیوه زندگی کردن و نحوه نگرش غربی به‌هستی می‌دانند و نسبت به سرنوشت طبقات مستضعف تا حدود فراوانی بی‌تفاوت و بی‌علاقه‌اند، شدیداً دم از مدیریت تخصصی و آداب و رسوم و سنت‌های متحجر ملی می‌زنند و به سرمایه‌داری گرایش ویژه‌ای از خود نشان می‌دهند... این نیروها در درون خود به دو طیف مجزا از یکدیگر تقسیم‌بندی می‌شوند، طیف اول که تا حدودی ممکن است صداقتی نیز داشته باشند ولی عموماً از درک مسائل سیاسی امروز و شرایط ویژه انقلابی عاجز بوده و قدرت درک موقعیت حساس عصر انقلاب را ندارند... برای نمونه تکنوکراتهایی که هماهنگ با تمام نیروهای ضدانقلابی... در جهت تضعیف نهادهای انقلابی می‌کوشیدند. سه نهاد کمیته، پاسداران انقلاب و روحانیت مبارز.»

اشاره این بخش از سرمقاله روزنامه به جناح چپ و میانه رو نهضت آزادی و مذهبی‌های جبهه ملی بود و می‌توانست بنی صدر رانیز شامل شود. «طیف دوم از تکنوکراتهایی تشکیل شده که مستقیماً از آمریکا تغذیه و تقویت می‌شوند... مانند حسن نزیه، امیرانتظام، مقدم مراغه‌ای، بختیار.»

اشاره به جناح لیبرال نهضت آزادی و لائیکهای جبهه ملی.

«ب) خط دوم از نیروهایی تشکیل می‌شود که بطور کلی تحت عنوان جناح چپ در ایران مطرح می‌باشند. وقتی اصطلاح جناح چپ برده می‌شود بدین مفهوم نیست که آنها الزاماً طرفدار شرق بوده و یا بوسیله قدرتهای شرقی تقویت می‌گردند، برعکس شواهدی در دست است که در این لایه شدیداً و عمیقاً سازمان سیا نفوذ کرده و درپاره‌ای از موارد علناً و رسماً دست در دست طیف دوم خط اول دارند. از ویژگیهای این خط مبارزه با انقلاب اسلامی است، گرایش نیروهای چپ به جنگ مسلحانه در شرایطی که آزادی بیان و قلم کاملاً وجود دارد چیزی جز اعتراف به ورشکستگی مکتبی نیست، چه آن دسته از نیروهایی که دم از اسلام و مستضعفین می‌زنند و باطناً اسلحه انبار می‌کنند و هماهنگ با سایر نیروهای چپ عمل می‌نمایند. خط دومی‌ها در نهایت بدین واقعیت رسیده‌اند که مکتبشان کشش و جاذبه خود را در مقابل جاذبه سحرآمیزی که اسلام در توده‌های ایجاد کرده، از دست داده است و این است که دست به توطئه و تحریف و مغالطه‌کاری می‌زنند و در کردستان، آذربایجان، تهران و بلوچستان علیه انقلاب اسلامی دست به دسیسه چینی می‌زنند.»

اشاره به سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، فدائیان خلق و دیگر گروههای چپ.

«خط اول (به ویژه طیف دوم آن) و خط دوم عملاً هماهنگ با هم و با وحدت عمل چشمگیری حرکت می‌کنند و هدف اول برای تمام این نیروها ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی است.»

«خط سوم: خط سوم از نیروهایی تشکیل شده است که دقیقاً به شعار انقلابی نه شرقی، نه غربی معتقد و مؤمن بوده و براین ایمان است که دو خط نخست را نه تنها درلفظ که در عمل طرد و رد می‌کند. شعار نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی عظمتی به عظمت تاریخ دارد و تنها کسانی می‌توانند روی مرز سرخ این شعار حرکت کنند که نه تنها مکاتب فلسفی غربی را طرد کرده باشند که هیچ، بلکه عملاً از سیطره ماتریالیسم جهانی به شدت به ستوه آمده باشند. خط سومی‌ها در همه جا هستند در بعضی جاهای بیشتر و در بعضی جاها

کمتر، ولی هستند، هستند، هستند چون اسلام هست، قرآن هست و تاریخ به پایان نرسیده است. خط سومی‌ها در وجدان خود حرکت می‌کنند... خط سوم در ایثار است که خود را می‌نمایاند... آنها که فقط برای خدا مبارزه می‌کنند نه برای وجاهت و ریاست و حکومت آنها هستند. خط سوم یا خط امام، خودش را نه در شعار که در کار می‌یابد و می‌آزماید.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۰/۱)

روزنامه جمهوری اسلامی چندی بعد از انتخابات به ارزیابی کارنامه رئیس‌جمهور طی سه هفته از شروع به کارش پرداخته و برخورد شدید رئیس‌جمهور با تحریکات نظامی گروه‌های چپ‌گرا و جدایی طلب در ترکمن صحرا و کردستان را می‌ستاید. اما در مورد سازش با مستکبرین و نظام‌های الحادی و انحراف از خط درست انقلاب به وی هشدار می‌دهد:

«در رابطه با ضد انقلاب: درست است که در یک جامعه‌ی اسلامی هر اندیشه و هر مکتبی آزاد است ولی این بدان مفهوم نیست که مدعیان هر مکتبی عقاید خودشان را به ضرب سرنیزه و گلوله در مغز جامعه جا بدهند و یا با تهمت و دروغ و افترا و تبلیغات غربی همه‌ی شخصیت‌های مخالف خودشان را ترور کنند. موضع‌گیری رئیس‌جمهور مبنی بر این‌که به نام ملت در مقابل گروه‌های خودکامه که حیات مملکتی را بازیچه تفنگ‌های خودشان کرده‌اند، سر فرود نخواهد آورد یک موضع‌گیری صحیح اسلامی و منطقی است که بی‌شک نمی‌تواند مورد تأیید گروه‌های اصیل و مرفقی قرار نگیرد. در رابطه با بعد جهانی انقلاب اسلام، که این بزرگ‌ترین رسالتی است که بر دوش شخصیت رئیس‌جمهور نهاده شده است و بی‌شک ایشان باید پیش از همه بدین واقعیت توجه داشته باشند که نمی‌شود در ایران نظام اسلامی را استوار ساخت مگر این‌که از اساس با نظامات الحادی و فاشیستی که مستکبرین در جهان امروز بوجود آورده‌اند در ستیز قرار گرفت. و رئیس‌جمهور تاکنون نشان داده است که بدین مهم توجه دارد. به هر حال تا موقعی که رئیس‌جمهوری در خط سرخ تشیع علوی گام برمی‌دارد نه دست ما و سایر خواهران و برادران، که دست خدا به همراه او خواهد بود ولی طبیعی است که با اولین انحراف از

خط درست انقلاب با خشم مشتعل همه‌ی منتظرین رهایی مستضعفین روبرو خواهد بود.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳۰)

جلال‌الدین فارسی از دیگر اعضای حزب جمهوری اسلامی اما واکنش بسیار سردی نسبت به انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر نشان می‌دهد، او در مقاله روزنامه جمهوری اسلامی تا مرز پیشگویی آینده رئیس‌جمهور پیش می‌رود و وی را تا زمان تشکیل مجلس فاقد صلاحیت کار اجرایی می‌داند و تلویحاً به او هشدار می‌دهد مجلس می‌تواند او را برکنار سازد:

«رئیس‌جمهور یک مجری است و از دخالت در کار قوه مقننه و کار قوه قضائیه... یا دادگاه‌های کشور ممنوع است. موضع ما به عنوان مسلمان در رابطه با مجری و مجریان کاملاً مشخص است. ما خود را موظف به همکاری و کمک بی‌دریغ نسبت به مجریان امور می‌دانیم و معتقدیم که در نظام جمهوری اسلامی اصلت با قانون است نه با مجری.... رئیس‌جمهور در نظام جمهوری اسلامی دارای حدود و ثغور و از هر سو محدود است. از یک طرف محدود است به مقام ولایت امر- یا رهبر انقلاب و از سوی دیگر محدود است به مجلس شورای ملی، و سه دیگر از جانب ملت. در رابطه با محدودیت رئیس‌جمهور از طرف ملت است که اصل ۱۲۲ می‌گوید: «رئیس‌جمهور در حدود اختیارات و وظایف خویش در برابر ملت مسئول است. نحوه رسیدگی به تخلف از این مسئولیت را قانون معین می‌کند.» کدام قانون؟ قانونی که توسط مجلس شورای ملی به تصویب می‌رسد. اینجاست راز مهم قدرت مجلس شورای ملی. این مجلس علاوه بر وضع قوانین مربوط به رسیدگی به تخلف رئیس‌جمهور در مورد مسئولیتش در برابر ملت، خود شخصاً ناظر بر انجام وظیفه‌ی رئیس‌جمهور است. به همین جهت مجلس شورای ملی هرگاه احساس کند که رئیس‌جمهور کفایت سیاسی لازم را از دست داده است می‌تواند او را استیضاح و برکنار کند. به همین دلایل، این رئیس‌جمهور است که باید خود را با مجلس شورای ملی تطابق دهد، به عکس رژیم‌های استبدادی و دموکراسی‌های تقلبی که در آن مجلس شورای ملی را به ترتیبی سرهم‌بندی می‌کنند که به اصطلاح با رئیس‌جمهور سازگاری پیدا کند. بنابراین

اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ما، رئیس‌جمهور بدون این که مجلس شورای ملی تشکیل شود قادر به شروع کار نیست. اساساً تصدی کارش مستلزم ایراد سوگند در جلسه‌ی مجلس با حضور شورای نگهبان قانون اساسی و رئیس دیوان عالی کشور است. زیرا که این هر سه مقام ناظر و قاضی کار رئیس‌جمهورند و بدون نظارت و قضاوت و حکم عزل و نصب آن‌ها رئیس‌جمهور حق ندارد به هیچ کار اجرایی دست بزند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۴)

روزنامه جمهوری اسلامی نیز چندی بعد به رئیس‌جمهور هشدار داد در صورت انحراف، مردم با شمشیر اسلام پای او را راست خواهند کرد. چنان‌که این روزنامه احساس خطر می‌نمود احتمال چنین انحرافی کم نیست:

«بلی اینجاست که مسئولیت بزرگی را من و تو به عهده‌اش گذاشته‌ایم و یا به عبارتی دیگر مسئولیت بزرگی را قبول کرده‌است. این رئیس توده و این منتخب مردم، این مسئول اجتماع بزرگ، این اولین سرمشق، رئیس‌جمهوری به معنی واقعی در تمامی جهان نباید فراموش کند که اگر خدای ناکرده از آن اعتماد و اعتقادی که این مردم حق طلب به او دارند سرباز زند و به عهد خود وفا نکند و اگر پایش را کج بردارد باید یقین داشته باشد که تک تک این ادامه دهندگان راه حسین (ع) با شمشیر اسلام پایش را راست خواهند کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۲۱)

با چنین استقبال سردی از طرف حزب جمهوری اسلامی (قدرتمندترین حزب کشور) از انتخاب بنی‌صدر آینده سیاسی وی چندان روشن به نظر نمی‌رسید. در نخستین روزها پس از انتخابات، اختلاف رئیس‌جمهور با جریان مذهبی آغاز شد. اولین اختلاف در مورد انعکاس مراسم تحلیف صدا و سیما بود. بنی‌صدر بارها قبل و بعد از انتخاب به مقام ریاست جمهوری به صدا و سیما و عملکرد آن انتقاد نموده و آن را توأم با غرض‌ورزی می‌داند. در این مورد خاص رئیس‌جمهور خواهان پوزش رسمی صدا و سیما شد:

«یکی از بارزترین نمونه‌های دهن‌کجی به رأی و اراده مردم، رفتار متصدیان رادیو و تلویزیون است. اینان نمی‌دانند که اگر رأی مردم نسبت به سایر

سازمان‌ها کنایه مخالفت تلقی شود، نسبت به رفتار آن‌ها مخالفت به صراحت بوده است. اقتضای شرافت شغلی آن بود که بلادرنگ کنار می‌رفتند و در برابر ملت از رفتار خود پوزش می‌خواستند. چنین نکردند سهل است. روش گذشته را بدتر ادامه دادند و ادامه می‌دهند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۷)

دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور با مردم در مورد پوشش زنده برنامه تنفیذ حکم ریاست جمهوری با صدا و سیما اختلاف شدید پیدا کرد. رئیس شورای نظارت (یا شورای اسلامی) صدا و سیما در آن هنگام با سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها بود که چند ماه بعد علناً در مجلس مخالفت خود با بنی‌صدر را اعلام داشت اما در این مقطع زمانی عدم پوشش زنده مراسم تنفیذ رئیس‌جمهور را به عدم هماهنگی با صدا و سیما و عدم اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور در مورد مکان و زمان برگزاری مراسم نسبت داد. موسوی خوئینی‌ها در این مورد می‌گوید:

«و اما از دفتر هماهنگی مقام ریاست جمهوری، از روزی که مسئله مسلم می‌شود، سازمان را در جریان نمی‌گذارند، شاید فکر می‌کردند سازمان از طریق دیگری مطلع است و شاید هم دلیل دیگری داشت که من نمی‌دانم، سازمان را در جریان نمی‌گذارند، بعضی از برادرانی که در رادیو و تلویزیون کار می‌کنند به خصوص در بخش خبر، اینها به من گفتند که گویا چنین مراسمی در بیمارستان بناست انجام بشود که خود او هم از مراسم اطلاع کافی نداشت. و اما مسئله این است که باید با فرزند امام، حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی تماس بگیریم. شاید حال امام مساعد نباشد برنامه مفصلی در آنجا انجام بشود و فیلمبرداری بشود. اگر ایشان موافقت کردند حتماً باید انجام بشود. خود سیداحمد آقا ابتدا گویا نمی‌دانستند که دقیقاً مراسم چه چیز است. حتی ایشان تأکید کردند که مراسم سوگند نیست و یک ملاقات عادی است. شما دیروز بعدازظهر وقتی که از اینجا گروهی رفتند برای فیلمبرداری که تا ممکن است شاید برای قسمت خبر تلویزیون حاضر بشود. اولاً در آنجا به اعتراف خود کارکنان سازمان به همه خبرنگاران و فیلم‌برداران خارجی از قبل کارت دعوت داده شده بود و کارت ورود به بیمارستان، و برایشان جایگاهی آماده شده ولی

برای کارکنان رادیو تلویزیون ایران این مسئله در نظر گرفته نشده بود، به طوری که وقتی به آنجا می‌روند به آن‌ها گفته شده است که مهم خبرنگاران خارجی هستند که این‌ها به خارج مخابره می‌کنند و در همه دنیا می‌بینند و آن مهم‌تر است در عین حال این برادران رفته‌اند آنجا و کسی که در صدد بوده که هرچه زودتر فراهم کند برای اول خبر، حتی ایشان را در آنجا یک جایی نداده‌اند که مستقر باشد و آرامش داشته باشد و با یک استقلالی کارش را انجام بدهد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۷)

دفتر هماهنگی رئیس جمهور در پی مصاحبه موسوی خوئینی‌ها عدم هماهنگی این دفتر با صدا و سیما را تکذیب نمود:

« آقای موسوی خوئینی‌ها یا بی‌اطلاع هستند و یا در مورد دفتر کم لطفی می‌کنند. در مورد مراسم روز دوشنبه اولاً باید یادآور شد که عده‌ای این مراسم را خلاف قانون اساسی فرض می‌کردند و با آن موافقت نداشتند و رادیو و تلویزیون نیز از همین زمره بود. ما از سه روز قبل از مراسم تاریخ آن را به جراید و خبرگزاری‌ها و تلویزیون‌های داخلی و خارجی اطلاع داده بودیم و حتی از روز قبل برای آن‌ها برگه مخصوص صادر کرده بودیم. از رادیو و تلویزیون نیز درخواست کرده بودیم خبرنگاران و فیلم‌برداران خود را معرفی کند و در این زمینه نیز با مسئولین رادیو و تلویزیون از جمله آقایان عبدالکریم سنایی و افراد دیگری صحبت کرده بودیم از روز قبل نیز خواستار شده بودیم که یک دستگاه سیار برای پخش مستقیم مراسم به بیمارستان بفرستند. در تمام مدت روز دوشنبه نیز از صبح با مسئولین گوناگون تلویزیون در این مورد صحبت کردیم. شاید بیش از ده بار تلفنی صحبت کردیم. از خود بیمارستان و یا از دفتر عاجزانه و مصرانه با تلفن از ایشان درخواست کردیم متخصصین خود را به محل اعزام دارند. حتی مقرر بود از ساعت ۱۰ صبح نورپردازان و فیلم‌برداران تلویزیون به بیمارستان بیایند تا محل مراسم با نظر ایشان انتخاب شود خصوصاً که با توجه به حال امام ما تصمیم داشتیم به عکاسان اجازه ندهیم از فلاش استفاده کنند و برای این منظور صدا و سیمای جمهوری اسلامی باید نور محل را تأمین می‌نمود. متأسفانه تا ساعت ۶ بعدازظهر هیچ

کس را نفرستادند بالاخره ساعت ۶ بعد از ظهر در برابر تضرع و الحاح ما گفتند الان فیلمبردار می فرستیم و حدود ساعت ۷ فیلمبرداران آنها به بیمارستان آمدند.» (همان)

به علت بیماری آیت الله خمینی مراسم تنفیذ در بیمارستان قلب تهران و در حضور تعداد محدودی از خیرنگاران داخلی و خارجی و شرکت کنندگان انجام شد. آیت الله خمینی در مراسم تنفیذ در سخنان بسیار کوتاهی با اجتناب از تعارفات معمول بلا درنگ به بنی صدر درباره غرور مقام هشدار می دهد:

«من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می دهم که این کلمه تذکر برای همه هست. هر مقامی که برای بشر حاصل می شود چه مقام های معنوی و چه مقام های مادی روزی گرفته خواهد شد و آن روز هم نامعلوم است توجه داشته باشید همه ی کسانی که دارای مقامی هستند و دارای پستی هستند، که مقام آنها را مغرور نکند مقام رفتنی است و انسان در وجود خدای تبارک و تعالی ماندنی است. من از آقای بنی صدر می خواهم که مابین قبل از ریاست جمهور و بعد از ریاست جمهور در احوال ایشان تفاوتی نباشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۶)

علی رغم این توصیه رهبر انقلاب محمد جواد مظفر عضو دبیرخانه شورای انقلاب معتقد است بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات بنی صدر دچار غرور شد به نحوی که از آمدن به شورای انقلاب امتناع کرد:

«انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری و با آن اختلاف خیره کننده آراء در واقع یک جور شوک بود. به این معنا شوک بود که کسی انتظار نداشت او بتواند ۷۵ درصد از آراء را به سمت خودش جذب کند. کسی انتظار نداشت در برابر حبیبی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و با پشتوانه جامعه مدرسین با ۴۰۰ هزار رأی، بنی صدر ۱۰ میلیون و ۷۰۰ هزار رأی بیاورد و اساساً بتواند چنین رأیی را به سوی خود جذب کند. طبیعتاً جریانی که شکست فاحش خورده بود یک جور احساس حقارت می کرد و باید جبران می کرد. از طرفی هم بنی صدر فریب این آرای بالا را خورد. از فردای مشخص شدن نتایج انتخابات، او دیگر در شورای انقلاب حاضر نمی شد. یک شب من زنگ زد

(حالا نمی‌دانم چند شب گذشته بود) خانه ایشان، مصطفی‌انظاریون دستیار و همراه همیشگی بنی‌صدر که الان هم در ایران زندگی و کار می‌کند گوشی را برداشت. من به ایشان گفتم چرا آقای بنی‌صدر به شورای انقلاب نمی‌آید؟ گفت من هم به ایشان گفته‌ام، بعد آقای انظاریون که تمایلش بر این بود که وی در جلسات شرکت کند به من گفت من تلفن را به ایشان می‌دهم شما با ایشان صحبت کنید. وقتی با بنی‌صدر صحبت کردم و علت نیامدنش را جویا شدم، پاسخ داد جلسه شورای انقلاب باید در حضور رئیس‌جمهور تشکیل شود. گفتم آقای بنی‌صدر، این حرف‌هایی که شما می‌زنید خوب نیست. من از شما خواهش می‌کنم بیایید. گفت حالا ببینم، من حالم خوب نیست. گفتم خواهش می‌کنم من منتظر شما هستم. نیم ساعت بعد آمد. من در راهرو از ایشان بسیار تشکر کردم و ایشان به جلسه شورا رفت. از همان روزهای اول رفتارهای تحقیرآمیز و همراه با تکبر داشت. عده‌ای هم این وضع را پسندیدند. یک عده از مریدان و اطرافیان ایشان که در پاریس همراه ایشان بودند و در روزنامه انقلاب اسلامی دور هم جمع شده بودند، دور او را گرفتند. بعد از مدتی هم دفتری به نام دفتر ارتباطات مردم با ریاست جمهوری تأسیس کردند و مدام نظرسنجی می‌کردند مثلاً در چند مورد اعلام کردند محبوبیت بنی‌صدر افزایش و محبوبیت امام نزد مردم کاهش یافته است. این بی‌انصافی بود. واقعیت آن بود که اگر حمایت امام نبود، او هرگز نمی‌توانست در ریاست جمهوری بماند. یک جریان اقتدارگرا که به شدت به ارتشی‌ها و نظامی‌ها متکی بود، اطراف بنی‌صدر شکل گرفته بود. برای خود گاردی درست کرده بود. یک عده از اطرافیان نیز او را تشویق و تکریم می‌کردند. شعار می‌دادند (سپهسالار ایرانی بنی‌صدر- به جبهه تو نگهبانی بنی‌صدر). او هم باور کرده بود واقعاً سپهسالار ایران است و خودش را بی‌نیاز از همه می‌دانست. رهبری مجاهدین، جریان خبیثی که تمام اهدافش را در نابودی انقلاب طراحی کرده بود نیز با تمام قوا پشت سر بنی‌صدر رفت و با تمام اختلاف بنیادی که با بنی‌صدر داشت از او حمایت کرد. حالا در همین فضا انتخابات مجلس برگزار شد.» (اعتماد، شماره ۱۹۰۶)

پس از انتخابات رئیس‌جمهور و تنفیذ حکم ایشان توسط رهبری یکی از حلقه‌های اصلی اداره امور کشور، صورت قانونی به خود گرفت اما از آنجا که حلقه‌های مهم دیگر از جمله مجلس شورا و هیئت دولت تشکیل نشده بود، هنوز شورای انقلاب به عنوان نهاد تصمیم‌گیری اصلی به فعالیت خود ادامه می‌داد. تا آن هنگام آیت‌الله بهشتی دبیر شورای انقلاب بود. پس از انتخاب رئیس‌جمهور مبرم‌ترین مسئله کشور تشکیل کابینه و پیش‌تر از آن انتخاب نخست‌وزیر بود اما به علت عدم تشکیل مجلس این کار حداقل به ماه‌ها زمان نیاز داشت. برای رفع تنگناهای اجرایی، شورای انقلاب چهار روش برای اداره‌ی کشور به آیت‌الله خمینی پیشنهاد داد تا یکی از آن‌ها را برگزیند. عزت‌الله سحابی عضو شورای انقلاب این چهار روش را این گونه اعلام کرد:

«آنچه در شورای انقلاب مطرح شد این بود که چهار روش برای اداره‌ی کشور پیشنهاد شد. یک راه‌حل همین است که برای اداره‌ی امور فعلی کشور تا زمان انتخابات مجلس شورای ملی و آماده شدن آن، آقای بنی‌صدر ضمن این‌که مقام ریاست جمهوری را دارند، رئیس شورای انقلاب باشند و مجموعاً ایشان و شورای انقلاب با همین وزرای که هستند، به کار خود ادامه دهند. باید این چهار راه‌حل به اطلاع امام برسد و ایشان هر روشی را انتخاب کردند، عمل خواهد شد. راه‌حل‌های دیگر یکی این است که آقای بنی‌صدر هیئت دولت را معین کنند و به شورا معرفی کنند بعد شورا کناره‌گیری کند و آن هیئت دولت نیروی اجرایی باشد و کشور را اداره کند. راه‌حل دیگر این بود که شورا به عنوان قوه مقننه باشد و یک هیئت دولت به عنوان قوه‌ی اجراییه باشد و راه‌حل دیگر آن‌که وضع موجود ادامه یابد تا آن‌که مجلس تشکیل شود.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۹)

آیت‌الله خمینی از چهار روش فوق‌مورد اول را پذیرفت به این صورت که شورای انقلاب به ریاست رئیس‌جمهور به کار خود ادامه دهد و وزرای سابق به عنوان هیئت دولت تا انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل کابینه جدید به وظایف خود ادامه دهند. در ۵۸/۱۲/۱ آیت‌الله خمینی مقام فرماندهی کل قوا را نیز به بنی‌صدر تفویض کرد و از این جهت و در ظاهر تمام قدرت سیاسی و نظامی

در اختیار رئیس‌جمهور قرار گرفت اما در اجرا اوضاع به گونه دیگری جریان یافت.

نامه سران حزب جمهوری اسلامی

پیش از این عکس‌العمل سران حزب و روزنامه ارگان آن پس از پیروزی ابوالحسن بنی‌صدر را مشاهده کردیم. اما در این جا مدرک دیگری از ابراز نگرانی سران حزب از پیروزی بنی‌صدر همچین نگرانی شدید از پیروزی رقیب در انتخابات آتی مجلس که قرار بود تا چند روز دیگر انجام شود، ارائه می‌دهیم. سران حزب جمهوری اسلامی طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی بار دیگر نسبت به خطراتی که در آینده بواسطه حضور بنی‌صدر در صحنه سیاسی کشور بوجود خواهد آمد هشدار داد. این نامه که به امضای پنج نفر اعضای مؤسس این حزب رسیده بود، درست ۲۳ روز پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و چند روز مانده به انتخابات مجلس در تاریخ ۵۸/۱۱/۲۸ نوشته‌شد و حاوی مطالب قابل توجه و مهم تاریخی است. از جمله در این نامه نسبت به عدم توجه کافی آیت‌الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی گلایه شده است. سران حزب جمهوری اسلامی همچین در این نامه به ایشان نسبت به تکرار حوادث مشروطه و انحراف در انقلاب اسلامی هشدار دادند. متن نامه با اندکی تخیل به شرح ذیل است:

«محضر مقدس رهبر و استاد عظیم‌الشان امام خمینی دام‌الله الظلیل

چه خوب بود ضرورتی برای نوشتن این مطالب در این شرایط نبود. اما مع‌الاسف پس از بحث و بررسی، تذکر ندادن را گناه تشخیص دادیم و تذکر دادن را وظیفه و لذا برخلاف میل و احساس و به حکم عقل و مسئولیت موارد زیر را به اختصار به نظر شریف می‌رسانیم:

۱- با تحلیل منطقی و به تجربه می‌دانستیم و می‌دانیم، پذیرفتن مسئولیت‌های بزرگ (مخصوصاً اجرائی) در چنین شرایطی، خواهی نخواهی سقوط اعتبار انسان را به همراه دارد....

۲- به امر شما و با تشخیص و احساس وظیفه،.... خطرترین مسئولیت‌ها را پذیرفتیم و با اتکا به اعتماد عمیقی که از جناب شما احساس می‌کردیم تا امروز... ادامه دادیم.

۳- معتقد بوده و هستیم که نظام اسلامی در ایران بدون پشتوانه‌ای از تشکیلات مذهبی - سیاسی تضمین دوام ندارد و به همین جهت با مشورت با جنابعالی... مسئولیت تأسیس "حزب جمهوری اسلامی" را به عهده گرفتیم..

۴- دشمنان و مخالفان به عمق و عظمت اقدام پی بردند و برای تضعیف حزب ورهبران حزب دست به کار شدند... کار را با ترور اشخاص و شخصیت‌ها شروع کردند و هنوز هم کشتن‌ها و پخش شایعات و رواج دادن اتهامات ادامه دارد.

۵- تبلیغات گمراه کننده آنها موقعی کارگر شد که بعضی از نزدیکان و منتصبان به بیت جنابعالی با آنان همصدا شدند. گرچه تأییدات گاه و بیگاه شما و روابط ما با حضرت عالی از اثر این اقدامات می‌کاست.

۶- موفقیت حزب جمهوری اسلامی در انتخابات مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی... از عوامل تشدید مبارزات مخالفان ما است.

۷- حذف " حزب جمهوری اسلامی" از جریانات انتخابات ریاست جمهوری...مخالفان را جری و امیدوار کرد و تلاشها را مضاعف کردند... خیلی بعید است که انتشارنامه آقای میرزاعلیآقاتهرانی که در آن ما را متهم به انحصارطلبی از طرق نامشروع و خیانت و به طور مبهم همکاری با آمریکا و امیرانتظام می‌کرد، بی‌ارتباط با جریانات قبل و بعد حذف حزب از انتخابات باشد.

۸- چند روزی که کسالت جنابعالی اعلام نشده بود... مردم از شما تقاضا داشتند نظرتان را نسبت به اظهارات آقای تهرانی بیان فرمائید و شما بی‌خبر از تقاضای مردم بودید و مردم سکوت شما را دلیل بر رضایت می‌گرفتند و تبلیغ می‌کردند....

۹- پخش شایعاتی حاکی از خشم امام نسبت به حزب جمهوری اسلامی و به ما درچنین شرایط اوج گرفت و هیچ چیز نبود که بتواند کذب شایعات را

ثابت کند و بلکه اظهارات برادر و نوه و داماد و افرادی دیگر از نزدیکان شما محیط را برای پذیرش شایعات آماده‌تر کرد.

۱۰- در تمام مدت غیبت صغرای شما، حتی یک خبر از رسانه‌های جمعی پخش نشد که نشان ارتباط و علاقه شما به ما باشد و حتی از ذکر نام ما پنج نفر در خیر آمدن شورای انقلاب به قم برای انتقال شما به تهران... جلوگیری شد.

۱۱- دستور جنابعالی در خصوص حمایت از رئیس جمهور منتخب که کاملاً بجا و لازم بود و ما خود بدان معتقد و پایبندیم، مورد سوء استفاده در جهت پیشبرد اهداف خاصی قرار گرفت... زیرا هر گونه اظهار و عملی مستقل برای جلوگیری از انحراف به‌عنوان کارشکنی و تخلف از دستور امام و قدرت‌طلبی معرفی می‌شود و متأسفانه این‌خطر به طور جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورای ملی، تحت تأثیر همین جونا سالم منجر به انتخاب شدن افرادی بشود که تسلیم رئیس جمهور بشوند و از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان، محروم گردیم.

۱۲- طرح "کنگره وحدت" برای انتخابات که تبلیغات یک جانبه، آن را مصداق برای اجرای دستور امام در مورد همکاری با رئیس جمهور، ادعا می‌کند و حمایت برادر و بعضی منسوبان بیت شما از آن، این ادعا را تقویت می‌نماید، وسیله‌ای برای به مجلس رفتن افرادی خواهد شد که به عاقبت آن خوشبین نمی‌توان بود. مخصوصاً با توجه به اینکه رئیس جمهور بارها گفته است که اگر مجلس با من هماهنگ نباشد، ایران منفجر خواهد شد و یا من کنار می‌روم که می‌خواهند مجلس تابع ایشان باشد و نه ایشان تابع مجلس.

۱۳- در شرایطی این چنین که هر گونه تلاش ما برای جلوگیری از انحراف در محتوای اسلامی انقلاب، اتهام قدرت‌طلبی به همراه دارد (چیزی که با همه وجود از آن تنفر داریم) چگونه می‌توان انتظار داشت که ما در جهت حفظ راه انقلاب نقش خودمان را ایفا کنیم؟

۱۴- از اینکه تحت تأثیر عوامل خارج از اراده خواست خود مسئولیت کمتری به‌عهده داشته باشیم ممکن است ناخرسند باشیم، ولی از این که انقلاب اسلامی به این آسانی و سادگی برخی از وسائل (هر چند ناچیز)

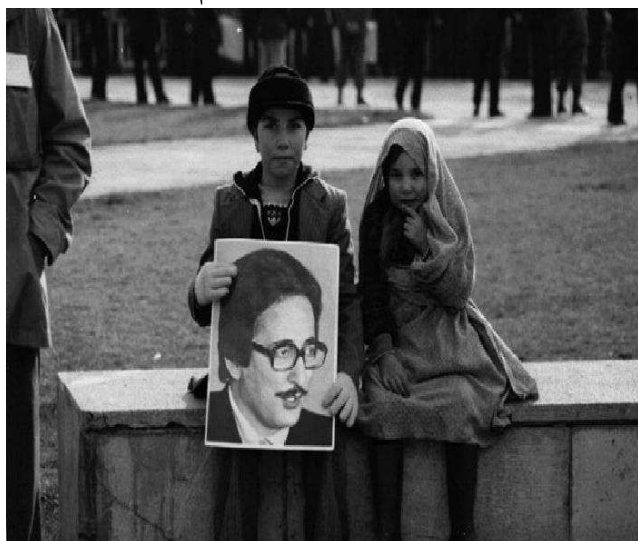
تضمین محتوای اسلامی خود را ازدست بدهد ما نمی‌توانیم نگران و ناراحت نشویم.

۱۵- ای کاش افرادی که اثر قابل توجه در برانگیختن این جریانات داشته و دارند، بتوانند مسئولیت عظیمی را که تا به امروز بر دوش ما بوده به عهده بگیرند و یا لاقلاً مامطمئن شویم که خود جنابعالی به صلاحیت آنان ایمان دارید.

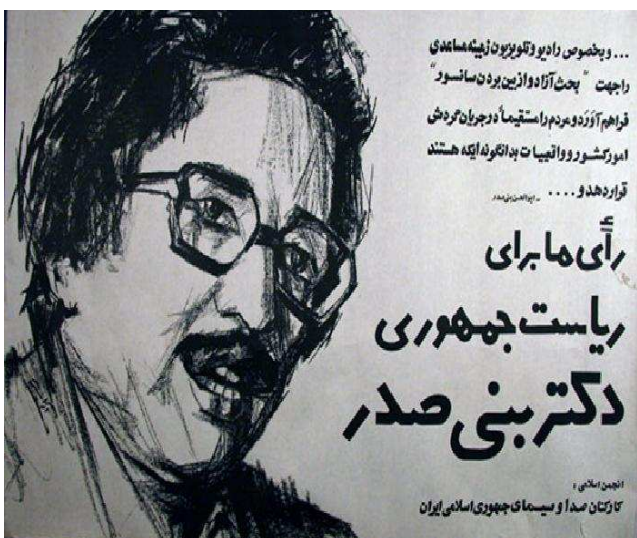
۱۶- خلاصه: علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می‌خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده علی‌رغم تضادهای خودشان با هم، در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده‌اند... احتمال این که روال موجود مانع تشکیل مجلس شورای اسلامی احتمالی گردد که جناب‌عالی بدان دل بسته‌اید... قابل توجه و تکلیف آور است. ما به امیداین که رهبری‌های پیامبرگونه آن امام عزیز و عظیم، بتواند نگرانی‌های ما از آینده را مرتفع کند... بخشی از گفتنی‌ها را به عرضتان رساندیم و بقیه را به زمانی موکول می‌کنیم که جنابعالی آماده شنیدن باشید. ۱۳۵۸/۱۱/۲۸

(سید) محمدحسین بهشتی - عبدالکریم موسوی (اردبیلی) - (آیت الله) سیدعلی‌خامنه‌ای - محمد جواد باهنر - اکبر هاشمی (رفسنجانی) «هاشمی رفسنجانی، ۱۱، ۱۳۷۸»

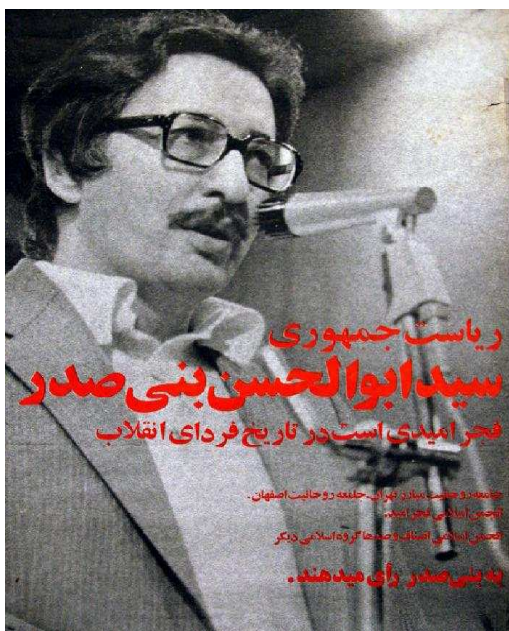
عکس‌های فصل پنجم



هواداران در حال تبلیغ نامزدی بنی‌صدر در ریاست جمهوری



تبلیغات ریاست جمهوری



تبلیغات ریاست جمهوری



تبلیغات ریاست جمهوری

بیسوادان برای یادگیری و تمام خواهران و برادران باسواد برای یاد دادن بیاخیزند

فرمان امام همه باید خواندن و نوشتن بیاموزند

من رای خود را به ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران خودم خواهم نوشت

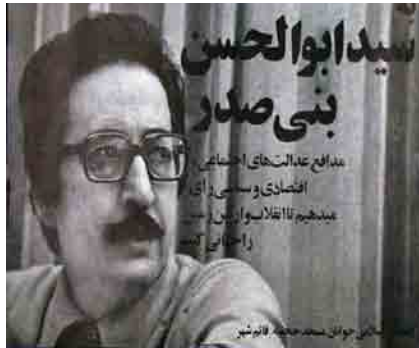
بنی صدر

بنی صدر
بنی صدر
بنی صدر

جمهوری اسلامی ایران
استان تهران - قزوین
میدان ولیعصر
مجلس
مراکز
ایستگاهها

تلاش ما این است که هر انسان بی مایه گار خود را بشود و زمین و ابزار در اختیار همه قرار گیرد.

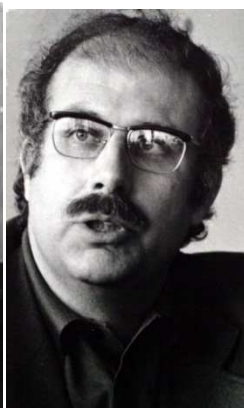
مهدی کاروبی



تبلیغات ریاست جمهوری



صادق قطب‌زاده



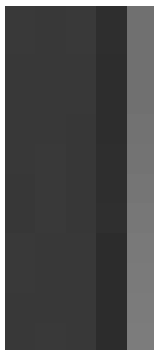
حسن ابراهیم حبیبی



داریوش فروهر



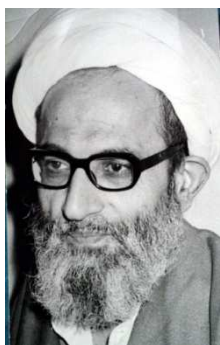
جلال‌الدین فارسی



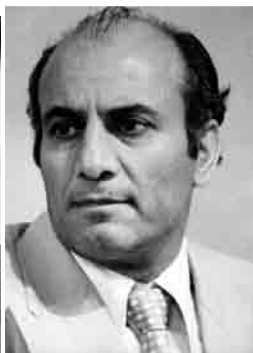
صادق طباطبایی



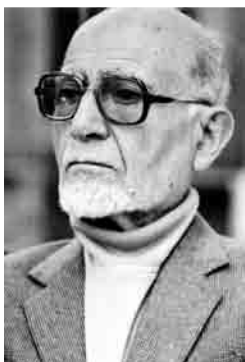
کاظم سامی



محمد رضا مهدوی کنی



احمد مدنی



مهدی بازرگان



عزت الله سحابی



صادق خلخالی گیوی



مراسم تحلیف در بیمارستان قلب تهران



مراسم تحلیف در بیمارستان قلب تهران



دست‌بوسی در مراسم تحلیف



روحانیون در تحلیف رئیس‌جمهور

فصل ششم مجلس

پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب رئیس قوه مجریه و به فاصله کمتر از یک ماه مقدمات انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس و تشکیل قوه مقننه به نتیجه رسید و اولین دوره مجلس شورای اسلامی پس از انقلاب در اسفندماه ۱۳۵۸ برگزار گردید. شاید بتوان مجلس اول را رقابتی‌ترین و حزبی‌ترین انتخابات طول تاریخ ایران دانست. در این انتخابات احزاب و گروه‌های سیاسی با تمام توان خود به میدان آمدند. احزاب چپ و چپ-مذهبی، ملی و ملی-مذهبی و بالاخره جریان مذهبی هر یک با لیست متفاوت در انتخابات شرکت کردند.

در تهران به عنوان مرکز کشور که می‌باید ۳۰ نماینده انتخاب شوند از نظر قدرت تبلیغاتی، به ترتیب حزب جمهوری اسلامی، نهضت آزادی، دفتر هماهنگی رئیس جمهور، سازمان مجاهدین خلق و بقیه احزاب و گروه‌ها قرار داشتند. در شهرستان‌ها نیز حزب جمهوری اسلامی قدرت سیاسی-تشکیلاتی بلامنازع و البته پرتعداد بود. حزب در شهرستان‌های بزرگ دفاتر حزبی خود را دایر کرده بود. این حزب همچنین از هماهنگی و همفکری ارگان‌های انقلابی چون جهاد سازندگی، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب، ائمه جمعه و جماعات مساجد و در نتیجه از قدرت مالی و تبلیغاتی مناسب برای فرستادن

نامزدهای موردنظر خود برخوردار بود. در مقابل حزب جمهوری اسلامی بقیه احزاب به واسطه عدم نفوذ در ارگان‌های انقلابی و عدم بضاعت مالی و نیروی آموزش دیده و تأثیرگذار، عدم وجود دفاتر حزبی، عدم وجود هوادار و نفوذ کافی در ساختار اداری دولتی، عدم قدرت تبلیغاتی و عوامل دیگر قدرت مانور چندانی برای انتخابات مجلس نداشتند.

دفتر هماهنگی همکاری رئیس‌جمهور با مردم نیز که کمتر از یک ماه از تأسیس آن می‌گذشت و تا حدود کمی نقش حزب اطرافیان رئیس‌جمهور را ایفا می‌کرد به دلیل کوتاه بودن زمان تدارک، عدم انسجام، ساده‌انگاری و از همه مهم‌تر فقدان چهره شناخته‌شده و شاخص در میان هواداران خود در تهران و شهرستان‌ها نتوانست لیست کاملی ارائه کند. به نظر می‌رسد از نظر شرایط حزب جمهوری اسلامی در آن مقطع در بهترین شرایط و آمادگی برای حضور در انتخابات قرار داشت. اما با این حال برای قطعی ساختن پیروزی خود در انتخابات هنوز محتاج ائتلاف با نیروهای همسو بود. حزب جمهوری اسلامی با دو تشکل مذهبی دیگر یکی جامعه روحانیت مبارز تهران و دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور جهت ائتلاف وارد گفتگو شد و در نهایت با جامعه روحانیت مبارز تهران ائتلاف نمود. تلاش حزب در دادن لیست مشترک با همکاران رئیس‌جمهور به شکست انجامید، و در مورد ائتلاف با جامعه روحانیت مبارز هم برخی اعضای جامعه روحانیت تشکیک نمودند. به هر حال ائتلاف جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری اسلامی به عنوان منسجم‌ترین تشکیلات حزبی در سراسر کشور وارد انتخابات شد و بیشترین کرسی‌های مجلس را تصاحب کرد. از سوی دیگر تلاش شتابزده یاران رئیس‌جمهور برای ایجاد جبهه‌ای متحد حول محور ریاست جمهوری و دادن لیست نامزدها برای مجلس به دلایل پیش گفته به شکست انجامید.

جبهه بزرگ اسلامی

در آستانه انتخابات مجلس دوره اول نیروهای سیاسی اطراف بنی‌صدر در دفتر هماهنگی گردهم آمده و فعالیت‌های سیاسی او را شکل دادند. از آنجا که

آن‌ها فاقد تشکیلات منسجم در سطح تهران و شهرستان‌ها بودند و از طرفی امکان ایجاد حزب را خودشان از خود سلب کرده بودند (به واسطه تبلیغی که علیه حزب و حزب‌گرایی بر ضد حزب جمهوری اسلامی به راه انداختند) در فکر چاره‌جویی برای پیروزی در انتخابات مجلس افتادند. فرصت ناچیزی تا انتخابات مجلس وجود داشت لذا اطرافیان رئیس جمهور بر آن شدند با مکانیزمی که نه نام حزب را داشته باشد و نه محدودیت فعالیت از نظر زمانی و مکانی، و صورتی فراگیر در سراسر کشور داشته و از همه مهم‌تر بتواند از موقعیت ممتاز رئیس جمهور در افکار عمومی استفاده بهینه را بکند، تبلیغات خود را سامان دهند. آن‌ها در این مسیر درصدد برآمدند با ایجاد شبکه‌ای فراگیر نامزدهای مورد علاقه خود در سراسر کشور را معرفی و وارد مجلس کنند. از سویی در انتخابات مجلس همراهان بنی‌صدر دچار نقطه ضعفی بودند که آن را نقطه ضعف حریف می‌پنداشتند و بارها رقیب را بواسطه تشکیل حزب و گروه‌گرایی مورد سرزنش قرار داده بودند و اکنون زمان آن بود که شکل‌های فراگیر سیاسی آراء مردم شهرستان‌های مختلف را به خود جلب کنند و در این میان مخالفان حزب‌گرایی خود را زیان‌کار دیدند. حامیان بنی‌صدر برای آن‌که آب رفته را به جوی باز گردانند و ابتکار عمل را به دست گیرند، ایده کنگره بزرگ اسلامی یا همان «جبهه بزرگ اسلامی» را که احتمالاً می‌بایست متشکل از حامیان رئیس‌جمهور و دیگر احزاب همسو بوده و البته رابطه‌ای با احزاب به اصطلاح انحصارطلب نداشته باشد، مطرح ساختند. هدف نهایی طراحان آن بود که این جبهه فراگیر به سرعت لیستی از افراد صاحب صلاحیت (طرفداران و هماهنگ با رئیس‌جمهور) را تهیه و به مردم سراسر کشور معرفی کند. روزنامه انقلاب اسلامی پیشاپیش هدف اصلی از تشکیل جبهه بزرگ اسلامی (یا وحدت اسلامی) را چنین اعلام می‌کند:

«در این روزها تبلیغات تازه‌ای راه انداخته‌اند که [اگر] مجلس ترکیبی موافق رئیس‌جمهوری منتخب پیدا کند، بیم خودکامگی می‌رود. بنابراین مجلس را باید در اختیار کسانی گذاشت که رأی ۵ بهمن [انتخابات ریاست جمهوری] مردم کشور مخالفت قاطع با چگونگی کار و اداره امور از ناحیه آن‌ها بود.

مجلس دو نوع کار عمده دارد: یکی کار قانون‌گذاری که از لحاظ انطباق با اسلام تحت نظارت شورای نگهبان است و دیگری کار سیاسی یعنی دادن اعتماد به دولت یا گرفتن اعتماد دولت است. قوانین را دولت برای همین تغییرات اساسی باید به مجلس بدهد و مجلس تصویب کند. دولت باید معتقد به این تغییرات و آماده برای انجام‌شان باشد. حال اگر ترکیب مجلس با رئیس‌جمهوری منتخب ناسازگار باشد، این بدان معناست که مجلس با تغییرات اساسی مخالف است. اضطراب جای خود را به امید نمی‌دهد مگر آن که انتخابات مجلس و دولت با انتخاب ریاست جمهوری همسو و هم معنا گردد. و برای آن‌که این انتخابات فرصت مناسبی برای تجلی وحدت دینی و ملی ما بگردد.

- این گروه‌ها و احزاب اسلامی که موافق پیام امام آماده حمایت از ریاست جمهوری [شده‌اند] در کنگره بزرگ خلق شرکت کنند. در حقیقت در این برهه سخت تاریخ ایران و با توجه به مشکلاتی که کشور با آن‌ها روبروست محل کمی برای رقابت‌های حزبی و گروهی و شخصی وجود دارد. اینک زمان، زمان بسیج همه نیروهایی است که از رهگذر انقلاب به وجود آمده‌اند، امید که این پیام را همه جدی تلقی خواهند کرد و آماده شرکت در این جبهه بزرگ اسلامی خواهند شد.

- کنگره بزرگ خلق با مشارکت همه نمایندگان ملت بزرگ ما تشکیل گردد و باید پایه یک جبهه بزرگ اسلامی را بگذارد و نیز نامزدهای نمایندگی برای همه کشور معین کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۰)

آیت‌الله پسندیده در آستانه انتخابات مجلس شورا از این ایده استقبال می‌کند، وی ابتدا مردم را به رأی ندادن به افراد حزبی (احتمال قوی منظور حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو) تشویق می‌کند و سپس از کنگره وحدت اسلامی حمایت می‌کند:

«از ملت رشید ایران که به مرحله‌ای از رشد و کمال و ادراک رسیده‌اند تقاضا می‌نمایم هم چون انتخابات رئیس‌جمهور با دقت کافی و تحقیق لازم و کلاسی را که خود می‌شناسند و به حالشان واقف هستند پس از رسیدگی و

تحقیق نسبت به لیاقت و دیانت و صلاحیت و اسلامیت‌شان وقوف حاصل کردند انتخاب فرمایند و رشد سیاسی- دینی خود را با انتخاب بهترین فرد بدون وابستگی حزبی و گروهی به منصفه ظهور برسانند، و به معرفی افراد و احزاب و گروه‌ها اکتفا نفرمایند و از خود سلب مسئولیت نکنند. شما برای چهارسال زمام امور خود و دین و کشور و مردم را می‌خواهید بدست آن‌ها بسپارید غفلت ننمایید که پشیمان خواهید شد و پشیمانی سودی ندارد. از حمایت جناب آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور منتخب اکثریت خودتان و وکلای مجلس و دولت کوتاهی نفرمایید و چه خوب است که با شرکت در کنگره بزرگ وحدت انقلاب اسلامی مبانی وحدت و تشریک مساعی خود را مستحکم کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۶)

چند ماه بعد پس از فروکش کردن تب انتخابات مجلس اقدام محدودی از سوی یک گروه ناشناخته به نام فجر امید با هدف تشکیل جبهه اسلامی در اوایل مرداد ماه ۱۳۵۹ تشکیل شد که در افتتاحیه آن افرادی چون ابوالحسن بنی‌صدر، موسوی اردبیلی، یدالله سحابی، حسن حبیبی، کاظم سامی و محمد مبلغی اسلامی حضور داشتند. در همین جلسه قرار و مداری برای تداوم تشکیل جلسات و تنش زدایی بین جریان‌های سیاسی گذاشته شد که هیچگاه عمل نشد. رئیس‌جمهور هم به این نحو آن‌ها را به ادامه کار تشویق کرد:

«شما با همین مقداری که می‌توانید و با همین تعداد از افراد و گروه‌ها که شرکت می‌کنند کارتان را شروع کنید تا جریان راه بیفتد، آن‌هایی که سالم‌ترند و به اصطلاح عاقل و نیمه عاقلند می‌پیوندند و آن‌هایی هم که دیوانه به درد شما نمی‌خورند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۳)

به هرحال فقدان بازوی اجرایی و فاصله گرفتن بنی‌صدر از کار تشکیلاتی و کوبیدن مداوم بر طبل مخالفت با حزب و تشکیلات سیاسی او را از انسجام نیروهای وفادار به خود محروم ساخت. دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور از آنجا که متناسب به او بود اصولاً نمی‌توانست نقش حزب و حتی تشکیلاتی نیمه فراگیر در راستای بسیج افراد و امکانات برای انتخابات مجلس را ایفا کند. از طرف دیگر بنی‌صدر با انتقاد از عملکرد دولت موقت

مهدی بازرگان با او سر ناسازگاری گذاشت و حتی در انتخابات مجلس سعی داشت افرادی که با نهضت آزادی و نیروهای ملی- مذهبی و شخصی بازرگان هماهنگ بودند را طرد کند. سعی دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور در حذف مصطفی چمران و ابراهیم یزدی که عضو نهضت آزادی بودند، از لیست تهران نشان می‌داد بنی‌صدر اعتقادی به کار تشکیلاتی و حتی همکاری نسبی با نیروهای سیاسی همفکر خود ندارد. دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور که در هنگام انتخابات جایگزین تشکیلات حزبی منسجم حامی رئیس‌جمهور شده بود پس از ناامید شدن از ائتلاف با جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی در اقدامی شتابزده جمعی از نامزدها با گرایش سیاسی مختلف از جمله متمایل به حزب جمهوری اسلامی، جبهه ملی، جامعه روحانیت مبارز، جاما را به عنوان نامزد دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور به مردم معرفی کرد. جالب آن‌که در این لیست تقریباً یک سوم تا نیمی از افراد با لیست حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت یکسان بودند همین‌طور در بسیاری از نقاط نامزدی اعلام نشد و از طرفی هیچ‌یک از چهره‌های نهضت آزادی و نیروهای ملی- مذهبی (لیست نامزدهای همنام) در آن حضور نداشتند. جالب‌تر این‌که نامزدهای نهضت آزادی راه یافته به مجلس بعدها با طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور به مخالفت پرداختند و برعکس نامزدهای مشترک دفتر همکاری، حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت به این طرح رأی مثبت دادند و موجب عزل رئیس‌جمهور شدند.

رئیس‌جمهور ماه‌ها بعد هنگامی که هشت ماه از تشکیل مجلس گذشته بود و مخالفت‌های هر روزه مجلس با خود را مشاهده نمود، عملکرد یاران خود در دفتر هماهنگی را اشتباهی دردناک توصیف کرد. او خطاب به همفکران در دفتر هماهنگی چنین گفت:

«اگر در همه جا در مقابل قانون‌شکنی‌ها مقاومت بکنید و آن اشتباه دردناکی را که در انتخابات کردید تکرار نکنید و بایستید و مسئولیت بشناسید، خیلی چیزها تغییر می‌کند. اگر همه باشند و با هم بایستند.» (انقلاب اسلامی،

۵۹/۱۱/۸

فضل‌الله مهدیزاده محلاتی اما معتقد است تشکیل کنگره اسلامی درست یک هفته پس از انتخابات ریاست جمهوری، تلاش بنی‌صدر در جهت انتخاب نامزدهایی برای مجلس بود. وی علت به شکست انجامیدن این کنگره را تلاش خود در جهت جلوگیری از موفقیت آن می‌داند، چنان‌که گفته شد بنی‌صدر از این شکست و از دست دادن کرسی‌های مجلس بعدها به تلخی یاد کرد:

«من تمام سعیم این بود که از همان اول این‌ها همه با هم منسجم باشند و در درون مسئولین کشور اختلافی به وجود نیاید. امام هم همین را می‌خواستند، ولی این مرد یا این نامرد را به هیچ وجه نمی‌شد مهار کرد. اول برنامه‌ای که شروع کرد، در فکر این افتاد که یک کنگره‌ای به وجود بیاورد و از تمام نماینده‌های مردم دعوت بکند، توی هر مسجدی و توی هر ارگانی بنشینند رأی‌گیری بکنند دو سه نفر را انتخاب کنند بفرستند برای آن کنگره. در خط این بود که این کنگره را دعوت کند برای انتخابات و کاندیدا معین کند که بعد از ریاست جمهوری، مجلس را هم قبضه کند، منتهی به اسم انتخابات دعوت نکرد به اسم مطالعه در مسائل فرهنگی و اقتصادی و مسائل اجتماعی و سیاسی. ما گفتیم که چه باید بکنیم به ایشان پیشنهاد کردیم که شما این کار را اختیارش را بده به دست جامعه روحانیت، گفت: حاضریم که جامعه روحانیت این کنگره را اداره کند. یکی این پیشنهاد بود که اصلاً دعوت‌کننده خود جامعه روحانیت باشد، یکی دیگر این‌که نه خودش دعوت بکند و نه آن دفتر هماهنگی که آن موقع تشکیل شده بود- دفتر هماهنگی بین رئیس‌جمهور و مردم- که عده‌ای بودند که برای انتخاب او فعالیت می‌کردند. آن دفتر را می‌خواستند به عنوان یک مرکز مردمی نگه دارند که همه‌ی کارها هم در اختیار آن دفتر باشد. بالاخره ما آمدیم و جلسه جامعه روحانیت را تشکیل دادیم و شاید پنجاه یا شصت نفر بودند، همه‌ی این آقایان هم بودند آقای بهشتی، آقای هاشمی هم بودند که رأی‌گیری کردیم پیشنهاد این‌که جامعه روحانیت کنگره را اداره کند رد شد با یکی دو تا رأی کم. پیشنهاد دیگر این بود که جامعه روحانیت شرکت بکند در این کنگره رأی آورد. البته این آقایان گفتند: این مقدمه است از برای این‌که کاندیدا معرفی کنند و به ما مأموریت دادند که جلو

این کار گرفته شود، بالاخره چند نفر انتخاب شدند که از جمله من بودم که در آن کنگره شرکت بکنیم. رفتیم در آن کنگره شرکت کردیم و از اول اختیار را از دست این‌ها - یعنی سلامتیان و امثال اینها - گرفتیم. خوب کنگره باید یک رئیس داشته باشد ما گفتیم آقای خسروشاهی پیرمرد و سید و عالم است، او بشود رئیس و رأی آورد و همه به ایشان رأی دادند. من هم آنجا یکی از مسئولینی بودم که در غیاب ایشان باید کنگره را اداره می‌کردم. کمیسیون‌های مختلفی تشکیل دادند، درباره‌ی مسائل فرهنگی و اقتصادی و سیاسی. پیامی هم برای امام فرستادند و این کنگره همین طور ادامه پیدا کرد، ولی نقش اصلی آن‌ها مسئله انتخابات بود. روز دوم اعلام کردند بر این‌که نظریات خودتان را درباره‌ی کاندیداها اعلام کنید. من دیدم این‌ها نقشه‌شان این است، سریع در آنجا - اگر نوارهایش باشد - اعلام کردم که جامعه روحانیت مبارز تهران که ما را فرستاد به عنوان نمایندگی حق تعیین کاندیدا نداریم. شماها را هم که اگر از شهرستان‌ها دعوت کرده‌اند، دعوت نکرده‌اند از برای تعیین کاندیدا، شما حق چنین وکالتی ندارید، شما دعوت شده‌اید فقط برای نظریه دادن در مسائل اقتصادی و فرهنگی و مسائل اجتماعی و سیاسی. ما برنامه این‌ها را در واقع به هم زدیم. سلامتیان را کاردش می‌زدی خونس در نمی‌آمد، بعد هم امام پیام کنگره را جواب داد و حاج احمد آقا آمد خواند در روز آخر. آن پیام این بود که افراد صالح را برای مجلس شورای اسلامی انتخاب بکنید. آقای سلامتیان دست گرفت و گفت: ما باید امر امام را اطاعت بکنیم و کاندیدا معین بکنیم و چه بکنیم و کسی هم گوش به حرفش نداد و بعد خودشان یک جلسه خصوصی گرفتند و خواستند که کاندیدا معرفی کنند و از من دعوت کردند. من فقط یک مرتبه در دفتر هماهنگی - بعد از آن کنگره - شرکت کردم. وقتی رفتم دیدم که آن‌ها می‌خواهند کاندیدا معرفی کنند. همانجا اعتراض کردم و گفتم که شما چنین حقی ندارید. از طرف کنگره چنین مأموریتی به شما داده نشده و شما حق تعیین کاندیدا ندارید، رأی هم ندادم و پا شدم آمدم بیرون و دیگر هم در دفتر هماهنگی تا آخر قدم نگذاشتم. این نقشه این‌ها نگرفت و

خیلی بنی صدر از دست من عصبانی بود و این‌ها از دست من همان وقت عصبانی بودند.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۵)

تقلب در انتخابات

شایعه تقلب در انتخابات از همان روزهای اول از سوی هواداران رئیس‌جمهور و گروه‌های سیاسی عمدتاً ملی و چپ اظهار شد. عده‌ای در مصاحبه با روزنامه‌ها و عده‌ای به وسیله نامه به رئیس‌جمهور خواهان رسیدگی به تقلبات گسترده در برخی حوزه‌های انتخابیه شدند. از جمله افرادی که به شرایط انتخابات معترض شدند، آیت‌الله پسندیده (برادر بزرگ آیت‌الله خمینی)، شیخ علی تهرانی، محمدتقی شریعتی (پدرعلی شریعتی)، کریم سنجابی، داریوش فروهر، طاهر احمدزاده و بالاخره مسعود رجوی.

آیت‌الله پسندیده در نامه خود (کیهان، ۵۸/۱۲/۲۷) خواهان رسیدگی به تقلب گسترده در انتخابات خمین شد. بنی‌صدر نیز در نامه خود به وی اطمینان داد شورای انقلاب این موضوع را با قاطعیت پیگیری خواهد کرد. (اطلاعات، ۵۸/۱۲/۲۸)

شیخ علی تهرانی و محمدتقی شریعتی نیز طی نامه‌ای انتخابات مشهد را مخدوش دانسته و خواهان ابطال آن شدند. (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

مسعود رجوی نیز در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۶ با رئیس‌جمهور ملاقات نموده و مدارکی دال بر تقلب گسترده در انتخابات را ارائه می‌دهد. رجوی به صراحت حزب جمهوری اسلامی را مسئول تقلب گسترده در انتخابات می‌داند. (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

سازمان مجاهدین خلق در نامه‌ای به بنی‌صدر خواهان ابطال انتخابات تهران می‌شود.

طاهر احمدزاده استاندار سابق خراسان نیز طی نامه‌ی مدعی می‌شود در مشهد ناظران انتخابات از سوی حزب (جمهوری اسلامی) روحانیون و انجمن‌های اسلامی همسو انتخاب شده و آنان نام نامزدهای خاص را نوشته و

به دست مردم می‌دهند. او ائتلاف بزرگ خط امام عمدتاً نامزدهای حزب جمهوری اسلامی را به قلب متهم می‌سازد.

کریم سنجابی رهبر جبهه ملی که از شهر کرمانشاه نامزد شده بود مدعی شد ۴۶ هزار رأی آورده و در مرحله اول وارد مجلس شده است اما با تقلبات گسترده وی به مرحله دوم فرستاده شده که در مرحله دوم نیز انصراف داد. وی طی نامه‌ای خطاب به مردم کرمانشاه از اعتماد آنان به خود تشکر نموده و [از انتخابات] خداحافظی می‌کند. (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

رئیس‌جمهور نیز سال‌ها بعد در خاطراتش به یک نمونه از این تخلفات در انتخابات اشاره می‌کند:

«خب، صحبت این بود، آیا بایستیم و بگوییم که طبق قانون اساسی شما حق ندارید چون قانون اساسی این حق را به شما نداده است که انتخابات قلابی را بگویید که صحیح است و مجلس را تشکیل بدهید. دیدیم باز آن قضیه مصدق و کاشانی می‌شود و بهتر است که مسئله را از طریق خود او [آقای خمینی] حل کنیم. رفتیم و با آقای خمینی صحبت کردم و گفتم: «آقا! گزارشات مربوط به انتخابات این است: در همین شهر رفسنجان، یعنی شهری که آقای هاشمی رفسنجانی آن جا را در واقع کرده تیول، نامزد دیگری هم در این شهر برای انتخابات مجلس بود. شبانه رفته‌اند و هفت‌تیر را گذاشته‌اند روی شقیقه‌اش گفته‌اند یا همین الان شهر را ترک می‌کنی و یا این که گلوله را توی سرت خالی می‌کنیم؟! این نامزد انتخابات را از شهر بیرونش کرده‌اند، از انواع تقلب‌های دیگر مثل پر کردن صندوق‌ها و یا بردن صندوق‌ها به خانه‌ها. از این قبیل کارها فراوان انجام شده‌اند.» او گفت: «حالا وضعیت بحرانی است. حالا اگر بخواهیم بگوییم که در انتخابات تقلب شده و آن را باطل کنیم، اصلاً دیگر آبرویی برای جمهوری اسلامی نمی‌ماند و بعد می‌گویند که روحانیون در انتخابات تقلب کردند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۸)

جنبش مسلمانان مبارز (حبیب‌الله پیمان) ضمن تحلیلی از شرایط سیاسی موجود، اذعان می‌کند رأی اکثریت قریب به اتفاق مردم با توجه به گستردگی تبلیغات جریان مذهبی، حزب جمهوری و دیگر گروه‌های همسو، متعلق به

آنان است اما در عین حال از آن‌ها به واسطه تقلب غیرضرور در انتخابات انتقاد می‌کند:

«حزب جمهوری اسلامی با استفاده از نام جمهوری اسلامی و وانمود کردن به این‌که تنها سازمان و حزب مورد تأیید امام است و با قرار گرفتن شما روحانیون در رأس آن به کمک ائمه جماعت همه مساجد ایران و بهره‌گرفتن از نفوذ کلام روحانیون در میان توده از لحاظ کمی بیشترین تعداد از مردم را در خود جامی داده است و در حالی که خود را وارث طبیعی انقلاب خلق می‌شمارد با تمام قوا می‌کوشد به تنها حزب فراگیر ایران تبدیل شده، همه مراکز قدرت را در انحصار خویش گیرد. از این نظر ایرادی بر شما و حزب شما وارد نیست که هدف هر سازمان سیاسی کسب قدرت برای حکومت کردن و اجرای نظریاتش می‌باشد. رقابت سختی که هم اکنون بین شما و جریانات رقیب در گسترده‌های قدرت در مواضع مختلف کشور در جریان است از همین انگیزه ناشی می‌شود. با چه قیمتی و از چه راه و روشی می‌خواهید رقیبان را از صحنه خارج و تنها قدرت بلامعارض در صحنه‌ی سیاست ایران شوید به خوبی پیداست که بنا به اظهار خودتان نمی‌خواهید تجربه‌ی مشروطیت تکرار شود. مدعی هستید نهضت مشروطیت را روحانیون به ثمر رساندند ولی غیر روحانیون بر کشور حکومت راندند و این بار هم که پیروزی انقلاب مدیون رهبری روحانیون است نمی‌خواهید بگذارید غیر روحانیون قدرت را از چنگال شما خارج سازند- البته دلیل شما این است که هر جریان دیگری به قدرت برسد کشور را از مسیر اسلام خارج می‌سازد. تجربه‌ی انتخابات مجلس خبرگان موقعیتی پیش آورد تا درجه‌ی ایمان و صداقت شما نسبت به اصول و ارزش‌های اسلام و قرآن ظاهر شود و مردم بدانند تا چه حد به این اصل پایبند هستید که «هدف هر وسیله‌ای را توجیه نمی‌کند» و اکنون از روی عملکرد اعضاء و ارگان‌های رسمی و غیررسمی وابسته به حزب در سراسر کشور و به استناد ده‌ها دلیل و شاهد شما را متهم می‌کنیم که در جریان انتخابات علناً و به طرز بسیار زنده‌ای اصول و ارزش‌های اسلامی را زیر پا نهادید و تحت تأثیر جنون انحصارطلبی که بر

مسئولین و مأمورین حزبی شما مسلط شده بود اعمالی صورت گرفت که روح اسلام و پیامبر و ائمه اطهار از آن منزجر و بیزار است. در شرایط موجود برای جلب رأی اکثریت احتیاجی به این اقدامات نداشتید به طور عادی بیشترین رأی مردم به نامزدهای شما تعلق می‌گرفت اما وحشتی که از احتمال پیروزی نامزدهای سایر گروه‌ها بر شما مستولی گردید به اعمالی و ادارتان کرد که نه تنها درست نبود حتی برتری و پیروزی طبیعی شما را هم مخدوش و بی‌اعتبار ساخت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۸)

رئیس‌جمهور نیز طی مصاحبه‌ای اطلاع داد که در جلسه روز ۵۸/۱۲/۲۸ شورای انقلاب با حضور آیت‌الله پسنندیده (برادر آیت‌الله خمینی) که خود از شاکیان تقلب در انتخابات است این مسئله بررسی خواهد شد. (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۸)

ایشان در مصاحبه‌ای اما وجود گزارشاتی مبنی بر تقلب وسیع در انتخابات را اعلام می‌کند که به نوعی تأیید وجود تقلب در انتخابات بود:

«ضرورت دارد، که من با هموطنان خودم در میان بگذارم با برادران و خواهران مسلمان خودم و همین طور با اقلیت‌ها باید در میان بگذارم مراجعات متعددی است که هر روز درباره انتخابات اعمال نفوذ حزب، تبلیغات نادرست با تیترهای بزرگ، دخالت سپاه، جهاد، کمیته و ارگان‌های دیگر در کار انتخابات که البته من این را به مراجع قانونی ارجاع می‌دهم و بلافاصله با مقاماتی که اداره انتخابات را در دست دارند، تماس می‌گیریم.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

روزنامه انقلاب اسلامی پس از انتخابات مجلس نیز متن مصاحبه با مسعود رجوی پس از دیدار با رئیس‌جمهور را منتشر ساخت. در ظاهر دیدار این دو برای ارائه مدارک تقلب در انتخابات مجلس بوده است. ببینید:

«پیش از ظهر دیروز مسعود رجوی از اعضای مرکزی جنبش مجاهدین خلق با رئیس‌جمهور ملاقات کرد در پایان این ملاقات رجوی گفت که در این دیدار گزارشی از انتخابات تهران به رئیس‌جمهور دادیم و از ایشان تقاضا کردیم که انتخابات تجدید شود. وی همچنین گفت که در این زمینه مدارکی در

دست بود که خدمت رئیس‌جمهور تقدیم کردیم و خواهش کردیم به علت مسئولیت قانونی ریاست جمهوری‌شان در امر انتخابات که حسن اجرایش و هماهنگ کردن همه‌ی قوای کشور به عهده ایشان است. بایستی دخالت نکنند. رجوی در پاسخ این سوال که در این گزارش چه مسائلی مطرح شده است گفت کثرت تقلبات که به صورت بی‌حد و حصری صورت گرفته است و ایشان نیز از این مسئله ناراحت شدند. عضو مرکزی مجاهدین خلق افزود که مقدار زیادی مدارک نیز از شهرستان‌ها که تا الان آماده است آورده‌ایم. که ۳ نمونه آن خیلی مشخص است. یکی وضعیت تبریز که ۵۰ کاندیدا تاکنون متحصن شده‌اند و دیگری اوضاع کرمانشاه است که ۲ تن از کاندیدای ما به دور دوم راه یافته‌اند و آنجا عده‌ای برای جنگ و جدال آماده‌اند که شهر را به خونریزی می‌کشاند و این طور چیزها.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

رجوی حزب جمهوری اسلامی را به اعمال نفوذ در انتخابات مجلس متهم می‌سازد:

«عضو مجاهدین خلق در پاسخ این سوال که آیا اعمال نفوذهایی از سوی بعضی گروه‌ها شده است یا خیر و آیا این مسأله را با رئیس‌جمهور در میان گذاشتید، گفت، بله، دقیقاً. اصلاً مسأله اصلی اعمال نفوذهایی است که توسط حزب جمهوری اسلامی شده است.» (همان)

در پاسخ محمدجواد باهنر عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی خود مجاهدین خلق را عامل اصلی تقلب گسترده در انتخابات دانست:

«گزارشات زیادی رسیده است که وحشت‌آور است. و این گزارشات در مورد دخالت‌های فراوان و اخلال مجاهدین و تقلبات آنان در این مسائل آنقدر زیاد است که خیلی عجیب است و ما واقعاً متأسف هستیم که درست به همان نسبت که این‌ها بیشترین تخلف را کردند، بیشترین جنجال را هم راه انداخته‌اند و این واقعاً کمال بی‌انصافی است که این چنین عملکرد دارند. ما از کمتر حوزه‌ای گزارشی می‌شنیدیم که دخالت و تقلب این‌ها نبوده است. بنابراین متأسفانه مسئله این جور است و آنچه بیشتر موجب ناراحتی است این

است که جنجال را هم این‌ها بیشتر برمی‌انگیزند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۸)

ایشان در جایی دیگر شرایط کلی انتخابات را خوب و احتمال ابطال انتخابات را بعید دانست:

«انتخابات که خوب برگزار شد ولی بعضی‌ها جنجال درست کرده‌اند در مجموع آرام بوده، تخلفاتی بعضی‌ها کرده‌اند و گزارش‌هایی رسیده است روی گزارش‌های مستند عمل خواهند کرد. اما آن اندازه نیست که این همه جنجال داشته باشد و منتهی به این شود که حیثاً ابطال شود. و جالب این است که همان سازمان‌ها و گروه‌هایی که بیشتر تخلف کرده‌اند بیشتر هم شکایت می‌کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۸)

خسروشاهی عضو شاخص و دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران و از حامیان بنی‌صدر، حزب جمهوری اسلامی را به تقلب در انتخابات متهم می‌سازد و احتمال می‌دهد با این روند حزب دچار فروپاشی شود:

«به من اطلاع داده شد که بعضی از گروه‌ها تقلب و یا بهتر بگویم دزدی می‌کنند من در جواب گفتم: کسی که چیزی دارد و از خود مایه دارد دزدی نمی‌کند و در غیر این صورت است که دزدی می‌کند. متأسفانه حزب جمهوری اسلامی هم بسیار از این کارها انجام داده و علت عدم محبوبیت حزب جمهوری اسلامی هم همین است و در اثر این اعمال پس از انتخابات مجلس خبرگان بسیار افت نموده است و پس از این انتخابات من پیش‌بینی می‌کنم حزب جمهوری اسلامی کلاً از بین برود.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

علی‌رغم تمام گزارشات در مورد تخلفات در انتخابات دوره اول مجلس حسن یوسفی اشکوری، نماینده این دوره، آن‌ها را به طور کلی بی‌اعتبار می‌داند:

«باید به این پرسش پاسخ داد که تقلب در انتخابات مجلس اول در حدی بوده است که واقعاً مشروعیت اصل انتخابات را در سراسر کشور مخدوش کند؟ من الان نمی‌توانم در این باره اظهار نظر کنم. چرا که اطلاعات لازم و منابع و اسناد در اختیار ندارم. در هر حال پاسخ دادن به آن کاری است سترگ

و محتاج اسناد و دلایل قانع‌کننده است. اشاره می‌کنم اگر واقعاً در انتخابات تقلب تعیین‌کننده‌ای رخ داده بود، حداقل در شهری مثل تهران، نمی‌بایست کاندیدای اختصاصی دفتر هماهنگی یعنی آقای فخرالدین حجازی رأی اول را می‌آورد و فردی چون هاشمی رفسنجانی در ردیف (احتمالاً) دوازدهم قرار می‌گرفتند. در شهرهای بزرگ و مهم (مانند قزوین و اصفهان و تبریز و رشت و شیراز و نیشابور) راه یافتگان یا کاندیدای اختصاصی دفتر هماهنگی بودند و یا مشترک (چنان که من خودم مورد حمایت دفتر هماهنگی و نیز مجموعه خط امامی‌ها از جمله حزب جمهوری اسلامی بودم) بودند و یا به هر حال کاملاً مستقل و غیرحزبی بودند. نشانه‌ای زیادی وجود دارد که در آن زمان، اگر هم اراده‌ای وجود داشت، امکان دستکاری گسترده و تقلب به معنای جابجایی آرا وجود نداشت. هرچه بود صحت انتخابات به تأیید وزارت کشور و شورای انقلاب و رهبری رسیده بود و در واقع دولت و وزارت کشور دولت شورای انقلاب با ریاست رئیس‌جمهور منتخب یعنی آقای بنی‌صدر این انتخابات را برگزار کرده بود و در نهایت بر آن مهر تأیید زده بود. روشن است که از منظر حقوقی هر نوع دعوی بعدی (و در واقع دبه درآوردن)، مانند تحمیلی بودن و یا رعایت مصالحی، اعتباری ندارد و پیامدهای حقوقی آن را زایل نمی‌کند. از این رو زیر سؤال بردن مشروعیت مجلس و قلابی خواندن آن به وسیله آقای بنی‌صدر در آن زمان و این زمان هیچ اعتبار حقوقی ندارد و به کلی بی‌وجه است. دعوی قلابی بودن مجلس طنابی است که بر گردن آقای بنی‌صدر هم آویخته می‌شود و مشروعیت ریاست جمهوری خود او و نخست‌وزیر و اعضای دولت او را هم به چالش می‌کشد. چرا که ایشان در افتتاح مجلس حضور یافت و در همان مجلس به عنوان رئیس‌جمهور سوگند خورد و بعد در بیمارستان در مراسم تنفیذ شرکت کرد و دست آیت‌الله خمینی را بوسید و بدین ترتیب ریاست جمهوری‌اش رسمیت یافت و بعد نخست‌وزیر و اعضای دولت او از همین مجلس رأی اعتماد گرفت. در هر حال دعوی قلابی بودن مجلس بیش از این که بینه‌ای بر ضد رقیبان ایشان باشد بینه‌ای علیه خود ایشان است و من واقعاً در شگفتم که چرا هنوز هم بر این دعوی باطل اصرار

می‌ورزند. یک بار گفته‌ام که این داستان داستان سعدی است که «یکی بر سر شاخ و بن می‌برید» است و به پرسش‌های مکرر من هم تاکنون پاسخ داده نشده است.» (سایت جرس، ۹۲/۳/۳۰)

در جمع‌بندی می‌توان گفت گرچه احتمال موردهایی از تقلب در هر انتخابات بسیار بالا است اما در مورد انتخابات دوره اول مجلس به نظر می‌رسد تقلب‌ها به حدی گسترده نبوده است که بتواند نتایج کلی آراء را به سود رئیس‌جمهور یا همان نامزدهای دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور تغییر دهد. وانگهی اکثریت نامزهای دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور با نامزدهای حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همنام یکسان بودند و انتخاب یا عدم انتخاب آنان تغییر شگرفی در سرنوشت مجلس ایجاد نمی‌کرد.

محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی علی‌رغم شائبه تقلب در انتخابات آن را بی‌نظیر دانست که پذیرش ضمنی نتایج انتخابات از سوی بنی‌صدر و هوادارانش است:

« [علی‌رغم] این اشکالات و تقلباتی که به مسئله انتخابات وارد است و در شماره دیروز فهرست گردید باز هم این انتخابات در طول تاریخ کشور ما و حتی بسیاری از جاها بی‌نظیر است. مردمی که در طول تاریخ زیر فشار سلطه‌گران بوده‌اند و هنوز نیز ریشه‌های آن در جامعه موجود است این چنین با شور و هیجان و مراقبت و نظم و با کمال آزادی به پای صندوق‌ها رفتند و به نمایندگان خود رأی دادند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۲/۲۶)

به هرحال پس از افزایش فشارها به علت تخلفات در انتخابات، شورای انقلاب تصمیم گرفت هیئتی را مأمور رسیدگی به شکایات برخی حوزه‌های انتخابیه نماید و در صورت لزوم انتخابات برخی حوزه‌ها را ابطال نماید. از آنجا که راهکار قانونی اعلام نظر و اهرم اجرایی برای آن هیئت در نظر گرفته نشده بود هیئت چندان رسمیت نیافت و با کناره‌گیری برخی از اعضای هیئت و بی‌توجهی مقامات رسمی به کار آن عملاً نتوانست مأموریت خود را انجام دهد.

رئیس‌جمهور گرچه هیچ‌گاه در سخنرانی‌های خود و به طور علنی از تقلب در انتخابات مجلس سخن نگفت اما در چند مورد در محافل خصوصی و در نامه به آیت‌الله خمینی نسبت به تقلب در انتخابات اعتراض نمود. دو هفته پس از برگزاری دور دوم انتخابات در تاریخ ۵۹/۳/۱ وی در نامه‌ای به رهبر انقلاب چنین می‌نویسد:

«عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود فرمودید صحیح است اما بدون این‌که صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند، نتیجه این‌که بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به این‌که ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می‌شوند و آن هم با اکثریت نسبی این مجلس معرف یک هفتم مردم ایران بیشتر نمی‌شود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ این‌ها چون مرض خودپرستی دارند هر حرفی را در رابطه با شخص رئیس‌جمهور تعبیر و تفسیر می‌کنند. حال آن‌که اگر مقصود نجات کشور نبود و مقصود قدرت‌طلبی بود از این مجلس بهتر نمی‌شد. این مجلس اگر بخواهد اسباب دست افرادی بشود که می‌خواهند به هر قیمت قدرت را قبضه کنند، حتماً وسیله‌ی تشدید بحران می‌شود و قطعاً سرنوشت انقلاب و ایران را به خطر می‌اندازد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۲۳)

... «در جریان انتخابات، گزارش‌هایی راجع به تقلبات انتخاباتی می‌رسید. ۱۰ قاضی برای نظارت بر انتخابات معین کردم. به آن‌ها میدان عمل نمی‌دادند. گزارش‌های آن‌ها درباره انتخابات تهران این بود که قابل ابطال است. یک هیئت ۷ نفری باز به پیشنهاد من و تصویب شورای انقلاب تشکیل شد، هیأتی که چون اکثریت بودند، اعضایش را آن‌ها انتخاب کردند و به آقای خمینی گفتم و نوشتم، او بسیار راضی بود، مجلسی بود که می‌خواست. اما من نباید به این مخالفت‌ها اکتفا می‌کردم. باید در همه جا به راه می‌افتادم و مثل انتخابات ریاست جمهوری، همه نیروهای زنده جامعه به حرکت درمی‌آمدند و پیش از وقوع از وقوع فاجعه جلوگیری می‌کردیم و نکردیم. تهدید کردم که این مجلس را به رسمیت نمی‌شناسم. آن را افتتاح نمی‌کنم و نخست‌وزیر به این مجلس معرفی نخواهم کرد. به سراغ آقای خمینی رفتند و او را به جان من

انداختند. در ضمن از بیم این که تهدید خود را اجرا کنم، در کارت دعوت نوشته بودند، افتتاح مجلس توسط آقای مهدوی کنی وزیر کشور! گفتند در چاپ اشتباه شده است. اما به احتمال قوی دروغ می‌گفتند. به دلیل همان ملاحظات رویه خود را تغییر دادم...» (بنی‌صدر، ۱۳۶۰)

محمدجعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی که در هنگام انتخابات در سال ۱۳۵۸ آن را بی‌نظیر دانسته بود، سال‌ها بعد با تأکید بر وجود تخلفات وسیع مدعی شد هیئت بررسی تخلفات، نتایج تعداد زیادی از حوزه‌های انتخابیه را باطل اعلام کرده است:

«در ادامه و با بالاگرفتن اعتراضات، با فشار آقای بنی‌صدر شورای انقلاب یک کمیسیون هفت نفره را با اعضای زیر برای رسیدگی به شکایات راجع به تقلبات در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی تشکیل داد: ۱- دکتر آزاد ۲- شیخ مصطفی ملکی امام جماعت تجریش ۳- شمس آل احمد ۴- سجادیان ۵- خوشنویسان ۶- دکتر اسدی ۷- مهندس قزوینی. این کمیسیون هفت نفره در زیر مجموعه خود هیئت‌هایی «مرکب از یک قاضی دادگستری استان، یک نماینده از آموزش و پرورش استان و یک نماینده شورای انقلاب» را برای رسیدگی به شکایات و تحقیق در نقاط مختلف کشور تشکیل داد و در اولین اطلاعیه خود اعلام کرد که تا ۱۴ فروردین (۱۳۵۹) شکایات را دریافت خواهد کرد. پس از تشکیل این هیأت، اعلان شد «مرحله دوم انتخابات به تعویق افتاد» و «با توجه به گزارش این هیأت در مورد انتخابات تصمیم گرفته خواهد شد» و مهدوی کنی وزیر کشور گفت «تا اعلام نظر قطعی این هیأت [هیأت هفت نفری] اعتبارنامه هیچ یک از وکلا، حتی وکلایی که در شهرستان‌ها اکثریت به دست آورده‌اند صادر نخواهد شد» آقای مهدوی کنی باز در تاریخ ۷ اردیبهشت گفت: «مسئلاً ما تا اعلام نظر هیأت ۷ نفری مرحله دوم انتخابات را انجام نخواهید داد.» بنابر گزارش بعدی هیئت ۷ نفره، از ۱۴۸ حوزه انتخابیه، از ۱۲۷ حوزه شکایت رسیده بود و تا زمان انحلال این هیئت، از حدود سی و چند حوزه‌ای که رسیدگی کرده بود، برای ۲۴ حوزه و از جمله تهران حکم به تقلب اساسی و ابطال داده بود.» (سایت خبرنامه گویا، ۹۲/۱/۸)

در تاریخ ۵۹/۱/۱۹ اعلام شد سه نفر از اعضای شورا استعفا نموده‌اند و مشخص نشد نتیجه تحقیقات و بررسی شکایات شورا به چه نحوی و به چه مقامی ارائه شد. جالب آن‌که تا ۵ روز مانده به انتخابات دور دوم مجلس این شورا درباره برگزاری انتخابات هیچ‌گونه اظهارنظری نکرده بود.

بنی‌صدر مدعی است که بدون اظهارنظر این شورا نباید مرحله دوم انتخابات انجام می‌شد تا تقلبات بررسی و ابطال برخی حوزه‌ها صورت بگیرد، اما آیت‌الله خمینی دستور انجام دور دوم انتخابات مجلس را صادر کردند. بنی‌صدر طی نامه‌ای به این تعجیل در برگزاری انتخابات اعتراض می‌کند اما سودی نمی‌بخشد.

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌مجلس دوره اول اما تقلب در انتخابات مجلس را فاقد مدارک و اسناد مستند و واقعی می‌داند و سخنان محمد جعفری را تکذیب می‌کند:

«پیروزی چشمگیر نیروهای انقلابی و مذهبی و در نخستین دوره انتخابات مجلس شورای ملی، مورد رضایت و قبول نیروهای مخالف نبود و آن‌ها کوشیدند در این نتایج شک و شبهه ایجاد کنند؛ کاری که بلافاصله با اعلام نتایج اولیه انتخابات شروع و هر روز بر دامنه آن افزوده شد. این مخالفت‌ها با حمایت آقای بنی‌صدر و هدایت همپیمانان او، شکل جدی‌تری به خود گرفت و بحث آن به شورای انقلاب کشیده شد. شورای انقلاب بر این نظر بود که انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورا باید خالی از هرگونه شک و شبهه باشد و اگر احیاناً در جایی تخلف جدی از قانون انتخابات صورت گرفته و یا رعایت امانت‌داری نشده است، باید با آن برخورد شود و حتی اگر لازم بود، انتخابات آن محل باطل گردد. همین عقیده موجب گردید شورا در اوایل فروردین ماه [۱۳۵۹]، تشکیل هیأت هفت نفره‌ای متشکل از آقایان یوسف طاهری قزوینی، سجادیان، اسدی لاری، خوشنویسان، ملکی، شمس آل احمد و علی آزاد را برای بررسی کیفیت انتخابات تصویب کند. این هیأت که بعداً به علت‌های مختلف از جمله مشکلات شخصی افراد، تغییراتی در اعضای آن بوجود آمد، موظف بود به کلیه شکایت‌های موجود و ادعاهای مربوط به

تخلف و تقلب در انتخابات، با دقت کامل و با بی طرفی رسیدگی کند و نتیجه را در مدت یک ماه به شورا ارائه نماید. بیشتر شکایت‌ها و ادعاهای مربوط به تقلب و تخلف در جریان انتخابات، مسند و واقعی نبود و مشخص بود که بیشتر یک جنجال سیاسی است تا یک واقعیت. مثلاً گروهی از همین مخالفان مدعی بودند که قبل از انتخابات، اکثر استانداران، فرمانداران و بخشداران با اهداف سیاسی عوض شده‌اند. این مطلب البته صحیح نبود زیرا در مدتی که من در وزارت کشور بودم تنها به خاطر استعفای برخی از مسئولان یا با هدف پرکردن بعضی از پست‌های خالی با جایگزین کردن افراد مناسب به جای افراد ناباب، مجبور بودیم کسانی را منصوب کنیم و این کار هم به دور از دسته‌بندی‌های سیاسی و تعلقات حزبی انجام شد. حتی بعد از کناره‌گیری من، پست‌های زیادی نیز در سطوح فرمانداری و بخشداری و سایر مسئولیت‌ها همچنان خالی بود. با این حال ما در شورای انقلاب، بررسی تمام و کمال همه‌ی موارد را تأکید کردیم و از هیأت خواستیم با سعه‌ی صدر، وظیفه‌ی اسلامی و ملی خود را انجام دهد. تشکیل این هیأت و فرصت یک ماهه‌ی آن برای بررسی کیفیت انتخابات، موجب شد صدور اعتبارنامه برای منتخبان و نیز برگزاری دور دوم انتخابات، برای مدت یک ماه به تعویق بیفتد. سرانجام هم این کمیته در نتیجه‌ی بررسی‌های نهایی خود، فقط انتخابات پنج شهرستان کوچک را باطل کرد و انتخابات در بیش از پنجاه حوزه‌ی دیگر از جمله تهران را تأیید نمود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۵۴)

ائتلاف

یکی از مسائل حاشیه‌ساز انتخابات دوره اول مجلس، طرح تشکیل ائتلاف بین نیروهای سیاسی عمده و ارائه یک لیست مشترک در تهران و در صورت لزوم شهرستانها توسط آن بود. قرار بود این لیست به طور گسترده در تهران و توابع آن توزیع شود. در واقع با توجه به احتمال بالای رأی آوردن افراد موجود در لیست، به علت حجم بالای تبلیغ برای آن، این لیست افراد منتخب در پایتخت را معین می‌کرد. صرف نظر از عملکرد ائتلاف به اصطلاح بزرگ در

شهرستان‌ها، مسئله اصلی نامزدهای تهران و شیوه انتخاب آنان بود. نقل قول‌های مختلفی از شیوه انتخاب نامزدها و سهم هر یک از گروه‌های شرکت‌کننده در ائتلاف وجود داشت که به طور کلی روند ائتلاف را مشخص می‌ساخت. شواهد حاکی از آن بود که در برخی از موارد حساس که به گزینش افراد خاص لیست نامزدها برمی‌گشت اختلافاتی وجود داشت. کیفیت ائتلاف دوره اول مجلس از آنجا که همین مجلس رأی به عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور داد اهمیت بسیاری دارد. و لذا هرگونه تغییر در ترکیب نامزدها می‌توانست تغییر کلی در مجلس پدید آورد، حتی ممکن بود هیچگاه عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در مجلس مطرح نشود. به استثناء گروه‌های همنام (نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی) که خود لیست جداگانه داده بودند گروه‌های عمده مذهبی آمادگی خود برای حضور در ائتلاف را اعلام کردند. از جمله حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز تهران، گروه مؤتلفه اسلامی (بازار تهران)، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور در جلسات ائتلاف شرکت کردند. به نظر می‌رسید پس از شکست جبهه بزرگ اسلامی حامیان رئیس‌جمهور با توجه به بضاعت اندک خود چه از نظر امکانات و چه از نظر نامزد مطرح و کمبود وقت برای رایزنی با سایرگروه‌ها صلاح را بر آن دید تا با حداقل خواسته‌ها و انتظارات به ائتلاف حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت و دیگر گروه‌های مذهبی بپیوندند. از آنجا که نامزدهای مطرح دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور در آن حد نبودند که یک لیست کامل را تشکیل دهند لذا در هر صورت ائتلاف برای آن‌ها بهترین گزینه بود زیرا خواسته‌های آن‌ها از مجلس را بیشتر تأمین می‌کرد.

محمدجعفری که گویا از نزدیک در جریان تشکیل جلسه نیروهای سیاسی تأثیرگذار برای ارائه لیست مشترک بوده است خواسته دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم و رئیس‌جمهور را حداقل انتظار از ائتلاف می‌داند، وی جریان ائتلاف را چنین شرح می‌دهد:

«روز یکشنبه گذشته جلسه با شرکت حزب جمهوری، و روحانیت مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با ریاست جمهور از ساعت ۱۰ صبح تشکیل شد و تا ساعت ۵ روز بعد ادامه یافت. در تمام مدت بحث‌ها بر روی این مسئله دور می‌زد که از جانب دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور زیر لیست حزب جمهوری امضاء شود. و در گرفتن این امضاء مجاهدین انقلاب اسلامی بیش از پیش کوشا بود. آقای حجت‌الاسلام شاه‌آبادی که از جانب روحانیت صحبت می‌کرد نیز کوشش فراوان به کار برد که از جانب ما این لیست امضاء شود. وقتی دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با ریاست جمهوری وضع را از این قرار دید که کوشش می‌شود که حزب جمهوری مجلس را قبضه کند پیشنهاد کرد: که از جانب این دفتر حتی حاضریم کسی در لیست نیاید اما چند نفری که ضدیت آن‌ها با رئیس‌جمهوری چه پیش و چه بعد از انتخابات ریاست جمهوری مسجل و آشکار شده بود را از لیست بردارند جواب شنیده شد که حتی برای حزب خیلی ساده‌تر است که به عنوان مثال: دکتر باهنر و یا هاشمی رفسنجانی [اعضای شورای رهبری حزب] را بردارند. تا این آقایان را، بعد از روشن شدن انحصارگری این آقایان مانند ما دیگر در آنجا بی‌فایده بود بالاخره جلسه روز دوشنبه ساعت ۵ صبح پایان یافت و روز سه شنبه این سه گروه یعنی حزب جمهوری، روحانیت مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (گروه مؤتلفه) [منظور گروه‌های ائتلافی است با حزب یا گروه مؤتلفه اشتباه نشود] تشکیل جلسه می‌دهند و لیستی که انتشار یافت و مشاهده شد ۲۴ نفر از آن از لیست حزب جمهوری (که عده‌ای نیز با روحانیت مبارز مشترک بودند) و ۶ نفر دیگر از لیست روحانیت مبارز بودند بعد از انتشار این لیست که در واقع نمی‌توان آن را ائتلاف نامید بلکه لیست حزب جمهوری اسلامی است که گروه‌های فوق نیز امضاء کرده‌اند. مطلع شدیم که بسیاری از روحانیون مبارز مخالف این ائتلاف بودند و از جمله حضرت آیت‌الله خسروشاهی و حجت‌الاسلام علی اصغر مروارید اظهار داشتند که آقای حجت‌الاسلام شاه‌آبادی ابداً چنین اجازه‌ای از جانب ما نداشته است و ما ابداً

با این کار راضی نبودیم. و حتی اطلاعیه تهیه کرده بودند با امضاء چندتن از روحانیون مبارز که در رسانه‌های گروهی منتشر شود که این ائتلاف از جانب آن‌ها نیست که آن هم از جانب رسانه‌های گروهی انتشار نیافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

حزب جمهوری اسلامی عملکرد دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور و اصرار بر حذف پنج نفر از لیست مشترک را دلیل عدم ائتلاف با دفتر هماهنگی در انتخابات مجلس اعلام کرد. جالب آن‌که حامیان بنی‌صدر احتمالاً با هماهنگی وی خواهان حذف پنج نفر از لیست شدند که دو نفر از آن‌ها عضو نهضت آزادی بودند (مصطفی چمران، ابراهیم یزدی) و چهره شاخص دیگر حسن آیت بود که به مخالفت با رئیس‌جمهور شهرت داشت:

«دفتر هماهنگی از ابتدا تا آخر جلسه تکرار کردند که ما یک قانون اساسی داریم و نمی‌توانیم از آن تخلف کنیم به این شرح:

۱- لیست حتماً ۳۰ نفره باشد

۲- حتماً سه نفر از ما باشند

۳- حتماً ۵ نفر (دکتر چمران، دکتر آیت، دکتر کاشانی، زواره‌ای و دکتر یزدی) نباشند و علت نبودن این ۵ نفر هم موضع‌گیری آن‌ها در مقابل رئیس‌جمهور ذکر شده است. این موضوع به شدت از طرف حزب و سازمان‌های مؤتلفه مورد اعتراض قرار گرفت که مگر به جرم عقیده می‌توان کسی را کنار گذاشت و سه نفری که از حزب می‌باشند ضمن حفظ عقاید شخصی در عمل تابع سیاست حزب می‌باشند که عدم مخالفت با ریاست جمهوری یا رعایت قانون اساسی می‌باشد. لکن آن‌ها اصرار کردند و حتی یکی از آن‌ها گفت که اگر در یک لیست یک میلیون نفری توافق شود و یکی از آن‌ها آیت باشد ما آن لیست را امضا نخواهیم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۶)

روزنامه انقلاب اسلامی در مقاله‌ای در پاسخ به واکنش حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، زوایای تاریک و علل شکست

ائتلاف بین دفتر هماهنگی، حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز را روشن تر می کند:

«از ما می پرسند که چون ما پیشنهاد کرده ایم که چند نفری که ضدیت آن ها با رئیس جمهور آشکار شده بود را از لیست بردارند، آیا این همان ملاک های طاغوتی نیست؟ و آیا ائتلاف با رئیس جمهور جرم است؟ نه چنین نیست. البته فرق است بین ضدیت و ائتلاف فکری. ائتلاف فکری قبول است و کسی بدان اعتراض نکرده است و اما این که ما اصرار داشتیم که آقای دکتر آیت در لیست مشترک نباید باشد به علت ائتلاف فکری او با شخص رئیس جمهور نبود و ما این مسئله را آن جا در حضور همگی توضیح دادیم: اولاً به علت ضدیت ایشان با آقای بنی صدر چه پیش و چه بعد از انتخاب شدن آقای بنی صدر به ریاست جمهوری در مجامع مختلف است. ثانیاً ایشان قبل از کودتای ۲۸ مرداد در حزب بقایی بر علیه حکومت دکتر محمد مصدق فعالیت می کرد که بعضی از سخنرانی های ایشان در روزنامه های آن زمان درج است ثالثاً بحث کردیم که از ۲۸ مرداد به بعد چه کاری در خط انقلاب کرده است شما گفتید انقلابی بوده این شما نبودید که گفتید؟ برای حزب حتی برداشتن حجت الاسلام خامنه ای و رفسنجانی و باهنر خیلی ساده تر است تا دکتر آیت در همان زمان این سوال برای ما پیش آمد که آیا دکتر آیت حزب است؟ البته ما در مقالات جداگانه ای روشن خواهیم کرد که اگر نمایندگان مجلس ضدیت با رئیس جمهور منتخب مردم داشته باشند چه خطراتی مملکت و اسلام را تهدید می کند علاوه بر این ها اگر این ملاک طاغوتی است؟ این شما نبودید که می گفتید ما به هیچ وجه زیر لیستی که آقای دکتر یزدی باشد امضاء نخواهیم کرد؟ یک بام و دو هوا چه معنی دارد؟! این درست است که ما بدو گفتیم: دکتر آیت، زواره ای، دکتر یزدی، چمران و موسوی خوئینی ها در لیست مشترک نباشند اما همه بعد از بحث ناظران شاهد هستند که ما تنها روی دکتر آیت و زواره ای اصرار داشتیم آن هم نه به دلیل ائتلاف عقیده با آقای رئیس جمهور و نه به جرم انتقاداتی که ایشان بنا به گفته شما قبل از انتخاب

شدن آقای بنی‌صدر به رئیس‌جمهور داشته‌اند بلکه همان طور که گفتم ضدیت آشکار ایشان پیش و پس از انتخاب شدن.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۱۷)

به هر ترتیب که بود دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور در ائتلاف حضور نیافت. از سوی دیگر حزب جمهوری اسلامی با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و گروه مؤتلفه اسلامی کمتر اختلاف نظر داشت و با توجه به هماهنگی‌های فی‌مابین و در نظر گرفتن سهم مشخص از نامزدهای آن‌ها به خصوص در شهرستان‌ها ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از پیش قابل پیش‌بینی بود اما در مورد جامعه روحانیت مبارز که بخشی از اعضای آن مستقل از حزب می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند، پیچیدگی ائتلاف البته بیشتر بود.

واقع امر آن بود که برخی اعضای شاخص جامعه روحانیت مبارز تهران عضو حزب جمهوری اسلامی یا از دوستان قدیمی رهبران حزب بودند، اما برخی دیگر چندان از نفوذ و تأثیرگذاری حزب بر جامعه روحانیت خرسند نبودند. بخشی از روحانیون برجسته جامعه روحانیت، حزب را انحصارطلب می‌دانستند و معتقد بودند آنان درصدد هستند افراد هماهنگ با خود را وارد مناصب کلیدی از جمله مجلس کنند و بر همین اساس، آشکارا به مخالفت با اعمال سلیقه حزب در کارهای مشترک با جامعه روحانیت پرداختند. در ابتدا به نظر می‌رسید این اختلاف نظر بر حمایت یا عدم حمایت از ریاست جمهوری بنی‌صدر متمرکز باشد، اما وقایع بعدی نشان داد این اختلاف‌ها عمیق‌تر از آن چیزی بود که تصور می‌رفت. بخشی از جامعه روحانیت مبارز شاه‌آبادی و فضل‌الله محلاتی نمایندگان این تشکل در کمیته بررسی ائتلاف را به تکروری و امضاء لیست «ائتلاف بزرگ» بدون هماهنگی با اعضا جامعه متهم ساختند. به هر صورت در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۱ لیست مشترکی با عنوان «ائتلاف بزرگ» به امضای آیت‌الله خامنه‌ای از طرف حزب جمهوری اسلامی و امضای فضل‌الله محلاتی از طرف جامعه روحانیت مبارز تهران منتشر شد. اما پس از انتخابات اعتراض به نحوه این ائتلاف از سوی بخشی از جامعه روحانیت مبارز بالا گرفت.

خسروشاهی دبیر وقت جامعه روحانیت مبارز و از منتقدین حزب جمهوری اسلامی عضو دیگر این جامعه را به تکروری در اعلام ائتلاف بر سر لیست مشترک نامزدهای نمایندگی با آن حزب متهم می‌سازد:

«من از جریان ائتلاف خبردار نبودم و آقای شاه‌آبادی این موضوع را نه تنها به من نگفته بودند بلکه چند نفر دیگر نیز از اعضای جامعه روحانیت مبارز از جریان ائتلاف بی‌خبر بودند. همان طور که می‌دانید کاندیداهای پیشنهادی روحانیت مبارز با لیست‌های دیگر گروه‌های متولفه تنها در مورد ۴ نفر اختلاف داشت که برگزیده شدن این ۴ نفر کارمشکلی نبود و غیر از این ۴ نفر از جامعه روحانیت مبارز افراد مشترکی نامزد شده بودند و من با ائتلاف مخالف نبودم ولی انتظار داشتم که ما را از این جریان مطلع می‌نمودند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

علی‌اصغر مروارید از اعضای برجسته جامعه روحانیت مبارز تهران و از منتقدین حزب جمهوری اسلامی نیز از اقدام بدون هماهنگی با اعضا و شرکت در ائتلاف بزرگ انتقاد نمود و خواهان تعویق انتخابات به واسطه تقلب در اعلام «ائتلاف بزرگ» شد. ایشان در گفتگویی با روزنامه انقلاب اسلامی شرح ماجرای تیترو روزنامه جمهوری اسلامی با عنوان «ائتلاف بزرگ» را این گونه شرح می‌دهد:

«تا آن اواخر در حدود هفده نفر از این لیست روحانیت از حزب جمهوری اسلامی بود که قبلاً این‌ها را مطرح کرده بود. یعنی ما برای این‌که آن نیت صادقانه خودمان را به مردم نشان بدهیم، نگاه می‌کردیم در همه‌ی لیست‌ها و خود من اقلاً بیشتر از بیست مرتبه به این لیست‌ها مراجعه می‌کردم، چه کسانی عنوان کردند، چه گروه‌هایی از او طرفداری کردند. بالاخره ما دشمنی با هیچ کس نداشتیم. دوستی هم با کسی نداشتیم. صلاح امت را در نظر می‌گرفتیم. با این نیت ما شروع به کار کردیم و پوستره‌های پخش و لیست‌ها را منتشر کردند که روحانیت مبارز این کاندیدها را دارد و گروه‌های دیگر هم لیست‌هایشان را دادند و روزنامه‌ها هم نوشتند.»

دو سه روز بعد عنوان شد که این مرتبه از ما خواسته‌اند که یک ائتلافی بشود، آیا با ائتلاف نظر دارید یا نه؟ روحانیت مبارز جلسه‌ای تشکیل داد. و گفتیم فعلاً آن گروه‌هایی که مطرح هستند، حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز، دفتر همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهوری و مجاهدین انقلاب اسلامی هستند. این چهار گروه مطرح شد و تقاضا شد که تا می‌توانیم به وحدت برسیم. در آن جلسه عنوان شد که اگر ما بتوانیم با گروه‌های دیگر یک نوع ائتلاف بکنیم، آقایان رأی می‌دهند یا نه؟ عموماً در جلسه ما رأی دادند که تا بتوانیم ائتلاف در بین همه گروه‌ها بهتر است. فقط یکی دو نفر مخالفت کردند که البته به این عنوان که تحت نام ائتلاف ممکن است ناراحتی‌هایی پیش بیاید. بنابراین جامعه روحانیت به اصل ائتلاف رأی داد ولی این که چگونه و چه شکل به جلسه‌ای دیگر موكول شد. جلسه دیگری تشکیل شد و گفتیم که اگر دو سه نفر از نمایندگان حزب مثل آقای بهشتی و رفسنجانی آمدند راجع به ائتلاف با حزب صحبت می‌شود. در جلسه‌ای که تشکیل شد، آن آقایان نیامدند و فقط یک نفر از طرف حزب آمد و از طرف دفتر همکاری‌ها هم آمدند و از طرف مجاهدین انقلاب اسلامی هم آمدند ولی از طرف حزب کسی که رأیش برای ما حجت باشد نیامد. و آن کسانی هم که آمده بودند از بازاری‌ها بودند و خودشان هم گفتند که من فقط باید گزارش این جلسه را به حزب ببرم و بعد تصمیم بگیرم. من گفتم: که دیگر عرضی ندارم و چون اختیارات ندارید بروید اختیارات بگیرید. آن جلسه هم بهم خورد و ما دیگر از ائتلاف خبر نداشتیم تا این که یک تلفن به من شد که صحبت این طور است که از این کاندیداها حدود سی و پنج یا چهل نفر عنوان بشوند که مردم بتوانند از این عده سی نفر را انتخاب بکنند. آیا شما با این رأی موافقید که جلسه تشکیل بدهیم یا نه؟ من گفتم که اگر این چهار گروه کاندیداهاشان را بگذارند و امکان این را هم به مردم بدهند که خود مردم در بین این عده هم حق انتخاب داشته باشند و به این ترتیب یک نوع وحدتی باشد و دیگر هیچ اطلاعی نداشتیم تا قبل از این که روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شود، آقای شاه‌آبادی به من تلفن کردند که دیشب من رفتم یک کاری کردم مثل این که و

آن کار هم آن شکلی که قبلاً فکر می‌کردم به صورت بدتری درآمد. پرسیدم مسئله چیست؟ ایشان گفتند که ما رفتیم و روی چند نفر ائتلاف کرده‌ایم و بنا شد که چند نفر از ما نباشد و چند نفر از حزب نباشد. گفتیم: ما که از حزب هفده نفر گذاشتیم اگر قرار شد ائتلاف کنیم آن‌ها باید دو نفرشان را بردارند و ۱۵ نفر روحانی مبارز و ۱۵ نفر هم حزب معرفی کند. علاوه بر آن قرار شد که ائتلاف بین گروه‌های دیگر هم باشد. گفتند که گروه‌های دیگر حاضر نشدند، چون دفتر همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور گفته است که من حتی یک کاندیدا هم نمی‌خواهم داشته باشم فقط شرط من «نفی» است یعنی می‌گویند که یک نفر حتماً نباید در لیست شما باشد و اگر این یک نفر نبود ما ائتلاف می‌کنیم. آقای شاه‌آبادی از آن‌ها سوال کرده بود که چرا؟ و آن‌ها در جواب گفته بودند که چون در مقابل رئیس‌جمهور ایشان موضع دارد. بنابراین نمی‌خواهیم ایشان باشند. ولی صحبت شده بود که نه، حزب گفته است ما مقید هستیم که این نفر حتماً در لیست ما باشد و دفتر همکاری‌ها هم گفته بود که ما دیگر نمی‌توانیم با شما ائتلاف کنیم. و مسئله ائتلاف هم بهم خورد و آقایان رفتند.

آن‌ها که کنار کشیده بودند، فقط جامعه روحانیت و حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین انقلاب اسلامی باقی مانده بودند. یک وقت روزنامه جمهوری اسلامی درآمد و ما دیدیم که «ائتلاف بزرگ» و ما نگاه کردیم دیدیم که سی نفر معرفی شده‌اند. آقای شاه‌آبادی به من گفته بودند که من و چهار نفر دیگر حذف شده‌ایم بعد که من نگاه کردم دیدم که نه خیر، چند نفر از لیست حذف شده‌اند ولی ایشان توی لیست هستند. اول هم نوشته بود: جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی و بنیاد الهادی و چند اسم دیگری که درست نمی‌دانم، دو تا عضو دارد، ده تا دارد یا ده‌هزار عضو دارد و هیچ اطلاعی نداریم و صحبتی از آن‌ها در بین نبود من وقتی نگاه کردم، دیدم که حدوداً بیست و پنج، شش نفر از حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده‌اند و سه چهار نفر هم از مثلاً طرف جامعه روحانیت به آن‌ها افزوده شده‌اند. بنابراین دیدیم از مطلبی که به عنوان جامعه روحانیت می‌گویند

و من هیچ خبر ندارم، خیلی تعجب کردم، به دوستان دیگر گفتم، دیدم آن‌ها هم هیچ کدام خبر ندارند و حتی یک نفر هم از این ائتلاف اظهار اطلاع نکرد. به آقای شاه‌آبادی گفتم، گفتند که بله من خودم رفتم آنجا و دیدم که این جور در این موقعیت صلاح است و این کار را کردم من فوراً یک صورتی خطاب به رئیس‌جمهور، انجمن نظارت، وزارت کشور و دفتر امام تنظیم کردم و این جور نوشتم: روزنامه‌ای بدست من رسیده و از ائتلاف بزرگی در یک موقعیتی خبر می‌دهد که امکان هرگونه تبلیغ دیگری از ما سلب است و به روزنامه‌ها هم گفته‌اند و بنابراین اگر ما بخواهیم این انتخابات را رسمی بدانیم باید یک هفته به تأخیر بیاندازند که ما فرصت داشته باشیم که این ائتلاف را تکذیب کنیم. چون بسیاری از کاندیداهای ما حذف شده بودند، این را تکذیب کنیم، بعد انتخابات صورت بگیرد و یا راه دیگرش این است که از این ساعت تا فردا صبح که به اصطلاح تبلیغات ممنوع می‌شود ساعتی یک مرتبه رادیو و تلویزیون اعلام کند که این ائتلاف از طرف جامعه روحانیت تکذیب می‌شود، که متأسفانه این هم نشد و یک مرتبه دیدیم که روحانیتی که خودش را مستقل می‌دانسته و عده‌ای را با کمال خلوص از گروه‌های مختلف انتخاب کرده، از لیست حذف کردند. باز اگر لیستی که آقایان دادند همه روی آن توافق داشتند مسئله‌ای نبود. اما دیدیم لیستی است که ائتلاف‌انگیز است. مثلاً قبلاً آقای گلزاده غفوری را ما در لیست روحانیت مبارز داشتیم و ما از ایشان خواهش کردیم که در لیست ما باشند ولی دیدیم که اسمشان در لیست نیست. لیست‌ها خیلی متشتت شد. و ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. امری که بسیار زننده بود نحوه منعکس کردن این ائتلاف بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

برخلاف علی اصغر مروارید، فضل‌الله مهدیزاده محلاتی عضو جامعه روحانیت مبارز تهران از کیفیت تشکیل ائتلاف بین حزب و جامعه روحانیت تهران ابراز رضایت می‌کند:

«بعد (طرفداران بنی‌صدر) گفتند: خوب می‌آییم ائتلاف می‌کنیم با جامعه روحانیت و حزب برای تعیین کاندیدا برای مجلس شورای اسلامی. نماینده

فرستادند، در جامعه روحانیت، از حزب هم آمدند و از مجاهدین انقلاب اسلامی هم آمدند و نشستیم کاندیداها را بررسی کردیم. این‌ها یک سری کاندیدا داده بودند. نویری، سلامتیان، ... یک نفر از تمام این‌ها رأی آورد که جزء کاندیداها باشد، که آن مبلغی اسلامی بود. در دوره‌ی اول بقیه کاندیداها را ما کنار گذاشتیم و با حزب ائتلاف کردیم. در دور اول هم او رأی آورد، در دوره‌ی دوم که ما باز ائتلاف کردیم بچه‌های مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند و دروغ این مبلغی اسلامی را ثابت کردند و صلاحیت او در دور دوم رد شد و در دور دوم فقط جامعه روحانیت با حزب جمهوری ائتلاف کرد و انتخابات پیروز شد که آقای خامنه‌ای از طرف حزب امضا کرد کاندیداها را و من از طرف جامعه روحانیت امضا کردم و ائتلاف بین جامعه روحانیت مبارز و حزب به وجود آمد و آن ائتلاف بزرگ که مجلس را تشکیل داد به این صورت بود و مجلس انقلابی شد. بنی‌صدر در اینجا شکست خورد. بزرگترین شکست را به نظر من بنی‌صدر در آن‌جا خورد. اگر بنی‌صدر مجلس را آن روز قبضه کرده بود دیگر تمام شده بود و شاید لطف خدا بود که ما این اشتباه را بکنیم در انتخاب او ولیکن موفق شدیم در اینجا نقش او را خنثی کنیم و اگر ما نبودیم در کنگره، نقش او در آنجا تثبیت می‌شد و مجلس را هم قبضه می‌کرد.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۵)

در عین حال محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی سال‌ها بعد متن نامه‌ای را منتشر می‌سازد که توسط ائمه جماعت ۱۲ منطقه تهران تنظیم و طی تلگرافی به رئیس‌جمهور، هیأت نظارت بر انتخابات و ریاست دادرسی عمومی تهران شکایت خود را از روند انتخابات تهران ابراز نمودند:

«بسمه تعالی

اعلامیه‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۲ به عنوان «ائتلاف بین جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری و گروه‌های مؤتلفه» چاپ شد و سپس این اعلامیه جداگانه زیر عنوان «ائتلاف بزرگ» به انضمام سخنرانی امام امت چاپ گردید و دیروز عصر و شب در سطح وسیعی در تهران و در روستاهای اطراف آن منتشر گردیده است. اینک چون فعالیت و

تبلیغ انتخاباتی اکنون ممنوع می‌باشد و طوری این عمل را انجام داده‌اند که فرصت و امکان رد این توطئه نباشد و نتوانیم حقایق را به سمع مردم شریف تهران برسانیم بدین وسیله اعلام می‌داریم که این اعلامیه توطئه بزرگ است و جامعه روحانیت مبارز چنین تصمیمی نگرفته و آن را تکذیب می‌نماید و در شگفت است چگونه حزبی که عنوان اسلامی دارد دست به چنین کاری زده است. و چون این عمل دسیسه و تقلب در انتخابات است و مخصوصاً با قرار دادن نام امام امت در ردیف امضاءکنندگان اعلامیه افکار مردم را گمراه کرده‌اند و از طرفی جامعه روحانیت مبارز نمی‌تواند به علت ممنوعیت تبلیغ انتخاباتی مردم تهران را از این توطئه بزرگ آگاه کند بدین وسیله اولاً از جهت دسیسه و تقلب در امر انتخابات اعلام جرم می‌کند و تقاضای رسیدگی دارد و چنین انتخاباتی باطل است. ثانیاً انتخابات یک هفته تأخیر افتد تا جامعه روحانیت مبارز تهران بتواند به مردم اعلام دارد که چنین ائتلافی از طرف جامعه مذکور واقع نشده است.» (سایت خبرنامه گویا، ۹۲/۱/۸)

روزنامه انقلاب اسلامی ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز را محصول تکروری برخی افراد می‌داند:

«کوششی که برای دستیابی به لیست وحدت حداقل در تهران به عمل آمد بی‌نتیجه ماند و ائتلافی هم که در آخر کار به وقوع پیوست نیز از منافع گروهی برخوردار بود و به طوری که عیان شده است در این ائتلاف نیز تکروری شده است علاوه بر این‌ها حتی در فاصله زمانی که تبلیغات ممنوع بود مواردی دیده شد که بیانیه آن ائتلاف و سایر لیست‌ها را پخش می‌کردند و در این امر نیز رسانه‌های گروهی (رادیو) نیز با تفاوت نبوده است و به عنوان تیتراژ اول روزنامه جمهوری اسلامی ائتلاف بزرگ را که چیزی جز تبلیغ برای این لیست نبوده است قرائت می‌گردد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

انتخابات اولین دوره مجلس شورا پس از رقابت‌های انتخاباتی که بخشی از آن ذکر شد در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۳ انجام گرفت در تهران نامزدهای نهضت آزادی (همنام) و حزب جمهوری اسلامی (ائتلاف بزرگ) اکثریت کرسی‌ها را به دست آوردند و در شهرستان‌ها اما حزب جمهوری اسلامی اکثریت قاطع را به

خود اختصاص داد. در مرحله دوم که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ انجام شد نیز تغییر چندانی در نتایج ایجاد نشد با این تفاوت که در تهران تعداد بیشتری از اعضای حزب جمهوری اسلامی نسبت نهضت آزادی اکثریت نسبی را بدست آورده و وارد مجلس شدند. در این میان اما حامیان رئیس جمهور به جز چند نفر کسی نتوانست وارد مجلس شود. احمدجلالی، احمدسلامتیان، احمدغضنفرپور از حامیان رئیس جمهور و برخی از افراد میانه رو که کمابیش با وی ارتباط مثبتی داشتند چون فضل الله مهدیزاده محلاتی، کاظم موسوی بجنوردی، جواد حجتی کرمانی و چند نفر دیگر از آن جمله بودند. اما از آن سو حزب جمهوری اسلامی تقریباً دو سوم کرسی های مجلس را بدست آورد و اکثریتی قاطع در مقابل رئیس جمهور در مجلس تشکیل داد.

آیت الله بهشتی در پایان شمارش آراء مرحله دوم تعداد نمایندگان مرتبط با حزب که در مجلس حضور دارند را ۱۳۰ نفر اعلام کرد:

«در مجموع افراد انتخاب شده به وسیلهی حزب جمهوری اسلامی و مؤتلفین حدود بیش از ۱۳۰ نفر هستند که بعضی از آنها همان کاندیداهای حزب هستند. و بعضی به وسیلهی حزب حمایت شده اند که در رابطه با این ائتلاف می باشند این گروه از مجلس جدید، نقش بسیار مهمی در مجلس و در تمام سیاست کشور خواهند داشت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۵)

اکثریت مجلس در اولین قدم نام مجلس را از مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تغییر داد. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱) گرچه تغییر اسم معرفت تغییر ماهیت نیست، اما عمل نمایندگان نشان می داد آن ها دل خوشی از تفکر ملی گرایی و گروه ها ملی ندارند و رئیس جمهور نیز که کمابیش منتسب به جریان ملی بود احتمالاً می باید منتظر تقابل های بیشتر از سوی مجلس باشد.

یوسفی اشکوری ترکیب مجلس شورای اسلامی دوره اول را عمدتاً حامیان حزب جمهوری اسلامی و از مخالفان بنی صدر می داند:

«اما حزب که ریاست جمهوری را به رقیب باخته بود بر آن شد که مجلس را، که به زودی تشکیل می شد، از آن خود کند و موفق هم شد. تقریباً دو سوم اعضای ۲۷۰ نفره مجلس یا عضو حزب بودند و یا کاندیدای حزب و یا عضو

فراکسیون «حزب الله» مجلس که مدیریت آن را حزب و مقامات آن از طریق آقای هاشمی و خامنه‌ای و باهنر (سه چهره با نفوذ حزب در مجلس) برعهده داشتند. حدود صدنفر بعدی، جز پنج عضو نهضت آزادی، شماری از برکشیدگان جناح بنی‌صدر، از طریق نهاد «دفتر هماهنگی با رئیس‌جمهور» (که عملاً کارکرد حزبی داشت)، به مجلس راه یافته بودند و افرادی نیز منفرد و یا عضو فراکسیون‌های کوچک بودند. چند تن از اعضای «جامعه روحانیت مبارز تهران»، که در جریان انتخابات ریاست جمهوری با حزب جمهوری اسلامی به مخالفت برخاسته و از بنی‌صدر حمایت کرده بود، در میان این اقلیت بودند. این حدود صدنفر عموماً بیش و کم از حامیان بنی‌صدر بودند و من نیز یکی از آنان بودم. با تشکیل مجلس کشمکش بین دو جناح آغاز شد و به زودی شدت یافت.» (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

اکثریت مجلس پس از تشکیل اولین جلسه دست به تشکیل فراکسیونی به نام «خط امام» زد که از نگاه تیزبین روزنامه حامی رئیس‌جمهور مخفی نماند. محمد جعفری سردبیر این روزنامه این برخورد را با هدف حذف دیگر نیروهای فعال سیاسی دانسته و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد:

«امام هرگز نگفت گروه و دسته من. مجلس نیز اگر بخواهد پیرو خط امام باشد نمی‌تواند فراکسیون باز و گروه باز بشود. امام از حزب و گروه و دسته‌گرایی بیزار بود بنابراین مجلس پیرو خط امام مجلسی است که همان خط امام را در عمل تعقیب کند و جلو هر دسته بازی و گروه‌گرایی را به شدت بگیرد.... لازم است که دانسته شود که خود این بحث و عنوان این‌که فلان دسته فراکسیون خط امام را تشکیل می‌دهند خلاف خط امام و ضد آن خط است. نباید امام را وسیله پیشبرد گرایشات حزبی و دسته‌ای کرد. حال برای روشن شدن خط امام بعضی ویژگی‌های راه و خط امام را که جای چون و چرا ندارد می‌آوریم...»

امام در هیچ زمانی هیچ مسئله‌ای را چماق نکرد و بر سر دیگران نکوبید بنابراین مجلس پیرو خط امام نیز مجلسی است که چماق برای دیگران نتراشد و به نام پیرو خط امام و ضد خط امام دیگران را از میدان بدر نکند. هنوز

درباره مجلس و خط امام گفتنی زیاد است که آن را به وقت دیگر موکول می‌کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۴)

مجلس هماهنگ

پیش‌بینی‌های رئیس‌جمهور از آینده مجلس به طور قطع چندان امیدبخش و خوشایند وی نبود. او می‌دانست مسائل انتخابات مجلس خبرگان و اکثریت قاطع نمایندگان جریان مذهبی به احتمال بسیار بالا در انتخابات مجلس تکرار خواهد شد. از آنجا که تلاش وی برای راه‌اندازی جبهه‌ای حامی رئیس‌جمهور برای جذب آراء به طرفداران خود و در اختیار گرفتن اکثریت ولو اکثریتی شکننده به نتیجه نرسید، پیش و پس از انتخابات مجلس با پیش کشیدن مسائل داخلی و بین‌المللی و توجیحات و تفاسیر متعدد تنها راه نجات کشور برای عبور از دوره بحرانی پیش رو را در هماهنگی مجلس با رئیس‌جمهور دید. وی منظور خود از هماهنگی مجلس با رئیس‌جمهور را روشن نساخت اما روزنامه انقلاب اسلامی در سرمقاله‌های خود آن را شرح و بسط داد.

کمتر از دو هفته پس از انتخابات ریاست جمهوری و در آستانه انتخابات مجلس شورا که مقرر بود در اسفندماه ۱۳۵۸ انجام شود، پیشاپیش رئیس‌جمهور منتخب با ذکر شرایط دشوار منطقه‌ای و مشکلات داخلی خواهان انتخابات مجلس هماهنگ با رئیس‌جمهور از سوی مردم می‌شود. وی در مقاله روزنامه انقلاب اسلامی می‌نویسد:

«دستگاه‌های اقتصادی و دستگاه‌های اداری و نظامی و گروه‌بندی‌های سیاسی و شهرنشینی و روابط موجود اجتماعی و تأسیسات و بنیادهای فرهنگی، همه و همه مشکل‌ها هستند و از هیچ کدام نمی‌توان انتظار داشت که باری بردارند و مشکلی را آسان کنند. علاوه بر اینها کشوری که هر سال یک میلیون نفر نیروی کار جدید می‌طلبد باید کارهای تازه فراهم آورد. بر این مشکلات بزرگ، مشکلات دیگر را باید افزود: گروه‌هایی هستند که یا با توجه به این مشکلات و از روی خیانت‌کاری شب و روز توطئه می‌کنند. در خدمت این و آن قدرت خارجی هستند و بنای کارشان بر این است که این مشکلات

را اسباب شکست انقلاب قرار دهند. و گروه‌هایی هستند که صادقانه اما وضعیت آن را آن‌سان که هست درک نمی‌کنند، گرفتار گروه‌گرایی هستند و در ماورای توقعات و رقابت‌های گروهی هیچ نمی‌بینند. و بالاخره گروه‌هایی هستند که می‌خواهند درک و فهم خود را به بقیه تحمیل کنند و به هر قیمت. بر این مشکلات اضافه می‌شود، تحریکات دو ابرقدرت: روس‌ها در برابر مرزهای ما قوای نظامی جمع آورده‌اند و ناگهان در گنبد فدایی خلق با تفنگ‌های دوربین‌دار، امنیت را برهم می‌زنند. افغانستان اشغال نظامی می‌شود و غول روس دندان نشان می‌دهد. آمریکا همچنان ما را تحت فشار اقتصادی نگاه داشته است و به تبلیغات بر ضد انقلاب اسلامی ما ادامه می‌دهد. عراق به خوزستان خرابکار می‌فرستد و پول و اسلحه به کردستان سرازیر می‌کند. عوارض این مشکلات، به صورت مشکلات در کردستان و نقاط دیگر کشور، ناامنی‌های گوناگون، گرانی زندگانی، بیکاری و چهره مخوف خود را نشان می‌دهد. بدین‌سان ظاهر و باطن امور را مشکلات و مشکلات و مشکلات تشکیل می‌دهند. جو تفاهم نیز به برکت رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جای خود را به جو تضاد و خصومت بخشیده است. از هر سو مشکلی قد علم می‌کند و کار اداره‌کنندگان ناگزیر این شده است که این مشکلات را فعلاً بخوابانند. اما هنوز مشکلی را نخوابانده چند مشکل دیگر بیدار می‌شوند و عرصه را تنگ می‌سازند. با توضیحاتی که در نوبت‌های دیگر و این نوبت داده‌ایم، جای تردید نمانده است که مجلس هماهنگ با رئیس‌جمهوری مجلسی که خواهان اجرای همان برنامه‌ای باشد که در جریان انتخابات ریاست جمهوری مردم بدان رأی دادند یک ضرورت است. با توجه به مشکلات بالا تنها یک برنامه جامع امکان موفقیت دارد و مجلس و دولت باید خواهان اجرای آن باشند. بنابراین ملت ایران با انتخابات ساده‌ای روبرو نیست. موضوع این نیست که باید این یا آن گرایش را انتخاب کند، بلکه موضوع این است که برای بیرون رفتن از محاصره مشکلات عظیم باید انتخاب کند، اگر انتخابات به جای از بین بردن مراکز گوناگون تصمیم‌گیری آن‌ها را تثبیت کند، اگر مجلس سرستیز داشته باشد و محل تسویه حساب‌ها بشود، اگر مجلس، مجلس

دست‌نشانده باشد، نه آئینه و بیانگر رشد جامعه و اگر... امید به یأس بدل شده است و باید از پیش دانست که مشکلات را نه تنها نمی‌توان حل کرد بلکه مجلس و رابطه آن با رئیس‌جمهوری خود مشکل و مشکل بزرگی شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲۱)

روزنامه انقلاب اسلامی نیز در سر مقاله خود منظور از هماهنگی مجلس با رئیس‌جمهور را شرح می‌دهد:

«هماهنگی مجلس با رئیس‌جمهور به معنای تابعیت کامل مجلس از رئیس‌جمهور نمی‌باشد. چنین مجلسی درخور ایران انقلابی نمی‌باشد. بلکه مسئله این است که اگر مجلس اساس کار خود را ضدیت با رئیس‌جمهور قرار دهد کشور دچار چنان فلجی می‌شود که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

۱- همان طور که گفته شد مجلس باید با رئیس‌جمهور هماهنگی داشته باشد به این معنی که عملکرد خود با رئیس‌جمهور را در جهت بدست آوردن استقلال کامل کشور و استقرار و امنیت و آزادی و معنویت که رئیس‌جمهور در برنامه‌های خود به هنگام انتخابات ریاست‌جمهوری قرار داد و مردم بدان رأی دادند، همسو گرداند.

۲- مجلس باید از کلیه بازی‌های قدرت به دور باشد تا بتواند به مسائل سیاسی کشور که در بالا بدان اشارت رفت پردازد. ایجاد کانون‌های مختلف قدرت در مجلس باعث تضعیف خود مجلس و عدم کارایی آن در رفع مشکلات می‌شود.

۳- مجلس نباید زیر بار هیچ گروه فشاری برود و باید استقلال خود را کاملاً حفظ کند. در غیر این صورت جناح بندی‌های مخالف یکدیگر در داخل مجلس شدت می‌گیرد و حل مسائل اساسی به فراموشی سپرده می‌شود و مجلس مرکز برخوردهای گروهی خارج از خود می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۱۸)

رئیس‌جمهور بار دیگر طی مقاله‌ای با اشاره به ضعف در تصمیم‌گیری و اجرا در دولت خواهان ایجاد مجلسی هماهنگ با رئیس‌جمهور می‌شود:

«در حال حاضر آن طور تصمیمات با قاطعیت اتخاذ نمی‌شود و وقتی که تصمیمی اتخاذ می‌شود با قاطعیت به اجرا در نمی‌آید وقتی عدم اجرای تصمیمات وضعی را بوجود می‌آورند که موجب نگرانی برای همه است و منجر می‌شوند به پیدایش دهها مرکز تصمیم‌گیری خودکامه، خود شما تصور کنید اگر مجلسی که شما انتخاب می‌کنید، محل وحدت مردم و محل ایجاد هماهنگی میان رئیس‌جمهوری و قوه مقننه نباشد، چه مشکلات بزرگی بر مشکلاتی که کشور هم اکنون با آن‌ها روبروست، خواهد افزود. بنابراین انتخاب شما یک انتخاب سرنوشت‌ساز است. اگر مجلسی که بوجود می‌آید جای هماهنگی و جای مبارزه قاطع با این مراکز خودکامه تصمیم‌گیری نباشد خود او به دلیل ضعف‌هایش مرکز برخورد این گروه‌ها و این مراکز خواهد شد و نتیجتاً ما را از نظر داخلی ضعیف و موقعیت بین‌المللی ما را از آن هم ضعیف‌تر خواهد کرد و این خطر را بوجود خواهد آورد که از نو ابرقدرت‌ها بر زندگی ما مسلط شوند. تجربه سال گذشته و تجربه مدتی که من به عنوان رئیس‌جمهور و رئیس شورای انقلاب به کار مشغولم، می‌گوید که با کمال تأسف تا وقتی این مراکز متعدد تصمیم‌گیری برجا هستند تلاش صبح تا نیمه شب ثمری به بار نمی‌آورد و نه تنها مشکلات روی به حل شدن نمی‌گذارد، بلکه بر مشکلات اضافه نیز می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲)

رئیس‌جمهور در پاسخ یکی از نمایندگان که علت تأکید وی بر هماهنگی مجلس با رئیس‌جمهور را پرسیده بود چنین می‌گوید:

«در این قانون اساسی رئیس‌جمهوری یکی از وظایف و مسئولیت‌هایش هماهنگ کردن قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضاییه است یعنی این سه تا دستگاه را رئیس‌جمهور باید مثل قطعات یک ساعت با هم هماهنگ بکند بنابراین ناچار این سه قوه هستند که باید با رئیس‌جمهوری هماهنگی بجویند تا او بتواند آن‌ها را با هم و همه آن‌ها را با جهت عمومی انقلاب هماهنگ بکند. مردمی که ۱۱ میلیون رأی داده‌اند مجسمه که انتخاب نکرده‌اند، رأی داده‌اند که کسی را انتخاب کنند تا از عهده هماهنگ کردن همه این قوا برای هدف معین اسلامی کردن ایران و تأمین استقلال کشور برآید. پس وقتی

می‌گوییم مجلس باید با رئیس‌جمهوری هماهنگی بجوید معنایش این نیست که ما اصل را رئیس‌جمهور می‌دانیم و فرع را مجلس می‌دانیم معنایش همان معنای قانون اساسی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۷)

خسروشاهی عضو شاخص جامعه روحانیت مبارز تهران نیز از مجلس شورای اسلامی می‌خواهد با رئیس‌جمهور همکاری کنند:

« من انتظار دارم که مجلس کمک بنی‌صدر شود و هیچ‌گونه مخالفتی با برنامه‌های دولت آینده نداشته باشد و یار شاطر دولت شود نه بار خاطر... و باید دولت آینده و خود آقای بنی‌صدر محبوبیت خود را امیدوارم که حفظ کنند و خدمتگزار مردم باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۹)

درست دو روز بعد آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی که حزیش اکثریت پارلمانی را در اختیار داشت از رئیس‌جمهور می‌خواهد که با مجلس هماهنگ باشد:

«مملکت ما الان سخت نیازمند است که هم آقای بنی‌صدر توجه داشته باشند که برطبق قانون اساسی، مجلس شورا نقش بنیادی دارد. و رئیس‌جمهور باید هماهنگ با مجلس باشد، هم مجلس شورا بداند که بر طبق قانون اساسی قرار نیست که به عنوان یک ارگانی باشد که همیشه در رابطه با رئیس‌جمهور آهنگ مخالفت داشته باشد. چه آقای بنی‌صدر و چه نمایندگان مجلس، چه حزب جمهوری اسلامی و چه سازمان‌های دیگر امروز خودشان را موظف بدانند برای تداوم این انقلاب و برای حل مسائل و مشکلات مردم، صمیمانه کار کنند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۵)

این تقابل لفظی نقطه شروع و اولین موضع مخالف رئیس‌جمهور از سوی حزب جمهوری پس از انتخابات مجلس اول بود و تا پایان ریاست جمهوری بنی‌صدر ادامه یافت.

محمدجواد باهنر دیگر عضو شورای رهبری حزب کمابیش نظرات متفاوتی از آیت‌الله بهشتی ارائه می‌دهد:

«اولاً مسئله‌ای که شایع هست و می‌گویند، من اصل این مسئله را قبول ندارم، برای این‌که ما به هیچ‌وجه فکر نمی‌کنیم که ناهماهنگی وجود داشته

باشد، چون خوشبختانه هم رئیس‌جمهورمان در خط انقلاب است و هم اکثر نمایندگان که انتخاب شده‌اند افرادی هستند مومن به انقلاب، در خط رهبری و بنابراین خطر ناهماهنگی وجود ندارد وانگهی اگر مقصود از هماهنگی آن است که همه متفق القول بوده و نظر واحد داشته باشند، این با اصل شور و شورا سازگار نیست.» (جمهوری اسلامی، ۱۹/۳/۵۹)

حسن یوسفی اشکوری نماینده مجلس دوره اول و از منتقدین رئیس‌جمهور معتقد است بنی‌صدر از همان ابتدای مجلس سعی در تعارض با مجلس داشته است، او مجلس را نیز بواسطه برخوردهای جناحی در مورد جنگ مسئول بخشی از اختلافات می‌داند:

«در مورد آغازگر این منازعه بدفرجام، نمی‌توانم سخن دقیقی بگویم چرا که بخش عمده‌ی این اقدامات در پنهان انجام می‌شد (مخصوصاً در جناح حزب جمهوری اسلامی) و من از آن‌ها اطلاعی ندارم و حداقل الان پس از سال‌ها چیز خاصی به یاد نمی‌آورم. آنچه من می‌توانم به عنوان گواه آن دوره بگویم این است که هر دو طرف (البته بیشتر جناح تندور خط امامی) و بنی‌صدر نه تنها بنا را بر تفاهم و همکاری نگذاشته بودند بلکه برعکس تمام گفتارها و رفتارهای پیدا و پنهانشان در تعارض با دیگری بود و ظاهراً هرکدام جز به حذف رقیب نمی‌اندیشید. بدیهی است از آن زمان تا کنون هرکدام خود را محق و حامی قانون و آزادی و دفاع از حقوق مردم و حافظ استقلال کشور دانسته‌اند و می‌داند و رقیب را به نقض آن‌ها متهم کرده و می‌کنند، اما طبق تجربه و اطلاعات من، در عمل هیچ کدام البته علی‌قدر مراتبهم به دعاوی خود پایبند نبوده و نیستند. حقانیت مواضع فکری و اعتقادی لزوماً به معنای حقانیت رفتارها و عملکردها نیست. اما تا آنجا که مربوط به آقای بنی‌صدر می‌شود باید اذعان کنم که ایشان از همان آغاز بنا را بر تعارض و حتی دشمنی با مجلس گذاشت در حالی که او به مجلس نیاز داشت. اول مدعی تقلب در انتخابات شد و مجلس را قلابی خواند و بعد که به هر دلیل مهر تأییدی بر انتخابات زد و در مراسم افتتاح، مجلس شرکت کرد، هرگز در خط تعامل با مجلس حرکت نکرد و حتی مرتب مجلس (و به طور کلی حزب جمهوری

اسلامی و دیگر رقیبان واقعی یا توهمی) را تحقیر می‌کرد و سخنان تحریک‌آمیزی بر زبان می‌آورد. مجال ذکر نمونه‌ها نیست اما فقط به مواردی اشاره می‌کنم. ایشان پس از حضور در افتتاح مجلس گفته بود که مجلس او را تخفیف کرده است و دلیل آن را نیز عدم بلند شدن نمایندگان هنگام ورود ایشان به مجلس می‌دانست. این حرف بسیار موجب شگفتی و خشم بسیاری شد. بار دوم که ایشان می‌خواست به مجلس بیاید، آقای هاشمی رئیس مجلس، از نمایندگان خواهش کرد که به خاطر حفظ وحدت جلو پای رئیس جمهور بلند شوند. واقعاً توقع شگفتی بود. همه ما از این توقع ناخرسند بودیم اما عموم نمایندگان به خواسته‌ی هاشمی تن داده و جلو پای بنی‌صدر ایستادند. فقط یک نفر بلند نشد و آن هم فؤاد کریمی نماینده اهواز بود که محکم سرچایش نشست. مسائل مربوط به جنگ از محورهای مهم اختلاف و منازعه بود. به ویژه مخالفان مرتب جلسه غیرعلنی تشکیل می‌دادند تا در آن صریح‌تر علیه فرماندهی کل قوا سخن بگویند و او را مسئول شکست‌ها معرفی کنند که البته غالباً با غرض‌ورزی همراه بود و به واقع جوسازی می‌کردند.» (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

تحلیف

رئیس‌جمهور از نظر قانونی باید سوگند ریاست جمهوری خود را در مجلس شورای اسلامی و در برابر نمایندگان مردم انجام می‌داد. مراسم تحلیف رئیس‌جمهور در مجلس اول با حوادثی همراه بود. رئیس‌جمهور هنگام حضور در مجلس با برخورد سرد نمایندگان اکثریت مجلس مواجه شد. او بعدها این مراسم را مراسم «تخفیف» به معنی «خوارشمردن» خواند تا مراسم «تحلیف». وی بلند نشدن نمایندگان در هنگام ورود خود به مجلس را نوعی بی‌احترامی به خود تلقی کرد و چون گذشته آن را به حساب حزب جمهوری اسلامی و به خصوص شورای رهبری آن منظور کرد. وی همچنین از هاشمی رفسنجانی رئیس‌مجلس به واسطه دعوت از خود به صورت غیررسمی و به وسیله تلفن گلایه نمود.

هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس نوع دعوت از رئیس جمهور و عدم اعلام برپا هنگام ورود رئیس جمهور به مجلس را مورد گلایه بنی صدر می داند: «طبق [اصل یکصد و بیست و یکم] قانون اساسی، رئیس جمهور باید در مجلس شورای اسلامی و در جلسه ای با حضور رئیس دیوان عالی کشور و اعضای شورای نگهبان، به ترتیبی که در قانون آمده است، سوگند یاد کند و سوگندنامه را امضا نماید. به همین منظور در اولین جلسه ای که بعد از تعیین اعضای هیأت رئیسه [در تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۵۹] تشکیل شد. آقای بنی صدر به همراه آقای بهشتی در جلسه حاضر شده و در حالی که بحث نمایندگان در مورد تعیین نام مجلس در جریان بود، من با صلاح دید سایر نمایندگان، بحث را متوقف کردم و مراسم سوگند و تحلیف رئیس جمهور را برگزار کردیم و به این ترتیب آقای ابوالحسن بنی صدر رسماً و قانوناً به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران، شناخته شد؛ البته چندی پیش از این و در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط امام، آقای بنی صدر این سوگندنامه را خوانده بود و بر همان مبنا و با توجه به تأیید امام، رئیس جمهور بود ولیکن با اجرای مراسم آن روز، شرایط قانونی پذیرش این مسئولیت نیز کاملاً اجرا شد. در این مراسم، بنی صدر انتظار داشت که هنگام ورود او به مجلس، رئیس مجلس فرمان برپا بدهد و نمایندگان به احترام او برخیزند که چنین کاری نشد و بعداً می گفت این مراسم تخفیف رئیس جمهوری بود. ایشان چند روز بعد از این مراسم، نامه ای به من نوشت و در آن از این که دعوت از وی برای حضور در مجلس تلفنی بوده و رعایت اعتبار ریاست جمهوری نشده، گلایه کرد. بنی صدر معتقد بود «وقتی هیأت رئیسه ی مجلس انتخاب شدند، باید نزد رئیس جمهوری می رفتند و ابتدا به ایشان معرفی می شدند و سپس آمادگی مجلس را برای اجرای مراسم تحلیف اظهار می کردند. و می گفت «قاعده این است که رئیس مجلس نزد رئیس جمهور برود و او را در جریان مذاکرات نمایندگان بگذارد و ذهن او را نسبت به موضوع روشن بگرداند و به طور رسمی از او دعوت به عمل بیاورد.» البته از نظر من این خواست و نظر آقای بنی صدر چندان به قاعده نبود، زیرا این گونه اقدامات نه تنها الزام قانونی نداشت، بلکه

باعث ایجاد خدشه به اعتبار و شأن مجلس می‌شد، هر چند که دعوت تلفنی من از آقای بنی‌صدر تابع هیچ یک از این استدلال‌ها نبود و در واقع احساس نزدیکی بین مسئولین نظام و انجام اقدامی دوستانه، علت آن بود. ضمن این‌که اگر دعوت کتبی و رسمی می‌کردیم بهتر بود ولی مثل خیلی موارد دیگر آن روزها انقلابیون چندان پایبند تشریفات و آداب معمولی این گونه برنامه‌ها نبودند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۵۵)

هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش به اعتراض رئیس‌جمهور به وی به دلیل بی‌احترامی نمایندگان اشاره نموده است:

«در مجلس سه چهار مسئله مهم پیش آمد. اولین مسئله در روز تحلیف اتفاق افتاد که از مجلس رنجید. چون نمایندگان انقلابی بودند و خیلی‌ها برای او پا نشدند. بنی‌صدر به من اعتراض کرد و گفت: تو می‌بایست برپا می‌دادی تا لحظه ورود من برمی‌خاستند! گفت: این مراسم «تحلیف» نبود، مراسم «تخفیف» ریاست جمهوری بود. با این کار تخفیف شدم. با همان روحیات انقلابی به او گفتم: به افکار طاغوتی برگشتید. بنای ما این گونه تشریفات نیست. هر که خواست، پا شد و هرکه نخواست سرجایش نشست.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۵۷)

عکس‌های فصل ششم



مراسم تحلیف رئیس‌جمهور در مجلس



از راست سیداحمد خمینی، بنی‌صدر و محمدحسین بهشتی، مراسم تحلیف



آیت‌الله بهشتی و موسوی اردبیلی؛ مراسم تحلیف



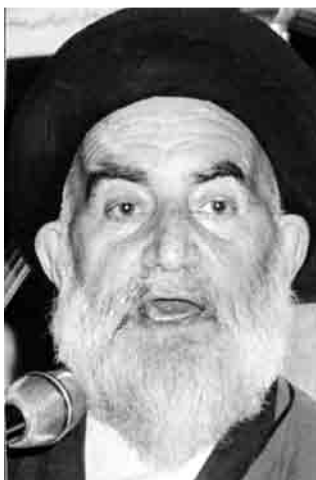
آیت‌الله بهشتی در کنار حاجتی کرمانی؛ موسوی اردبیلی در کنار صادق خلخالی؛ مراسم تحلیف



علی اصغر مروارید



یحیی نوری



مهدی شاه‌آبادی خسروشاهی
(دبیر سابق جامعه روحانیت تهران)



علی اکبر ناطق نوری



حسن روحانی (فریدون)

فصل هفتم نخست‌وزیر

در ابتدا معتقدم نباید به این تقلیل‌گرایی در تحلیل‌هایمان دچار شویم که انتخاب نخست‌وزیر مسئله اساسی در رقابت‌های سیاسی دو جریان بوده است. در واقع علت اصلی اختلافات بین حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو با آن و رئیس‌جمهور و گروه‌های همسو با وی را اختلاف بر سر انتخاب نخست‌وزیر نمی‌دانیم بلکه آن را معلول اصول پایه هر یک از دو جریان سیاسی به علاوه کشمکش‌های قهری بر سر تصاحب سهم بزرگتری از مناصب قدرت می‌دانیم. پیش‌تر مبانی نظری اختلاف‌ها بیان شد و معیار هر دو گروه معین گردید. نیاز به تطویل کلام و دوباره‌گویی نیست. کافی است با همان معیارها و سنجه‌های دو جریان متقابل بخواهید فردی را به عنوان نخست‌وزیر بیابید. بنابراین مبانی و اصول حاکم بر دو جریان سیاسی رقیب علت و انتخاب نخست‌وزیر معلول آن و بحران سیاسی بر سر انتخاب نخست‌وزیر انعکاس بیرونی آن. اما آنچه آشکار افکار عمومی درک می‌کرد اختلاف بر سر انتخاب نخست‌وزیر بود. طبق قانون اساسی هم مجلس و هم رئیس‌جمهور از حق قانونی تصویب نخست‌وزیر برخوردار بودند و بعدها این تصور ایجاد شد که

اساساً ضعف از خود قانون اساسی بوده که برای نخست‌وزیر توافق دو نهاد به طور همزمان را اصل قرار داده است. چنان‌که در تجدید نظر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ این نقص برطرف شد. اما در آن هنگام و کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب هیجانانگیز، افراط و تفریط‌ها، تعصبات و مرزبندی‌های گروه‌های سیاسی و از همه مهم‌تر کشمکش بر سر قدرت شرایط را به جایی رساند که مجلس و رئیس‌جمهور نتوانستند بر سر فردی مشترک به عنوان نخست‌وزیر به توافق برسند. اکثریت مجلس از حزب جمهوری اسلامی تشکیل می‌شد که در اساس و به طور آشکار اصالت سیاسی رئیس‌جمهور را مورد تردید جدی قرار داده بود. نه بعد از ریاست جمهوری که قبل از آن در قضیه مجلس خبرگان و بحث ولایت فقیه و برخی دیگر از مسائل که بیان شد. انتخاب نخست‌وزیر به واسطه همین اختلافات به مدت دو ماه به تأخیر افتاد و در نهایت با پذیرش نامزد اکثریت مجلس و حزب جمهوری اسلامی توسط رئیس‌جمهور خاتمه یافت. اما این پایان ماجرای نخست‌وزیر نبود و اختلاف بلافاصله پس از انتخاب نخست‌وزیر بیشتر شد.

اولین تلاش‌ها

پس از پایان یافتن دور دوم انتخابات مجلس بنی‌صدر که در تشکیل «جبهه واحد اسلامی» برای پدید آوردن مجلس هماهنگ با خود ناکام مانده بود، آینده چندان روشنی پس از تشکیل مجلس ترسیم نمی‌کرد. فقدان تشکیلات و تفرقه عمیق نیروهای ملی و چپ و از طرفی انسجام تشکیلاتی جریان مذهبی به خصوص حزب جمهوری اسلامی نتیجه‌اش را در انتخابات نشان داد. تشکیل مجلسی با اکثریت قاطع نیروهای مذهبی که تقریباً بیش از دو سوم از آن‌ها از حزب جمهوری اسلامی و چهره‌های همسو با آن انتخاب شدند. معلوم بود چنین مجلسی که حزب اکثریت در آن، به طور جدی با ایدئولوژی، دیدگاه‌ها، سیاست‌ها و حتی سلوک و منش شخصی رئیس‌جمهور مسئله داشت، هماهنگی لازم با وی را نداشته باشد. دقیقاً همان چیزی که بنی‌صدر پیش از انتخابات مجلس بارها نسبت به آن ابراز نگرانی کرده بود، اکنون به وقوع

پیوسته بود و او را به فکر چاره‌ای انداخت تا حتی المقدور بدون درگیر شدن با مجلس بتواند نخست‌وزیر و وزرای همگام، سازگار و هماهنگ با خود را منصوب کند. قانون اساسی تصریح داشت که مجلس می‌باید به نخست‌وزیر و وزاری منتخب و تأیید شده توسط رئیس‌جمهور رأی اعتماد دهد و بنی‌صدر می‌دانست که با ترکیب مجلس اول او به قطع نخواهد توانست نخست‌وزیر و کابینه دلخواه مورد نظرش را انتخاب کند. در اقدامی پیش‌دستانه و به بهانه این‌که تا تشکیل مجلس حداقل ۳ ماه وقت نیاز است و از طرفی اوضاع کشور به تدریج رو به وخامت می‌رود، رئیس‌جمهور انتخاب فوری نخست‌وزیر را ضروری دانست و توانست موافقت آیت‌الله خمینی نسبت به انتخاب نخست‌وزیر قبل از تشکیل مجلس را کسب کند. بنی‌صدر قبل از ارسال نامه به آیت‌الله خمینی و طرح درخواست خود طی مقاله‌ای شرایط خاص کشور و ضرورت‌های سه‌گانه‌ای را مطرح ساخت که بعد از آن در نامه نیز آن را تکرار کرد:

«اوضاع کشور، اوضاع عادی نیست، پیش از انتخابات ریاست جمهوری نیز می‌دانستم و می‌گفتم که اوضاع کشور، در چه جهتی سیر می‌کند و یکبار به طور جدی در شورای انقلاب طرح کردم که اگر اعضای این شورای نمی‌توانند با من یکدلی کنند من آماده‌ام که یک نخست‌وزیر انتخاب و لوازم کار را در اختیار او بگذارم تا بتواند با اوضاع که روز به روز مشکل‌تر می‌شود مقابله کند. آن‌ها به اتفاق گفتند با من یکدلند و اوضاع حضور و عمل فعال مرا ایجاب می‌کند. و بسیارند که می‌پرسند چرا رئیس‌جمهوری نمی‌آید به مردم بگوید دردش چیست؟ اینک می‌گوید که برای مقابله با اوضاع باید

- وسایل حفظ و تداوم امنیت در اختیار باشند.

- وزیران و استانداران و فرمانداران از سیاست هماهنگی پیروی کنند.

- وسایل ارتباط جمعی به خصوص رادیو و تلویزیون از وضیت کنونی که میدان رقابت‌های گروهی است بدرآید و تحت نظارت جدی مسئولان امور کشور قرار بگیرد. تا بتوان آن را به وسیله ایجاد تفاهم و امنیت خاطر بدل ساخت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۱)

ابوالحسن بنی‌صدریک روز قبل از مرحله نهایی انتخابات شرط لازم نخست‌وزیر و کابینه آینده را چنین بیان نمود:

«کسی که به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌شود باید مورد تأیید امام، من و مجلس باشد. دولت جدید باید ائتلاف استعدادها باشد نه گروهها.» (کیهان، ۵۹/۲/۲۰)

او با روشن شدن نسبی ترکیب مجلس در دور اول با عجله به آیت‌الله خمینی نامه می‌نویسد و انتخاب سریع نخست‌وزیر با تصویب امام و البته انتخاب خودش و دو استعدای دیگر را مطرح می‌کند. متن نامه بنی‌صدر و پاسخ آیت‌الله خمینی به شرح زیر است:

«بسمه تعالی

حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران دامه‌ظله‌العالی

نظر به اوضاع کشور و مقابله قاطع با توطئه‌ها و حوادث ضروری دیدم براساس گفتگوهای مفصلی که حاج احمد آقا به عرض می‌رسانند خواهان سه امر به این شرح بشود:

۱- انتخاب نخست‌وزیر با تصویب امام.

۲- قوای انتظامی در اختیار و به دستور عمل کنند.

۳- دستگاه‌های تبلیغاتی باید برخلاف مصالح کشور و مخالف سیاست جمهوری اسلامی نباشند و آزادی آنان در حدود قوانین اسلامی باید مراعات شود. اطمینان می‌دهد که با وجود همه مشکلات در صورتی که وسایل کار در دسترس و به اختیار باشند هیچ گونه خطری متوجه انقلاب اسلامی و کشور عزیز نخواهد شد. ابوالحسن بنی‌صدر ۵۹/۲/۱۶

به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس امام خمینی در پاسخ مستدعیات ریاست جمهوری موافقت خود را به این شرح ابلاغ کردند.

بسمه تعالی

موافقت شد.

روح‌الله الموسوی‌الخمينی ۵۹/۲/۱۷ «انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۲»

مهدی بازرگان دبیرکل نهضت آزادی و نخست‌وزیر دولت موقت نیز با احساس خطر از تشکیل مجلس متمایل به جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی به ناگاه اختلافات عمیق خود با بنی‌صدر را کنار می‌گذارد و خواهان انتخاب سریع نخست‌وزیر قبل از تشکیل مجلس می‌شود. این در حالی بود که پیش‌تر او با حضور بنی‌صدر در کابینه‌اش مخالفت نموده و وی را فردی بی‌تجربه خوانده بود و بنی‌صدر هم در زمره منتقدان جدی دولت وی به شمار می‌رفت. بازرگان در پاسخ خبرنگار که پرسید بهتر نیست نخست‌وزیر توسط رأی شورای انقلاب به تأیید برسد تا این‌که صبر کنیم مجلس او را تأیید کند می‌گوید:

«به نظر من چون ما در یک حالت فطرت و استثنایی به سر می‌بریم و شورای انقلاب در حال حاضر جایگزین مجلس می‌باشد و درخواست رئیس‌جمهور در مورد تشکیل کابینه به تصویب امام رسید من هیچ مانعی نمی‌بینم که شورا به جای مجلس رأی تمایل به نخست‌وزیر بدهد چون در یک حالت فوق‌العاده به سر می‌بریم انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل کابینه ضروری به نظر می‌رسد. در پاسخ این سوال آقای دکتر بهشتی در پایان شورای انقلاب در شب گذشته نظر دادند که حق رأی تمایل و رأی اعتماد برای مجلس محفوظ است نظر شما چیست گفت برطبق قرار قبلی که با اعضای شورا داشتیم کار درستی نبود که نظر بخصوصی هر فرد بدهد چون شورا، دارای سخنگو می‌باشد در حال حاضر به جو شایعه‌سازی این عمل کمک می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۲)

روزنامه انقلاب اسلامی از پاسخ آیت‌الله خمینی به نامه رئیس‌جمهور به عنوان «تفویض اختیارات جدید» یاد می‌کند بدون این‌که توضیح دهد این اختیارات وفق قانون اساسی با رأی اعتماد مجلس تعارضی دارد یا خیر. همین گزارش نویسنده زمان اعلام نخست‌وزیر و حتی نام نامزدهای آن را اعلام می‌کند:

«در پی تفویض اختیارات جدید از سوی امام خمینی به رئیس‌جمهور در محافل سیاسی ممکنات فعالیت‌های جدیدی آغاز گردید. از سوی دیگر

رئیس‌جمهور اعلام نمود که در نظر دارد با تأیید امام خمینی نخست‌وزیر تعیین نماید تا از وی و کابینه‌ای که تشکیل خواهد داد در جهت حل مسائل و مشکلات مملکت و پیاده کردن طرح‌های بازسازی ایران پس از انقلاب یاری جوید. با اعلام این مطلب در مجامع سیاسی و غیرسیاسی نام افرادی همانند مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر مدنی، دکتر حبیبی، دکتر صادق طباطبایی و ... بر سر زبان‌ها افتاد. تماس‌هایی برقرار شد گروه‌های سیاسی جناح‌بندی‌های خود را در ارگان‌های انقلابی و دولتی مشخص‌تر نمودند. هر جناحی شخص یا اشخاصی را که در نظر دارد مطرح ساخت و برنامه‌های خود را جهت معرفی آنان به جامعه و مقامات مسئول به مورد اجرا درآورد. ملاقات‌هایی صورت پذیرفت. مقامات آگاه اعلام داشتند که تا آخر روز یکشنبه نخست‌وزیر تعیین خواهد شد. یکشنبه نیز گذشت و تا ظهر امروز نیز هنوز از تعیین معرفی نخست‌وزیر خبری نشده است. به دنبال فعالیت‌های چند روزه اخیر چنین به نظر می‌رسد که در امر تعیین نخست‌وزیر از جانب رئیس‌جمهور مشکلی وجود دارد که میدان عمل آزاد را از وی گرفته است. حال رئیس‌جمهور تا چه حد بتواند این قید و بندهای سیاسی را کنار گذاشته و آزادانه عمل کند باید منتظر فردا و روزهای دیگر بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۲)

از تیب فکری افرادی که به عنوان نخست‌وزیر توسط روزنامه انقلاب اسلامی معرفی شدند معلوم بود که انتخاب نخست‌وزیر قطعاً با چالش بزرگی مواجه خواهد شد زیرا در آن سوی رقابت سیاسی کنشگر عمده اساساً چنین افرادی را فاقد شایستگی لازم برای این پست می‌دانست. حزب جمهوری اسلامی با توجه به اعلام معیار مکتبی بودن برآن بود که نخست‌وزیر باید جوان، فعال و مکتبی باشد و این معیار به سادگی بر افراد یاد شده قابل تطبیق نبود.

قبل از این‌ها گویا از طرف بنی‌صدر یا آیت‌الله خمینی حضور کریم سنجابی از جبهه ملی برای پست نخست‌وزیری مطرح شده بود این‌که بنی‌صدر او را پیشنهاد کرده یا خود آیت‌الله خمینی به این نتیجه رسیده محل بحث است اما

پیشنهاد از سوی هر دو نفر ایشان دور از ذهن به نظر می‌رسد، زیرا آنان از ترکیب مجلس اطلاع کامل داشتند و می‌دانستند سنجابی با مجلس آینده مشکل خواهد داشت. سنجابی در این باره می‌گوید:

«یک نفر از دوستان ما و از مرتب‌ترین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را نبرم. او از طرف آیت‌الله خمینی مأموریت داشت و به من گفت: آقا فرموده‌اند آیا شما حاضر هستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ در آن موقع اختلاف بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود بر سر تعیین نخست‌وزیر و وزرا. که من نخست‌وزیر بشوم. در این تاریخ مجلس هنوز رسماً تشکیل نشده ولی در شرف افتتاح بود. سوابق رفتاری که در این مدت با من شده، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متحیر شدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ از جواب مبهمی که آن رابط به من داد فهمیدم که مرا به عنوان محلل می‌خواهند و غرض این است که با رئیس‌جمهوری دریغتم. دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته‌بندی‌های سیاسی بشوم و بعد هم مرا بدتر از بازرگان قربانی بکنند. قاطعانه معذرت خواستم. در آن روزها گفت‌وگوی دو یا سه نفر در بین بود که از جمله از من استمزاج کردند و رد کردم.» (سنجابی، ۱۳۸۱، ۳۷۹)

روزنامه جمهوری اسلامی نیز طی گزارشی تکاپوی گسترده چهره‌های سیاسی برای تعیین نخست‌وزیر را منعکس و نام چند نفر که احتمال می‌رود به عنوان نخست‌وزیر معرفی شوند اعلام می‌کند:

«تا آخرین دقایقی که روزنامه زیر چاپ می‌رفت، دکتر بنی‌صدر موفق نشد، نخست‌وزیری برای تشکیل کابینه برگزیند. از کسانی که بیشتر از آن‌ها به عنوان نخست‌وزیر آینده ایران نام برده می‌شود، میرسلیم، معاون سیاسی وزارت کشور، مهندس سحابی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، [کاظم موسوی] بجنوردی استاندار اصفهان و کاندیدای مرحله‌ی دوم نمایندگی مردم تهران در مجلس و دکتر [مهندس] معین‌فر، وزیر نفت و نماینده مردم تهران بیشتر یاد می‌شود. از

افراد نامبرده در بالا هیچ یک به طور صریح، نخست‌وزیری خود را تأیید نکرده‌اند، اما به طور تلویحی، آمادگی خود را برای احراز این پست بیان داشته‌اند. مهندس میرسلیم ضمن اظهار بی‌اطلاعی از شایعه نخست‌وزیری خود گفته است که نخست‌وزیر ایران باید مذهبی و دقیقاً در رابطه با انقلاب اسلامی ایران باشد. از سوی دیگر تماس‌هایی نیز در چند روز گذشته بین بعضی از مقامات مهم مملکتی صورت گرفته است که به نظر کارشناسان سیاسی در رابطه با انتخاب نخست‌وزیر می‌تواند باشد. در روزهای گذشته دکتر صادق طباطبایی [برادر همسر سیداحمد خمینی] با بنی‌صدر، مهندس بازرگان و صادق قطب‌زاده ملاقات‌هایی داشته است. که نشان از کوشش‌هایی برای یافتن یک نخست‌وزیر مناسب شرایط انقلابی ایران می‌کند. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۳)

بعدها رئیس‌جمهور در خاطرات خود نوشت که در مورد نخست‌وزیری حسن ابراهیم حبیبی (حسن حبیبی) برای نخست‌وزیری با آیت‌الله خمینی توافق اولیه صورت گرفته بود ولی آیت‌الله خمینی بعد به وعده خود عمل نکرد:

«تا حال هرچه گفته‌اید، خواسته‌ام عمل کنم [نگذاشتید]، گفتید حبیبی نخست‌وزیر، بعداً زیرش زدید، شما به دولت موقت توپدید و گفتید که بد عمل کرده است. من چند تحلیل در آن زمان نزد شما آوردم و گفتم که در خط آمریکا عمل می‌کنند و نمی‌توانند انقلاب را اداره کنند. و شما خود این‌ها را گذاشتید و دور از اخلاق است که شما تمام مسئولیت شکست را به گردن آن‌ها بگذارید. به وزرای فعلی هم اشکال گرفته‌اید. مگر من نخواستم که دولت خود را معرفی کنم؟ شما قبول کردید و بعد زدید زیرش. من نیستم که این‌ها را نگه داشته‌ام. شما ببینید. ولی من بازرگان نیستم و پیش مرگ هم نخواهم بود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۴۰)

اما از سوی حزب جمهوری اسلامی تمام قضایا سناریویی مشکوک به نظر می‌رسید. اکبرهاشمی رفسنجانی عضو مؤسس حزب تلاش زودهنگام رئیس‌جمهور برای معرفی نخست‌وزیر قبل از تشکیل مجلس را توطئه‌ای

عجیب و غریب می‌داند، او این مورد را از مواردی می‌داند که آیت‌الله خمینی علی‌رغم موافقت اولیه خود امضاء خود را پس گرفته است:

«بعد از پیروزی ما در مجلس تضاد واقعی نمایان شد که عمدتاً خدمت امام می‌گفتیم، از همان لحظه اول در مجلس تضادهایی نمایان شد که غیرقابل حل به نظر می‌آمد. بنی‌صدر بعد از تشکیل مجلس توطئه عجیب و غریبی کرده بود. می‌خواست قبل از دولت منبعث از مجلس یک دولت موقت تشکیل دهد و به تصویب امام برساند تا به وسیله آن دولت بتواند از تصمیمات مجلس جلوگیری کند. نامه‌ای به امام نوشته بود و امام هم موافقت کرده بودند. چند روز به رسمی شدن مجلس مانده بود فکر می‌کنم اوایل خرداد بود. من، شهید رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای و دیگران نشستیم و جلسه گرفتیم که منظور از این کار چیست؟ دولت شورای انقلاب داشت کار می‌کرد و چند روزی هم به رسمیت مجلس بیشتر نمانده بود. تازه بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب بود. گفتیم: چه نیازی به دولت جدید است؟ به امام گفتیم این خطرناک است تا بخواهند تشکیل دهند، دوره آن‌ها تمام می‌شود. می‌خواهند چه کار کنند؟ مجلس هم عصبانی شده بود. نمایندگان اعتراضات شدیدی کرده بودند. امام پذیرفتند. این یکی از مواردی است که گفتم امام ضمن قاطعیت، حق پذیر بودند، امضاء داده بودند، ولی امضای خود را پس گرفتند. به این طریق اولین توطئه بنی‌صدر خنثی شد.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۵۵)

اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد بنی‌صدر در صدد بود پیش از آغاز به کار مجلس اول، از طریق تصویب آیت‌الله خمینی نخست‌وزیر را تعیین کند. گرچه او به حسن تفاهم در مذاکرات اشاره می‌کند اما بنی‌صدر را به تلاش برای قرارداد دادن مجلس در برابر نخست‌وزیر منصوب آیت‌الله خمینی متهم می‌سازد:

«اما در این میان و در حالی که انتخابات مجلس در جریان بود. ما به یکباره مواجه شدیم با نامه‌ای که آقای بنی‌صدر [در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹] برای امام نوشته بود و در آن چند درخواست از جمله «انتخاب نخست‌وزیر با تصویب امام» را مطرح کرده بود و امام نیز [در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۹] با

آن موافقت فرموده بودند. به دنبال اعلام این موافقت، این بحث بار دیگر و این بار با جزئیات بیشتر و حتی با معرفی برخی از افراد به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری در جلسه‌ی [مورخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹] شورای انقلاب مطرح شد. بحث اصلی این بود که ضوابط و معیارهای انتخاب نخست‌وزیر چیست و این‌که رابطه‌ی این نخست‌وزیر منتخب شورا که به تأیید امام می‌رسد، با مجلس آینده چگونه خواهد بود؟ آیا این حق طبق قانون برای مجلس محفوظ است که بعداً به این نخست‌وزیر رأی عدم اعتماد بدهد یا نه؟ اگر چنین است که حتماً باید چنین باشد، آیا کسی حاضر است برای مدت زمان اندکی که تا آغاز به کار مجلس مانده، این مسئولیت سنگین را بپذیرد؟ حتی این نظر هم مطرح شد که آقای بنی‌صدر، با توجه به فرصت اندکی که تا زمان تشکیل مجلس مانده وظایف نخست‌وزیری را هم برعهده بگیرد تا بعداً نخست‌وزیر انتخاب شود که این هم با توجه به کثرت کارها و شرایط انقلابی کشور، چندان مورد توجه قرار نگرفت. تمام این بحث‌ها در جوی توأم با تفاهم و همکاری مطرح بود و همه‌ی ما تلاش داشتیم مناسب‌ترین و بهترین کار را انجام دهیم. سرانجام پس از طرح مسائل و مشکلات در حضور حضرت امام [در روز شنبه ۳ خرداد ۱۳۵۹] تشکیل یک دولت موقت دیگر منتفی شد و تعیین نخست‌وزیر با توجه به مجموع شرایط موجود، به تشکیل مجلس شورای ملی و تأیید نمایندگان موکول گردید. بسیاری از صاحب‌نظران معتقد بودند که بنی‌صدر و اطرافیانش می‌خواستند با این اقدام مجلس آینده را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. زیرا فکر می‌شد که مجلس نمی‌تواند با فردی که مورد تأیید امام برای نخست‌وزیری بوده است، مخالفت کند. بنابراین عملاً مجلس در انتخاب نخست‌وزیر آینده فاقد اختیار و نظر می‌شد و این مطلوب رئیس‌جمهور بود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۰۳)

با جدی شدن انتخاب نخست‌وزیر توسط رئیس‌جمهور و تصویب شورای انقلاب و امام، اعضای حزب جمهوری که اکثریت مجلس را در اختیار داشتند بلافاصله به این امر واکنش نشان دادند و حق مجلس برای رأی اعتماد به نخست‌وزیر و اعضای کابینه را محفوظ دانستند. این موضع حزب جمهوری

اسلامی کاملاً وفق قانون اساسی و رأی اعتماد حق طبیعی مجلس بود. آیت‌الله بهشتی گفت:

«فکر می‌کنم مسأله توافق شورای انقلاب در این زمینه مسئله دشواری نباشد مسئله اساسی این است که آیا تعیین یک نخست‌وزیر در آستانه شروع کار مجلس از نظر اصولی کار صحیحی هست یا نه به خصوص که تعیین این نخست‌وزیر همراه با تأیید خاص امام باشد این نگرانی هست که مبدا این روی رأی آزاد نمایندگان مردم در مجلس اثر بگذارد از طرف دیگر آیا نخست‌وزیر که الان سرکار می‌آید بعداً می‌خواهد وزرایش را انتخاب بکند و بعد شروع به کار بکند برنامه و کارش را چگونه تنظیم خواهد کرد آیا از همین حالا او اطمینان خواهد داشت که مجلس هم به او و برنامه‌هایش رأی اعتماد خواهد داد یا این اطمینان را ندارد و در این صورت چقدر می‌تواند در کارش موفق باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۵)

ایشان در مورد انتخاب نخست‌وزیر، حق رأی اعتماد مجلس را یادآور می‌شود:

«درباره‌ی انتخاب نخست‌وزیر در شورای انقلاب گفتگوی بسیاری شد. ولی هنوز نتیجه‌ی روشنی نداده است. وی در مورد رأی اعتماد مجلس شورای اسلامی، گفت این حق برای مجلس محفوظ است که به کسی که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور انتخاب کرده است رأی اعتماد بدهد یا ندهد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۳)

اکبرهاشمی رفسنجانی نیز شبیه همین مضامین را تکرار می‌کند:

«در جلسه امشب راجع به تعیین نخست‌وزیر مذاکره‌ای صورت نگرفت و مشکل می‌دانم که این روزها نخست‌وزیر تعیین بشود. علت آن این است که تشکیل مجلس نزدیک است و هر کسی که انتخاب بشود باید مجلس او را تأیید بکند مگر این‌که احساس بکنیم که در حال حاضر انتخاب نخست‌وزیر خیلی ضروری است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۳)

آیت‌الله بهشتی اظهار امیدواری نمود که عمل رئیس‌جمهور در انتخاب نخست‌وزیر قبل از شروع مجلس در جهت تضعیف اعمال نظر آزاد نمایندگان نباشد:

«به هر حال این که چرا این مسئله نخست‌وزیر مطرح شده این دلایل مختلف دارد. ممکن است یکی از دلایلی هم این باشد که در موقعی که مجلس آغاز به کار می‌کند، یک نخست‌وزیری که هم مردم و هم نمایندگان و هم امام و هم رئیس‌جمهور این‌ها تجربه کرده باشند، داشته باشند تا راحت‌تر روی آن به توافق برسند، که باشد یا نباشد این صحیح است. اما این که آقای بنی‌صدر خواسته باشند این را به عنوان یک راهی برای پیشگیری از اعمال نظر آزاد نمایندگان اکثریت در مجلس مورد استفاده قرار دهند، بنده امیدوارم که چنین چیزی نباشد و من نشانه‌ای بر این نیافتم. به خصوص که ما در این جلسات احساس می‌کردیم که خود ایشان هم علاقمند بودند و صمیمانه می‌کوشیدند که نقطه نظر دوستانی را که از حزب جمهوری اسلامی هستند خوب بدانند و یک وجه جمعی به دست بیاید، یعنی چیزی بدست بیاید که همه روی آن به یک نظر مشترک برسند. و نیافتم که ایشان می‌خواستند به راهی برخلاف نظر حزب جمهوری اسلامی بروند من این را نیافتم، باز هم تکرار می‌کنم و می‌گویم من نیافتم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۵)

در نهایت جلسه شورای انقلاب در تاریخ ۵۹/۳/۳ که در حضور آیت‌الله خمینی تشکیل شده بود نتوانست در مورد انتخاب نخست‌وزیر به توافق برسد و بنابراین با مخالفت صریح روحانیون حزب جمهوری اسلامی حاضر در شورای انقلاب، بنی‌صدر موفق به انتخاب نخست‌وزیر قبل از تشکیل مجلس نشد و این کار به بعد از تشکیل مجلس موکول شد. محمدجواد باهنر عضو شورای انقلاب و عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی به نقل از آیت‌الله خمینی گفت انتخاب نخست‌وزیر و اعضای کابینه باید به بعد از تشکیل مجلس موکول شود. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۴)

رئیس‌جمهور پس از آن که از در اختیار گرفتن زمام امور تمام دولت از جمله انتخاب نخست‌وزیر و کابینه مورد نظر خود مأیوس شده بود

عکس‌العمل نشان داد. وی هنگامی که آیت‌الله خمینی او را مورد عتاب قرار داد و کم‌کاری و سستی دولت در تحول وزارتخانه‌ها به سازمان‌های اسلامی تراز معیارهای جمهوری اسلامی را مورد نقد قرار داده بود خود را فاقد اهرم اجرایی و اختیار کافی دانست، او تلویحاً گفت وزرا منتخب او نیستند و مسئولیت آن‌ها با او نیست:

«در مورد قضیه آرم که امام را ناراحت کرده است به ایشان گفتم که ما در تاریخ ۱۸ خرداد به همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها ابلاغ کرده‌ایم که آرم جمهوری اسلامی که همان آرم لاله‌الله است استفاده کنند اکنون بیست روز می‌گذرد. خوب همین‌هایی که هستند و می‌بایستی اجرا می‌کردند باید یقه آن‌ها را چسبید و پرسید که چرا اجرا نکردند و حالا گفتم که در عرض ۴۸ ساعته باید توضیح بدهند که چرا نکردند. معنی ندارد که شما کاری را بیست روز به امان خدا بگذارید و تازه بروی آنجا و شکایت هم ببری و طلبکار هم بشوی. مسئله سومی هم هست که ایشان گفته‌اند که رئیس‌جمهور چرا به این امور رسیدگی نمی‌کند رئیس‌جمهور اگر بخواهد به این امور رسیدگی کند وسایل می‌خواهد اگر این‌ها بر عهده رئیس‌جمهوری است من امتناعی ندارم و با وجود این که بار من بیش از حد سنگین و می‌خواهند آن را اضافه کنند، بسیار خوب ولی وسایل می‌خواهد، دیگر نمی‌شود که وسایل در دست دیگران باشد و مسئولیتش را من به عهده بگیرم این نمی‌شود، اگر قرار است که کار را من انجام بدهم باید وسایلی هم در اختیار من باشد این مطلب را هم امروز به ایشان گفتم. هیچ کدام آن‌ها منتخبین [من] نیستند و از زمانی که آقای مهندس بازرگان استعفا داده است این‌ها وزیر شده‌اند و هستند و هیچ وقت مسئولیت آنان را به عهده نگرفته‌ام و نمی‌گیرم خوب هست مال خودشان بد هست مال خودشان.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۹)

آیت‌الله منتظری متقابلاً بنی‌صدر را مسئول اجرایی کشور دانسته و توجیحات وی را وارد نمی‌داند، او مانند آیت‌الله خمینی سستی دولت را در امور اجرایی مورد نقد قرار می‌دهد، او همچنین رئیس‌جمهور را متهم می‌کند که به جوان‌ها میدان نمی‌دهد:

«این پیداست که افرادی که در ادارات هستند، افرادی هستند که نمی‌خواهند کار بشود. یا بی‌تفاوتند یا اصلاً مخالفند با این که این انقلاب پیش برود بنابراین یک تصفیه کامل باید در ادارات بشود و این آثار جرمی که از زمان طاغوت است به طور کلی قلب و انقلاب بشود و امیدوارم با این دستوری که امام دادند هم آرم‌ها، هم اسکناس‌ها، هم خود ادارات، افراد اداری آن‌ها که ناجورند، کنار گذاشته بشوند در همه ارگان‌های مملکت هم هست. امیدواریم که هم اسکناس‌ها را فوری تغییر بدهند هم آرم‌ها را عوض کنند هم افرادی که ناجور و ناباب هستند در تمام ارگان‌ها در دادگستری، در قضات دادگستری هنوز افراد طاغوتی هستند در وزارتخانه‌ها هستند، این نخست‌وزیری، که یک دریایی است مثل گاوخونی اصفهان که همه آب‌های هرزه وارد می‌شوند در آن‌ها تمام این پول‌ها و این‌ها آن‌جا می‌رود یک عده زیادی حقوق می‌گیرند. اصلاً نخست‌وزیر مفهوم ندارد و حالا هم نخست‌وزیر نداریم خلاصه افراد زیادی در آنجا هستند حقوق بگیرند و آقا بالا سرند و هیچ کاری هم از آن‌ها نمی‌آید. می‌گویند ما افرادی نداریم بجای این‌ها بگذاریم، مال این است که می‌خواهند جوان‌ها را تحقیر کنند، نداریم نیست. قحط‌الرجال است. نه قحط‌الرجال یعنی رجال هست. منتهی این‌ها خیال می‌کنند که رجال یک آدم کله‌گنده‌ای که هارت و هورت زیاد داشته باشد و این جوان‌هایی که فعالیت دارند، این‌ها را به حساب نمی‌آورند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۱۰)

ایشان همانند رهبران حزب جمهوری اسلامی خواهان روی کار آمدن وزرا و مسئولین اجرایی جوان و مذهبی می‌شود:

«ادارات کاملاً باید تصفیه بشود. مسئله پیرپرستی، که من به یکی از آقایان گفتم شما پیر پرستید، خیال می‌کنید این‌ها که یک خورده سن دارند و پیر مردند، این‌ها باید سرکار باشند، اصلاً این‌ها تر، تز غلطی است، ما بایستی که بیش از همه کارها را به جوان‌هایی که این‌ها کاربرد دارند و فعالیت دارند و عشق دارند به اسلام و عمران کشور، این جور جوان‌ها را باید بیاورند سرکار، آن‌ها را هم حقوق بازنشستگی که گرسنگی نخورند بدهند و بگویند که

خداحافظ شما و عذرشان را بخواهند و جوان‌های فعال متدین متعهد را بیاورند.» (همان)

ویژگی‌ها، اولین گزینه‌ها

هنوز مجلس اولین جلسه خود را برگزار نکرده بود که براساس توافق دو جریان رقیب قرار شد نخست‌وزیر از رایزنی بین رئیس‌جمهور و مجلس تعیین شود. گمانه‌زنی بین اکثریت حزب جمهوری اسلامی در مجلس و رئیس‌جمهور آغاز شد. در ظاهر هدف یافتن فردی مورد تأیید طرفین بوده اما سران حزب جمهوری اسلامی هدف دیگری را تعقیب می‌کردند. هدف آن‌ها انتخاب فردی بود که در دایره نیروهای اصیل و سازگار با مبانی انقلاب اسلامی، طبق تعریف حزب، قرار داشته باشد. چنین کسی البته با اکثریت مجلس هماهنگ بود. انتخاب چنین فردی که می‌توانست رأی اکثریت مجلس را کسب کند با قانون اساسی نیز مطابقت داشت اما نه با تمام اصول آن، زیرا چنین فردی نیاز به تأیید رئیس‌جمهور داشت. هدف حزب آشکارا با اصل ۱۲۴ قانون اساسی در خصوص اختیارات رئیس‌جمهور مغایرت داشت زیرا از سوابق امر مشخص بود تعریف حزب با تعریف رئیس‌جمهور از ویژگی‌های نخست‌وزیر هماهنگ متفاوت بود.

به واسطه اعمال فشارها از دو سو هم از سوی رئیس‌جمهور و هم از سوی اکثریت مجلس و حزب جمهوری ترجیح رهبر انقلاب عدم مداخله در این موضوع بود. ایشان از ابتدا، کار انتخاب نخست‌وزیر را به مجلس و رئیس‌جمهور محول نمودند و خواستار آن شدند وفق قانون نخست‌وزیر تعیین گردد، اما معیارهایی را که وزرا و نخست‌وزیر ترجیحاً باید داشته باشند، معین نمودند. بلافاصله پس از جلسه تاریخ ۵۹/۳/۳ و منتفی شدن انتخاب نخست‌وزیر به انتخاب رئیس‌جمهور و تصویب رهبر انقلاب، در مرحله اول آیت‌الله خمینی به شدت نیروهای ملی را مورد عتاب قرار داد و به نمایندگان مجلس توصیه کرد بدون توجه به فشارها با احتیاط لازم، مطابق قانون با رئیس‌جمهور رفتار کنند، اما کارشکنی نکنند:

«آن‌هایی که عمال خارجی هستند و خود خارجی‌ها نمی‌توانند ببینند که در ظرف یکسال و دو سه ماه تمام کارهایی که در چندین سال انجام نگرفته این‌جا انجام گرفته، این‌ها نمی‌توانند ببینند، این‌ها از اول خیال می‌کردند و به خودشان وعده می‌دادند که نخیر جمهوری اسلامی پایه نمی‌گیرد با او مخالفت می‌کردند «جمهوری نه لازم نیست اسلامی باشد جمهوری ملی باشد.» ما از این ملی‌ها هیچی ندیدیم جز خرابکاری اگر یک نفرشان آدمی بود که صحیح بود اسلامی بود که صحیح بود ما ندیدیم چیزی از این‌ها... شکرگزاری به این است که شماهایی که وکیل ملت هستید کارشکنی برای دولت نکنید هدایت کنید هر جایی که پا را کنار می‌گذارد هدایتش کنید دولت هم هر کس می‌شود و هر کس هست و نخست‌وزیر هم هر کس هست دولت هم هر کس هست آن‌ها هم کارشکنی برای مجلس نکنند آن‌ها قوه مجریه هستند همه روی قانون عمل بکنند این قانونی که ملت برایش رأی داده است رأی نداده است که توی طاقچه بگذارید و کاری به آن نداشته باشید بروید مشغول کار خودتان بشوید این قانون باید دست همه باشد و همه حدود را قانون معین می‌کند. قانون برای این مجلس حدود تعیین کرده و تخلف از این حدود نشود برای رئیس‌جمهور تحدید و حدود قرار داده او هم تخلف نکند برای نخست‌وزیر و امثال این‌ها و دولت‌ها حدود معین کرده آن‌ها هم نباید خارج بشوند. هر کس خارج بشود از حدود باید این را تنبیه دهند و هدایت کنند.... من امیدوارم که آقایان بدون این‌که جهات نسبت را در نظر داشته باشند و بدون این‌که اغراض خودشان را و مخالفت‌های شخصی که با اشخاص دارند در نظر داشته باشند به آن چیزیکه در آن وکیل هستند اندیشه کنند و مباحثه و شور کنند. ما اگر بخواهیم برای کشورمان، برای اسلام، پیروزی حاصل شود باید کارشکنی از هم نکنیم، باید همه یک صدا باشیم قضیه هدایت مسئله‌ای است، قضیه کارشکنی مسئله دیگر. هدایت باید کرد. مرکز همه قانون‌ها و قدرت‌ها مجلس است. مجلس هدایت می‌کند همه را و باید بکند، اما بنابراین بنا شد که مجلس دولت را ضعیف کند که تضعیف هر یک تضعیف خودش هم است. اگر رئیس‌دولت، رئیس‌جمهور، مجلس را تضعیف کند، خودش قبل از مجلس سقوط می‌کند و اگر مجلس

دولت و رئیس‌جمهوری را تضعیف کند و آن‌هایی که مجری هستند، خودشان هم تضعیف می‌شوند و امروز صلاح نیست اگر چنانچه در یک وقتی هم یک چنین مطلبی واقع شود آن هم یک جرم است.» (انقلاب اسلامی، ۵/۳/۵۹)

در مرحله دوم ایشان با برشمردن معیارهای خود، بر دیدگاه حزب جمهوری اسلامی درباره کابینه صحه می‌گذارد. او بار دیگر از ملی‌گرایان انتقاد نموده و از مجلس می‌خواهد از ورود ملی‌گرایان به دولت جلوگیری کند و هر خواسته غیراسلامی ولو از طرف رئیس‌جمهور را با قاطعیت رد کند:

«باید دولت قاطع باشد، باید مجلس قاطع باشد اگر در مجلس اشخاصی هستند که این‌ها باز همان طبل را می‌زنند و همان حرف‌ها را می‌زنند به این‌ها نباید گوش بدهند باید همین مجلس یک مجلسی باشد با قاطعیت عمل کند و دولت اگر بخواهد یک قدم کنار بگذارد با قاطعیت بخواهندش و ردش کنند و از اول هم که می‌خواهند یک دولتی را قرار بدهند، تصویب کنند یک دولتی را یک دولتی باید باشد، تمام افرادش، وزرایش، تمامشان اشخاصی باشند که بفهمند چی شده است. بفهمند که ما در چه حالی واقع هستیم. بفهمند که اسلام به چه جور باید در ایران پیاده بشود. بسیاری از این‌ها اصلاً توجه به این مسائل ندارند. باید تمام امور را مجلس اصلاح بکند یعنی با تمام قدرت دولتی که تعیین می‌کند دولت صددرصد اسلامی دارای قدرت باشد و کارهایی را که دولت می‌کند و همین طور کارهایی که وزارتخانه‌ها می‌شود و کارهایی که استان‌ها می‌شود تحت‌نظر باشد و مجلس بازخواست کند از این‌ها، بخواهد این‌ها را و اگر خطا کردند استیضاح بکند تا کار را درست انجام بدهند... وضع این طوری است که اشخاصی هستند افکارشان، افکار انقلابی نیست. افکارش می‌گوید که ما نه حالا باید با مسامحه با چی با چی رفتار کنیم. این اشخاصی که انقلابی نیستند باید در رأس وزارتخانه‌ها نباشند و آقای بنی‌صدر باید امثال این‌ها را معرفی به مجلس نکند و اگر کرد مجلس رد بکند و هیچ اعتنایی نکند. الا آن‌که وزیری باشد که کارآمد باشد. اسلامی باشد، مسامحه کار نباشد، انقلابی باشد، تا یک مملکتی ما دستمان باشد. اگر بنا باشد این طوری باشد ما باید عزای اصل را جمهوری بگیریم. عزای همه‌ی مسائل را بگیریم، آقایان سر

یک ملی شدن مجلس، امروز دیدید که التماس می‌کنند که بگذارید یک قدری که ملی باشیم، من دلم می‌خواهد که ملی و اسلامی باشد، ما از این‌ها [ملی‌گرایان] ضربه دیدیم. ما اسلام را می‌خواهیم، غیراسلام را نمی‌خواهیم، مجلس باید اسلامی باشد، مجلس باید افکارش، افکار اسلامی باشد، تا ما بتوانیم چه بکنیم، من نمی‌توانم تحمل بکنم که اینقدر ما جوان‌هایمان از بین برود، برای این که ما مسامحه داریم می‌کنیم، مسامحه‌ها از کار باید برود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۳۰)

حزب جمهوری اسلامی برداشت خود از سخنان آیت‌الله خمینی در مورد سه معیار اصلی نخست‌وزیر و وزرا را تشریح می‌کند:

«مروری بر سخنان امام این مشخصات را در دولت آینده الزام‌آور می‌کند. ۱- مکتبی و آن بدین معنی است که اسلام کل واحد قابل اجرایی است که عدم اجرای یک حکم آن به اجرای دیگر احکام لطمه می‌زند، هر اقدام و تصمیم چنین دولتی در زمینه‌های مختلف سیاست خارجی، سیاست داخلی، اقتصاد و فرهنگ و ... براساس مکتب اسلام نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم است. استفاده از فرهنگ غرب در بینش و عملکرد این دولتیان منطبق بر مکتب نیست. ۲- جوان و آن بدین معنی است که از مهره‌هایی معمر و متقی، اما بدون شرط انقلابی در نظام حکومتی ایران کمتر استفاده شود. خوشبختانه چهره‌های جوان و کم سال اما سراپا معتقد به انقلاب و خداخواه و شهادت‌طلب در میان جوانان مسلمان ایران کم نیستند. ۳- انقلابی و آن به این معنی است که تفکر این جوان مکتبی، انقلابی باشد و به مسامحه و سازش تن ندهد. عنصر انقلابی در برخورد با کسان و گروه‌هایی که زمینه‌ساز ورود امپریالیسم به کشورند و خیانت آنان ثابت شده است بحث و جدل نمی‌شناسد و قاطعانه با آنان برخورد مکتبی می‌کند. عنصر انقلابی در مقابله با امپریالیسم و هر قدرت و ابرقدرتی مذاکره و مفاهمه را رد می‌کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۳)

آیت‌الله بهشتی مواضع حزب در مورد انتخاب نخست‌وزیر را مشخص می‌سازد. او به طور خلاصه مذهبی بودن و اعتقاد جدی به مبانی اسلامی را از

شروط اولیه نخست وزیر می‌داند، وی همچنین گفت بر این اصول پافشاری خواهد کرد:

«هم مجلس اصولی عمل کند و هم رئیس‌جمهور اصولی عمل کند. مسئله مهم به نظر من انتخاب نخست‌وزیر است. در مورد انتخاب نخست‌وزیر و وزرا ما یک سلسله معیارهای اصیل اسلامی را معین کرده‌ایم و روی آن به توافق رسیده‌ایم. حتی در حضور امام در جلسه‌ای که روز شنبه در خدمت‌شان بودیم این معیارها صریحاً مطرح شد و امام هم تأکید کردند که باید این معیارها رعایت شود اگر این معیارها رعایت شود فکر نمی‌کنم به اشکالی برخورد کند. این معیارها عبارت است از این‌که نخست‌وزیر و وزراء و معاونان و استانداران و مسئولان اصلی مملکت باید حتماً از میان افراد مسلمان جدی که به مبانی اسلام مؤمن باشند و عمل بکنند حتی نمازشان، حتی روزه‌شان، صداقت‌شان، درست‌شان، مردم دوستی‌شان، این‌ها مطابق باشد با روح اسلام، البته کاردان و مدیر و مدبر هم باشند. ولی شرط ایمان باید به طور قطع رعایت شود. نخست‌وزیر و وزراء باید مسلمان جدی باشند عمل آن‌ها نشان بدهد که مسلمان هستند. مردم هر قدر به زندگی خصوصی و زندگی اداری آن‌ها نزدیکتر می‌شوند مسلمان بودن عملی آن‌ها را بیشتر حس کنند. به دردبخور باشند و کار بدانند، متحرک باشند. جوان و پویا و متحرک باشند و بتوانند بر سر هر حادثه‌ای در هر گوشه‌ای از کشور رخ می‌دهد حضور پیدا کنند و همان جا حل و فصلش کنند. اگر چنین افرادی را انتخاب بکنند بنده فکر می‌کنم اختلاف دیگر پیدا نشود. این جزء اصول حزب جمهوری اسلامی است و بنده معتقد هستم باید این اصل خوب به مردم فهمانده شود تا معلوم شود، اصلاً چرا حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد. در رابطه با دولت و کابینه جدید و در رابطه با عناصر اصلی دولت جدید و مدیران اصلی ما پافشاری داریم به عنوان روحانیت متعهد و به عنوان حزب جمهوری اسلامی که باید این معیارها رعایت شود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۱)

آیت‌الله بهشتی در مورد مصادیق افرادی که می‌توانند عهده‌دار این منصب باشند نیز اشاراتی داشت. از جمله این‌که در سخنرانی خود در شهرستان ساری

از وزیر راه (موسی کلانتری) به عنوان فردی شایسته که دارای دو ویژگی مذهبی بودن، جوان و پویا بودن است، نام برد. این مسئله موجب شایعات گسترده بر علیه ایشان شد که وی آن‌ها را تکذیب نمود:

«دروغهای شاخدار فراوان گفته می‌شود و من فکر می‌کنم هر فرد دیگری را که ما هم در مورد انتخاب نخست‌وزیر اسم ببریم بالاخره یا داماد من یا خواهرزاده یا دایی‌زاده من یا از این قبیل از کار درمی‌آید. کلانتری هیچ نسبتی با من ندارد، بالاخره هر فرد یا گروه سیاسی که دارای خط روشن و قاطع است درباره‌اش از این صحبت‌ها هست.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۷)

سیدحسین نواب صفوی طی مقاله‌ای به تاریخ ۵۹/۳/۱۱ معرفی موسی کلانتری به عنوان نامزد نخست‌وزیری از سوی آیت‌الله بهشتی را مورد انتقاد قرار داده و این کار را از وظایف رئیس‌جمهور دانسته و سوال می‌کند رئیس‌دیوان عالی کشور به چه حقی نخست‌وزیر را نامزد می‌کند؟ روزنامه جمهوری اسلامی در پاسخ می‌نویسد حق هر ایرانی است در مورد نامزد نخست‌وزیری نظر بدهد و پیشنهاد خود را طرح کند و البته از نظر قانونی رئیس‌جمهور او را معرفی می‌کند و مجلس شورا رأی می‌دهد اما در جامعه آزاد ابراز عقیده و پیشنهاد سازنده منعی ندارد. در ادامه برای روشنگری بیشتر روزنامه جمهوری اسلامی بخشی از سخنرانی آیت‌الله بهشتی را که از سوی منتقدین مورد نقد قرار گرفته بود منتشر می‌سازد. جالب آن‌که موسی کلانتری با آن‌که عضو حزب جمهوری اسلامی بود از جمله افراد مدنظر بنی‌صدر و مورد تأیید او برای پست نخست‌وزیری بود، چنان‌که بنی‌صدر در خاطرات روزانه خود به تاریخ ۵۹/۶/۱۱ او را «جوان با جوهر» خطاب کرده بود و در مقطعی نسبت به نخست‌وزیری وی در رتبه‌های سوم و چهارم ابراز تمایل کرد اما حزب نپذیرفت، در اینجا مخالفت اطرافیان و نه خود رئیس‌جمهور گویا نه با موسی کلانتری بلکه مداخله کادر رهبری حزب جمهوری اسلامی در انتخاب نخست‌وزیر بود. آیت‌الله بهشتی در سخنرانی خود در ساری چنین می‌گوید:

«به دنبال مسئله تقاضای کمک وزیر راه سابق جناب آقای مهندس طاهری [قزوینی] در مورد اشخاصی که بتوانند بخش‌های کم کار وزارت راه به منظور به کار گرفتن بیشتر نیروهای کار و راه‌اندازی ادارات راه در سطح کشور برعهده گیرند آمده است:

«من به یکی از این مهندسين با ايمان پرتلاش عزيز گفتم اين برادرانمان يك چنين كمكي مي‌خواهند مي‌توانيد بگرديد چند تايي را براي آنها (پيدا كني)؟ گشت و ده دوازده نفر را گويابا آنها پيدا كرد و معرفي کرده بود به ايشان. اين‌ها هم توانسته بودند هشت تا را براي اين همكاري پيدا كنند. يكي از اين كساني كه انتخاب كردند آقای مهندس موسی کلانتری بود. يك جواني است كه حدود سي و يك دو سال دارد برخاسته از متن و توده مردم. اهل مرند آذربايجان هم هست، بنده هم او را اصلاً نمی‌شناختم و قبلاً هم ندیده بودم. همان وقت هم كه ايشان را معرفي كردند من فرصت نكردم كه ايشان را ببينم. مستقيماً معرفي شدند. آقای مهندس طاهري (آن موقع‌ها يادتان هست كه خوزستان چه خبر بود، درگيري‌هاي كذايي) به ايشان گفته بود تو برو و اين اداره، كل راه خوزستان را سامان بده و راه بينداز. گفته بود بسيار خوب و رفت خوزستان، اداره كل راه خوزستان را راه انداخت در طی دو سه ماه فعاليت كرد. مهندس طاهري مي‌گفت: حقوقي كه ماهانه براي اين‌ها در نظر گرفته بوديم ده هزار تومان يا دوازه هزار تومان بود. وقتي كه خواستيم به ايشان حقوق بدهيم گفت من خودم هستم با يك زن و گويابا يك بچه. توي خانه همان پدر زنم هم زندگي مي‌كنيم براي من ماهي سه هزار تومان بس است. بيشتر نمی‌خواهم به صورت يك انسان با ايمان و با خلوص شب و روز آن‌جا فعاليت كرد. بعد از دو سه آمد و گفت آقای وزیر راه، کار خوزستان راه افتاده است. حالا يكي از اين همكاران من مي‌تواند آنجا را اداره كند. اگر جاي ديگري داريد آشفته، حاضر بروم آنجا. نچسبيد به آنجا و بگويد خوب. حالا من آمدم زحمتش را من كشيدم حالا راحت بدهم دست ديگران اين جوري فكر نكرد. گفتم بيا برو اروميه و آنجا هم ساماندهي بكن. ايشان را فرستاد به اروميه. آنجا هم موفق كار كرد. در آن ماه ابان كه دولت موقت آقای بازرگان

بار کار را زمین گذاشت و بار به دوش شورای انقلاب افتاد آقای مهندس طاهری گفت من خسته هستم یک وزیر راه جدید انتخاب کنید. گفتیم کی؟ با خودت مشورت می‌کنیم. گفت به نظر من آقای مهندس موسی کلانتری، اگر یک وزیر انقلابی می‌خواهید مهندس موسی کلانتری. من در این چند ماه که با ایشان کار کردم به نظرم می‌آید فرد شایسته‌ای است. اگر هم می‌خواهید یک چند ماهی به همین روال بگذرد آقای فلان (یکی از معاونان). ما در شورای انقلاب مطرح کردیم تصویب کردیم که همین مهندس جوان انقلابی عمل کن، وزیر راه بشود. در این چند ماه ایشان وزیر راه بود و به نسبت موفق بوده است. حالا ما او را به عنوان کاندید نخست‌وزیری انتخاب کرده‌ایم. گفته‌ایم به نظر ما این تپ باید بشوند. نخست‌وزیر، آدم متحرک، بدو، انقلابی، بی‌تکلف و بی‌تشریفات. خوب چگونه می‌یابید روش ما را؟ این یک نمونه بود. آیا روش ما روش رهگشا، ایجادکننده جو شکوفایی استعدادهاى مخلص با ایمان می‌یابید یا نه؟ اینها نمونه‌های عملی است. (تکبیر حاضران)

حتی برادرمان آقای بنی‌صدر هم در یک جلسه مشورتی می‌گفتند به این‌که: بله، من فکر می‌کنم که یکی از چهره‌هایی که می‌خواند روشش به زمان ما و نیازهای زمان ما و چهره‌ای است فعال و مغزش هم باز است این آقای موسی کلانتری است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۲)

بیانیه حزب جمهوری اسلامی نیز هشدار داد در برابر هرگونه کابینه‌ای فاقد «معیارهای مکتبی» خواهد ایستاد:

«[حزب] اگر قرار باشد کابینه‌ای فاقد شرایط و معیارهای مکتبی روی کار بیاید در حدود وظایف خود در برابر آن خواهد ایستاد. حزب جمهوری اسلامی از نمایندگان محترم مجلس می‌خواهد در عین این‌که بر معیارهای مکتبی تکیه می‌کنند و در این زمینه هیچ گذشتی را روا نمی‌دارند تمام سعی خود را برای جلوگیری از ایجاد جو تشنج و برقراری جو تفاهم به عمل آورند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۷)

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی به عنوان دبیرکل حزب اکثریت مجلس مواضع خود را پیرامون انتخاب وزراء اعلام نمود. اصرار بر

مواضع اصولی حزب در انتخاب نخست‌وزیر و وزراء، عدم گروه‌گرایی و انحصارطلبی حزبی و عدم تمایل اعضای حزب برای برعهده‌گیری وزارت از جمله رئوس دیدگاه‌های ایشان است:

«ملت ایران می‌تواند مطمئن باشد که آنچه حزب جمهوری اسلامی روی آن پافشاری دارد، رعایت معیارهاست و آنچه هیچ پافشاری روی آن ندارد، عضویت در حزب جمهوری اسلامی است باز هم تکرار می‌کنم که ما مقید هستیم به حفظ ضوابط و معیارها، و هیچ تقیدی به این‌که نخست‌وزیر یا حتی یک دانه از وزرا عضو حزب باشند نداریم. ما اگر دولتی تشکیل شود که اعضای آن عضو حزب نباشند، عده‌ای از برادرانمان که الان مسئولیت در دولت دارند، وقتشان آزاد می‌شود و می‌توانیم با همکاری آن‌ها برای خودسازی حزب گام‌های مؤثرتری برداشته و با سرعت بیشتری کار کنیم، ولی در رعایت معیارها کمترین سهل‌انگاری نخواهد شد. این تشکیلات - سیاسی اسلامی و اجتماعی - اسلامی خود را متعهد می‌داند که از ارزش‌های والای اسلام حفاظت و حراست نماید و تلاش بکند که مردم را در خط این ارزش‌ها به جلو ببرد. بنابراین نگاه می‌کند که چه کسانی این ارزش‌ها را دارند می‌خواهند عضو حزب باشند می‌خواهند عضو حزب نباشند. مثلاً آقای رجایی نفر دوم بوده‌اند و نفر سوم آقای میرسلیم عضو شورای مرکزی حزب بودند و آقای رجایی عضو حزب نیستند این نشان‌دهنده برخورد مکتبی این تشکیلات سیاسی با همه انتقادهایی که وارد است..... حزب جمهوری اسلامی بر مبنای اصلی که دارد موضع خودش را صریح در این باره اعلام کرده و من در چند هفته قبل در شورای انقلاب به آقای بنی‌صدر با صراحت گفتم که شما نخست‌وزیر و وزرای واجد شرایطی که درباره این گونه افراد در نظام جمهوری اسلامی قائل هستیم و این شرایط حزب در میثاق وحدت آمده و همان شرایط را بعد امام با تأکید بیان کردند و این شرایط است، شرایطی برخاسته از طبیعت یک انقلاب اسلامی. شما... افرادی را که دارای این شرایط هستند تعیین کنید ولو هیچ کدام عضو حزب جمهوری اسلامی نباشند و

خواهید دید که ما اگر این‌ها را واجد شرایط یافتیم، خیلی سریع آن‌ها را تأیید خواهیم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۹)

آیت‌الله بهشتی اولویت‌های حزب برای انتخاب نخست‌وزیر را به ترتیب زیر اعلام می‌کند:

«حزب در این زمینه پیشنهاد جدیدی ندارد و پیشنهاد اول حزب آقای جلال‌الدین فارسی هستند و پیشنهاد دوم آقای رجایی وزیر آموزش و پرورش در دوره اخیر بودند و پیشنهاد سوم آقای میرسلیم، پیشنهاد چهارم آقای مهندس غرضی استاندار فعلی خوزستان، پیشنهاد پنجم دکتر عباسپور، پیشنهاد ششم آقای مهندس کلانتری بود. این جریان نشان‌دهنده این است که حزب روی مسائل گروهی تکیه ندارد. آقای مهندس میرسلیم مطرح شدند اگر حزب می‌خواست روی مسائل گروهی تکیه کند پیش خود می‌گفتند حال که این فرد در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی است و مورد نظر آقای بنی‌صدر می‌باشد بنابراین از نمایندگان حزب و همفکر حزب می‌خواهیم به میرسلیم رأی بدهند حال که این طور نیست نه نمایندگان حزب به معنای گروه‌گرایی حزب فکر می‌کنند، نه نمایندگان دیگر همفکر این طور عمل نمی‌کنند.»

(همان)

روزنامه جمهوری اسلامی شرایط مهم برای نخست‌وزیر و هیئت وزیران را بیان نموده و خواهان تشکیل کابینه یکدست و هماهنگ می‌شود. نویسنده مقاله یکی از ویژگی‌های نخست‌وزیر را غرب‌زده بودن و عدم تحصیل در غرب می‌داند:

«نخست‌وزیر در این شرایط بحرانی باید وابسته به یک جریان فکری مشخص باشد تا کابینه‌ای که ترتیب می‌دهد از انسجام کافی برخوردار باشد نه این‌که کابینه‌اش کلکسیون از مشاهیر ناهماهنگ و نادمساز باشد. نخست‌وزیر باید جوان و فعال باشد، متعلق به نسلی باشد که انقلاب کرده است. نخست‌وزیر باید فرنگی‌مآب نباشد. غرب‌زده نباشد. اصلاً مجلس باید توجه کند نخست‌وزیر ایران حتی‌المقدور تحصیل کرده غرب نباشد و چشم و دلش

به دست و دامان فرنگ و فرنگ‌مآب‌ها بسته نشده باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۹)

آیت‌الله بهشتی نیز چندی بعد نسبت به کسانی که به گفته او در خارج جا خوش کرده بودند و پس از انقلاب به ایران آمده‌اند هشدار داده بود که ملت آن‌ها را آرام نخواهد گذاشت. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۶) و محمدعلی رجایی هنگامی که یکی از نامزدهای اصلی نخست‌وزیری بود گفت باید حکومت به دست انقلابیونی باشد که در مبارزات (مانند ۱۷ شهریور ۵۷) در مقابل گلوله ایستادند. رئیس‌جمهور اما نظر دیگری دارد او تحصیل در غرب را دلیل مناسبی برای حذف نیروهایی که قصد ورود به رقابت سیاسی دارند نمی‌داند. او در مورد انتخاب وزرا و نخست‌وزیر می‌گوید:

«افراد باید کاملاً به حفظ استقلال نه شرقی و نه غربی مؤمن و معتقد باشند و از حیث پیش، طرز عمل و کار، خود معرف این خط باشند و بتوانند در مسائل جاری و هر مسئله‌ای که پیش آید این خط را تشخیص داده متناسب با آن عمل کنند. در این مورد تذکر این نکته ضروری است که صرف اقامت یا عدم آن در غرب ملاک کافی برای ارزیابی افراد نیست آنچه مهم می‌باشد نداشتن تربیت غربی و رها بودن از نفوذ ضد ارزش‌های خانمان برانداز غرب است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

رئیس‌جمهور همچنین بر حقوق قانونی خود در انتخاب نخست‌وزیر و دولتی هماهنگ با خود تأکید نمود:

«قانون می‌گوید نخست‌وزیر باید وزرایش را با تصویب رئیس‌جمهور معین بکند، تصویب رئیس‌جمهور گذشته از این‌که عزل نخست‌وزیر با مجلس خواهد بود و رئیس‌جمهور نمی‌تواند نخست‌وزیر را عزل کند و عزل وزرا هم به پیشنهاد نخست‌وزیر است، قاعدتاً فلسفه‌اش این بوده است که وقتی نصب می‌شوند، باید انسان اعتماد داشته باشد تا نصب کند، آن وقت دیگر فلسفه زیادی برای عزل باقی نمی‌ماند. پس باید رئیس‌جمهور هر چه دقت دارد وقت نصب به کار ببرد و آن‌هایی را که صالح نمی‌داند تصویب نکند و کابینه‌ای که به مجلس معرفی می‌شود کسانی باشند که مورد تصویب او قرار گرفته باشند.

روی این مسئله هم باز باید دید که چگونه دولتی می‌خواهد تشکیل بشود. دولت یک گروه یک حزب یا دولت تفاهم، که این‌ها دولت‌های دو روش هستند. رئیس‌جمهوری چون در مقابل ملت و تاریخ و اوضاع فعلی ایران مسئول است، باید تکلیف خودش را همان طوری که من الان دارم می‌گویم با مردمی که به او رأی داده‌اند روشن و واضح بکند، اگر دولت را دولتی که نتواند با آن کار کند یافت ممکن است که سکوت کند و حرفی نزند، پس وزرا هم به این ترتیبی که گفتم یک وقت است که بنابر هماهنگی است و یک وقت هم هست که بنابر زورآزمایی است، که اگر بنابر هماهنگی باشد یک نوع وزرا خواهند آمد و اگر بنابر زورآزمایی باشد یک نوع وزرای دیگری خواهند آمد. آنچه که از لحاظ من اهمیت دارد خط رژیم و استقلال کشور است که مسئولیت اساسی من در اوضاع و شرایط فعلی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۵)

چنان‌که گفته شد در مورد معیارها بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی به عنوان اکثریت مجلس اختلاف نظر وجود داشت لذا در مورد مصادیق هم پیرو معیارها اتفاق نظر وجود نداشت. شایع بود که رئیس‌جمهور درصدد است یکی از افراد میانه‌رو به طور ترجیحی از جریان مذهبی یا جریان ملی - مذهبی را که با وی هماهنگ است برای نخست‌وزیری معرفی کند. فضل‌الله مهدیزاده محلاتی، نماینده مجلس دوره اول و از افراد نزدیک به رئیس‌جمهور فاش می‌سازد که وی در وهله اول به دنبال معرفی احمد سلامتیان به عنوان نخست‌وزیر بوده است:

« بعد از رئیس‌جمهوری بنی‌صدر مسئله همین طور ادامه پیدا کرد تا مسئله انتخاب نخست‌وزیر. اولین وظیفه، تعیین کابینه بود، بنی‌صدر اصرار زیادی داشت بر این‌که از دوستان خودش - سلامتیان - بشود نخست‌وزیر.» (محلاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۷)

برخی از شنیده‌ها نیز حاکی از آن است که بنی‌صدر به دنبال نخست‌وزیری علیرضا نوبری یا عزت‌الله سبحانی بوده است. محمدجواد مظفر عضو روابط عمومی شورای انقلاب می‌گوید:

«گام اول انتخاب نخست‌وزیر بود که از همین جا اختلافات آغاز شد. در خاطر من هست یک شب قبل از برگزاری انتخابات مجلس در منزل موقت مقام رهبری در خیابان ایران به ایشان گفتم اختلاف با بنی‌صدر بر سر چیست؟ بر سر نخست‌وزیر است؟ آقای خامنه‌ای گفتند حرف بنی‌صدر این است که اگر حرف دلم را می‌خواهید علیرضا نوبری را انتخاب می‌کنم، در غیر این صورت مهندس سحابی را انتخاب می‌کنم.» (اعتماد، شماره ۱۹۰۶)

یوسفی اشکوری نماینده دور اول مجلس که از فعل و انفعالات درون مجلس با اطلاع بود در مورد تمایل رئیس‌جمهور در انتخاب نخست‌وزیر چنین می‌گوید:

«آقای بنی‌صدر در نظر داشت که یکی از یاران قدیمی خود آقای احمد سلامتیان را، که در آن زمان نماینده اصفهان در مجلس بود، برای نخست‌وزیری معرفی کند اما چون دید که وی نمی‌تواند از مجلس کسب رأی اعتماد کند، ناگزیر به گزینه‌های دیگر روی آورد. احتمالاً در این زمان بود که ایشان به رهبری پیشنهاد کرد که سید احمد خمینی این سمت را بپذیرد اما [آیت‌الله] خمینی، به هر دلیل، موافقت نکرد. شاید بنی‌صدر می‌اندیشید که با معرفی کسی چون احمد خمینی، هم موفق به گذر از سد سدید مجلس خواهد شد و هم با حضور او اقدامات ایذایی رقیب را بی‌اثر خواهد کرد.» (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

علی‌اکبر معین فر وزیر نفت دولت موقت به یاد می‌آورد بنی‌صدر خواهان نخست‌وزیری افرادی معتدل و مرضی‌الطرفین از جمله حسن حبیبی، عزت‌الله سحابی و یا مصطفی میرسلیم بوده است. و این‌که جریان تندرو درون حزب جمهوری اسلامی با این مسئله مخالف بودند.

«مشکل دیگر شورای انقلاب قبل از تشکیل مجلس و حتی پس از آن در دوره بررسی اعتبارنامه‌ها، معرفی نخست‌وزیر بود. بنی‌صدر می‌گفت نظرخواهی کردم دیدم جامعه معتدل شده و باید افراد معتدل‌تری بیاوریم و پیشنهاد من این است که حسن حبیبی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس پیشنهاد بدهم در غیر این صورت نظر من بر سحابی است. در نهایت برای

جلب نظر حزب جمهوری اسلامی می‌خواست میرسلیم را پیشنهاد بدهد، اما به توافق نرسیدند و گفته شد که گرداننده این امور حسن آیت است.» (سایت تاریخ ایرانی)

جلال‌الدین فارسی افراد مورد نظر بنی‌صدر برای نخست‌وزیری را چنین معرفی می‌کند:

«امام در هفته‌های اول ریاست جمهوری بنی‌صدر به عمق فاجعه‌ای که پیش آمده بود پی بردند... تصمیم گرفتند از تشکیل یک هیأت دولت نظیر دولت موقت بازرگان باتمام قدرت جلوگیری کنند، به خصوص که بنی‌صدر وقتی از نخست‌وزیری غضنفرپور و سلامتیان مایوس گشت به دو نهضتی سرشناس یعنی آقایان عزت‌الله‌سحابی و حسن حبیبی متمایل شد.» (فارسی، ۱۳۷۳، ۵۲۶)

فضل‌الله صلواتی نماینده اصفهان در دوره اول مجلس شورای اسلامی معتقد است اکثریت مجلس که گرایش به حزب جمهوری اسلامی داشتند جوی در مجلس ایجاد کرده بودند که مخالف رئیس‌جمهور بود و هر شخص پیشنهادی از طرف او را رد می‌کرد. او در مورد پیشنهاد نخست‌وزیری سیدمصطفی میرسلیم که عضو حزب جمهوری اسلامی نیز بود می‌گوید:

«[برخی نمایندگان] گفتند که آقای میرسلیم آدم خوبی است، ولی چون بنی‌صدر معرفی کرده، ما نمی‌پذیریم، بعد بحث شد که بنی‌صدر بیاید و هرچه ما می‌گوییم بپذیرد و توضیح بدهد. یکی دیگر گفت: آخر ایشان یازده میلیون رأی آورده، او که تابع ما نیست. او خودش مستقل است. بالاخره قرار شد ایشان به مجلس دعوت شود و توضیح بدهد که چرا آقای میرسلیم را معرفی کرده است. بنی‌صدر به مجلس آمد، اما احترامی که باید به رئیس‌جمهور گذاشته شود، به ایشان گذاشته نشد. خیلی سرد با او برخورد کردند. ایشان رفت پشت تریبون و گفت اگر نظر مرا می‌خواهید، آقای دکتر علیرضا نوبری و آقای دکتر سلامتیان توان و لیاقت نخست‌وزیری را دارند، ولی خوب چون می‌خواستم یک مقداری نزدیک به جو مجلس باشد، آقای میرسلیم را معرفی کردم. آن‌ها گفتند: ما این‌ها را قبول نداریم، نوبری و سلامتیان هم وابسته به

خودشان و لیبرال هستند و ... فرد دیگری را باید انتخاب کنید.» (چشم انداز ایران، شماره ۱۸، ۲۳)

رئیس‌جمهور اصرار بر روی افراد میانه‌رو و اطرافیان نزدیک خود چون نوبری و سلامتیان برای نخست‌وزیری را انکار می‌کند. اما صلاحیت آن‌ها در برابر مخالفان را تأیید می‌کند. وی در پاسخ به نامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که او را متهم ساخته بود به دنبال نخست‌وزیری این گونه افراد است می‌نویسد:

«اما این‌که، اصرار در نوبری و سلامتیان و طباطبایی و این‌ها که این‌ها در خط امام هستند یا نیستند باز تشخیص با آقایان است و تازه این هم دروغ است چون من اصرار در معرفی آن‌ها هیچ نداشتم. اصلاً و ابداً. برای این‌که بعضی از این‌ها یک صلاحیتی‌هایی هستند که باید جامعه آن‌ها را شناسایی بکند و بعد از این‌که جامعه آن‌ها را شناسایی کرد، عرضه بشوند و در حقیقت باید این‌ها از تجربه بیرون بیایند و من کسی نیستم که فردی را قبل از تجربه به جامعه معرفی کنم. ابداً. بعضی از این‌ها هم علاوه بر آن‌که زمزمه‌ی آن‌ها نبود، بلکه بالعکس هم بود. و من مخالفت سرسختانه کردم و گرنه خیلی‌ها بودند که موافق بودند که نخست‌وزیر بشوند و حالا شده‌اند مخالف و آن هم دروغ محض است. و این دروغ سوم. و قطعاً اگر این‌ها که این دروغ‌ها را می‌نویسند در خط امام باشند، طبیعی است که آن‌هایی را که این‌ها به آنان می‌گویند که در خط امام نیستند. آن‌ها واقعاً در خط امام هستند و خود این‌ها در خط دروغ هستند. و اما درباره مدنی باید گفت که حتی آقای میرسلیم هم سنجش افکار کرده بود مدنی در جامعه برای نخست‌وزیری رأی اول را آورده بود. اما این خط را خط خطرناکی برای ایران می‌دانستم و با قاطعیت با نخست‌وزیری او مخالفت کردم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

یکی از گزینه‌های اولیه برای پست نخست‌وزیری علی رضا نوبری از دانشجویان مبارز خارج از کشور و از نزدیکان و معتمدان رئیس‌جمهور بود و از سوی وی به ریاست بانک مرکزی منصوب شده بود. وی همواره مورد انتقاد حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت. در بحبوحه انتخاب نخست‌وزیر و با

توجه به این‌که وی یکی از گزینه‌ها اصلی مدنظر رئیس‌جمهور برای این سمت بود به یکباره پس از پخش مصاحبه وی در تلویزیون به دادسرا احضار و مورد بازجویی قرار گرفت. در تیرماه ۱۳۵۹ روزنامه جمهوری اسلامی در راستای افشاگری نیروهای سیاسی غیراصیل (غیرمذهبی)، این بار پرونده علیرضا نوبری را افشا نمود. این روزنامه با استناد به نامه انجمن اسلامی کارکنان بانک مرکزی به دو نفر از اقوام نوبری اتهام وارد ساخت که در یک شرکت اسرائیلی کار می‌کنند. رئیس‌کل بانک مرکزی نیز طی نامه‌ای به دفاع از خود پرداخت. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۲۱) اما تلاش حزب جمهوری اسلامی برای افشاگری این عنصر که منصوب مستقیم رئیس‌جمهور بود به اینجا خاتمه نیافت، چندی بعد دوباره پرونده وی به جریان افتاد اما در آن مقطع بحث نخست‌وزیری وی مطرح بود و رئیس‌جمهور احضار وی به دادسرا را با احتمال معرفی وی به عنوان نخست‌وزیر مرتبط می‌دانست.

در آن هنگام شایعه نسبت خانوادگی وی با رئیس‌جمهور تقریباً فراگیر شده بود، اما رئیس‌جمهور این شایعه را اقدام پیشگیرانه برای جلوگیری از معرفی وی به عنوان نخست‌وزیر به مجلس می‌داند و آن را تحریک جریان مخالف بر علیه خود می‌داند، در راستای همان سناریوی تضعیف و در نهایت حذف رئیس‌جمهور که همواره او در تحلیل خود آن را پیش‌بینی می‌کرد:

«شب نوار مصاحبه با رئیس‌بانک مرکزی را که پیش از آن تلویزیون پخش کرده بود و در آنجا جمله‌ای بوده است که اعدام، شلاق... نابجا موجب افزایش قیمت‌ها می‌شود. همین موجب احضار آقای نوبری به دادستانی انقلاب شده است. از نظر من مسئله ساده نیست دقیق که می‌شوم می‌بینم یک کارهایی صورت می‌گیرد که ظاهراً ساده است ولی باطن آن غیرظاهر آن است مجلس دارد آماده کار می‌شود و در همین احوال هرکس ببیند، نظر به کار و تلاش با توانایی‌های گوناگونش می‌تواند نامزد احتمالی مقام نخست‌وزیری یا مسئولیتی در دولت آینده بشود، این‌ها مستقیم یا غیرمستقیم کوبیده می‌شوند والا دادستان انقلاب هیچ مجوز قانونی برای چنین احضاری را ندارد بیان این‌که مجازات‌های نابجا افزایش قیمت می‌دهند و تصادف این بیان با

محاکمه‌ای که از توطئه‌گران در پیش است این را تحریک‌آمیز قلمداد کردن خود توضیح لازم دارد.... بنابراین هیچ تحریکی در این بیان نیست. ثالثاً گفته شده است نابجا که این نابجا معنایش این است که امنیت قضایی وجود ندارد. اگر قرار بشود مجازات‌هایی خودسرانه رواج پیدا کند و بنابراین دادستان باید به او جایزه نیز می‌داد. گذشته از همه این‌ها اظهار بیان تحریک‌آمیز اگر قرار است جرم باشد، کار نماینده دادستان بیشتر تحریک‌آمیز بود و آنچه در روزنامه‌ها من غیرحق نوشته‌اند بیشتر تحریک‌آمیز است. این‌که خواهرزاده شخصی در یک مقامی (بر فرض اگر خواهرزاده باشد) [این است] جرم خواهرزاده بودن در جمهوری اسلامی. خوبست که ما مسلمانیم و پیغمبر ما از قریش بود و عموها و پسرعموهای او ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند اگر قرار باشد به استناد عموها و عموزاده‌ها ما راجع به پیغمبر قضاوت کنیم لابد باید او را نمی‌پذیرفتیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۳۰)

«گفتم در قلمرو اقتصاد تا وقتی که مقاله‌ها، نوشته‌ها و گفتارهای رادیویی و تلویزیونی به لحاظ این‌که عده‌ای گمان برده بودند ممکن است من رئیس بانک مرکزی را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کنم و وظیفه‌ی خود دیده بودند قبل از این‌که این کار بشود آن را قشنگ لجن‌مال کنند که من نتوانم او را معرفی بکنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۷)

اواسط تیرماه ۱۳۵۹ هنگامی که بحث تعیین نخست‌وزیر به مهمترین چالش بین رئیس‌جمهور و مخالفان وی بدل شد و برای او تقریباً مسجل بود نخواهد توانست نخست‌وزیر مطلوب خود را با توجه به شرایط موجود و اکثریت مجلس انتخاب کند، چاره کار را در افزودن به حجم تبلیغات و باز کردن باب گفتگو با مخاطبان دانست. بار دیگر فقدان عقبه سیاسی - مردمی مناسب که پشتوانه رئیس‌جمهور باشد، احساس ناتوانی در بسیج توده‌ها، فقدان اختیارات قانونی، تعدد مراکز قدرت و فرمان‌فرمایی افراد ذی‌نفوذ محلی در مناطق مختلف، فقدان نفوذ کارآمد در نهادهای انقلابی چون سپاه و جهاد سازندگی و کمیته‌های انقلاب، و بالاخره عدم اعتماد به پشتیبانی کامل و بی‌قید و شرط آیت‌الله خمینی، بنی‌صدر را واداشت به جای رویکرد به شکل و رقابت

سیاسی حرفه‌ای، بر ناکارآمدی حزب و تشکیلات تأکید و آن را نکوهش کند و صحنه افکار عمومی را برای بیان اختلافات و مناقشات سیاسی انتخاب کند. نتیجه چنین برداشتی (گرچه ناگزیر) تولد ستون اختصاصی در روزنامه انقلاب اسلامی جهت گفتگو مستقیم رئیس‌جمهور با مردم تحت عنوان «کارنامه رئیس‌جمهور» یا «روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد» بود. اولین ستون از این دست در ۵۹/۴/۱۷ در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ شد و رئیس‌جمهور در آن جریان کارهای روزانه خود را تا آنجا که مطالب فاقد طبقه‌بندی محرمانه و سری بود منعکس می‌نمود.

رئیس‌جمهور پس از آغاز بررسی نامزدهای مختلف نخست‌وزیری در مجلس در اولین ستون «کارنامه رئیس‌جمهور» پیشاپیش مهم‌ترین بایسته‌های هیئت دولت را هماهنگی با رئیس‌جمهور و عدم مداخله احزاب و گروه‌ها در کار آن اعلام می‌کند. دقیقاً همان چیزی که حزب جمهوری اسلامی مخالف آن بود. اصولاً حزب جمهوری اسلامی معتقد بود رئیس‌جمهور طبق قانون حق مداخله در امور هیئت دولت را ندارد چه برسد به هماهنگی آن‌ها با وی. برداشت حزب از قانون اساسی این بود که نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول است و نه رئیس‌جمهور، هرگونه عزل و نصب وزرا باید توسط رأی اعتماد یا استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس انجام شود و نقش رئیس‌جمهور تنها تصویب رأی اعتماد مجلس است. رئیس‌جمهور چنین می‌گوید:

«بسیاری از وزیران با دل و جان کوشیده‌اند و البته باید تا وقتی وزیر هستند در سازمان‌های اداری، دیگران در کار آن‌ها دخالت نکنند و هیچ گروهی به هیچ عنوان حق ندارد عامریت و حاکمیت آن‌ها را در دستگاهی که رهبری می‌کنند تضعیف کند. از لحاظ من این کار می‌تواند توطئه بزرگی باشد برای به زانو درآوردن ما در این جنگ تعیین‌کننده و در این موقعیت حساس با این حال من تأکید می‌کنم که وضعیت وزیران باید از انسجام و هماهنگی درونی و هماهنگی با رئیس‌جمهوری برخوردار باشد تا حمایت معنوی و کوشش برای رهبری آن‌ها به سوی هدف‌های مشخص بتواند ما را از کلاف سردرگم مشکلات بیرون بکند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۷)

ایشان در ستون کارنامه روزانه خود در اوج اختلاف با مجلس برای تعیین نخست‌وزیر به تلاش‌های میانجی‌گرانه برخی افراد که به صفت شخصی در پی حل مسائل بودند پاسخ منفی می‌دهد. او به پیشنهاد کنار کشیدن خود از امور اجرایی و سپردن کار به دست جریان مخالف (حزب جمهوری اسلامی) که البته با قانون اساسی وفق بیشتری داشت پاسخ منفی می‌دهد:

«از یک و نیم تا سه صبح هم باز با موسوی اردبیلی و قطب‌زاده درباره نحوه اداره کشور صحبت کردیم. موضوعات مختلفی طرح شد از جمله این‌که چون نمی‌گذارند کار پیش برود، چه بهتر که رئیس‌جمهوری تشکیل دولت را به عهده دیگران بگذارد و خود را کنار بکشد تا یک امیدی برای مردم باقی بماند که اگر به آن ترتیب به نتیجه برسند که به زعم گویندگان به نتیجه نمی‌رسد، مردم از حال و آینده خود مأیوس نشوند. من شرح مفصلی درباره سیاست آمریکا در ایران دادم و نمونه‌های آشکاری آوردم از توطئه‌هایی که در جهت نفاق‌افکنی در رادیو بی‌بی‌سی و بعضی مطبوعات داخلی و خارجی می‌شود و در نقش مخربی که دستگاه‌های تبلیغاتی دارند، صحبت کردم و گفتم که مسئله حساسیت وضع و نبرد تعیین‌کننده ایجاب می‌کند که رهبری از انسجام کامل برخوردار باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

در راستای ابراز عقیده رهبران حزب جمهوری اسلامی و روزنامه ارگان حزب در مورد ویژگی‌های نخست‌وزیر به اصطلاح مکتبی، و حتی تعیین مصداق برای آن (موسی کلانتری)، حزب با توجه به اکثریت خود در پارلمان از طریق رأی‌گیری مخفی در شورای مرکزی و دبیران شهرستان‌ها نامزد مطلوب خود برای نخست‌وزیری را معرفی کرد. جالب آن‌که حتی در میان نامزدهای معرفی شده نام موسی کلانتری وجود نداشت:

«در این جلسه نمایندگان دفاتر شهرستان‌ها و نیز گروهی از شورای مرکزی حزب نظر خود را به صورت رأی مخفی ابراز نمودند، نتیجه‌ی اکثریت آراء پیشنهاد برادر جلال‌الدین فارسی برای پست نخست‌وزیری بود. در این جلسه اسامی برادران غرضی (استاندار خوزستان) و رجایی و مهندس میرسلیم نیز مورد بحث قرار گرفت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱)

با آن که حزب اعلام کرده بود انتخاب فوق تنها می‌تواند به عنوان پیشنهاد به رئیس‌جمهور تلقی شود اما واقع امر آن است که برگزیدن چنین شخصی که به مخالفت با رئیس‌جمهور شهرت داشت و قطعاً نمی‌توانست با وی خطی از همکاری را ایجاد کند، می‌توانست پیامی برای رئیس‌جمهور تلقی شود. شاید بتوان پیام این انتخاب را عدم تسامح اکثریت مجلس در مقابل رئیس‌جمهور و اعمال قاطع حق خود برای رأی اعتماد به نخست‌وزیر دانست.

حزب جمهوری اسلامی دو مورد موسی کلانتری و جلال‌الدین فارسی، اولی به جهت نظر شخصی دبیرکل و دومی به صفت سازمانی به عنوان نامزد نخست‌وزیری اعلام نمود و در بقیه موارد تنها به ذکر شاخصه‌ها و ویژگی‌های نخست‌وزیر تراز جمهوری اسلامی پرداخت. موسوی اردبیلی عضو شورای رهبری حزب یک هفته قبل از معرفی نامزدها از سوی حزب، این اقدام را شبیه باندا بازی و به طور کلی اشتباه می‌داند، البته او پیش از این نیز در مقطع ریاست جمهوری با حضور جلال‌الدین فارسی به عنوان نامزد مخالفت کرده بود.

«آیت‌الله اردبیلی افزود که همه مشکلات ما در سایه معنویت قابل حل است. وی در مورد انتخاب نخست‌وزیر گفت که به نظر من و کسانی که با آن‌ها نیز بحث کرده‌ام، ما از روز اول در تعقیب مسأله نخست‌وزیر دچار اشتباه کوچکی شده‌ایم که در گذشت زمان این اشتباه بزرگتر شده است و آن این است که به جای آن‌که ما راجع به معیارها، خط‌مشی‌های سیاسی و اجتماعی، ضابطه‌های اجتماعی بحث و گفتگو کنیم و مشخصات یک نخست‌وزیر را از این دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم سعی کردیم که روی افراد بحث نماییم و این مسلماً اشتباه است. بحث کردن روی اشخاص بیشتر به باندا بازی شبیه است تا توافق بر سر یک مسئله سیاسی.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

چند روز بعد اما آیت‌الله بهشتی طی مصاحبه‌ای از عدم آمادگی جلال‌الدین فارسی برای نخست‌وزیری خبر داد و این‌که آیا این عقب‌نشینی حزب به واسطه دستور آیت‌الله خمینی بوده یا نه چندان مشخص نیست. اما یک نفر به

لیست نامزدهای حزب اضافه می‌شود و آن موسی کلانتری بود. ایشان در این مصاحبه می‌گوید:

«ما در طول جلسات متعدد با هم تبادل نظر دوستانه داشته‌ایم و افرادی را که مجموعاً پیشنهاد می‌کرده‌ام آقایان رجایی و کلانتری و میرسلیم بودند و آقای فارسی هم قبلاً اعلام کرده بودند که آماده نیستند فعلاً مسئولیت اجرایی را بپذیرند و بیشتر می‌خواستند در حزب و کارهای سیاسی و فکری و آزاد و در شورای انقلاب فرهنگی فعالیت داشته باشند. یکبار با آقای بنی‌صدر نیز به عنوان پیشنهاد از ایشان سخنی به میان آمد در شب گذشته، صحبت از آقای فارسی به میان آمد و احساس می‌شد که آقای بنی‌صدر در میان افرادی که نامبرده می‌شود به دنبال فردی هستند که برای همکاری قابل قبول‌تر باشد. علی‌القاعده آن را امروز به مجلس معرفی خواهد کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲)

جلال‌الدین فارسیدر خاطرات خود از پیشنهاد تلویحی نخست‌وزیری به خودش توسط هاشمی رفسنجانی سخن می‌گوید:

«در راه بازگشت به تهران راه حل مشکل را این می‌دیدم که امام نظرشان را دائر بر این که رئیس جمهور غیرروحانی باشد تغییر دهند، در این صورت آیت‌الله دکتر بهشتی‌نامزد رئیس جمهوری شده، کشور از سیئات و مفساد ریاست بنی‌صدر نجات می‌یافت، اما به نظر می‌رسید که امام بر نظر سابقشان پافشاری خواهند کرد. در این افکار بودم که آقای هاشمی پرسید شما چه کاری را قبول می‌کنید؟ به گمان این که منظور در بخش اجرایی و زیر نظر بنی‌صدر است، گفتم: هیچ کاری. گفت: نمی‌شود مملکت را به اوسپرد، گفتم: همین طور است به زودی یقین کردم که ایشان، شهید بهشتی و دیگران با قاطعیت و استحکام تمام تصمیم دارند در برابر انحرافات و زیاده‌طلبی بنی‌صدر بایستند.» (فارسی، ۱۳۷۳، ۵۲)

گویا در ابتدا حزب جمهوری اصرار داشت که هیچ کس جز جلال‌الدین فارسی را به عنوان نخست‌وزیری نپذیرد. آیت‌الله بهشتی استراتژی حزب متبوع خود در مورد انتخاب وزراء و نخست‌وزیر را تشریح نموده و بر عزم این حزب

مبنی بر اعمال نظر خود در این مورد و ایستادگی در مقابل هر کسی که فاقد شرایط حزب برای تصدی این پست‌ها باشد تأکید نمود:

«حزب جمهوری اسلامی خود را موظف می‌داند، اگر کابینه‌ای مکتبی تشکیل شود که دارای ویژگی‌های اعلام شده از سوی امام باشد از آن با تمام وجود حمایت کند. هرچند هیچ یک از اعضای آن کابینه هیچگونه انتسابی به این حزب نداشته باشند، همان‌گونه که اگر قرار باشد کابینه‌ای فاقد شرایط و معیارهای مکتبی روی کار بیاید در حدود وظائف خود در برابر آن خواهد ایستاد.» (کیهان، ۵۹/۵/۷)

وی در عین حال بار دیگر جلال‌الدین فارسی را به عنوان اولین انتخاب حزب معرفی کرد:

«امتیاز اول برای نخست‌وزیری را آقای فارسی می‌آورد.» (همان)

اما احمد سلامتیان از نزدیکان رئیس جمهور انتخاب فارسی را فاجعه بزرگ ارزیابی کرد: «انتخاب جلال‌الدین فارسی به عنوان نخست‌وزیری برای ایران فاجعه بزرگ خواهد بود.» (کیهان، ۵۹/۵/۹)

با اعلام موضع سرسختانه حزب جمهوری تقریباً غالب گروه‌های سیاسی پیرامون گروه‌گرایی حزب جمهوری اسلامی و این که حزب در مورد انتخاب نخست‌وزیر سعی دارد شخصی که عضو حزب است را به زور به رئیس جمهوری تحمیل نماید، هشدار دادند اما آیت الله بهشتی‌گروه‌گرایی در حزب جمهوری را رد نمود:

«اگر در حزب جمهوری اسلامی بیماری گروه‌گرایی مشاهده بشود و علاج نشود من اولین کسی هستم که با این تشکیلات قطع رابطه می‌کنم.» (کیهان، ۵۹/۵/۹)

بنی صدر که شدیداً تحت فشار حزب جمهوری اسلامی قرار داشت، طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی عنوان کرد اگر دولت به او تحمیل شود مسئولیت آن را نخواهد پذیرفت:

«دولت یا دولتی که معرف تفاهم است یا دولتی است که معرف تقابل است و اگر دولت معرف تقابل باشد من به صراحت به مردم خواهم گفت که مسئولیت این دولت راحتی به اندازه پرکاهی هم نمی‌پذیرم.» (کیهان، ۵۹/۵/۱)

وی بار دیگر به طور تلویحی نسبت به حضور حزب جمهوری در دولت آینده هشدار داد:

«اگر دولت آینده از یک گروه یا حزب خاص باشد مسئولیتی در قبال آن نخواهم داشت.» (کیهان، ۵۹/۵/۵)

از سخنان رئیس‌جمهور مشخص بود در مقابل این انعطاف ناپذیری حزب قاطعانه خواهد ایستاد. از این رو حزب بعدها از اصرار بر روی فارسی خودداری نمود.

درست در همان روزی که حزب جمهوری اسلامی جلال‌الدین فارسی و محمدعلی رجایی را به عنوان اولویت‌های اول برای نخست‌وزیری معرفی کرد، رئیس‌جمهور به جای آن‌که نخست‌وزیر را به مجلس معرفی کند، طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی درخواست نمود با نخست‌وزیری سیداحمد خمینی موافقت کند. متن نامه رئیس‌جمهور و پاسخ آیت‌الله خمینی به شرح زیر است:

«حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران به عرض می‌رساند در اوضاع و احوال فعلی و با توجه به این‌که جامعه ما جامعه جوانی است و هیجان مثبت کار برای قرارداد کشور در خط تولید و فعالیت جنبه‌ی معنوی و هیجان آفرین را جنبه اصلی می‌گرداند حجت‌الاسلام حاج احمد آقا یکی از مناسب‌ترین اشخاص برای تصدی نخست‌وزیری است در صورتی که موافقت فرمایند عین صواب است. ابوالحسن بنی‌صدر»

«بسمه تعالی - بنا ندارم اشخاص منسوب به من متصدی این امور شوند احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله با آزادی بهتر می‌تواند خدمت کند و السلام علیکم - روح‌الله موسوی الخمینی» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱)

سیداحمد خمینی نیز طی مصاحبه‌ای اعلام کرد: «حالا که امام قبول نفرمودند من نظر خاصی غیر از نظر حضرت امام ندارم.» (همان)

با نگاهی هر چند کوتاه به سیر قضایای انتخابات مجلس و انتخاب نخست‌وزیر می‌توان به خوبی تحلیل جامعی از این اقدام رئیس‌جمهور به دست داد. واقع امر آن بود که رئیس‌جمهور پس از انتخابات مجلس موقعیت خود را متزلزل می‌دید. وی می‌دانست با اکثریت مجلس که متعلق به حزب جمهوری اسلامی است نخواهد توانست تعامل کند مگر آن‌که خود را با آن‌ها سازگار ساخته و با آنچه تاکنون در غرب از تسامح و تساهل، نوگرایی، نوسازی، اصلاح، حقوق بشر و غیره آموخته بود و تلاش داشت آن‌ها را به تدریج در ایران پیاده کند، خداحافظی کند. رئیس‌جمهور از آنجا که دموکراسی را با قدرت یافتن و حاکمیت یکدست جریان اصیل و صددرصد ناب اسلامی (خواسته حزب جمهوری اسلامی) مغایر می‌دانست و خواهان حضور همه نیروها در حاکمیت بود، چندان تمایلی به تعامل با حزب نداشت و بنابراین در توافق با مجلس در انتخاب نخست‌وزیر به بن‌بست برخورد. چنان‌که دیدیم وی یک بار بخت خود برای نجات از بن‌بستی که در آن گرفتار شده بود آزمود، او ابتدا با انتخاب نخست‌وزیر با تصویب آیت‌الله خمینی می‌خواست مجلس را در برابر عمل انجام شده قرار دهد و در هر صورت چه موافقت و چه مخالفت با نخست‌وزیر این موضوع تقابل مجلس با رهبر انقلاب بود و این برای رئیس‌جمهور از یک نخست‌وزیر تحمیلی قابل قبول‌تر بود. در این صورت رئیس‌جمهور شانه از بار توافق با اکثریت مجلس خالی می‌کرد که کمترین ضررش پذیرش نخست‌وزیر تحمیل شده مطلوب حزب جمهوری بود. از آنجا که آیت‌الله خمینی به سرعت موافقت خود با تصویب نخست‌وزیر از طرف خود را پس گرفت، بنی‌صدر در اولین قدم برای به کرسی نشاندن نخست‌وزیر موردنظر خود شکست خورد. در این مرحله نیز بار دیگر بنی‌صدر برای عدم برخورد به سد ستبر مجلس که اکثریت آن در نقطه مقابل مواضع وی قرار داشت به آیت‌الله خمینی متوسل شد. او با انتخاب سیداحمد خمینی به عنوان نخست‌وزیر و معرفی او به مجلس سعی داشت اولاً فردی که نسبتاً از هماهنگی بیشتری نسبت به خود برخوردار است را به نخست‌وزیری بگمارد و دوم این‌که مجلس نتواند به او رأی اعتماد ندهد، زیرا

به طور قطع این عمل تقابل مجلس با آیت‌الله خمینی تلقی می‌شد که هر دوسر برد بنی‌صدر بود. اما آیت‌الله خمینی برعکس مرحله قبل که با نظر رئیس‌جمهور درباره انتخاب نخست‌وزیر موافقت کرده بود و بلافاصله پس از آن‌که نهایت امر و منظور رئیس‌جمهور را درک کرد موافقت اولیه را پس گرفت، این بار از همان ابتدا رئیس‌جمهور را در اجرای سناریوی خود ناکام گذارد.

هاشمی رفسنجانی معتقد است معرفی حاج سیداحمد خمینی به عنوان نخست‌وزیر از طرف رئیس‌جمهور برای تقلیل اثرگذاری مجلس و قرارداد دادن مجلس در برابر فردی منصوب به آیت‌الله خمینی بوده است:

«طبق [اصل یکصد و بیست و چهارم] قانون اساسی [در قبل از بازنگری] نخست‌وزیر به پیشنهاد رئیس‌جمهور و تصویب مجلس تعیین می‌شد، اما آقای بنی‌صدر مایل نبود نظر مجلس را جدی بگیرد و می‌کوشید به هر نحو که شده، اختیار مجلس را تحت‌الشعاع مسائل دیگر قرار دهد. در این ارتباط پیشنهاد غیرمنتظره‌ی معرفی حجت‌الاسلام حاج احمد آقای خمینی [در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۵۹] به عنوان نخست‌وزیر، یکی از اقداماتی بود که با همین هدف انجام شد. مسئله این بود که در حالی که بحث چگونگی انتخاب نخست‌وزیر در مجلس و در محافل سیاسی به طور جدی مطرح بود و اشخاصی نیز برای این کار پیشنهاد شده بودند، ناگهان با نامه‌ی آقای بنی‌صدر خطاب به امام مواجه شدیم که در آن خواستار موافقت ایشان با نخست‌وزیری حاج احمد‌آقا شده بود. طبیعی بود که اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، مجلس، همان طور که آقای بنی‌صدر می‌خواست، کلاً از گردونه‌ی تصمیم‌گیری در انتخاب نخست‌وزیر خارج می‌شد و حتی در فعالیت‌ها و ارتباطات آینده، اثرات نامناسبی برجای می‌گذاشت. شاید به همین دلیل، امام با این پیشنهاد موافقت نکردند و با بیان این‌که: «بنا ندارم اشخاص منسوب به من، متصدی این امور شوند.» آن را رد کردند. البته به احتمال زیاد شخص آقای بنی‌صدر می‌دانست که امام چنین پیشنهادی را نمی‌پذیرد، اما این‌که چرا او چنین مسأله‌ای را آن هم در این مقطع حساس مطرح کرد، پرسشی بود که برای خود ما هم بی‌پاسخ مانده است. در

این زمینه تعجب من وقتی بیشتر شد که آقای بنی‌صدر به من گفت نامه‌ی مربوط به این پیشنهاد را چند ماه قبل به امام داده است و خودش هم نمی‌داند که چرا حالا مطرح شده است. به هر حال، بعد از اعلام مخالفت امام، مجلس با جدیت بیشتری بر روی این بحث متمرکز شد و خواستار معرفی نخست‌وزیر مناسب از طرف رئیس‌جمهور به مجلس شورا گردید.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۶۰)

اما رئیس‌جمهور تمام تحلیل‌های پیش گفته را رد نموده و مسئله نخست‌وزیری حاج سیداحمد خمینی را مربوط به ماه‌ها قبل (۱۲ فروردین ۱۳۵۹) دانست زمانی که هنوز اکثریت مجلس مشخص نبوده است که در صورت اکثریت یافتن جناح مخالف او بخواهد از این اهرم برای فشار به مجلس استفاده کند.

«در دوازدهم فروردین حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کردم. روزی فرزند امام پیش من آمد و گفت که می‌آیند و می‌گویند که یک وقت قضیه مصدق و کاشانی پیش نیاید و من گفتم بسیار خوب ما خیال می‌کنیم که اهل علم و تحقیق و زحمت هستیم ما نمی‌خواهیم داستان شکست‌ها تکرار شود و دلیلی ندارد که ما انقلاب را به پیروزی نرسانیم و بخواهیم دعوی محبوبیت کنیم، تا قضیه مصدق و کاشانی پیش بیاید و حالا برای این که نتوانند تبلیغات سوء بکنند و حرف‌ها را عوض کنند و بگویند، شما را من به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌کنم، تا اطمینان کامل باشد که قضیه مصدق و کاشانی پیش نخواهد آمد، پس قضیه استفاده از نفوذ امام و معنویت در کار نبود بلکه مسئله این بود که آن را هم امام قبول نکردند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۸)

گزینه مشترک

به نظر می‌رسید پس از جنگ لفظی دو ماهه بین دو جریان سیاسی گزینه مورد توافق طرفین پیدا شده باشد. در پایان تیرماه ۱۳۵۹ سیدمصطفی میرسلیم رئیس‌شهرستانی کل کشور و معاون وزیر کشور (محمدرضا مهدوی کنی) که

ارتباط خوبی با رئیس‌جمهور داشت و از طرفی عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و عضو گروه‌های مؤتلفه اسلامی به شمار می‌رفت از سوی دو طرف مورد پذیرش قرار گرفت.

خوشبینی‌ها دیری نپایید و علی‌رغم توافق اولیه حزب با رئیس‌جمهور، میرسلیم در جلسه غیرعلنی مجلس رأی کافی به دست نیاورد. به نظر می‌رسد حزب نمی‌توانست نظر خود را به گروه‌های همسوی خود تحمیل کند. گرچه میرسلیم از حمایت گروه‌های مؤتلفه (بازار) یا بخشی از جریان راست حزب برخوردار بود اما به احتمال قوی از حمایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جریان چپ حزب برخوردار نبود. این نظریه به علت آن‌که یک بار دیگر در سال بعد همین مجلس به نامزدی علی اکبر ولایتی از جریان راست حزب رأی نداد که آن هم به واسطه عدم حمایت سازمان مجاهدین انقلاب بود، به احتمال قوی درست باشد. نظریه دیگر آن است که اصولاً حزب بر روی میرسلیم با رئیس‌جمهور توافق نکرده بود و به همین دلیل از وی حمایت نکرد. در تاریخ ۵۹/۴/۳۱ برای نزدیک شدن دیدگاه‌های رئیس‌جمهور و سران حزب جمهوری اسلامی جلسه مهمی در منزل عباس شیبانی برگزار می‌شود. در این جلسه از لیست ارائه شده از سوی حزب جمهوری اسلامی (اکثریت مجلس) میرسلیم با توجه به هماهنگی بیشتر با رئیس‌جمهور مورد توافق وی قرار می‌گیرد، حزب هم توافق می‌کند در مجلس از وی حمایت کند.

«در منزل دکتر عباس شیبانی جلسه‌ای تشکیل می‌شود که از ساعت ۵/۵ تا ۱۲ شب به طول می‌انجامد. حزب جمهوری اسلامی لیستی تهیه می‌کند و بنابر گفته بنی‌صدر آن‌ها می‌گویند می‌خواهیم تفاهم کنیم بنی‌صدر می‌گوید من بسیاری از افراد درون لیست را صالح نمی‌دانم اما هر حزبی که بخواهد دولت را تشکیل بدهد به شرط آن‌که مسئولیت آن را خودش بپذیرد قبول می‌کنم. بنی‌صدر در آن جلسه می‌گوید اگر حزب جمهوری اسلامی مسئولیت این دولت را می‌پذیرد من این لیست را به مجلس معرفی خواهم کرد. آقایان گفتند ما بنابر تفاهم داریم. این را هم چون قرار بود ما اسامی را پیشنهاد کنیم، پیشنهاد کردیم اصراری نداریم و بین کسانی که داوطلب نخست‌وزیری هستند

و با وضعیت و جوی که بوجود آمده است شما ببینید چه کسی را انتخاب می‌کنید. در همین جلسه از لیست افراد داده شده میرسلیم نظر بنی‌صدر را به خود جلب می‌کند. بنی‌صدر در همین جلسه می‌گوید که آقایان حزب جمهوری تحمیلی در وزراء نداشته باشند و دولت مستقل از تصمیمات حزبی عمل کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۶)

رئیس‌جمهور پس از توافقات اولیه با سران حزب جمهوری اسلامی سیدمصطفی میرسلیم را که به نظر او از هماهنگی نسبی با رئیس‌جمهور برخوردار بود، نامزد نخست‌وزیری نمود. ملاقات میرسلیم با رئیس‌جمهور و ملاقات این دو با آیت‌الله خمینی گمانه‌زنی‌ها در مورد تأیید میرسلیم توسط آیت‌الله خمینی را قوت بخشید. روزنامه انقلاب اسلامی در این باره چنین گزارش می‌کند:

«شایعات زمانی قوت گرفت که میرسلیم پس از یک ملاقات دوساعته با رئیس‌جمهوری به حضور امام خمینی رسید و مدت زیادی در محضر ایشان بود. یکی از نزدیکان مصطفی میرسلیم به خبرنگار ما گفت، موضوع اصلی گفتگوی میرسلیم با امام خمینی درباره خصوصیات وزیران و دولت آینده بوده است....»

آقای میرسلیم در دولت در مسئولیت سیاسی وزارت کشور و سرپرستی شهربانی کل کشور از آغاز کار همکاری بسیار گسترده‌ای با رئیس‌جمهوری داشته است و به گفته‌ی آگاهان از حمایت حزبی جمهوری اسلامی نیز برخوردار است. با توجه به این‌که در روزهای اخیر مسئله جدی در زمینه‌های انتظامی کشور وجود نداشته که گزارش آن به رئیس‌جمهور در این زمان ۲ ساعت به طول انجامد تصور می‌رود دکتر بنی‌صدر و آقای میرسلیم در زمینه تشکیل دولت به وسیله آقای میرسلیم مشغول گفتگو بوده‌اند. آقای میرسلیم در پایان این دیدار به خبرنگار خبرگزاری پارس که از ایشان در مورد احتمال نخست‌وزیر بودنشان می‌پرسید گفت: همه چیز ممکن است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

دو یا سه روز پیش از این ملاقات رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی ضمن گزارش از وخامت اوضاع اقتصادی و کشمکش‌های سیاسی و تعدد مراکز قدرت پیشنهاد نمود نخست‌وزیری را به هر گروه یا حزب خواهان آن بسپارد به شرط آن که مسئولیتش را هم بپذیرد. ایشان جزئیات نامه را شرح می‌دهد:

«در این نامه وضع اقتصاد کشور را شرح کردم، ضرورت حل سیاسی را یادآور شدم و نوشتم که دو راه‌حل بیشتر نیست در تشکیل دولت جدید و هر دو راه‌حل می‌تواند عملی باشد. یک راه‌حل این است که با توجه به جوسازی‌ها و با توجه به این‌که مطالب نوارهای کذایی یک به یک انجام گرفته و می‌گیرد، از جمله این‌ها را شمردم، حمله به گروه‌های سیاسی و تصفیه حساب با آن‌ها انجام گرفته و می‌گیرد. وزارتخانه‌ها عملاً از کار افتاده‌اند و کوبیدن اطرافیان بنی‌صدر توسط ارگان‌های حزب به شدت ادامه دارد. اگر کودتایی ناکام انجام گرفته بود. همه چیز زیر و رو می‌شد و اگر وضع کنونی ادامه پیدا کند باز درآینده خواهد شد.... در این اوضاع و احوال دو راه‌حل بیشتر نیست یکی این‌که من این را از چند ماه به این طرف متوالیاً گفته‌ام، این‌که اختیار انتخاب نخست‌وزیر و دولت را به هر گروهی که بخواهد در این وضعیت مشکل مسئولیت را برعهده بگیرد بسپارم در این صورت ناگزیر باید مردم بدانند که رئیس‌جمهوری مسئول عملکرد دولت نیست و راه‌حل دوم راه‌حل تفاهم است که یک دولت متجانس بوجود بیاید و این دولت متجانس و هماهنگ با مجلس و رئیس‌جمهوری بتواند کار خود را در این وضعیت مشکل پیش ببرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

پس از این ملاقات‌ها و ارسال نامه رئیس‌جمهور به آیت‌الله خمینی در همان روز آیت‌الله خمینی طی سخنرانی از مجلس و رئیس‌جمهور می‌خواهد در مورد تعیین نخست‌وزیر نهایت همکاری را بکنند. ایشان افرادی که در این راه سنگ‌اندازی می‌کنند را اقلیت خواند:

«متأسفم از این‌که هرچا انسان نگاه می‌کند و دست می‌گذارد اشخاصی هست درش و یک عده اقلیت‌هایی هست درش که می‌خواهند ضایع کنند

آن‌ها را حتی در مجلس یا دولت که می‌خواهند تعیین کنند یک جور برخورد‌هایی می‌بینیم که این برخوردها برخوردهایی نیست که به صلاح کشور باشد و موافق با اسلام باشد ما امروز اگر چنانچه همه این ارگان‌ها بهم جوش نخورند و همه با هم همدست نباشند باید در انتظار مصیبت باشیم... این یک واجب شرعی است. برای همه یک واجب شرعی است برای وکلای مجلس که با دولت و با رئیس‌جمهور همراهی کنند. این یک تکلیف شرعی است برای رئیس‌جمهور و دولت که باید با مجلس هم‌زمان باشند و هماهنگ باشند اگر هماهنگ باشیم ما برده‌ایم و اگر بنا باشد هرکس از یک طرف برود او بخواهد خودش را نمایش بدهد و او بخواهد خودش را نمایش بدهد هرکس بخواهد یک طرف بکشد پاسدارها بخواهند فرض کنید دخالت در ژاندارمری بکنند ژاندارمری بخواهد دخالت در کار پاسدارها بکند آن‌ها بخواهند در ارتش دخالت بکنند کمیته‌ها بخواهند در جاهای دیگر دخالت بکنند فاسد می‌شود کار.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

گرچه آیت‌الله خمینی از دو طرف خواسته بودند در مورد انتخاب نخست‌وزیر از کارشکنی و تضعیف یکدیگر دست بردارند اما رئیس‌جمهور یک هفته بعد تلویحاً رهبر انقلاب را حامی و پشتیبان مجلس در این دعوا دانست:

«اگر در مجلس این طور حس نشود که امام با تمام قوا از یک حزب حمایت می‌کنند مجلس مجلس خودش می‌شود و همکاری با آن‌هم ممکن می‌شود، اما اگر یک جوی بوجود بیاید که هرکس خواست خلاف او حرف بزند رانده شود البته همکاری با این مجلس مشکل بلکه محال می‌شود.» (همان، ۵۹/۵/۹)

روزنامه انقلاب اسلامی بلافاصله با انتشار زندگی‌نامه سیدمصطفی میرسلیم سوابق سیاسی ممتاز، تخصص و تعهد و از همه جالب‌تر عضویت وی در حزب جمهوری اسلامی را از ویژگی‌های میرسلیم می‌داند، کسی که گمان می‌رفت بتواند با بنی‌صدر هماهنگی لازم را داشته باشد:

«میرسلیم متولد ۱۳۲۶ تهران، تحصیل کرده دبیرستان البرز تهران و فارغ‌التحصیل دوره مهندسی مکانیک ماشین‌آلات و تخصص نفت و موتور می‌باشد. در سال ۱۳۵۱ در یکی از شهرهای غرب فرانسه مشغول به کار در کارخانه شد و در سال ۱۳۵۴ به ایران بازگشت و به تدریس در دانشگاه پلی‌تکنیک (امیرکبیر فعلی) مشغول شد. سپس وارد شرکت مترو تهران شد و در سفرهای کاری به خارج از کشور ارتباط با آقای بنی‌صدر و دیگر مخالفین رژیم پهلوی برقرار می‌کند در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ با اصابت گلوله مجروح می‌شود و پس از پیروزی انقلاب همراه با ابوشریف مسئولیت تشکیل سپاه را برعهده می‌گیرد. در اسفند ۱۳۵۷ به عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی پذیرفته می‌شود. در وزارت کشور در دوره هاشمی رفسنجانی و محمدرضا مهدوی کنی معاونت امور سیاسی و اجتماعی بوده است. و سپس به ریاست شهربانی کل کشور منصوب می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۵)

در تاریخ ۵۹/۵/۴ بنی‌صدر پس از ملاقات با سیدمصطفی میرسلیم و گفتگو پیرامون هماهنگی‌های لازم طی نامه‌ای او را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

نمایندگان محترم به مقتضای جو موجود و برای این که استعدادهای کارآمد و مسلمان و مؤمن به انقلاب اسلامی در راه بیرون کشیدن کشور از بحران ناشی از سلطه قدرت‌های بیگانه در دوران رژیم پیشین متحد و بسیج شوند، آقای مصطفی میرسلیم را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌نماید امیدوارم بتواند تمایل نمایندگان محترم را جلب و بیانگر هماهنگی‌های ضرور بگردد.

رئیس‌جمهور - ابوالحسن بنی‌صدر» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۵)

رئیس‌جمهور بلافاصله طی مصاحبه‌ای میرسلیم را گرچه همفکر و هماهنگ با رئیس‌جمهور نمی‌داند اما او را «معرف تفاهم» با حزب جمهوری توصیف نمود:

«یک عده‌ای معین شده و معرفی هم شده بودند و من میان آن عده پس از دو بار صحبت کردن با آقای میرسلیم امیدوار شدم که بلکه ایشان بتواند معرف یک تفاهمی بشود و او را معرفی کردم، البته عامل ملاحظه جو موجود عامل موثرتری در این انتخاب بوده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۵)

ایشان در جایی دیگر انتخاب میرسلیم را تلویحاً تحت تأثیر جو موجود جامعه و مجلس و نه انتخاب اصلی خود می‌داند:

«البته اگر بگوئیم یک جو آرامی بوده است و در این جو آرام چنین تصمیمی گرفته شده، خیر این صحیح نیست، اما در هر حال میرسلیم جزء کسانی بود که من نسبت به او حسن نظر داشتم.» (همان)

حسن لاهوتی از روحانیون مبارز و از مخالفین حزب جمهوری اسلامی تحمیل و اعمال نفوذ حزب بر میرسلیم را یادآوری نموده و در موفقیت وی ابراز تردید می‌کند:

«ملت ایران قیام نکرد که قشر به خصوصی حکومت کند، ملت ایران قیام کرد تا با هدایت و حمایت رهبر بر مستکبران جهان پیروز گردد و حکومت عدل الهی و اسلامی را در جهان پیاده کند من نیز مانند همه ملت ایران امیدوارم دور از تحمیلات، نخست‌وزیری به مجلس معرفی گردد که پس از اندیشیدن به خود به انقلاب بیاندیشد و مردانه خود را بر سیل عظیم هجوم ضدانقلاب بیاندازد و به فضل خداوند به حمایت مردم، بر مشکلات پیروز گردد که تصور می‌کنم، این مهم از جهات عدیده‌ای از آقای میرسلیم برنیاید، مگر آن‌که خداوند اعجاز کند. بدون این‌که کوچکترین اظهارنظری در شخصیت ایشان کرده باشم، گذشته نشان داده است که ایشان در آینده بدون اشراف و اعمال نظرات خاص افرادی که بر ایشان اشراف دارند نمی‌تواند مستقل فکر و عمل کند.» (همان، ۵۹/۵/۶)

در تاریخ ۵۹/۵/۶ مجلس در جلسه غیرعلنی خود با نخست‌وزیری سیدمصطفی میرسلیم مخالفت کرد و لذا رئیس جمهور نامه معرفی وی به مجلس را پس گرفت و مسئله نخست‌وزیری وی منتفی گردید.

محمدعلی رجایی چهره شاخص سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که گمان می‌رود گروه مطبوع وی نقش محوری در حذف میرسلیم داشت، رأی عدم اعتماد مجلس به وی در جلسه غیرعلنی مجلس را نشانه بلوغ و استقلال عمل مجلس می‌داند، به طوری که حتی از توافقات حزب جمهوری و رئیس‌جمهور نیز تبعیت نمی‌کند. در واقع ایشان رأی عدم اعتماد مجلس به نامزد نخست وزیری را بدون هماهنگی با حزب جمهوری می‌داند:

«تجربه دیگر مجلس برخورد آن با کاندیدای نخست‌وزیر منتخب آقای رئیس‌جمهور و حزب بود و به طوری که اعلام شده است درباره آقای میرسلیم آقای رئیس‌جمهور و حزب به تفاهم رسیده بودند ولی مجلس با خطی که مشخصاً خودش دارد و به اعتقاد من خط انقلاب و خط امام است در مقابل این انتخاب مقاومت کرد و این نشان می‌دهد که مجلس به دنبال خط خاص خودش است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۶)

چنان‌که شواهد نشان می‌داد در این میان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان گروه همسو با حزب جمهوری اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این سازمان نمایندگان زیادی در مجلس داشت و به صورت فراکسیونی غیررسمی و در کنار حزب جمهوری اسلامی عمل می‌کرد. این‌که حزب قولی به رئیس‌جمهور داده و سازمان آن را نپذیرفته یا اصولاً هیچ قولی به رئیس‌جمهور از طرف حزب داده نشده و میرسلیم از اساس مورد قبول حزب جمهوری نبوده است محل بحث است اما سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با چهره‌های شاخص چون احمد توکلی، بهزاد نبوی، محمدسلامتی، فؤاد کریمی، مرتضی الویری، محمدعلی رجایی و فضلعلی در مواردی با حزب اختلاف داشته باشند امری ممکن است.

سیدمصطفی میرسلیم طی مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی علت مخالفت اکثریت متمایل به حزب جمهوری اسلامی در مجلس با خود را نه مخالفت با رئیس‌جمهور بلکه عدم شناخت کافی از خود دانست:

«البته من شخصاً پیشنهادکننده برای نخست‌وزیری خودم نبودم، پیشنهاد از طرف برادرانمان در حزب بود. بعد از یک رأی‌گیری که انجام شد و بعد هم

نظریه خود آقای بنی‌صدر و ما به عنوان یک تکلیف شرعی این کار را پذیرا شدیم و فکر می‌کردیم که شناخت نمایندگان مجلس هم نسبت به سوابق و فعالیت‌های ما به اندازه کافی بوده باشد که در آن جمع رأی تمایل به ما بدهند و ما این احتمال را می‌دادیم. ولی گویا این شناخت به اندازه کافی نبود و شناختی هم که با یک برخورد یک ساعته در مجلس بخواهد به دست بیاید، شناخت عمیقی نیست و نمایندگان مجلس ترجیح دادند که به فرد دیگری که شناخت عمیق‌تری به او داشتند رأی تمایل دهند تا امکان تفاهم و کارکردن بین دولت آینده و مجلس بیشتر شود و جو سوءظن و سوءتفاهم پدید نیاید. البته ما کاندیدای حزب نبودیم. اگر بخواهیم کاندیدای حزب را در نظر بگیریم، آقای جلال‌الدین فارسی بود که به عنوان کاندیدای حزب رسماً از طرف حزب و در مطبوعات مربوطه معرفی شده بود. ما را به عنوان یک نفر که بتواند تفاهمی بین حزب و ریاست جمهور و در نهایت مجلس و رئیس‌جمهور بوجود بیاورد معرفی کرده بودند بدون این‌که مستقیماً کاندیدای رسمی حزب باشیم یا فرد ایده‌آل رئیس‌جمهور. بلکه فردی که مورد اعتماد هر دو طرف است. هم حزب با شناختی که از او دارد به او اعتماد کرده و هم ریاست جمهور با توجه به سابقه‌ای که از ایشان می‌شناخته نسبت به او اعتماد کرده و وجود این اعتماد می‌توانست باعث شود که دولتی تشکیل شود که این دولت امکان فعالیت انقلابی برایش میسرتر از دولت‌های دیگر باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

یوسفی اشکوری از دوره اول نمایندگی مجلس به خاطر می‌آورد مخالفت جریان خاصی از نمایندگان باعث شد امید توافق حزب جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور بر سر فردی مرضی طرفین به یأس بدل شود. او به تلاش یکی از اعضای شورای رهبری حزب، هاشمی رفسنجانی، برای به ثمر رسیدن توافق رئیس‌جمهور و حزب اشاره می‌کند:

« حزب و بنی‌صدر با هم توافق کردند آقای میرسلیم، که عضو حزب بود، به عنوان نخست‌وزیر معرفی شود. اما به محض دریافت این خبر، جناح تندرو مجلس، که برخی از آنان حزبی هم نبودند (مانند مرتضی الویری، احمد

توکلی و فؤاد کریمی)، با شور و هیجان بسیار به مخالفت برخاسته و تلاش کردند چنین نشود. برای بررسی مشورتی این موضوع جلسه غیرعلنی تشکیل شد. در آن جلسه مخالفان، مخالفت شدید خود را اعلام کردند. هاشمی رفسنجانی بسیار کوشید آنان را قانع کند اما آنها قبول نکردند و گفتند تنها راه تفاهم همین است. آنان حزب و هاشمی را متهم به سازش با بنی صدر و لیبرال‌ها کردند. ظاهراً هاشمی دریافت که میرسلیم نیز رأی نمی‌آورد. در آن زمان جریان تند و افراطی، هم در جامعه قوی و اثرگذار بودند و هم در مجلس و در موارد بسیاری حتی در برابر هاشمی و بهشتی و خامنه‌ای نیز مقاومت می‌کردند. اگر چنین جریانی نبود، شاید بسیاری از امور (از جمله جریان بنی صدر) به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. متأسفانه آقای بنی صدر نیز مرتب با گفتارها و رفتارهایش بهانه‌های لازم را به دست آنان می‌داد. (سایت جرس، ۱۳۹۲/۳/۳۰)

یکی از فراکسیون‌های قوی مجلس اول که به صورت مخفی عمل می‌کرد فراکسیون موسوم به سازمان مجاهدین انقلاب بود. این فراکسیون نقش محوری در تقابل با بنی صدر در مجلس ایفا می‌کرد. احمد توکلی در خاطرات خود شرح می‌دهد که محمدعلی رجایی از طریق این فراکسیون به حزب جمهوری اسلامی و مجلس به عنوان نخست‌وزیر معرفی شد. از مقایسه صحبت‌های یوسفی اشکوری و احمدتوکلی می‌توان دلایل افول آراء میرسلیم و برکشیده شدن محمدعلی رجایی را بهتر درک کرد. جالب این‌که از بین این افراد (اعضای سازمان مجاهدین دو نفر بهزاد نبوی و احمدتوکلی) به عنوان وزیر به رئیس‌جمهور معرفی شدند.

«در مجلس اول، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کمیته‌ای به صورت مخفی تشکیل داد. آن موقع دو تن از اعضای سازمان مجاهدین در مجلس حضور داشتند، مرتضی الویری از فیروزکوه و دماوند و فضلعلی از گرمسار. به غیر از این دو نماینده، تعداد زیادی از نمایندگان هم نسبت به سازمان نظر مثبتی داشتند و با آن همکاری می‌کردند. مسئول آن کمیته آقای بهزاد نبوی بود. عده‌ای دیگر از نماینده‌ها نیز به آن کمیته دعوت شدند. آقای پرورش از

اصفهان، رجبعلی طاهری از کازرون، اسدالله بیات از ماه نشان زنجان، علی آقامحمدی از همدان، عادل اسدی‌نیا از اهواز، شهید شاهچراغی از دامغان، علیرضا یارمحمدی از بم، منوچهر متکی از کردکوی بندرترکمن و من از بهشهر. فکر می‌کنم تعداد اعضای این کمیته ۱۳ یا ۱۴ نفر بود. کمیته خیلی مدبرانه اداره می‌شد، البته طوری نبود که فقط در جهت تأمین اهداف سازمان در مجلس فعالیت کنند. آنجا موضوعات مهم کشور را به بحث می‌گذاشتند و نتیجه‌ی بحث، هرچه بود، مورد قبول اعضا واقع می‌شد و قرار می‌شد آن بحث در مجلس مطرح شود. این کمیته منشأ تأثیرات زیادی هم بود. یکی از مسائل مهم و مطرح در این کمیته قصه نخست‌وزیری بود. از افرادی که در آن کمیته به عنوان نامزد پست نخست‌وزیری مطرح شد، یکی آقای محمد غرضی بود. یادم هست او را به جلسه دعوت کردیم. آن ایام جلسات ما در خانه یارمحمدی واقع در خیابان البرز، امیریه؛ پشت مسجد همت‌آباد تشکیل می‌شد. در آن جلسه بهزاد نبوی و دو نفر دیگر از اعضای جلسه، مأمور شدند با ایشان مذاکره کنند. نزدیک دو سه ساعت با ایشان بحث شد. گزارش که آوردند، آقای نبوی جمع‌بندی‌اش این بود: «خلاصه ما نفهمیدیم ایشان ولایت فقیه را قبول دارد یا نه؟ نتیجه این شد که از آقای غرضی حمایت نکنیم. برای ایشان به عنوان یک شخصیت انقلابی با سابقه احترام قایل بودم ولی نگران نیز بودم که اگر دولت در دست ایشان بیفتد با توجه به روحیات بنی‌صدر این دو با هم به اصطکاک می‌رسند؛ بنابراین من و چند نفر مخالفت کردیم و مجلس هم مخالفت کرد. روزی در جلساتمان به این نتیجه رسیدیم که آقای رجایی را مطرح کنیم. من مأمور شدم با آقای رجایی صحبت کنم. ایشان آن موقع نماینده تهران و کفیل وزارت آموزش و پرورش بود. خیلی کم به مجلس می‌آمد. روزی در تنفس بین دو جلسه، در راهرو او را کنار کشیدم و گفتم: «آقای رجایی، چطور است شما نخست‌وزیر بشوید؟» گفت: «نه، نه، نه اصلاً این حرف را نزن. من آموزش و پرورش را خیلی مهم می‌دانم، کفیل آن‌جا هستم، می‌خواهم مجلس را رها کنم و بروم وزیر آموزش و پرورش بشوم. ما اگر آموزش و پرورش را خوب تربیت کنیم، انقلاب تضمین می‌شود. من گفتم:

«شما چقدر ساده‌اید؟ اگر نخست‌وزیر بشوید یک وزیر آموزش و پرورش مثل خودت می‌آوری و به غیر از آن، بیست وزیر دیگر همفکر خودت را در امور دیگر می‌گذاری و کشور در دست این فکر تضمین‌کننده می‌افتد.» با سلامت و صراحت مکثی کرد، یک نگاهی به من کرد و گفت: «راست می‌گویی، اگر پیشنهاد کنید من حاضرم نخست‌وزیر بشوم.» گفتم: پس ما می‌رویم کار می‌کنیم. در جلسه بعدی گزارش ملاقات با آقای رجایی را دادم. پس از آن قرار شد روی این موضوع کار کنیم. از اعضای جلسه، آقای پرورش و رجبعلی طاهری عضو شورای مرکزی حزب بودند، ما همگی تقریباً با حزب و سازمان رابطه خوبی داشتیم. مشخصه اکثر اعضای این جمع این بود که نه عضو سازمان بودند نه عضو حزب، در عین حال به دلیل اصولگرایی‌شان با هر دو رابطه خوشی داشتند. قرار شد آن‌ها موضوع را در شورای حزب مطرح کنند و ما هم در مجلس کار کنیم. همین طور هم شد و آقای رجایی در محافل، مورد پسند افتاد و نامش مطرح شد. با آقای بنی‌صدر هم مذاکره شد، ایشان نیز پذیرفت.» (توکلی، ۱۳۸۴، ۱۹۳)

با آن‌که توکلی به صراحت خود را عامل ایجاد زمینه لازم برای نخست‌وزیری رجایی معرفی می‌کند محمدعلی رجایی در همان روزها اما علت انتصاب احمد توکلی به عنوان وزیر کار را دستور قرآن و روی کار آوردن یک فرد انقلابی از بهشهر معرفی می‌کند:

«من کسی را که تا دیروز هیچ کاره بوده در این مملکت با داشتن صلاحیت امروز آوردم وزیرش می‌کنم این را می‌شود ۲ نوع تلقی کرد. یکی می‌آید می‌گوید تو آقا کار ملوک را انجام دادی که در قرآن هم (ان‌الملوک...) ذلیل‌های آن جامعه را به صورت عزیز در می‌آورد این یک برداشت است وقتی من یک برادری را در بهشهر تمام برنامه‌های انقلابی آنجا را تنظیم کرده، آوردم به صورت وزیرکار معرفی کردم. این را می‌شود دو برداشت ازش داشت. بنا به تعبیر قرآن کار شاهی کردی - آقایی که تا دیروز بیکار بوده امروز آورده‌ای بردی در صدر وزارت نشانندی یکی هم آن چیزی است که حضرت امیر (ع) در این خطبه معروف می‌فرماید وقتی انقلاب بشود آنچه‌ان می‌شود که آنهایی

که بی‌جهت عزیز شده بودند ذلیل می‌شوند و آن‌هایی که بی‌جهت ذلیل شده بودند عزیز می‌شوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

از کنار هم گذاشتن مطالب این سه نماینده مجلس (یوسفی اشکوری، توکلی و رجایی) به خوبی می‌توان درک کرد که محفل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فراکسیونی قدرتمند درون مجلس بود که در رأی غیررسمی عدم اعتماد به میرسلیم (احتمالاً به علت وابستگی به جریان راست حزب و مؤتلفه اسلامی) نقش اساسی ایفا کرد و در برکشیدن رجایی به عنوان نخست‌وزیر همین‌ها نقش اساسی داشتند. از این نکته تاریخی چند نتیجه بسیار مهم می‌توان استخراج نمود. اول این‌که احتمال می‌رود رأی عدم اعتماد به میرسلیم که رئیس‌جمهور آن را یک قطعه دیگر از پازل سرنگونی خود می‌پنداشت برخلاف نظر او واقعاً از سوی حزب جمهوری طراحی و اجرا نشده باشد. دوم این‌که همین فراکسیون قدرتمند مانع روی کار آمدن علی اکبر ولایتی به عنوان نخست‌وزیر در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای شد که آن را به طور مبسوط در کتاب تکثرگرایی در جریان اسلامی شرح کرده‌ام و این خود می‌تواند تأییدی بر برداشت اول باشد (اشتباه رئیس‌جمهور و عدم مداخله حزب جمهوری) نکته سوم این‌که رجایی چنان‌که بعدها اشاره می‌کند به جریان چپ حزب جمهوری اسلامی نزدیک‌تر بوده (به واسطه نظرات اقتصادی‌اش) و از همان ابتدا شکاف درون حزب وجود داشته است.

حمایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از محمدعلی رجایی و بعد از او میرحسین موسوی باعث ورود چهره‌های سرشناس آن در کابینه شد، احمدتوکلی، بهزاد نبوی، محمدسلامتی و اکبر پرورش (غیرعضو) از آن جمله بودند.

عدم انتخاب میرسلیم و رأی عدم اعتماد در جلسه غیررسمی مجلس بازتاب خوبی در بیرون مجلس نداشت. برخی از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی گویا این عدم تفاهم با رئیس‌جمهور را درست نمی‌دانستند. به خصوص مذاکره طولانی مدت وی با آیت‌الله خمینی مؤید تأیید تلویحی ایشان بود و رأی عدم اعتماد به وی نوعی موضع‌گیری در مقابل تأیید رهبر انقلاب هم بود. از طرفی

وی حاصل توافق حزب با رئیس جمهور بود و تخلف از آن به نام حزب تمام می‌شد در حالی که حزب دخالتی در این تصمیم‌گیری نداشت. جامعه روحانیت مبارز تهران نسبت به رأی عدم اعتماد به میرسلیم واکنش نشان می‌دهد و گروه‌گرایی و جاذبه حزبی را دو عامل مهم این مسئله می‌داند. این موضع‌گیری بار دیگر نشان داد رقابت اعلام نشده‌ای بین حزب جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله بهشتی و جامعه روحانیت مبارز به رهبری خسروشاهی و محمدرضا مهدوی کنی وجود داشت. چهره‌های شاخصی از جامعه روحانیت چون فضل‌الله محلاتی، انواری، اصغر مروارید و دیگران نیز هنوز از منتقدان حزب جمهوری اسلامی به شمار می‌آمدند، به اطلاعیه جامعه روحانیت مبارز توجه کنید:

«آنچه تاکنون در مجلس اتفاق افتاده برای جمهوری اسلامی سخت نگران‌کننده است. آقایان نمایندگان بیابند از گروه‌گرایی دست بردارند و خود را از حوزه‌های جاذبه‌های حزبی و گروهی خلاص کنند که رسالت آن بدون استقلال آنان تحقق پذیر نیست. از آیت‌الله انواری می‌خواهیم که به مجلس برگردد و استعفای خود را پس بگیرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۷)

بعدها رئیس‌جمهور در کتاب «خیانت به امید» علت رأی عدم اعتماد مجلس به میرسلیم را چنین بیان می‌کند:

«بر سر آقای مصطفی میرسلیم توافق شده بود. اما چون او گفته بود رویه دوئیت با رئیس‌جمهوری را درپیش نمی‌گیرد، به او رأی ندادند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۴۵)

رئیس‌جمهور در کارنامه روزانه خود به تاریخ ۵۹/۵/۶ جریان حضورش در مجلس و قول و قرار خود با اکثریت مجلس و رهبران حزب جمهوری اسلامی درباره حمایت از میرسلیم را بیان می‌کند:

«به اعضای عضو حزب جمهوری اسلامی شورا گفتم که شما قرار بود افرادی را فهرست کنید و در اختیار من بگذارید و من از همه آنها که نام و عنوانشان را در اختیارم می‌گذارید یک ترکیبی برای دولت بیرون بیاورم که هماهنگی داشته باشد و مشخصات لازم را هم داشته باشند و شما قرار نبود

این مسئله را در شورای مرکزی حزبتان مطرح کنید. به هر حال آن‌ها گفتند که روز اول رأی گرفته‌اند. آقای رجایی ۴۰ امتیاز و آقای میرسلیم ۲۵ امتیاز و آقای کلانتری ۱۳ امتیاز داشته‌اند. روز بعد از شهرستان‌ها رأی گرفتند و آقای فارسی امتیاز اول را آورده است. در آنجا من گفتم. اما آقای فارسی را شما خودتان می‌دانید که توانایی اداره‌ی امور را ندارد. آن‌ها هم تصدیق کردند که توانایی ندارد. رفتیم بر سر وقت آقای رجایی من گفتم که او آدم خوبی است اما خشک‌سر است و از این کلمه مرادم تخفیف یا کوچک کردن او نبود بلکه مقصودم این بود که او چیزهایی را که صحیح می‌داند اولاً به زحمت حاضر می‌شود درباره‌اش بحث بکند. و ثانیاً بعد از آن‌که بحث انجام گرفت باز وقتی تنها می‌شود و در مقام اجرا همان را که صحیح فرض کرده بود عمل می‌کند و برای اداره کشور این یک ضعف بزرگی است. باز این مسئله را اگر هم تأیید نکردند چند نفر از آن‌ها تأیید کردند و در نتیجه خود آن‌ها هم به این نتیجه رسیدند که میرسلیم خوب انتخابی است و قرار شد بروند با قاطعیت در مجلس از او حمایت بکنند و من در آنجا شوخی کردم و گفتم که شما خواستید رندی بکنید و این دو نفر را آوردید که من به میرسلیم راضی بشوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۲)

علی‌رغم خوشبینی رئیس‌جمهور به این جلسه و احتمالاً رأی‌دادن نمایندگان به نامزد انتخابی وی، مسائل به گونه‌ای دیگر رقم خورد. رئیس‌جمهور به امید تلاش‌های کدخدانشانه عناصری میانه‌رو و مورد وثوق اکثر نیروهای فعال سیاسی همچون فضل‌الله محلاتی و همچنین لابی‌گری حامیان پروپا قرص خود همچون احمدسلامتیان دلخوش داشت، او در ادامه کارنامه روزانه‌اش می‌نویسد:

«به منزل آمدم و صحبت با آقای سلامتیمان و تنی چند آمده بودند درباره‌ی اثرات گردهمایی با نمایندگان محترم مجلس صحبت شد که ارزیابی فوق‌العاده مثبتی از این گردهمایی داشتیم. مجلس هم گفتم، دو نفر در آنجا اسم آقای محلاتی را بردم دو نفر زیاد کوشش می‌کنند که مانع آن برنامه جدایی‌افکنند میان مجلس و رئیس‌جمهور خصوصاً اختلاف بشوند. یک محلاتی و یکی هم

سلامتیان است. گرچه عده‌ای در خارج عکس این را درباره آقای سلامتیان تبلیغ می‌کنند.» (همان)

اما خوشبینی رئیس‌جمهور به جریان کار مجلس چندان درست نبود. رئیس‌جمهور در کارنامه روزانه ۵۹/۵/۸ پس از رد میرسلیم از طرح فرضی که قرار است برطبق آن نخست‌وزیر به رئیس‌جمهور تحمیل شود سخن می‌گوید و از احتمال جلب حمایت آیت‌الله خمینی از نخست‌وزیر تحمیلی و این‌که رئیس‌جمهور مطیع رهبر انقلاب خواهد بود:

«فرض کنید برای این‌که دولت معرف هماهنگی نباشد طرحی تهیه کرده باشند و به اجرا گذاشته باشند که بنابر آن طرح تمام کسانی که می‌توانند با رئیس‌جمهوری کار بکنند این‌ها کنار گذاشته شوند و باقی نمانند در فهرست مگر آن‌ها که نمی‌توانند همکاری کنند و هم‌شان و هم تعریف خود را این طور کرده‌اند که ما با رئیس‌جمهوری همکاری نمی‌کنیم. و گفتم شما ببینید از کمی قبل از افتتاح مجلس تا امروز اشخاص معینی مورد حمله و هجوم تبلیغاتی هستند البته برای آن‌ها توضیح دادم که مکتب و معرف مکتب من هستم برای این‌که می‌خواهم قانون و اسلام اجرا گردد و در اخلاق ما نه برچسب زدن هست نه افترا گفتن هست نه دروغ و بهتان و نه غرض و نه مرض ما اعتقاد و لیاقت را اصل می‌شناسیم و از نظر ما گروه و تعلق گروهی مسئله‌ای نیست. بعد از این‌که آن‌ها کوبیده شدند نوبت به کسانی رسید که این‌ها نیز به درجه‌ای کمتر اما می‌توانستند با رئیس‌جمهوری هماهنگی و همراهی داشته باشند. آن‌ها هم کنار زده شدند. برای آقای میرسلیم و کلانتری وضعی را بوجود آوردند که این‌ها هم مقبول نیافتند و همین طور اگر ادامه پیدا کند کار می‌رسد به آن‌ها که همکاری با آن‌ها مقدور نیست به دلایلی که (اگر همچو فرضی پیش آمد با روشنی با مردم در میان می‌گذارم). البته این‌که من می‌گویم حدس تنها نیست شنیده نیز شد. می‌توانند به نزد امام بروند و بگویند که رئیس‌جمهوری حاضر نیست با افرادی که مورد نظر مجلس است همکاری بکند و مسئولیت آن‌ها را بپذیرد و امام خود بفرمایند که من مسئولیت می‌پذیرم. به این ترتیب برخورد کامل بشود و رئیس‌جمهور در نظر مردم قرار بگیرد در مقابل امام و مجلس،

بدیهی است که رئیس‌جمهوری این وضع را تحمل نخواهد کرد. یعنی در برابر امام قطعاً مقابل نخواهد شد و نخواهد ایستاد و ترجیح خواهد داد استعفا کند و کنار برود. مصلحت انقلاب بر همه چیز مرجح است و او مصلحت انقلاب را فدای مصلحت شخصی نخواهد کرد. گرچه یقین هم دارم که امام چنین کاری را نخواهد فرمود و به هر حال این جزو طرح است و بیان هم شده است. پس به آن‌ها گفتم وظیفه من این است در حدود امکاناتم و برای پرهیز از این گونه فاجعه‌ها و خنثی کردن این گونه طرح‌هاست که حدود عمل، نحوه عمل و روش کار را انتخاب می‌کنم و مردم باید مطمئن باشند که با پایداری و سماجت بر سر آنچه که حق می‌دانم می‌ایستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۵)

با رد نامزد مورد نظر رئیس‌جمهور توسط مجلس و تأکید مجدد حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو بر روی نامزد خود محمدعلی رجایی، آیت‌الله پسندیده برادر بزرگتر رهبر انقلاب طی نامه‌ای به رئیس‌مجلس خواهان همکاری مجلس و بازگذاشتن دست رئیس‌جمهور در انتخاب نخست‌وزیر و کابینه شد، اما این توصیه تأثیری در روند کار مجلس نداشت، ایشان در نامه خود چنین می‌نویسد:

«تقاضا دارم دست حضرت آقای رئیس‌جمهور را برای امور مربوطه بالاخص انتخاب دولت و دست جناب آقای کاندید نخست‌وزیری را برای انتخاب کابینه و دست وزرا را برای انتخاب معاونین و مشاورین باز بگذارید و آنان را تأیید فرمایند تا نگویند چون دست ما بسته بود قادر به اداره امور و [اجرای] اوامر رهبر عظیم‌الشأن نبودیم و از خود مسئولیت را سلب نمایند. آقایان وکلای محترم همیشه قادر به سوال و استيضاح هستند خوب است سال اول به قوای مجریه فرصت و قدرت بدهند تا از این کوه رفیع لیز و لغزنده و در مقابل احزاب و افراد معاند و توطئه‌چی و اخلال‌گر بتوانند به خواست خداوند به قله برسند و برنامه‌ی جمهوری اسلامی را ضربتی ولی تدریجی با مراعات احکام مقدس اسلام اجرا نمایند و اوقات آنان معطوف به دفاع از خود نباشد. تمام امور متناوب و تدریجی است کمک فرمایند تا موفق شوند آمال و اهداف عالی مرجع کبیر را عملی نمایند. هر وقت قصور یا اشتباهی مشاهده

فرمودید محرمانه ارائه طریق فرمایند و استیضاح را به موقع خود محول دارند تا انشاءالله موفقیت حاصل گردد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۴)

پس از رأی غیررسمی عدم اعتماد مجلس به سیدمصطفی میرسلیم و طرح نام محمدعلی رجایی به عنوان نامزد حزب جمهوری و در واقع سازمان مجاهدین انقلاب برای نخست‌وزیری، رئیس‌جمهور طی مصاحبه‌ای نظر خود را جمع به وقایع درون مجلس و نظرش را درباره نامزد جدید حزب ابراز نمود. او در اولین برخورد با این موضوع رجایی را فردی خشک‌سر معرفی کرد. پیش‌تر رئیس‌جمهور به شدت از عملکرد وی به عنوان وزیر آموزش و پرورش و آنچه او «تفتیش عقاید» در آن وزارتخانه خوانده بود انتقاد کرده بود. «برای ما وابستگی حزبی مسئله نیست توانایی و تفاهم مسئله است و به این جهت نظر حزب جمهوری را پذیرفتیم و نامزد او را برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی کردیم. در مجلس گفتند که بهتر از او بوده، اما او چون نمی‌توانسته با من تفاهم داشته باشد آقای میرسلیم را معرفی کردم. من می‌خواهم بگویم که این درست نیست چون غیر از او دو نفر دیگر را هم معرفی کردند، یکی آقای جلال‌الدین فارسی که خود معرفی‌کنندگان گفتند توانایی نخست‌وزیری ندارد و یکی آقای رجایی که من گفتم ایشان خشک‌سر هستند یعنی آنچه را که صحیح می‌دانند راجع به آن حتی بحث را هم جایز نمی‌دانند و در نتیجه همکاری او با وزرایش مشکل است و همکاری او با رئیس‌جمهوری از آن هم مشکل‌تر است و آن عده که در آن مجلس بودند این ضعف او را تصدیق کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۹)

علی قائمی عدم پذیرش سیدمصطفی میرسلیم را نه مخالفت مجلس بلکه مخالفت آیت‌الله خمینی با ایشان می‌داند:

«قبل از آقای میرسلیم بعضی‌ها اول پیش امام رفته بودند، امام باید نظری می‌دادند، نظر نسبتاً موافق، خیلی‌ها پیش امام رفته بودند. امام می‌گفتند بروید دنبال کس دیگری و نمی‌گفتند او بد است، شاید چون قدرت میرسلیم کم بود، قبول نکردند. وقتی می‌خواستند از پیش امام بیایند، امام گفتند: «بینید فرد دیگری هستند.» یعنی این شخص مورد قبول نیست. میرسلیم انسانی مذهبی

بود، ولی نقاط ضعف باعث شد امام او را نپذیرد تا این که به آقای باهنر و رجایی رسید.» (پنجره، شماره ۹۶)

برخلاف نظریه رایج که رد میرسلیم را به جریان چپ درون حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نسبت می‌دهد شواهدی هم وجود دارد که در این مورد سران حزب هم تصمیم‌گیری می‌کردند. جلال‌الدین فارسی به یاد می‌آورد بعد از رد شدن پیشنهاد نخست‌وزیری میرسلیم در مجلس پیشنهاد نخست‌وزیری وی نه از سوی نمایندگان مجلس بلکه از سوی آیت‌الله بهشتی رهبر حزب اکثریت مجلس به وی ارائه شد اما وی استنکاف کرد:

«خب [میرسلیم را] قبولش نداشتند. وی سابقه انقلابی و مبارزاتی نداشت اما من از این تصمیم اطلاعی نداشتم تا این که شهید بهشتی به من گفتند موافقی برویم احوالی از آقای هاشمی پرسیم؟ به همراه هم درحالی که هاشمی تنها بود در ساختمان سابق مجلس با هم دیدار کردیم، شهید بهشتی از آقای هاشمی پرسیدند که بالاخره برای انتخاب نخست‌وزیری چه کردید؟ که ایشان گفتند چند ساعت قبل در جلسه غیررسمی و غیرعلنی مجلس آقای میرسلیم رأی پایینی آورد اما اگر آقای فارسی بپذیرند مجلس رأی بسیار قاطعی به ایشان خواهند داد، شهید بهشتی که سمت چپ من نشسته بودند رو کردند به من و گفتند «خب جنابعالی بپذیرید» من هم بدون معطلی گفتم من ننگ دارم که نخست‌وزیر دولتی شوم که رئیس‌جمهور آن بنی‌صدر است. بعد از من به سراغ شهید رجایی رفتند ایشان در واقع از نظر سیاسی شاگرد شهید باهنر بودند. ما هشت سال هم در دبیرستان کمال بودیم.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌مجلس وقت، هیچ‌ذکری از توافق قبلی با بنی‌صدر در مورد میرسلیم به میان نمی‌آورد و اشکال کار را از عدم تعامل بنی‌صدر با مجلس می‌داند. وی بر این نکته تأکید دارد که بنی‌صدر از ابتدا نقش مجلس را در انتخاب نخست‌وزیر نادیده می‌گرفت و در این مورد حقی برای مجلس قایل نبود و این با مخالفت و موضع‌گیری نمایندگان مواجه شد:

«پس از ناکامی بنی‌صدر در قبولاندن فرزند امام به عنوان نخست‌وزیر، بحث معرفی شخص دیگری برای گرفتن رأی اعتماد از مجلس، در عمل با نوعی بن‌بست روبرو شد زیرا بنی‌صدر همچنان تمایل داشت که انتخاب نخست‌وزیر را بدون هماهنگی و مشورت با مجلس انجام دهد و مدعی بود که قانوناً او حق دارد، نخست‌وزیر را انتخاب کند و مجلس فقط باید به او رأی اعتماد بدهد. بنی‌صدر «کسب رأی تمایل» مجلس را که در قانون اساسی [اصل ۱۲۴ در قبل از بازنگری] به آن اشاره شده بود، لازم نمی‌دید. او میل داشت بدون توجه به آراء و نظریات اکثریت نمایندگان مجلس و به نوعی با بی‌تفاوتی به آن‌ها، به انتخاب نخست‌وزیر اقدام کند. حتی با همین اعتقاد، آقای [مصطفی] میرسلیم را [در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۵۹] به عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی به مجلس معرفی کرد و خواستار رأی اعتماد شد. این رویه‌ی آقای بنی‌صدر در عمل نه تنها نتیجه نداد، بلکه به شدت با مخالفت نمایندگان مواجه گردید.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۶۲)

گزینه اجباری، شورای حکمیت

چنان‌که گفتیم نظریه‌ای وجود دارد مبنی بر این‌که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، گروه همسو با حزب، به علاوه جریان چپ حزب از محمدعلی رجایی حمایت می‌کردند. امر واقع دیگری نیز وجود داشت و آن این‌که اگر چنین شخصی مورد تأیید شورای رهبری حزب قرار نمی‌گرفت هرگز نمی‌توانست از سوی سازمان و جناح چپ حزب تحمیل شود. به هر حال این که واقعیت قضایا در تصمیم‌گیری شورای رهبری حزب چگونه بود و آیا اکثریت مجلس از تصمیم شورای مرکزی تبعیت می‌کرد یا نه اطلاعی در دست نیست. آنچه روشن است محمدعلی رجایی هیچگاه مورد تأیید رئیس‌جمهور نبود. رجایی در مقام وزارت آموزش و پرورش اقداماتی را صورت داده بود که نمونه‌هایی از آن با واکنش روزنامه مطبوع رئیس‌جمهور و شخص رئیس‌جمهور مواجه شده بود. به خصوص در مورد جریان گزینش در آموزش و پرورش که رئیس‌جمهور آن را تفتیش عقاید می‌خواند، همچنین در مورد

کیفیت تحصیل دختران و زنان و اقدامات گوهرالشریعه دستغیب که در آموزش و پرورش منصب مهمی را عهده‌دار بود. به هرحال در میان گزینه‌های مورد تأیید حزب میرسلیم و موسی کلانتری به واسطه هماهنگی بیشتر با رئیس‌جمهور شانس بیشتری برای نخست‌وزیری داشتند اما در حزب و مجلس مخالفان آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. محمدعلی رجایی اما از نظر حزب و مجلس اولویت بالاتری داشت و به احتمال زیاد مورد تأیید شورای رهبری حزب هم بود.

در حالی که حزب پس از عدم اصرار بر روی جلال‌الدین فارسی بر رجایی اصرار می‌نمود، رئیس‌جمهور از پذیرش وی خودداری می‌کرد. نتیجه این که پس از گذشت بیش از دو ماه، بر سر فردی مورد قبول طرفین، توافق نشد. آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب پس از مذاکرات بی‌حاصل، توافق با بنی‌صدر بر سر فردی که فاقد معیارهای اساسی (مکتبی) مورد نظر حزب باشند را «سازش» و آن را «حرام» دانست:

«خیلی‌ها دلشان می‌خواهد همه کاسه‌ها و کوزه‌ها را بر سر حزب جمهوری اسلامی بشکنند البته با قصد قربت نیز این کار را می‌کنند در صورتی که حزب جمهوری از ابتدا آمد با صداقت نظر خودش را گفت و خطاب به رئیس‌جمهور، به نمایندگان مجلس و خطاب به مردم گفت آنچه برای ما به عنوان تشکیلات سیاسی متعهدانه مطرح است این است که نخست‌وزیر و وزرا باید مسلمانان متعهد و جوان و پرتحرک و انقلابی و هماهنگ باشند و با کمال صداقت و صراحت اعلام می‌کنیم که اگر شما توانستید نخست‌وزیر و وزرای با معیارهای فوق به مجلس معرفی کنید به شما اطمینان می‌دهیم این تشکیلات طبق معیارهای مکتبی و حتی این‌که یک نفر این‌ها حزبی نباشد با تمام وجود از آن‌ها حمایت خواهد کرد و حزب خواهان هیچ گونه قدرتی نیست (الله اکبر مردم) ولی با پافشاری تمام و با تمام وجود روی رعایت این معیارها ایستادگی خواهیم کرد و در این زمینه کوچکترین اغماض و گذشت و سازشکاری و حتی سازش مصلحت‌جویانه را حرام می‌دانیم (الله اکبر مردم) به این ترتیب ما

فکر می‌کنیم آقای رئیس‌جمهور و نمایندگان محترم مجلس از این تشکیلات مشکلی سر راهشان نخواهند داشت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۴)

ایشان در ادامه بدون نام بردن از کسی به دشمنان انقلاب شدیداً هشدار داد: «همه دشمنان انقلاب بدانند اگر بخواهند با ژست‌های مختلف به نظام و انقلاب اسلامی ضربه بزنند، تا ما زنده هستیم نخواهیم گذاشت حتی یکی از طرح‌ها شما به اجرا درآید مگر این‌که از روی جنازه‌های همه روحانیون مبارز رد شوید.» (همان)

وی در همین روزها مهم‌ترین دغدغه‌اش را حفظ انقلاب در مسیر راستینش می‌داند:

«مسئله اساسی این است که آیا پس از این همه فداکاری، اعتصاب و جانفشانی و دادن هزاران شهید و معلول آیا ما به راستی در جهت دستیابی به یک جامعه توحیدی اسلامی قرار گرفته‌ایم یا نه؟ علت این تردید، تجربه تاریخ است، تاریخ به ما مکرر نشان داده که انقلاب‌ها با آرمان‌ها و خطی شروع می‌شود و پیش می‌رود اما با پیروزی نه تنها خط انقلاب در همان مسیر راستینش نگهداری نشده بلکه گاهی درست در جهت مخالف آن منحرف شده است. بنابراین ما حق داریم دلهره داشته باشیم که آیا اصالت و هویت اسلامی و مکتبی انقلاب تا چه اندازه تضمین می‌شود و تداوم انقلاب در خط مکتب چه پشتوانه‌ها و تضمین‌هایی دربردارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۴)

در یکی از بیانیه‌های حزب جمهوری اسلامی شرایط حزب برای وزرای انتخابی اعلام گردیده و اتهامات سابق علیه جریانات مقابل خود را تکرار کرد: «برای ما جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که در تشدید این منازعات گروهک‌های مطرودی که این روزها مردم با نفرت به آنها می‌نگرند نقش اساسی دارند و هدفشان این است که در این آشفته بازار پرونده سیاه خود را به فراموشی بسپارند و مردم را متوجه مسائل دیگر کنند. حزب جمهوری اسلامی برای انتخاب دولت سه مؤلفه زیر را قائل می‌شود ۱ - مکتبی بودن، ۲ - جوان بودن، ۳ - انقلابی بودن. ما وظیفه خود می‌دانیم که به برادرمان آقای بنی‌صدر هشدار دهیم که این افرادی را که هرگز کاری به نفع ایشان و انقلاب

انجام نداده‌اند و همواره نقش تخریبی‌شان جامعه را آزار داده است از خود طردنماید و مطمئن باشند که ملت انتظار ندارد این افراد را در اطراف رئیس جمهور خود و در پست‌های مهم مملکتی ببیند. این همان کم بها دادن به رعایت معیارهای مکتبی است که حزب جمهوری اسلامی همواره بر آن تأکید کرده است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۳)

رئیس‌جمهور طی روزهای پس از رد میرسلیم برای انتخاب و معرفی محمدعلی رجایی به عنوان نخست وزیر به شدت تحت فشار بود. او رجایی را فردی هماهنگ و تحمیل شده از سوی حزب جمهوری و اکثریت مجلس به خود می‌دانست و لذا بر حق قانونی خود تأکید نمود و گفت در این کار استقامت خواهد کرد:

«من نمی‌توانم مسئولیت دولتی را که تشخیص بدهم نمی‌تواند با من کار کند بپذیرم و یادآوری این نکته که تا بتوانم مقاومت می‌کنم تا دولتی که بر سرکار می‌آید توانایی همکاری همه جانبه و وسیع با رئیس‌جمهوری و قوه مقننه را داشته باشد. در قانون اساسی پیشنهاد نخست‌وزیر با رئیس‌جمهوری است و وزرا باید با تصویب او انتخاب بشوند و تنظیم قانون اساسی به این صورت به این خاطر است که دستگاه اجرایی کشور از هماهنگی کامل برخوردار باشد. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که عده‌ای همکار برای رئیس‌جمهوری برگزینند بدون این که نظر او را در این زمینه بپرسند. نخست‌وزیر و وزیران اگر برای همکاری با رئیس‌جمهوری است، در قانون اساسی ما هم به صراحت آمده است باید به صلاحدید و انتخاب رئیس‌جمهور باشد تا او بتواند آنچه را که در جریان انتخابات ریاست جمهوری به مردم وعده کرده است به انجام برساند. اولین شرط هر حکومت درستی این است که قوه مجریه آن حکومت با رئیس‌جمهوری هماهنگی داشته باشد و قوای دیگر نیز باید با رئیس‌جمهوری هماهنگی بجویند تا رئیس‌جمهوری بتواند هماهنگی برقرار کند. من البته مقداری استقامت کرده و می‌کنم و چنان نیست که من در برابر فشارها تسلیم بشوم و امیدوارم که این استقامت به حسن نتیجه

بینجامد و دولتی که مأموریت‌های بزرگ را بتواند برعهده بگیرد، تشکیل شود.»
(انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۶)

رئیس‌جمهور حزب جمهوری اسلامی را به انحصارطلبی و ایستادگی در مقابل حکومت اسلامی متهم کرد و آنها را به چماق کردن اسلام برای کوبیدن طرف‌مقابل متهم ساخت:

«در برابر گروهی که در مقابل حکومت اسلامی می‌ایستند هیچ راهی جز قاطعیت و هیچ مددکاری جز شما مردم نداریم. امروز کسانی که بویی از مکتب نبرده‌اند و مقابل‌منتخب مردم (بنی‌صدر) که عمر خویش را در مطالعه مکتب گذرانده و کوشیده تا نظام‌پراکنده شده اسلام را جمع بیاورد ایستاده‌اند. حکومت طلبان و انحصارگرایان و آنها که گمان می‌کنند حق دارند و یا می‌توانند از ناآگاهی مردم استفاده و مکتب را چماقی کنند باید بدانند که چماق اسلام کار و کوشش مؤمن است.» (کیهان، ۵۹/۵/۱۴)

رئیس‌جمهور که در این روزها به تعداد سخنرانی‌های خود افزوده بود، در جمع مردم قول داد از مواضع خود در مورد انتخاب نخست‌وزیر عقب‌نشینی نخواهد کرد و مایوس نخواهد شد:

«هیچ یک از این امور مرا خسته نمی‌کند. کسی که عمر را تا این زمان در خارج حکومت گذرانده و روزها از گوشه یک اطاق تکان نخورده و مطالعه کرده، نگران کم و زیاد شدن عناوین نیست. بنابراین من در کاخ‌ها و حکومت ریاست زندگی نکرده‌ام که نگران از دست دادن این‌ها بشم من را کنج اطاق مطالعه و اجتماع مردم بس. کسی نیستم که از تهدید بهراسم و این تهدیدها در من هیچ مؤثر نمی‌شود. آن مطلبی که در مورد مدرس نوشته‌ام چیزی است که روح من می‌طلبد یعنی هر اندازه خطر را برای من بزرگتر کنند تمایل من برای این‌که بیشتر پنجه در پنجه آن خطر بیفکنم بیشتر می‌شود. من کسی نیستم که در برابر خطر جاخالی کنم..... وقتی من در جمع شما حاضر می‌شوم و در انبوه شما با شما یکی می‌شوم و واقعیت اسلامی پیدا می‌کنم امید پیدا می‌کنم. از جمع شما که بیرون می‌روم و در گفت و شنودهای گروهی و چند نفری دوباره یأس هجوم می‌آورد و هرگاه که من فشار آن را زیاد می‌بینم به شما پناه

می‌آورم و در میان شما به خدا پناه می‌برم و یقین دارم که خدا مرا در این راه سخت استوار قدم خواهد داشت و یقین بدانید که ما در این راه طولانی با هم می‌مانیم و پیروزی‌های درخشان در انتظار ماست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۰)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر می‌گوید:

«این‌که مردم از رئیس‌جمهوری توقع دارند، تا حدودی توقع به جایی است برای این‌که قانون اساسی در واقع رئیس‌جمهور را رئیس قوه مجریه و هماهنگ کننده سه قوه و تصویب‌کننده هیئت وزیران دانسته است. در نتیجه فرض این است که دولت، دولت اوست و تمام ابزار کار را در اختیار دارد. و اگر یک وقت علاوه بر آن‌که این ابزار را نداشت بلکه مقابل آن هم بود، (خدای نکرده) در این صورت مردم باید حقیقت را بدانند و دیگر از او نخواهند یا این‌که بگویند این چه جور دولتی است که رئیس‌جمهوریش را ما تعیین کرده‌ایم. وقتی دولت مخالف این رئیس‌جمهور است؟ و بیایند بگویند که این چه کشوری است که ما رئیس‌جمهوری تعیین کردیم برای این‌که رئیس قوه مجریه باشد، چطور شده است که حالا قوه مجریه و ابزار در اختیارش نیست ما از او کار می‌خواهیم. و او می‌گوید به من مربوط نیست بروید به دیگری مراجعه کنید. این است که مانع پیش می‌آید.

.....گفتم یکی از دو راه را باید رفت، یا رئیس‌جمهوری با مسئولیت که مردم انتخاب کنند و یا رئیس‌جمهوری تشریفاتی، رئیس‌جمهوری تشریفاتی احتیاج به رأی مردم ندارد، مجلس می‌تواند یک کسی را تعیین کند که رئیس‌جمهوری تشریفاتی کشور باشد اما اگر مردم یک رئیس‌جمهوری را انتخاب کردند و مسئولیت به او ندادید یا نیمه‌کاره دادید، می‌شود وضعیتی که فقط برای دعوا کردن خوب است، مثل همین الان، فرض کنید مجلس در خطی که رئیس‌جمهور فکر می‌کند نباشد. در نتیجه من نخست‌وزیر تعیین می‌کنم مجلس رد می‌کند مجلس پیشنهاد می‌کند من رد می‌کنم. می‌شود دو سال و در نتیجه کشور تمام یک دوره‌ای را بدون دولت گذرانیده است. یا این‌که بالاخره مردم بیایند و بریزند سر این‌ها و بگویند هیچ کدامتان نباشید نه تو باش و نه دیگری باشد. می‌بینید که این قانون برای دعوا در این زمینه خوب

است برای تفاهم هم خوب است. بیایند و بگویند خوب کسی را که هر دو قبول دارید باشد و اصلاً قانون اساسی را این طوری نوشته‌اند که باید هر دو طرف قبول کنند. پس من اگر دیدم که این دولت خط مرا ندارد و مردم هم از من خواستند خوب من باید به مردم بگویم که این دولت، دولت من نیست بنابراین من ابزار کار را ندارم که شما از من چیزی بخواهید، مسلم است که این کشور در حال حاضر تحمل چنین بحثی را نمی‌کند و این یک مسئله اساسی است.» (همان، ۵۹/۶۳)

در حالی که رئیس‌جمهور رجایی را گزینه تحمیلی می‌دانست، جلال‌الدین فارسی انصراف حزب و مجلس از اصرار برای نخست‌وزیری خودش را در جهت همکاری با رئیس‌جمهور برای جلوگیری از تنش بیشتر می‌داند:

«اکثریت نمایندگان مجلس، از حزب جمهوری اسلامی بودند. شورای مرکزی حزب به جای این که خود در این مورد تصمیم بگیرد، بهتر دید شورای ایالتی را برای مشورت... فرا بخواند... شرکت کنندگان وقتی شنیدند که از طرف شورای مرکزی شهید محمدعلی رجایی برای نخست‌وزیری در نظر گرفته شده ناراحت شدند که چرا بنده رادر نظر نگرفتند، ناچار شهید بهشتی توضیح دادند که "ما فکر نمی‌کردیم ایشان قبول کنند." چون رأی اکثریت قریب به اتفاق حاضران به بنده تعلق گرفت مجبور شدم نظر خودم را ابراز دارم گفتم "چون امام (ره) فرموده‌اند باید با رئیس‌جمهور همکاری کنید بهتر است حزب کسی غیر از بنده را برای نخست‌وزیری معرفی کند تا حمل‌برکارشکنی نشود. آقای رجایی چون عضو حزب نیست و در نهضت آزادی ایران عضویت داشته برای معرفی مناسب‌تر است..." (فارسی، ۱۳۷۳، ۵۲۵)

در این میان برخی از نمایندگان مجلس (عمدتاً از نهضت آزادی) برای کاهش تنازع بین دو جناح خواهان برعهده‌گیری نخست‌وزیری توسط آیت‌الله بهشتی یا اکبر هاشمی رفسنجانی شدند تا هم تقسیم قدرت صورت گرفته و هم از جدال‌ها پرهیز شود. اکبر هاشمی رفسنجانی این موضوع را تأیید می‌کند: «در مجلس در جلسه خصوصی که بحث می‌کردند آقای صباغیان پیشنهاد کردند که آقای بهشتی یا آقای خامنه‌ای قبول بکنند نخست‌وزیری را مشکل

کابینه حل می‌شود و این‌ها می‌توانند تفاهمی در بین همه ارگان‌ها بوجود بیاورند، بلافاصله از سوی آن دو نفر آقایان و حزب این پیشنهاد رد شد، بعد در منزل آقای معین‌فر، آقای معین‌فر پیشنهاد کردند به من که اگر تو کابینه را قبول کنی می‌توانی وسیله تفاهمی بین مجلس و رئیس‌جمهور و ارگان‌های انقلابی کشور باشی و هماهنگی بوجود می‌آید. من هم رد کردم که آمادگی چنین کاری را ندارم. آقای بنی‌صدر هم در این مسئله توافق کامل نداشتند، این حرف بعداً در روزنامه‌ها نقل شد با مقداری اختلاف.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۴)

رئیس‌جمهور اما با این پیشنهادات مخالفت نموده و این افراد را فاقد صلاحیت می‌داند:

«بعد تنی چند پیشنهاد کردند که آقای بهشتی یا آقای هاشمی خودشان یکی از این دو نفر نخست‌وزیر بشوند و به من گفتند فایده ندارد. این‌ها نمی‌گذارند. بنابراین چه بهتر که خود اینها بیایند و عهده‌دار دولت بشوند. من گفتم هیچ عیبی ندارد به شرط این‌که مسئولیتی متوجه من نباشد. نظر من این بود که در هیجده ماه گذشته در حقیقت حکومت را همین عده در دست داشتند به لحاظ این‌که اکثریت شورای [انقلاب] را تشکیل می‌دادند و اگر هنر و توانایی اداره بود در این مدت باید از خود نشان داده باشند. و این نکته را مورد تأکید قرار دادم که کشور ما در وضعیتی نیست که ما بتوانیم هر چند یک بار عده‌ای را بیاوریم و وزیر و نخست‌وزیر بکنیم بعد آن‌ها را کنار بگذاریم. از نو یک عده دیگری بیاوریم. این وضعیت که کشور را در این اوضاع و احوال آزمایشگاه تلقی بکنیم وضعیت درست و قابل تحمل نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱)

هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد یکی از افرادی که برای پست نخست‌وزیری نامزد شده بود خود او بوده است:

«در کش و قوس بالا گرفتن اختلافات بین رئیس‌جمهور و مجلس بر سر معرفی و تأیید نخست‌وزیر، جلسات متعددی برای ایجاد تفاهم و نزدیک کردن دیدگاه‌ها به یکدیگر تشکیل شد. در این جلسات علاوه بر بحث کلی مسئله، اشخاص خاصی نیز برای تصدی این مسئولیت مطرح شدند، از جمله به خود

من نیز از طرف جمعی از دوستان پیشنهاد پذیرش این کار داده شد؛ امری که موجب شد شایعه‌ی نخست‌وزیری من در جامعه مطرح شود. موضوعی که چندان صحت نداشت و در واقع قضیه این طور بود که در یکی از همان جلسه‌های خصوصی در مجلس، آقای [هاشم] صباغیان این نظر را مطرح کرد که اگر نخست‌وزیری را یکی از آقایان بهشتی یا خامنه‌ای قبول کند، این‌ها می‌توانند تفاهمی بین همه‌ی ارگان‌ها به وجود آورند و مشکل کابینه نیز حل می‌شود. این نظر و پیشنهاد بلافاصله از طرف آن دو نفر و حزب جمهوری اسلامی رد شد، اما بعداً در منزل آقای [علی‌اکبر] معین‌فر، خود ایشان مرا پیشنهاد کردند و گفتند شما اگر نخست‌وزیری را قبول کنی، می‌توانی نقطه‌ی تفاهم بین مجلس و رئیس‌جمهوری و ارگان‌های انقلابی کشور یعنی سپاه پاسداران، کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و جهاد سازندگی باشی و هماهنگی به وجود می‌آید. من هم همان جا رد کردم و گفتم من آمادگی چنین کاری را ندارم. آقای بنی‌صدر خودش هم در این مسأله توافق کاملی نداشت؛ به فرض هم اگر داشت من آمادگی نداشتم. وقتی که رفقا و دوستان اصرار کردند، گفتم که بگذارید من فکر کنم و مشورت کنم. جلسه‌ی بعد که رفتم، گفتم مشورت و فکرم به این نتیجه رسید که مصلحت نیست من بپذیرم، به خصوص که در همین سمت ریاست مجلس هم می‌توانم نقشی در ایجاد تفاهم و همدلی ایفا نمایم. این حرف بعداً در روزنامه‌ها با یک مقدار اختلاف نقل شد. یعنی آنچه که بود این بود که آقای معین‌فر به عنوان این که من می‌توانم با جمع بین این امکاناتی که هست، در کشور تفاهمی به وجود آورم، پیشنهادی کرد که نه من پذیرفتم و نه آقای بنی‌صدر خیلی موافق آن بود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۶۵)

رئیس‌جمهور ضمن انتقاد از عملکرد حزب جمهوری اسلامی و اکثریت مجلس، متمایل به حزب، عدم حمایت حزب و مجلس از نخست‌وزیری میرسلیم و موسی کلانتری دو عضو برجسته حزب را در جهت برگزیدن شخصی ناسازگار و ناهماهنگ با رئیس‌جمهور می‌داند:

«شما من را انتخاب کرده بودید، برای فکر و بینش و برنامه‌ای یا برای قیافه‌ام؟ کدامش؟ اگر برای اولی رأی دادید، که ۱۱ میلیون رأی دادید، پس لابد می‌خواهید که آن برنامه اجرا بشود. حالا اگر یک مجلسی با آن برنامه هماهنگی نداشت، آن برنامه اجرا نمی‌شود، خوب پس بیخود چرا رأی دادید؟ مسئله اینه. این یک چیزی است که خود قانون اساسی نوشته است به این که رئیس‌جمهوری یکی از وظایفش هماهنگی بین قواست، خوب اکثراً آن‌ها با من هماهنگی نکنند، من چه جوری بین آن‌ها هماهنگی ایجاد بکنم؟ پس این هم به اصطلاح از راه و روش اسلامی نبود که این‌ها حرف‌ها و نقل‌ها را به میان آوردند که هان این حرف‌ها را می‌زند که مجلس باید تابع او باشد. خوب تابعیت مجلس را می‌خواست چه بکنند؟ این چند ماه که من رئیس‌جمهور هستم دستور توقیف کسی را دادم؟ مال کسی را بردم؟ به مردمی زور گفتم؟ تابعیت برای این جور چیزها می‌خواهم؟ من که با همه اینها مبارزه کرده‌ام و می‌کنم، من که می‌گویم باید هرگونه زوری در جامعه بیرون برود تا مستضعفان این جامعه آزاد بشوند. (تکبیر حضار) تابعیت به هیچ دردی نمی‌خورد، همکاری و هماهنگی غیر از تابعیت است. فرض کنید طرح‌شان این باشد که شما را بیاورند به جای یک نفری نخست‌وزیر بشوید که حتماً با من سازگاری نداشته باشد و نتیجه در اول کار، جمهوری، بیفته به تکان و اگر بخواهند این کار را بکنند باید از کسانی که فکر می‌کنند کاملاً همکاری را می‌توانند با من داشته باشند، آن‌ها را بزنند تا نوبت برسد به آن‌هایی که نمی‌توانند و گفتم این اشخاصی هم که زدند اسم بردم:

آقای سلامتیان، نوبری، حبیبی، مهندس سبحانی، میرسلیم و بعد کلانتری. این‌ها را به تدریج زدند تا برسند به آنجایی که کسانی انتخاب بشوند که همکاری نمی‌توانند بکنند. حالا حتماً معلوم نبود که آن‌ها زده‌اند، حدس می‌زنند من معرفی بکنم معلوم هم نبود که من این‌ها را معرفی بکنم. خوب این‌ها ظاهراً خوب مفت خوردند. بعضی‌شان خوب مفت خوردند. این نامه را هم نوشتم و گفتم اگر شما بین این چهار نفر می‌خواهید من نمی‌توانم با آن‌ها همکاری کنم. ده‌تای بقیه‌اش را می‌پذیرم که همکاری کنم. گرچه من صالح‌تر

از آن‌ها می‌شناسم برای نخست‌وزیری. ولی خوب چون بنای همکاریست، بسیار خوب این را به شما بگویم آن‌ها هم تصدیق کردند، اگر من بنایم بر دعوا و این حرف‌ها بود خیلی راه خوبی داشتم. هم با حزب می‌توانستم دعوا راه بیندازم و هم با مجلس. آن هم این جور بود: شروع می‌کردم یک به یک نخست‌وزیر معین کردن و آن‌ها هم رد می‌کردند. درسته؟ دیگر بیشتر از این که نمی‌شد؟ چند نفر را رد می‌کردند؟ ماشاءالله ۳۶ میلیون جمعیت داره ایران، مردم بعد چه می‌گفتند؟ این‌ها مسئله است. من بنایم تضعیف مجلس نبود و نیست، برای این که مجلس ضعیف به زیان جمهوری است و به زیان شخص رئیس‌جمهوری است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۹ و ۵۹/۹/۱۹)

با نافرجام ماندن سه تلاش رئیس‌جمهور در معرفی نخست‌وزیر به ترتیب زمانی حبیبی، سیداحمد خمینی و میرسلیم فشار برای توافق هرچه سریع‌تر با مجلس افزایش یافت. پس از به میان آمدن نام رجایی و فارسی از سوی حزب و اصرار بر آن دو و عدم پذیرش آن‌ها توسط رئیس‌جمهور مقرر شد یک نفر نماینده از سوی رئیس‌جمهور و سه نفر نماینده از سوی مجلس با توجه به جو عمومی مجلس بهترین فرد برای نخست‌وزیری را یافته و به رئیس‌جمهور معرفی کنند. پیش از آن رئیس‌جمهور خواهان تشکیل شورای حکمیت از سه نفر از نمایندگان مجلس یک نفر از سوی رئیس‌جمهور و یک نفر از سوی رهبر انقلاب بود. با خودداری رهبر انقلاب از انتصاب نماینده و سپردن کار به مجلس و رئیس‌جمهور قرار شد شورای حکمیت با نمایندگان مجلس و یک نفر نماینده رئیس‌جمهور تشکیل شود. رئیس‌جمهور احمد جلالی نماینده نیشابور در مجلس را به عنوان نماینده خود انتخاب کرد. از سوی مجلس آقایان محمد یزدی، امامی کاشانی، آیت‌الله خامنه‌ای، محمدجواد باهنر و اکبر پرورش به عنوان نماینده معرفی شدند که رئیس‌جمهور سه نفر آخر را به دلیل آن که عضو حزب جمهوری اسلامی هستند نپذیرفتند و مجلس مصوب ساخت تا دو نفر اول به عنوان نماینده مجلس در شورای حکمیت قرار گیرند. قرار شد رئیس‌جمهور و مجلس رأی شورای حکمیت هر چه بود، بپذیرند. در نهایت شورا محمدعلی رجایی را به عنوان نامزد مورد نظر به رئیس‌جمهور

معرفی نمود اما رئیس‌جمهور با اکراه وی را به مجلس معرفی کرد و چنان‌که قبل از آن نیز بارها اشاره کرده بود که با وی به عنوان نخست‌وزیر نمی‌تواند کار کند، بعد از آن نیز بارها به عدم تفاهم با وی تأکید نمود و وی را تحمیل مجلس و رهبر انقلاب بر خود خواند.

رئیس‌جمهور در تاریخ ۵۹/۵/۹ پس از آن‌که خود را به پذیرش رأی شورای حکمیت ملزم ساخته بود نامه‌ای به آن شورا نوشت و از رفتار مخالفانش گلایه نمود. به نظر می‌رسد محتوای نامه با زبان بی‌زبانی مخالفت وی با گزینش محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر بود، او به جز افرادی که از آن‌ها به عنوان کسانی که امکان همکاری با رئیس‌جمهور را دارند نام می‌برد بقیه افراد موجود در لیست ۱۴ نفره را افرادی می‌داند که تن به همکاری با او نمی‌دهند. متن نامه به شرح زیر است:

«بسمه تعالی

هیأت محترم رسیدگی به صلاحیت نامزدهای نخست‌وزیری به نظرم رسید یک احتمال را به اطلاع شما برسانم و آن این‌که به نظر من آن‌ها که طرح سقوط جمهوری را تهیه و با سماجت به اجرا گذاشته‌اند بنای کارشان بر ایجاد اختلاف است و طرحشان این است که نگذارند هیچ شخصیتی که بتواند همکاری و هماهنگی بوجود بیاورد نخست‌وزیر بشود، تا که میان مجلس و رئیس‌جمهوری و احتمالاً امام مخالفت و ناسازگاری قطعی بشود و به ترتیب زیر عمل کرده‌اند:

۱- کسانی را که فکر می‌کرده‌اند با رئیس‌جمهوری هماهنگی کامل دارند از دو ماه به این طرف از روی قرار و قاعده کوبیده‌اند و می‌کوبند، سلامتیان و نوبری.

۲- کسان دیگری در کار آمدند که باز بنای هماهنگی داشتند آن‌ها را هم کوبیدند: حبیبی و سحابی.

۳- بعد نوبت به اعضا حزب جمهوری یا نزدیکان آن‌ها رسید که باز امکان همکاری با آن‌ها بود. آن‌ها را هم کوبیدند: کلاتری و میرسلیم.

بنابراین کار را ادامه خواهند داد تا جایی که تنها نامزدهایی باقی بمانند که تن به همکاری نمی‌دهند و همکاری با رئیس‌جمهوری را سازشکاری می‌شمارند. می‌دانند که رئیس‌جمهوری مسئولیت این طور اشخاص را نخواهد پذیرفت. فکر کرده‌اند نزد امام بروند که حالا که رئیس‌جمهوری مسئولیت نمی‌پذیرد خود شما تأیید کنید و امام این کار را نکند. در نتیجه اختلاف کامل میان رئیس‌جمهوری با امام و مجلس بشود و مقدمات سقوط فراهم بگردد. با توجه به این طرح (ولو فرضی) باید اشخاص با حسن نیت چنان عمل کنند که نقشه (ولو فرضی) به عمل درنیاید. بنابراین به اطلاع شما می‌رسانم:

۱- در فهرست ۱۴ نفری آقای سلامتیان را از آن جهت آورده‌ام که آقایان به وضع او برسند، وگرنه به خلاف تصور آن‌ها که زحمت کوبیدن او را به خود دادند، در اوضاع فعلی معرفی او بی‌وجه است. می‌خواستم و می‌خواهم عده‌ای با خدا تحقیق کنند و کشور بیچاره ما را از این بیماری مهلک که لجن مال کردن استعدادها است رها کنند.

۲- آقایان ممکن است هر ۱۴ تن و یا بیشتر از آن را صاحب صلاحیت تشخیص بدهند، در این صورت کار ساده می‌شود و من می‌توانم به ترتیبی که هماهنگی کامل بوجود بیاید عمل کنم.

۳- ممکن است عده‌ای را صاحب صلاحیت تشخیص بدهید (و البته با ذکر دلیل) اگر این عده همان دو سه نفری باشند که همکاری با آن‌ها ممکن نیست، من تا بتوانم افراد دیگری را به شما معرفی خواهم کرد که حتی المقدور بن‌بست پیش نیاید.

۴- برای تشخیص صلاحیت از اعضاء شورای انقلاب مدد بگیرید به خصوص آقایان مهدوی کنی و دادستان کل که حاضر نشدند نمایندگی مرا بپذیرند اما قبول کردند که طرف شور قرار بگیرند.

۵- خود من نیز آماده‌ام هرگونه توضیحی بخواهید از جمله درباره علت همکاری و یا علت عدم امکان همکاری را بدهم.

توفیق شما را از خداوند مسئلت می‌کنم.

ابوالحسن بنی‌صدر، ۹ مرداد ۱۳۵۹» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

شواهد بسیاری وجود دارد که رئیس‌جمهور نخست‌وزیر را تحمیل آیت‌الله خمینی و مجلس بر خود می‌دانست. وی در خاطرات خود به گفت و شنود خود با آیت‌الله خمینی اشاره می‌کند که در آن به صراحت به ایشان می‌گوید خود شما رجایی را بر من تحمیل کردید:

«آقای خمینی گفته بود: «امامی کاشانی که آمده بود اینجا، می‌گفت، رجایی را خود شما قبول کردید.» گفتم: «پس شما هیچ پیغامی ندادید؟» و نه تهدید کردید و نه موسوی اردبیلی توی این کار بود؟! و نه فرستادن مهدوی کنی که او پیش من آمده بود، یعنی هیچ کدام اینها نبود؟! پس، این آقای خشک‌سر [منظور رجایی] را خودم کردم نخست‌وزیر؟! مگر دیوانه بودم آقا؟!» گفت: «خب، می‌فرمایید، بقیه آن‌هایی که با او موافق بودند، دیوانه‌اند؟!» گفتم: «آن‌ها از دیوانه هم بدترند، آن‌ها غرض دارند. غرض این‌که، یک آلتی می‌خواهند که کارش فقط ضدیت با رئیس‌جمهور باشد و به هیچ کار هم توانا نباشد. او اصلاً نمی‌فهمد کشور چیه تا چه برسه اداره‌اش بکنه؟» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۱۰)

رئیس‌جمهور بعدها هیئت تعیین نخست‌وزیر را به ارائه گزارش‌های خلاف به آیت‌الله خمینی متهم ساخت از جمله این‌که محمد امامی کاشانی انتخاب رجایی را با موافقت خود رئیس‌جمهور دانسته بود، اما رئیس‌جمهور این مطلب را کذب محض خوانده بود. رئیس‌جمهور در روزهایی که مسئله انتخاب نخست‌وزیر مطرح بود تلویحاً طرف مقابل را به دروغ‌گویی و استکبار متهم ساخت:

«اگر دیدید که کسی دیگری را فریب می‌دهد و دروغ می‌گوید همین دلیل بر استکبار او است و او شخص مستکبر است و یادآوری این موضوع که تبلیغات تخریبی و روش‌های تخریبی بهترین معرف‌های متکبرها است. اگر دولت نخواهد استکبار را شیوه عمل خود کند احتیاجی به دروغ ندارد و باج نمی‌دهد و حقیقت را به مردم می‌گوید ما سیاست باج‌دهی رژیم قبلی را نداریم و اسلام بیشتر از هر مکتبی به دروغ و دروغ‌گو حساس است و

دروغگو را دشمن خدا می‌داند. هر عقیده‌ای از وقتی که مانع بیان حقیقت شد، ابزار قدرت و مایه فریب می‌گردد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۵)

رئیس‌جمهور در خاطرات روز ۵۹/۵/۱۶ به صراحت می‌گوید حتی اگر هیئت حکمیت کسی را که وی به او اعتقاد ندارد به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کند، تنها سکوت خواهد کرد و البته نه برای همیشه به عبارتی وی عدم مخالفت و سکوت همیشگی در برابر نخست‌وزیر ناهماهنگ با خود (نخست‌وزیر تحمیلی) را مردود دانسته است، این نظر رئیس‌جمهور نشان می‌داد او به هیچ وجه (علی‌رغم پذیرش ظاهری و موقتی رأی شورای حکمیت) زیر بار نخست‌وزیر منتخب جریان مخالف نخواهد رفت.

«بالاخره آن‌ها گفتند با مطالعاتی که کرده‌اند یکنفر را هم صالح‌تر یافته‌اند و هم گفته‌اند که در مجلس زمینه بیشتری دارد. من گفتم که شما در مجلس خصوصی آن ۱۴ نفر را به رأی بگذارید، اگر تمایل مجلس به کسی شد که من دلم از او قرص نبود، سکوت می‌کنم. یکی از اعضای هیئت پرسید، آیا شما در سخنرانی‌هایتان هم حرفی نمی‌زنید؟ گفتم، چرا وقتی که معلوم شد حق با من است و آن روز که معلوم شد روش پیشنهادی من درست است آن روز حرف می‌زنم ولی تا آن روز، نه» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

از لحن رئیس‌جمهور در کارنامه روز بعد مشخص می‌شود رئیس‌جمهور بر موضع خود راجع به سکوت در برابر نخست‌وزیر تعیین شده توسط شورای حکمیت اصرار دارد، سکوتی که مشخص بود نه به علامت رضایت بلکه مصلحت‌آمیز و از روی اجبار است، گرچه به ظاهر خود او هرگونه تصمیم شورای حکمیت را لازم‌الاجرا دانسته بود.

«با آقایان رفسنجانی و محمد یزدی و محلاتی و رجایی درباره نخست‌وزیر صحبت‌ها را از سر گرفتم و من گفتم بیش از آنچه که دیروز پذیرفتم نخواهم کرد و صحبت‌هایی راجع به جوسازی و این مطالب به میان آمد و من نظرهای خودم را دادم.» (همان)

رجایی نیز تأکید می‌کند، رئیس‌جمهور به خود او گفته است که در برابر او سکوت نخواهد کرد اما بعد از گفتگو وی قول داده است در موارد اختلاف با نخست‌وزیر در مجامع عمومی سخن نگوید:

«خوب آقای رئیس‌جمهوری من را شخصاً معرفی کردند به مجلس به عنوان کسی که می‌خواهد نخست‌وزیر بشود در آینده، نامه‌ای نوشتند به مجلس و من را معرفی کردند ضمن این‌که قول نوشتن نامه را دادند و ضمن این‌که قول مطرح کردن اختلاف در جامعه را دادند و من به این مسئله بسیار اهمیت می‌دادم زیرا می‌دیدم که طرح مسائل مورد اختلاف بین افراد در سطح بالا چطور مردم را در سطوح مختلف از حرکت و تلاش وامی‌دارد و بجای این‌که نیروهایشان را صرف سازندگی کنند صرف مرگ بر تقی، مرگ بر حسن می‌کنند و من هم به عنوان یکی از افراد مملکت از این مسئله رنج می‌بردم و فکر می‌کردم که اگر من بخشی از این مسئولیت را برعهده گیرم یکی از رسالت‌هایم این است که حتی‌المقدور این حالت را تخفیف بدهم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

بنی صدر در کتاب نامه‌ها از گفتگو با شهاب الدین اشراقی (داماد آیت الله خمینی) یاد می‌کند که در همان روزها موافقت خود با نخست‌وزیری رجایی را تکذیب کرده است:

«یک لیست وزرا به من دادند، گفتم قرار بود یک لیست ۱۰ نفره بدهید چرا ۲۰ نفره دادید؟ با یازده تای آنها توافق کردیم. آنها فارسی، رجایی، میرسلیم و بعد کلانتری را به عنوان نخست‌وزیری پیشنهاد کردند. من گفتم زیر بار فارسی و رجایی نخواهم رفت.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۴۱)

رئیس‌جمهور تلویحاً سعی جریان سیاسی مقابل در مطرح ساختن و به قول خود او تحمیل اجباری محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر را مهار قدرت خود ارزیابی می‌کند و پیش‌بینی می‌کند آخر این قصه به زد و خورد خواهد انجامید. بیان وی نیز نشان می‌دهد در باطن به شدت مخالف گزینش اصلی‌ترین گزینه مجلس است.

«این که گمان برود روش حکومتی صحیح این است که ما برای هر مسئولی یک مقابلی درست کنیم که نتواند تکان بخورد، این کار کشور را به بن‌بست می‌کشاند و در این بن‌بست انقلاب و کشور زیان می‌بیند. مثالی هم برای آن‌ها آوردم که در بسیاری جاها ما وضعیت را می‌بینیم کسی برای جایی مسئول می‌شود و ذیل او اشخاصی تحمیل شده‌اند که مقابل او هستند در نتیجه امور معوق و تعطیل و گاه در جهت خرابی پیش می‌رود. این که بیایند و نهادهای مختلف را دست اشخاصی بدهند که مقابل هم باشند، این فساد و سقوط است. مردم اگر امروز تمکین بکنند و اوضاعی را که حقایق به آن‌ها گفته نمی‌شود بپذیرند و تحمل کنند، بعد از مدتی که برخورد پیش آمد و زودو خورد شد، مردم مقصرین این وضع را به شدت کیفر خواهند داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

محمدعلی رجایی این موضع باطنی رئیس‌جمهور در عدم پذیرش خود و شکست شورای حکمیت (هیأت حسن نیت) را تأیید می‌کند:

«وقتی شما به یک نفر می‌گویید برو فلان پارچه یا میوه یا فلان شخص را برای من انتخاب کن، حتماً می‌دانید که او چطور فکر می‌کند. پس در حقیقت یک نوع تأییدی قبلاً بر آن فکر قائل شدید بعد از آن خواستید که آقا من فکر تو را می‌دانم و من که تو را قبول دارم شکی نیست که آقای رئیس‌جمهور هرگز به این فکر نبودند که خود را با یک درگیری جدیدی روبرو کنند. ایشان تشریف آوردند در جلسه‌ای که دوستان تشکیل داده بودند خصوصی، صحبت کردند و گفتند که این کار را می‌توانید بکنید من هم یک نماینده می‌فرستم که در آنجا با شما همفکری و همدلی بکنند خوب من گمان می‌کنم این بهترین برخورد آقای رئیس‌جمهور با ما نمایندگان بود که با هم به یک نقطه مشترکی برسیم این به هیچ وجه جنبه سیاسی، رسمی، مادی نداشت و در آخرین جلسه‌ای که من با هیأت حسن نیت خدمت ایشان بودم هیأت حسن نیت پذیرفتند مسئله را منتفی تلقی کنند و برگردند سرکارشان و آقای رئیس‌جمهور هم همان روال عادی خودشان را طی کنند چون آن‌ها در اصل کاری به جز کمک به رئیس‌جمهور نمی‌خواستند بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

یک ماه پیش از عزل از مقام ریاست جمهوری بار دیگر وی تحمیلی بودن نخست‌وزیر را مورد اشاره قرار می‌دهد:

«می‌بینیم که طبق قانون اساسی نخست‌وزیر باید به پیشنهاد رئیس‌جمهور باشد لابد ما مخالف خودمان را پیشنهاد نخواهیم کرد و ایشان نخست‌وزیرند ولی این وضعیت را ما به خاطر جنگ تحمل کردیم و قبول کردیم و چند نوبت هم من این مطالب را گفتم یا به صراحت یا به کنایه، به خدمت امام هم نوشتم.» (همان، ۶۰/۲/۳۰)

به هر حال علی‌رغم همه توصیه‌ها به مجلس و رئیس‌جمهور برای هماهنگی و برخلاف گفته چندی قبل رئیس‌جمهور که گفته بود بر حق قانونی خود برای انتخاب نخست‌وزیر اصرار و بر آن استقامت خواهد کرد، بالاخره وی در مقابل مجلس برای انتخاب نخست‌وزیر اصرار و بر آن استقامت خواهد کرد بالاخره وی در مقابل مجلس برای انتخاب نخست‌وزیر کوتاه آمد و تلویحاً به خواسته آن‌ها مبنی بر نخست‌وزیری رجایی تن درداد. او البته این مسئله را به تصمیم شورای حل اختلاف بین رئیس‌جمهور و تصویب آن شورا منوط نمود:

«من گفتم آقا این دولت یک وقت هست که مجلس و رئیس‌جمهور چون یکی دیگر از شئونات رئیس‌جمهوری این است که رئیس‌قوه مجریه است یعنی نخست‌وزیر و وزراء همکاران او هستند. خب همکاران من را می‌شود که من آن‌ها را نپسندم، معنایش این است که من را صغیر فرض می‌کند و برایم قیم نصب می‌کند، قانون هم می‌گوید پیشنهاد نخست‌وزیر با رئیس‌جمهوریست و نخست‌وزیر هم باید وزرایش را با تصویب رئیس‌جمهور معین کند، خب! همان حرف‌ها و نقل‌ها ادامه پیدا کرد و نتیجتاً در آن جلسه به آن آقایان گفتم شما یا مسئولیت را خود به عهده بگیرید، کسی را پیشنهاد کنید من معرفی می‌کنم او را به مجلس، اما به شرط این‌که به مردم بگویم که من مسئول این دولت نیستم اما چون ما نمی‌خواهیم این جمهوری را به دعوا و تلاطم بیندازیم، رئیس‌جمهور از حق خود صرف‌نظر می‌کند. بیشتر از این باید می‌گفتم. قرار شد آن‌ها یک آزادی را به من بدهند و من یک ترکیب مناسبی پیدا بکنم و به مجلس معرفی کنم، رفتند و آمدند و گفتند ما در حزب این

جور تصویب کردیم: رأی اول را آقای رجایی آورده ۴۰ امتیاز. رأی دوم را آقای میرسلیم آورده و رأی سوم را آقای کلاتری آورده. روز بعد از شهرستان‌ها آمدند آنجا نشستیم و رأی به آقای فارسی دادند، یک لیستی هم از وزرا گذاشتند جلوی من، گفتیم بسیار خوب ما همین لیست را می‌دهیم به مجلس و می‌گوییم که من مسئول این دولت نیستم. راجع به آقای فارسی گفتم من ایشان را توانا به کار نمی‌بینم و اصطلاحی هم که بکار بردم این بود که گفتم ایشان عاجز از اداره یک اطاق است شما چطور می‌خواهید یک کشوری را به او بسپارید، یکی از آقایان گفت همین طور است که ایشان می‌گویند، آقای فارسی توانا نیستند، از دوستان حزبی خودشان، یکی دیگر از آقایان گفت که ما آن وقت که می‌گفتیم رئیس‌جمهور، خب حالا من فکر می‌کنم که ایشان ناتوانا باشد، دیگران هم تصدیق مرا کردند، گفتم خب این را خودتان هم تصدیق دارید که نمی‌تواند، اما می‌آید آقای رجایی. آقای رجایی حرف را می‌شنود اما آنچه که خودش می‌خواهد می‌کند و تفاهم در این صورت مشکل است با او. اولاً کم گوش می‌دهد و حرف و بحث با او مشکل است و در مواردی هم که بحث را می‌شنود کمتر عمل می‌کند، و دوم این که اطلاع از امور کشور ندارد، یک نخست‌وزیر باید اطلاعات وسیعی داشته باشد از مسائل کشور، اینور و آنور بعضی تصدیق و یکی دو نفر غیرتصدیق و آنچه که باید بگویم از ۱۳ نفر عضو شورا قطعاً ۹ نفر از آن‌ها حرف من را تصویب کردند و سپس گفتم خب شما دارید رندی می‌کنید، مسئله‌ای که داشتید همان میرسلیم بوده و خلاصه این را هم گذاشتید برای این که از مرگ، ما به تب راضی باشیم، بسیار خوب قرار شد که من آقای میرسلیم را به مجلس معرفی نمایم آن‌ها هم ایشان را حمایت بکنند بلکه میرسلیم در مجلس قبول بشود، حالا من یک نامه‌هایی نوشتم که آن‌ها موجود و در موقع خود آن‌ها را منتشر خواهم کرد. خوب این نامه را نوشتم، پس بنای من مسلماً برای تفاهم بوده است، نامه را نوشتم. حالا در جلسه خصوصی این‌ها می‌گویند ما دفاع خود را [از میرسلیم] کردیم، من نپذیرفتم که این دفاعی که کردند تمام عیار بوده آنچه که حقیقت بین ما گذشته به شما هم می‌گویم، و بعد من را دعوت کردند به مجلس من

رفتم و همان حرف‌هایی را که برای شما می‌زنم به علاوه مقداری بیشتر گفتم. این هیئت امروز صبح نزد من آمدند و اظهار داشتند که بین کسانی که معرفی شده‌اند بعضی خودشان نمی‌خواهند بعضی در مجلس زمینه ندارند و ما مناسب‌ترین را آقا رجایی یافتیم من گفتم شما به مجلس بروید و در جلسه خصوصی نسبت به این عده رأی بگیرید من اگر اطمینان قبلی نسبت به کسی که شما رأی دادید می‌گویم همکاری وجود دارد و ایرادی ندارد و اگر نداشتم به مردم خواهم گفتم. این همه ارفاق را برای تقویت رژیم جمهوری که نوپاست انجام دادم، مردم وقتی با آن اکثریت عظیم رأی دادند معنایش این است که می‌خواهند رئیس‌جمهور آن‌ها استوار باشد قوت و توانایی داشته باشد و بتواند حافظ جمهوری باشد و من باید بگویم یک علت بزرگ این نرمش به این خاطر است که امام با توجه به بیماری و نگرانی که دارند من نباید اسباب نگرانی بیشتر ایشان را فراهم کنم ناچار ملاحظه ایشان را به تمام معنی باید بکنم آن‌ها که این تبلیغات را می‌کنند بنای کارشان بر این است تا ترتیبی فراهم بیاورند که بین رئیس‌جمهور و مجلس را بهم بزنند همان طور که امام در پیام خود گفتند این یک توطئه‌ی است تا بین رئیس‌جمهور و مجلس را بهم بزنند یک توطئه است منتهی آن‌ها به این حد هم قانع نیستند و اگر بتوانند بین رئیس‌جمهور و امام را هم برهم بزنند مضایقه‌ای ندارند و هرچه می‌توانند در این زمینه فتنه می‌کنند. خوشبختانه در اینجا تیر آن‌ها انشاءالله و قطعاً به سنگ می‌خورد چون در من هیچ خیالش هم نمی‌گذرد که خلاف میل امام حرفی بزنم یا عملی بکنم و این را برای جمهوری مرگ می‌دانم و تردیدی هم ندارم که امام با این خون دلی که جمهوری را به اینجا رسانده است تحت تأثیر الغاء شبهه‌های این‌ها [نیست که] مطلبی را عنوان بکند که موجب تضعیف جمهوری بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۸)

پس از ارسال نامه رئیس‌جمهور به مجلس برخی از نمایندگان ایراداتی بر نامه وارد دانستند. از جمله برخی معترض شدند که چرا نامه قبل از آن‌که در مجلس مطرح شود در رادیو خوانده شده است، دیگری گفت لحن نامه به گونه‌ای است که گویی رجایی به رئیس‌جمهور تحمیل شده و باید نامه عوض

شود، یکی پرسید آیا رئیس‌جمهور مسئولیت رجایی را چون دیگران که گفته بودند مسئولیت‌شان را نمی‌پذیرم، نخواهد پذیرفت، یکی دیگر گفت نامه رئیس‌جمهور مسئولیت نخست‌وزیر را به گردن مجلس انداخته است، آن دیگری نامه را خلاف قانون اساسی دانست و در این میان یک نیم روز مجلس به بحث در مورد پذیرش و یا عدم پذیرش نامه رئیس‌جمهور گذشت و قرار شد با رأی اکثریت نمایندگان نامه به همان نحو که نوشته شده بود پذیرش شود. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۰)

محمدجواد حجتی کرمانی از چهره‌های میانه‌رو مجلس از لحن نامه رئیس‌جمهور انتقاد نمود. او گفت:

«ما از رئیس‌جمهور گلایه داریم که چرا نسبت به مجلس این گونه نامه‌ای نوشتید و آن حالت‌های نفسانی‌تان را در نامه‌های رسمی منعکس می‌کنید.» (همان)

پس از آن که مجلس به طرح نامه معرفی محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر رأی مثبت داد، نامه رئیس‌جمهور درباره وی قرائت شد و محمد یزدی عضو شورای حکمیت بین رئیس‌جمهور و مجلس گزارش کار این شورا را در مجلس قرائت نمود.

هاشمی رفسنجانی در جریان انتخاب محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر به عکس‌العمل اکثریت نمایندگان به نامه معرفی نخست‌وزیر و احتمال پذیرفته نشدن نامه اشاره می‌کند:

«رئیس‌جمهور نخست‌وزیر را معرفی و خواستار رأی اعتماد شد. البته متن نامه‌ی معرفی نخست‌وزیر را طوری تنظیم کرده بود که مسائلی را به همراه داشت و موجب ناخرسندی جمع زیادی از نمایندگان شد تا جایی که حتی قرار شد اگر احساس خلافی در کیفیت انتخاب نخست‌وزیر صورت گرفته، نامه‌ی رئیس‌جمهور عودت داده شود. متن نامه به این قرار بود:

بسمه تعالی

رئیس‌محترم مجلس شورای اسلامی

با استناد به شور هیأت منتخب و تمایلی که از سوی آن مجلس محترم اظهار شده است، آقای محمدعلی رجایی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی می‌کنم. از خداوند متعال برای نمایندگان محترم و ایشان طلب توفیق می‌کنم. رئیس‌جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر.

به همین دلیل در مورد نحوه‌ی برخورد با مسئله در [جلسه‌ی یکشنبه، ۱۹ مرداد ۱۳۵۹] مجلس، رأی‌گیری انجام شد و اکثریت پذیرفتند که خلافی صورت نگرفته و مجلس نامه‌ی رئیس‌جمهور را پذیرفت و یک روز بعد با طرح آن در جلسه‌ی علنی، آقای محمدعلی رجایی با ۱۵۳ رأی موافق [۲۴ رأی مخالف و ۱۹ رأی ممتنع از مجموع ۱۹۶ رأی] به عنوان اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد.

دو روز بعد نیز نتیجه‌ی این رأی‌گیری را طی نامه‌ای به این شرح به اطلاع رئیس‌جمهور رساندم:

بسمه تعالی جناب آقای ابوالحسن بنی‌صدر

رئیس‌جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران

عطف به نامه‌ی شماره ۱۰۱۰۲ مورخ ۵۹/۵/۱۸ بدین وسیله اعلام می‌دارد، پیشنهاد نخست‌وزیری آقای محمدعلی رجایی در جلسه‌ی علنی روز دوشنبه ۵۹/۵/۲۰ مجلس شورای اسلامی مطرح شد و ایشان با اکثریت قاطع ۱۵۳ رأی موافق در برابر ۲۴ رأی مخالف و ۱۹ رأی ممتنع توانستند رأی تمایل بدست آورند. رئیس‌مجلس شورای اسلامی. اکبرهاشمی.

آقای بنی‌صدر نیز حکم رسمی نخست‌وزیری آقای رجایی را پس از چند روز [در آخرین فرصت از مدت ده روزه قانونی] در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۵۹ امضا و ابلاغ کرد. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۷۵)

رجایی در همان ابتدا، راه خود را از رئیس‌جمهور جدا دانست. هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

«در همین جلسه آقای نخست‌وزیر تفاهم و هماهنگی با رئیس‌جمهور را مشکل دانست و گفت: «من به این زودی امکان این‌که با رئیس‌جمهوری به تفاهم برسم، ندارم زیرا ایشان در یک محیطی با منابعی که داشته‌اند به نتیجه‌ای

رسیده و من هم بیست سال در ایران با مردم (این سرزمین) زندگی کرده‌ام و با نتایج دیگری رسیده‌ام.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۰۸)

با توجه به رأی اعتماد نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری محمدعلی رجایی در جلسه غیرعلنی و غیررسمی ۵۹/۵/۲۱ رئیس‌جمهور در تاریخ ۵۹/۵/۳۰ وی را به سمت نخست‌وزیری منصوب نمود و در این حکم دوباره با کنایه نشان داد هنوز جنگ لفظی با جریان رقیب خاتمه نیافته است. وی در ابتدای نامه از لفظ «جریان گزینش شما» استفاده نمود که نشانگر عدم انتخاب وی از طرف رئیس‌جمهور بلکه انتخاب توسط جریان یا فرآیندی خاص بوده است. این هم درست مغایر با فلسفه وجودی شورای حکمیت بود. او نخست‌وزیر را به رعایت قانون اساسی فرا می‌خواند:

«جناب محمدعلی رجایی

با توجه به جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان محترم به سمت نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید. لازم به یادآوری است که در شرایط حساس کنونی شما به عنوان نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران باید قبل از هرچیز نص و مفاد قانون اساسی را نصیب‌العین خود قرار دهید و با کوشش در طریق استقرار امنیت و وحدت و بازسازی اقتصادی و متعین ساختن معنویت اسلامی در روابط بین مردم و حکومت دفاع از استقلال سیاسی - اقتصادی و فرهنگی کشور و تأمین حقوق و آزادی‌های افراد ملت را سرلوحه برنامه دولت خویش قرار دهید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۳۰)

محمدعلی رجایی قبل از رأی اعتماد مجلس طی سخنانی در میان نمایندگان، خود را فرزند مجلس و مردم، برادر رئیس‌جمهور و مقلد آیت‌الله خمینی توصیف کرد:

«برای این که دوستانی که می‌خواهند به من رأی دهند مرا بهتر بشناسند و بدانند که من چطور فکر می‌کنم با سه جمله خود را معرفی کردم و آن این که من مقلد امام، فرزند مجلس و برادر رئیس‌جمهور هستم. مقلد امام هستم و این را از ویژگی‌های خودم و اعضای کابینه‌ام می‌دانم و امیدوارم که این ویژگی عمده بتواند هر چه بیشتر بین مردم ما و ارگان‌های اجرایی و نهادهای انقلابی

ایجاد انسجام کند. فرزند مجلس هستم برای این که من هیچ گونه حرکتی به خاطر نخست‌وزیر شدن نکردم جز این که مجلس در مجموع برخوردها و با شناختی که از قبل از من داشت مرا به عنوان نخست‌وزیر کاندیدا و معرفی کرد. در این رابطه ضمن این که خود را فرزند مجلس می‌دانم باید ارتباط با هموطنانم را از همین جا برقرار کنم. چون من در حقیقت فرزند مردم هستم، زیرا که مجلس از کم‌نظیرترین مجالس قانون‌گذاری است که از رأی قاطع مردم برخوردار است. این که برادر رئیس‌جمهور هستم، به این مناسبت است که هر دو مسئولیتی داریم و به عنوان نمایندگان منتخب مردم باید در خدمت مردم باشیم و امیدوارم که فاصله این برادری روز به روز کمتر بشود و انشاء‌الله همه تلاش‌های ما در خدمت مردم و برای رفع مشکل مردم باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

روزنامه جمهوری اسلامی مراحل کار هیئت حکمیت بین مجلس و رئیس‌جمهور جهت تعیین نخست‌وزیر را چنین شرح می‌دهد:

«این هیئت که به پیشنهاد رئیس‌جمهور و حسن نیت و همکاری مجلس تشکیل شده بود اسامی ۱۴ نفر از نامزدهای نخست‌وزیری را مورد بررسی قرار دادند. در همان اوان آقای حبیبی از نامزدی نخست‌وزیری کنار رفت و اعلام کرد که به قرآن تفاعل زده و آیه لاتقربواالزنا (به زنا نزدیک نشوید) آمده است و بدین صورت یکی از نامزدهای نخست‌وزیری کم شد و آقای غروی و آقای چمران هم خود کنار رفتند. از میان هیئت مذکور آقای غرضی، فارسی و خلخالی برای آقای رئیس‌جمهور قابل قبول نبوده‌اند. آقای بنی‌صدر می‌گوید من به هیچ وجه مسئولیت آقای غرضی و آقای فارسی و آقای خلخالی را نمی‌پذیرم و بدین صورت آقای رجایی برای معرفی به مجلس از سوی آقای بنی‌صدر انتخاب می‌شود. با این مقدمه که آقای بنی‌صدر می‌گوید الان بروید مجلس و رجایی را مطرح کنید اگر بیش از همه رأی می‌آورد من او را به مجلس معرفی می‌کنم. آقای امامی کاشانی در مجلس این موضوع را مطرح می‌کند و مجلس نیز در جلسه خصوصی به آقای رجایی رأی مثبت می‌دهد.»

ایشان از سوی آقای بنی‌صدر برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی می‌شود.»
(جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۹)

پس از اعلام نظر شورای حکمت و پیشنهاد محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر ایشان به همراه محمد یزدی نماینده مجلس و نزدیک به حزب جمهوری و فضل‌الله محلاتی از چهره‌های نزدیک به بنی‌صدر با آیت‌الله خمینی دیدار و سپس در دیدار افراد یاد شده همراه با هاشمی رفسنجانی با رئیس‌جمهور مسئله نخست‌وزیری رجایی قوت گرفت. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۸)

چنان‌که گفتیم آیت‌الله یزدی سخنگوی شورای حکمت گزارش روند انتخاب نخست‌وزیر توسط این شورا را در جلسه علنی مجلس خواند. این گزارش به شرح زیر است:

«بعد از این‌که میرسلیم از طرف آقای بنی‌صدر معرفی شدند که رأی تمایل گرفته شود و مشخص شد که رأی تمایل به حد کافی نیست برای این‌که کار به درازا نکشد از جناب بنی‌صدر دعوت شد که در جلسه خصوصی مجلس حضور بهم رسانند. در این جلسه طبق پیشنهاد جناب رئیس‌جمهور بنا شد از طرف مجلس نمایندگان انتخاب بشوند (۵ نماینده) که به اتفاق نماینده امام و نماینده خود رئیس‌جمهور هیئت بررسی صلاحیت نخست‌وزیر را تشکیل داده و نخست‌وزیر مورد نظر را به مجلس پیشنهاد کنند. بعد از رفتن ایشان مجلس نمایندگان خود را در این هیئت به ترتیب زیر انتخاب کرد:

۱- سیدعلی خامنه‌ای ۲ محمدجواد باهنر ۳- سیدعلی اکبر پرورش ۴-
امامی کاشانی ۵- محمد یزدی

بعد از این‌که نتیجه انتخابات به اطلاع رئیس‌جمهور رسید، ایشان نسبت به ۲ نفر ردیف اول این نمایندگان نظری داشتند که عبارت بود از این‌که بهتر است برای این‌که این توهم در ذهن مردم بوجود نیاید که حزب در انتخاب نخست‌وزیر دخالت دارد این ۲ تن عوض شوند. این مسئله در جلسه خصوصی خدمت نمایندگان مطرح شد و پس از مذاکرات طولانی تصمیم گرفته شد که به جای انتخاب ۲ عضو دیگر بجای این آقایان، بهتر است سه

نفر آخر (اعضاء باقی مانده) کار خود را شروع کنند، بعد که این موضوع به اطلاع رئیس جمهور رسید ایشان آقای جلالی را به عنوان نماینده خود در هیئت معرفی نمودند در اینجا محمد یزدی نامه اول رئیس جمهور به این هیئت مبنی بر معرفی چهارده تن به عنوان نامزد نخست وزیری را قرائت نمود در این نامه رئیس جمهور پس از تشکر از نمایندگان مجلس نسبت به قبول پیشنهادشان به صفات و خصوصیات نخست وزیر مورد نظرشان اشاره نموده اند و در پایان اسامی ۱۴ نفر را به عنوان نامزدهای نخست وزیری به این شرح اعلام کرده اند:

کاظم بجنوردی، حسن حبیبی، خلخالی، رضا صدر، محمد غرضی، محمد غروی، جلال الدین فارسی، کلاتری، میرسلیم و..... محمد یزدی عضو هیئت بررسی در ادامه گزارش خود به استعفای حسن حبیبی در همان ابتدای بررسی صلاحیت نامزدها اشاره کرد و گفت: کار ما عملاً به دنبال انصراف آقای حبیبی با بررسی صلاحیت سایر نامزدها شروع شد تا این که نامه دوم جناب بنی صدر بدست ما رسید که توانست تا حد زیادی به ما کمک کند. در اینجا محمد یزدی نامه دوم رئیس جمهور به هیئت بررسی صلاحیت نامزدهای نخست وزیری را قرائت نمود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

محمد یزدی ادامه داد:

«ما در هیئت پس از مبادله افکار، چند نفر را در نظر گرفتیم و از نظر صلاحیت آنها را درجه بندی کردیم. و در همان جلسه به این نتیجه رسیدیم که آقای رجایی در بین این دو سه نفر در رده بالا قرار می گیرند. بعد ما برای این که حق کسی پایمال نشده باشد آقای بنی صدر را هم در جریان گذاشتیم تا نظر خود را درباره این افراد بیان کنند. ایشان با کمال حوصله و خون سردی درباره یک یک این ۱۴ نفر هر اطلاعی که داشتند به طور مشروح در اختیار ما گذاشتند تا رسید به جناب آقای رجایی که هیئت معتقد بود از بقیه صلاحیت بیشتری دارد. ایشان تصریح کردند که از جهت مکتبی بودن، ایمان، صداقت، امانت ایشان را قبول دارم و حتی بهتر از بقیه هم می دانم اما اولاً آقای رجایی پس از این که مطالبی برایشان تشریح می شود و حتی ممکن است قبول کنند

وقتی بیرون رفتند در عمل همان کار خودشان را خواهند کرد. من عرض کردم که آیا مقصود شما این است که ایشان آدم مستبد به رأی هستند. گفتند نه حتی این کلمه را نمی‌خواهم به کار ببرم. می‌خواهم بگویم که از نظر خصیصه اخلاقی این جور هستند که وقتی مطلبی به ذهن‌شان آمد معتقد هستند که [باید] به همان عمل کنند. مطلب دوم این‌که اطلاعات ایشان درباره امور مملکت کم است و بالتیجه مدیریت ایشان ضعیف خواهد بود. بعد ما اطلاعات آقای بنی‌صدر و اطلاعات خودمان را روی هم ریختیم و مبادله کردیم، به این نتیجه رسیدیم که یک جلسه با حضور خود آقای رجایی و آقای بنی‌صدر ترتیب داده شود. پس از صحبت‌های فراوان بالاخره برای ما مشخص شد که در بعضی موارد سوءتفاهم بوده و یا گزارش غیر صحیح. در همان جلسه آقای بنی‌صدر گزارشی را که درباره آقای رجایی به دست‌شان رسیده بود برای ما خواندند. و من چون قبلاً گزارش را دیده بودم و تهیه‌کننده گزارش را کاملاً می‌شناختم و محدودیت طریق تهیه گزارش او را می‌دانستم مایل بودم تا آخر گزارش خوانده شود. ایشان هم گزارش خوانده را خواندند تا رسید به اینجا که آقای رجایی در موقع مسئولیت‌شان در وزارت آموزش و پرورش هر چه چریک فدایی خلق و هر چه مجاهد خلق بوده این‌ها را جذب آموزش و پرورش کرده‌اند و استخدام‌شان کرده‌اند. در حالی که ما مطمئن بودیم که درست مسئله به عکس است و اصلاً از ایرادهایی که بر ایشان گرفته می‌شود این است که چرا با این‌ها مقابله کرده‌اند. بعد من به آقای رئیس‌جمهور گفتم بنابراین بپذیرید که گاهی مسائل ناقص به اطلاع شما می‌رسد و طبعاً روی اطلاعات ناقص قضاوت هم ناقص خواهد بود. پس از این‌که به یک مقدار تفاهم رسیدیم من به ایشان گفتم اگر موافق باشید از این به بعد هیئت کار خودش را خاتمه یافته اعلام کند و هر طور که خودتان صلاح می‌دانید طبق قانون اساسی فردی را برای نخست‌وزیری معرفی کنید. ایشان پیشنهاد کردند حالا که تحقیقات شما به اینجا رسیده است افرادی را که نه من و نه مجلس نمی‌توانیم با آن‌ها کار بکنیم. از فهرست کنار بگذاریم. بقیه این افراد را به مجلس عرضه کنیم. هر کدام از این آقایان که رأی قابل توجهی آوردند من حاضر هستم که او

را معرفی کنم. ولی تصریح می‌کنم که اگر آقایان غرضی، فارسی و خلخالی رأی قابل توجهی هم بیاورند من به قید عدم پذیرش مسئولیت کار آنها، حاضرم آنها را معرفی کنم. البته بعد در جلسه خصوصی آقای رجایی رأی قابل توجهی آوردند و نتیجه رأی‌گیری به اطلاع آقای بنی‌صدر رسید. و کم کم زمینه برای معرفی ایشان به مجلس از سوی ریاست جمهوری آماده شد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

امامی کاشانی عضو هیئت سه نفره مجلس به نکات مهمی از جلسات شورای رفع اختلاف و تعیین نخست‌وزیر اشاره می‌کند. مهم‌ترین بخش این‌که بنی‌صدر برخلاف قول اولیه مبنی بر پذیرش پیامد و نتیجه رأی این شورا، دوباره با نخست‌وزیری رجایی (منتخب شورای حل اختلاف) مخالفت نمود:

«پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و با توجه به شناخت علما و صاحب‌نظران مجلس از او، مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفت برای انتخاب نخست‌وزیر فعالانه وارد صحنه شود و پنج تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های خود را برای این امر معرفی کرد. این افراد عبارت بودند از: [آیت‌الله] خامنه‌ای، شهید باهنر، جناب آقای یزدی، آقای پرورش و بنده. بنی‌صدر فهرستی را به مجلس داد که در آن کاندیداهای خود را ذکر کرده بود. اکثریت قاطع مجلس با این فهرست موافق نبودند، اما برای این‌که در زمینه انتخاب نخست‌وزیر، بین رئیس‌جمهور و مجلس اختلافی پیش نیاید و دشمنان داخلی و خارجی از این موضوع سوء استفاده نکنند، جلسات غیرعلنی تشکیل دادیم تا مسائل مان را در درون خود حل کنیم. ابتدا از بنی‌صدر دعوت کردیم تا به مجلس آمد. او پیشنهاد کرد که مجلس پنج نفر و شخص او دو نفر را انتخاب کنند که بنشینند و بر سر انتخاب نخست‌وزیر به توافق برسند. البته او در مجلس طرفدارانی داشت که کم هم نبودند. نشستیم و تصمیم گرفتیم و پنج نفر مجلس انتخاب شدند. بنی‌صدر دو نفر از اعضای مجلس را انتخاب کرد و از میان منتخبین مجلس گفت که [آیت‌الله] خامنه‌ای و شهید باهنر را قبول ندارم چون عضو حزب جمهوری اسلامی هستند. نپذیرفتن این دو از طرف بنی‌صدر برای مجلس خیلی سنگین بود، چون او اولین قدم را در راه مخالفت

و شکستن قرار و پیمان برداشت. مجلس برای این که در سطح جامعه تزلزلی به وجود نیاید در مقابل این رأی بنی صدر سکوت کرد. سه نفر از طرف مجلس و دو نفر از سوی بنی صدر در حضور او جلسه‌ای را تشکیل دادیم و گفتیم به اعتقاد ما آقای رجایی گزینه صحیحی است چون سوابق او را می‌دانیم و مردم هم او را می‌شناسند و آدمی است جدی و متعهد و ما او را برای این کار مناسب می‌دانیم. البته در مجلس هم عده‌ای بودند که یا طرفدار شرف بودند و یا به غرب گرایش داشتند و با بنی صدر همفکر بودند. آن‌ها آقای رجایی را قبول نداشتند. بنی صدر هم با ایشان مخالف بود و می‌گفت انسان خشک‌سری است، ولی اگر در مجلس رأی بیاورد، حرفی ندارم. باز تشکیل جلسه غیرعلنی دادیم و آقای رجایی مطرح شد و رأی بسیار بالایی آورد. بعد گفتیم که جلسه‌ای با حضور خود آقای رجایی داشته باشیم بلکه بنی صدر نرم شود. آقای رجایی قبول کرد و ما موضوع را با رئیس‌جمهور مطرح کردیم. در جلسه‌ای که گذاشتیم، پوشه‌ای را آوردند و جلوی بنی صدر گذاشتند و او گفت، «اینجا گزارشی است که در آن آمده است آقای رجایی در یک جلسه افطار گفته است که می‌خواهد نخست‌وزیر شود و با من مخالف است.» آقای رجایی گفت که دو بار افطار دعوت داشته، یکی در شمیران و یکی هم در حرم حضرت‌عبدالعظیم و تمام افرادی را هم که در آن جلسات بودند می‌شناسد و می‌تواند احضارشان کند تا اثبات کنند که این گزارش، غلط است. بنی صدر بر حرف خود پافشاری می‌کرد و آقای رجایی اصرار داشت که فردا بیایند و شهادت بدهند. نهایتاً آقای رجایی گفت، «برادر جان! اختلاف ما بر سر این امور نیست. اختلاف ما در این است که من و شما دو جور طرز فکر داریم.» در هر حال بنی صدر نمی‌خواست زیر بار نخست‌وزیری آقای رجایی برود. بالاخره بعد از بحث‌های بسیار، در جلسه سوم گفت قبول می‌کنم. من گفتم، «به شرط آن‌که بحث و سر و صدا نکنی.» و او پذیرفت، ولی در اولین سخنرانی خود، علیه آقای رجایی حرف زد. به او گفتم، مگر قرار نبود از این گونه حرف‌ها نباشد؟» و باز بحث پیش آمد. یک شب در جلسه‌ای در حضور آقای موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسنجانی، باز این گونه مسائل مطرح

شد. آقای رجایی هم حضور داشت و گفت، «به اتاق که وارد می‌شوم، آقای بنی‌صدر بی‌اعتنایی می‌کند. حرف می‌زنم، بد و بیراه می‌گوید. سخنرانی می‌کند و از من بد می‌گوید. در چنین شرایطی چگونه می‌توانم انجام وظیفه کنم؟ رئیس‌جمهور ابداً حرمتی برای من قائل نیست.» حرف‌های او که تمام شد، بنی‌صدر با نهایت جسارت گفت، «چون شما نالایق هستید.» آقای رجایی گفت، «مشکل من و شما این است که خطمان از هم جداست.» صبر و متانت او از روح بلندش نشأت می‌گرفت. آن شب تا پاسی از نیمه شب درباره وزرا بحث شد. از بنی‌صدر پرسیدیم این چه رفتاری است که با آقای رجایی می‌کند؟ گفت، «چون او نخست‌وزیر شرعی و قانونی نیست.» پرسیدم، «چرا نیست؟» گفت، «چون دلم با او نیست.» گفتیم، «دلیل نمی‌شود که چون دل شما با او نیست، پس انتخابش شرعی و قانونی نیست.» در هر حال با او بحث کردیم و دلیل و برهان آوردیم. او جواب حرف‌های ما را نداد، اما راضی هم نشد و نهایتاً هم گفت که آقای رجایی را برای اداره مملکت مناسب نمی‌داند. آن جلسه تمام شد. ولی دو روز بعد دوباره آن‌ها حرفشان شد. آقای رجایی در نخست‌وزیری مستقر شده بود و واقعاً کار می‌کرد و به خاطر انقلاب و اسلام و مردم، تحقیرهای بنی‌صدر و حرف‌های زشت او را تحمل می‌کرد و دم نمی‌زد.» (جمهوری اسلامی، ۶۱/۶۷)

هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس در مورد علل تشکیل هیئت دو جانبه حل اختلاف بین مجلس و رئیس‌جمهور چنین می‌گوید:

«سرانجام پس از آن‌که عدم تمایل نمایندگان به آقای میرسلیم مشهود گردید، آقای بنی‌صدر در جلسه‌ی خصوصی و غیرعلنی مجلس [در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۵۹] پیشنهاد تشکیل هیأتی را برای رسیدگی به صلاحیت داوطلبان نخست‌وزیری مطرح کرد. نظر وی این بود که اعضای این هیأت از طرف امام، رئیس‌جمهور و مجلس تعیین شود. امام بلافاصله دخالت‌شان را در این مسئله منتفی اعلام کردند و فرمودند این کار به رئیس‌جمهور و مجلس مربوط می‌شود و ایشان نماینده‌ای برای این موضوع انتخاب نخواهند کرد. ولی این پیشنهاد پس از بحث و بررسی در مجلس مورد موافقت نمایندگان قرار گرفت

و آن‌ها حاضر شدند از موضع قانونی خود که صرفاً تصویب و رأی تمایل بود صرف نظر کند و برای تسریع در نتیجه‌ی کار، هیأتی را متشکل از آقایان خامنه‌ای، باهنر، پرورش، امامی کاشانی و یزدی برای ارائه نظریات مجلس و حل اختلافات، به رئیس‌جمهور معرفی کند. اما باز هم بنی‌صدر در راه این هیأت سنگ‌اندازی کرد و با اعلام این‌که دو نفر از اعضای این هیئت یعنی آقایان خامنه‌ای و باهنر، از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی هستند، کار با هیأت را موقوف به تغییر آن‌ها کرد. مجلس برای آن‌که از سرعت کار نگاهد، به تلخی پذیرفت که این دو نفر نباشند و همان سه نفر دیگر به کار خود ادامه دهند، به این امید که بن‌بست انتخاب نخست‌وزیر هرچه سریعتر حل شود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۶۳)

سیدکاظم موسوی بجنوردی نماینده مجلس روند انتخاب محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر از سوی شورای حکمیت را به گونه‌ای دیگر شرح می‌دهد:

«بنی‌صدر نامه‌ای خطاب به مجلس نوشت که مضمون آن این بود که اگر می‌خواستم نخست‌وزیر انتخاب کنم سلامتیان را انتخاب می‌کردم، اما چون می‌دانم مجلس به ایشان رأی نمی‌دهد ده نفر [۱۴ نفر] را معین می‌کنم و هر یک از این ده نفر را که مجلس انتخاب کند قبول دارم. در آن نامه نیز بنی‌صدر، دلایلی را برای شایستگی و توانایی سلامتیان آورده بود و نیز به ترتیب حروف الفبا نام ده نفر را ذکر کرده بود که یکی از آن‌ها من بودم. قبلاً هم بنی‌صدر با من در مورد نخست‌وزیری صحبت کرده بود و من به ایشان گفته بودم که شما سوابق انقلابی مرا می‌دانید. من اگر بر سر کار بیایم مسئله تعدیل ثروت و عدالت اجتماعی در سرلوحه‌ی برنامه‌هایم قرار دارد. مسئله مبارزه با امپریالیسم و حمایت از ملت‌های تحت ستم جزو اصول مسلم سیاست خارجی من خواهد بود. بنی‌صدر این شرایط مرا قبول کرده بود و شاید به همین دلیل نام مرا هم از جمله آن ده نفر آورده بود. در پاسخ به این اقدام بنی‌صدر، مجلس هم سه نفر را تعیین کرد تا از میان ده نفر مورد قبول رئیس‌جمهور یک نفر را انتخاب کنند. اگر اشتباه نکنم سه نفر عضو هیئت تعیین‌کننده نخست‌وزیر عبارت

بودند از آقایان خامنه‌ای (مقام معظم رهبری فعلی) [امامی کاشانی صحیح است]، شیخ محمد یزدی و پرورش؛ ظاهراً این سه نفر لیست ارائه شده از طرف بنی‌صدر را بررسی می‌کنند و یک به یک نام‌ها را حذف می‌کنند تا نوبت من و آقای رجایی می‌شود. درباره‌ی سوابق مبارزاتی و خصوصیات انقلابی به من و شهید رجایی امتیاز مساوی می‌دهند. در مورد قدرت تصمیم‌گیری آن‌ها امتیاز بیش‌تری به شهید رجایی داده بودند و استدلال کرده بودند که بجنوردی هنگام عصبانیت تصمیم می‌گیرد و با همین امتیاز منفی من، البته از نظر آن‌ها، آقای رجایی را به عنوان نخست‌وزیر مطرح می‌کنند.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۵۸)

حسن یوسفی اشکوری نماینده دوره اول مجلس به شورای حکمیت و چگونگی انتخاب محمدعلی رجایی توسط این شورا اشاره می‌کند:

«در این مقطع، که تلاش‌های آشتی جویانه بی‌ثمر شده بود، مطرح شد (به یاد ندارم از سوی چه کسی) آقای رئیس‌جمهور به مجلس بیاید و در یک جلسه غیررسمی و غیرعلنی با ایشان رایزنی بشود و روی یک نفر توافق بشود به گونه‌ای که رأی اعتماد او قطعی باشد چرا که خوب نیست اولین رئیس‌جمهور اولین نخست‌وزیر خود را به مجلس معرفی کند و رأی نیاورد. همه پسندیدند. به رئیس‌جمهور اطلاع دادند و او هم پذیرفت و به مجلس آمد. ایشان سخنرانی مفصلی ایراد کرد که من از آن‌ها اکنون چیزی به یاد ندارم اما او پیشنهاد کرد یک هیئت پنج نفری (با عضویت سه نفر از نمایندگان، یک نفر از طرف امام و یک نفر هم از طرف رئیس‌جمهور) مأمور توافق و معرفی نخست‌وزیر شود و همه به آن گردن نهند. مجلسیان نیز قبول کردند. روز بعد در جلسه علنی و رسمی با آرای نمایندگان آقایان خامنه‌ای، باهنر و (فکر می‌کنم) محمدیزدی برگزیده شدند. همه خوشحال بودند که مشکل حل شده است. اما بنی‌صدر به محض اطلاع نامه‌ای به مجلس نوشت و گفت من شرط کرده بودم این افراد نباید حزبی باشند (مراد حزب جمهوری اسلامی بود). این خبر مثل بمب ترکید و جنجال تازه‌ای ایجاد کرد و مخالفان دو آتشه بنی‌صدر بهانه تازه‌ای علیه ایشان پیدا کردند. آنان این اقدام را توهین به نمایندگان و

نقض استقلال مجلس می‌دانستند. به ویژه که این مدعا نیز خلاف بود یعنی رئیس‌جمهور چنین شرطی را مطرح نکرده بود. ایراد نمایندگان وارد بود و من هم، که از حامیان رئیس‌جمهور بودم، اقدام بنی‌صدر را خلاف قرار و توهین به آرای نمایندگان و حتی دخالت در کار مجلس می‌دانستم. (چندی بعد در دیدار با آقای بنی‌صدر نیز در این زمینه با ایشان صحبت کردم). اما این بار نیز با تلاش‌های آقای هاشمی و بزرگان مجلس، نمایندگان کوتاه آمده و رأی‌گیری تجدید شد و دو نفر دیگر انتخاب شدند که اکنون دقیقاً به یاد ندارم چه کسانی بودند. آقای خمینی هم اعلام کرد دخالت نخواهد کرد. هیئت چهارنفره (آقای جلالی نماینده نیشابور نماینده بنی‌صدر شد) از میان ۱۳ نفر افراد مطرح محمدعلی رجایی را به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری معرفی کرد. گرچه رجایی مطلوب بنی‌صدر نبود و در واقع بر او تحمیل شده بود، اما هر چه بود محصول پیشنهاد خود ایشان بود از این رو معرفی او نه خلاف قانون بود و نه نافی جمهوریت.» (سایت جرس، ۹۲/۳/۳۰)

فضل‌الله صلواتی از نمایندگان دوره اول مجلس شورای اسلامی نیز تشکیل شورای حکمیت را به خاطر می‌آورد. وی می‌گوید:

«بنی‌صدر پیشنهاد کرد، اجازه بدهید دو نفر را خود امام معرفی کنند، دو نفر را من به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کنم. دو نفر را هم مجلس معرفی کند و این شش نفر توافق کنند روی اولین نخست‌وزیر پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به من معرفی کنند. من هم اقدام می‌کنم. من در آن جلسه در این پیشنهاد آقای بنی‌صدر حسن نظر دیدم. امام این بحث‌ها را از رادیو شنیده بودند. ایشان گفتند: قانون اساسی این اختیار را به من نداده و من خلاف قانون اساسی کاری انجام نمی‌دهم. برحسب ظاهر بنی‌صدر هم باید حرفش را پس می‌گرفت. ولی مجلس به جای دو نفر، چهار نفر را انتخاب کرد. بنی‌صدر هم دو نفر را انتخاب کرد که یکی آیت‌الله انواری و یکی هم آقای جلالی، نماینده‌ی نیشابور بودند. معرفی‌شدگان از طرف مجلس هم (اگر اشتباه نکرده باشم) آقایان امامی کاشانی، پرورش، احمدتوکللی [محمد یزدی صحیح است] و یک نفر دیگر که نام ایشان را به خاطر ندارم بودند. این آقایان بعد از چند روز

که وقت مجلس گرفته شد و مرتب می‌گفتند ما گزارش کار هیئت را دادیم، بالاخره مرحوم شهید محمدعلی رجایی را که یک انسان از هر جهت شایسته‌ای بود، معرفی کردند.» (ماهانامه چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸)

پس از انتخاب نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور که در باطن از این انتخاب ناراضی بود در محافل خصوصی با نخست‌وزیر منتخب شورای حکمیت به شدت مخالفت می‌کرد. وی در کتاب نامه‌ها، گفت و شنود خود در جلسه پس از عید فطر سال ۱۳۵۹ در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۱ را شرح می‌دهد که در آن وی به شدت نسبت به حمایت آیت‌الله خمینی از دولت محمدعلی رجایی و سران حزب جمهوری و مسائل مورد اختلاف اعتراض می‌کند:

«بله، بعد در آن روز گفتم: «شما به کسی که یازده میلیون نفر به او رأی داده‌اند، اعتماد ندارید و بعد به حرف چند طلبه بی‌دین اعتماد می‌کنید، مانند شاه سابق که فقط اطلاعات را از سازمان امنیت می‌گرفت. متأسفانه، شما طبق این اطلاعات، صحبت‌هایی می‌کنید که کشور را به بن‌بست رسانده است و چرا شما در مورد این خبر، حاضر به تحقیق نشدید؟ حالا، من این مطلب را کتباً می‌نویسم و به شما نشان می‌دهم تا به شما ثابت شود که امامی کاشانی دروغ گفته است.» آقا گفت: «مهم نیست. تحقیق را ول کنید. این رجایی مسلمان است.» گفتم: «اگر حماقت جزء مسلمانی است، آری، مسلمان است. پیامبر فرموده است که رهبر باید صادق و عالم باشد. من به شما می‌گویم که این فرد، نخست‌وزیر منتخب من نیست و من مثل بازرگان [مهدی] نیستم. و در موقع، حقیقت را خواهم گفت تا دیگر شما نگویند، ببخشید، اشتباه کردم.» آقا گفت: «شما قدرت طلب هستید.» گفتم: «شما قدرت طلبید.» گفت: «چه می‌گویید؟ پس چرا می‌گویید، من یازده میلیون رأی آوردم و مجلس [شورای ملی] پنج میلیون.» گفتم: «اولاً آن موقع یازده میلیون رأی داشتم و الان بیست میلیون. ثانیاً، هیچ وقت نگفتم که مجلس پنج میلیون رأی آورده است بلکه سه میلیون رأی دارد.» آقا خندید. بعد گفتم: «پس چرا گفته‌اید، مجلس بالاترین نهاد است، این خلاف قانون اساسی است. چون بعد از رهبری، عالی‌ترین مقام، رئیس‌جمهوری است. شما چگونه می‌خواهید که در داخل و خارج به حرف

رئیس‌جمهور اعتماد کنند، وقتی که شما مرتب به طور مستقیم و غیرمستقیم کنایه می‌زنید و نمی‌گذارید کار کنم. هر کاری که می‌خواهم بکنم، می‌آیند توی گوشتان می‌کنند و شما یک لولو برایم درست می‌کنید و کاری پیش نمی‌رود. طوری که کشور از هر نظر به بن‌بست رسیده است. هر وقت به دادگاه‌ها و انجمن‌های اسلامی و غیره اعتراض می‌شود که طبق اسلام عمل نمی‌کنند، آن‌ها زود نزد شما می‌آیند و می‌گویند، او خواسته نهادهای انقلابی را از بین ببرد و شما می‌آید سخنرانی می‌کنید در تأیید حرف آن‌ها. به خدا و به این قرآن قسم که من پشتیبان و با شما هستم و به خدا قسم، اگر این طوری ادامه پیدا کند، این جمهوری تضعیف می‌شود و از بین می‌رود. شما که جاویدان نیستید. شما این قانون اساسی را از اول اجرا نکردید.» آقا می‌گوید: «کی اجرا نکردم؟» گفتم: «در هر موردی، اجرا نکردید. الان، حکومت قانون نیست بلکه حکومت زور است و اگر خدای نکرده چیزیتان بشود، هرکه زورش رسید، مملکت را در دست می‌گیرد.» در مورد نخست‌وزیر، آقا گفت: «مجلس حق دارد نخست‌وزیر [پیشنهادی] شما را قبول نکند.» گفتم: «من هم حق دارم، نخست‌وزیر [پیشنهادی] آن‌ها را قبول نکنم. نخست‌وزیر و وزرا باید به تصویب آن‌ها باشد. من می‌توانم دائم معرفی کنم و مجلس هم رد کند و بعد، عکس‌العمل ملت را خواهیم دید. من فقط ملاحظه شما را می‌کنم و مجلس، تمام قدرتش را از شما دارد.» آقا گفت: «چرا در سخنرانی‌هایتان مجلس را تضعیف می‌کنید، شنیدم کسانی که در سخنرانی‌هایتان شرکت می‌کنند، مجلس را فحش می‌دهند. من تمام سخنرانی‌های شما را گوش می‌دهم. شما از همه بیشتر تحریک می‌کنید.» گفتم: «چه فحشی به مجلس داده‌اند. مجلس خودش ضعیف شده است. می‌گویند: آیت [حسن] کودتاچی، از مجلس اسلامی اخراج باید گردد. تازه مرده‌شور این مجلسی را ببرد که چنین آدمی را [حسن آیت] در آن نگه داشته است. تا به حال تقریباً تمام [پیش‌بینی‌های] نوار پیاده شده. [منظور صحبت‌های حسن آیت علیه رئیس‌جمهور] نخست‌وزیر هم که مال ما نیست و شما [آقای خمینی] هم شده‌اید اجرا کننده نوار. این دولت، تا سه ماه دوام نمی‌آورد و حداکثر چهارماه.» گفتم: «آقای بهشتی از قول من دروغ

می‌گوید و شما او را کردید رئیس دیوانعالی کشور. او از قول من گفته است که رجایی از همه صادق تر است. این نصف حقیقت است و بزرگترین دروغ است. در حالی که من گفته‌ام، میان کسانی که در لیست برای نخست‌وزیری هستند و پست نخست‌وزیری را قبول کردند که خیلی‌ها هم قبول نکردند، ایشان صادق‌تر است ولی خشک‌سر و با من نمی‌تواند کار بکند.» آقا گفت: «خب، کمکش بکنید تا درست بشود.» گفتم: «مغزش کار نمی‌کند.» راجع به بهشتی، آقای [خمینی] گفت: «این حرف‌ها را نزنید، با هم همکاری کنید، این آقا عالم است، مدبر است.» برگشتم و گفتم: «سر رجایی که می‌شود، می‌گویید مسلمان است، سر بهشتی که می‌شود، می‌گویید عالم و مدبر است، پس معیارهایتان چیست؟» وسط این صحبت‌ها که من فریاد می‌زدم و می‌لرزیدم، آقا [خمینی] سعی می‌کند، دستم را بگیرد. دستم را در دست خود نگاه می‌دارد و می‌گوید: «برو کاشان، مردم منتظرت هستند. من ترا می‌شناسم. الان می‌روی و می‌گویی، من این حرف‌ها را به آقا زده‌ام [خنده با هم].» من گفتم: «آقا! کاشان دیر نشده. من، تا اینجا رسیده، و باید بگویم.» آقا می‌گوید: «تو فرزند من هستی.» من گفتم: «شما که یک دفعه گفتید، من با کسی نزدیکی و قوم و خویشی ندارم. اگر شما این حرف‌ها را بزنید یا نزنید، من شما را مثل پدر خود می‌دانم. شما مانند پدر مرحوم من استبدادطلب هستید. هر وقت از او طلب پول برای خرید لباس می‌کردم، می‌گفت، اگر لباس نو بخری، می‌روی پز می‌دهی.» آقا گفت: «اه، خوب کاری می‌کرد، این کارها را کرد که تو اینقدر خوب درآمدی.» من گفتم: «خوب درآمدم که این رفتار را با من می‌کنید. تا حالا، یک کلمه تشویق شما گفته‌اید؟ همه‌اش به من کنایه می‌زنید، تضعیف می‌کنید. من رئیس‌جمهور شما هستم و شما باید به عنوان الگو از من پشتیبانی کنید و شنوایی داشته باشید.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۴۰)

رئیس‌جمهور اما انتخاب نخست‌وزیر را تحمیلی از سوی مجلس و رهبر انقلاب بر خود توصیف می‌کند وی در گزارش روزانه خود از تلاش مجلس برای گرفتن حکم حکومتی از آیت‌الله خمینی برای انتصاب نخست‌وزیر سخن می‌گوید:

«گزارشی آمده بود که عده‌ای دارند متنی را به امضا می‌رسانند تا کسی را به امام پیشنهاد کنند و از امام بخواهند که به او پذیرفتن نخست‌وزیری را تکلیف شرعی کند. اینهم نوع دیگری از مقدمه‌چینی است برای بازی‌های سیاسی. و به یاد آوردم که وقتی انتخابات ریاست جمهوری بود، قضیه طرح برای مجلس خبرگان در میان بود، کسانی که امروز از نشر این طرح برای جلوگیری از نخست‌وزیری داوطلبی استفاده می‌کنند آن روز وجود چنین طرحی را انکار می‌کردند و چه خوب گفته است قرآن «آنها که از راه عقیده عمل نمی‌کنند امروز با چیزی موافق می‌شوند و فردا با عکس آن چیز موافق می‌شوند.» و لابد یک ماده از قطعنامه روز جمعه هم، مقدمه‌ی همین گونه امضا کردن‌ها بوده است. متن آراستن برای «نخست‌وزیر سازی.» (انقلاب اسلامی، ۱۶ و ۱۴/۵/۵۹)

جلال‌الدین فارسی از قول محمدجواد باهنر جر و بحث رئیس‌جمهور و آیت‌الله خمینی درباره انتخاب نخست‌وزیر را که بنی‌صدر در خاطرات خود مشروح آن را آورده است ذکر می‌کند:

«بعد از این که بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد به خاطر این که مصدق شخصیت محبوبی پیش مردم داشت می‌خواست این گونه به مردم القا کند که خودش مصدق و امام خمینی هم همان آیت‌الله کاشانی است. آقای باهنر تعریف می‌کرد که بیت امام گفته‌اند برای اولین بار صدای امام را از داخل اتاق به بیرون شنیدند که علی‌رغم بیماری قلبی‌شان بر سر بنی‌صدر فریاد می‌زند و می‌گوید؛ نه تو مصدقی نه من کاشانی هستم! بنی‌صدر گفته بود؛ آقا کاری نکنید که باز مسئله مصدق و کاشانی تکرار شود! بنی‌صدر این حرف را زمانی می‌زند که با امام صحبت می‌کند تا ایشان را راضی کند به بنی‌صدر اجازه دهد هرکس را که می‌خواهد نخست‌وزیر کند. همین زمان است که بنی‌صدر پیش امام می‌رود و می‌گوید می‌خواهم این اختیار را داشته باشم که نخست‌وزیر را خودم تعیین کنم. امام می‌گوید ولی براساس قانون مجلس باید نخست‌وزیر را انتخاب کند. بنی‌صدر می‌گوید من قانون را قبول ندارم! امام با قاطعیت می‌گوید تو بیجا می‌کنی قانون را قبول نداری.» (سایت الف، ۳۱/۳/۱۳۸۷)

دو مدرک بسیار مهم و نادر وجود دارد که نوع نگاه بنی‌صدر و اطرافیانش نسبت به انتخاب نخست‌وزیر و اعضای کابینه و تفاوت آن با نوع نگرش حزب جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد. در تحلیلی که از اوضاع سیاسی روز احتمالاً در ماه‌های خرداد یا تیرماه ۱۳۵۹ توسط مسعودی مشاور حقوقی بنی‌صدر تهیه شده راه‌حل‌ها و مسیرهای احتمالی پیش روی رئیس‌جمهور و محاسن و معایب هر یک به تفصیل بیان شده است. این تحلیل بعد از برکناری رئیس‌جمهور از دفتر بنی‌صدر بدست آمده است:

در تاریخ اول مرداد ماه ۵۹ نشستیم داشتیم که طی آن ضمن تبادل نظر و تحلیل اوضاع سیاسی کشور و موقعیت حساسی که می‌گذرانیم به ویژه مسائل انتخاب نخست‌وزیر، چشم‌اندازها و راه‌کارهای مشخصی نیز ارائه شده که قبل از توضیح هر یک و تشریح وجوه تمایز میان آن‌ها مختصراً نقطه نظرهای مشترک جمع [و] به شرح زیر بیان می‌گردد:

الف- نارضایی عمومی با سرعت فزاینده‌ای اوج گرفته و هر روز به جمع ناراضیانی که در صورت عدم الحاق به ضدانقلاب و پذیرش دیدگاه‌های آن، حداقل به جمع منفعلین و بی‌تفاوت‌ها می‌پیوندند افزوده می‌شود. گذشته از مسائل روزمره، واکنش سرد و موضع بی‌تفاوت مردم در قبال توطئه کودتای اخیر، شاهدی است بر این مدعا و هشدار جدی برای انقلاب اسلامی و آینده‌ی سیاسی کشور.

ب- بینش و تلاش مبتنی بر تضاد حزب جمهوری اسلامی و یا حداقل جناح قدرتمند و حاکم آن و به عنوان مظهر شناخته شده‌ی حکومت و تفکر حاکم بر سرنوشت انقلاب اسلامی، با برخورداری از حمایت گسترده و واضح رهبری، انقلاب اسلامی را بیش از پیش به سقوط قطعی نزدیک می‌نماید. اختلاف و آشتی ناپذیری بینش ما و ایشان به اندازه‌ای مشکل شده که به صورتی اجتناب‌ناپذیر به سوی رویارویی نزدیک، مستقیم و بی‌پروای دو بینش پیش می‌رویم. خصوص این‌که احتمال اعمال خطوط وابستگی از ناحیه جناح‌هایی از حزب از قوت کار برخوردار است و در رابطه با همین مسائل آقای بنی‌صدر به عنوان مزاحم اصلی، آماج حملات تخریبی جناح‌های مذکور

قرار گرفته است و طرف مقابل در مسیر حذف مزاحم اصلی و نحوه‌ی تفکر و بینش او از فشار حملات و افترا و بدنام نمودن اطرافیان وی که به نحوی در پیشبرد امور نقشی داشته باشند خودداری نمی‌نماید.

ج- علی‌رغم مسائل فوق نظر جمع بر این است که حتی‌المقدور و یا حداقل در شرایط حاضر و ظرف دو سه ماه آینده، از رویارویی جدی و در تمام ابعاد و امکانات با مفسدین و حامیان‌شان خودداری شود که مصلحت انقلاب و جمهوری اسلامی نیست در عین حال واضح است که ادامه‌ی وضع موجود نیز نمی‌تواند زمان قابل توجهی را شامل شود و حتی در صورت دیرپاییدن این وضع، اساس را آن‌چنان در خطر می‌بینیم که کودتای موفق و یا جنگ داخلی و تجزیه از احتمالات جدی و قابل پیش‌بینی خواهد بود.

د- جمع بینشی که ریاست جمهوری رهبری آن را بر عهده دارند به عنوان یگانه بخت انقلاب اسلامی هنوز چشم امید مردم را به خود معطوف نگاهداشته و از آنجا که این مردم پس از خدا تنها تکیه‌گاه و پشتیبان و پشتوانه انسانی این بینش محسوب می‌شوند، کلیه‌ی حرکت‌های سیاسی که از ناحیه ریاست جمهور و یا به رهبری وی انجام می‌شود، می‌باید از ویژگی رابطه‌ی خالص بدون واسطه با مردم برخوردار بوده و ضمن رعایت موازنه منفی با آگاهی دادن و ابهام زدایی روزمره از بی‌تفاوتی و دل‌سردی مردم نسبت به انقلاب و ریاست جمهوری جلوگیری نماید. توضیحاً این‌که برنامه ابهام‌زدایی و گسترش رابطه‌ی آگاهی دهنده‌ی با مردم مقید به چهارچوب راه‌حل‌های متخذه که ذکر آن‌ها خواهد آمد نبوده و صرفاً اقدامی است بدون واسطه در خدمت مردم این کشور و ۱۱ میلیون رأی دهنده که به عنوان رسالت تاریخی می‌باید در هر حال و در هر قالب و فرم سیاسی انجام شود، و با توجه به مواد یاد شده بدیهی است که کناره‌گیری از مقام ریاست جمهوری به هیچ وجه صلاح نخواهد بود.

ه- با توجه به موارد فوق مسئله انتخاب نخست‌وزیر را با در نظر گرفتن تقسیمات موجود قوای حکومتی، به صورت نقطه‌ی عطف و تصمیم‌گیری حساس، مطرح می‌باشد که در مواجهه با آن به راه کارهای ذیل برمی‌خوریم:

۱- آقای بنی‌صدر با در نظر گرفتن سلیقه و خواست حزب، نخست‌وزیر را به مجلس معرفی می‌نماید. (اکثریت قریب به اتفاق جمع با این راه کار مخالفت نمود.)

۲- آقای بنی‌صدر بدون در نظر گرفتن سلیقه و خواسته حزب، حتی عکس‌العمل رهبری، نخست‌وزیر لایق مورد اعتماد خویش را به مجلس معرفی نماید، توضیح این‌که این پیشنهاد علی‌رغم میل باطنی جمع، عملی به نظر نمی‌رسید. علی‌هذا عده‌ای عقیده داشتند که این راه کار با وجود این‌که موفقیت قطعی نخواهد داشت در مقدمه‌ی هر اقدامی به ویژه این‌که اقدام بعدی در جهت سلب مسئولیت باشد، برای ایجاد جو و به عنوان عمل توجیهی برای مردم و تطهیر رئیس‌جمهوری از خطاهای دولت آینده مفید خواهد بود؛ خصوص این‌که مجلس را نیز به حرکت جدی‌تر وادار می‌دارد. توضیحاً این‌که در واقع این برنامه ریاست جمهوری خواهد بود که از طریق معرفی نخست‌وزیر مطلوب به مردم و مجلس ارائه خواهد شد.

۳- آقای بنی‌صدر از میان اشخاص مورد اعتماد خویش که بدانند، در هر حال به طرف مقابل امان نمی‌دهند و از طرف دیگر از نظر ضوابط و معیارهای معمول، حساسیت بخش عمده‌ی مجلس را بر نمی‌انگیزد فردی را انتخاب و معرفی نمایند و در صورت تأیید مجلس با مهره‌های کاردان و مورد اعتماد، وی را تقویت نمایند.

۴- آقای بنی‌صدر شخصی را در خارج از محدوده‌ی اطرافیان مورد اعتماد خویش انتخاب و معرفی نماید که ضمن برخورداری از حمایت مجلس از موضع نسبتاً مستقل نسبت به حزب برخوردار باشد.

۵- آقای بنی‌صدر در حدود صلاح و امکان، ضمن در میان گذاشتن حقایق و علل با مردم در مورد نخست‌وزیر آینده و دولت از خود سلب مسئولیت نموده و این کار را برعهده مجلس قرار دهد.

راه‌کارهای فوق هر یک مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و پیشنهادهای اول و دوم بنا به توضیحاتی که داده شد چندان مورد توجه قرار نگرفتند. و اما در مورد سه راه کار آخر، پس از بحث، دو گرایش عمده از یکدیگر تفکیک

شدند که هر یک دلایلی را بر رد یا قبول اقامه نمودند. این دو گرایش، راه کارها و نقاط قوت و ضعفشان عبارتند از:

الف. گروهی که معتقد می‌باشند آقای بنی‌صدر می‌باید در مورد دولت آینده کاملاً از خود سلب مسئولیت نماید و ضمن آگاه ساختن مردم از کم و کیف اوضاع و جریاناتی که منجر به این تصمیم شده از معرفی حتی یک نفر نیز خودداری نموده طی یک دوره صبر و انتظار به مسائل نیروهای مسلح، چهره بین‌المللی انقلاب ایران و دفتر ریاست جمهوری بپردازند، دلایلی ارائه می‌دهند. دلایلی که طرفداران این عقیده ذکر می‌نمایند عبارتند از:

۱- با توجه به این‌که قدرت، علت ایجاد حزب جمهوری اسلامی بود، تا نیل به این هدف نه خود آرام می‌گیرد و نه کشور روی آرامش، لذا با توجه به این‌که می‌دانیم این قدرت صرفاً حد مطلوب است نه حد مقدور خود به خود پس از کسب آن، زمینه‌های تفرقه ایشان فراهم می‌گردد.

۳- در صورت عدم قبول مسئولیت آقای بنی‌صدر به عنوان یک آلترناتیو و ناجی باقی می‌ماند.

۴- در صورت عدم واگذاری قدرت به حزب رویارویی‌ها و کارشکنی‌ها ادامه خواهد داشت و ادامه این برخوردها نه تنها موجب تضعیف جمهوری اسلامی و فراهم آمدن هر چه بیشتر زمینه‌ی کودتا می‌شود بلکه در اثر این برخوردها امکان رویارویی با امام در آینده نزدیک وجود خواهد داشت.

۵- آقای بنی‌صدر و بی‌شش ما از موضع غیرمسئول دست بازتری برای اقدام خواهند داشت.

۶- در صورت عدم قبول مسئولیت، فرصت مناسبی برای انجام تحقیقات و ارزشیابی عملکرد گذشته و همچنین رسیدگی به امر تشکیلات سیاسی و اجرایی پدید خواهد آمد.

۷- اصولاً نمی‌توان به ائتلاف منطقی و تقسیم قدرت با حزب دل خوش داشت، چون سهم عمده‌ای به ما نمی‌دهند.

مسئله‌شان هم همین است و اگر هم بنا به ملاحظات تاکتیکی قدرت را تقسیم کنند با کمی خاطر جمعی در جهت حذف ناخالصی‌ها اقدام خواهند کرد.

نقاط ضعف و دلایلی که بر رد این نظریه وجود دارد که ضمناً بخشی از ادله‌ی گرایش دیگر را نیز تشکیل می‌دهد عبارتند از:

۱- احتمال از هم پاشیدن کشور و گسترش زمینه کودتا تا حد موفقیت در طی این مدت.

۲- احتمال تشدید استالینیزم فزآینده‌ای که وجود دارد و استفاده از موقعیت و جو استالینیستی و ابزار حکومتی برای حذف آقای بنی‌صدر و اطرفیان از صحنه رقابت.

۳- هیچ‌گونه تضمینی برای قطع موج‌های جدید و عدم اقدامات تخریبی وجود نخواهد داشت به ویژه در رابطه با فرماندهی کل قوا که رئیس‌جمهور نباید مسئولیت آن را واگذار نماید و از طرف دیگر یا گروه مقابل به حمله و تضعیف ارتش اقدام خواهد کرد، صحنه‌ی مبارزه را به چهارچوب قوای نظامی خواهد برد و یا با ایجاد و تحمل موج‌های برخورد جدید از قبیل مسئله قشقای ریاست جمهوری را تا حد استعفاء و یا تبدیل شدن به ابزار سرکوب رژیم خودشان تنزل خواهد داد.

۴- مردم از آقای بنی‌صدر متوقع هستند و به سادگی کناره‌گیری آقای بنی‌صدر را از مسئولیت نمی‌پذیرند مگر این‌که مسائل با آنچنان وضوحی مطرح شود که در آن صورت نیاز به صبر و انتظار نخواهد بود و در واقع راه مقابله‌ی هم اکنون را برگزیده‌ایم.

۵- به مدت زمانی احتیاج داریم که طی آن بشود کشور را در حد امکان حفظ نموده و در عین حال در حد مقدور زهر حزب را گرفت.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۹۵)

تحلیل دیگر در دفتر رئیس‌جمهور توسط افراد بسیار نزدیک به وی در جلسه گفت و شنود و ارائه راه‌حل صورت گرفته که نوار صوتی آن بعد از عزل رئیس‌جمهور به دست آمده و به شرح زیر است:

«رشیدزاده: سید[بنی‌صدر] قبلاً گفته بود من کسی را تأیید نمی‌کنم، معرفی هم نمی‌کنم، اما امروز خلاف این گفته مطرح بود، لذا پیشنهاد می‌کنم با توجه به آلترناتیوهای مطرح موضع جمع را مشخص کند. جعفری در مذاکره با سید و در مقابل این سوال که چرا میرسلیم؟ (نظر سید با میرسلیم بد نبوده و در مورد حبیبی هم جعفری مخالف بوده به خصوص که به غضنفرپور هم رأی نداده‌اند.)

گوینده مسئولیت سید را در قبال معرفی یادآوری کرده. نوبری را سید دلیل رد آورده. در مورد [مبلغی] اسلامی هم سید معتقد بود که در صورت رد برای جامعه سوال پیش نمی‌آید.

خلاصه سید معتقد بوده هرکس باید باشد که در ضدیت کامل نباشد و بشود کجدار و مریز رفتار کرد. (اعتراض عده‌ای از جمع) سلامتیمان: اگر قبول کنیم علت تشکل حزب قدرت بوده لذا بهتر است با این قدرت مواجه شود. من معتقدم باید امور را به دست حزب داد خود به خود مسئله حل می‌شود.

سوال: چرا فکر نمی‌کنید در این مدت مملکت از بین نمی‌رود و ضمناً سید و اطرافیانش هم جاروب نمی‌شوند؟ جواب سلامتیمان: اگر حزب به قدرت نرسد و این جنگ با وضع قبلی تداوم یابد مملکت زودتر خراب می‌شود لکن مسئولیت سید نباید پشت این جریان باشد و فقط به صورت رزرو و ناظر عمل کند در ظرف [مدت] کمی سید به نیروهای مسلح، چهره بین‌المللی انقلاب ایران، دفتر ریاست جمهوری بپردازد.

سوال: اگر آمریکا از طریق حزب عمل کند چه می‌شود؟. جواب: بهتر است که روشن شود از طریق عمل.

امیرحسینی: حزب با حمایت آقا، مملکت را به بن‌بست قطعی دارد می‌برد و تنها آلترناتیو نجات، سید است و تکیه‌اش هم فقط نیروی مردم است. این تنها راه نجات را نباید از مردم گرفت.

سید یا باید نخست‌وزیر خودش را معرفی کند و بگذارد او را رد کنند یا بگذارد به عهده‌ی خود مجلس که خطرش در پدیدار شدن افرادی مثل فارسی

که ممکن است جو فشار تشدید و زمان انفجار را نزدیکتر کند. راه سوم این است که چند نامزد معرفی کند و به مردم بگوید که این انتخاب آقای بنی صدر نیست و بکشد کنار، خلاصه مطلب این که آقای سید مشخص کند مسئول دولت آینده نخواهد بود. تقی زاده: «خط آمریکا مطرح است آیا آنچه آمریکا می خواهد اتفاق نمی افتد. مظفر بقایی و شاگردش چه می کند؟ جواب من مثبت است آمریکا حضور دارد و جو فعلی به مبارزین الهام می دهد. مسئله دیگر استالینیسیم است که روز به روز رشد می کند به نظر من سیاستی که اکنون اعمال می شود سیاست سازنده نیست بلکه انفعالی است. من فکر می کنم رسالت ۱۳۰۰ ساله خود را باید انجام دهیم و خود را نجات دهیم. مثال دانشگاه ملی که از انواع طرح ایجاد ترس برای منفعل نمودن من عمل می کنند. پیشنهاد من این است که آقای سید از همه چیز کنار بکشد.

عبداللهی: هر آدمی که نطق امام را بشنود می فهمد که دو خط مشخص شده، همه می دانیم بنی صدر کسی را ندارد که معرفی کند و مجلس قبول کند، به نظر من خوب و بد بودن در درجه استقلال افراد نسبت به حزب است. استراتژی ما از این به بعد چه می تواند باشد؟ آیا این حرف که سید یک نفر را معرفی کند و بعد بگوید مال.... چه مقدار در جامعه می تواند اثر داشته باشد؟ چه میزان می توانیم و یا می خواهیم همکاری کنیم؟ ما با مردم نباید بازی کنیم معرفی کردن و مسئولیت نداشتن معنی ندارد. سید باید آدم های خودش را علی رغم این که حزب نمی پذیرد معرفی کند تا مردم بفهمند. سید باید رئیس جمهور بماند. چون ابزار و مکانیزم هایی دارد که جو را برگرداند اگر نباشد نمی تواند کاری کند و تفرقه شدید و جنگ در جامعه بوجود می آید. نظر من این است که به هیچ وجه نباید با این کابینه همکاری کرد.

طوسی: اگر میرسلیم نیاید و هرکس دیگر بیاید این وضع ادامه خواهد داشت. نواب: سه راه حل یکی معرفی شخص مورد نظرش مثل سلامتیان یا نویری که ممکن است امام عکس العمل نشان دهد یکی دیگر این که بگوید من مسئول نیستم و دیگر میرسلیم است که ممکن است تمایزش بیشتر باشد من تفاوتی بین میرسلیم و رجایی نمی بینم.

احمدی: اگر نخست‌وزیر خود را معرفی کند، ضمن نامه‌ای به مجلس معرفی نماید لزوماً از طرف امام عکس‌العمل ایجاد نمی‌کند. مسئله حساس مسئله فرماندهی کل قواست اگر واگذار کند خطر خیلی جدی است و جریاناتی مثل کردستان را می‌توان دید... اگر ول کند چه اطمینانی داریم که اگر موج‌های جدید ایجاد شد آیا پشتیبانی ارتش را جدا خواهد کرد. احتمال بریدن ارتش از سید و اتحاد ارتش با نیروهای مختلف تحقق می‌یابد من جوابی برایش ندارم.

سودابه (سدیفی): در صحبت با محیط‌های دیگر تحلیل‌ها مثل ما نیست مثلاً با مجاهدین انقلاب اسلامی صحبت کردم و متوجه شدم که سوءتفاهم است ما از این می‌ترسیم که همه حکومت را آن‌ها بگیرند و آن‌ها هم همین طور. مبنای اختلاف ما اختلاف فرهنگی و بینشی است که الان حاد نیست و وقت مطرح کردنش نیست ما باید قدرت را بین مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب و اطرافیان بنی‌صدر و دسته محمد منتظری و اینها تقسیم کنیم. اعتراض جمع: تفاوت دو بینش به این سادگی‌ها نیست. رضا بنی‌صدر: ما نمی‌توانیم حزب را حذف کنیم و اساس را بر تضاد نگذاریم [بگذاریم] و با سودابه موافقم.

جعفری: تفاهم که حرف نیست، عمل است هر چه بنی‌صدر در سمت تفاهم رفته پوست خربزه زیر پایش انداختند. تقسیم قدرت هم این طورها خوشبینانه نگاه نکنید و آن‌ها هم سهم عمده‌ای به ما نمی‌دهند، جو خفقان بیداد می‌کند و آیا می‌توانیم تمکین کنیم و به داشتن قدرت دلمان را خوش کنیم.

سید هم نظر به این میرسلیم ندارد. فقط مسئله دو سه ماه است. زارع: مردم از سید توقع دارند که با آن‌ها هیچ مماشات نکند و هرکه این کار را بکند از او دور می‌شوند. یعنی حرف آقا این نیست که حزبی نباشد بنابراین بتواند کسی باشد که فقط ضعف‌های ظاهری نداشته باشد هر سنگری را خالی کنیم از ما می‌گیرند؛ بنابراین نمی‌توان سنگری را خالی کرد و وا گذاشت.

رضا بنی‌صدر: میرسلیم بی‌عرضه نیست و انتخاب خوبی است. مسعودی: وضع بینش و آرمان را مورد خطر قرار داده در حال حاضر مصلحت نیست برخورد ایجاد شود نتیجه این‌که آیا آینده تضمین شده است، در آینده اگر این موضوع‌ها تکرار شود باید دنبال چیز دیگری برویم و در غیر این صورت حداقل جمع از هم می‌پاشد لذا باید قاطع بود؛ بنابراین در کنار این مصلحت کار توجیهی باید انجام گیرد؛ جامعه باید در وجدان عمومیش در موقع مطلوب ما را تبرئه کند اگر مجبور شدیم با این وضع مقابله می‌کنیم... از ضد انقلاب مستحضر شدیم و جامعه لحظه به لحظه در جریان بوده باشد و از لحاظ تاریخی هم توجیه شده باشد هم آمادگی داشته باشد و هم دچار ابهام و تزلزل نشود.

اسلامی: این حرف‌ها بیخود است و ما برای خودمان داریم لالایی می‌خوانیم، به هر حال سید با ما مشورت نمی‌کند و خود تصمیم می‌گیرد. ما باید تکلیف جمع خودمان را با سید مشخص کنیم و از او بخواهیم که آیا جمع ما با سید و برداشت او از اوضاع کشور هماهنگی دارد؟ من پیشنهاد کردم نخست‌وزیر از آن‌ها باشد ولی چند وزارتخانه هم سید داشته باشد، خلاصتاً تقسیم.

جعفری: من با آقای اسلامی موافقم و متأسفانه... می‌رود پیش سید و هر چه او می‌گوید می‌پذیرد در مورد افراد، پذیرش جامعه را باید در نظر گرفت باید کسی جلو بیفتد که جامعه بپذیرد. اگر امیرحسینی معرفی می‌شود و یا تعیین دیگر مسلم است که نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد و هم این‌که به طور مسلم او را می‌زنند و نقطه ضعف هم از آنان پیدا می‌کنند. وضع ارتش هم هشدار است که کناره گرفتن سید خطر از هم پاشیدگی انسجام و سلب حمایت ارتش را داشته باشد.

رضا بنی‌صدر: جمع باید ابتکار نشان دهد و کار کند، بعد انتظار داشته باشد. جمال: خطر آمریکا و بختیار و غیره جدی و اساسی است و در مقابل آن‌ها ما فقط ارتش و تا حدودی سپاه را داریم مردم هم منفعل شده‌اند و در مقابله با کودتای اخیر حالت بی‌تفاوتی مردم نگران‌کننده بود ارتش را دارند هی توی

سرش می‌زنند... و تولید نگرانی و ایجاد ترس در ارتش نگران کننده است. در مقابله با این خطرات تنها راه، نگاه داشتن حمایت مردم و جلوگیری از انفعال آنهاست. سید باید با مردم بیش از پیش رابطه برقرار کند و تمام حقایق را به آنها بگوید امام هم وقتی حمایت نیروی عظیم مردم را ببیند ناچار به حمایت می‌شود.

اسلامی: در دنباله پیشنهاد قبلی بیایم روی سه چهار وزارتخانه بحث کنیم آدم‌هایش را هم تعیین کنیم و به سید پیشنهاد کنیم. امیرحسینی: اگر قرار باشد سید مسئولیت را مستقیم نپذیرد به هر حال سه چهار وزارتخانه را که از اهمیت خاصی برخوردار است یکی وزارت کشور، یکی اقتصاد و دیگر دفاع.

من پیشنهاد می‌کنم کشور جعفری یا اسلامی، خارجه تقی زاده یا سنجابی، اقتصاد و دارایی صراف، سازمان برنامه رشید زاده و عبداللهی، دفاع داریوش فروهر، ارشاد جعفری.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۰۰)

گویا رئیس جمهور پیشنهاد بالا مبنی بر گرفتن سهم ۳ یا ۴ وزارتخانه را پذیرفته باشد. او وزارت کشور، دفاع، اقتصاد و دارایی، بازرگانی و خارجه را مدنظر داشت اما رقیب هیچگاه زیر بار نرفت و لذا سه وزارتخانه بازرگانی، اقتصاد و دارایی و خارجه ماه‌ها بدون وزیر بود.

کابینه

پس از فرآیند انتخاب نخست‌وزیر اولین اولویت تعیین وزرا و تشکیل سریع کابینه بود. این موضوع نیز چون بقیه موضوعات محل اختلاف نظر رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو با آن بود. اکثریت مجلس همچون نخست‌وزیر خواهان انتخاب وزرای مطابق معیارهایی بودند که توسط حزب جمهوری اسلامی به خصوص توسط دبیرکل آن آیت‌الله بهشتی بارها اعلام شده بود. از سوی دیگر رئیس‌جمهور خواهان تشکیل کابینه‌ای هماهنگ و همسو با خود بود. از آنجا که طبق قانون اساسی وزرا همانند نخست‌وزیر نیازمند دو تصویب، تصویب رئیس‌جمهور و تصویب

مجلس بودند، دوباره بر سر انتخاب وزراء اختلاف بین رئیس‌جمهور از یک سو و مجلس و نخست‌وزیر از سوی دیگر بالا گرفت.

صرف‌نظر از این‌که رئیس‌جمهور محق بود برخی افراد هماهنگ با خود را وارد کابینه کند یا نکند به نظر می‌رسید رجایی از همان ابتدا با شرط انتخاب وزرا توسط خود، بدون اعمال فشار توسط مجلس یا رئیس‌جمهور این پست را پذیرفته است. بنابراین از همان ابتدا در نظر گرفتن سهم مشخص در کابینه برای رئیس‌جمهور و جریان همراه وی یا جریان‌های سیاسی درون مجلس که رقیب حزب جمهوری اسلامی بودند نظیر نهضت آزادی (گروه‌های همنام) منتفی بود. گویا رئیس‌جمهور به نخست‌وزیر گفته بود که به جز وزیر دفاع، وزیر خارجه، وزیرکشور و وزیر اقتصاد و دارایی در مورد بقیه وزرا دست نخست‌وزیر را برای انتخاب باز خواهد گذاشت اما پس از معرفی کابینه رئیس‌جمهور به عدم مشورت با خود در مورد تک‌تک وزرا اعتراض نمود. نخست‌وزیر این عکس‌العمل را ناشی از پشیمانی رئیس‌جمهور از گفته قبلی خود تلقی نمود.

در نهایت با میانجی‌گری عبدالکریم موسوی اردبیلی و توصیه رهبر انقلاب، تعدادی از وزرا که نظر رئیس‌جمهور با آن‌ها موافق بود به نخست‌وزیر معرفی و کابینه با همان تعداد وزیر تشکیل شد، اما با توجه به آغاز جنگ در مورد ۶ تا ۷ وزیر اختلاف بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ماه‌ها به طول کشید، به خصوص در مورد وزیر خارجه که افراد معرفی شده هیچگاه از سوی رئیس‌جمهور مورد تأیید قرار نگرفتند.

در مرحله اول بحث در این بود که کابینه یکدست و هماهنگ بهتر است یا کابینه‌ای جبهه‌ای و ائتلافی. هم رئیس‌جمهور و هم نخست‌وزیر خواهان تشکیل کابینه‌ای یکدست و هماهنگ بودند. با آن‌که رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر هر دو از یک جریان سیاسی (جریان مذهبی) بودند اما در مورد مصادیق و افراد تراز معیارهایشان با هم بسیار اختلاف داشتند. رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر با معیارهای متفاوت افراد مختلفی را برای کابینه در نظر داشتند و این افراد هم چون هماهنگ با معیارهای متفاوت انتخاب شده بودند به طور

قطع با هم ناهماهنگ بودند. با این حال هر دو آن‌ها خواهان تشکیل کابینه‌ای هماهنگ بودند.

نخست‌وزیر کابینه ناهماهنگ و تشکیل شده از گروه‌های مختلف سیاسی یا کابینه جبهه‌ای را مغایر با پذیرش رهبری می‌داند:

«شما می‌گویید ما رهبری را قبول داریم و حکومت جبهه‌ای باشد، به نظر من اگر فرصتی می‌کردید و این مطلب را می‌شکافتید که در یک حکومت مکتبی با پذیرفتن رهبری و بعد از آن تشکیلات جبهه‌ای، یا باید در پذیرفتن رهبری تردید کنیم، یا این‌که بدانیم اگر ما رهبری را قبول نداشته باشیم عمل جبهه‌ای در یک حکومت مکتبی امکان ندارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

قبل از تشکیل مجلس مسیح مهاجری عضو حزب جمهوری اسلامی و از سردبیران روزنامه جمهوری اسلامی از نخست‌وزیر (که هنوز انتخاب نشده بود) می‌خواهد کابینه‌ای یک دست تشکیل دهد:

«نخست‌وزیر باید از تشکیل کابینه‌ای که افکار پراکنده و متضاد را در خود جمع کرده باشد بپرهیزد. این نوع کابینه‌ها به درد کشورهایی می‌خورند که اصولاً مکتب و خط مکتبی مشخصی ندارند نه ایران که جریان حاکم بر آن دارای خط مشخص و مکتبی روشن و بی‌ابهام است آن هم در شرایط پس از انقلاب که بیش از هر چیز به انسجام و همدلی و همفکری نیاز است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۴)

رئیس‌جمهور هم بر هماهنگی نخست‌وزیر و وزراء با رئیس‌جمهور تأکید می‌کند:

«اگر دولت در داخل خود هماهنگی نداشته باشد مانند دولت ماه‌های گذشته می‌شود و کار پیش نمی‌رود. هماهنگی داخلی خیلی امر واجب است. بنابراین باید رفت روی یک ترکیبی که هماهنگی درونی دولت را تأمین بکند و مهم‌تر این‌که بتواند به جامعه اطمینان بدهد این اهمیت دارد، نه این‌که دو تا از این دسته باشند، ۳ تا از آن دسته باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۵)

پس از امضای حکم نخست‌وزیر توسط رئیس‌جمهور، ایشان بدون مشورت با رئیس‌جمهور لیستی از وزرای انتخابی را به اطلاع ایشان رساند. اما

رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به عدم مشورت با خودش در انتخاب وزرا اعتراض نمود. اما محمدعلی رجایی، پس از گرفتن رأی اعتماد، طی مصاحبه‌ای مدعی شد رئیس‌جمهور در حضور شهود (هیئت منتخب بررسی صلاحیت نخست‌وزیر) گفته است در مورد انتخاب وزرا دخالت نخواهد کرد. در واقع این تلقی در رجایی وجود داشت که رئیس‌جمهور از حق قانونی تأیید وزرا صرف‌نظر کرده و آن را به جز چند مورد خاص در اختیار نخست‌وزیر قرار داده است:

«همان طور که آقای رئیس‌جمهور در حضور هیئت منتخب بررسی صلاحیت نخست‌وزیر فرموده‌اند، هیچ نظری درباره وزرا ندارند و مرا آزاد گذاشته‌اند. فقط فرموده‌اند که من درباره وزیر دفاع و کشور نظر خواهم داد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

او گفت وزرا را از نهادهای انقلابی انتخاب خواهد کرد، در واقع همان نهادهایی که بنی‌صدر آن‌ها را یکی از مراکز متعدد قدرت خوانده بود:

«من در تشکیل کابینه از همه نهادهای انقلابی تقاضای کمک و همکاری خواهم کرد و به همین نهادهای انقلابی هم متکی هستم. زیرا که به اعتقاد من همه این نهادهای انقلابی در ویژگی‌هایی که عنوان کردم مشترکند بنابراین آنچه که من به عنوان راه‌حل از بین بردن تعدد مراکز قدرت در نظر دارم این است که راهی را انتخاب کنیم تا اصلاً تعدد مراکز قدرت احساس نشود. من معتقد هستم که اگر دولت، سپاه پاسداران و خودش را دو مرکز قدرت احساس می‌کند به خاطر ناهمگونی دولت با سپاه پاسداران است من برای انتخاب اعضا کابینه به سراغ جهاد سازندگی و سپاه پاسداران نیز خواهم رفت و اگر آن‌ها افراد مناسبی داشته باشند جز وزرای کابینه خواهند بود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

نخست‌وزیر چند روز بعد در مقابل سوال خبرنگاران بر نظر سابق رئیس‌جمهور در مورد عدم دخالت در انتخاب وزرا تأکید کرد:

«آیا شما در انتخاب وزرا با رئیس‌جمهور مشورت می‌کنید و یا آزاد هستید؟»

نخست‌وزیر: من در انتخاب وزرا آزاد هستم. و به خصوص ایشان وقتی معیارها را شنیدند همچنان آن وعده قبلی را تأیید کردند.

آیا برای انتخاب تک تک وزرا با رئیس‌جمهور تفاهم داشته‌اید؟
نخست‌وزیر: تک تک وزرا مطرح نشد و آنچه که من از رئیس‌جمهور دیدم ایستادگی ایشان بود در حرفی که قبلاً زده بودند که من را در انتخاب وزرا آزاد گذاشته بودند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

اما سه روز بعد از نقل قول اولیه نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور بدون ذکر نام به طور ضمنی نخست‌وزیر را به دروغ‌گویی متهم ساخت و از مسئولین دولتی خواست در نقل قول از رئیس‌جمهور رعایت حقیقت را بکنند، او هشدار داد: «لازم است که مسئولان مختلف کشور و کسانی که با مردم سخن می‌گویند در سخن گفتن رعایت حقیقت را بکنند و خصوصاً از قول هیچ کس که مسئولیت‌های مهم در جمهوری دارند کم و بیش سخن نگویند، از قول رئیس‌جمهوری اگر می‌خواهند مطلبی نقل کنند همان مطالبی را که او گفته است بدون کم و زیاد نقل کنند. تا این زمان من به حکم وظیفه‌ای که بنابر قانون و اخلاق اسلامی بر عهده دارم و باید پاسدار وحدت مردم باشم، نسبت به نقل سخنان من با کم و زیادی که به عمل آورده‌اند سکوت کرده‌ام، ولی پس از این، این رویه را طرد خواهم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

نخست‌وزیر در مصاحبه‌ای قبل از انتشار اسامی اعضای کابینه‌اش به پافشاری و تأکیدش بر انتخاب افرادی همدل و یکدست برای کابینه اشاره نمود و این‌که تنها مرگ می‌تواند او را از این اقدام منصرف کند. ببینید:

«اعضای کابینه خیلی نزدیک به هم هستند و حتی می‌توان کلمه یکدست را برایشان به کار برد. این کابینه مورد اطمینان و امیدواری من است و هرگز ناامید نخواهم شد و تنها گلوله می‌تواند مرا از کاری که شروع کرده‌ام باز دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۲)

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز نقل قول نخست‌وزیر از رئیس‌جمهور را معیار انتخاب وزرا می‌داند، اما حق رئیس‌جمهور در تصویب وزرا را یادآور می‌شود، گویی رئیس‌جمهور خود از این حق صرف‌نظر کرده است:

«وقتی اظهار داشتند که من به غیر از وزارت کشور و وزارت دفاع که به خاطر فرماندهی کل قوا و تماس بیشتر با من بقیه وزرا را حرفی ندارم و سکوت می‌کنم که آقای رجایی هرکسی را پیشنهاد کند و همین طور که گفته بودند در مورد این دو وزارتخانه اطلاع دادند که نظرشان را اعمال می‌کنند و در بقیه هم هنوز بحث می‌کنند و البته حقی است برای ایشان.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۳)

چنان که اشاره شد در تاریخ ۵۹/۶/۳ یک روز پس از ارسال لیست وزرا از سوی نخست‌وزیر برای رئیس‌جمهور وی طی نامه‌ای به نخست‌وزیر از بابت این‌که بدون مشورت با رئیس‌جمهور وزرا را تعیین کرده، اعتراض نمود. رئیس‌جمهور از به حساب نیاوردن خود که مقام تصویب‌کننده وزرا بود گله نمود و این مسئله را ادامه سناریوی کوتاه کردن دست خود از امور اجرایی دانست. متن نامه چنین است:

«آقای محمدعلی رجایی، برادر عزیزم

از وقتی که فهرست وزراء، در اختیارم قرار گرفت تا این لحظه از فکر بیرون نرفته‌ام که با اوضاعی که داریم و خطراتی که ما را احاطه کرده‌اند، سرنوشت انقلاب و ایران چه می‌شود؟ از شما پنهان نمی‌کنم که وقتی اول بار فهرست را خواندم، این فکر به ذهنم رسید که خوب شد، این ترکیب به زودی به همه معلوم خواهد کرد حق به جانب رئیس‌جمهوری بوده است که گروهی کوشیدند با ایجاد جو، حقوق قانونی او و در نتیجه مردم کشور را از او بگیرند، اما بلافاصله و تا امروز خود را سرزنش می‌کنم چرا این فکر باید به ذهن من خطور کند. چرا نباید از فاجعه قبل از وقوع جلوگیری کنم. این است که دیروز نظر خود را با صراحت به شما گفتم. از سؤال‌هایی که شما مطرح کردید، دوباره به این فکر افتادم بلکه اگر از پی امروز فردایی باشد، از نو مقصر بشوم که چرا

در موقع خود ایستادگی و استقامت لازم را به خرج ندادهام، این است که می‌نویسم:

۱- شما را دارای این عیب می‌دانستم که اهل شور نیستید و همان می‌کنید که خود می‌خواهید. و چه دلیلی بهتر از این که قرآن به صراحت ما را به شور می‌خواند و رئیس‌جمهوری نه تنها مقام تصویب کننده است بلکه به همین دلیل مقام ذی‌صلاحیتی است که شما باید با او در انتخاب وزیران شور می‌کردید. فرض کنید حق تصویب هم نمی‌داشتیم، چه ضرری ممکن بود شما از شور کردن ببرید؟ از خود بپرسید چطور می‌توانید اعتماد و حسن ظن رئیس‌جمهوری را برانگیزید وقتی او آخرین کسی است که از اسم وزیران آگاه می‌شود؟ آیا شما اطمینان نمی‌دادید که ظن من نادرست است و شما اهل شور هستید؟ شما حتی وقتی بعد از سانحه به دیدار من آمدید جز چند کلمه راجع به نامزد وزارت دفاع، حرفی از دولت خود نزدید. سالی که نیکوست از بهارش پیدا است. قدر مسلم دولتی که تصویب به کنار، وزیرایش بدون شور رئیس‌جمهوری انتخاب شده‌اند، به طور قطع بدون شور با او هم «امور کشور» را اداره خواهند کرد. و از شما می‌پرسم این به سود انقلاب و کشور است؟ آیا یک مسلمان معتقد این طور عمل می‌کند؟ مقصود امام از مکتبی این است؟

۲- دیروز هم گفتم، من می‌توانم بگویم به خاطر مصلحت عمومی انقلاب، سکوت کردم، اما شما بهانه ندارید و وزرای شما کمتر از شما بهانه دارند. در امتحان مکتبی عمل کردن و وفاداری به قانون اساسی، شما و کسانی که شما را نخست‌وزیر ساخته‌اند، رد و رفوزه شدید. شما خوب می‌دانید که من شما را نامزد نخست‌وزیری نکرده‌ام. و حالا در رفتار روزمره این طور عمل می‌کنید و

...

۳- اگر شور می‌کردید به شما می‌گفتم یک نخست‌وزیر موفق زیر بار ضابطه «مخالفت با رئیس‌جمهوری» برای انتخاب وزیر نمی‌رود. این‌ها که شما وزیر کرده‌اید و من می‌شناسم نماینده نهادهای انقلابی نیستند، بلکه نماینده همان‌هایی هستند که می‌خواهند با این ترکیب حکومتی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند.

تحقیقات من در نقاط مختلف کشور نشان می‌دهند که یک جریان قوی می‌خواهد نهادهای انقلابی را یا در دست بگیرد و یا ختنی و فلج کند. آن جریان قوی همان است که در نظام اجتماعی فعلی حاکمیت دارد. در شهرهایی موفق شده و در بیشتر جاها ناموفق بوده و در نتیجه در داخل این نهاد دو دستگی بوجود آورده است. یک اقلیت کوچک کادر اداری این نهادها یک طرف و یک اکثریت عظیم کادر عملیاتی در طرف دیگر واقع شده‌اند. وزیران منتخب شما نماینده دیوان سالاری این نهادها هستند و همان خطر را که از ابتدا از آن می‌ترسیدم امروز روشن‌تر می‌بینم. اگر نظام اجتماعی ایران به راستی دگرگون نشود و با بوجود آمدن بن‌بست‌ها آنقدر در بی‌عملی بمانیم تا دیگر خطر تغییر نظام اجتماعی رفع بشود، نوبت جارو کردن همه ما فرا می‌رسد.

برادر عزیز،

متأسفانه، زمان لازم نشد تا پیش‌بینی من، تحقق پیدا کند. این وزرا با ضوابط مکتب انتخاب نشده‌اند زیرا که:

۱- دستور قرآنی این است که مسلمان‌ها اشداء علی الکفار، رحما بینهم باشند، برخی از این وزراء اشداء با رئیس‌جمهوری هستند و شما می‌گفتید که باید بر اشتراکات تکیه کرد و اطمینان می‌دادید که حرف‌هایی که شنیده‌ام در عمل و تجربه خواهم دید که خلافش درست است.

۲- در انتخاب به تعبیر قرآنی، رویه ملوک اتخاذ شده است حال آن‌که باید بهترین استعدادها عهده‌دار امور می‌شدند.

۳- قرآن بعد از اعتقاد بسط در علم و جسم را ضابطه قرار داده است و اغلب این وزیران نه علم متناسب با کار خود دارند و نه تجربه آن را.

۴- رابطه هم جای ضابطه را لاقلاً درباره بعضی از وزرا گرفته است. وزیر دارایی و (چند تن) دیگر را من در آمریکا دیده‌ام، جز اصحاب برادر آقای هاشمی رفسنجانی بود و ظن قریب به یقین این است که در محاصره اقتصادی او کسی نباشد که بتواند، اداره امور اقتصاد کشور را بدون تجربه قبلی عهده‌دار شود.

۶- وزیر بازرگانی در شرایط محاصره مهم‌ترین کار را برعهده دارد. کمترین بی‌تجربگی فاجعه‌آمیز است. و ...

با توجه به شرایط «مکتبی» که چند شرط قرآنی آن را آوردم، علاوه بر مسئولیت قانونی، احساس مسئولیت شرعی شدید نیز می‌کنم و به نظر می‌رسد که نتوانم مسئولیت حتی سکوت را هم بپذیرم. به نظر می‌رسد این مطالب را با امام در میان بگذارید، اگر ایشان مرا از این مسئولیت معاف کرد، البته شما به کار با دولت خود مشغول شوید.

خداوند شاهد باشد که جز عقیده و مسئولیت محرک ندارم و از لحاظ شخصی شاید این بهترین ترکیب باشد. خداوند همه را به راه خود بخواند. انشاءالله.»

پس از ارسال این نامه از سوی رئیس‌جمهور به نخست‌وزیر، محمدعلی رجایی در تاریخ ۵/۶/۵۹ در پاسخ به ایشان یادآور شد که با خود رئیس‌جمهور توافق شفاهی صورت گرفته بود تا به جز وزارت دفاع و کشور که با مشورت رئیس‌جمهور باید تعیین شوند انتخاب بقیه وزرا به نخست‌وزیر واگذار شده است، بخش اول نامه نخست‌وزیر به رئیس‌جمهور چنین است:

«نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور پنجاه و نه جنابعالی را به دقت خواندم. از مقدمه آن چنین برمی‌آید که آقای رئیس‌جمهور در مذاکره با هیئت همکاری مجلس با رئیس‌جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به تعیین و معرفی نخست‌وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب‌نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم به ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به مجلس را به تأخیر انداخته‌اند... تقصیر ملت منتظر چیست؟ با توجه به سخنرانی‌هایی که شما بلافاصله بعد از توافق سکوت در حضور هیئت سه نفری داشتید و با توجه به این‌که تا آخرین ساعت مهلت مشهور ده روزه ابلاغ نخست‌وزیری اینجانب را صادر نفرموده بودید و نیز با توجه به جمله معهود خودتان که «من با وزرا کاری ندارم، جز دفاع و کشور» و بالاخره با توجه به مسافرت کرمان، طبس که صبح روز صدور ابلاغ شروع شد، من بعد از مراجعه بلافاصله صورت را خدمت شما

آورد، معلوم می‌شود چرا با شما مشورت نکرده‌ام. متأسفم که شما را در حالت مبارزه با عده‌ای می‌بینم که در نهایت مردم و نخست‌وزیر قربانی این مبارزه می‌شوند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۶۵)

پس از این ماجرا نخست‌وزیر طی مصاحبه‌ای مفصل چگونگی پذیرش نخست‌وزیری و پذیرش تعهدات متقابل بین او و رئیس‌جمهور را شرح می‌دهد، او تلویحاً بر این نکته تأکید می‌کند که قبل از پذیرش نخست‌وزیری با رئیس‌جمهور اتمام حجت کرده است که اگر اعضای کابینه را خود انتخاب نکند و تحمیلی از سوی رئیس‌جمهور وجود داشته باشد (به جز وزیر دفاع و کشور) وی نخست‌وزیری را نخواهد پذیرفت و به نمایندگی مجلس بازخواهد گشت. در واقع نخست‌وزیر معتقد است قبل از پذیرش این پست به طور شفاهی بنی‌صدر به وی قول داده بود که در انتخاب وزرا کاملاً آزاد باشد و رئیس‌جمهور در این زمینه هیچ گونه مداخله‌ای نداشته باشد. به عبارتی رئیس‌جمهور به طور شفاهی از حق قانونی خود در تصویب وزرا صرف‌نظر کرده است و با این شرط وی نخست‌وزیری را پذیرفته. محمدعلی رجای چنین می‌گوید:

«مطلب دیگری که آنجا آقای رئیس‌جمهور گفتند و بسیار مسئله مهمی بود و مشکل‌گشا بود از نظر من این بود که آقای رئیس‌جمهور فرمودند که من با وزرای این کابینه همکاری ندارم غیر از وزیر دفاع و وزیر کشور بعد خودشان توضیح دادند که وزیر دفاع را به علت مسئولیت فرمانده کل قوا که دارم و وزیر کشور را به خاطر این‌که من معتقدم انتخابات را می‌بایستی اشخاصی انجام بدهند که بی‌نظر باشد. مسئله خیلی جالب بود من که در موضعی با برادرمان رئیس‌جمهور بحث دارم حداقل اگر نگویم اختلاف دارم آقای رئیس‌جمهوری دست من را در انتخاب همه وزرا به غیر از کشور و دفاع باز گذاشتند، من هم به دنبال این پیام و این اعلام رفتن مجلس رأی داد، بر اساس حرف‌های آقای بنی‌صدر و در آنجا هم بحث‌هایی شده بود روی کیفیت معرفی ایشان و بالاخره رأی‌گیری به عمل آمد. برداشت من این است که کسانی که متعهد به این انقلاب هستند و در ۱۸ ماه، کمتر یا هیچ به کار گرفته

نشده‌اند این‌ها رنج می‌برند این‌ها حاضرند تمام وجودشان و هستی‌شان، آرمان‌هایشان و آرزوهایشان همه را در جهت انقلاب سرمایه‌گذاری کنند. من از این‌ها انتخاب کردم و یک «صورتی» خدمت برادرمان آقای بنی‌صدر [بردم] من قبل از این‌که این صورت را ببرم یک ملاقات هم بعد از آن سانحه‌ی کرمانشاه داشتم در آن ملاقات راجع به هیچ وزیری با ایشان صحبت نکردم براساس مطلبی که آقای رئیس‌جمهور گفته بودند نوشته ایشان هم هست می‌خوانم فقط درباره‌ی وزیر دفاع و کشور شاید فقط درباره وزیر دفاع، که تا آن موقع به ایشان گفتم که من مثلاً فلانی به من معرفی شده شما چه می‌گویید، چه نمی‌گویید راجع به این صحبت کردم تا این‌که اعضای کابینه‌ام را بعد از روزی که ایشان ابلاغ به من نوشتند معرفی کردم ایشان همان روز قبل از این‌که ابلاغ به من برسد تشریف برده بودند به کرمان، تلفن کردم ایشان را در زرنده کرمان پیدا کردم خدمتشان عرض کردم که اعضای کابینه من آماده است گفتند که من شنبه غروب می‌آیم، ماندیم شنبه غروب فکر می‌کنم خدمتشان رسیدم صورت کابینه را به ایشان دادم ایشان صورت کابینه را دیدند و گفتند که من نمی‌پسندم این‌ها را، بحث مفصلی با ایشان کردیم من گفتم من براساس صحبت خودتان این انتخاب را کردم. درست است که با شما هیچ مشورتی نکردم ولی شما هم به من گفته بودید من به وزرا غیر از کشور و دفاع کاری ندارم بنابراین شما حالا هم می‌توانید روی کشور و دفاع بحث کنید. من برای وزارت کشور کسی را گذاشته بودم که سال‌های سال رنج مبارزه، زندان، شکنجه و درگیری دیده بود و من معتقدم که او این جامعه را می‌شناسد و او هست که می‌فهمد در جایی اگر فریادی هست این فریاد از کجاست و چه جوری باید با او برخورد کرد ولی براساس تعهدی که کرده بودم با تمام علاقه‌ای که به این وزیر کشور داشتم و امیدی که به او بسته بودم چون قرار ما بر این بود که در وزارت کشور و دفاع به توافق برسیم به طوری که آقای رئیس‌جمهور هم قبول کنند آن را گفتیم که تجدیدنظر کنیم. در آنجا این بحث مطرح شد که مسئله تصویب آقای رئیس‌جمهوری باید مطرح بشود یا نشود من تنها حرفی که با برادرم بنی‌صدر داشتم همان چیزی بود که خودشان گفته

بودند. ایشان گفتند که من نسبت به وزرای کشور و دفاع حساسیت دارم و باید آن‌ها را من نظر بدهم راجع به بقیه وزرا کاری ندارم من هم بر این اساس رفته بودم آن افراد را انتخاب کرده بودم به این جهت وقتی می‌خواستم با آن‌ها صحبت بکنم هیچ نگفتم که آقای بنی‌صدر باید تصویب کنند وجود شما را؛ من شرایط و معیارهایی که برای وزیر در نظر گرفته بودم در آنها در نظر می‌گرفتم. همه چیز در نظر می‌گرفتم غیر این‌که آقای رئیس‌جمهور هم این معیارها را یا این فرد را پسندند، تصویب کنند. مطمئن بودم که این مسئله اصلاً مطرح نمی‌شود. خوب آقای رئیس‌جمهوری در حقیقت به اعتقاد من این حق خودش را با گفتن آن جمله به من واگذار کرده بودند غیر از دفاع و کشور به همین جهت هم آنجا وقتی از خدمتشان می‌رفتم گفتم که جنابعالی بر همین حرف این مطلب را اعلام کنید. آقای رئیس‌جمهوری هم پذیرفتند و برای من یک نامه‌ای نوشتند که آقای محمدعلی رجایی نخست‌وزیر، با وزاری که فهرست آن‌ها را برای اینجانب آورده‌اید همان طور که روز اول گفتم کاری ندارم خود می‌دانید. درباره وزرای دفاع و کشور به لحاظ حساسیت وضع کشور تصویب خود را لازم دیدم. بنابراین باز هم براساس این نوشته که ایشان امضاء کردند و به من دادند به دنبال کارم رفتم و ایشان در حقیقت آنجا اعلام کردند که درباره‌ی بقیه وزرا تصویب خود را لازم ندیدم و این چیزی بود که حق رئیس‌جمهوری بود. و همانجا می‌توانستند بگویند که آقا بنده یک حرفی زده‌ام حالا احساس می‌کنم که این حرف قابل تبعیت نیست خیال می‌کردم که تو می‌روی یک عده‌ای مثلاً در ردیف «آ» می‌آوری حالا در ردیف «ب» آوردی بنده این حرف را قبول ندارم. مسئله خیلی راحت‌تر می‌شود. من هم می‌رفتم سر صندلی نمایندگی خود می‌نشستم و بعد دو مرتبه یک جریان را طی می‌کردم. اما چون آقای رئیس‌جمهوری این نامه را به من نوشتند من رفتم برای این‌که روی وزرای کشور و دفاع فکر کنم. در مذاکراتی که با برادرانمان می‌کردیم هیئت دولتی که من انتخاب کرده بودم به این نتیجه رسیدیم که وضع کشور طوری نیست که بیشتر از این معطل بماند خوب است که ما دفاع و کشور را کنار بگذاریم و درباره بقیه برویم از طریق آقای رئیس‌جمهوری و

برویم به مجلس، یک صورتی خدمت ایشان دادم همین مطلب را تلفنی خدمتشان عرض کردم یک صورتی منهای دفاع و کشور خدمتتان می‌آورم و شما این صورت را به مجلس معرفی کنید گفتند که یک نامه‌ای هم برای نوشتن خدمتشان رفتم این صورت را هم بردم ایشان یک نامه نوشته بودند. در آن نامه مطالبی داشتند که البته نمی‌دانم که حالا خودشان این نامه را منتشر می‌کنند یا نه من هم جوابی برای آن نامه نوشته‌ام که هنوز خدمتشان نداده‌ام ولی در مجموع این بود که ایشان معتقد هستند که کسانی را که من انتخاب کرده‌ام موضع‌گیریشان در این مدت (بعضی‌ها را که می‌شناسند) طوری است که ایشان نمی‌تواند با آن‌ها کار کند من خدمتشان عرض کردم که این حرف تازگی ندارد. شما حتی به خود من هم قبلاً فرموده بودید که شما را در حد یک وزیر آموزش و پرورش قبول ندارم چه رسد به نخست‌وزیر، اما قرار ما از روز اول این بود که درباره‌ی آن چیزهایی که قبول نداریم، سکوت کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

در تاریخ ۵۹/۶/۲ نخست‌وزیر لیست وزرا را بلافاصله بعد از بازگشت رئیس‌جمهور از سفر به مناطق شرقی کشور یعنی تنها دو روز پس از انتصاب رسمی‌اش از سوی رئیس‌جمهور به وی تقدیم کرد. اما گویی رئیس‌جمهور از لیست وزرا به شدت متعجب شده باشد در پاسخ خبرنگاران که از وی راجع به کیفیت و ترکیب کابینه پرسیده بودند، می‌گوید:

«نخست‌وزیر فهرستی از وزرا را دیشب که از سفر آمدم برای من فرستاده بود. من نظراتی راجع به آن ترکیب به ایشان گفتم. ایشان هم حالا رفته است مجلس تا ببینیم چه می‌شود. بناست من راجع به این قضیه سکوت کنم تا ببینم که بعد چه می‌شود. من سکوت کردم سکوت هم معنایی دارد. یعنی انسان یک مصالح عمومی را می‌بیند و فکر می‌کند که مصلحت جامعه در این است که در یک زمینه‌ای سکوت کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۳)

چنان‌که گفته شد رئیس‌جمهور به جای اعلام نظر درباره لیست وزرا طی نامه‌ای به نخست‌وزیر به طور ضمنی به علت عدم مشورت نخست‌وزیر در مورد لیست، وزرا را رد نمود.

گویا در لیست اولیه ناطق نوریرای وزارت کشور در نظر گرفته شده بود ، بنی صدر مخالفت خود را با وی اعلام نمود. او به این دلیل که وزیر کشور فردی وابسته به حزب خاص است و وزیر کشور باید حتماً از افراد مستقل انتخاب شود با ایشان مخالفت کرد. ناطق نوری نماینده امام در جهاد سازندگی و تنها روحانی عضو کابینه بود.

بنی صدر پس از آن چون گذشته سیاست کشاندن مسئله اختلاف خود با مجلس ونخست وزیر را به مطبوعات کشاند. او پس از مخالفت با لیست وزراء گفت:

«وزیر کشور را قبول نکردم، وزیرکشور باید مستقل باشد و عضو هیچ گروهی نباشد... اگر دیدم این دولت، دولتی است که خط من را ندارد من باید به مردم بگویم که این دولت، دولت من نیست.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۳)

ناطق نوری که به گفته خودش از متفدین صریح و بی پرده بنی صدر بوده است، درخصوص علت مخالفت بنی صدر با او برای پست وزارت کشور می گوید:

«بعد از این که آقای رجایی نخست وزیر شد... یک روز مرا خواست و گفت «آقای ناطق می خواهم برای تصدی وزارت کشور شما را پیشنهاد کنم، حاضرید همکاری کنید؟» گفتم: «اگر کاری از دستم بیاید رد نمی کنم اما به شما بگویم از زمین به آسمان بروید، از آسمان به زمین بیایی، بنی صدر مرا قبول نخواهد کرد.» همین طور هم شد، بنی صدر به شهید رجایی گفته بود که هرکس را می خواهی برای وزارت کشور انتخاب کن اما ناطق نوری را نباید بگذاری!» (ناطق نوری، ۱۳۸۴، ۲۱۰)

اما با حذف ناطق نوری و جایگزینی محمدرضا مهدوی کنی (که مورد پذیرش بنی صدر قرار گرفت) باز هم اختلافاتی باقی بود.

با توجه به عدم پاسخ صریح رئیس جمهور به تقاضای تصویب لیست وزراء، نخست وزیر اسامی وزرای کابینه را بدون تصویب وی طی نامه ای به رئیس مجلس اعلام می کند. در این نامه هیچ صحبتی از تصویب وزراء توسط

رئیس‌جمهور نشده و اصولاً بدون تصویب رئیس‌جمهور چنین نامه‌ای طبق قانون غیر قابل قبول بود.

«ریاست محترم مجلس شورای اسلامی- به دنبال مذاکراتی که با ریاست جمهوری به عمل آمد قرار شد هیئت دولت را به مجلس معرفی کند، به این اساس صورت اسامی همکاران خود را به پیوست به آگاهی می‌رساند اینجانب آمادگی دارم تا برای اعلام برنامه و کسب نظر نمایندگان محترم در اولین فرصت در مجلس شورای اسلامی حاضر شوم. محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر اسامی هیئت دولت

- ۱- وزارت اقتصادی و دارایی محمد نوربخش.
- ۲- سرپرست برنامه و بودجه داوودی.
- ۳- وزارت بهداری: دکتر منافی.
- ۴- اداره بهزیستی: محمدعلی فیاض بخش.
- ۵- وزارت پست و تلگراف: محمود قندی.
- ۶- وزارت راه و ترابری: موسی کلانتری.
- ۷- وزارت امور خارجه: حسین موسوی.
- ۸- وزارت علوم و آموزش عالی: دکتر حسن عارفی.
- ۹- وزارت بازرگانی: رضا صدر یا سیداسدالله لاجوردی.
- ۱۰- وزارت صنایع و معادن: مهندس نعمت‌زاده
- ۱۱- وزارت آموزش و پرورش: محمدعلی رجایی.
- ۱۲- وزارت کشاورزی: محمد سلامتی.
- ۱۳- وزارت کار و امور اجتماعی: احمد توکلی.
- ۱۴- وزیر مشاور در امور اجرایی: بهزاد نبوی.
- ۱۵- سرپرست مسکن و شهرسازی و وزیر مشاور: محمدشهاب گنابادی.
- ۱۶- وزارت نیرو: حسن عباس‌پور.
- ۱۷- وزارت ارشاد ملی: عباس دوزدوزانی.
- ۱۸- وزارت کشور: محمدرضا مهدوی کنی.
- ۱۹- وزارت نفت: احمد ابراهیمی.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۹)

در ترکیب کابینه میرحسین موسوی (سر دبیر روزنامه انقلاب اسلامی) و عباس دوزدوزانی (سر دبیر روزنامه صبح آزادگان) از منتقدان جدی رئیس جمهور، همچنین احمد توکلی، محمد سلامتی و بهزاد نبوی از مخالفان ایشان در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند. همچنین قندی، کلانتری، نعمت زاده، عباسپور، نوربخش، فیاض بخش و لاجوردی عضو حزب یا از نزدیکان دبیرکل حزب بودند. در واقع ۱۲ نفر از ۱۹ نفر کابینه بطور ملموس در جناح مخالف رئیس جمهور قرار داشتند.

رئیس جمهور علت عدم تعجیل در تصویب وزراء را عدم الزام قانونی اعلام می کند اما واقع امر آن بود که رئیس جمهور با آن که خود به طور شفاهی به نخست وزیر گفته بود در ترکیب کابینه نظری نخواهد داد (به جز دو وزیر)، اکنون ترکیب کابینه را نپسندیده بود و از گفتن صریح آن خودداری می کرد. او چنان که دیدیم در این باره به قول خودش سکوت مصلحتی کرد:

«رئیس جمهور درباره ماده آیین نامه مجلس شورای اسلامی که گفته است نخست وزیر باید ۱۰ روز از تاریخ رأی تمایل مجلس وزرا را تعیین کند گفت که آن ماده آیین نامه با قانون اساسی سازگار نیست، برای این که تنها مجلس نیست که باید تصویب کند و یک طرفش هم رئیس جمهور است که باید وزرا را تصویب کند. وی افزود رئیس جمهور هم مقید نمی شود که موافقت یک روزه بدهد، همان حقی که من دارم مجلس هم دارد. مگر مجلس را می شود مجبور کرد که شما ۲۴ ساعته رأی اعتماد بدهید مسلماً نه. رئیس جمهور را هم نمی شود مقید کرد که شما فوراً رأی خود را اعلام بکنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۳)

رئیس جمهور شش روز بعد دقیقاً همان زمان که لیست وزرا توسط نخست وزیر به مجلس داده شد زبان به انتقاد گشود و کابینه انتخابی را دولت تضاد خواند:

«بعضی ها تلاش می کنند دولتی تشکیل شود که دولت تفاهم نباشد و من حالا به آن می گویم دولت خط تضاد. وی که به نامه سرگشاده مجاهدین

انقلاب اسلامی اشاره می‌کرد گفت این‌ها می‌خواهند خط خودشان حاکم باشد که همان خط زور است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۹)

چهار روز پس از ارائه لیست توسط نخست‌وزیر، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حامی اصلی نخست‌وزیر در تاریخ ۵۹/۶/۶ با توجه به عدم تصویب وزرا از سوی رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به مجلس شورای اسلامی ۱۰ مورد از مسائل روز مربوط به اختلاف رئیس‌جمهور و مجلس را شرح داده و به طور غیرمستقیم بدون آن‌که نامی از رئیس‌جمهور ببرد وی را مورد شدیدترین انتقادات تا آن زمان قرار داده و از مجلس می‌خواهد حتی به یک وزیر غیرمکتبی و غیرخط امام رأی ندهد، در بخشی از این نامه می‌خوانیم:

«در یک نگاه سریع و کوتاه می‌بینیم که از آغاز تاکنون چگونه برای جلوگیری از استقرار کابینه‌ای که بتواند تداوم بخش انقلاب اسلامی بوده و به راستی پیرو خط امام باشد، کارشکنی و توطئه‌های پی‌درپی صورت گرفته است:

۱- همه مخالفت‌هایی که با مجلس و قدرت و اعتبار آن شده و می‌شود (پیش از تشکیل آن، در جریان انتخابات و هم اکنون) بی‌تردید یکی از اهدافش نیز ناتوان کردن مجلس در امر مهم تأیید کاندیدای صددرصد اسلامی و انقلابی بوده است.

۲- پیشنهاد تشکیل دولت پیش از تشکیل مجلس که گرچه در این مورد امام با یک کلمه «موافقت شد» بدان پاسخ دادند، اما طبیعی است که اگر امام تشکیل آن را لازم می‌دانستند، فرمان ایجاد و استقرارش را، یا حداقل توجه و تذکراتش را می‌فرمودند.

۳- اصرار در معرفی اشخاص غیرخط امامی، چون سلامتیان، نوبری، طباطبایی و حتی زمزمه معرفی اشخاصی چون مدنی، فروهر و ... به عنوان نخست‌وزیر.

۴- مخالفت‌ها و تضعیف‌ها و حتی توهین به نخست‌وزیر خط امام از قبل و در جریان انتخاب و معرفی به مجلس.

۵- تلاش سازمان یافته و هماهنگ دفتر هماهنگی و به کمک عناصر سازمان مجاهدین خلق و دیگر عناصر ضد خط امام و نوشتن شعارهایی چون رجایی نخست‌وزیر ارتجاعی بر در و دیوار و بر پا کردن سخنرانی‌های تحریک‌کننده‌ای که در پایانش به شکل حساب شده شعارهایی علیه نخست‌وزیر و به حمایت از رئیس‌جمهور داده می‌شود.

۶- مطرح کردن جنجالی مسئله تحریم اقتصادی و توطئه نظامی آمریکا، به عنوان حربه‌ای برای فشار علیه کابینه‌ی خط امام. بدین طریق که با تکیه زیاد و بزرگ کردن مشکلات و کوچک نشان دادن توان و ایمان مردم، درصد برمی‌آیند که افراد ساده را تحت تأثیر قرار دهند و مطرح کنند که در این چنین شرایطی مگر می‌شود، مملکت را به دست یک عده افراد مؤمن ولی ساده و نامتخصص سپرد؟ اوضاع به کلی ویران می‌شود! و با استفاده از این اضطراب، دولت را مجبور به پذیرفتن ائتلاف با همان عناصر از غرب آمده‌ی غریزه‌ی غرب‌گرا نمایند.

۷- تکرار کردن دوباره‌ی حدیث کهنه و مفتضح شده‌ی تقدم «تخصص» بر «تقوی» که هر چند نتایج درخشانی!! چون جریانات ارتش (از باقری و مدنی و علوی گرفته تا جریان پادگان «نوژه» و فرار اخیر دو متخصص ارتشی با یک هواپیما) و همچنین عملکرد متخصصین امور خارجه و وزارت ارشاد! و نخست‌وزیری! و متخصص اقتصادی حذف بهره‌ی بانکی! و متخصصین کشاورزی (یزدی) را به بار آورده است، هنوز هم این حضرات شرم نمی‌کنند و حتی سخن امام را نادیده می‌گیرند که می‌گوید: «متخصص فاسد از غیرمتخصص فاسد خطرناکتر است... ما این‌ها را می‌خواهیم چه کنیم، این‌ها باید بروند...»

۸- طرح‌ریزی برنامه‌های توطئه گسترده‌ای که از سخنرانی‌های تضعیف‌کننده و ایجاد مراکز کارشکنی تا پخش به اصطلاح نتایج سنجش آمار آنچنانی! و اشکال‌تراشی‌های بنی‌اسرائیلی و هماهنگی با همه‌ی عناصر «ضد‌ارتجاع!» برای این که حداکثر تا سه ماه کابینه‌ی رجایی را به سقوط بکشاند و دیگر به گمانشان هیچ سدی برای نشستن بر اریکه قدرت و

سرکوبی تمامی «مراکز خود کامه» و انحراف انقلاب از اصالت اسلامی خویش، وجود نداشته باشد.

۹- مطرح کردن «خط من» و سعی در تخطئه و لوث کردن «خط امام» که از مدت‌ها قبل آغاز شده و اکنون به روشنی اعلام شده است. این مورد نیز برای از بین بردن مشخصه‌ی اصلی کابینه جدید یعنی در خط امام بودن آن است، در حالی که لازم به تذکر نیست که هیچ خطی جز «خط امام» در خط اسلام راستین و انقلاب اسلامی ملت شهیدپرور ایران نیست. مطرح کردن هر خطی جز خط امام، هیچ نتیجه‌ای جز شادی دشمنان بزرگ و سنگ‌اندازی در راه انقلاب اسلامی نخواهد داد. هرچند بی‌تردید مضحک‌ه‌ی تاریخ هم خواهد شد.

۱۰- تبلیغات گسترده‌ای که اینک از هر سوی در جهت «رفاه» مردم آغاز شده است و به طور مشخص اعمال وزرایی که در تمام طول وزارت خود یا خواب بوده‌اند یا شریک ضدانقلاب و اکنون در آستانه‌ی تشکیل کابینه‌ی جدید انقلابی شده و طرح‌های انقلابی می‌دهند(۴)، بلافاصله انسان را به یاد کابینه‌ی «شریف امامی» می‌اندازد، که ما مصراً از مجلس شورای اسلامی و به ویژه نمایندگان در خط امام آن می‌خواهیم، از آقای رجایی بخواهند که کوچکترین تعللی نسبت به معیارهای مشخص شده از جانب امام روا ندارد و هرگونه کارشکنی را با مردم و نمایندگان آن‌ها، مستقیماً مطرح نماید. از سوی دیگر انتظار داریم مجلس به عنوان آخرین مرجع تصویب‌کننده‌ی کابینه‌ی با تمام قدرت وزرای غیرمکتبی و غیرخط امام را تأیید نکند و بنا بر گفته‌ی امام «اصلاً اعتنا نکند» نخست‌وزیر نیز با قدرت هر چه بیشتر باید یاری دهد، تا کابینه‌ای که صددرصد در خط امام بوده و کوچک‌ترین تأثیری از ضوابط غربی یا دولت‌های قبلی در آن نباشد، به تصویب برسانند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۸)

حمایت آشکار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از محمدرجایی و بعد از او از میرحسین موسوی باعث ورود چهره‌های سرشناس آن‌ها در کابینه شد، احمدتوکلی، بهزاد نبوی و محمدسلامتی از آن جمله بودند. هنگامی که متن

انتقاد شدیدالحن سازمان مجاهدین انقلاب از رادیو و تلویزیون خوانده شد، رئیس‌جمهور به شدت برآشفته و چنین گفت:

«وقتی که می‌گفتم این رادیو، رادیوی تحریک است و در دست همین‌هاست، اشتباه نمی‌کردم. حالا تا چه روزی باشد که من با مردم راجع به رادیو صحبت کنم و تکلیف این رادیو را معین کنم. مسأله اول این است که رادیو کشور متنی را از یک گروه بسیار کوچک بر ضد رئیس‌جمهور با طول و تفصیل و تفسیر می‌خواند دروغ اول این‌که وقتی که ما می‌گوییم این‌ها خطشان، خط خاص خودشان است و حاکمیت زور را می‌خواهند برقرار کنند، همین بهترین دلیل است، به لحاظ این‌که جمهوری یک مجموعه است و کسانی که در مقام حمله به رئیس‌جمهوری با ۱۰ دروغ شروع می‌کنند، چگونه [می‌توان باور کرد] که قصدشان از تضعیف ریاست جمهوری که رئیس قوه‌ی مجریه [است] تقویت دولت خط امام و مجلس است؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

گویا رئیس‌جمهور خوانده شدن این بیانیه از رادیو را دلیلی بر نفوذ گسترده این سازمان در ارکان قدرت سیاسی دانسته بود.

رئیس‌جمهور طی جوابیه‌ای که در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ رسید به یکایک بندهای نامه پاسخ گفت و نامه را دارای ۱۰ دروغ دانست. بخشی از پاسخ رئیس‌جمهور به بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب به شرح زیر است:

«خوب حالا براساس این ده مقدمه دروغ نتیجه‌گیری کرده‌اند و در این نتیجه‌گیری کار را به توهین به همه خصوصاً به ملت کشانده‌اند، زیرا در قسمت سوم این نتیجه‌گیری خودشان در مورد این دولت می‌گویند که... نخستین دولتی است که مسئله پرهیاهوی تعدد مراکز قدرت را به آسانی و در جهت انقلاب اسلامی حل می‌نماید زیرا دولت‌های پیشین برای حفظ سیستم و نهادهای طاغوتی بالاجبار با نهادهای انقلابی درگیری داشته و آن‌ها را مانع اعمال خط‌مشی انحرافی خویش می‌بینند لذا این تنها نهادهای برآمده از خون شهیدان را با عنوان خودکامه و طرح تعدد مراکز قدرت البته با توجه به پشتیبانی کامل جاسوس‌خانه آمریکا و ارشادات آقای سولیوان تا توانسته‌اند

تضعیف کرده‌اند.... چطور شما به یک دولتی که ۱۸ ماه بر سرکار بوده و این‌ها را امام به این کار گذاشته می‌گویید که ارشادات سولیوان را اجرا کرده‌اند؟ پس بیاید این‌ها را محاکمه کنید چون این‌ها به امام و به ملت خودشان خیانت کرده‌اند و معلوم می‌شود که این‌ها نوکرهای سولیوان بوده‌اند! خوب چطور است چنین خطی خط امام باشد؟! پس همان مطلب است، نهادها در کار نیست، نهادها یک پوششی است چطور شد از نهادها فقط این افراد که جزو این گروه هستند به کار خوانده شدند، دیگران در آن نهادها نبودند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

وی خواهان پیگرد قضایی عاملان نوشتن نامه می‌شود:

«من باید بگویم که این ضوابط [ویژگی وزرا] را قرآن داده است و ما این‌ها را در فصل امام در کتاب «اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی» آورده‌ایم، باید ببینش اسلامی داشته باشد، و اسلام را در ابعاد گوناگون تا حدی بشناسد و مبنای عمل او توحید باشد، علم داشته باشد، برنامه عمل و اخلاق داشته باشد و به جامعه هدف‌های روشنی عرضه کند و با استواری دنبال این هدف‌ها برود در نامه‌ای هم که امام دیشب به من نوشتند همین مطالب را آورده‌اند. ولی مسئله بر سر این قضیه نیست حالا گیریم که این آقایان می‌گویند که نه، علم لازم نیست، معلوم شد که علم غربی و غیرغربی داریم، ببینش غربی و غیرغربی داریم باید ببینش این چنین دولتی توحید باشد یعنی دنبال تفاهم باشد اگر کسانی از این دسته در آن دولت باشند که ده دروغ را مقدمه برای وارد کردن یک اتهاماتی می‌کنند، فوق‌العاده غیرقابل تحمل است، چون در هر کشوری بود و چنین اتهاماتی به او وارد می‌کردند، قطعاً این‌ها فوراً مورد تعقیب قرار می‌گرفتند، آخر سلامت جامعه چه وقت بدست می‌آید که هنوز هم بشود کسانی بدون دلیل این طور اتهامات بزنند و دروغ‌ها بنویسند؟! وقتی این طور شد ببینش این‌ها ببینش توحیدی نیست، با ببینش توحیدی نمی‌شود این حرف‌ها را نوشت، غیرممکن است، این باید ببینش تضاد داشته باشد تا بتواند به راحتی یکی را صد تصور کند و خراب کردن او را لازم ببیند.» (همان)

رئیس‌جمهور نامه‌ای نیز به مجلس فرستاد و اقدام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در راستای قبضه کردن تمام قدرت دانست. او این اقدام را در راستای طرح کلی که پیش‌تر هدف نهایی‌اش را سرنگونی خود از ریاست جمهوری پیش‌بینی کرده بود، دانست:

«مجلس محترم شورای اسلامی نامه‌ای را که در زیر آمده، دیروز تهیه شده است (۵۹/۶/۸) دیشب آن را همراه عریضه‌ای خدمت امام فرستادم و امام پاسخی مرقوم فرمودند که فتوکپی آن دو را می‌فرستم. و نیز به ساعت ۱۲ شب پیش از آن که مطلع شدم دستگاه تبلیغاتی نامه خطاب به مجلس محترم را با سروصدای بسیار پخش کرده است آن نامه را خواندم و ناگزیر این نامه را به عنوان توضیح می‌نویسم.

نمایندگان محترم:

به شما و همه مردم کشور هشدار می‌دهم، این نامه با ده دروغ شروع می‌شود و مرا از هرگونه توضیحی درباره‌ی مطلبی که در نامه قبلی به هیئت تشخیص صلاحیت تذکر داده بودم دایر به اصرار تشکیل هیئت وزیران خط تضاد بی‌نیاز می‌کند. ضابطه اصلی، مخالفت با رئیس‌جمهوری است و من تنها محض روشن شدن ذهن‌ها درباره یک موضوع توضیح می‌دهم، فقره ۲ نامه بسیار روشن‌گر است، تشخیص این امر که چه عمل و چه حرفی در خط امام است با آقایان است هر وقت این‌ها بگویند، خط، خط امام است و گرنه وقتی که مرقوم می‌فرمایند (موافقت شد) [منظور قضیه انتخاب زود هنگام نخست‌وزیر است] دیگر (خط امام) نیست. اما مسئله آنجا نیست، مسئله اینجاست که نامه‌ی من به امام مسبوق به طرحی است برای در دست گرفتن دولت به وسیله یک نیروی مسلح تحت این عنوان که شرایط، شرایط قبل از ۲۸ مرداد است. اگر آن طرح اجرا می‌شد، قانون اساسی تعطیل می‌شد، این طرح در شورای انقلاب نیز عنوان شده است و اثر آن در صورت جلسه شورا برجاست. به گمان من طراحان آن طرح، در پی عمل کردن آن هستند و می‌خواهند امور کشور را تحت قبضه آورند و بدین کار توانا نیستند، این وسوسه فریب و القاء

ایدئولوژی قدرت از سوی دشمنان اسلام و ایران و در صورت اجرا دیر یا زود دشمن را بر ما چیره می‌سازد.

نمایندگان محترم:

چه کسی باور می‌کند کسانی باشند و این دروغ‌ها و توهین‌ها و افتراها را بنویسند، برای قبولاندن دولتی و دولتی که بدین ترتیب تحمیل شد به راه همکاری و تفاهم برود؟ بنابراین به حکم وظیفه قانونی و خطیر بودن وضع، به اجرای قانون اساسی و اصرار تمام می‌دارم. همان طور که امام فرموده‌اند ولت باید دولت تفاهم و وزیران باید اشخاص مومن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال باشند.

رئیس‌جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر (۱۳۵۹/۶/۹) «انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۱» از نامه رئیس‌جمهور چنین برمی‌آید که اگر روزنه کوچکی از امید به تفاهم بین وی و نخست‌وزیر وجود داشت با نامه سرگشاده سازمان مجاهدین انقلاب و خشم رئیس‌جمهور از آن امید به یأس مبدل شده است. زیرا رئیس‌جمهور سازمان مذکور را هوادار نخست‌وزیر می‌دانست. رئیس‌جمهور در قسمت آخر نامه خود به مجلس بطور آشکار بر استفاده از حق قانونی خود (برخلاف حرف گذشته‌اش) تأکید می‌کند. اما پس از رایزنی افراد میانجی با ایشان از موضع خود سریع عقب نشست و با برخی از اعضای کابینه موافقت کرد.

در همان روزی که رئیس‌جمهور در حال نوشتن پاسخ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود و اوضاع سیاسی به تدریج ملتهب‌تر می‌شد، نخست‌وزیر در مصاحبه خود چگونگی پافشاری بر موضع خود مبنی بر انتخاب تمام وزرا توسط خودش بدون اعمال نظر رئیس‌جمهور و در نهایت پذیرش بخشی از کابینه توسط رئیس‌جمهور را تشریح می‌کند. این توافق پس از ملاقات‌های متعدد بین وی و رئیس‌جمهور و همین‌طور ملاقات جداگانه آن‌ها با رهبر انقلاب بدست آمد. از صحبت‌های وی چنین می‌توان نتیجه گرفت که رئیس‌جمهور از اعمال نظر خود در کابینه حداقل از تصور این‌که بتواند برخی افراد نزدیک به خود را وارد کابینه سازد منصرف شده است. قطعاً اعمال فشار

مجلس و توصیه‌های آیت‌الله خمینی و افرادی چون موسوی اردبیلی و مهدوی‌کنی که نقش میانجی و از افراد مورد مشورت رئیس‌جمهور بودند در این جهت بی‌تأثیر نبوده‌اند. از سخنان رجایی چنین برمی‌آید که برای تغییر در افراد کابینه تحت فشار قرار گرفته اما اصرار وی بر روی افراد مدنظرش حتی به قیمت کنار رفتن از نخست‌وزیری باعث عدم توافق کامل شده است. پیش‌تر رئیس‌جمهور نیز ویژگی شخصیتی وی را ثبات و تأکید بر تصمیم و عقیده خود دانسته بود. رجایی می‌گوید:

«با ایشان مفصل صحبت کردم و بالاخره به دنبال آن نامه‌ای که ایشان برای من دادند من از آنجا خارج شدم، خارج شدم مجدد برادرانمان، اساتید آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی اطلاع دادند که خدمت امام رفتند و درباره وزرایی که من انتخاب کردم مطالبی گفتند، امام فرمودند که من دخالت نمی‌کنم، بروید با هم بنشینید و به تفاهم برسید. از من دعوت کردند در جلسه‌ای (سه شبه چهارم) از ساعت تقریباً چهار و چند دقیقه‌ای شروع شد. این جلسه در حضور آقای هاشمی، آقای رئیس‌جمهوری، بنده، آقای موسوی اردبیلی، آقای مهدوی کنی و آقای احمد آقای خمینی تشکیل شد. حدود هشت ساعت ما بحث کردیم در این هشت ساعت مطالبی را برادران گفتند. آقای رئیس‌جمهور گفتند، بنده گفتم، کلیات مسأله را مطرح کردیم، بعد گفتیم خوب برویم روی مصادیق ببینیم افراد چه می‌گویند. برادرانمان موسوی اردبیلی، مهدوی کنی مطالبی گفتند و افرادی را پیشنهاد کردند. جابجایی توصیه کردند و بدون این‌که درباره‌ی کلیه افراد کابینه به نتیجه‌ی نهایی برسیم و بدون این‌که حتی درباره‌ی آن‌هایی که اعلام شدند نتایج قطعی بگیریم من آنجا اعلام کردم که من بر اساس یک ضوابطی داوطلب نخست‌وزیری شدم که اگر آن ضوابط کنار برود بدون این‌که کوچک‌ترین ناراحتی داشته باشم من کنار می‌روم، کسی دیگری که این ضوابطی که شما می‌گویید یا آقای رئیس‌جمهوری می‌فرمایند قبول دارد آن بیاید این کارها را انجام بدهد. من خوشحالم از این‌که برای نخست‌وزیر شدن کوچک‌ترین حرکتی انجام ندادم به طوری که در بعضی موارد مورد سرزنش دوستانم هم بوده‌ام. آن جلسه تمام

شد من مجدداً با توجه به پیشنهاد آن روز، ضمناً قرار شد آقای رئیس‌جمهور هم یک عده افراد را هم برای من صورت بدهند که حالا آن شب ایشان فکر کردند من باید بروم بگیرم، من خیال کردم ایشان برای من می‌دهند که مسئله‌ای نیست تا شنبه غروب مسئله طول کشید پنج‌شنبه غروب من خدمتشان تلفن کردم، معلوم شد که ایشان منتظر من بوده‌اند. صورتی را فرستادند، آن صورت را هم من در نظر گرفتم روز شنبه صبح به ایشان عرض کردم که صورتی آماده شده، با توجه به آن مذاکراتی هم که آنجا شده تا حدودی که معیارهای من را، یعنی آن چیزی را که ما در مجلس مطرح کردیم و مجلس پذیرفته تغییر بدهد. این صورت آماده است. فرمودند که من امروز ملاقاتی با امام دارم من خودم بعد از آن جلسه‌ی ۸ ساعته یک ملاقاتی با امام داشتم و ایشان هم آن روز یک ملاقاتی با امام داشتند بعد از ملاقات ایشان من صورت را خدمتشان بردم و این قضیه مال دیروز عصر است. دیروز عصر مفصل باز هم دو ساعت از ساعت ۳ تا ۵ با ایشان صحبت کردیم جلسه‌ی بسیار جالبی بود من بعد از این که نظراتم را مجدداً گفتم و آقای بنی‌صدر نظراتشان را گفتند و درباره دفاع و کشور من خدمتشان عرض کردم که شما هیچ عجله نکنید من این افراد را قبول دارم شما به خصوص درباره‌ی دفاع- آنچنان دستتان باز است که حتی می‌توانید حالا هم معرفی نکنید بماند یکی هم آنجا یکی از برادران ارتشی مطرح شد. و هر دویمان هم اتفاقاً قبول داشتیم که من بعداً هم صحبت کردم و چون حالا با ایشان صحبت نکردم اسمشان را در کابینه ننوشتم جای وزیر دفاع را خالی گذاشتم تا این که اگر ایشان هم صحبت کردند و به نتیجه رسیدیم خوب اسم ایشان را می‌آوریم هر دویمان توافق داریم. آقای بنی‌صدر یک نامه آنجا تهیه کردند آخرین صحبت‌هایشان این بود، گفتند که من با این کابینه‌ای که تو داری کار می‌کنم و نه به این ترتیب کار می‌کنم که شکست بخوری بلکه کار می‌کنم که پیروز بشوی زیرا من نظریه‌ام، نظریه توحید است برخلاف تو، یا حالا دیروز این را نگفتن قبلاً این اعتقادشان بود من چیزی اضافه نکنم. اگر من با چنین کابینه‌ای کار بکنم موفق بشوم نظریه‌ام یک بار دیگر به اثبات رسیده که نظریه توحید است. من هم خیلی تشکر کردم

و گفتم که قطعاً ما در جهت اشتراک پیش می‌رویم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

رئیس‌جمهور عدم موافقت خود با کابینه معرفی شده توسط نخست‌وزیر را حضور برخی از آنها در فعالیتهای تخریبی (احتمالاً بر علیه خود) می‌داند. این نشان می‌داد که رئیس‌جمهور از این‌که بتواند فردی هماهنگ با خود را وارد کابینه سازد سخت ناامید است و تنها به این مطلب راضی است که از ورود مخالفین سرسخت که علنی علیه وی فعالیتند به کابینه حتی‌المقدور جلوگیری کند:

«بعد آقای رجایی و آقای هاشمی و چند تن از نمایندگان مجلس آمدند و تا یک بعد از نیمه‌شب درباره دولت صحبت شد. من گفتم نسبت به وزرا می‌توان بی‌نظر بود، یعنی نظر مخالف نداشت یا نظر مخالف داشت. ضابطه‌ام برای نظر مخالف نسبت به بعضی از وزرا این است که اگر عده‌ای روش‌های تخریبی را اساس کار قرار داده باشند. و من وزارت آنها را تصویب نکنم معنایش این است که به نسل امروز می‌گوییم در جمهوری اسلامی اصل این است که هر حزبی بیشتر ناسزا بگوید، هر که بیشتر تهمت بزند، هر که بیشتر جو مخالف درست بکند، هر که بیشتر اذهان را مشوش کند او احتمال به دولت رسیدنش بیشتر است. و این نفی همه‌ی تفکر و عمل من است. این نفی معنوی است که براساس آن، مردم رأی داده‌اند. نفی معنویت انقلاب است و به نظر من در واقع نفی خط امام است، خط امام یعنی همین که ما معنویت و اعتقاد به خدا و اخلاص ناشی از این اخلاق را اساس کار بشناسیم. اگر چنین نشد، خط، خط ضد امام است. بنابراین با کسانی که در این روش‌ها بوده‌اند، نمی‌توانم موافقت کنم و این موافقت را سازشکاری می‌دانم. به نظر من معنای مکتبی عمل کردن، همین است که انسان براساس موازنه عدمی، رابطه با خدا عمل کند یعنی اگر ناتوان بود هیچ، والا تا می‌تواند باید با کسانی که در آن روش‌های تخریبی هستند، تفاهم نکند و من خود را ناتوان نمی‌بینم که مخالفت خودم را بی‌اثر بینم و گمان می‌کنم مردم این کشور که وحدت می‌خواهند و وحدت ضامن پیروزی انقلابشان است، رئیس‌جمهور را

می‌خواهند مظهر همین وحدت باشد و این معنای عدم سازش با گروه‌هایی است که اساس کار را تخریب قرار داده‌اند روش‌هایی که جملگی در قرآن نفی شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۵)

پس از ملاقات فشرده رئیس‌جمهور با افراد ذی‌نفوذ مجلس و افراد میانجی و اصرار نخست‌وزیر بر انتخاب همکاران خود و عدم تغییر آن‌ها، رئیس‌جمهور طی نامه‌ای از رهبر انقلاب می‌خواهد دستورات لازم را در جهت رفع بن‌بست موجود بدهد، اما این بار هم چون گذشته ایشان قضیه را طبق قانون به مجلس، نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور ارجاع دادند:

«بسمه تعالی»

به عرض می‌رساند: امروز بعد از ظهر آقای رجایی آمد فهرست وزرا را آورد غیر از یکی دو تغییر غیراساسی همان فهرست قبلی است حتی در مورد وزارت بازرگانی و کشور را نیز دو نفر گذاشته که مجلس رأی بدهد، نامه‌ای هم نوشته است که به نظر می‌رسانم به این ترتیب بنابر همان فهرست است و در آن فهرست اسامی که در جلوی آن‌ها علامت گذاشته‌ام همان‌ها هستند که صلاحیت‌شان برای اینجانب محرز نیست برای این‌که نمونه‌ای معروض کرده باشم به عنوان وزیر همان کسی معرفی شده است که گزارش کذایی را درباره اطرافیان من تهیه و خدمت شما آورده است و تقاضای مصرانه کرده بودم رسیدگی و دروغ و راستش معلوم شود با آقای رجایی بسیار صحبت کردم و فرمایشات صبح شما را که باید با هم تفاهم کنید و هم خدمتگزار اسلام باشید و تضعیف هیچ ارگانی نه رئیس‌جمهوری و نه مجلس به سود کشور نیست را گفتم، معلوم شد اعضای هیأت وزیران مثل خود نخست‌وزیر لایتغیرند با هم در متن نامه ضمیمه موافقت کردیم که به مجلس می‌فرستم هرطور می‌فرمایید عمل می‌کنم خود، مصلحت کشور و نجات حکومت را در اجرا شدن تام و تمام قانون اساسی می‌دانم اما همان طور که صبح عرض کردم همواره نشان داده‌ام تصمیم شما هر چه باشند اجرا می‌کنم. ابوالحسن بنی‌صدر ۱۳۹۵/۶/۸

پاسخ امام به رئیس‌جمهور به شرح زیر است:

بسمه تعالی اینجانب دخالتی در این امور نمی‌کنم موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند. والسلام علیکم روح‌الله الموسوی الخمینی» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۱)

رئیس‌جمهور پس از اطلاع از نظر رهبر انقلاب و پس از ملاقات‌های متعدد با نمایندگان مجلس و نخست‌وزیر بنابر دستور شفاهی رهبر انقلاب مبنی بر معرفی بخشی از کابینه که مورد تأیید رئیس‌جمهور است و شروع به کار کابینه تا یافتن افراد مورد توافق طرفین برای دیگر وزارتخانه‌ها، نظر مساعد خود با بخشی از کابینه را اعلام کرد اما قول داد مسائل کشور را با مردم در روز هفده شهریور در میان خواهد گذارد:

«من در مورد تعدادی از وزرا حرفی نداشتم چند نفری هم هنوز تصویب نشده‌اند، آن تعدادی که تصویب شده‌اند حالا همین مطلب هم با امام صحبت شد ایشان فرمودند همان تعدادی که تصویب شده معرفی بشوند تا آن چند نفری که مانده‌اند هم به تدریج یک اشخاص قابلی پیدا بشوند و معرفی بشوند. مطالب دیگری هم در زمینه مسائل عمومی کشور دارم که انشاءالله در روز هفده شهریور در میدان شهدا خواهم گفت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۲)

نخست‌وزیر پس از این توافق (معرفی بخشی از کابینه) نامه‌ای به رئیس‌جمهور نوشت و نام ۲۱ وزیر کابینه را اعلام نمود تا هر کدام مورد تأیید رئیس‌جمهور هستند به مجلس معرفی کند:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم برادر دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری، بدین وسیله آخرین صورتی که در جلسات مختلف مطرح شده و بسیاری مورد توافق و بعضی هم هنوز در گرو اظهار نظر نهایی شما می‌باشند به خدمت تقدیم می‌دارد تا هر طور مصلحت می‌دانید اقدام نمایید.

۱- آموزش عالی و فرهنگ دکتر حسن عارفی. ۲- ارشاد ملی عباس دوزدوزایی. ۳- آموزش و پرورش علی اکبر پرورش. ۴- اقتصاد و دارایی دکتر محسن نوربخش ۵- بهداری دکتر هادی منافی ۶- بهزیستی دکتر محمدعلی فیاض بخش. ۷- بازرگانی (نام نوشته نشده است) ۸- برنامه و

بودجه سید اسماعیل داوودی. ۹- پست و تلگراف، دکتر محمود قندی، ۱۰-
 خارجه مهندس حسین موسوی، ۱۱- دفاع سرهنگ جواد فکوری، ۱۲- راه،
 مهندس موسی کلانتری ۱۳- شهرسازی و مسکن، مهندس محمدشهاب
 گنابادی ۱۴- صنایع، مهندس محمدرضا نعمت‌زاده. ۱۵- کشاورزی محمد
 سلامتی. ۱۶- کار، احمد توکلی. ۱۷- کشور آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی.
 ۱۸- مشاور در امور اجرایی مهندس بهزاد نبوی. ۱۹- مشاور و سرپرست
 شرکت ملی فولاد ایران دکتر محمود احمدزاده هروی ۲۰- نیرو، دکتر حسن
 عباسپور. ۲۱- نفت اصغر ابراهیمی؛ محمدعلی رجایی» (انقلاب اسلامی،
 ۵۹/۶/۱۲)

رئیس‌جمهور در پاسخ نام ۱۴ نفر را که مورد تأیید وی بودند را به مجلس
 معرفی می‌نمایند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

نسبت به وزرا زیر که آقای محمدعلی رجایی پیشنهاد کرده‌اند نظر مخالف
 ندارم و طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی قابل معرفی به آن مجلس محترم هستند.
 ۱- آموزش عالی و فرهنگ دکتر حسن عارفی. ۲- ارشاد ملی عباس
 دوزدوزانی. ۳- بهداری دکتر هادی منافی. ۴- بهزیستی دکتر محمد علی فیاض
 بخش. ۵- پست و تلگراف و تلفن محمود قندی. ۶- دفاع سرهنگ جواد
 فکوری. ۷- راه موسی کلانتری. ۸- شهرسازی و مسکن محمدشهاب گنابادی.
 ۹- صنایع محمدرضا نعمت‌زاده. ۱۰- کشاورزی محمد سلامتی ۱۱- کشور
 حجت‌الاسلام مهدوی کنی ۱۲- مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد ایران
 محمود احمدزاده ۱۳- نیرو حسن عباس‌پور ۱۴- مشاور امور اجرایی بهزاد
 نبوی؛ ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور» (همان)

جالب آن‌که تفاوت دو لیست وزرا یا به عبارتی افرادی که مورد تأیید
 رئیس‌جمهور قرار نگرفتند عمدتاً همان افرادی بودند که به قول احمد توکلی
 عامل اصلی ترغیب رجایی به پذیرش نخست‌وزیری بودند. در واقع همان‌هایی
 که به میرسلیم رأی اعتماد نداده بودند. اکبر پرورش، محسن نوربخش،
 اسماعیل داوودی، حسین موسوی، احمد توکلی و بالاخره اصغر ابراهیمی مورد

تأیید رئیس جمهور قرار نگرفتند. البته محمد سلامتی و بهزاد نبوی تنها افرادی از این گروه بودند که مورد تأیید رئیس‌جمهور قرار گرفتند.

اما وزرای مورد اختلاف که هنوز معرفی نشده بودند چه کسانی بودند. محسن‌نوربخش چهره‌ای فوق‌العاده جوان و تحصیل‌کرده آمریکا در رشته اقتصاد و عضوانجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا و برای پست مهم وزارت اقتصاد هنوز خیلی جوان بود. او هم از نزدیکان حزب جمهوری اسلامی بود و از سویی هیچ‌گونه تجربه‌کاری نداشت. احمد توکلی وزیر پیشنهادی کار و امور اجتماعی نماینده مردم بهشهر در دوره اول مجلس بود و عضو جریان راست حزب جمهوری اسلامی و مورد حمایت‌بازار و اصناف و جریان مؤتلفه اسلامی بود. او هم کم و بیش مانند نوربخش چهره جوان و ناشناخته محسوب می‌شد. اکبر پرورش نیز عضو اکثریت راست حزب جمهوری اسلامی بود و دیر زمانی پیش به شغل معلمی در اصفهان اشتغال داشت، او عضو بافت مرکزی جریان مؤتلفه داخل حزب جمهوری محسوب می‌شد که به عنوان وزیرآموزش و پرورش معرفی شده بود. اصغر ابراهیمی از دوستان قدیمی بهزاد نبوی کاملاً متمایل به جریان چپ حزب جمهوری اسلامی و عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که او نیز چهره‌ای ناشناخته و جوان محسوب می‌شد و از نظر بنی‌صدر وزارت عظیم نفت کمی برایش زیاد می‌نمود و بالاخره وزارت بازرگانی که احتمالاً هیچکس برای آن در نظر گرفته نشده بود اما رضا صدر، اسدالله لاجوردی، حبیب‌الله عسکراولادی و بادامچیان از نامزدها برای اشتغال این پست بودند که به جز اولی بقیه عضو جریان راست (مؤتلفه اسلامی) حزب جمهوری بودند. اما جنجال برانگیزترین انتخاب محمدعلی رجایی، انتخاب میرحسین موسوی برای پست مهم وزارت خارجه بود که این یکی اصلاً برای بنی‌صدر قابل پذیرش نبود.

میرحسین موسوی که دیرزمانی پیش همراه با جریان نهضت آزادی و افرادی چون حبیب‌الله پیمان، عبدالعلی بازرگان و محمد توسلی به انتشار نشریه دانشجویی "جنبش مسلمانان ایران" پرداخته بود و نقش بسیار مهمی در آگاهی دانشجویان داخل و خارج کشور داشت پس از پیروزی انقلاب وارد حزب

جمهوری اسلامی گردید و به سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی منصوب شده بود. (اسناد نهضت آزادی، جلد ۹، ص ۲)

روزنامه ایشان پس از پیروزی انقلاب دید منتقدانه تندی نسبت به دولت موقت بازرگان و پس از ایشان نسبت به ریاست جمهوری بنی صدر داشت. کم کم انتقاد این روزنامه به مخالفت و افشاگری در مورد جریانی که آن زمان به جریان لیبرال و وابسته به غرب معروف شده بود، تبدیل گشت و عملاً حزب جمهوری اسلامی در مقابل جریان ملی گرا و ملی مذهبی قرار گرفت و طبیعی بود که بنی صدر از مخالفت‌ها و افشاگری روزنامه جمهوری اسلامی و سردبیر آن میرحسین موسوی نسبت به خود و جریان ملی خشمگین باشد. دید منفی بنی صدر نسبت به میرحسین موسوی چنان زیاد بود که هیچگاه حاضر نشد او را در هیأت دولت بپذیرد. بنی صدر، موسوی را جوانی تندرو می دانست که ممکن است رابطه ایران با آمریکا و غرب را از این که هست بدتر کند.

جلال الدین فارسی بعدها جریان معرفی میرحسین موسوی به وزارت خارجه را چنین بیان می کند:

«شهید عالیقدر محمدعلی رجایی بر سر وزیر خارجه با بنی صدر رئیس جمهور کشمکش داشت. بنی صدر می خواست کسی از دارودسته خودش را به این سمت بگمارد. مجلس و نخست وزیر زیر بار نمی رفتند. ناچار رجایی، خود سرپرستی آن وزارت را برعهده گرفت. اما چون هیچ ورودی به آن امر نداشت، می کوشید تا وزیر مناسب را برای آن بیابد. بارها اصرار ورزید تا آن وزارت را بپذیرم. به دلایلی نپذیرفتم، از بنده خواست کسی را معرفی کنم. آقای مهدی نواب را که شهید آیت الله بهشتی او را در آلمان از نزدیک می شناخت و پسندیده بود معرفی کردم. مثل مرحوم رجایی سابقه عضویت در نهضت آزادی ایران را داشت. بنی صدر هم او را می پذیرفت. پس از یک جلسه گفتگو، مرحوم رجایی نظر منفی داد و از بنده خواست دیگری را معرفی کنم، آقای مهندس میرحسین موسوی را معرفی کردم. بدین سان، ایشان وزیر خارجه شد، و پس از انفجار دفتر نخست وزیری به نخست وزیری رسید» (فارسی، ۱۳۷۳، ۵۴۲)

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی پس از اعلام کابینه رجایی بلافاصله نسبت به آن واکنش نشان داد و آن را در مجموع خوب ارزیابی نمود: «در جمع آن را یک کابینه مناسب با آرمان انقلاب می‌بینم. هر چند عده زیادی از آن‌ها سابقه وزارت ندارند تا بتوانیم درباره کاربرد قطعی آن‌ها از حالا نظر بدهیم و طبیعی است که در هر انقلابی چنین است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۳)

نخست‌وزیر پس از توافق اجمالی بر سر برخی از اعضای کابینه از رئیس‌جمهور می‌خواهد از بیان اختلافات فی‌مابین در جراید به خصوص روزنامه انقلاب اسلامی خودداری کند، او در عین حال تلویحاً رئیس‌جمهور را به بزرگ کردن مسائل و سیاه‌نمایی در روزنامه‌ها متهم می‌سازد، این درحالی بود که رئیس‌جمهور همزمان وعده داده بود مسائل کشور را با مردم در روز هفدهم شهریور ماه مطرح خواهد ساخت. رجایی چنین گفت:

«رئیس‌جمهوری که خوشبختانه ایشان هم به اندازه کافی در جامعه صحبت کرده‌اند و همه به اندازه کافی شناخته شده هستند همه ما در خدمت هستیم و مبادا آنچه که روزنامه‌ها برای هدف‌هایی که من الان در خودم آن رسالت را نمی‌بینم که بگویم اگر خداوند توفیق خدمت به من داد آن‌ها هم باید خودشان را اصلاح بکنند و من از نوشته‌هایشان در چنین جو متلاطم جامعه‌ای که در آن از قول همان رئیس‌جمهوری و در همان روزنامه می‌خوانیم که احتمال حمله هست احتمال کودتا هست احتمال چه هست، احتمال چه هست، غرب چنین شد، شرق چنان شد، جنوب چنین شد. حالا بیایم چیزی که در پشت میز بین من و رئیس‌جمهوری وجود دارد بیایم در روزنامه علنی کنیم توی یک مستطیل بگذاریم مشخص کنیم که بله باید کارها براساس قانون اساسی باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس در مورد روند معرفی وزرا به مجلس و اختلاف بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر معتقد است مجلس در این اختلافات کاملاً بی‌طرفانه عمل کرده است:

«بعد از انتخاب نخست‌وزیر، تعیین و معرفی وزرا به مجلس، نخستین چالش جدی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. طبق [اصل یکصدوسی‌وسوم] قانون اساسی [پیش از بازنگری] اعضای دولت باید به پیشنهاد نخست‌وزیر و تأیید رئیس‌جمهور، برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی شوند. اما چون آقای رجایی و آقای بنی‌صدر از بینشی یکسان و مثل هم برخوردار نبودند، صلاحیت‌ها و لیاقت‌های افراد در نظر هر یک از آنها مفهوم خاص خودش را داشت و مشخص بود که فرد صالح از نظر رئیس‌جمهور با نخست‌وزیر تفاوت دارد و این امر، تفاهم میان این دو را مشکل کرده بود. در واقع نتیجه‌ی همان وضعی که در مورد انتخاب نخست‌وزیر پیش آمد، اینجا در انتخاب اعضای کابینه نیز بروز کرد. آقای بنی‌صدر علی‌رغم موافقتی که با معرفی آقای رجایی به عنوان نخست‌وزیر کرده بود، از اظهار مخالفت با وی و حتی بیان این نکته که نخست‌وزیری رجایی به او تحمیل شده، ابایی نداشت و با صراحت می‌گفت که آقای رجایی را نخست‌وزیری صالح نمی‌داند و به شدت خواستار آن بود که اعضای کابینه را از همفکران خود تعیین کند و البته آقای رجایی هم که مشخص بود از لحاظ فکری و بینش سیاسی با آقای بنی‌صدر اختلافاتی دارد، زیر بار این کار نمی‌رفت و معتقد بود که کابینه باید یکدست باشد تا بتواند کشور را اداره کند. به همین دلیل باز هم بحث همکاری و حضور مجلس برای حل این مشکل مطرح شد. اما نمایندگان این بار احساس کردند این روش صحیح نیست و برای این‌که در آینده ادعا نشود که مجلس در این کار دخالت کرده، خواستار اتخاذ موضع بی‌طرفی از سوی مجلس شدند و همین‌طور نیز عمل شد. بعد از این، چندین نشست بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر با حضور عده‌ای از اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و جمعی از اشخاص سیاسی و افراد کاندیدای وزارت، برای رفع سوءتفاهم‌ها و نزدیک کردن دیدگاه‌ها برگزار شد که نتیجه‌ی مهمی در برنداشت. من در یکی دو تا از این جلسات شرکت و کوشش کردم که طرفین را به نقطه‌ی تفاهمی برسانم. اما موفق نشدم. البته نه این‌که این جلسات هیچ تأثیری نداشت، بلکه مؤثر هم بود. ولی نه آن‌طور که

ما می‌خواستیم و انتظار داشتیم. حاج احمد آقا هم در برخی از این جلسات بود، ولی از دخالت در انتخاب افراد، جداً پرهیز می‌کرد و فقط اگر در مورد شخصی نظری از وی خواسته می‌شد نظر خود را می‌داد و البته گزارش مذاکرات را هم برای امام می‌برد. پس از آن‌که از مجموع این جلسات مشورتی، نتیجه‌ی مورد نظر حاصل نشد، آقای بنی‌صدر نامه‌ای به امام نوشت و از ترکیب کابینه‌ی پیشنهادی آقای رجایی گله کرد و به نوعی خواستار دخالت امام شد. اما امام در پاسخ وی تأکید کردند: «اینجانب دخالتی در این امور نمی‌کنم. موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند.» با این پاسخ امام، بنی‌صدر که می‌دید رجایی در معرفی افرادی که از نظر او صالح هستند و می‌توانند با وی همکار باشند، مصر است، پذیرفت که تعیین کلیه‌ی وزرا به استثنای وزرای دفاع و کشور را به خود نخست‌وزیر واگذارد و در مورد آن‌ها نظری ندهد و سکوت کند، اما در مورد این دو وزیر، نظر خود را داشته باشد. همین مسأله نقطه‌ی آغاز تعیین و معرفی جمعی از اشخاص به عنوان وزرای پیشنهادی به مجلس شد و به دنبال آن نامه‌ی نخست‌وزیر در معرفی نخستین اعضای کابینه دولت [به تعداد ۲۱ نفر] به مجلس رسید و من آن را به همراه نامه‌ی رئیس‌جمهور که اختیار انتخاب وزرا به استثنای وزرای کشور و دفاع را به نخست‌وزیر داده بود، در صحن علنی مجلس [در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۹] قرائت کردم. پس از طرح این دو نامه، گروهی از نمایندگان مجلس به معرفی اعضای دولت، بدون کسب موافقت رئیس‌جمهور بر روی تک تک افراد اعتراض کردند و آن را مخالف قانون اساسی دانستند و هم زمان آقای بنی‌صدر هم بر نظر اعلام شده‌ی خویش نماند و مجدداً خواستار تأیید همه‌ی وزرا شد. در نهایت قرار شد طبق قانون اساسی، نخست‌وزیر وزرای پیشنهادی را به رئیس‌جمهور معرفی کند و پس از تأیید وی، اسامی وزرا به مجلس داده شود. این مرحله نیز چند روزی طول کشید و حتی به مکاتبه‌ی مجدد بنی‌صدر با امام و تأکید ایشان بر عدم دخالت در مسأله و ضرورت تفاهم آقایان هم منجر شد. سرانجام رئیس‌جمهور از میان

بیست و یک نفر وزیر معرفی شده توسط نخست‌وزیر، فقط در مورد چهارده نفر اعلام کرد که نظر مخالف ندارد و آن‌ها را قابل معرفی به مجلس دانست.....پس از رسیدن این نامه و نامه‌های نخست‌وزیر که در همین ارتباط به رئیس‌جمهور و به مجلس نوشته شده بود، آن‌ها را در صحن علنی مجلس [در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۹] قرائت کردم و بعد از آن بود که بحث پیرامون کابینه آغاز شد و طی چند جلسه ادامه یافت.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۹۳)

سخنرانی ۱۷ شهریور رئیس‌جمهور

رئیس‌جمهور پیش‌تر وعده داده بود درباره کابینه و مسائل مهم کشور با مردم سخن خواهد گفت. اما واقع امر آن بود که حرف‌ها همان حرف‌های گذشته بود. ایشان دوباره طرف مقابل به خصوص حزب جمهوری اسلامی را به مهره‌چینی و تلاش برای قبضه کردن تمام پست‌های کلیدی کشور متهم ساخت. وی پنج روز بعد از تصویب ۱۴ نفر از وزرا طی سخنرانی تاریخی خود در میدان شهدا (ژاله) تهران به مناسبت سالگرد واقعه ۱۷ شهریور مدعیات گذشته را تکرار نمود. وی طرف مقابل را انحصارطلب و در پی بدست گرفتن تمام پست‌های کلیدی معرفی کرد و به آن‌ها هشدار داد آن‌ها را با اسم و رسم افشا خواهد کرد. رئیس‌جمهور به عنوان رئیس قوه مجریه در اعمال نظر در مورد نخست‌وزیر و تک تک افراد کابینه از نظر قانونی محق بود اما به واسطه اختلاف غیرقابل حل ایشان با جریان اکثریت مجلس و عدم پذیرش وساطت عقلای سیاسی و حتی تا حد زیادی تحریک بیشتر این جواز سوی بخشی از سران گروه‌ها و احزاب نتوانست حق قانونی خود را اعمال کند. این چالش در صورت عدم عقب‌نشینی رئیس‌جمهور از موضع خود می‌توانست اداره کشور را با بن‌بست روبرو سازد. این‌که سهمی از کابینه یعنی چند وزیر به رئیس‌جمهور اختصاص یابد، چند وزیر توسط نخست‌وزیر و چند وزیر توسط اکثریت مجلس انتخاب شوند روال غیرمعمولی نبود و الزاماً دولتی ناهماهنگ ایجاد نمی‌کرد، راه‌حل دیگری نیز وجود داشت که در مورد

تمام وزرا به صورت تک‌تک می‌شد بین رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و چند نفر به انتخاب نمایندگان مجلس توافق شود و سهم هر گروه از کابینه مشخص باشد و این روال نیز چیز غیرمرسوم نبود اما واقع امر آن بود که اکثریت مجلس و خود نخست‌وزیر بر حاکمیت یکدست و هماهنگ تأکید داشتند و این شیوه را نمی‌پذیرفتند. چه در مورد انتخاب نخست‌وزیر و چه در انتخاب وزرا گرچه رئیس‌جمهور در ابتدا بر موضع خود پافشاری می‌کرد اما به سرعت تحت تأثیر فشارها و شرایط ملتهب سیاسی داخلی و منطقه‌ای مجبور به عقب‌نشینی شد. به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور خود را در انتخاب نخست‌وزیر و وزرا متضرر می‌دید و آن را موجب سرافکنندگی خود و تحقیر جایگاه خود می‌پنداشت. سال‌ها بعد رئیس‌جمهور مهم‌ترین اشتباه سیاسی خود را تن در دادن به نخست‌وزیری محمدعلی رجایی دانست. این سرافکنندگی و احساس زیانکاری رئیس‌جمهور را وا می‌داشت در افکار عمومی با به اصطلاح افشاگری این ضعف را جبران کند. سخنرانی تند و شدیدالحن رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در واقع انعکاس همین جبران ضعف ایشان بود. وی در این سخنرانی به حزب جمهوری اسلامی که آن را مرکز اصلی برنامه‌ریزی در جهت منزوی ساختن و سلب اختیار از خود می‌پنداشت به شدت حمله نمود. نظر به اهمیت تاریخی و محتوای سخنرانی رئیس‌جمهور در این روز بخش‌های عمده و مهم آن را از نظر می‌گذرانیم:

«هر نوبت که من خواسته‌ام از صفات و مشخصات مستکبر حرف بزنم. دیده‌ام که اشخاص و گروه‌هایی صدا به فریاد و فغان برآورده‌اند که این حرف‌ها چرا زده شده است؟ خوب مگر این حرف‌ها بخش مهمی از قرآن ما نیست؟ مگر ما نباید به شما مردم آگاهی بدهیم تا روش‌ها و رفتارها را بشناسید؟ صفت و خلق و خوی کافر و مشرک و طاغوت را بشناسید؟ برای بیان آنچه که در قرآن در این موارد آمده است ساعت‌ها وقت لازم است، اما من امروز صبح به قرآن مراجعه کردم و به نظرم رسید که چند مشخصه حاکمیت شرک و کفر را بر جامعه بگویم بلکه برای دنباله سخن من زمینه مکتبی فراهم شده باشد. مشخصه سیاسی یک جامعه شرک زده انحصار

حکومت به یک گروه است. قرآن این وضعیت را در جامعه عرب جاهلی به حکومت قریش بازمی‌شناساند و مشخصات حاکمیت قریش را باز می‌گوید، شما می‌دانید که قریش حکومت انحصاری و به قول امروز پست‌های کلیدی را از آن خود می‌خواستند، مقامات و منصب‌های اصلی حکومتی را به خود اختصاص می‌دادند و نژادپرستی آن‌ها حد و اندازه نمی‌شناخت و حضور غیر خود را در حکومت غیرقابل تحمل می‌دانستند. پس مشخصه اول شرک و کفر انحصار و کوشش در قبضه کردن مقام‌های تعیین‌کننده مقامات حکومتی از راه طرد و نفی دیگران است و کمی بعد خواهیم دید که این دیگران چه کسانی هستند. مشخصه اقتصادی جامعه شرک‌زده، جامعه جاهلیت، فقر عظیم توده است، قرآن در بسیاری از جاها و از جمله در سوره روم آیه‌های ۳۶ و ۳۷ می‌گوید فقر عظیم توده‌ها بیان‌کننده حاکمیت شرک است. در جامعه‌ای که یک اقلیت معدود از راه غارت و چپاول و روش‌های زورگویانه منابع ثروت را به خود منحصر می‌کنند و در جامعه‌ای که یک انبوه عظیم مردم در فقر سیاه زندگی می‌کنند، توده عظیم در فقر روزافزون فرو می‌رود که این از بارزترین مشخصه‌های جامعه شرک‌آلوده است. در پیام امام نیز شنیدید در اسلام اقتصاد زیربنا نیست، از نظر علمی هم اقتصاد زیربنا نیست، این یک فریب علمی است، اما فقر توده‌ها نشانه حاکمیت کفر هست، بنابراین اگر ما بخواهیم یک جامعه اسلامی بنیاد بگذاریم، بهترین نشانه‌اش این است که ما چقدر برای از بین بردن فقر توده‌ها می‌کوشیم. چقدر برای از میان بردن حاکمیت گروه‌هایی که حیات اقتصادی کشور را از راه زور و به انواع شیوه‌های نامشروع به انحصار خود درآورده‌اند، خلع ید می‌کنیم و به همان اندازه به سوی اسلام و استقرار جامعه اسلامی می‌رویم. در جامعه‌ای که اکثریت انبوه آن از همه چیز محروم است، در جامعه‌ای که مردمش به داشتن لقمه نانی خود را غنی تصور می‌کنند، حرف از اسلام بسیار شرمندگی می‌خواهد، ما به عنوان حکومت اسلامی و به عنوان مسئول این مردم نمی‌توانیم تن به روش‌هایی بدهیم که موجب ادامه فقر مردم بگردد. وظیفه نخستین ماست که در بعد اقتصادی اسلام فقر توده‌ها را از میان برداریم و به مردم محروم نه نوید و امید که خود زندگی

را بدهیم. بنابراین وقتی ما از محرومیت‌ها حرف نمی‌زنیم [می‌زنیم]، یا وقتی از مستضعف حرف نمی‌زنیم [می‌زنیم]، ولی از آنچه که برای رهایی او باید کرد سخن نمی‌گوییم، وقتی برای مستضعفان نوحه و روضه می‌خوانیم و راه‌های عملی در بین بردن فقر آن‌ها را همچنان ناگفته می‌گذاریم، وقتی امکانات داخلی و بین‌المللی را که باید برای از بین بردن این فقر مورد استفاده قرار داد بلااستفاده می‌گذاریم، و بسیاری وقتی‌های دیگر، در این صورت مثل همان جامعه اموی ما داریم از شرایط ایمان حرف می‌زنیم بی‌آن‌که بدانیم کفر چیست و جامعه شرک‌زده چه مشخصاتی دارد. در جامعه جاهلی اشرافیت قریش خود را از نژاد دیگری می‌دانست و در روابط اجتماعی انبوه عظیم مردم به حساب نمی‌آمدند. آن‌ها نیز مثل شما مردم به حساب نمی‌آمدند، می‌گفتند مردم شعور ندارند، مردم علم و آگاهی ندارند و می‌گفتند، می‌شود مردم را با هر شعاری برانگیخت مثل امروز یک گروهی به خود حق می‌داد که قیم مردم بشود و خود را همه کاره مردم بداند و بگوید، که مردم احساسات دارند، شعور و آگاهی ندارند. آن‌ها که سازمان دارند می‌توانند و باید حکومت کنند. چنین حرف‌هایی را ۳۰ سال پیش حزب توده هم می‌زد. اصولاً آن‌ها که می‌خواهند تغییر اجتماع را از راه زور بوجود بیاورند همین حرف‌ها را می‌زنند. پس یک مشخصه جامعه شرک‌آلود میزان ارزش مردم است. در آن جامعه، در جامعه‌ای که توده مردم ارزش پیدا نکرده‌اند و در جامعه‌ای که خواست مردم قیمت پیدا نکرده است، در جامعه‌ای که اراده مردم رعایت نمی‌شود و یک اقلیتی به خود حق بدهد در برابر خواست مردم و ملتی بایستد، بر آن جامعه شرک و کفر حکومت می‌کند. گرچه اسم و عنوان از اسلام داشته باشد. در جامعه کفر و شرک روش‌های سازنده و هدایت‌کننده، یعنی آگاهی دادن، یعنی علم را می‌عار و ضابطه قرار دادن از بین می‌رود. از این جوامع علم و اطلاع رخت برمی‌بندد، روش‌هایی برای جلوگیری از اظهار عقیده و اندیشه اعمال می‌شود که نه تنها دیگران نمی‌توانند بگویند چگونه می‌اندیشند، بلکه مسلمانان نیز نمی‌توانند فکر خودشان را اظهار کنند، در جامعه اموی آن‌ها که عالمان آن‌ها که آگاهند، همچون حسین فرزند پیامبر حق بیان عقیده ندارند اما آن‌ها که می‌خواهند جو

بسازند و به زور تحریک و ایجاد خفقان، حکومت بکنند، آن‌ها همه وسایل بیان را در دست دارند. در جامعه اسلامی مسلمان‌ها باید آزادی بیان داشته باشند و غیرمسلمان‌ها در حدی که اظهار عقیده بکنند، باید امکان داشته باشند. وقتی در جامعه‌ای بتوان ایجاد سابقه ذهنی کرد، وقتی بتوان از راه تکرار در مردم فکر دروغی را القاء کرد البته می‌توان در آن جامعه حاکمیت اقلیتی را مستقر کرد، وقتی به زور تبلیغ و تکرار و ترسانیدن و شکستن مقاومت مردم و ایجاد رعب مانع از آن شد که سخن حق گفته شود، البته می‌توان حاکمیت اقلیتی را برقرار کرد. در این صورت است که ما به شرایط جامعه شرک باز می‌گردیم. وقتی بتوان یک حرفی را به رئیس‌جمهوری نسبت داد و از زیادی تکرار حتی کاری کرد که خود او نیز نتواند تکذیب بکند، بدیهی است که مقدمات بازگشت و رجعت شرک و حکومت طاغوت فراهم می‌شود و بالاخره وقتی مبارزه قلمی و زبانی چنان شد که بدلی را به جای اصلی بنشانند و شب و روز یک مطلبی را تکرار کنند و پشت سر هم مقاله بنویسند و پشت سر هم تفسیر تهیه کنند و پخش بکنند، وقتی که بخواهی بررسی این‌ها چیست؟ این مقاله‌های تحریک‌آمیز و این تفسیرهای فتنه‌انگیز چیست و چرا این چنین می‌شود، صداها برمی‌خیزد که این‌ها در خط امامند تا به گمان آن‌ها من از گفتن بایستم و رئیس‌جمهوری خفقان بگیرد ولی چنین نیست من نه ساکت می‌شوم و نه زیر بار می‌روم (تشویق مردم) این مردم که شما باید گواهی می‌دهید که [چه کسی] با روش تحریک‌آمیز رادیو و تلویزیون مخالف است؟ و بالاخره از مشخصات روش‌های طاغوتیان و گروه‌هایی که به هر اسمی عمل کنند، طاغوتی هستند، مترسک‌تراشی است. آن‌ها که مترسک می‌تراشند تا مردم را بترسانند، آن‌ها که دائم القاء شبهه می‌کنند و آن‌ها که دایم «لولو» می‌تراشند، آن‌ها که دایم این و آن گروه را پیش می‌کشند تا مردم را بترسانند، در حقیقت می‌خواهند خود را بر مردم حاکم کنند ولی چنین حکومتی، حکومتی نیست که مبین قسط اسلامی و در خط امام باشد. آن‌ها که خود را در خط امام می‌دانند، از خود امام بیاموزند که می‌گفت و می‌گوید اعلامیه‌های ما نبود، که انقلاب را بوجود آورد، مردم لخت و پا برهنه بودند که انقلاب را بوجود آوردند. بنابراین

مشخصه بارز حکومت توحیدی و حکومت امام و خط امام، جا و اهمیت مردم مستضعف در حکومت و جمهوری است. وقتی اراده و خواست مردم ما محترم شمرده شد، وقتی همه آنها که مانع می‌تراشند، دست از مانع‌تراشی برداشتند و به اراده و خواست مردم احترام گذاشتند و تسلیم شدند، شرک جای خود را به ایمان و توحید سپرده است. بنابراین ما نمی‌توانیم ادعا کنیم حکومت ما حکومت اسلامی است، اگر در این حکومت به خواست مردم اعتنا نکنیم و بگوییم مردم وظیفه‌شان این نبود که ما را به حکومت برسانند و این‌که کار خودشان را کرده‌اند باید، در خانه‌هایشان آرام بنشینند و نظاره کنند که ما چگونه بر سر همدیگر می‌زنیم. برای این‌که به شما بگوییم آنها دشمنی شخصی با رئیس‌جمهوری ندارند می‌گوییم شما شنیده و خوانده‌اید؛ در این هنگام به علت ازدحام شدید سخنرانی رئیس‌جمهوری برای چند لحظه‌ای قطع و رئیس‌جمهور خطاب به کسانی که جلوی جایگاه شلوغ می‌کردند گفت مسئله چیست که تمام مردم آرامند ولی شما آرام نیستید گویا آمده‌اید مخصوصاً اینجا را شلوغ کنید؛ تبلیغاتی که از زمان انتخاب من به ریاست جمهوری شروع کرده‌اند و به طور پیوسته ادامه داده‌اند این‌ها هستند. با مجلس مخالف است. با نهادهای انقلاب مخالف است. در خط امام نیست و در ته دل با امام مخالف است. شما مردم می‌دانید این تبلیغات را چه کسانی می‌کنند. اما می‌گویند و فراوان می‌گویند که من با امام مخالفم، جرأت نمی‌کنم و الا ته دلم با امام مخالف است. می‌گویند حتی گزارشی به امام از دفتر و اطراف من داده بودند به گمان این‌که آن روح بزرگ را می‌توانند برانگیزند و من تعجب نمی‌کنم چرا که این تبلیغات از نشانه‌های بارز فساد کاران گروه گروه‌هاست.....

..... حالا تبلیغ می‌کنند که نخستین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران با بنیادگذار این جمهوری مخالف است. چه جای تعجب آنها که این تبلیغات را می‌کنند به راه معاویه می‌روند اما من به آنها می‌گویم شما خیلی کوشیدید خیلی زحمت کشیدید اما به خواست خدا که همه توکل من به اوست شکست کامل خوردید. در دل من که خود را فرزند امام می‌دانم جز عشق و صمیمیت به امام نیست و در فکر من هیچ نمی‌گذرد جز این‌که خواست او به اجرا درآید. من

پنهان نمی‌دارم و به خود او نیز گفته‌ام مسائلی هست که من درباره آن‌ها جور دیگر می‌اندیشم اما هیچ زمان نمی‌شود که من رأی خود را بر رأی او رجحان بدهم. بنابراین از خودم مطمئنم اما از دل امام هم مطمئنم. من می‌دانم که دل او نیز به فرزند خود علاقمند است. می‌دانم که او نگران این جمهوری است و هیچ نمی‌خواهد که در آغاز این جمهوری کسان و مقام‌هایی که معرف این جمهوری هستند سست و بی‌اعتبار بشوند. بنابراین بی‌خود آب در هاون نکوید البته این هشدار و تذکار من در کار آن گروه‌های فاسد تبهکار اثر نمی‌کند. آن‌ها به روش‌های تبهکارانه‌شان ادامه می‌دهند. هر کلمه و هر جمله را بهانه قرار می‌دهند اگر صحبتی باشد و مناسب نداشته باشد که اسمی از امام به میان آید، ناگهان فریاد و فغان برمی‌آورند که هیچ اسم از امام نیورد. شما این جور دل سوخته امامید؟ دروغ می‌گویید، امام اسمش را نمی‌خواهد، امام اسلام می‌خواهد، امام اسم نمی‌خواهد. شما اگر راست می‌گویید و به دنبال اسلامی باشید که امام می‌خواهد به اجرا درآید، دنبال خط او باشید. عمل کنید به آنچه او می‌گوید. نه این‌که حرف او را بزیند شعارش را بدهید و کار خودتان را بکنید.

مخالفت با مجلس

گفته‌اند و می‌گویند که من با مجلس مخالفم، می‌خواسته‌ام مجلس را ضعیف بکنم؟ خوب چرا با مجلس مخالفم؟ حتما دلیل می‌خواهد. آیا من تا این زمان به روشی پناه برده‌ام بر ضد قانون و خواسته‌ام قانون را زیر پا بگذارم؟ آیا کسی می‌تواند بگوید من در جایی از کشور در انتخاباتش دخالت کرده‌ام؟ آیا کسی می‌تواند بگوید من وکیل قلابی به مجلس فرستاده‌ام؟ آیا کسی می‌تواند بگوید من با شعبده بازی و دروغ و تحریک برای مجلس جو درست کرده‌ام؟ تا او را مجبور کنم چنین رأی بدهد، چنان رأی ندهد؟ معنای تضعیف مجلس این‌هاست. آیا این کارها از من سرزده؟..... ما می‌خواهیم و با صمیمیت تمام که در این جمهوری مجلس و ریاست جمهوری و قوه قضایی و همه قوایی که در این جمهوری وجود آمده‌اند به راه اسلام بروند با هم برادری داشته باشند، تفاهم داشته باشند، و در یک خط عمل کنند آن‌ها که می‌خواهند کشمکش

باشد آن‌ها هستند که شب و روز می‌دوند، القاء شبهه بکنند، دایم به گوش نمایندگان بخوانند فلان حرکت رئیس‌جمهوری دلیل بر مخالفت با شماست. فلان حرف رئیس‌جمهوری مرادش این است، از فلان کلمه این درمی‌آید از فلان جمله آن درمی‌آید. به من بگویند چرا این‌ها در این مدت اگر راست می‌گویند که اخلاق اسلامی دارند و به راه اسلام می‌روند و قصد و قرصی ندارند چرا نرفته‌اند به وکلای مجلس حرف‌های دیگر بزنند؟ چرا نیامده‌اند بگویند آقا این حرفی که زده شده است احتمال دارد این جور تعبیر بشود..... چطور ممکن است ملتی رأی بدهد و کسی را رئیس‌جمهور بکند و امام، خود این رأی را تنفیذ کند و خود حمایت او را واجب شرعی بگرداند و این آدم به ملت خود و به دین خود جفا کند و به راه مخالفت برود؟ پس این تبلیغات دروغ است و آن‌ها که این تبلیغات را می‌کنند، جز فتنه و خیانت منظوری ندارند...

می‌گویند من مخالف نهادهای انقلابی هستم. من دو سه توضیح داده‌ام. امروز نیز توضیح می‌دهم. امید این بود و هست که این جوان‌ها بتوانند حرکتی انقلابی اسلامی باقی بمانند و همه نهادهای دوران پیش از انقلاب را نیز به حرکت تبدیل کنند. بنابراین من به عنوان رئیس‌جمهوری اجازه نمی‌دهم از نیروی آن‌ها و از عشقشان به شهادت و علاقه‌شان به اسلام، کسانی بخواهند استفاده کرده و در پی استقرار حاکمیت گروهی و شخصی باشند. آن‌ها حق ندارند مخالفت مرا با حاکمیت گروهی‌شان به پای مخالفت من با کسانی بگذارند که دل من مالمال از عشق به آن‌هاست، که هم اکنون در سنگرهای دفاع از اسلام و ایران در سنگرهای غرب کشور و در سرتاسر کشور می‌جنگند. نوبت این است که به افشای‌گری‌های واقعی بپردازم. گفته‌اند که در این دو سه روز رادیوهای خارجی چنین و چنان گفته‌اند. و چون به قول رئیس‌جمهوری استناد کرده‌اند، یک کسی هم در روزنامه اطلاعات مقاله‌ای تحت عنوان یک نامه از ۱۲۰ هزار نامه نوشته است. در آنجا با روشی که من الان گفتم، یعنی همان روش تخریب، سعی شده است این طور وانمود کند که شما می‌گویید اقتصاد ما خراب است، امنیت نداریم، تخلفات از قانون فراوان

است، چنین است و چنان است و خارجی‌ها از اسرار ما آگاه می‌شوند، آیا کسانی که ۵۰ سال بر ایران حکومت کرده‌اند، کسانی که به ایران جنس صادر می‌کنند، آن‌ها نمی‌دانند ما چه داریم و چه نداریم؟ آیا اگر سر را مثل کبک زیر برف بکنیم ما را نخواهند دید؟ چرا این دروغ‌ها را می‌گویید و گمان می‌کنید که خیلی دلسوزی می‌کنید؟ آن‌ها که نمی‌دانند خود مردم ما هستند، مردم ما هستند که باید بدانند، خارجی‌ها می‌دانند، رژیم سابق را آن‌ها ساختند، اقتصاد ما دست آن‌ها بوده است و همه چیز را می‌دانند. این بهانه‌ها را برای این که مطالب به مردم گفته نشود نیاورید، من به مردم وعده داده‌ام که چیزی را از مردم مخفی نکنم و مردم روی این وعده رأی داده‌اند. شما می‌گویید این حرف‌ها را نزنم، چون خارجی‌ها پی می‌برند که ما چه داریم و چه نداریم؟ نه آن‌ها می‌دانند ما چه داریم و چه نداریم. ما باید به مردم خود تمام حقیقت را بگوییم، نصف حقیقت دروغ بزرگ است. بزرگترین دروغ‌هاست. رئیس‌جمهوری سپس خطاب به برخی مطبوعات که از رادیوهای آمریکا و اسرائیل مطلب نقل می‌کنند چنین گفت: شمایی که می‌نویسید مطبوعات آمریکا و انگلیس و رادیوها شایعات چنین و چنان می‌نویسند، بگویید که آقای برژینسکی مشاور امنیتی کارتر برای نمایندگان آن کشور چه نظریه‌ای را طرح کرده است. آن را هم بگویید تا وقتی می‌گویید این رادیوها چنین و چنان گفته‌اند مردم تمام حقیقت را بدانند، آقای برژینسکی درباره سیاست آمریکا در ایران این طور گفته است. برژینسکی گفته است سیاست ما بر این است که به گروه‌های افراطی میدان داده شود. این گروه‌ها زمینه اجتماعی مخالف را به سود ما بوجود خواهند آورد و مردمی [زمینه‌ای] که باید ایران را در دامن غرب نگه دارد بوجود خواهد آمد. وقتی این سیاست را بدانیم، سیاستی که من چند بار برای شما توضیح داده‌ام و مشاور امنیتی کارتر با صراحت بیشتر و تمام تری از آن سخن می‌گوید، آن وقت معنی تبلیغات این رادیوها را بهتر می‌فهمیم. راست است که در کشور ما اختلاف در دید و اختلاف در روش هست. ولی یک نظریه‌ای وجود دارد که بر طبق آن یک اقلیت منسجم [می‌خواهد] در خطی حاکمیت کامل برقرار کند. این اقلیت برای استقرار

حاکمیت خویش کوشیده است و می‌کوشد رهبری نهادهای انقلابی را در دست بگیرد، کوشیده است و می‌کوشد رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها را در دست بگیرد و نگذارد هیچ نشریه‌ای که مخالف باشد امکان حیات داشته باشد. می‌خواهد سپاه انقلاب، کمیته‌های انقلاب، انجمن‌های اسلامی و هر گروه و حزب اسلامی را در قبضه بیاورد و از طریق حاکمیت مطلق، برنامه‌ای را به اجرا بگذارد..... به نظر من این القاء ایدئولوژی از سوی دشمن است. این طرز فکر که از راه جوسازی و ارعاب از راه ایجاد جوی که در آن حتی رئیس‌جمهوری جرأت نکند حرف خود را بزند، نمی‌توان حکومت اسلامی در ایران برقرار کرد و فقط می‌توان برای دشمن جاده صاف کرد... در اینجا رئیس‌جمهوری با اشاره به صحبت متصدیان دوربین که مستقیم این برنامه را از رادیو و تلویزیون پخش می‌کردند گفت، می‌گویند چون تا ده دقیقه دیگر آفتاب می‌رود تلویزیون نمی‌تواند دیگر پخش کند خوب پخش نکند ما حرفمان را می‌زنیم (ابراز احساسات شدید مردم) این اقلیت می‌خواهد حکومت را قبضه کند و مخالفان حکومت را از راه همان روش‌هایی که در آغاز گفتم، منکوب کند و از سر راه بردارد و در نتیجه بدون مزاحم و مانعی برنامه خود را به اجرا بگذارد. من درباره این‌که این برنامه و اقلیت درست عمل می‌کند یا نه نمی‌توانم بحث کنم فقط درباره این‌که آیا می‌تواند یا نه بحث می‌کنم. اگر ما یک گروه را حاکم کنیم، اگر بگوییم تنها این گروه حق دارد، حاکمیت کامل را داشته باشد، نخست مسلمان‌ها تجزیه می‌شوند و موافق و مخالف می‌شوند و در نتیجه روبروی هم می‌ایستند و وقتی روبروی هم ایستادند نیرویشان به هدر می‌رود و ضعیف می‌شوند. روحانیت ما به حکم پای‌بندی به مکتب و به مردم نمی‌تواند این چنین یکنواختی را بپذیرد، در نتیجه نزد آن‌ها هم خدای نکرده وحدت از بین می‌رود و تمام نیروهایی که در جامعه ما خود را رها شده می‌بینند به مخالفت می‌گیرند و در نتیجه همان زمینه‌ی اجتماعی و همان زمینه سیاسی که آقای برژینسکی بدان امید بسته است، بوجود می‌آید. وقتی بنابراین باشد که مکتب این طور تبلیغ بشود که علم و اقتصاد خارج مکتب است، فرهنگ بیرون مکتب است، در این صورت باید

توجه داشت که واقعیت‌ها دروغ نیستند. مردم کار می‌خواهند، مردم خانه می‌خواهند این همه سوال‌ها که در آغاز برای شما خواندم. بیش از ۷۰ درصد مردم از بدی وضع اقتصاد عاصی شده‌اند، از بدی وضع امنیت‌شان به تنگ آمده‌اند و می‌خواهند که مسائل‌شان از راه اسلام حل بشود. مردمی که از صبح که برمی‌خیزند تا شام با مسائل اقتصادی و امنیتی روبرو هستند ما نمی‌توانیم این بار از آنان مضایقه بکنیم. من نمی‌توانم به مردم وعده کرده باشم که برنامه من معنویت است، اقتصاد است، امنیت است، تمامیت ارضی ایران است و حالا بگویم خیر مکتب کاری به اقتصاد ندارد، کاری به این حرف‌ها ندارد. چطور کاری به این کارها ندارد؟ آیا ما می‌توانیم این فقر سیاه جامعه را تحمل کنیم؟ قرآن نیست که می‌گوید فقر دلیل حاکمیت شرک است؟ و آیا ما نباید برای از بین بردن شرک فقر را از بین ببریم؟ اما وقتی ما افتادیم روی آن خط، ناچار حل مسئله اقتصادی، مسئله امنیت مردم، حل مسئله درس و بحث فرزندان مردم لاینحل می‌ماند. وقتی این‌ها لاینحل ماند، دلیل دیگری می‌شود برای فراهم آوردن این زمینه اقتصادی که این‌ها قادر به اداره کشور نیستند و نمی‌توانند برای بیکاران کار و برای گرسنگان نان و برای بیماران طبیب و درمان تأمین بکنند.... نظریه فرهنگی این دید این است که مردم احساسات دارند و آگاهی ندارند و هرچه شما بگویید شعار می‌دهند، به هیجان می‌آیند و سپس از هیجان می‌افتند، قبول داریم که مردم نسبت به شما احساس دارند اما آگاهی و شعور ندارند و چون سازمان ندارند نمی‌توان حکومت را به مردم داد. حکومت را باید آن‌هایی بکنند که سازمان دارند. در همه جا این حرف را می‌زنند، بنابراین از نظر آن‌ها سازمان‌ها و موافقت یا مخالفت آن‌ها اصل است و مشکل را نمی‌توان حل کرد مگر با موافقت آن‌ها. می‌گویند این گروه‌های عظیم مردم تشکل، برنامه و آگاهی ندارند. پس حکومت را سازمان یافته‌ها بکنند و آن سازمان یافته‌هایی باید بکنند که در خط هستند، بقیه حق ندارند. خوب خطای این حرف کجا است؟ خطای این حرف در اینجا است که این گروه‌ها اگر شما در صحنه نباشید یک هزارم کسانی است که می‌توانند حکومت بکنند و بقیه در کمین هستند که شما از صحنه کنار بروید تا بیایند و

فساد کنند. من می‌گویم مشکل را با زور نمی‌شود حل کرد. هیچ سازمانی نمی‌تواند با شیوه لنین و استالین و حزب معاویه در صدر اسلام بیاید و بخواهد حکومت کند و بتواند. شرایط ایران امروز و جهان مانع از این پیروزی است. پیروزی انقلاب ما و پیروزی اسلام و مکتب ما در این است که خط امام را به راستی پی بگیریم. خط امام این است که با مردم، در میان مردم به سوی استقرار جامعه اسلامی پیش برویم. اگر مردم آگاه باشند و در صحنه بمانند ما می‌توانیم اسباب و وسیله‌ی هدایت درس‌خوانده‌ها و متخصص‌ها بشویم و همه را در خط اسلام قرار دهیم. همین دیشب من با یکی از نمایندگان مجلس که به دیدارم آمده بود صحبت می‌کردم آن نماینده نیز فریب این تبلیغ دروغ را خورده بود که مردم با عاطفه عظیم به سوی شما می‌آیند، اما این احساسات که امروز هست فردا ممکن است نباشد. من گفتم شما اشتباه می‌کنید، این احساسات نیست، این آگاهی است، این شعور است، این وجدان است و فهمیدن این امر از سوی مردم مشکل هم نیست، وقتی در روزهای اول جمهوری، رئیس‌جمهوری، مجلس جمهوری تضعیف بشوند، آن جمهوری پا نخواهد گرفت. مردم چون این را می‌دانند مردم چون این حمله‌ها را که به مرزها می‌شود و این توطئه‌ها را که در شهرها می‌چینند، می‌داند، با آگاهی حمایت می‌کنند، اگر مردم گرم و صمیمی هستند دلیل آن نیست که آگاهی ندارند، گرمی دلیل بر ندانستن نیست، گرمی می‌تواند، دلیل خوب دانستن نیز باشد. و من این عواطف و احساسات صمیمانه مردم را نشانه‌ی لطف خدا و دلیل آگاهی آنان می‌دانم. من در انتخاب وزیران و ترکیب دولت به دنبال حداکثر صلاحیت نرفتم، برای این‌که نشان بدهم که کمال علاقه را به همکاری با مجلس دارم. برای این‌که معلوم کنم در این جمهوری جز از راه همکاری نمی‌خواهم به هدف‌های انقلاب اسلامی ایران برسم، براساس ضوابط زیرین عمل کرده....

الف- جلوگیری از حاکمیت مطلق همان گروه اقلیتی که در همه جا چنگ انداخته است و می‌خواهد حکومت را در دست بگیرد و از راه برقرار کردن استبداد ایران را مناسب بکند و او نمی‌داند اما من می‌دانم که این خطرناک

است و ممکن است کشور را برای حاکم کردن جناح‌های وابسته به آمریکا مساعد بکند. این است که با وزیرانی که موافق آن خط باشند موافقت نمی‌کنم و وزیرانی که معرف روش‌های تخریبی بودند کسانی که خواسته‌اند با جوسازی، نوشتن و تبلیغات دروغ و ناسزا خود را به کرسی بنشانند موافقت نمی‌کنم. و بالاخره اگر سابقه سابقه است، برای همه سابقه است، اگر وجود نامه و نوشته ملاک رد اعتبارنامه این و آن می‌شود و یا مدرک توییح و تصفیه و پاکسازی می‌شود، این ملاک باید برای همه باشد. لذا با کسانی که از این گونه سوابق داشته باشند موافقت نمی‌کنم.... امروز حضور مردم تهران در صحنه باید به همه دشمنان داخلی و خارجی بگوید و برای شما هم روشن کرده باشد که من خطر اساسی را آمریکا و توطئه‌های آن می‌دانم و افشاگری را در رابطه با آمریکا کردم. به همه‌ی مردم و خصوصاً دستگاه‌های تبلیغاتی می‌گویم که دست از روش تخریب و تحریک بردارید و با کمی معنویت به راه معنویت و سازندگی بروید. هشیار باشید و این نظریه‌های دروغ را رها کنید..... من به این گروه که به قبضه کردن حکومت دلخوش کرده است هشدار می‌دهم که من نظریه تو را افشاء کردم و ضابطه‌های خود را گفتم. دفعه دیگر در صورتی که اصلاح نشدید و اصلاح نشوید، نوبت افشای با اسم و رسم می‌رسد.» (انقلاب اسلامی، ۱۹ و ۵۹/۶/۱۸)

رئیس‌جمهور در یادداشت روزانه روز هفدهم شهریور از توطئه رقبای سیاسی و قصدشان برای جلوگیری از جمع شدن مردم در میدان شهدا سخن می‌گوید، و این‌که سپاه پاسداران و رادیو و تلویزیون در این توطئه به صورت هماهنگ برعلیه رئیس‌جمهور وارد عمل شده‌اند، ببینید:

«نزدیک سه بعدازظهر به من گفتند که نقش تخریبی رادیو روشن‌تر می‌شود و برنامه این است که شما را با میدان خالی روبرو کنند از روز پیش از این روز شایعه رواج پیدا کرده بود که در روز هفده شهریور زد و خورد خواهد شد، به صورت شدید، بین مجاهدین خلق و فداییان خلق و مخالفین بنی‌صدر، برخورد و زد و خورد خواهد شد و این شایعه را با منتهای رذالت درست کرده بودند. یعنی مردم دیگر با رئیس‌جمهور نیستند و موافقین او خلاصه می‌شوند

در مجاهدین خلق و فداییان خلق، همان مطلبی که در آن نوار کذایی بود. در نتیجه با یک تیر دو نشان می‌زنند هم مردم را رم دهند و هم این‌که آن‌ها از بیم زد و خورد و مفت کشته و زخمی شدن به میدان شهدا نیایند. کار را از این هم بالاتر بردند و اعلامیه‌ای از قول روابط عمومی سپاه پخش کردند که احتمالاً در میدان بمب منفجر خواهد شد و ممکن است زد و خورد مسلحانه بشود و به رادیو نیز حمله بشود. خود رادیو از قرار مرتب می‌گفته است که عده‌ای قصد دارند به رادیو حمله کنند و پاسداران و افراد کمیته می‌خواستند که از آنجا حمایت بکنند. در همین وقت تلفن کردند که پاسداران یک کلانتری را نیز محاصره کردند، یک جوی بدین‌سان درست می‌کردند برای این‌که رئیس‌جمهوری را با میدان خالی روبرو کنند، و مردمی در آنجا نباشند. در ضمن صبح در بهشت زهرا گفته شده بود که بروید به میدان شهدا و مواظب شعارهای انحرافی باشید که تأیید همان شایعه‌ها است و معلوم می‌کند که منشأ این شایعه‌ها کدام است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱)

رئیس‌جمهور دو هفته بعد تلاش جریان رقیب در قضیه انتخاب نخست‌وزیر و انتخاب هیئت دولت را تلاش در جهت قبضه کردن قدرت در تمام ارکان حکومتی از وزارتخانه‌ها گرفته تا نهادهای انقلابی و مجلس می‌داند. او از مردم می‌خواهد در مقابل چنین حرکتی ایستادگی کنند، اما راهکاری ارائه نمی‌دهد:

«در حال حاضر اگر این گروه یک هیئت وزیران یکدست نیز نمی‌تواند تشکیل بدهد بنابراین این‌که بتواند در مقام‌های تعیین‌کننده افرادی از خود بگذارد و بقیه نیز مثل موم تبعیت بکنند، امری محال است. در نتیجه اگر مردم از صحنه بیرون بروند و ما و آن‌هایی که با ما سر سازگاری ندارند در صحنه تنها بمانیم ما یک در مقابل هزار و آن‌ها به راحتی ما را از میدان به در خواهند کرد. این‌ها به عنوان گروه کوشیده‌اند رادیو را در دست بگیرند، روزنامه‌ها را در دست بگیرند در فرماندهی نیروهای انقلابی خود را جا کنند و حاکم کنند و دولت را در دست بگیرند و تربیون مجلس را هم در دست داشته باشند با این اموری که در دست دارند. پس مسئله اساسی و تعیین‌کننده مردمند اما نظریه این گروه این است که مردم نقشی نمی‌توانند داشته باشند به لحاظ این‌که مردم

سازمان یافته نیستند تابع احساساتند، موجد می‌آیند و می‌روند، پس این‌ها هستند که مصالح مردم را تشخیص می‌دهند و این‌ها هستند که از راه روش‌های غیرلیبرالی، مکتبی یعنی زورمدارانه باید این مسائل را حل کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱)

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس در مقابل سخنرانی رئیس‌جمهور در ۱۷ شهریور واکنش نشان می‌دهد، او از این‌که وی خود را مخالف برخی از دیدگاه‌ها ولی مطیع رهبر انقلاب خوانده است استفاده می‌کند:

«ایشان به مجلس اهانت کرد. و با صراحت گفتند که یک عده‌ای هستند که خودشان را قیم مجلس می‌دانند و اگر این‌ها نباشند مجلس راه خودش را می‌رود یعنی با حضور این‌ها مجلس قیم دارد و تصمیم نمایندگان مردم، زیر نظر آن قیم‌ها گرفته می‌شود در صورتی که مجلس مرکب از ۲۳۰ نفر انسان است که عده زیادی از آن‌ها شخصیت‌هایی مجتهد، دانشمند و با سابقه هستند. این‌ها آدم‌هایی نیستند که به حرف این و آن تصمیم بگیرند. آیا حق است که به کسانی که در روستاهای کشور که مشغول اداره کردن جهاد سازندگی هستند و در مرز عراق در حال جان دادن و شهید شدن هستند و استقبال از شهادت می‌کنند بگوییم که این‌ها تحت تأثیر گروه‌هایی که ایشان آن‌ها را مخرب و انحصارطلب معرفی کرده‌اند قرار گرفته‌اند. به کابینه اهانت کرده‌اند و گفتند که این افراد حداقل شرایط را از نظر من دارند دیگر چی می‌توانستند به کابینه بگویند چون خودشان کابینه را تعیین کرده بودند. دیگر بیشتر از این نمی‌توانستند بگویند، بزرگترین اهانتی که رئیس‌جمهوری که خودشان کابینه را تصویب کرده بودند، این بود که بگویند کابینه از حداقل شرایط برخوردارند، خوب کابینه‌ای که رئیس‌جمهور درباره‌اش این جور قضاوت بکنند چگونه می‌توانند در شرایط موجود کشور یک کابینه فعال باشند. این درست است ایشان از لحاظ مذهبی مطالبی را به قرآن نسبت دادند که در قرآن نبود که اگر لازم بود من بعداً توضیح می‌دهم. من این آمادگی را دارم و فکر می‌کنم برای این‌که ذهن مردم روشن بشود من آمادهم تا دلایل خود را مبنی بر عدم توافق صددرصد با آقای بنی‌صدر اعلام کنم و بگویم که چرا ما نمی‌توانیم به طور

همه جانبه با ایشان مثل آقای رجایی موافق باشیم. خلاصه همان قدر که ایشان از حکومت مکتبی‌ها احساس وحشت می‌کنند. ما هم به همان اندازه از حکومت لیبرالها وحشت داریم و نمی‌توانیم بعد از انقلاب تحمل بکنیم که یک لیبرالیسم بر کشور حکومت بکند که انقلاب به کلی نابود بشود که هیچ روح اسلام و روح رهبر و روح شهدا با آن موافق نیست. از نقاط ضعف کار ایشان این بود که من در مواردی با رهبر مخالفم اظهار نظر نمی‌کنم و نظرم با ایشان موافق نیست ولی مطیع هستم. شاید ایشان این را یک صفت خوب بدانند و بگویند که قوه‌ای است در یک شخص آزاده که در بعضی موارد اظهار کند که من با رهبر مخالفم. خوب این هزار تفسیر می‌شود، شما در چی مخالف هستید؟ خوب است که روشن کنیم، یک عده که بر فکر شما و عقل شما حساب می‌کنند می‌گویند که معلوم می‌شود که امام نقاط ضعفی دارد. یا این که شما نقطه ضعف دارید، چه لزومی دارد که شما این مسائل را در آنجا بگویید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به مصاحبه‌ای که روز بعد از سخنرانی رئیس‌جمهور در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ با جراید انجام داده اشاره و پاسخ مفصل خود به رئیس‌جمهور را اعلام می‌کند. او روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ را نقطه عطف اختلاف با رئیس‌جمهور و اعلام جنگ سیاسی رئیس‌جمهور با مخالفان خود می‌داند:

«هنگام سخنرانی بنی‌صدر در مراسم هفده شهریور، ما در منزل شهید بهشتی مهمان بودیم و این سخنان را از طریق رادیو شنیدیم و البته سخت متأثر شدیم، همان جا به پیشنهاد جمع، تلفنی از حاج احمد آقا خواستم که امام درباره‌ی جواب گفتن ما به آن اظهارات، نظر بدهند و جواب رسید که امام فرمودند: «با توجه به تخلف بنی‌صدر از دستور حفظ حرمت دیگران، در جواب گفتن آزادیم.» بعد از این اجازه، ما کوشیدیم نظرات خود را با مردم در میان بگذاریم و من مشخصاً در مصاحبه‌ای که یک روز بعد انجام شد، به ابعاد مختلف سخنان بنی‌صدر پرداختم و اشکالات آن را بازگو کردم. در بخشی از آن مصاحبه با توجه به کیفیت سخنان وی، گفتم: «به نظر من سخنرای آقای

بنی صدر هیچ قابل توجهی در این مقطع زمانی ما نیست و از نظر شخص من، ایشان از مقام یک رئیس‌جمهوری که مورد قبول مردم و برطبق قانون اساسی دومین شخصیت کشور باید باشد، در حد رهبری یک گروه مخالف دولت تنزل کردند. نقاط ضعف در این سخنرانی خیلی بود و من دلم نمی‌خواست این چنین باشد. به عنوان نمونه اولاً ایشان همان حرف‌هایی که مکرر زده بودند، این بار هم به عنوان افشاگری که به هیچ رئیس‌جمهوری نمی‌خورد که این گونه مثلاً افشاگری کند، برای مردم، مردمی که روی آسفالت گرم نشسته بودند و خون شهدا این‌ها را جمع کرده بود، مطرح کردند که در واقع تکرار حرف‌های نادرست قبلی بود. ثانیاً ایشان یک اقلیتی را مورد نکوهش قرار دادند که من دلم می‌خواست که ایشان آن قدر صداقت به خرج می‌دادند که صریح نام آن اقلیت را می‌بردند. آیا این اقلیت حزب جمهوری اسلامی است؟ آیا این اقلیت مجاهدین انقلاب اسلامیند؟ آیا دانشجویان پیرو خط امامند؟ آیا انجمن‌های اسلامیند؟ آیا مدرسین حوزه علمییه قمند؟ یا افراد دیگری هستند؟ چه بهتر بود این را به خوبی مشخص می‌کردند و ذهن مردم را این طرف و آن طرف نمی‌کشاندند و این در شأن رئیس‌جمهور نبود. ثالثاً ایشان به مجلس اهانت کردند و با صراحت گفتند که یک عده‌ای هستند که خودشان را قیم مجلس می‌دانند و اگر این‌ها نباشند، مجلس راه خودش را می‌رود. یعنی با این‌ها مجلس قیم دارد و تصمیم نمایندگان مردم زیر نظر آن قیم‌ها گرفته می‌شود. در صورتی که مجلس مرکب از ۲۳۰ نفر انسان است که عده زیادی از آن‌ها شخصیت‌هایی مجتهد، دانشمند و با سابقه هستند. این‌ها آدم‌هایی نیستند که به حرف این و آن تصمیم بگیرند و قیم بخواهند، این‌ها کسانی هستند که شخصیت‌شان از بنده و رئیس‌جمهور و خیلی کسان دیگر بالاتر است و واقعاً هم تحت تأثیر کسی نیستند. از اینها گذشته به نهادهای انقلابی هم اهانت کردند و گفتند که من نهادها را قبول دارم، ولی این‌ها تحت تأثیر احزاب و گروه‌ها عمل می‌کنند. یعنی این‌ها در وضع فعلی‌شان از خودشان اختیاری ندارند..... آن‌ها را باید تأیید کنند؛ شخصیت آن‌ها را باید بالا ببرند و بدانند که اگر شخصیت کابینه را بالا ببرند، شخصیت خودشان را بالا برده‌اند، شما کسی

را تضعیف کردید که در چنین شرایطی باید حداکثر اعتبار را داشته باشد. چرا این طور کردید؟ ایشان آمده‌اند و به شیوه مرحوم دکتر مصدق، مخالفین را دعوت کردند که به کاخ ریاست جمهوری بروند و مخالفت خودشان را ابراز کنند. این تقلید ساده‌ای است، من اولاً از مخالفین می‌خواهم در این شرایط هیاهو راه نیندازند و اگر کسی با رئیس‌جمهور مخالف هست، در خودش نگه دارد و بگذارد رئیس‌جمهور کارش را انجام بدهد، چرا مردم در جلو کاخ جمع بشوند. این‌ها بیاینده درست خلاف این گفته عمل کنند؟ من تقاضا می‌کنم از آن‌های که از من حرف شنوی دارند، این دعوت را قبول نکنند، این فاجعه است، ایشان در این لحظه خوب بود، مراعات حال امام را می‌کرد. ایشان می‌دانند که امام بیش از هر چیز از این گونه مشاجرات رنج می‌برد و اگر این را نمی‌دانستند، من حرفی نداشتم، ولی ایشان می‌دانند که امام رنج می‌برند. خوب بود ملاحظه می‌کردند و این حرف‌ها را خصوصی می‌زدند. آقای بنی‌صدر عده‌ای را متهم کردند به داشتن روش تخریبی، این مطالب را باید روشن کنند و بگویند، این‌ها چه کسانی هستند که روش تخریبی در حکومت جمهوری اسلامی به کار می‌برند. عده‌ای را به قدرت‌گرایی و انحصارطلبی متهم کردند. این صحبت‌های من فقط در مورد کیفیت سخنرانی ایشان بود و اما مسائلی دیگری هست که مشخص می‌کند که ما چرا با ایشان اختلاف داریم، حالا همان طور که ایشان شروع کردند و در واقع اعلان یک جنگ سیاسی دادند، ما نیز به خود حق می‌دهیم با اجازه‌ی امام، آن مسائلی را که باید مردم بدانند، بگوییم. علاوه بر صحبت‌های من، شهید بهشتی و شهید رجایی نیز به ادعاهای بنی‌صدر پاسخ دادند، مجموع این پاسخ‌ها در نشان دادن نقاط تمایز راه ما با بنی‌صدر در افکار عمومی، بسیار مؤثر بود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۰۴)

وی بعدها مدعی می‌شود آیت‌الله خمینی به وی اجازه داده بود به اتهاماتی که بنی‌صدر به حزب جمهوری وارد ساخت، پاسخ دهد:

«سخنرانی آقای بنی‌صدر در ۱۷ شهریور آب پاکی روی همه مصلحت‌اندیشی‌ها بود چون به اسلام، قرآن، امام و ما حمله کرد. قرآن را به

گونه‌ای تفسیر کرد که قابل غمض عین نبود. ما آن روز در منزل شهید بهشتی بودیم و سخنرانی را مستقیم از رادیو گوش می‌کردیم. از منزل شهید بهشتی به حاج احمد آقا تلفن کردیم که سخنرانی بنی‌صدر را شما و امام هم می‌شنوید، گفت: بله، گفتیم: به امام بگو می‌خواهیم جواب بدهیم. چون قبل از این بنا بود ما سکوت کنیم. حاج احمد آقا با امام صحبت کرد و امام گفتند: «حقشان است که جواب بدهند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۵۷)

آیت‌الله بهشتی نیز از رئیس‌جمهور می‌خواهد طبق قانون اساسی به وظایف خود بپردازد، و بی‌جهت از خط و برنامه رئیس‌جمهور سخن نگوید زیرا خطوط کلی نظام توسط مجاری قانونی آن (رهبری، شورای نگهبان و مجلس شورا) مشخص می‌شود. نکته دیگر این‌که ایشان ظن و گمان رئیس‌جمهور را به علت اطلاعات غلط وی می‌داند:

«این گروه یا آن گروه نیست که خط معین می‌کند این رهبری و این شورای نگهبان و این مجلس شورای اسلامی است که خطوط را معین می‌کنند، حتی نه رئیس‌جمهور، رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی ایران خط معین کن نیست، رئیس‌جمهور باید برطبق این خطی که از طریق رهبری و شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی تعیین می‌شود حرکت کند، این وظایف کاملاً روشن است، جایی برای ابهام نیست که بگوییم رئیس‌جمهور خطی را معین می‌کند و فلان گروه خط‌کشی‌های دیگر می‌کند، چنین چیزی نداریم.... نه این‌که معنای انتخاب رئیس‌جمهور و رأی دادن به او و برنامه‌اش این باشد که همه کارها باید بر وفق نظرات رئیس‌جمهور اداره شود و حتی مجلس هم باید هماهنگ با رئیس‌جمهور انتخاب شود. این شعاری که ایشان مکرراً در موقع انتخابات مطرح می‌کردند و ما می‌گفتیم این شعار خطرناک است، مجلس نباید هماهنگ با رئیس‌جمهور و مطابق با فکر او انتخاب بشود، مجلس را باید مردم نمایندگانش را با شناختی که دارند انتخاب کنند، تا از برآیند فکر رئیس‌جمهور و مجلس مناسب‌ترین تصمیم‌ها بدست بیاید والا اگر قرار بود محور همه‌چیز رئیس‌جمهور باشد دیگر بدین ترتیب مجلس و دولت ابزاری هستند در دست رئیس‌جمهور، آیا به راستی قانون اساسی ما یک چنین روشی را خواسته

پیشنهاد کند. مگر قرار بوده است که ما یک حکومت فردی انتخابی، یک استبداد فردی انتخابی داشته باشیم؟.... آقای رئیس‌جمهور لازم نیست حتماً به اطلاعاتی که از یک منبع بدست می‌آورند استناد کنند، تا دچار نگرانی شود، این اطلاعات اگر از منابع گوناگون بدست آید یا اگر دقیق‌تر باشد بسیاری از این بدگمانی‌ها از بین می‌رود و جای خودش را به برداشت‌های واقعی و دوستانه و وحدت‌آفرین می‌دهد.... به هر حال من می‌خواهم به عنوان یک برادر به برادرمان رئیس‌جمهوری آقای بنی‌صدر بگویم، برادر این راه و رسم برادری نیست و اعلام کنم که همه ما با کمال صمیمیت موظفیم و آماده‌ایم تا دست در دست یکدیگر و به کمک یکدیگر و به همفکری یکدیگر، این همه مسائل را حل کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۲۰)

نخست‌وزیر هم به سخنان رئیس‌جمهور در ۱۷ شهریور واکنش نشان داد. او رئیس‌جمهور را به تضعیف رهبری متهم ساخت:

«من و جنابعالی سرخود حق نداریم در حکومتی که رهبری مکتبی دارد عنوان کنیم که امام اشتباه می‌کند، من این اشتباه را به او تذکر می‌دهم. شما آزاد هستید که اشتباه را مطرح کنید بدانید به این وسیله شما رهبر را دقیقاً تضعیف کرده‌اید. دقیقاً زیرا که شما می‌توانید این حرفتان را بروید در خدمت امام یا رهبر بگویید هیچ مسئله‌ای نیست که شما با رهبر در چنین چیزی اختلافی دارید که خود می‌دانید و رهبر. والا اگر صندلی بگذارید وسط بازار به عنوان یک کسی که شما را احیاناً بعضی از مردم قبول دارند فریاد کنید که من همان کسی هستم که با امام اختلاف هم دارم ولی مطیع امام هستم، معتقد هستم که امام در بعضی موارد اشتباه می‌کند ولی در همان موارد اشتباه هم عمل به نظر امام می‌کنم، به نظر من دقیقاً این تضعیف رهبری است و من از هر حرکتی به هر نحوی آگاهانه که در جهت تضعیف رهبری باشد نه تنها خودداری می‌کنم نه تنها گناه می‌دانم بلکه با هر کس هم که چنین کاری را بکند مبارزه می‌کنم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

مجلس نیز خواهان احضار رئیس‌جمهور به مجلس شد:

«یکصد و چهار تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طی نامه‌ای که به ریاست مجلس تقدیم کردند از رئیس‌جمهور خواسته‌اند تا در مجلس حضور یابد و درباره سخنان پریروز خود توضیح دهد. متن نامه‌ای که به رئیس مجلس تسلیم شده است به این شرح است:

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

چون بیانات آقای رئیس‌جمهوری در مراسم گرامیداشت ۱۷ شهریور در میدان شهدا توهماتی را در اذهان عمومی ایجاد نموده است و حفظ وحدت و تفاهم برای شرایط حساس کنونی مملکت ضرورتی تام دارد و نظر به این‌که طبق اصل ۷۰ قانون اساسی در صورتی که نمایندگان لازم بدانند رئیس‌جمهور مکلف به حضور در مجلس و ادای توضیحات است. در اسرع وقت از آقای رئیس‌جمهور دعوت به عمل آورید تا جهت ادای توضیحات درباره بیاناتشان در مجلس حضور به هم رسانند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

صادق خلخالی گیوی حاکم شرع که پیش‌تر از بنی‌صدر حمایت می‌نمود و در عین حال با انتقادات تند و اتهام بنی‌صدر به او به واسطه محاکمات و صدور احکام بی‌ضابطه مواجه بود پس از سخنرانی ۱۷ شهریور سیاست خود را تغییر داد و زبان به انتقاد از وی گشود. او در مصاحبه‌ای ضمن محکوم کردن سخنان بنی‌صدر به وی هشدار داد در صورت گرایش به دیکتاتوری در مقابلش خواهد ایستاد. او رئیس‌جمهور را کسی دانست که در خارج زندگی کرده و اینک می‌خواهد از ثمرات انقلاب سود ببرد:

«آقای رئیس‌جمهور از روی دلسوزی می‌گوییم باید همه ما سنگ شیطان را از دامن خود بیرون بریزیم. آقای رئیس‌جمهوری آنچه مسلم است ما دشمن مشترک داریم و شما باید متوجه باشید که چه کسانی و چه گروه‌هایی دیروز از نطق شما استقبال کردند. مجاهدین خلق و فداییان خلق که اعتقاد به مرام جمهوری اسلامی ندارند و طرفداران شاه خائن و هزار فامیل و جمهوری خلق مسلمان (حامیان آیت‌الله شریعتمداری) بنابراین ما نباید طوری حرکت کنیم که دشمن را ولو یک لحظه خوشحال کنیم. جناب آقای رئیس‌جمهور نباید اشتباه کنید که شما این جمعیت عظیم و سیل بنیان کن را در میدان ۱۷ شهریور

جمع‌آوری نکردید بلکه مردم اگر شما حتی اعلان هم کرده بودید که جمع نشوید جمع می‌شدند و اگر این مطلب را باور ندارید در یکی از روزهای تاریخی و سرنوشت ساز امتحان کنید. ما نباید فراموش کنیم که به رئیس‌جمهوری رأی داده‌ایم و من از آن کسانی بودم که به آقای بنی‌صدر رأی داده‌ام و به نفع ایشان کنار رفتم ولی این ملت زجر کشیده و خون شهید داده چگونه در مقابل دیکتاتوری خائنانه و اهریمنانه رضاخان و محمدرضاخان ایستادگی کرد حال قدرت آن را دارد که در مقابل همه نفاق افکنان ایستادگی کند و مردم را از سرگردانی بیرون بیاورد. آن وقتی که رئیس‌جمهور در اروپا بودند نباید حتی به ذهن آن‌ها خطور کند که انقلاب اسلامی ایران را به طرف اوج و قدرت رهبری نموده‌اند آنچه که این ملت از ثمر و پیروزی می‌بیند و می‌چیند در زیر سایه امام بوده است و همه‌ی آقایان از اروپا برگشته از ثمرات انقلاب بهره‌ور شده‌اند و من به نوبه‌ی خود چون در انقلاب سهمی دارم و خود مردم قهرمان ایران این معنا را درک می‌کنند و بر آن ارج می‌نهند به نوبه خود حق انتقاد را ولو از رئیس‌جمهور داریم و از هیچ قدرتی جز قدرت خدا هراسی بر خود راه نمی‌دهیم ما در مقابل دستگاه اهریمنی شاه ایستاده‌ایم و آن را به افتضاح کشانیدیم حالا هم قادریم که هر دست نفاق‌افکن را از بیخ ببریم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

بلافاصله پس از سخنرانی رئیس‌جمهور و پاسخ سران حزب جمهوری اسلامی و همزمان با آن مصاحبه نخست‌وزیر و عکس‌العمل وی نسبت به نقدهای تند رئیس‌جمهور از او و کابینه‌اش و کشیده شدن آن به رسانه عمومی (راديو و تلویزیون) و جراید، آیات اعظام گلپایگانی، مرعشی نجفی و شیرازی طی نامه‌های جداگانه به آیت‌الله خمینی قرار گرفتن کشور در بحران سیاسی در شرایط بحران مرزی با عراق را خطری بزرگ برای کشور دانستند. آیت‌الله خمینی در پاسخ به آن‌ها این بحران را گذرا و سران قوای کشور را فاقد اختلافات ریشه‌ای دانست. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۲۳)

بعدها هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود یادآور می‌شود که سران حزب جمهوری دو بار برای حل مسائل با رئیس‌جمهور میثاق‌نامه امضا کردند اما هر بار با خلف وعده رئیس‌جمهور با شکست مواجه شد:

«به خاطر فشاری که حضرت امام داشتند و خودمان هم می‌خواستیم مسایل خود را با بنی‌صدر حل کنیم، دوبار با بنی‌صدر میثاق هماهنگی و وحدت نوشتیم. همه ما امضاء کرده بودیم و امام هم هر دو متن را خوانده و قبول کرده بودند. یک بار در جریان انتخابات مجلس نوشتیم که چند بند داشت. بنی‌صدر هم گفته بود مسئله حل می‌شود. مسئله شهید آیت که پیش آمد، آن میثاق به هم خورد. دوباره در منزل شهید باهنر ۵-۶ ساعت نشستیم و میثاق دیگری نوشتیم که این اتفاقات تکرار نشود. براساس میثاق دوم کسی حق نداشت در رسانه‌ها علیه طرف مقابل حرف منفی بزند. این میثاق هم با سخنرانی بنی‌صدر در ۱۷ شهریور نقض شد. امام هم در جریان همه امور بودند. می‌دیدند ما کوتاه می‌آییم و بنی‌صدر تجاوز می‌کند. امام این کارها را بیشتر به حساب اطرافیان بنی‌صدر مثل منافقین و ملی‌گراها می‌گذاشتند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۵۲)

انتخاب کابینه ، مدعیات ، شواهد

در بخش قبل به سخنرانی رئیس‌جمهور در روز هفده شهریور سال ۱۳۵۹ و تأکید ایشان بر تلاش گروهها و احزاب خاص برای قبضه کردن نهادهای انقلابی و وزارتخانه‌ها اشاره کردیم. منظور رئیس‌جمهور از این احزاب و گروه‌ها بر ناظران سیاسی و حتی بسیاری از مردم پوشیده نبود. در آن هنگام تقریباً مشخص بود ایشان اکثریت مجلس و حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو با آن را مد نظر داشت. چنان‌که از سخنان آیت الله بهشتی و هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از چهره های سیاسی مخالف رئیس‌جمهور پس از سخنرانی ۱۷ شهریور برمی‌آمد آنها مدعیات رئیس‌جمهور را جملگی اتهاماتی واهی و بی‌پایه و اساس می‌دانستند. در این جا با توجه به مدعیات دو طرف به شواهدی خواهیم پرداخت که سال‌ها پس از آن در لابه‌لای خاطرات

اعضای کابینه یا کسانی که با اعضای کابینه آشنایی داشته‌اند یافت شده‌اند و سعی خواهیم کرد واقعیت این موضوع را از آن بجوییم. پیش از هر چیز یاد آور می‌شود در این بخش تنها به شواهد پرداخته و از تفسیر و تفصیل بحث اجتناب نموده‌ایم. نتیجه‌گیری را بر عهده خواننده واگذار می‌کنیم. حتی پیش از آن‌که رئیس جمهور در سخنرانی ۱۷ شهریور مدعیاتی بر علیه حزب جمهوری اسلامی را تکرار کند از سوی روزنامه های همسو با رئیس جمهور چنین مدعیاتی مطرح می‌شد که گویی انتخاب کابینه نه توسط نخست وزیر بلکه از سوی حزب جمهوری اسلامی و گروههای همسو با آن صورت گرفته است و این‌که دولت مجری فرامین حزب است نه رئیس جمهور. آیت الله بهشتی هرگونه دخالت حزب در تعیین وزرای کابینه را رد می‌کند:

«همان طوری که حزب بارها اعلام کرده است هیچ دخالتی در تعیین کابینه نداشته ولی وقتی نخست وزیر عده‌ای از افراد را دعوت می‌کند آن‌ها هم می‌پذیرند، حزب آماده‌ی همکاری و حمایت از نخست وزیر است. به این دلیل که گرچه او عضو حزب نیست ولی دارای شایستگی های مورد توجه حزب است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۳)

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در پاسخ به رئیس جمهور که در سخنرانی ۱۷ شهریور گروه‌هایی را متهم به قبضه کردن قدرت کرده بود واکنش نشان داد. او معتقد است تنها یک نفر از اعضای حزب درون کابینه حضور دارد:

«در کابینه رجایی ما یک نفر عضو حزب جمهوری داریم که آن هم خود آقای بنی صدر خواسته‌اند که باشد آقای عباسپور و قبلاً که آقای بنی صدر مصاحبه می‌کرد برای کابینه، خود ایشان بیشتر از این تعداد را حاضرند که از حزب جمهوری باشد حالا اگر نظرشان این بود ماها تلاش داریم که اعضای حزب باشد نه، ما واقعاً تلاش نداریم و بلکه ما ترجیح می‌دهیم افرادی که خط فکریشان با خط فکری ما بخواند و حزبی نباشد در کابینه باشد که از این اقدام انحصارطلبی و قدرت‌طلبی و این حرفها عملاً روشن بشود، نیست.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

ایشان در جایی دیگر شایعات پیرامون مداخله حزب و اکثریت مجلس در انتخاب وزراء را رد می‌کند:

«ما خواستیم که خودمان را دور نگهداریم و ایشان با دست باز و خیال راحت فکر بکنند و از هیچ ناحیه‌ای حتی تحت توصیه‌ای هم قرار نگیرند. یک همکاری انتخاب بکنند که با آنها خوب بتوانند کار بکنند و به هیچ نحوی دخالتی از جایی نشود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

تعداد کمی از اعضای کابینه محمد علی رجایی از جمله کسانی بودند که پیش‌تر در دولت موقت و حتی در دوره ریاست جمهوری بنی صدر در هیئت دولت بودند اما آنچه در اغلب آنها بارز بود نزدیکی آنها به شورای رهبری حزب به خصوص آیت الله بهشتی یا عضویت در حزب جمهوری اسلامی بود. نام اعضای کابینه رجایی و رأی موافق مجلس و گرایش سیاسی آنها در زیر گویای مطلب است. مجلس به ۱۴ وزیر رجایی (که در مرحله اول مورد تأیید رئیس جمهور قرار گرفتند) نه به صورت تک تک بلکه بطور یک جا رأی داد و لذا ۱۴ نفر با ۱۶۹ رأی موافق انتخاب شدند. ببینید:

وزارت آموزش و پرورش: محمد جواد باهنر، ۱۵۷ رأی موافق / شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی

وزارت ارشاد اسلامی: عباس دوزدوزانی، ۱۶۹ رأی موافق / غیر عضو و هماهنگ با حزب

وزارت اقتصاد و دارایی: حسین نمازی، ۱۵۰ رأی موافق / از دوستان آیت‌الله بهشتی

وزارت امور خارجه: میر حسین موسوی، ۱۲۶ رأی موافق / عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی

وزارت بازرگانی: حسین کاظم پور اردبیلی، ۱۱۴ رأی موافق / عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی

وزارت بهداری: هادی منافی، ۱۶۹ رأی موافق / هماهنگ با حزب جمهوری اسلامی

وزارت پست و تلگراف و تلفن: محمود قندی، ۱۶۹ رأی موافق / عضو حزب جمهوری اسلامی

وزارت دادگستری: سید محمد اصغری، ۱۳۴ رأی موافق / عضو حزب جمهوری اسلامی

وزارت دادگستری: ابراهیم احدی، ۱۲۹ رأی موافق / نامشخص

وزارت دفاع: جواد فکوری، ۱۶۹ رأی موافق / مستقل

وزارت صنایع و معادن: محمدرضا نعمت زاده، ۱۶۹ رأی موافق / عضو حزب جمهوری اسلامی

وزارت فرهنگ و آموزش عالی: حسن عارفی، ۱۶۹ رأی موافق / مستقل / هماهنگ با حزب

وزارت کار و امور اجتماعی: محمد میر محمد صادقی، ۱۵۶ رأی موافق / حزب ملل اسلامی / هماهنگ با حزب

وزارت کشاورزی: محمد سلامتی، ۱۶۹ رأی موافق / عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی / هماهنگ با حزب

وزارت کشور: محمدرضا مهدوی‌کنی، ۱۶۹ رأی موافق / عضو جامعه روحانیت مبارز / مستقل / از دوستان قدیمی سران حزب

وزارت مسکن و شهرسازی: محمد شهاب گنابادی، ۱۶۹ رأی موافق / حزب جمهوری اسلامی

مشاور در امور اجرایی: بهزاد نبوی، ۱۶۹ رأی موافق / عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی / هماهنگ با حزب

مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی: محمدعلی فیاض‌بخش، ۱۶۹ رأی موافق / عضو حزب جمهوری اسلامی

مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه: موسی حبیب‌اللهی (خیر)، ۱۶۲ رأی موافق / از دوستان نخست وزیر

وزارت نفت: جواد تندگویان، ۱۵۵ رأی موافق / نامشخص

وزارت نیرو: حسن عباسپور، ۱۶۹ رأی موافق / عضو حزب جمهوری اسلامی

وزارت راه و ترابری: موسی کلانتری، ۱۶۹ رأی موافق/ عضو حزب جمهوری اسلامی
مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد: محمد احمدزاده، ۱۶۹ رأی موافق/
نامشخص

به جز این بسیاری از معاونین وزرا و پست‌های کلیدی دولتی در اختیار اعضای حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو قرار گرفت. چنان‌که در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی ۴ نفر از وزرای کابینه و تعداد بسیاری از معاونین وزارتخانه‌ها جزء شهدا بودند.

گرچه رئیس‌جمهور از نظر قانونی ناظر به عملکرد وزرا و وزارتخانه‌ها بود اما در عمل کابینه از افراد هماهنگ با حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده بود و بنابراین طبیعی بود که وابستگی‌های حزبی و گروهی و هماهنگی درونی آنها بر هماهنگی وزرا با رئیس‌جمهور غلبه داشت. این مسئله از سویی به تضعیف موقعیت رئیس‌جمهور می‌انجامید و از سوی دیگر این احساس را در وی به وجود می‌آورد که کنترل بخش عمده دولت را از دست داده و اختیارات چندانی ندارد.

رئیس‌جمهور به استناد اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی (قبل از بازنگری در سال ۱۳۶۸) رئیس‌قوه مجریه و مسئول تنظیم روابط بین سه قوه همچنین مسئول تمام امور اجرایی مگر مواردی است که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود.

متن اصل یکصد و سیزدهم (قبل از تجدید نظر ۱۳۶۸)

«پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئول اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، به عهده دارد.»
در عین حال نخست‌وزیر با استناد به اصل یکصد و سی و چهارم نظارت و تمشیت امور جاری وزارتخانه‌ها را وظیفه خود می‌دانست و هرگونه مداخله رئیس‌جمهور در امور وزارتخانه‌ها را مغایر با قانون اساسی می‌دانست.

متن اصل یکصد و سی و چهارم (قبل از تجدید نظر ۱۳۶۸)

«ریاست هیأت وزیران با نخست‌وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگی ساختن تصمیم‌های دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط‌مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا می‌کند. نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیأت وزیران است.»

اصرار رئیس‌جمهور بر موقعیت‌اش و اعمال ریاست‌اش بر تمام امور قوه مجریه به غیر از اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود (طبق قانون اساسی) و از طرفی اصرار نخست‌وزیر بر ریاست هیأت وزیران و نظارت بر کار وزیران و مسئولیت اقدامات هیأت وزیران در برابر مجلس (طبق قانون اساسی) محمل قانونی لازم برای تشدید اختلافات را فراهم آورده بود.

رئیس‌جمهور از مداخله سران حزب جمهوری اسلامی در امور وزارتخانه‌ها کمابیش اطلاع می‌یافت. وزارتخانه‌ها در مجموع جزئی از قوه مجریه محسوب می‌شدند و رئیس‌جمهور ریاست این قوه را عهده‌دار بود. حداقل این‌که طبق این جایگاه می‌توانست وزیرانی که هماهنگی لازم را با او ندارند تصویب نکند و خواهان انتخاب فرد دیگری از سوی نخست‌وزیر شود. علی‌رغم اینها بدنه وزارتخانه‌ها و پست‌های کلیدی آنها توسط نیروهای هماهنگ با حزب جمهوری اشغال شده و از این رو عملاً رئیس‌جمهوری نمی‌توانست نفوذ چندانی بر روی قوه مجریه داشته باشد. حجت‌السلام خسروشاهی سفیر واتیکان حل مشکل کمبود اعتبارات در حوزه تحت امرش را بجای رئیس‌جمهور (رئیس قوه مجریه) یا نخست‌وزیر (مسئول هیأت وزیران) یا حتی معاون وزیر خارجه (وزیر خارجه منصوب نشده بود) با آیت‌الله بهشتی در میان می‌گذارد و او می‌تواند با یک تلفن این مشکل را حل کند. در دوران ریاست بهشتی بر قوه قضائیه، سیدهادی خسروشاهی سفیر ایران در واتیکان بود. او خود تعریف می‌کند که با دستور بهشتی، وزارت خارجه بودجه وی را افزایش داد:

«در هر حال قبل از رفتن، نزد مرحوم آقای بهشتی رفتم تا خداحافظی کنم. ایشان گفتند آنجا مقر اداره یک میلیارد کاتولیک و پاپ در رأس آن است. بهتر است روشی داشته باشیم که امکان دیالوگ برقرار شود. آن زمان صحبت

گفتمان و دیالوگ با ادیان مطرح نبود و همین نشان می دهد که ایشان چقدر پیشرو بودند. در هر حال مرحوم بهشتی گفتند روی مسائلی که وحدت نظر داریم تکیه کنیم. من به واتیکان رفتم و دیدم بودجه تبلیغاتی ماهی هزار تومان است. یکی دو بار با وزارت خارجه مکاتبه کردم، اهتمام نورزیدند. در هر حال آدمم ایران و یک روز برای دیدن آیت الله آقای موسوی اردبیلی رفتم دادگستری. ایشان گفته بود ساعت ۸ بیا و من ۷ رسیدم و دیدم به اتاقی رفت از نگهبان پرسیدم اینجا دفتر کیست؟ گفت آقای بهشتی. می دانستم ایشان عادت ندارند بدون وقت قبلی با کسی ملاقات کنند به مسئول دفترش گفتم به ایشان بگویید فلانی است و از واتیکان آمده اگر می شود چند دقیقه ای خدمتشان برسم. منشی به داخل رفت و برگشت و گفت آقای بهشتی می گوید یک ربع به هشت وقت صبحانه خوردن من است اگر ناراحت نمی شوند بیایند.... گفتم، حضرتعالی اروپا بودید و می دانید با هزار تومان یک دعوت نامه هم نمی شود چاپ کرد. گفت: شوخی می کنی؟ این که زیر صفر است. گفتم، خب ما هم برای همین یخ زده ایم دیگر؛ زنگ زد به مسئول مالی وزارت امور خارجه که بنده خدا در ماجرای حزب جمهوری شهید نشد، ولی خیلی صدمه دید. نامش گمانم آقای حسین صادقی بود در هر حال آقای بهشتی گفت که همین الان شصت هزار تومان می فرستید و بعد هم ماهانه ده هزار تومان! با این دستور مرحوم آقای آقای بهشتی کارمان راه افتاد. چاپخانه خریدیم و نشریه و مجله چاپ کردیم بعد هم که آقای دکتر ولایتی آمد فعالیت بیشتر شد.» (سایت نویدشاهد)

یکی دیگر از چنین مواردی انتخاب وزیر راه موسی کلانتری بود. آیت الله بهشتی در دو مقطع ایشان را به پست وزارت راه منصوب کردند. مرحله اول در شورای انقلاب و در مرحله دوم در دوره نخست وزیری محمد علی رجایی. مرتضی داستانی از اعضای حزب جمهوری اسلامی علت وزیر شدن موسی کلانتری آن هم با سن و سال کم را توصیه آقای بهشتی می داند:

«من خودم به عنوان فردی که دانش آموز دبیرستانی آن دوره بودم، هر وقت به ایشان مراجعه می کردم یا با دوستان مراجعه می کردیم و یا حرفی داشتیم،

احساس می‌کردیم با کسی رو به رو شده‌ایم که کاملاً ما را درک می‌کند، این امر، چیزی بود که هر کس به راحتی درک می‌کرد؛ از طرفی در معرفی افراد برای مصادر امور مختلف، مشاهده می‌کردیم که به چهره‌های جوان توجه ویژه‌ای دارند. یا در کشف نیروهای مستعد یک تبحر خاصی داشت. برای مثال آقای موسی کلانتری که ایشان را برای وزارت راه پیشنهاد دادند، به این دلیل بود که ایشان در سفری که به ارومیه داشتند و آقای کلانتری مدیر راه ارومیه بود، دیده بودند که او جوان بسیار فعال و مدیر و مدبر خوبی است که می‌تواند مسئولیت‌های بزرگ‌تری هم بگیرد؛ در عرض یکی دو ماه بعد از این سفر به دلیل همین نگاه، ایشان را برای وزارت راه پیشنهاد دادند و ایشان با آن سن جوان خود وزیر راه شدند، لذا این نشان می‌دهد که ایشان توجه ویژه‌ای به جوانان داشتند. یا اگر لیست هیئت دولت آن زمان را که نگاه کنید، عمدتاً از چهره‌های جوان و از بین ۲۰ تا ۳۰ سال است و حتی شورای مرکزی حزب جمهوری هم از میان این سنین وجود داشتند.» (خبر آنلاین، ۹۱/۴/۷)

اما یکی از دوستان موسی کلانتری از قول وی نقل می‌کند که طاهری قزوینی وزیر راه دولت موقت ایشان را به آیت الله بهشتی معرفی نموده و انتصاب اولیه ایشان به وزارت راه پس از سقوط دولت موقت توسط وی بوده است، چنان‌که از این سند بر می‌آید چپ‌نشین کابینه بعد از سقوط دولت موقت توسط آیت‌الله بهشتی بر مبنای مسئولیتش در شورای انقلاب بوده است:

«آقا این جوان تازه عروسی کرده بود، اوایل انقلاب «شهریور ۵۷» آدم که زن جوان داره دیگه هواسش دنبال کارهای دیگه نمی‌چرخه. ولی این جوون هم‌چیش انقلاب بود و امام خمینی و خدمت به مردم، این تازگی‌ها که می‌خواست وزیر بشه برام تعریف کرد که وزیر دولت موقت براش تلگراف زد که فوری بیاد شورای انقلاب کار واجبی باهش دارند. می‌گفت وقتی وارد شورای [انقلاب] شدم شهید دکتر بهشتی با آن قامت بلند و چهره مظلومانه و لب‌های خنداننش مقابل من ایستاد و با شوخی خطاب به آقای طاهری [قزوینی وزیر راه] گفت: فکر نمی‌کنید ایشان برای وزارت خیلی جوان باشند. آقای طاهری گفتند: شما باید کارهای ایشان را ببینید، شهید بهشتی رو کرد به من و

با متانت خنده ای کرد و گفت: دوست داری معاون وزیر کار بشوی! خیلی مصمم گفتم: شما بگویید من به چه دردی می‌خورم، هر جا مفید هستم و می‌توانم خدمتگزار باشم همانجا مرا بفرستید.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۵/۱۲)

رئیس بانک مرکزی و بعدها وزیر اقتصاد نیز از جمله کسانی بودند که توسط رهبری حزب به نخست وزیر معرفی شد. محسن نوربخش به صراحت علت معرفی شدن برای ریاست بانک مرکزی را معرفی او به محمد علی رجایی توسط آیت الله بهشتی می‌داند:

«من از قبل از انقلاب با مرحوم شهید بهشتی آشنا بودم. در سفرهایی که از آمریکا به ایران می‌آمدم جلساتی با ایشان داشتم، کتاب‌هایی را که می‌خواستند برای ایشان تهیه می‌کردم، گاهی اوقات هم کتاب‌هایی را به خارج ارسال می‌کردند که این کار توسط من صورت می‌گرفت. بنابراین پس از انقلاب و بعد از بازگشت از آمریکا، من در جلسات شهید بهشتی که با هدف بررسی مسائل اقتصادی انجام می‌شد، شرکت کردم. ایشان در آن زمان عضو شورای انقلاب بودند. دکتر نمازی هم در آن جلسات حضور داشتند. این جلسات در سالهای ۵۸ و ۵۹ برگزار شد. ایشان در مباحث علمی آشنایی بیشتری از من داشتند. من تئوری کار کرده بودم و در آن زمان عضو هیات علمی دانشگاه ملی (شهید بهشتی) بودم. وقتی که دولت شهید رجایی در مهر ماه سال ۵۹ تشکیل شد ایشان در حال بررسی فهرست کابینه پیشنهادی خود بودند. من در فهرست به عنوان وزیر امور اقتصاد و دارایی معرفی شده بودم. معرفی هم توسط شهید بهشتی صورت گرفته بود. تا آن زمان هنوز با شهید رجایی از نزدیک برخورد نکرده بودم.» (همشهری، ۸۱/۱۲/۱۳)

محمد رضا نعمت زاده وزیر صنایع و معادن سابق هم تأکید می‌کند که از سوی آیت الله بهشتی به محمد علی رجایی نخست وزیر معرفی شده است:

«بعد از این که دولت رسمی و مجلس تشکیل شد و آقای رجایی به عنوان نخست وزیر انتخاب شدند. شهید رجایی من را صدا زدند و گفتند می‌خواهیم شما را به عنوان وزیر صنایع معرفی کنیم مجلس. دوتایی با هم بودیم. خدمتشان عرض کردم این کار شما از دو حال خارج نیست یا از کار من در

وزارت کار راضی هستید که بگذارید همان جا بمانم. چون بالاخره یک کاری را شروع کردیم. اگر هم راضی نیستید چرا دعوت مجدد به کار در اینجا می‌کنید؟ ایشان گفت من دیدم شما در ۱۰ ماهی که در وزارت کار فعال بودید همه‌اش به دنبال راه‌اندازی صنایع بودید و خیلی علاقمند بودید که این چرخ‌ها راه بیفتد. بنابراین من به این جمع بندی رسیده‌ام که شما به صنعت بیاید. دوم فرمودند من با سید مشورت کردم ایشان تاکید کردند که شما باشید. خدا رحمت کند آقای رجایی را و هم مرحوم شهید بهشتی را، سید اصطلاح خودمانی شهید بهشتی بود.» (سایت فرارو، ۸۷/۱۱/۲۱)

حسین کاظم پور اردبیلی وزیر بازرگانی دولت رجایی نیز از همکاری خود با حزب جمهوری اسلامی و رهبر آن قبل از ورود به کابینه می‌گوید:

«از قبل هم من و نوربخش در کارهای اقتصادی حزب جمهوری کار می‌کردیم. در کاخ دادگستری با مرحوم بهشتی در جلساتی حضور داشتیم و نظر می‌دادیم و این ارتباطات و شناخت وجود داشت. من در وزارت بازرگانی اشتغال داشتم. نوربخش هم در جلسات اقتصادی کار می‌کرد و هم طرف مشورت معاون نخست وزیر بود و در بسیج اقتصادی هم با اعضای کابینه رجایی ارتباطاتی داشت. مثلاً با بهزاد نبوی، سلامتی، گنابادی و.... رابطه داشتیم.» (ایسنا، ۸۷/۶/۴)

مرتضی محمدخان عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و بعدها وزیر اقتصاد و دارایی دولت هاشمی رفسنجانی معتقد است وزرای کابینه رجایی نه بواسطه تصمیم فردی و معرفی رهبر حزب (آیت الله بهشتی) بلکه تصمیم جمعی شورای مرکزی حزب انتخاب شده‌اند که البته در هر دو صورت اقدامی حزبی و با خواسته رئیس جمهور مغایر بود.

«هر یک از اعضای حزب که قرار بود در جایی سمتی بگیرد، شهد بهشتی در حزب مطرح می‌کردند و سپس افراد براساس نظر حزبی در خصوص پذیرش یا عدم پذیرش پست اقدام می‌کردند، چون شهید بهشتی احترام خاصی به تشکیلات می‌گذاشت و می‌خواست، تشکیلات را رشد بدهد. به عنوان مثال بحث آقای میرسلیم در شورای مرکزی حزب برای نخست‌وزیری مطرح

شد که رأی نیاورد، ایشان برای وزارت خارجه هم مطرح شد که برای آن جا هم رأی نیاورد، افراد خود شورای مرکزی راضی به این کار نبودند شاید مثلاً برای وزیر کشور شدن آقای میرسلیم موافق بودند ولی برای احراز مسئولیت‌های نخست‌وزیری و وزارت خارجه موافق نبودند. آقای رجایی از دکتر باهنر برای وزارت آموزش و پرورش دعوت کرد و به همین خاطر به جلسه شورای مرکزی حزب آمد. در آن جلسه من هم بودم. شهید رجایی با توجه به اهمیت وزارت آموزش و پرورش اصرار داشت که آقای باهنر باید به عنوان وزیر آموزش و پرورش به کابینه بیایند. شهید بهشتی گفتند که نظر جمع شورای مرکزی حزب باید در این باره اخذ شود. رأی‌گیری شد که در آن ۱۵ نفر از ۲۸ نفر عضو حاضر در شورای مرکز موافق به حضور آقای باهنر در دولت به عنوان وزیر آموزش و پرورش نبودند و بنابراین آقای باهنر در آن مقطع به آموزش و پرورش نرفت. البته بعداً حدوداً ۱۰ روزی پیگیری شد و با رایزنی که با امام انجام شد، شهید بهشتی گفتند علیرغم این‌که خودمان مخالفیم، ولی با رفتن آقای باهنر به دولت موافقت می‌کنیم. به عبارت دیگر در آن شرایط، حزب واقعاً نظر دهنده بود و افراد هم نظر حزب برایشان مهم بود.» (سایت آفتاب، ۱۳۸۷/۴/۶)

محمد سلامتی وزیر کشاورزی دولت رجایی نیز به خاطر می‌آورد یک بار گزارشی از وضعیت کشاورزی کشور را به نخست وزیر تقدیم نموده است، نخست‌وزیر از وی خواسته آن را به آیت الله بهشتی نیز ارائه دهد. این مسئله هماهنگی نخست‌وزیر با رهبر حزب جمهوری اسلامی و نفوذ فراوان آیت الله بهشتی بر هیئت دولت را می‌رساند. این در حالی بود که نخست وزیر در مورد ارائه برخی اسناد و پرونده‌های وزارتخانه‌ها به رئیس جمهور به عنوان رئیس قوه مجریه، موضوع را از مجلس استعلام می‌نمود، که نشانگر اختلافات عمیق سیاسی مابین آنها بود. محمد سلامتی می‌گوید:

«یادم هست گزارشی در مورد کشاورزی به هیات دولت ارائه کردم، شهید رجایی جمله‌ای گفت که احساس کردم غلوآمیز است و همچنین از من خواست که این گزارش را به مرحوم بهشتی هم ارائه دهم. به شهید رجایی

گفتم که شما در مورد این گزارش غلو می کنید. شهید رجایی پاسخ داد: نه.»
(ایسنا، ۱۹/۶/۷)

سید هادی خسرو شاهی که جهت برخی از مسائل سیاسی و جناحی ترجیح داده شد به عنوان سفیر ایران در واتیکان مشغول به کار شوند به خاطر می آورد که سفارت ایشان نیز با مداخله یکی از سران حزب جمهوری اسلامی ایران (هاشمی رفسنجانی) میسر شد:

«نمی دانم آقای بنی صدر با حکم سفارت من موافق بود یا نه؟ ولی استوارنامه مرا هم مانند بقیه سفرا امضا نکرد بود تا این که روزی حاج احمد آقا به من که در «قم» بودم زنگ زد و گفت: آقای بنی صدر با شما کار دارد؟ و بعد از دفتر ایشان کسی با من تماس گرفت که نمی دانم آقای موسوی گرمارودی یا کس دیگری بود، گفت که آقای بنی صدر می خواهد شما را ببیند!

من در پاسخ گفتم که فعلا در «قم» هستم هر وقت به تهران آمدم، خدمتشان می رسم!... ولی تماس گیرنده از دفتر وی گفت که یک کار فوری دارند و من دو سه روز بعد به دیدار ایشان در دفتر ریاست جمهوری رفتم... سخت پریشان و عصبانی بود و پس از احوال پرسی سرد مانند همیشه گفت: «شما این استوارنامه را کی برای من آورید که من امضاء نکردم؟ رفسنجانی در جلسه ای در خدمت امام گفت: که من استوار نامه شما را امضا نمی کنم!» گفتم: استوارنامه را که خود سفیر خدمت آقای رئیس جمهوری نمی آورد، اداره تشریفات وزارت خارجه به دفتر شما می فرستد و من از تاریخ ارسال آن خبر ندارم اما می دانم که مانند بقیه استوارنامه ها امضا نکرده اید! گفت: من مال شما را امضا می کنم ولی بقیه را امضا نخواهم کرد! من ماشین امضا نیستم که دیگران دستور دهند و انتخاب کنند و من فقط امضا کنم. من گفتم که بلاخره این جز وظایف رئیس جمهوری نیست که سفیر را انتخاب کند، بلکه طبق قانون اساسی، او استوارنامه افراد معرفی شده را باید امضا کند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

محسن نوربخش عدم پذیرش وزرا از جمله خودش از سوی بنی صدر را به اختلافات بین رئیس جمهور و رهبر حزب جمهوری اسلامی (بهشتی) و

همچنین اختلافات و رقابت سیاسی پیش از انقلاب نسبت می دهد و نه سطح سواد، تجربه یا شناخت در حوزه کاری. ببینید:

«شهید رجایی بر اساس روال معمول اسامی کابینه را پس از رسیدن به جمع‌بندی نهایی به رئیس‌جمهور که در آن زمان بنی صدر بود، ارائه کردند. آقای بنی‌صدر من را از قبل از انقلاب و از انجمن‌های اسلامی دانشگاه کالیفرنیا می‌شناخت. چون در آن زمان نقش ما محدود کردن حیطه نفوذ سازمان سیاسی وی بود. خیلی مورد علاقه ایشان نبودم. حتی در ارزیابی‌ای که آقای بنی‌صدر از من داشتند و بعدها از اسناد و مدارک دفتر ایشان به دست آمد، اظهار کرده بود: «فلانی جوان زرنگی است ولی با توجه به سابقه آشنایی با بهشتی، مناسب نیست.» به هر حال ایشان من را به عنوان وزیر نپذیرفت. البته ایشان سه نفر را نپذیرفت. مهندس موسوی به عنوان وزیر امور خارجه، بهزاد نبوی به عنوان وزیر مشاور و من را به عنوان وزیر اقتصادی و دارایی. پس از چند روز جلسه‌ای گذاشته شد که در واقع میانجی‌گری و آشتی دادن بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهوری بود. روحانیت مبارز آن را ترتیب داده بود. از طرف روحانیت مبارز آیت‌الله انواری و آیت‌الله یزدی حضور داشتند. جلسه در دفتر آقای بنی‌صدر برگزار شد. و شهید رجایی و ما سه نفر هم حضور داشتیم. قرار شد که آقای بنی‌صدر دلایل عدم موافقت خود را با پست‌های پیشنهادی برای ما سه نفر عنوان کنند. در مورد آقای موسوی وی گفت که ایشان فرد بداخلاق و ناسازگاری است، به ویژه با مقالات و گزارش‌هایی که در روزنامه جمهوری اسلامی می‌نویسد به هیچ‌وجه موافق ایشان نیستم. آقای نبوی هم چون عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند، مورد بی‌مهری قرار گرفتند در مورد من هم چیز خاصی نگفت، فقط اظهار کرد مخالفم. ایشان نگران آقای نویری بود که در آن زمان رئیس کل بانک مرکزی بود من قبلاً با آقای نویری آشنا بودم و می‌دانستم که ایشان به دنبال در اختیار داشتن سیستم بانکی است. نتیجه آن جلسه این شد که آقای بنی‌صدر بهزاد نبوی را پذیرفت و با من و مهندس موسوی مخالفت کرد. شهید رجایی هم حکم سرپرست وزارت اقتصاد و دارایی را برای من نوشتند و

من از مهر ۵۹ تا پس از چند ماه که آقای دکتر نمازی به عنوان وزیر معرفی شدند در این سمت بودم. پس از آمدن ایشان من قائم مقام شدم در پایان خرداد سال ۶۰ به عنوان رئیس کل بانک مرکزی معرفی شدم.» (همشهری، ۱۳۸۱/۱۱/۱۳)

کاظم پور اردبیلی وزیر بازرگانی کابینه رجایی و عضو حزب جمهوری اسلامی که در حادثه هفتم تیر مجروح شد، معتقد است پذیرش برخی از وزرا از سوی بنی صدر با وساطت دیگران و در واقع با عقب‌نشینی وی از موضع خود صورت گرفته است:

«درباره سه وزیر هم حاج احمد آقا دخالت کرد و سعی کرد افرادی را که در زمینه اقتصادی و کاری مورد قبول بنی صدر باشند اما آدم‌های بنی صدر نباشند را پیشنهاد کند. بنی صدر شخصاً به دنبال فریدون صراف در وزارت اقتصاد و دارایی، علیرضا نوبری در وزارت بازرگانی بود که نهایتاً به بانک مرکزی رفت و شجاع‌الدین فتحی در بازرگانی مطرح بود و رجایی هم موافق آن‌ها نبود و شخص رجایی ابتدا بر صادق اسلامی و نوربخش اصرار داشت که بنی صدر موافقت نمی‌کرد؛ نهایتاً با میانجی‌گری احمد آقا، قرار شد تا من به وزارت بازرگانی، حسین نمازی به وزارت اقتصاد و دارایی و موسی خیر به سازمان برنامه و بودجه برویم. به این ترتیب ما سه نفر با رجایی حرف زدیم در حالی که موافقت یا سکوت بنی صدر را گرفته بودند و ما به مجلس رفتیم و رأی اعتماد گرفتیم که رأی اعتماد ما سه نفر با بقیه کابینه با مشکلات و دست‌اندازهایی انجام شد اما ما به کابینه رجایی رفتیم.» (ایسنا، ۶/۴/۱۳۸۷)

عیسی کلانتری برادر موسی کلانتری وزیر راه و ترابری از قول برادرش فاش می‌سازد بنی صدر در تلاش بود در تشکیل کابینه از افراد و گروه‌های چپ‌گرا نظیر سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی استفاده کند:

«ایشان می‌گفتند که در آن اوایل که من به دفتر بنی صدر رفته بودم، رجوی هم آنجا بود و به من چنین گفت: این رجوی پسر خیلی خوبی است از او باید استفاده کنیم حتی نظر بنی صدر این بود که از چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق در کابینه دولت جمهوری اسلامی استفاده بکند. این موضوع را برادرم

علنا گفت: ایشان به من گفتند، که بنی صدر مرا دعوا کرد و فکر کرد که من کم سن هستم و می‌تواند مرا آلت دست قرار دهد از من خواست که بنشینم و وزرا را باهم انتخاب کنیم و گفت که رجوی هست نماینده چریک‌ها هست بعد برادرم به بنی صدر چنین گفته بود که شما با امثال منافقین مثل چریک‌ها و رجویها چطوری می‌توانید کار کنید.» (جمهوری اسلامی، ۶/۴/۶۱)

مبانی اختلافات در دولت

این‌که رئیس‌جمهور از همان ابتدا با نخست‌وزیری محمدعلی رجایی موافق نبود مسئله روشنی بود که خود وی نیز کتمان نمی‌کرد، اما پس از نخست‌وزیری نه تنها این مخالفت به رویه همکاری و تعامل برای حل مشکلات بدل نشد بلکه تضادها هر روز بیشتر و بیشتر شد. رئیس‌جمهور هم از نظر مبانی سیاسی و هم از نظر نوع برخورد با مسائل روزمره انقلاب و بالاخره ترکیب کابینه با نخست‌وزیر اختلافات عدیده داشت. ناهماهنگی در تمام مواضع از هر دو سو دیده می‌شد. رئیس‌جمهور بر آزادی‌های قانونی و اساسی، تخصص، حضور تمام گروه‌ها در کابینه (کابینه ائتلافی اما هماهنگ با رئیس‌جمهور) و جلوگیری از تفتیش عقاید مردم تأکید داشت از آن سو نخست‌وزیر بر تعهد، وفاداری کارمندان دولت به ولایت فقیه، استقرار سریع حکومت، پاکسازی عناصر نامطلوب از ادارات دولتی و حضور افراد هماهنگ با خود، حزب جمهوری اسلامی و اکثریت مجلس در کابینه تأکید داشت. اکنون اختلافات بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را به تفکیک در پنج ساحت زیر مورد رسیدگی قرار می‌دهیم:

۱- اختلاف در شیوه حل مشکلات کشور

۲- تفتیش عقاید

۳- تعهد یا تخصص

۴- تفاهم متقابل

۵- کفایت دولت

۱) اختلاف در شیوه حل مشکلات کشور

به نظر می‌رسید نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور حتی در مورد ارائه راه حل برای مشکلات اساسی کشور نیز با هم اختلاف عمده دارند. این دو در این‌که اولویت حل مشکلات کشور چیست نیز توافق نداشتند.

رئیس‌جمهور در تاریخ ۵۹/۵/۲۲ طی سخنرانی خود مشکلات اساسی کشور را امنیت و اقتصاد دانست. او بیکاری، گرانی و مسکن را جزء مطالبات مردم دانست و دیگر این‌که در زمینه امنیت وی وجود گروه‌های خودسر که هر یک برای خود حکومت مستقل دارند (نهادهایی چون جهاد سازندگی، کمیته‌ها و سپاه پاسداران) را مانع حرکت دولت می‌دانست. (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

این در حالی بود که نخست‌وزیر بر انتخاب وزرا از نهادهای انقلابی چون سپاه، جهاد و کمیته‌های انقلاب تأکید کرده بود. از طرفی برخلاف رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر مسائل اقتصادی کشور را اولویت اول نمی‌دانست. نخست‌وزیر در مصاحبه‌ای که پس از اعلام فهرست مشکلات کشور توسط رئیس‌جمهور انجام شد، چنین گفت:

«من این را خط صحیح نمی‌دانم ما آنقدر که نگران مکتب هستیم نگران کم و زیادی پرتقال و انگور نیستیم در رژیم گذشته این چیزها تأمین بود ولو از خارج هم آن‌ها می‌آوردند ولی آن چیزی که مطرح نبود مکتب بود ولی ما به دنبال مکتب هستیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۲)

نخست‌وزیر روحیه رفاه‌طلبی پس از پیروزی انقلاب را خلاف ایثار و از خودگذشتگی ابتدای انقلاب می‌داند:

«مردم در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن انتظار مسائل رفاهی نداشتند که هیچ‌چیز جلو بیمارستان‌ها صف کشیده بودند تا به مجروحین خون اهدا کنند اما اکنون وضعیت طوری شده است که دنبال پسته می‌گردند تا خون‌شان را تجدید کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

نخست‌وزیر برخلاف رئیس‌جمهور که مسائل کلان چون نرخ بهره، تورم، نرخ بیکاری و نوآوری صنعتی و تولیدات کشاورزی را به عنوان خطوط

اصلی مشکلات اقتصادی مطرح می‌ساخت و در عین حال دغدغه قیمت گوشت ارزان وارداتی و مسکن را داشت بر محرومیت‌زدایی و ارائه امکانات دولتی به کسانی که از کمترین حد امرار معاش برخوردار نیستند، تأکید داشت. «به نظر من یکی از اولویت‌ها این است که مستضعف واقعی را بیاییم درجه‌بندی کنیم و جداً بیاییم ببینیم چه کسانی در جامعه مستضعفند؟ شهرها خانه کم دارند و یا روستاها آب آشامیدنی ندارند؟ در شرایطی که روستاها آب آشامیدنی ندارند. آیا واقعاً خانه در شهرها در اولویت باید [باشد]؟ ما در شهرها دبیرستان کم داریم، خوب درست است ولی در روستاها چی؟ اصلاً مدرسه نداریم. به نظر من حداقل ۵۰ درصد جامعه ایران در خارج از شهرها زندگی می‌کنند. پنجاه درصد شهری از امکانات مختصری حداقل برخوردارند ولی پنجاه درصد روستایی ما واقعاً هیچ چیز ندارند. شما در شهر از این که برق هفته‌ای یک مرتبه می‌رود نگرانید ولی در روستاها اصلاً برق نیست به نظر من پیش از آن‌که توجه به بقیه‌ی کمبودها و نیازهایی که جامعه شهری به آن نیاز دارد، گردد درست‌تر این است که به سراغ آن‌هایی برویم که سرتاپایشان نیاز است آن‌هایی که برای یک آسپرین باید صدتا خانه را بگردند و یا چهار فرسنگ راه بروند مقدم‌ترند از آن‌هایی که فرضاً دواخانه سرک‌وچه‌شان نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

رئیس‌جمهور چندی بعد به سخنان نخست‌وزیر پاسخ می‌دهد:
«اما این‌که صحبت از رفاه می‌کنید، چه کسی صحبت رفاه کرده است؟ رفاه به چه معنا، دیروز با امام صحبت می‌کردیم، ایشان فرمودند که من به آقای رجایی گفته‌ام نه این‌که اقتصاد در اسلام نیست. یک بعد اسلام هم اقتصاد است و کسی که معاش ندارد معاد ندارد. این را دیروز امام فرمودند. خوب، پس شما از پیش می‌دانید که بیشتر از ۹۰٪ مردم ما می‌خواهند نه این‌که رفاه داشته باشند بلکه حداقل زندگی را داشته باشند تا بتوانند این فقر معنوی را از بین ببرند به اکثریت نزدیک به ۹۰٪ مردم که در محرومیت کامل هستند چه معنویتی ما می‌توانیم به آن‌ها آموزش بدهیم؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

در واقع رئیس‌جمهور بر این باور بود که حل مشکل اقتصادی به معنویت جامعه کمک می‌کند اما نخست‌وزیر برعکس معتقد بود معنویت به حل مشکلات اقتصادی کمک می‌کند و با راهنما قراردادن احکام شرع هیچ گونه مشکل اقتصادی نخواهیم داشت:

«از برنامه‌هایی که تقدیم مجلس کردیم دو موردش را تصمیم دارم که در محضر شما که از برجسته‌گانی که در خدمت انقلاب هستید عرض کنم. مطلب اول: عبارتست از توزیع عادلانه درآمد ملی، اگر چنانچه مردم ما در کیفیت درآمد و مصرف رعایت احکام شرع را بکنند، ما هیچ گونه شرمندگی و نگرانی در مقابل گروه‌های چپ و چپ‌نمایی که همواره به نِق زدن و قُر زدن مشغول هستند نخواهیم داشت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۸)

نخست‌وزیر اما معتقد است برخی از افراد مغرضانه در حال وارونه جلوه دادن دیدگاه‌هایش هستند. به خصوص وی در زمینه رفاه و مسائل اقتصادی یک بار دیگر به تشریح دیدگاه‌های خود می‌پردازد:

«مطلبی که در فاصله این چند روزه من احساس کردم این بوده که مسئله کابینه، اعضای کابینه و هیأت دولت را طوری در جامعه جلوه می‌دهند که اگر دولت موفق شد، کوهی از توقع و انتظار در مقابل او باشد. همه آن‌هایی که این طرح را دنبال می‌کنند خودشان می‌دانند که شرایطی که دولت در آن واقع می‌شود و می‌خواهد در آن شرایط کار کند آن چنان هست که خیلی‌ها حتی از تصور این شرایط هم وحشت دارند، آن وقت در چنین شرایطی گفتن این مطلب که دولت می‌آید همه مشکلات را حل می‌کند و یا این‌که دولت می‌آید همه مسائل رفاهی را حل می‌کند و یا این‌که دولت حق ندارد نسبت به مسائل معنوی در جامعه حرف بزند. در حالی که مردم گرفتار مسائل مادی هستند با گفتن این حرف‌ها می‌خواهند دولت را در مقابل کوهی از انتظارات و توقعات قرار دهند و دولت را از هدف اصلی خود که برگرداندن خط منحرف مادی گرایبی به خط اصلی انقلاب است بازدارند و این هرگز بدان معنی نیست که دولت معتقد است که از فردا کسی نان نخورد و یا این‌که دیگر آب به خانه کسی نخواهد آمد، نه این طور نیست بلکه یک خط کلی در حرکت انقلابی

پیدا شده و آن این که تمام خواست‌ها و تمام تحریکات و تمام تقاضاهایی که برای مردم تبیین می‌شود که اگر کسی هیئت انسانی‌اش فراموش شده و لباسش هم پاره شده بجای این که او را متوجه هتک حیثیت انسانی‌اش بکنند، شدیداً دنبال این هستند که بگویند چه انقلابی، تو همچنان لباس پاره‌ای داشتی پاره‌تر شده که نو نشده، مسئله بر سر این است نه این که بگوییم گرسنه‌ها همچنان گرسنه بمانند، یا آن‌هایی هم که نان دارند از این پس نان نخورند، و بی‌مسکن‌ها همچنان در کنار خیابان بخوابند و اگر کسی هم خانه دارد آن را روی سرش خراب کنیم که انقلاب جهت معنوی دارد خیر، هرگز چنین چیزی نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

حسن لاهوتی از روحانیون طرفدار رئیس‌جمهور با اشاره به شخصیت نخست‌وزیر عملکرد او را باعث نارضایتی مردم ارزیابی می‌کند:

«۶-۵ ماهی با آقای رجایی در یک اتاق زندانی بودم. مرد مقاومی است و تنها زندانی بود که نماز شب می‌خواند ولی من، نه به وی و نه به دولت ایشان رأی ندادم، زیرا نماز شب مسئله‌ای است و مملکت داری مسئله‌ای دیگر. من در چهره این دولت جلب افکار مردم را نمی‌بینیم و از روزی که دولت تشکیل شده نارضایتی‌ها که راضی نشدند، راضی‌ها هم نارضی شدند!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۵)

۲) تفتیش عقاید

هنوز دو روز از حکم انتصاب نخست‌وزیر توسط رئیس‌جمهور و آغاز به کار وی نگذشته بود که رئیس‌جمهور وزارت تحت مسئولیت وی را به ایجاد دستگاه تفتیش عقاید متهم می‌سازد. منظور رئیس‌جمهور اداره‌گزینه سازمانهای دولتی، به خصوص آموزش و پرورش بود که محمدعلی رجایی وزیر آن بود. به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور از انتخاب نخست‌وزیر چندان خشنود نیست و چاره کار را در نقد آن هم در جراید و نزد افکار عمومی

دانسته است. وی دستگاه‌گزینش ادارات به خصوص آموزش و پرورش را به باد انتقاد می‌گیرد:

«پیش از شما دو نفر خانم آمده بودند اینجا و در همین رابطه صحبت می‌کردند و حتی یکی از آن خانم‌ها می‌گفت که برادرش جزء هیئت تفتیش عقاید است. و تلفن هم کرده است که هر چند خواهرش بنی‌صدری است اما در تفتیش با ایشان ارفاق داشته باشند. بعد هم او را با شرط قبول کرده‌اند. (چون رابطه جای ضابطه بوده است برادرش اعمال نفوذ کرده است این خانم گفت خواهر من که از طریق برادرم عمل نکرده است رفته و گفته‌اند به اصطلاح او بنی‌صدری است او را رد کرده‌اند) و شرطش هم این بوده است یک سال باید تحت نظر حزب باشید. خوب، این همان حرفی است که الان زدم این تقابل قوا است. اگر زور من چربید، باید من یک هیئتی بگذارم آنجا که مخالفین مرا راه ندهند به آموزش و پرورش حالا چون آن‌هایی که این تفتیش‌ها را می‌کنند فکر می‌کنند زور خودشان می‌چربد، آن‌ها دست به این تفتیش‌ها زده‌اند. این کارها قانونی نیست و ضابطه اسلامی هم نیست و من خدا را شکر می‌کنم که رئیس‌جمهور من هستم ولی من اعمال قوه‌ای نکرده‌ام و دنبال قدرت‌طلبی هم نبوده‌ام و خواب این کارهای مفتضح را هم ندیده بودم که عده‌ای را بگذارم آنجا که تفتیش بکنند. تازه این تفتیش‌ها را آن‌هایی هم که انجام می‌دهند، کاملاً اشتباه می‌کنند برای این که یک دروازه‌ای درست کرده‌اید و می‌گویید که هرکس از اینجا می‌گذرد باید این حرف‌ها را جواب بدهد، خوب، خیلی ممکن است به شما باطل جواب بدهند و موافق دلخواه شما جواب بدهند و قبول بشوند. ولی وقتی که آمدند داخل کار خودشان را می‌کنند. پس این کار بیهوده‌ای است آن‌هایی که این کار را می‌کنند یک دستگاه پلیسی هم پشتش می‌گذارند. مگر این که بگوییم این‌ها هم قصد دارند آن کار را هم بکنند و یک ساواک گردن کلفتی هم در پشت سر آن دارند. یکی این که وقتی یک کشور ایران رأی داده و یک امام هم تنفیذ کرده (حالا هم که آن متن را بعد از آن حادثه [سقوط هلیکوپتر] امام نوشت معلوم شد که دین ما را هم قبول دارند) شما بیایید و از افراد بپرسید که آقا شما این آدم را قبول داری؟ و

اگر گفت بلی، به او بگویی که حق نداری معلم بشوی! این خیانتی است که به دینت و اعتماد عمومی را اصلاً نسبت به دینت سست می‌کنی. اگر رئیس‌جمهوری مسلمانی که امام تنفیذ کرده و مردم هم رأی داده‌اند، شما در دینش تردید بکنی و بگویی که به این دلیل که او را (رئیس‌جمهور را) مسلمان می‌دانی و قبول داری نباید در آموزش و پرورش معلم باشی خوب بفرماید که به چه چیز این آدم معتقد باشد و اگر معتقد باشی که به شما دروغ می‌گوید. در اینجا دو خیانت کرده‌ای. مسلماً معلوم است که این شخص که می‌خواهد استخدام شود و دروغ گفته است فردا برای پیش بردن مقاصد خودش دروغ‌های دیگری هم خواهد گفت. شما بچه‌های مردم را چگونه بدست چنین آدمی می‌سپاری؟! و اگر این معلم‌ها کارشان این بشود که با روحیه‌ای که لازمه معلمی بدگویی از رئیس‌جمهوری است، سرکلاس بروند، و در کلاس‌ها شروع کردند که این برنامه را پیاده کنند، مسلماً بچه می‌رود در منزل به پدر و مادرش می‌گوید و به دنبال آن تمام شهر غوغا می‌شود. شما فکر می‌کنید که مردم انقلاب کرده‌اند در برابر این چیزها ساکت بشوند؟ مگر دوره شاه سابق است که بروی در کلاس فحش را به رئیس‌جمهوری بدهی و بعد بگویی ساکت باشید و حرف نزنید. البته داد و قال خواهند کرد... شما باید به ضوابط پردازید، این که ضابطه نشد که کسی را تفتیش کنی و بگویی که نظر شما راجع به فلان شخص چیست و فلان حزب چگونه است و دعوی این‌ها چیست و چه کسی در خط امام هست و چه کسی نیست و بعد هم اگر گفت رئیس‌جمهور در خط امام است به او بخندی و مسخره‌اش کنی و او را دست بیندازی! و قبول نکنی. دقیقاً همین‌هاست که به نظر من وضعیت کشور را وضعیتی درست کرده است که به تدریج آن جو اعتماد انقلابی را سست می‌کند و آن‌ها که این کارها را می‌کنند علاوه بر این دو خیانت مسلم، خیانت سومی هم که به این نسل و آینده ایران دارند و آن این که تفاهم را به هم بزنند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۳)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر می‌گوید:

«و این هم از شگفتی‌های زمان است کسانی که طرفدار رئیس‌جمهور، رئیس قوه اجرایی، مملکت هستند. به وسیله دستگاه‌هایی که فرض این است که تحت ریاست او هستند، تصفیه بشوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۶)

در جناح مقابل، اکبرهاشمی رفسنجانی وجود چنین تفتیش عقایدی را در وزارت آموزش و پرورش تکذیب کرد:

«این مسئله اتفاقاً در مجلس هم مطرح شد و آن‌جا هم جواب دادند من تعجب کردم که دوباره در بیانات آقای بنی‌صدر هم آمده مخصوصاً در همان جلسه آقای رجایی که تشریف داشتند و مسئول وزارت آموزش و پرورش هستند، رسماً این را تکذیب کردند متأسفانه ایشان از قول یک نفر خانم که آنجا بودند چنین چیزی را نقل کردند و روی آن هم مقداری بحث کردند که به نظر من قضیه از ریشه نادرست است. هیچ دلیلی ندارد که چنین تفتیش عقایدی باشد البته یک معیارهایی برای استخدام معلم و استخدام کارمند و کارگر دولت وجود دارد و آن معیارها را مراعات می‌کنند. حالا یک سوالاتی می‌شود در موقع مصاحبه و باید چیزهایی بپرسند. در مجموع سوالاتی که می‌شود آن کسی که مصاحبه را طرح می‌کند نظراتی دارد، برای این‌که بشناسد طرف را ولی من مطمئن هستیم که چنین ادعایی درست نیست و مسلماً تفتیش عقایدی نخواهد بود و مجلس هم به هیچ‌وجه اجازه تفتیش عقاید نمی‌دهد فقط یک حقی برای دولت هست و آن این‌که شرایطی برای استخدام مسئول هر سمتی تعیین بکند و آن مسئول باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۴)

۱۰ روز بعد، نخست‌وزیر هنگامی که بحث صلاحیت نامزدها و تشکیلات وزارتخانه‌ها مطرح گردید از ایده‌گزینش افراد، آنچه بنی‌صدر تفتیش عقاید می‌خواند، در دستگاه‌های دولتی دفاع نمود و آن را در راستای جلوگیری از ورود افرادی دانست که مخالف ولایت‌فقیه (آیت‌الله خمینی) هستند و می‌خواهند به دستگاه دولتی نفوذ کنند:

«ما برای پیاده کردن برداشت‌های صحیح و مکتبی باید بیشتر در زمینه ایدئولوژی اسلامی تعلیم ببینیم. وی ضمن اشاره به کسانی که می‌گویند لزومی ندارد در کلیه جنبه‌ها و شئون از امام و رهبر انقلاب تقلید کرد گفت: این گونه

طرز فکرها بزرگترین ضربه را به انقلاب اسلامی ما می‌زند و هرکسی که در جهت تجزیه رهبری شعار بدهد مانع بزرگی سر راه انقلاب اسلامی ما بوجود خواهد آورد. تعدادی از این افراد نیز در آموزش و پرورش کار می‌کنند این افراد باید در اندیشه خود تجدیدنظر کنند و این تجدیدنظر را باید با عمل نشان دهند وی افزود: برای من نام و عنوان و گروه مطرح نیست. من با تفکرات این افراد کار دارم و آن‌ها باید از بابت این تفکرات استغفار نمایند. آنگاه رجایی خطاب به کسانی که فعالیت و بازسازی آموزش و پرورش را در جهت انحصارطلبی و تفتیش عقاید می‌دانند گفت: ما نمی‌توانیم به کسانی که غیراسلامی هستند اجازه دهیم که در مدارسمان که مانند مساجد می‌ماند به اذان‌گویی و پیش‌نمازی بپردازند ما نمی‌توانیم از افرادی که بینش دارند و به اندیشه‌های ابزاری معتقدند این انتظار را داشته باشیم تا بینش‌های انسانی را تعلیم دهند. امام و رهبر انقلاب یعنی اسلام. لذا ما نمی‌توانیم به آن دوست عزیزی که به عنوان سازمان مجاهدین از ما انتقاد می‌کند و امام را قبول ندارد. اجازه بدهیم در مدارس اندیشه‌های خود را تدریس کند. زیرا امام یعنی اسلام.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۵)

نخست‌وزیر در بیانی دیگر تأکید نمود معلمانی که مخالف و یا منتقد ولایت‌فقیه باشند نباید به عنوان معلم در آموزش و پرورش حضور داشته باشند. ایشان بررسی صلاحیت معلمان که به گفته وی ایدئولوژی انقلاب را آموزش می‌دهند امری بدیهی می‌داند:

«همین طور است اجتهاد بسته نمی‌شود ولی رهبری مسئله دیگری است. درست است شما می‌توانید اجتهاد کنید ولی حق ندارید در یک حکومت مکتبی براساس اجتهاد خودتان که با رهبر اختلاف دارید عمل کنید. و معلمینی که ما می‌گوییم در کلاس نباید باشند از کسانی هستند که معتقدند امام قادر به رهبری همه جانبه اجتماع نیست. این‌ها کسانی هستند که معتقدند در جامعه ما هیچ انقلابی صورت نگرفته است و این یک شورش بوده. این‌ها کسانی هستند که در کلاس رفتند و گفتند که امام پیر شده این‌ها ضد این انقلاب هستند. بحث در اجتهاد نیست، اگر شما اجتهاد کردید و به یک نظری رسیدید پیش

خودتان داشتید یا رفتید با امام مطرح کردید کسی با شما بحث ندارد این است که شما در جامعه‌ای که بیشترین مقدار را نیاز به وحدت دارد در چنین جامعه‌ای آنچنان اختلافی بیاندازید به عنوان مسلمان. اختلاف بیاندازید به عنوان کسی که شما هم مکتب را قبول کردید بحث در اینجاست. اگر ما می‌گوییم با این گروه‌ها آن برخورد را داریم و آن‌ها با ما، یعنی آن‌ها در شیوه‌شان چنین برخوردی را ندارند فکر می‌کنم که بحث ظهر هم با شما این بود. شما در شکل این دو برخورد را با همدیگر مقایسه کردید و فکر کردید که ما یا مثل غربی‌ها در این مسئله این طور برخورد می‌کنیم که می‌گوییم همه فهم دارند و حال این‌که فقط یک گروه عمل می‌کنند و یا مثل شرقی‌ها می‌گوییم که همه هستند و حال این‌که غیر از حزب هرکس نیست، باید در اردوی کار به عنوان مریض روانی عمل بکند. مسئله این نیست مسئله این است که گفتیم اگر کسی معتقد به رهبری امام نیست این آدم ایدئولوژی این انقلاب را کامل و تمام قبول ندارد. و این آدم نمی‌تواند آموزش‌دهنده ایدئولوژی این انقلاب باشد. وقتی شما می‌خواهید یک نفر را به عنوان اهلی که امانت را به دستش بسپارید انتخاب بکنید سوالات مختلفی می‌کنید و تازه من به شما بگویم که وزارت آموزش و پرورش به این مصاحبه اکتفا نمی‌کند گرچه این جزو برنامه دولت نیست که شما مطرح کردید یا من جواب بدهم، ولی برای این‌که دیگران روشن باشند این افراد بعد از این‌که جزو کادر کار آموزش شدند این‌ها برای دولت کار نمی‌کنند قرار نیست که به نفع من یا به ضرر من کار کنند که من یک نفر بازرس بگذارم آن طوری که در رژیم گذشته بود خوشبختانه آن چیزی که ما می‌گوییم چیزی است که ۹۸٪ از مردم می‌گویند این‌ها به محض این‌که حرکت ضدانقلابی‌شان ظاهر بشود خود مردم متوجه می‌شوند خود مردم بهترین ناظر بر اعمال و گفتار و رفتار این‌ها هستند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

۳) تعهد یا تخصص

یکی از مسائل مهمی که در روزهای انتخاب کابینه بین دو جریان سیاسی رقیب، حامیان رئیس‌جمهور و مخالفان وی مطرح شد. تعیین اولویت تعهد یا تخصص در انتخاب مدیران ارشد کشور بود. چنان‌که حزب جمهوری اسلامی، دبیرکل آن و نخست‌وزیر بر آن تأکید داشتند نیروهای سیاسی معتقد به اسلام ناب و متعهد به ولایت فقیه و رهبری و پایبند به برقراری قوانین مذهبی می‌باید حکومت را در دست داشته باشند و دیگران به علت آن‌که به اصطلاح غرب‌زده یا شرق‌زده هستند باید حتی‌المقدور از مناصب دولتی کنار گذاشته شوند ولو این‌که تخصص لازم در انجام کارها را داشته باشند. نه حامیان رئیس‌جمهور و نه جریان مقابل هیچ کدام از نیروی انسانی متخصص و کارآمد لازم برای تشکیل دولتی متخصص برخوردار نبودند. لیکن بحث بر سر حداقل‌ها و نوع افرادی که به کار گمارده می‌شدند بود. برخی از کسانی که قرار بود وارد کابینه شوند و یا در حد معاون وزیر بودند گرچه از سوابق مبارزاتی چشم‌گیری برخوردار بودند اما سطح تحصیلات پایینی داشتند. این در حالی بود که برخی با مدرک لیسانس و بالاتر با همان سوابق مبارزاتی و بلکه بیشتر به واسطه عدم هماهنگی با خط دولت یا نداشتن تعهد لازم به اسلام و ولایت فقیه از ورود به دولت بازماندند. به طور کلی حزب جمهوری معتقد بود اولویت با تعهد است و تخصص گرچه لازم است اما می‌توان حتی افرادی که تخصصی ندارند اما تعهد لازم را دارند به مناصب مهم دولتی گمارد و با انتصاب معاونین متخصص کمبودها را رفع کرد. این در حالی بود که رئیس‌جمهور تعهد و تخصص را هر دو برای انتصاب افراد ضروری می‌دانست. محمدعلی رجایی نخست‌وزیر منتخب داشتن مدرک تحصیلی را در انتخاب وزرا موثر نمی‌داند بلکه میزان هزینه‌ای که برای انقلاب پرداخته ملاک اصلی انتخاب وزرا و مسئولین می‌داند:

«در رابطه با انتخاب وزرا با مجلس در کل مشورت نکردم ولی از افراد نظر خواستم و از آن‌ها کمک خواستم و با برادرمان رئیس‌جمهور نیز که همین امروز نیز ملاقات داشتیم مقدار قابل ملاحظه‌ای با ایشان مشورت کردم و معیارهایم را برایشان گفتم که وزرا باید در انقلاب سرمایه‌گذاری کرده باشند و

در جریان انقلاب حضور داشته باشند و مردم اینان را به عنوان افراد انقلابی شناخته باشند در این حدود ایشان نیز ضوابط دیگری را اشاره کرده‌اند که من اضافه بکنم و من معتقدم که باید به ملاک انقلابی حتی در صورت نداشتن مدرک توجه کرد بنابراین آنچه که من سعی کرده‌ام بدان توجه کنم این بوده است که این افراد با مردم بوده باشند و انقلاب را درک کرده باشند و تا آنجایی که من استنباط کردم ایشان را راضی‌تر از بار قبل یافتم او همچنین در مورد سیاست دولت آینده گفت سیاست ما از اعتقاد ما به هیچ‌وجه جدا نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

وی در جایی دیگر ملاک‌های اصل‌گزینش وزرا را همان معیارهای اعلام شده توسط رهبر انقلاب دانسته و تیتروهای تحصیلی را ملاک نمی‌داند:

«معیارهایی که امام بدان اشاره کرده‌اند رعایت می‌شود ولی قید خاصی که در دولت این افراد باشند یا نباشند من ندارم ولی آن معیارها را صددرصد به آن پایبندم و ملاک نیز همین است. یعنی مکتبی باشند بدین مفهوم که مقلد امام باشند، در انقلاب سرمایه‌گذاری کرده باشند و همچنان هم آماده سرمایه‌گذاری باشند، از توده مردم باشند و دارای شایستگی باشند ولو این‌که شهرت تیترو نداشته باشند خیلی‌ها هستند که عرضه دارند ولی تیترو ندارند دکتر نیستند، مهندس نیستند اما در اداره یک وزارتخانه و یا در ایجاد یک نظام صحیح تجربه دارند و از خودشان در موارد مختلف شایستگی نشان داده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

نخست‌وزیر برخی متخصصین و کسانی که آن‌ها را علم می‌کنند نوعاً افرادی می‌داند که با انقلاب هماهنگی لازم را ندارند:

«من شاهد بودم که متخصصین و کسانی که تخصص را در مرحله اول زندگی‌شان ملحوظ می‌داشتند، از لحاظ ایمان و به خصوص ارتباط با انقلاب ضعیف بودند، بسیاری از موارد مورد یأس انقلابیون بودند و من بر سر آن هستم که به یاری خداوند این دلیل یأس را تبدیل به امید و حرکت کنم. آنچنان که تمام متعهدین به انقلاب، خود را از اعضای کابینه بدانند و در هر جا

که هستند نماینده کابینه که متعهد به انقلاب هستند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۸)

به نظر می‌رسید حزب و نخست‌وزیر نگران آن هستند که به بهانه تخصص‌گرایی چهره‌های ملی و ملی-مذهبی (تیپ دولت موقتی‌ها) یا عناصر مشابه که غالباً تحصیل‌کرده اروپا بودند ولو بعضی‌شان همانند سحابی‌ها و بازرگان وجهه مذهبی داشتند اما از هماهنگی لازم برخوردار نبودند، دوباره وارد دولت شوند و همان مشکلات و ناهماهنگی‌های دولت موقت دوباره تجربه شود.

نخست‌وزیر متخصصان و دانشمندان را نوعاً افرادی می‌داند که در پی نق زدن و ایرادگیری هستند به جای آن‌که دنبال راه‌حل و ارائه پیشنهاد برای بهبود باشند. وی از آن‌ها می‌خواهد پیشنهادات خود را به دولت ارائه کنند:

«دولت این توان را دارد تا در مقابل هر نوع جوسازی استقامت کند، استقامت و صبر یک امر الهی و فرموده امام است. از قول من به متخصص‌ها و به انتقادکننده‌ها و به دانشمندان به آن‌هایی که معتقدند قادرند کشور را بهتر اداره کنند پیام دهید که شما که جز نق زدن و روزنامه پرکردن و جوسازی کردن کار دیگری در این انقلاب نکرده‌اید بیایید و هر برنامه و طرحی و با هر کیفیتی که شما معتقدید جامعه را با محتوای انقلابی و اسلامی آن بهتر از این می‌توان اداره کرد پیشنهاد کنید. ولی شما اگر تنها خودم‌محور نیستید اگر برنامه دارید، برنامه‌تان را اعلام کنید و مردم خواهند دید و قضاوت خواهند کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۱)

مسیح مهاجری سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی موضع نخست‌وزیر را تأیید و به وی چنین توصیه می‌کند:

«شما می‌دانید که مکتبی بودن اقتضا دارد اصل «حاکمیت تقوا بر تخصص» بدون هیچ ملاحظه‌ای رعایت شود. دولت موقت به این اصل توجهی نکرد و این از اشتباهات بزرگ آن دولت بود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۱)

او پیشنهاد می‌کند از طلبه‌های جوان برای سفارت‌خانه‌های خارجی انتخاب شوند:

«پیشنهاد من این است که از تعدادی دانشجوی مسلمان متعهد و تعدادی طلبه جوان دعوت کنند و آنها را که بهترین سفیران این انقلابند به سفارتخانه‌ها بفرستند تا هم سفیر دولت باشند و هم سفیر اسلام و هم سفیر ملت که این هر سه یکی است.» (همان)

آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری شرط لازم را برای مسئولان کشور را اعتقاد به ولایت فقیه می‌داند:

«به نظر ما مسئولان مملکت باید از مؤمنان به اسلام و انقلاب اسلامی و در همین خط ولایت فقیه انتخاب بشوند از نظر مسئولان این شرط رعایتش لازم است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۲۲)

روزنامه جمهوری اسلامی طی مقاله‌ای تخصصی مورد نظر رئیس‌جمهور را به واسطه غربی بودن آن رد می‌کند و تأکید رئیس‌جمهور بر برخی موارد از جمله حذف ربا از بانکداری و طرح‌های نوشته شده در کتاب‌هایش را با قصه طنز مورد هجو قرار داد:

«می‌گویند ما راه‌حل‌های خود را ارائه کرده‌ایم و کسی نیست که به حرف ما گوش دهد مثلاً می‌گویند در فلان رشته سرمایه‌گذاری کنید تا تولید بالا رود تا به علت فزونی عرضه قیمت‌ها کاهش یابد و تورم کنترل شود. این قبیل اظهارات به عنوان طرح قلمداد نمی‌شود و ما از آقایان جز طرح به اصطلاح بانکداری بدون بهره که درباره کیفیت آن مطالب بسیاری قابل ذکر است طرح و پروژه دیگری ندیدیم، اصولاً مطالب اقتصادی آنان چه در روزنامه‌ها و چه در کتاب‌هایشان یک رشته کلی‌گویی است و اظهارات آنان اغلب مرا به یاد این داستان می‌اندازد که روزی یک هزارپا که تمام پاهایش به شدت آسیب دیده بود به دکتری مراجعه می‌کند و از او برای معالجه پاهایش استمداد می‌طلبد. طبیب پس از معاینه پاهای هزارپا وی را مطمئن می‌سازد که حتماً او را معالجه خواهد کرد و به او پمادی را می‌دهد و می‌گوید این پماد را به پاهایت بمال و یک هفته یک سانتی‌متر بالای زمین راه برو حتماً پاهایت بهبود می‌یابد. هزارپا اظهار می‌کند که من نمی‌توانم بالای زمین راه بروم.... طبیب می‌گوید این که نمی‌توانی بالای زمین راه بروی تقصیر خودت است.... جامعه ما از شما که

مدعی هستید متخصص و اقتصاددان می‌باشید انتظار دارد برنامه ارائه دهید، این طرح‌ها و برنامه‌ها باید با توجه به محدودیت‌ها و بافت کنونی اقتصاد کشور ما باشد و صرفاً آن توصیه‌هایی را که اقتصاددانان غربی در کتاب‌های خود نوشته‌اند که تنها به درد جوامع خودشان می‌خورد به جامعه ما عرضه نکنید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۱)

آیت‌الله بهشتی یک روز پس از اعلام دیدگاه رئیس‌جمهور پیرامون لزوم هماهنگی وزرا با وی در آستانه انتخاب نخست‌وزیر و هیئت وزیران، مسئله تعهد و تخصص را در سخنرانی مبسوط خود در شهر نجف‌آباد مطرح می‌سازد. او معتقد است تعهد به اصول اسلامی (وابسته نبودن به دو جریان سیاسی چپ و ملی) اهمیت بیشتری از تخصص دارد. در واقع ایشان معتقد بود نیروهایی باید مناصب را برعهده داشته باشند که بینش به قول ایشان صددرصد اسلامی و ناب داشته باشند. البته در نقطه مقابل رئیس‌جمهور هم از معیارهای اسلامی و عدم حذف جریان‌ها و گروه‌های سیاسی که می‌خواهند به کشور خدمت کنند سخن می‌گفت. بنی‌صدر دایره نیروهای جریان اسلامی را به بخش بزرگی از نیروهای چپ و ملی‌گرا تسری داده بود اما آیت‌الله بهشتی دایره نیروهای اصیل اسلامی را در حزب جمهوری اسلامی، گروه‌های همسو و نیروهای مستقل مذهبی بدون گرایش چپ و ملی خلاصه می‌کرد. آیت‌الله بهشتی در آستانه تعیین نخست‌وزیر و هیئت دولت می‌گوید:

«به همه کارمندان دولت و به همه تحصیل‌کرده‌های منتظر سمت و پست، عرض می‌کنم، ما مصممیم از این به بعد کسانی را به کارهای حساس بگماریم که نسبت به دین و ایمان آن‌ها به اسلام و انقلاب پیروزمند اسلامی اطمینان داشته باشیم..... جوان‌ها و صاحبان مهارت به این اصل توجه کنند. من نظر شخصی‌ام را می‌گویم نظر شخصی بنده این است و به آن هم عمل می‌کنم و از نتیجه آن هم راضی هستیم. نظر شخصی من این است که ما افراد با ایمان و با استعداد لایق را که هنوز تجربه و کارایی و مهارت کافی ندارند می‌آوریم بر سر کارها می‌گذاریم و حاضریم یک مقدار تاوان و خسارت ندانم کاری‌هایشان را بدهیم، تا در جریان عمل ساخته شوند و مدیران با ایمان و مسلمان

جمهوری اسلامی ایران در پی یک چنین مرحله تاوان‌دار بوجود بیاید و هی نگوییم مدیر نداریم... آیا ملت می‌پذیرد ما چند ماهی خسارت و تاوان ندانم کاری‌های این جوان‌ها یا این میان‌سال‌ها و این افراد کم سابقه، ولی با ایمان، با شور و اخلاص و علاقه، پرتلاش ساعت نشناس از صبح تا شب بدو و کار کن، ما یک مقداری تاوان و خسارت ندانم کاری‌های این‌ها را بدهیم و هرچه زودتر مدیران با ایمان جامعه را بسازیم. این را شماها می‌پذیرند. یعنی اگر انسان‌های با ایمان و با مهارت داریم که معلوم است که آن‌ها را به سر کار می‌آوریم و این برای همه روشن است و من می‌خواهم این را بگویم. برادر، خواهر گوش فراده، این طرف آقای الف ایمان و عشق و شورش در سطح مطلوب برای خدمت به مردم و انقلاب و صبح و شب نمی‌شناسد. حقوق هم هر چقدر است نمی‌شناسد، اما تازه کار است، این طرف یک آدم ماهر، داراری تجربه، اما اگر خیلی آدم خوبی باشد سر ساعت می‌آید و سر ساعت هم می‌رود. بعد هم سکرتر اتاقش از همان خانم‌های قبل هم باشد اشکالی برایش ندارد. می‌خواهم بینم در انتخاب میان این دو آیا الف را انتخاب می‌کنید؟» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۱۸)

از دید نیروهای مذهبی بحث تخصص و تعهد دستاویزی برای حذف نیروهای مذهبی و روی کار آمدن نیروهای متمایل به رئیس‌جمهور، غالباً طیف مستقل و طیف مذهبی روشنفکر هماهنگ با رئیس‌جمهور، بود. صادق اسلامی عضو حزب جمهوری اسلامی یکی از موضوعات این بحث بود که وی به عنوان وزیر بازرگانی از سوی رجایی معرفی شده بود، علی‌رضا اسلامی فرزند وی درباره نگاه بنی‌صدر به مسئله تخصص می‌گوید:

«بنی‌صدر و محمد منتظری از خارج باهم اختلاف داشتند، ولی مسئله بنی‌صدر، شخص محمد منتظری نبود، بلکه اختلافش با یک طیف گسترده بود و با شهید بهشتی و آقا[آیت‌الله خامنه‌ای] و آقای هاشمی و ... اختلاف داشت. حتی با افراد رده‌های پایین‌تر حزب و نه فقط سران حزب هم مخالف بود. یک روز من از طرف شهید قدوسی به دفتر بنی‌صدر، که عزل شده بود، رفتم و آنجا را تحویل گرفتم که در شورای نگهبان فعلی در خیابان فلسطین بود. وقت

کم بود و همه چیز را بار زدیم و بردیم دادستانی. من سریع نگاهی به فایل وزرای او انداختم و دیدم راجع به شهید اسلامی، پدر من تحلیلی نوشته است. شهید رجایی، ایشان را به عنوان وزیر بازرگانی معرفی کرده بود. رفته و تحقیق کرده بودند و از شهید اسلامی پرسیده بودند که چقدر سواد داری؟ و بنی صدر در اینجا نوشته بود به قول خودش بی سواد است! و از چهره‌های مذهبی و حزبی است و به درد این کار نمی خورد و لذا ایشان را رد کرده بود. بنابراین مخالفت بنی صدر با یک جریان بود، نه با یک شخص. ظاهراً شهید رجایی، لاجوردی را هم برای وزارت بازرگانی پیشنهاد کرده بود که بنی صدر رد کرده و گفته بود: «این‌ها هم تیپ خودت هستند». اساساً دیدش این گونه بود.» (رجاء نیوز، ۱۳۹۲/۵/۵)

رئیس جمهور اما برخلاف نقدهایی که به وی می شد تعهد و تخصص را چیزی جدا از هم نمی داند او نیز بر اهمیت عقیده و تعهد تأکید دارد، اما معتقد بود تعهد و تخصص هر دو لازم و غیرقابل تفکیک هستند. رئیس جمهور در پاسخ انتقاد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اعتراض آن‌ها به نادیده گرفته شدن اعتقاد و تعهد اسلامی در معیارهای مورد نظر رئیس جمهور برای وزرا چنین پاسخ می دهد:

«تحقیقات زیادی که درباره رهبری در قرآن انجام داده‌ایم. یک قسمت کوچک آن را در کتاب اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی گفته‌ایم، از صفحه ۸۱ تا ۱۱۰ این کتاب راجع به این مسأله بحث شده است. حدود ۳۰ صفحه فشرده‌ی این بحث را گفته‌ایم. شروع این بحث با این جمله است: امامت بنیاد رابطه انسان و خداست. پس ما تقدم را به عقیده داده‌ایم. و در این مسأله هیچ تردیدی نبود و تردیدی هم نداشته‌ایم. این‌ها نمی دانند. چون از مکتب بی اطلاع هستند. و از ایدئولوژی و ربط آن به تخصص هم اطلاعی ندارند. خیال می کنند که تخصص یک چیز است و عقیده، مکتب و ایدئولوژی هم چیز دیگری است. و می شود که تخصص را نداشت، نخیر، این طور نیست، این جور نیست که یک فیزیکدان، چون فیزیکدان است کاری هم به ایدئولوژی ندارد. نه، در همان علمی که دارد ایدئولوژی در همان مستتر

است. ایدئولوژی بریده از علم وجود ندارد. و این را هرکس بگوید دروغ است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

رئیس‌جمهور در جای دیگر به رابط علم و عقیده اشاره می‌کند:

«این‌ها چون ربط علم و عقیده را نمی‌شناسند و آنقدر به این‌ها گفته‌اند که دین به علم کاری ندارد، و نیز فریب لیبرالیست‌ها و مارکسیست‌های اروپایی را خورده‌اند، که هنوز هم می‌نویسند حساب دین از حساب علم جداست... تازه ما این مطالب را در سال ۵۱ [۱۳۵۱ شمسی] نوشته‌یم و بیان کرده‌ایم یعنی ۸ سال پیش «امامت بنیاد رابطه انسان و خداست» یعنی آن ولایت را هم که این آقایان مدعی شده بودند که منکر هستیم اینجا آورده‌ایم. ولایت واقعی همین است و بر این اصل است که باید رهبری در اسلام استوار بشود. اما این نمی‌تواند بی‌علم باشد. این است که ما در مرجع می‌گوییم که باید اعلم باشد و اتقی و اعدل باید باشد. حالا این‌ها آمدند و می‌گویند همه این‌ها غیرانقلابی و غیرمکتبی است و نباید اعلم و اتقی و اعدل باشد و مکتب سواد را می‌خواهد چه کند؟ مکتب عدل و تقوی را می‌خواهد چه کند؟ همین دروغ‌ها را می‌نویسند و می‌گویند که این‌ها خط اسلام است!.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

وی در جایی دیگر می‌گوید:

«علم بیرون از دین نیست، جدا از دین نیست، چیزی غیر از دین هم نیست. ما مسلمان‌ها معتقدیم اسلام عین علم است و در اسلام ما شرط مسئولیت، علم است و نمی‌توان بدون علم عهده‌دار مسئولیت شد. ما همواره گفته‌ایم فقیهی که باید مرجع بشود باید اعلم فقها باشد، داناتر و عالم‌ترین فقها باشد. هر روز که تجربه می‌کنیم درستی این نظر را بیشتر می‌فهمیم که اگر در بسیاری از کارها ما ناتوان شویم خسران و زیان به بار آورد، به لحاظ این‌که ما به عنوان این‌که مکتبی باید باشد عالم نشد، نشد هر نادانی را به کارهای بزرگ گذاشتیم و آن‌ها در این کارها ناتوان شدند و برای انقلاب و کشور خسران‌های بزرگ به بار آوردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۲)

رئیس‌جمهور ضمن برشمردن ویژگی‌های یک کابینه خوب، برنامه‌ریزی و دیدگاه علمی را لازمه یک کابینه خوب ارزیابی کرد. وی تفکیک علم به دو نوع غربی و غیرغربی و طرد برنامه‌ریزی علمی را نادرست دانست:

«برنامه از شناخت می‌آید و باید شناخت دقیقی از وضعیت کشور داشت، خصوصاً فهمید که مکتب یک بعد ندارد، مکتب بعد سیاسی دارد، مکتب بعد اجتماعی است. مکتب بعد اقتصادی دارد، مکتب بعد فرهنگی و معنوی دارد و پیاده کردن و یا به اجرا درآوردن مکتب ملازمه دارد با یک تغییر همه جانبه در همه‌ی این ابعاد و این تغییر را نمی‌شود داد مگر خود واقعیت ایران را در این چهار بُعد شناسایی کرد و سپس شرح دادم که چگونه برای این کار من ۲۰ سال وقت صرف کردم تا بیانیه جمهوری اسلامی ایران را تنظیم کردم و جای تأسف است با این‌که از آغاز شرکت من در شورای انقلاب همواره این مسئله طرح شد که باید برنامه داشت و روی برنامه عمل کرد، ولی ما روی حوادث عمل کردیم و یکی از اساسی‌ترین نواقص دوره دولت موقت و بعد هم شورای انقلاب همین بود. آقای مهدوی‌کنی هم تصدیق کرد که این مهم‌ترین عیب کار ما بوده، پس این شرط یکی از مهم‌ترین شرایط مهم قوت دولت است و چقدر جای تأسف است با این‌که چنین متنی آماده است تا حالا هیچ گروه و هیچ کسی درصدد نشده که ما جمع بشویم و ببینیم که این برنامه به عنوان خطوط اساسی تغییرات بنیادی در تهران، کافی است؟ کافی نیست؟ چه باید کرد؟ چه نباید کرد؟ معنای مکتبی عمل کردن این است که ما روش داشته باشیم و کلمه قرآن ما اصلاً به معنای روش است. چطور ممکن است مکتبی بود ولی برنامه نخواست؟ امری که در اسلام برای اولین بار عنوان شده و اسلام خود روش تکامل انسان است. [از طرف جناح رقیب] صحبت پیش آمد که اسلام از خود نظامی دارد و گفته شد که مثلاً ما سعی می‌کنیم که اقتصاد اسلامی را از قرآن اخذ کنیم ولی اگر از آقای بنی‌صدر بپرسیم می‌گوید برو کتاب‌های اقتصاد بخوان، فرمول‌های اقتصادی معین را نوشته است و من بسیار تعجب کردم با این‌که اقتصاد توحیدی شاید بیش از یک میلیون نسخه در ایران در نوبت‌های

متعددی چاپ و پخش شده، با این که غالب مجلات علمی و حتی روزنامه‌های دنیا راجع به خطوط اصلی این کتاب که ما براساس آیات قرآنی و برای تغییر بنیادهای علم اقتصاد عرضه کرده‌ایم، مطلب نوشته‌اند اگر کسی این مقدار مسئول باشد و این مقدار بی‌اطلاع که نداند رئیس جمهور کشور چه دیدگاه اقتصادی دارد و گمان کند که او به حکم این که در غرب تحصیل کرده است لابد مقداری از همان فرمول‌ها در کله دارد، گیریم به این که آن فرمول‌ها هم همه غلط هستند، آن فرمول آب را هم همان غربی‌ها پیدا کرده‌اند، ما با علم ستیزی نداریم، ما نمی‌گوییم که علم، هر چه در غرب پیدا شده چون در آنجا پیدا شده باید گذاشت کنار ما می‌گوییم که بنیاد نحوه استفاده از فرمول‌های اقتصادی در جهت سلطه غرب بر بقیه جهان است و از این جهت است که این فرمول‌ها در جهت تراکم قدرت اقتصادی در غرب مورد استفاده قرار می‌گیرند، و الا عرضه و تقاضا مسئله‌ای نیست که غربی کشف کرده باشد، بشر از آغاز زندگی می‌دانسته است که عرضه کم، قیمت را بالا می‌برد، تقاضای زیاد، عرضه کم موجب افزایش قیمت می‌شود. به عکس عرضه زیاد، تقاضای کم موجب کاهش قیمت‌ها می‌شود. این چیزی نیست که بگوییم فرمول اقتصادی است و بگذاریم کنار. آقای مهدوی‌کنی هم در این باره اگر حق و انصاف بدهیم بسیار صحبت کرد و مطلب را روشن کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۱)

نخست‌وزیر اما طرح مسئله تخصص از سوی رئیس‌جمهور و همفکرانش را طرح نفوذ از سوی آمریکا خواند و هشدار داد دیگر مدرک تحصیلی ملاک قرار نخواهد گرفت:

«وقتی آمریکا و اروپا، ایران را از دست خودش رها کرده دید، وقتی از سازش با عناصر انقلابی محروم شد. در صدد شد که یک مجرای نفوذ ارتباط دیگری برای خودش پیدا کند. و وقتی دید مایه انقلاب اسلامی ایران ایمان و تقوی و معیارهای مکتبی است که از این‌ها چیزی در دست ندارد و همچنین وقتی دید امکان نفوذ در جناح‌های انقلابی ما نیست، در نتیجه به دنبال کسانی رفت که مغز و وجودشان پر از معیارهای غربی که خودش روی آن‌ها سوار کرده بود رفت و بهترین مسئله را طرح مسئله تخصص دید..... دیگر نباید

مدرک ملاک قرار گیرد و از این به بعد بایستی تقوی و لیاقت جایگزین انتخاب شود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۵)

نخست‌وزیر علت اصلی مباحث مربوط به کابینه را در وجود دو نوع تفکر که یکی هنوز در حال و هوای دوران پیش از انقلاب سیر می‌کند و دیگری که در دوران پس از انقلاب آماده دگرگونی اساسی است، می‌داند. او معتقد است دگرگونی در حاکمیت گذشته حتی ممکن است شامل انحلال وزارتخانه‌ها هم بشود:

«حقیقت آن است که جامعه انقلابی ما از دو گروه نسبتاً مشخص تشکیل می‌شود که هر دو نیز در متن انقلاب بوده‌اند و هر دو هم دلسوز به حال انقلاب هستند، ولی دارای دو فرهنگ و دو روان‌شناسی جداگانه می‌باشند. گروهی طبقه جوان هستند که لازم نیست سن آن‌ها کم باشد چه بسا در سنین بالا هستند، ولی فکر آماده‌تر و جوان‌تری دارند. برای این‌ها یک حرکت انقلابی نه تنها به سادگی قابل تحمل است، بلکه به استقبال آن هم می‌روند. وقتی می‌گوییم باید چهار وزارتخانه را منحل اعلام کرد، وحشت نمی‌کند که وضع مملکت چه می‌شود. آن‌ها همچنان معتقدند که قبل از ۲۲ بهمن حرکت کردیم که کل مملکت را دگرگون کنیم و اگر الان چهار تا وزارتخانه را منحل کردیم اتفاقی که می‌افتد چیزی نیست که قابل جبران نباشد، اگر در جهت حرکت تکاملی جامعه است عیبی ندارد. گروه دیگر که به نظر من فکرشان از لحاظ تشکیلات اداری در قبل از ۲۲ بهمن شکل گرفته بود شدیداً با این حرکت مخالف‌اند و از این‌که بیاییم حتی یک وزارتخانه را بدست کسی بسپاریم که تا به حال وزیر نبوده است به سادگی می‌پرسند، آیا تو فکر می‌کنی او می‌تواند وزیر بشود، در پاسخ باید گفت بله همچنان که خیلی‌ها که وزیر شدند، وزیر نبودند وزیر شدند و کار کردند. در حد توانایی خود و امکانات جامعه و شرایط حاکم بر جامعه بعد از انقلاب خیلی هم خوب عمل کردند. من در میان این دو دسته که ناگزیر بودم بنابر تعهدی که داشتم قرار گرفته بودم، شک نیست که من از اصول معتقداتم در انتخاب اعضای کابینه به هیچ

وجه نه عدول کردم و نه عدول خواهم کرد، اما به هر حال این دو فکر در جریان تشکیل کابینه وجود داشته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

آیت‌الله خمینی اما در این میان پس از ماه‌ها که بحث تعهد و تخصص در بین دو جریان مطرح بود در سخنرانی عمومی خود به این مسئله اشاره نموده و تقریباً نکاتی که نخست‌وزیر در مورد تعهد معلمان و متخصصین بیان نموده بودند تأیید می‌کند:

«آن‌ها که گمان می‌کنند که مدارس باید علم درش باشد و دیگر کاری به این مسائل نداریم باید متخصصینی باشند ساده‌اندیش هستند آن‌ها، ساده‌اندیشی است که انسان گمان کند که یک معلمی که انحراف دارد معلمی که یا طرف شرق است یا طرف غرب یا تربیت شرقی دارد یا تربیت غربی آن را ما معلم قرار بدهیم از برای این فرزندان که نفوس آن‌ها مثل آینه صیقلی است که هرچه در او وارد بشود می‌پذیرد ساده‌اندیشی است که ما جوان‌های خودمان را به دست معلمی بدهیم که به طرف شرق می‌رود و بچه‌های ما را شرقی کند یا به طرف غرب می‌رود و بچه‌های ما را غربی کند. ساده‌اندیشی است که ما گمان کنیم که فقط تخصص میزان است و علم میزان است. علم الهی هم میزان نیست علم توحید هم میزان نیست علم فقه و فلسفه هم میزان نیست هیچ علمی میزان نیست. آن علمی میزان است و آن علمی برای بشر سعادت است که تربیت در او باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۱)

با این حال شهاب‌الدین اشراقی داماد آیت‌الله خمینی و از نزدیکان و عضو موثر دفتر وی به نخست‌وزیر گوشزد می‌کند از افراد متخصص در هیئت دولت استفاده کند و رفاقت بازی را کنار بگذارد. او از رئیس‌جمهور نیز می‌خواهد فراتر از مسئولیت خود چیزی طلب نکند و به همان مقام ریاست جمهوری بسنده کند. او مخالفان رئیس‌جمهور را افراد «نامطلوب» خواند که می‌خواهند او را از پای درآورند:

«من تعجب می‌کنم که گاهی هیئت دولت تصویب‌نامه می‌گذراند و با تصویب نامه تصمیم‌گیری می‌کند و حال آن‌که مجلس وجود دارد و یا بخشنامه‌ای از هیأت دولت دیدم که در کارهای حتی ریاست جمهوری دخالت

کرده است و این هم صحیح نیست و معنا و مفهومی ندارد که هیأت دولت در کار ریاست جمهوری دخالت کند. من با این حرف‌های دکتر بنی‌صدر کاملاً موافق هستم که در کادر هیأت دولت هم باید متخصصین مقام وزارت را کسب کنند و شنیده می‌شود که بعضی از وزرا تخصص کافی ندارند و من موافق نیستم با وزیرری که تخصص کافی ندارد. برای این‌که ما در ولایت مسلمین تنها ایمان نمی‌خواهیم بلکه ایمان و تخصص می‌خواهیم و لذا ما در مرجع تقلید می‌گوییم شرط است که اعلمیت و تقوا یعنی اعلمیت هم شرط است یعنی تخصص. و یک وزیرری هم که می‌خواهد جمعیت و سنگینی جمعیت را بر دوش گیرد یعنی مقررات مملکت که سنگینی کار ملت است بر دوش او باشد، این نمی‌شود که یک آدم جاهل را ما بیایم و مقررات جامعه را بر دوش او بگذاریم زیرا یک آدم بی‌سواد نمی‌تواند کار بکند. بنابراین من به این وسیله به آقای رجایی ابلاغ می‌کنم، خواهش می‌کنم و هم اخطار می‌کنم و تا این حد که یک مسلمان هستم حق دارم که به ایشان اخطار کنم که بی‌سوادها را از دور خودش کنار بگذارد. البته اگر کم اطلاعی در بین‌شان هست چون من هنوز دقیقاً نمی‌دانم که وزرای ایشان چگونه هستند ولی اگر چنانچه وزرای کم اطلاعی در دولت ایشان هستند خواهش می‌کنم رفاقت بازی را کنار بگذارند و به صرف این‌که سابقه زندان‌شان خیلی خوب است و حتماً هم باید حالا وزیر باشند، نه درست نیست، زیرا زندان را برای خدا رفته‌اند و وزارت را هم برای خدا کنار بگذارند. آقای بنی‌صدر اکنون در جبهه جنگ هستند و انصافاً هم در جبهه جنگ خوب می‌جنگد و باید ملت ایران از آقای بنی‌صدر تقدیر کند ولی من از ایشان خواهش می‌کنم جبهه جنگ دیگری برای خودشان درست نکنند وگرنه من می‌ترسم بعضی از عناصر نامطلوب ایشان را از پای درآورند. این است که بعد از جنگ خستگی درکنند و همان مقام ریاست جمهوری خودشان را حفظ کنند و ملت هم باید به ایشان کمک کنند و قدردانی کنند از زحمات ایشان، اینک زمان جنگ است تمام نیروها باید منسجم و متشکل با دشمن بجنگد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

مرتضی پسندیده نیز از هیئت وزیران می‌خواهد با رئیس‌جمهور همکاری نموده و بدون نظر متخصصین اقدامی نکنند:

«من با این وزرا و هیأت دولت آشنایی نداشته و ندارم ولی آنچه از قوانین و اصول استنباط می‌شود این است که این‌ها باید در تحت نظارت ریاست جمهوری نهایت همکاری را با رئیس‌جمهوری بکنند و اگر خودشان را هم خیلی لایق می‌دانند، بدون مشورت از کارشناس و کاردان و متخصصین عملی انجام ندهند و تحت تبعیت آقای بنی‌صدر کارها را انجام دهند و اگر تخلف کنند، تخلف از نظامات و قوانین است و فعلاً قاعده این است که تا جنگ برقرار است همه با هم همکاری کنند و این‌ها هم از رئیس‌جمهور تبعیت کنند.» (همان، ۵۹/۸/۲۱)

ناصر مکارم شیرازی از روحانیون عالی رتبه جامعه مدرسین حوزه قم طی اعلامیه‌ای ایجاد جو نامناسب در تعیین کابینه و تداوم بحث تعهد و تخصص را مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی نسبت به طرد نیروهای متخصص با اعمال پافشاری در ادارات و سانسور هشدار می‌دهد:

«کار به جایی رسیده که وقتی می‌خواستیم در قم با جناب آقای رجایی در مسائل مختلف از جمله لزوم کاردانی وزرا صحبت کنیم کسی توصیه کرد کلمه تخصص را به کار نبرید بگویید (کاردان) وای به حال ما اگر عنوان تخصص در میان ما جزء کلمات زشت و رکیک یا اتهام‌آور شود. چرا هنوز سانسور بر مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی حکمفرماست نمی‌گویم چرا اعلامیه‌های مشکوک یا ضدانقلاب را پخش نمی‌کنند نه هرگز. می‌گویم چرا حتی اعلامیه مراجع و علمای بزرگ را هم پخش نمی‌کنند، مگر آنچه در خط فکری گردانندگان این دستگاه‌هاست [باید پخش شود]؟ چرا عده‌ای پاکسازی را چماقی کرده‌اند برای اعمال غرض‌های شخصی و راندن مغزها و تخصص‌ها! و امثال این چراها. من امیدوارم که کسانی باشیم که با اولین اخطار الهی بیدار می‌شوند و به اصلاح خویش می‌پردازند بیایید راه صحبت و دوستی با مردم را که راه اتحاد و هماهنگی است بپوییم و از خودمحوری بپرهیزیم و از آنجا که پایه اصلی انقلاب ما اسلامی و مردمی است برطرف ساختن اشکالات عارضی

چندان مشکل نیست. اگر پیام واقعیت‌ها را بشنویم و همین امروز دست به کار شویم که فردا دیر است!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۲)

امیر مجد از روحانیون مبارز و رئیس بسیج مستضعفان نیز طی نامه خود به آیت‌الله خمینی، پیش کشیدن بحث تقدم تعهد به تخصص را ناشی از بدبینی به افراد می‌داند:

«بدبینی و عدم اعتماد، سبب گشته که به بعضی از اشخاص چندین مسئولیت واگذار گردد. و چون نیرو و توان افراد محدود است و تراکم کارها، فراوان، نه خود می‌توانند و نه به دیگران اعتماد دارند، در نتیجه بسیاری از کارها، به زمین می‌ماند. و این مصیبت آن وقتی به صورت فاجعه درمی‌آید که کارهای مملکتی به عناصر ناصالح سپرده شود. عناصری که یا فاقد بینش عمیق اسلامی هستند، و یا تا آخرین لحظات پیروزی انقلاب، از رژیم گذشته حمایت می‌کردند و مع‌الاسف در موارد زیادی مشاهده می‌شود که هر دو دسته امروز به عنوان افراد مکتبی، مورد اطمینان و اعتماد، زمام بسیاری از امور مملکتی را بدست دارند. برخلاف آنچه مطرح می‌گردد، ما کمبود چندانی از نظر افراد مدیر و متخصص متعهد نداریم، بزرگترین کمبودها در این مورد، عدم توانایی ما نسبت به شناسایی و جذب مدیران و تخصص‌ها می‌باشد. اگر مسئولان ما بدبینی و انحصارطلبی و ... را کنار بگذارند و بر اساس روشی منطقی و عقلایی اصل را بر جذب قرار دهند، می‌توانند بهترین استعدادها را در اختیار داشته باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳)

در جایی دیگر ایشان برخورد حذفی و دفع نیروهای فعال و مبتکر را نتیجه عملکرد نادرست پس انقلاب می‌داند و از آن انتقاد می‌کند:

«به باور من رهبری اسلامی است که در این نسل میل به ابداع و ابتکار را تحریک و تشویق می‌کند و برمی‌انگیزد. بهتر است ما ببینیم چقدر زمینه و میدان برای ابداع و ابتکار درست کرده‌ایم و آن زمینه‌هایی را هم که خود به خود به طور خودجوش بوجود آمده چگونه به گرایش‌های سیاسی آلودیم و از کار سازنده و خلاق به کار سیاسی تخریبی کشانیم. این گریز روزافزون مغزها، این جوان‌ها که روزهای اول انقلاب پی در پی به کشور می‌آمدند و

سپس راه بازگشت در پیش گرفتند و آن‌ها هم که در کشور بودند، یا رفتند و یا می‌روند، اما چرا می‌روند؟ آیا برای این است که در این جا مجال لهو و لعب ندارند؟ چنین برخوردی تحقیر انسان است و آن‌ها برای این می‌روند که در این جا مجال ابداع و ابتکار ندارند.» (انقلاب اسلامی، ۲ و ۹/۱۱/۵۹ تا ۲۰/۱۱/۵۹)

۴) تفاهم متقابل

یکی از مسائل تشدید کننده تنش‌ها عدم تفاهم در رویکردهای تعاملی بود. تبلیغات پرحجم دو طرف چنان شدید بود که نوع رفتار شخصی و خلق و خوی و تعامل اجتماعی آن دو را تحت تأثیر قرار داده بود. رئیس‌جمهور آشکار و نهان نخست‌وزیر را تحمیلی و خشک‌سر می‌خواند و هرگونه اقدام طرف مقابل را مشکوک و یک قدم دیگر برای حذف رئیس‌جمهور می‌پنداشت و نخست‌وزیر و سران حزب جمهوری اسلامی بارها به نوبه خود بر نقاط ضعف رئیس‌جمهور انگشت می‌نهادند، این‌که او در خارج از کشور بوده و برخورد دقیقی با مردم و مشکلات مبتلا به آن‌ها نداشته و رنج مبارزه در داخل کشور را نکشیده، فرهنگش غربی و لیبرال مسلک است و....

جر و بحث لفظی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر پیش از رأی اعتماد نخست‌وزیر آغاز شد و بعد از آن نیز ادامه یافت. نخست‌وزیر امکان تفاهم با رئیس‌جمهور را به زودی ممکن ندانست و آن را مربوط به دور بودن نوع فرهنگ‌های دو طرف می‌داند:

«من به این زودی امکان این‌که با رئیس‌جمهوری به تفاهم برسم ندارم زیرا که بحث مفصلی است. به قول خود ایشان نزدیک ۲۰ سال ایشان در محیطی با یک سری منابعی مطالعه داشته‌اند و به نتایجی رسیده‌اند من هم متجاوز از ۲۰ سال در ایران با شرایط ایران با زندگی ایران با معتقدات حاکم بر مردم ایران زندگی کردم و نتایجی بدست آورده‌ام. من وقتی می‌گویم مقلد امام هستم معتقدم که آن روستایی دور افتاده‌ای که هنوز آب و برق و تلفن و حمام ندارد این حرف را می‌فهمد و خوب می‌فهمد. وقتی من می‌گویم خط امام می‌فهمند

یعنی چه. برادرم بنی صدر لغت خشک‌سر را برای من به کار می‌برد که حتی خود من که قرار است نصیحت شوم به سختی می‌توانم آن را بفهمم. به این جهت ما باید با هم بنشینیم و حتی فرهنگ خود را به هم نزدیک کنیم. من هنوز در این‌که آیا من فرهنگ تضاد را قبول دارم یا ایشان در اکثر موارد نتوانستم یک نتیجه قطعی بگیرم. بنابراین الان اعلام می‌کنم قبلاً هم گفته‌ام و فعلاً هم برنامه‌ای غیر از این ندارم که با رئیس‌جمهوری در عمل، به تفاهم خواهیم رسید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۳۰)

اکبر هاشمی رفسنجانی هم تفاوت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را مربوط به نوع بینش آن‌ها می‌داند. وی رجایی را طرفدار بینش فقاهتی و صدرصد اسلامی می‌داند:

« من تا حدودی می‌پذیرم که دو جریان در ایران وجود دارد. دو جریان فکری پیش از این‌که جریان سیاسی باشد. و همان طور که ایشان اشاره کرده‌اند، تبلور این دو بینش در دولت آقای رجایی و در اطراف آقای بنی‌صدر به چشم می‌خورد. از نظر شخص من بینش صدرصد اسلامی و خالص و فقاهتی که متکی بر فقه اسلام باشد مورد قبول است که طبعاً از نظر من راه دولت آقای رجایی می‌چربد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۷)

نخست‌وزیر جنجال‌آفرینی رئیس‌جمهور در سخنرانی‌ها را متذکر شده و هشدار می‌دهد، اهانت به وزرای هیئت دولت را تحمل نخواهد کرد، او از رفتار نادرست رئیس‌جمهور با خود و دروغگو خطاب کردن خود سخن می‌گوید:

«من به قانون اساسی صدرصد به یاری خدا عمل می‌کنم و چون چنین است و ایشان هم به قانون اساسی عمل می‌کند دلیلی ندارد که حالا چون من با ایشان در یک موردی اختلاف داریم بیاییم در حضور مردمی که هر لحظه منتظرند ببینند این مجلس و این رئیس‌جمهوری و این دولت برای آن‌ها چه می‌کنند، بگوییم چنین و چنان که همه شنیده‌ایم و من تکرار نمی‌کنم. هرگز اگر فردا رئیس‌جمهوری بخواید هر چه از دهنش درآمد به وزرای من بگوید این را مطمئن باشد که لحظه‌ای ما در دور یک میز نخواهیم نشست. این‌ها

افراد کوچکی نیستند که من این‌ها را دعوت کرده‌ام. ما اگر مسئله داشته باشیم برای آمریکایی‌ها که نمی‌گوییم برای روس‌ها هم نمی‌گوییم ما هم برای این مردم خواهیم گفت. ۲۰ روز است که من به عنوان نخست‌وزیر اجازه دارم تحت این عنوان حرف بزنم. من در این ۲۰ روز حرف زدم. شما و بقیه مردم جامعه و خدا هم شاهد هستید که من چقدر در آنچه که قول داده‌ام عمل کرده‌ام دیگران هم صحبت کردند در حضور شما و در همین جامعه صحبت کرده‌اند و الان تا حدودی می‌شود فهمید که خط تضاد و خط توحید کدام است. تبلیغ که ساده است، عمل مهم است. من یک ساعت کم یا بیشتر گزارش دادم. ایشان گفتند دوازده تا دروغ گفتمی، در حضور برادرانی که بودند از ایشان خواهش کردم که این دروغ‌ها را به من تذکر بدهید. من در اولین مصاحبه‌ام منعکس می‌کنم. من برای دعوا با رئیس‌جمهور نیامده‌ام. من هم مانند یکی از افراد این مملکت از وضع موجود رنج بردم به همین جهت است که این همه فشارها را تحمل می‌کنم تا خدا توفیق دهد. از صبح تا حالا خیلی زیاد به من مراجعه شد و گفتند که تو به هر حال مسئولیت داری، واقعاً دقت کنید ببینید آیا همه آن‌هایی که با من قرار بوده همکاری کنند و ایشان پذیرفته‌اند این‌ها نامه نوشته بودند؟ آخر این چه حرفی است. من کجا می‌توانم فردا به دیگری بگویم که بیا با من همکاری کن و مثلاً وزیر کشور بشو؟ می‌گوید آقا برو دنبال کارت تو باید ما را به آقای بنی‌صدر معرفی کنی. ایشان هم دلایلی دارند که ما را نپسندیدند فردا می‌روند در یک سخنرانی می‌گویند این‌هایی که من رد کردم این معایب را دارند و حال آن‌که تو می‌دانی ما اگر هزار عیب داشته باشیم این عیب را نداریم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۹)

وی در جایی دیگر می‌گوید:

«من اگر گفتم که اگر قرار باشد ایشان هرچه می‌خواهند در مورد وزرا بگویند پشت یک میز با هم نمی‌نشینیم. این به آن معنی است که یا من نخست‌وزیر نیستم و یا ایشان رئیس‌جمهور نیستند. والا چطور می‌شود که من نخست‌وزیر باشم و ایشان هم رئیس‌جمهور باشند ولی در مورد وزرای من

قضایوتی بکنند که باعث تضعیف دولت شود. و چون ایشان در حضور دوستانی که در جلسات شرکت می‌کردند تعهد کرده‌اند که دولت را تضعیف نخواهند کرد و تعهد کردند که آنچه را که در دل دارند نخواهند گفت بنابراین اگر چنین کنند مطمئن باشید که ما همواره دور یک میز خواهیم نشست ولی ضمناً بگویم که این طور نیست که ما هر روز قرار ملاقات داشته باشیم فقط موقعی که رئیس‌جمهور مصلحت بداند دعوت می‌کند که هیئت دولت در حضور رئیس‌جمهور تشکیل شود والا من در تشکیل هیئت دولت با رئیس‌جمهور کاری ندارم مگر این‌که ایشان دستور دهند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۲۰)

او از رئیس‌جمهور می‌خواهد اختلافات را در میان مردم علنی نکند: «به آقای بنی‌صدر گفتم که آقا، بنده و جنابعالی آنچه را که در مسائل مورد اختلاف داریم کنار می‌گذاریم من از اختلاف چیزی نمی‌گویم شما هم از اختلاف چیزی نگویید. وقتی مردم ببینند ما هر دو در خدمتشان هستیم مسئله‌ای ندارند حالا ما با هم اختلاف داریم یا نداریم. آقای بنی‌صدر هم قبول کردند که راجع به آنچه که با من اختلاف دارند این مطلب را در آن سکوت کنند چهار نفر هم در آنجا حاضر بودند غیر از من و خود آقای رئیس‌جمهور.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

رئیس‌جمهور در مورد گزارش نخست‌وزیر که به زعم ایشان واجد ۱۲ دروغ بود چنین توضیح می‌دهد:

«ساعت ۱۰ شب صحبت‌های آقای رجایی را در تلویزیون گوش کردم. در ۱۲ مورد از بیانات ایشان یا نتیجه‌ی بدفهمیدن بیان بوده است. و یا تمام حقیقت نبود. من یک مورد را می‌گویم تا ببینیم بقیه را هم آنچه پیش آمده در گزارش دوشنبه خواهم گفت. آن یک مورد این است که من به او نوشته بودم که نباید اخلاق و رویه‌ی ملوک را در پیش گرفت. اعزه را فرود آورد و اذله را برکشید. ایشان این طور فهمیدند که هر که گمنام است، هر که نام و نشان ندارد، سابقه‌ی وزارت ندارد، درجات بالا ندارد، این اذله است و هر که این‌ها را دارد اعزه و بزرگ است. من این طور نمی‌فهمم، می‌گویم آن اعزه در قرآن

در بیان ما، آن‌ها هستند که عالم‌ترند که عادل‌ترند، که متقی‌ترند و پایه اعتقادشان آگاهی و دانش است. ملوک، این مردم را فرود می‌آورد، نمی‌گذارند این‌ها کار کنند، چنان‌که شاه سابق هم نمی‌گذاشت برای این‌ها که این‌ها روی عقیده عمل می‌کنند و اطاعت کورکورانه نمی‌کنند. به عکس مردم سفله و پست را یعنی آن‌ها که این صفات را ندارند، دانش ندارند، عادل‌تر نیستند، متقی‌تر نیستند، مدبرتر نیستند، اما مطیع‌تر هستند آن‌ها را می‌آورند و وزارت را به مقام‌های دیگر می‌گمارند ما نباید این اخلاق را داشته باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۲)

در این مرحله چنان جنگ لفظی نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور فزونی یافت که آیت‌الله خمینی با بی‌طرفی کامل دو طرف را به حفظ آرامش و اجتناب از بزرگ کردن اختلافات کوچک فرامی‌خواند:

«حالا [کار] دست شما افتاده اگر حالا هم شما کارهایی بکنید توجه مردم را از مصالح و توجه خودتان را از مصالح دیگر به چیز دیگر متوجه بشود عوض این‌که فکر حل مشکل کردستان را بکنید بنشینید و با هم دعوا بکنید عوض این‌که برای این پابره‌ها و برای این ضعفا و این‌هایی که زحمت کشیدند و شما را به اینجا رساندند و حالا هم از شما توقع خیلی ندارند برای این‌که یک آب و یا نانی، یک برقی یک چیزهای اولیه را به این‌ها برسانید از این غفلت کنید که بروید سراغ جنگ اعصاب و بحث‌ها، خوب این همان است که آن وقت آمریکا می‌کرد و حالا شما می‌کنید. آن وقت طاغوت می‌کرد حالا شما می‌کنید. شما هم طاغوتید آن‌ها هم طاغوتند فرق نمی‌کند یکی شیطان است و یکی شیطان کوچکتر. اگر بنا باشد که شما به جای این‌که اقتصاد مردم را درست کنید به جای این‌که این کشور را بررسی کنید و ببینید کجاها است که مخروبه است و مردم از همه چیز ساقط هستند به جای این‌که اگر چنانچه بنشینید سر مسند با حرف و یا فحاشی با هم مسائل را و مغلطه بکنید این همان است که قدرت‌های بزرگ می‌خواهند تا این مملکت خرابه بماند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۲)

در ماه‌های بعد بی‌اعتمادی و بدبینی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به طور فزاینده در حال افزایش بود، چنان‌که در یکی از موارد، رئیس‌جمهور پرونده‌ای راجع به یکی از مصوبات دولت را از نخست‌وزیر مطالبه نمود اما نخست‌وزیر با استناد به این‌که، قانون در مورد در اختیار قراردادن پرونده سکوت کرده است، تصمیم‌گیری درباره تحویل پرونده به رئیس‌جمهور را به مجلس احاله نمود و عملاً از دادن پرونده به وی استنکاف کرد. رئیس‌جمهور نسبت به این امر اعتراض نمود و نظارت تصویب نامه‌های دولت را حق قانونی خود دانست:

«گفتند که آقای رجایی در مجلس عنوان کرده است که آیا اگر دفتر ریاست جمهوری پرونده‌ای را خواست باید داد یا نباید داد؟ در رژیم‌هایی که رئیس‌جمهوری کاملاً تشریفاتی است، لاقلاً این مقدار به او حق می‌دهند که اگر خواست از پرونده‌ای یا مسئله‌ای مطلع بشود، اطلاعات لازم درباره آن مسئله را در اختیار او می‌گذارند، در این جمهوری که رئیس‌جمهور باید تمام تصویب‌نامه‌ها را ببیند، چطور می‌تواند این تصویب‌نامه‌ها را ببیند؟ و اگر وقتی خواست تحقیق بکند و بداند که چطور این تصویب‌نامه صادر شده است، اگر پرونده‌های مربوطه را در اختیار او نگذارند که ببیند، چگونه راجع به آن اظهار نظر کند؟ رئیس‌جمهوری حق احضار وزیران و حکم به اجتماع هیئت وزیران را دارد و اگر خواست مسئله‌ای را در آنجا طرح کند و برای طرح مسئله لازم دید قبلاً اطلاعات بدست آورد، آیا نباید آن اطلاعات را بگیرد؟»
(انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۰/۵۹)

این در حالی بود که نخست‌وزیر در یک مورد از وزیر کشاورزی خود، محمد سلامتی، می‌خواهد گزارش در مورد وزارتخانه مطبوع خود را به آیت‌الله بهشتی نیز ارائه کند. (ایسنا، ۸۹/۶/۷) این مطلب نشان می‌داد بی‌اعتمادی بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور ناشی از جناح‌بندی‌های سیاسی بود تا اختلاف برداشت از قانون یا مبانی اعتقادی و اصول.

فضل‌الله صلواتی نماینده مجلس در دوره اول که در بطن حوادث قرار داشت یکی از علل اختلاف نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور را عملکرد مجلس می‌داند:

«من هم از قبل ایشان [رجایی] را می‌شناختم. خلوصی در او سراغ داشتم و معتقد بودم که زهد درونی قابل ستایشی دارد، ولی شاید در آن شرایط در حد نخست‌وزیر ایران با آن اختیارات وسیع نبود. من و ایشان در یک کمیسیون با هم کار می‌کردیم، شهید رجایی رئیس کمیسیون بود و من نایب رئیس. با هم خیلی نزدیک بودیم، مخصوصاً که من سرپرست نهضت سوادآموزی کشور هم بودم. در رابطه با خیلی از مسائل با ایشان جلساتی داشتیم. در آغاز نخست‌وزیری با من خیلی مشورت کردند. وقتی از طرف آن هیئت، ایشان معرفی شد بنی‌صدر هم مجبور شد طبق نظریه‌ای که خودش داده بود، آقای رجایی را معرفی کند. خوب مرحوم رجایی هم از همان اول، علی‌رغم آن توصیه‌ها که من و دیگر افراد مستقل به ایشان داشتیم که شما کاری بکن بین این دو جناح را الفتی برقرار کنی، کاملاً در مقابل بنی‌صدر ایستاد، مثلاً اگر بنی‌صدر پرونده‌ای را از وزارت خارجه می‌خواست، با این که وزیر امور خارجه هم هنوز معرفی نشده بود، آقای رجایی به مجلس می‌آمد و می‌گفت آیا مجلس به من اجازه می‌دهد که فلان پرونده را به آقای بنی‌صدر یا دفتر رئیس‌جمهور بدهم؟ جو مجلس هم طوری بود که اکثریت می‌گفتند نخیر، نخیر، داد می‌کشیدند که نباید داد. ایشان اگر می‌گفت من ندادم، همه می‌گفتند احسنت، احسنت، این طور اختلافات در حال شکل گرفتن بود. (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸، ۲۳)

از سوی دیگر مسائلی مشابه آنچه ذکر شده نشان می‌داد بعضی از اختلافات بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر درباره موضوعاتی بود که در قانون اساسی نسبت به آن سکوت شده و قانون مصوب مجلس برای تعیین روند کار وجود نداشت. از یک سو رئیس‌جمهور به عنوان هماهنگ‌کننده سه قوه و مسئول اجرای قانون اساسی و رئیس قوه اجرایی کشور خواهان مداخله جدی در تمام امور بود و از طرفی نخست‌وزیر به استناد قانون اساسی که وی را مسئول

هیئت دولت می‌دانست، مؤکد خواهان عدم مداخله ایشان در امور دولت بود. نمونه بارز این گونه تراحات مربوط به مخالفت نخست‌وزیر با دادن برخی پرونده‌ها به دفتر رئیس‌جمهور بود. نخست‌وزیر علت عدم تحویل پرونده‌های خواسته شده توسط دفتر رئیس‌جمهور را ذکر می‌کند:

«در آستانه اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ارگان‌های جدیدی در مملکت بوجود آمده‌اند. در بسیاری از موارد قانون اساسی متذکر شده است که قانون کیفیت کار را تعیین می‌کند و ما تا زمانی که قانون کیفیت کار را تعیین نکند نمی‌توانیم به خواست آن ارگانی که اکنون وجود دارد و قانون هنوز کیفیت آن را مشخص نکرده عمل کنیم از جمله رابطه دفتر رئیس‌جمهور و خود رئیس‌جمهور با دولت است. تا آنجایی که من مواد قانون اساسی را بررسی کردم رئیس‌جمهور در کارهای اجرایی هیچ گونه دخالتی ندارد و مسئولیت کارهای اجرایی با دولت و نخست‌وزیر است و مجلس دولت را در مقابل اعمال خلاف قانون اساسی مورد بازخواست قرار می‌دهد. پس مسأله اساسی ما به عنوان دولت این است که فرض کنید از طرف دفتر رئیس‌جمهور یک نفر مأمور می‌شود که به امور استان خراسان رسیدگی کند، این سوال برای دولت مطرح است که این چه وظیفه‌ای در آنجا دارد. اگر مسأله بازرسی و تحقیق است که دیوان عالی قضایی اداره‌ای به نام بازرسی کل کشور دارد که موظف است به این کار رسیدگی کند یا مثلاً نامه‌ای از طرف دفتر رئیس‌جمهور می‌آید که فلان پرونده را بدهید ما نمی‌دانیم که آیا این‌ها جزء وظایف دفتر رئیس‌جمهور هست یا نیست این‌ها به ما ابلاغ نشده و هنوز کیفیت رابطه رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر معین نیست و من از شورای نگهبان هم خواسته‌ام که به من بگوید در مقابل این‌که رئیس‌جمهور علاقمند است در کارهای اجرایی وارد شود یا تحقیق کند ما چه وظیفه‌ای داریم و آخرین نامه به شورای نگهبان را در این زمینه اخیراً فرستاده‌ایم که امیدواریم به زودی این مسأله روشن شود..... به اعتقاد من رئیس‌جمهور وظایفی دارد که آن وظایف در قانون اساسی به خوبی روشن است و در آن حد دولت هم موظف است که حرکت کند و اگر دفتر رئیس‌جمهوری که بخشی به نام «سیاست خارجی»

دارد از وزارت خارجه پرونده‌هایی را می‌خواهد آیا دولت به دادن این پرونده‌ها موظف هست یا نیست؟ این مسأله از شورای نگهبان خواسته شده و امیدواریم که هر چه زودتر جواب روشن در این موارد برسد و همچنین درباره آنچه که رئیس‌جمهور در رابطه با کارهای اجرایی انجام می‌دهد و مسئولیتی که دولت در این زمینه با سیاست کلی جمهوری اسلامی و احیاناً دفتر رئیس‌جمهور دارد نیز از طریق شورای نگهبان مشخص شود و دولت هم قطعاً به وظایف قانونی خود عمل می‌کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۱۸)

اختلافات سیاسی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر گاهی وقت‌ها چنان بود که صرف‌نظر از جر و بحث‌های دو طرف در جراید بر رفتار و سلوک شخصی آن‌ها نیز تأثیر می‌گذاشت. آیت‌الله مهدوی‌کنی در خاطرات خود به بی‌توجهی و بی‌احترامی رئیس‌جمهور به نخست‌وزیر در جلسه رسمی اشاره می‌کند:

«ما در همان موقع به خاطر این‌که تا اندازه‌ای بنی‌صدر را تعدیل کنیم، جلسه دعوتی داشتیم، آن وقت آقای رجایی نخست‌وزیر و بنی‌صدر هم رئیس‌جمهور بود. در آن جلسه‌ی اول بنی‌صدر آمد، بعد آقای رجایی تشریف آوردند. وقتی ایشان وارد شد ما احترام کردیم و جلوی مرحوم رجایی بلند شدیم، ولی بنی‌صدر اصلاً تکان نخورد و حتی برنگشت به ایشان مثلاً «صبحکم الهی» بگوید. پس از اتمام نشست مرحوم آقای خسروشاهی به بنی‌صدر اعتراض کرد و گفت آقای بنی‌صدر! چطور شما هیچ احترامی نگذاشتید؛ این جلسه، جلسه‌ی صلح و آشتی بود. شما وقتی ایشان [رجایی] وارد شد هیچ اعتنایی نکردی، بالاخره نخست‌وزیر مملکت است. بنی‌صدر گفت که در فرانسه رسم نیست که رئیس‌جمهور به نخست‌وزیر احترام بکند. من گفتم آقا! اینجا فرانسه نیست، اینجا جمهوری اسلامی ایران است، فرق می‌کند.» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵، ۳۰۲)

۵) کفایت دولت

رئیس‌جمهور از آنجا که خود در رشته اقتصاد تحصیل کرده و در امور اقتصادی و به صورت تطبیقی اقتصاد اسلامی پژوهش‌هایی را انجام داده بود و از طرفی چند ماهی پست مهم وزارت اقتصاد و دارایی را عهده‌دار بود، خود را حداقل در این زمینه صاحب‌نظر می‌دانست و لذا عملکرد دولت طی چندماه نخست‌وزیری رجایی را همواره مورد انتقاد قرار می‌داد. این‌که محمدعلی رجایی تخصصی در امور مدیریت اجرایی و در زمینه اقتصادی نداشت غیرقابل کتمان بود اما این‌که وضعیت اقتصادی کشور در آن هنگام که متأثر از جنگ، تحریم، التهابات انقلاب، تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری و دهها علت دیگر بود به دوره کوتاه نخست‌وزیری رجایی و کفایت یا عدم کفایت او مربوط باشد حرفی منطقی به نظر نمی‌رسید. اما رئیس‌جمهور با برشمردن نواقص و مشکلات عدیده اقتصادی از جمله رشد بیکاری، افزایش تورم، کاهش تولید و مصرف نشدن تمام بودجه عمرانی آن‌ها را به بی‌کفایتی دولت نسبت می‌داد. واقعیت آن بود که به واسطه عدم هماهنگی دولت با رئیس‌جمهور، ایشان خواهان کنار رفتن دولت رجایی و جایگزینی دولتی هماهنگ با خود بود. چنانکه بنی‌صدر در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نوشته بود که دولت ۳ ماه بیشتر دوام نخواهد آورد و رئیس‌جمهور مشکلات اقتصادی را در اصل به دید غلط نخست‌وزیر و احزاب و گروه‌های حامی وی نسبت می‌داد و بروز بحران اقتصادی در کشور را به واسطه عملکرد انحصاری قدرت و زورمحوری آن‌ها می‌دانست و با افشاگری درصدد بود تا دولت توسط فشار مردم یا توسط اقدام پیش‌دستانه آیت‌الله خمینی یا فشار ایشان بر مجلس استیضاح و ساقط شود.

پنج ماه پس از تشکیل کابینه آن هم بدون وزیر اقتصاد، بازرگانی و خارجه رئیس‌جمهور دولت رجایی را به کم‌کاری متهم ساخت و دلیل آن را کاهش رشد اقتصادی و عدم جذب بودجه سالانه دانست. وی تلویحاً کابینه رجایی را «حکومت نادانان» خواند:

«کاهش قابل ملاحظه رشد اقتصادی نسبت به سال قبل و کاهش ارزش افزوده به علت عدم سرمایه‌گذاری‌های جدید، یعنی اقتصاد ما به جای این‌که

رشد بکند پس رفته است. به جای این که تولیدش اضافه بشود، از تولید اقتصاد ما کم شده است. اعتبارات عمرانی سال جاری تاکنون فقط ۳۲ میلیارد تومان به مصرف رسیده است. با همه امیدواری سطح این مبلغ تا پایان سال از ۴۵ میلیارد تومان تجاوز نخواهد کرد. مفهوم این ارقام از لحاظ تولید اشتغال روشن است و من اضافه کردم آن همه جوسازی برای پول که سازمان برنامه نمی‌دهد، فقط به درد این خورد که حکومت نادانان و بی‌اطلاع‌ها را تثبیت بکند و در عمل واقعیت این است که تا این لحظه از ۱۱۰ میلیارد فقط ۳۲ میلیارد تومان مصرف شده است یعنی از یک سوم هم کمتر.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۵)

رئیس‌جمهور شش ماه پس از تشکیل کابینه، دولت رجایی را در حل مشکلات مردم ناموفق ارزیابی می‌کند، او در مصاحبه با روزنامه پروفیل چنین می‌گوید:

«پروفیل: فرض کنیم که یک تغییر قدرتی در ایران پیدا شود، به نظر شما چه کسی این قدرت را در دست خواهد گرفت؟»

بنی‌صدر: وضعیت به این شکل است که هرکسی قادر باشد که مسایل کنونی را حل کند ملت را پشت سر خود خواهد داشت، در جامعه ما مهم‌ترین مسئله پیدا کردن راه‌حل و جواب برای مسایل حاد است این مسأله در دو سال گذشته مورد توجه واقع شده است برای همین است که دولت موفقیتی نداشته.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

عدم کفایت دولت در رفع مشکلات اقتصادی در فروردین ماه ۱۳۶۰ رئیس‌جمهور طی مقالات اقتصادی در روزنامه انقلاب اسلامی شرایط سیاسی و اقتصادی کشور را به باد انتقاد گرفت. او شاخص‌های اقتصادی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد:

«رکود اقتصاد کشور در سه سال متوالی و کاهش قابل توجه تولیدات و فعالیت‌های اقتصادی که موجب کاهش عرضه‌ی کل کشور است از یک طرف و افزایش حجم پول به شرحی که گذشت به دلیل تأمین کسری بودجه دولت و واگذاری اعتبارات بانکی برای راه‌اندازی اقتصاد کشور و گاه برای پرداخت

حقوق و دستمزد و نیز خروج پول از سیستم بانکی از طرف دیگر موجب افزایش تقاضای موثر و در نتیجه بهم خوردن تعادل کل اقتصاد گردیده و افزایش شدید قیمت‌ها را ایجاد کرده است. شاخص کالاها و خدمات مصرفی که نرخ تورم با آن سنجیده می‌شود در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به ترتیب حدود ۱۰ درصد و ۱۲ درصد رشد داشته است و طبق آخرین برآوردها در سال ۱۳۵۹ حدود ۲۷ درصد افزایش نشان می‌دهد. و براساس برآوردهای مقدماتی توسط بانک مرکزی ایران تولید ناخالص ملی به قیمت ثابت در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به ترتیب ۹ درصد و ۱۳ درصد نسبت به سال ماقبل خود کاهش داشته است و براساس عملکرد ماه‌هایی از سال ۱۳۵۹ که آمار و ارقام جمع‌آوری شده است کاهش نرخ رشد در این سال کمتر از حدود ۱۰ درصد نخواهد بود.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۵)

رئیس‌جمهور با ارائه لیستی از مشکلات اقتصادی حل آن‌ها را منوط به حل و فصل مسائل سیاسی و اجتماعی می‌داند:

«ما اصول استراتژی توسعه اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی را در بیانیه جمهوری اسلامی گرد آوریم و تاکنون چندین بار هم چاپ و توزیع شده است. این بیانیه که بر پایه موازنه عدمی در مقابل ابرقدرت‌ها و معنویت بیکران و شگرف اخلاق اسلامی تنظیم شده است چهارچوب الگوی توسعه کشور را بیان می‌کند ولی آنچه اهمیت دارد جمع‌آوری و تحقق شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای به مورد اجرا گذاردن بیانیه مذکور می‌باشد. و مشکل واقعی همین مرحله است. حقیقت این است که تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی در کشور قوی‌ترین اقدام است در شرایطی که (۱) امنیت وجود ندارد (۲) تکلیف ابعاد مالکیت روشن نیست. (۳) حرمت و حیثیت مشاغل بازیچه دست این گروه و آن گروه شده (۴) فن‌دانان و فن‌شناسان به طور مداوم از گردونه فعالیت‌های اقتصادی خارج می‌شوند. (۵) نظام اداری آشفته است و مدیران میدان ابتکار و عمل ندارند. (۶) خیل بیکاران در حال افزایش است. (۷) قدرت افراد غیرمسئول در مواردی بیش از افراد مسئول است. (۸) در هر گوشه کشور سلیقه و سیاست‌های ناهماهنگ آن هم از نوع غیرمسئولانه آن تعیین

کننده است. ۹) عوارض جنگ تحمیلی آمریکا و عراق به تمام زمینه‌ها اثر گذارده...چگونه می‌توان انتظار داشت برنامه عمل مبنی بر استراتژی قابل قبول به مورد اجرا درآید. جنبه‌های اجتماعی و سیاسی در شرایط فعلی ایران به طور وسیع اثرگذار است که کمتر می‌توان اقتصاددان‌ان‌هایی را که بر پایه علوم ریاضی الگوهای رشد و توسعه اقتصاد را مطرح می‌کنند، امیدوار نگهداشت. و در این میدان هر نوع امکان از اقتصاددانان و فن‌دانان گرفته شده است.» (میزان، ۶۰/۱/۸)

وی در تحلیل دیگری تداوم وابستگی به خارج از کشور و تسلط گروه‌های قدرتمند سیاسی بر ارکان اقتصادی کشور را با اصول اولیه انقلاب در تضاد می‌بیند:

«بسیار جای تأسف است که در این دو سال کارهایی در جامعه ما انجام شد که چهره انقلاب ما را در جهان زشت و کریه کرد. بنابراین نباید تسلیم شد و باید ایستاد و همان جلوه و جلال انقلاب را به سیمای جامعه بازگرداند و وقتی بشریت دید که با همه سختی‌ها ما آن لجنها را از سیمای انقلاب پاک کردیم، از نو درباره انقلاب ما همان باور را خواهد داشت. چطور دم از آزادی می‌توانید بزنید، چطور می‌توانید در داخل کشور تصمیماتی بگیرید که آن کسی که اختیار گندم شما دستش است با آن مخالف باشد، اگر گندم نداد چه می‌کنید؟ در جریان گروگان‌گیری شما معنای نداشتن استقلال را دیدید. پس کوشش برای استقلال واقعی شعاری نیست، این یک وظیفه اساسی برای جلوگیری از عود بیماری استبداد است. وقتی یک کشوری تمام سیر تا پایز زندگیش به خارج وابسته شد شما تا آن ساختمان را عوض نکنید نمی‌توانید محروم را به حق برسانید، البته می‌شود شعار داد به نفع آن‌ها، زنده‌باد محروم، زنده‌باد کارگر، زنده‌باد دهقان، زنده‌باد رنجبر، متحد شوید رنجبران و از این شعارها، اما تا ساختمان اجتماعی را به سود آزادی آن‌ها تغییر ندهید هیچ چیز عوض نمی‌شود.....وابستگی یعنی چه؟ یعنی غارت محرومان کشور به سود گروه‌های حاکم داخلی و قدرت‌های حامی خارجی.

استبداد یعنی چه؟ و استبداد به زیان کیست؟ و چه کسانی فریاد برخوانند آورد؟ اگر محرومان و مستضعفان جامعه که اکثریت قریب به اتفاق جامعه را تشکیل می‌دهند مصالح خویش را تشخیص بدهند چه نیازی به استبداد می‌ماند؟ آن گروه اقلیتی که با وجود آگاهی عمومی و با وجود این که یک ملتی کار حکومت را موافق با مصلحت و پیشرفت خویش بیابد، مقابله کند، کدام است؟ پس وقتی نیاز به استبداد می‌شود، معنایی جز این ندارد که می‌خواهند، از پیش وسیله اعتراض و مقاومت همان محرومان و مستضعفان را از دست آن‌ها بگیرند. این گرانی روزافزون و این تورم به زیان کیست؟ چه کسی نمی‌داند که تورم به سود گروه‌های حاکم است؟ و به سود آن‌هایی است که سرمایه و دستگاه اداری و وسایل توزیع کالا و همه و همه چیز را در دست دارند؟ چه کسی نمی‌داند، در تورم آن‌هایی که می‌فروشند سود می‌برند و آن‌هایی که می‌خرند و مصرف می‌کنند زیان می‌بینند؟ وقتی مردم زحمتکش می‌بینند که قیمت‌ها بالا می‌رود، کار و تولید می‌خواهد، با حرف و یا کلمه مستضعف گفتن و با شعار آن‌ها فریب می‌خورند؟ خیر، فریب نمی‌خورند، زیرا که این مسئله تجربی است و یک مسئله نظری نیست. مردم محروم ما مثل مردم محروم همه جای دنیا تجربه نسل‌های بعد از نسل دارند و می‌دانند که تورم یک بیماری است و یا به بیان بهتر، علامت یک بیماری است که هر چه میزان آن بیشتر بشود و هرچه گرانی قیمت‌ها بیشتر می‌شود، نشانه آن است که محرومیت جامعه بیشتر شده است و گروه‌های محروم جامعه تحت فشار بیشتری قرار گرفته‌اند و نشانه آن است که تمایل عمومی به حاکمیت گروه‌های صاحب قدرت و صاحب سرمایه و ... و ... است. اما در حال حاضر، تورم فقط علامت افزایش محرومیت تنها نیست، بلکه نشانه فقدان کامل امنیت و کاهش شدید تولید در داخل است. این معنای کنونی تورم است. آن‌ها که می‌دانند و از اقتصاد و جامعه‌شناسی اطلاع دارند می‌دانند که این علامت تا کجا خطرناک است. ایران در لحظاتی است که تصمیم نسل جوان امروز و ایستادگی و استقامت می‌تواند اسباب نجات کشور و استقرار حاکمیت اسلام را فراهم بیاورد. شکستن جو سانسور، جو روش‌های تخریبی کاری است به

غایب بزرگ و برعهده نسل حماسه‌ساز امروز است که از عهده این کار بزرگ برآید. آنچه قدرت پرستان کور نمی‌بینند، همین اعتماد به توانایی‌های این نسل است. آن‌ها گمان می‌کنند، تبلیغات پرفریب در جمع‌های بسته و اجرای سیاست تحدید و تهدید در نهادها آن‌ها را به مرادشان می‌رساند و اسباب حاکمیت بی‌چون و چرایشان را در همه دستگاه‌های مدیره‌ی کشور فراهم می‌آورد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۷)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر از شرایط اقتصادی موجود کشور ابراز نارضایتی می‌کند:

«اقتصاد ما در مجموع رشدی منفی داشته است، بیکاری نسبت به سال ۵۸ به علت عدم رشد اقتصادی افزایش داشته است. ذخایر ارزی ما کاهش زیادی داشته است و بعید به نظر می‌رسد که تا پایان سال ذخایر ارزی ما از چهار میلیارد دلار تجاوز کند. حال آن که در پایان سال ۵۸ ذخایر ارزی ما ۱۰ میلیارد دلار بوده است. علت کاهش ذخایر ارزی ما جنگ و مسائل اقتصادی بوده است اما وضعیت پولی کشور افزایش میزان پولی که بانک‌ها در اختیار مردم قرار داده‌اند ۲۵ درصد نسبت به سال ۵۸ [بیشتر] بوده است و این امر یکی به دلیل نقدی شدن معاملات و دوم به دلیل خارج شدن پول از نظام بانکی و در نتیجه این دو افزایش میزان پول در جریان، افزایش قیمت‌ها نیز بوده است. اما وضع مالی کشور نگران کننده است. امروز کسری بودجه ما ۸۰ میلیارد است. و اگر بعضی اقلام دیگر که به شرکت‌های دولتی، صنعتی و غیره واگذار شده است بر آن بیافزاییم میزان کسری ما از این هم بیشتر است. پیش‌بینی کسری برای سال آینده به ۱۰۰ میلیارد تومان بالغ می‌شود. بنابراین وضعیت بودجه ما وضعیت مالی کشور ما هیچ خوب نیست و هیچ مسئله‌ای نیست که آن را ما با شما در میان نگذاریم برای این که اگر شما ندانید این وضعیت بدین صورت است تقاضای کار و تلاش از شما حرفی بی‌پایه و بی‌منطق است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۳)

رئیس‌جمهور نسبت به عواقب بحران‌های اقتصادی احساس خطر می‌کند و می‌گوید:

«باز تأکید می‌کنم که اداره امور یک مملکت آگاهی، تجربه و تخصص می‌خواهد و دست کم گرفتن مسائل که هر چه پیش آید خوش آید و مملکت را آزمایشگاه ندانم کاری‌ها تصور کردن اثرات وخیم و لطمات جبران نشدنی برای انقلاب به بار خواهد آورد که آثار آن‌ها نیز از هم اکنون بر همه عیان است. بارها گفته‌ام که مسائل مربوط به روابط اجتماعی و اقتصادی چیزی نیست که اشتباه آن به آسانی قابل برگشت باشد چون بنیان‌گذاری غلط در روابط اجتماعی و اقتصادی می‌تواند به شکست‌های جدی و اساسی منجر شود و نتیجه آن بر تولید و روابط تولیدی اثر می‌گذارد که زدودن آثار آن سال‌ها وقت می‌طلبد و گاه نیز اثر مزمّن و دائمی بجا خواهد گذاشت. باید جدی اندیشید و سهل‌انگاری و ندانم کاری را یکباره به کنار گذاشت. من در حال حاضر به هنگام نوشتن این سطور اگر فراموش کنم رئیس‌جمهور هستم و مسئولیت در مقابل رأی دهندگان و اعتقادات خود دارم، حتی به عنوان کسی که از مسائل اقتصادی سردر می‌آورد حساسیت کافی و ناراحتی عمیق احساس می‌کنم. خدایا همه ما را هدایت کن که برای این مردم محروم بکوشیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱۶)

رئیس‌جمهور در اردیبهشت ۱۳۶۰ پس از اطلاع یافتن از قانون بودجه سال ۱۳۶۰ طی مقالات مفصلی از دیدگاه اقتصادی به نقد آن پرداخت و ادعای کاهش کسری بودجه دولت نسبت به سال قبل را نوعی عوام‌فریبی دولت توصیف کرد:

«امروز که لایحه بودجه سال ۱۳۶۰ را دیده‌ام نظرات خود را چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی و سیاسی و اداری بیان می‌کنم تا از این رهگذر اطلاعات کافی به مردم و نمایندگان آن‌ها در مجلس داده شود. فقط بدانید که چون هزینه‌ها در سال ۱۳۶۰ به مراتب بیشتر از سال ۱۳۵۹ و سال‌های قبل پیش‌بینی شده است و بنابر توضیحی که راجع به کاهش رشد اقتصادی و عدم برداشت از داخل اقتصاد عنوان کردم، کسر بودجه واقعی بیشتر از سال‌های قبل است و قصد دارم در سطور آینده میزان آن را نیز محاسبه و در اختیار شما قرار دهم، همین‌جا بگویم که نادان تصور کردن مردم

با این حقایق عینی که برای همه روشن است از آن روش‌هایی است که در موارد مختلف دیده می‌شود و مردم نه تنها از این روش‌ها متضرر نمی‌شوند، بلکه آگاه‌تر و روشن‌تر می‌گردند و این چیزی است که تداوم انقلاب ما بیش از هر چیزی دیگر بدان نیازمند است..... من در آن گزارش به اطلاع مردم رسانیدم که تولید ناخالص ملی ما به قیمت ثابت در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ سالانه به قیمت متوسط بیش از ۱۱ درصد کاهش داشته است و گفته بودم که مفهوم کاهش رشد تولید ناخالص ملی سه سال متوالی و آن هم با این نرخ‌ها چه مفهومی دارد. خوب با این همه رکود فعالیت‌های اقتصادی چگونه می‌توان برای تأمین هزینه‌های دولتی از داخل اقتصاد برداشت نمود و در مقابل این همه افزایش هزینه‌های دولت مگر طریق دیگر جز تزریق پول می‌توان سراغ گرفت؟ پس پول به اقتصاد تزریق خواهید کرد. وقتی رشد اقتصادی آن هم به این درجه منفی است چرا می‌گوییم کسر بودجه نداریم و با فروش بیشتر نفت کسری ظاهری بودجه را می‌پوشانیم. چرا مردم ما نباید توجه کنند که کسر بودجه از لحاظ جدول لایحه بودجه یک چیز است و بازتاب واقعی آن را که ترکیب درآمدها و هزینه‌ها باید پیدا کنند چیز دیگری است؟....» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱۶)

رئیس‌جمهور کمتر از ۲۰ روز قبل از عزلش بر شدت انتقاد خود از شرایط اقتصادی می‌افزاید:

«نه شرقی و نه غربی یعنی این‌که ما آزاد باشیم، مطابق مصلحت این کشور رابطه‌ای را که با استقلال ما سازگار است برقرار کنیم والا معنایش این نیست که یک قدم به طرف این که رفتیم یک قدم هم به طرف آن دیگری برویم. این می‌شود هم شرقی و هم غربی. ما باید یک برنامه‌ای اجرا کنیم و ملت ما بالاخره و ناگزیر برای بیرون رفتن از بحران اقتصادی و بحران‌های دیگر باید در اجرای یک برنامه‌ای شرکت کند، چون بدون برنامه همین وضعیت ادامه خواهد یافت، آن برنامه‌ای را باید اجرا کنیم که استقلال کشور را تضمین کرده و آن را بدست بیاورد. چون تا این (استقلال) بدست نیاید بقیه حرف‌ها مفت است. شما وقتی ۳۵ میلیارد [دلار] نفت فروختید و پول نفت را واردات کردی

و آوردی، پس دیگر محلی برای تولید شما باقی نمی‌ماند، یک ملتی که نفت فروخت و کالا خرید و خورد چه جوری مستقل است، پس ما باید برنامه اجرا کنیم و این استقلال هم یک روزه بدست نمی‌آید ما که خود را نمی‌فریبیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

رئیس‌جمهور در نوع روش مبارزه با استکبار جهانی نیز اختلاف نظر خود با جریان رقیب را پنهان نمی‌دارد. او مبارزه غیرعملی و شعارگونه را غیرواقعی می‌داند:

«مثل معتاد به مواد مخدر، یک ملتی هم معتاد می‌شوند به شعار. ولو شعار ضدآمریکایی. اما در عمل و در مقام واقع اگر آن روابط وابستگی برجای بماند کشور ما خواهی نخواهی دوباره به دایره سیطره آمریکا سقوط کرده است. مبارزه واقعی با آمریکا، مبارزه واقعی با سلطه آمریکا در شعار و فراموش کردن واقعیت‌ها نیست، در عمل کردن برای بریدن پیوندهای وابستگی است تا این ملت بر روی پای خود بایستد، اقتصادش از خودش باشد، ارتشش از خودش باشد، بانک و پولش از خودش باشد، فرهنگش از خودش باشد، نظام سیاسی‌اش از خودش باشد تا نظام اجتماعی‌اش در جهت بهرووری و نجات مستضعفین تحقق پیدا کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۷)

در ایام نخست‌وزیری محمدعلی رجایی ایشان در یک مورد برای نشان دادن استقامت و پایداری مردم در برابر فشارهای اقتصادی که با تحریم آمریکا علیه ایران آغاز شده بود، گفت اگر مردم لازم باشد روزه خواهند گرفت و گرسنگی را متحمل خواهند شد اما در مقابل دشمنان نرمشی نشان نخواهند داد. بر خلاف آن رئیس‌جمهور ضمن انتقاد از ترویج اقتصاد ایزوله از خارج مرزها و تشویق به ریاضت اقتصادی برای دستیابی به خودکفایی و ترغیب مردم به استقبال از سختی‌ها و دشواری‌های مستقل بودن، افراد دارای این تفکر را فاقد دید اقتصادی توصیف نمود:

«آن‌ها که نمی‌دانند اقتصاد چیست، گمان می‌کنند با گفتن این‌که ما باید ۱۵ سال ۲۰ و ۲۵ سال با ریاضت و فقر بسازیم، تا مستقل بشویم، کار درست خواهد شد. مردم می‌گویند، بله، صحیح است و ما حاضریم این مدت بسازیم!

و پس از آن به دنبال صابون زدن به شکم‌هایشان می‌روند که اگر ترش‌حی هست، پاک کنند تا احساس گرسنگی نکنند. اما مسأله این نیست، مسئله اقتصاد این است که شما ۳۵ میلیون جمعیت در یک جهان پر از جنب و جوش و تغییر دارید. سالی یک میلیون نفر بر نیروی کار شما اضافه می‌شود و این‌ها کار می‌خواهند. کار برای یک میلیون نفر را نمی‌شود از راه جمع و جور کردن آجرهای خانه‌های خراب شده توسط بمباران و یا توپخانه دشمن، به وسیله گاری دستی، دوک نخ‌ریسی و این قبیل چیزها درست کرد. ایجاد کار و حل معضلات مغزها و استعدادها را می‌خواهد و فن و تجهیزات فنی، کارخانه و ماشین و ابزار می‌خواهد و امنیت قضایی برای فعالیت می‌خواهد. وقتی فعالیت نبود مسئله تنها، گرسنگی نیست. بلکه گرسنگی مغزها هم هست. چرا که، آن‌ها هم بیکار می‌شوند، خصوصاً این‌که مغزها را فراری هم بدهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۶)

رئیس‌جمهور از مخالفت خود با لایحه بودجه سال ۱۳۶۰ و انعکاس آن به رهبر انقلاب سخن می‌گوید:

«من درباره بودجه نیز با امام صحبت کرده‌ام، در همین هفته به ایشان عرض کردم ما هر قدم که در برابر آمریکا عقب بنشینیم او ده قدم پیش خواهد آمد. ما نمی‌باید سرسوزنی عقب بنشینیم و کمترین امتیازی بدهیم. امام با قیافه‌ای مصمم تأکید کردند همین طور است و گفتم که اگر بخواهیم چنین بکنیم باید این بودجه در ترکیب منابع تأمین مالی و علی‌الخصوص موارد مصرف تغییر کند. وگرنه این بودجه، بودجه وابستگی است و طبیعتاً عوارض داخلی خود را هم به بار می‌آورد که همان رژیم‌های وابسته است و از نو مبارزه ملت، منتها این دفعه با فکر دیگری که معنایش شکست اسلام است ادامه پیدا می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۱)

نخست‌وزیر اما انتقادات رئیس‌جمهور به بودجه را بی‌پاسخ نمی‌گذارد، او دوباره به دوران حضور وی در غرب اشاره می‌کند. ببینید:

«اما در بررسی این بودجه دو نوع مخالف دیدیم یک نوع مخالفینی که دوران خفقان و فشار و ستم رژیم را به راحتی در خارج از کشور گذرانده‌اند و

این در حالتی بود که مردم ما اینجا زیر بار انواع فشارها به سر می‌بردند این‌ها در کشورهای خارج نشسته بودند و علم انبار می‌کردند. این‌ها رسالت مخالفت با دولت و هرچه را که دولت مطرح کرده است ولو انقلاب را به عهده گرفته‌اند و ساعت‌ها بودجه را معطل گذاشته‌اند و این تازه بودجه چهارماه اول سال است، خدا به داد ما برسد برای بررسی کل بودجه، برای این‌ها انقلاب اگر کند هم بشود اهمیتی ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۱۲/۳/۶۰)

تکمیل کابینه

یکی از ضعف‌های قانون اساسی در فاصله یک‌سال پس از تصویب، خود را نشان داد. مشکلی که از ابتدای پیروزی انقلاب دولت و ارگان‌های مختلف کشور با آن روبه‌رو بودند. تعدد مراکز قدرت و پراکندگی مراکز تصمیم‌گیری مشکلی بود که در سطوح بالا به وسیله قانون اساسی تجویز شده بود تا به اصطلاح از تمرکز قدرت در دست یک نفر و در نتیجه، استبداد فردی جلوگیری شود.

نمونه بارز این رویکرد قانون اساسی انتخاب وزرا با سه تصویب بود که با مخالفت هر یک از این نهادها امکان عدم پذیرش وزیر وجود داشت. در قانون اساسی انتخاب وزرا به تصویب رئیس‌جمهور، انتخاب نخست‌وزیر و تأیید مجلس نیاز داشت که همین مسئله باعث اختلاف قانونی نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور شد. گرچه اختلافات بین این دو به مسائل ریشه‌ای‌تر بازمی‌گشت.

هاشمی رفسنجانی اختلاف ظاهری و سطحی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را دارای منشأ قانونی می‌داند و مشکل را ناشی از تلاش قانون‌گذار برای پراکنده ساختن قدرت در نتیجه جلوگیری از دیکتاتوری در حاکمیت می‌داند:

«یکی از مهم‌ترین این دلایل، بحث تقسیم اختیارات قوه مجریه بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در قانون اساسی بود. طبق قانون، نخست‌وزیر ابتدا توسط رئیس‌جمهور انتخاب و بعد به مجلس برای رأی اعتماد معرفی می‌شد و

در این میان طبیعی بود که رئیس‌جمهور با انتخاب نخست‌وزیر و معرفی آن به مجلس، انتظار پیروی شخص معرفی شده از خود را داشته باشد. اما از طرف دیگر در قانون نخست‌وزیر شخصیتی مستقل معرفی شده بود که رئیس دولت بود و می‌بایست در مقابل اعمال اعضای دولت پاسخگوی مجلس باشد.

این پراکنده ساختن قدرت در حوزه اداره کشور از طرف تدوین‌کنندگان قانون اساسی، اتفاقی هم نبود. تجربه سال‌های دیکتاتوری در ایران که از تمرکز قدرت در یک شخص به وجود آمده بود، و ترس و نگرانی از وقوع مجدد چنین وضعیتی، موجب گرایش قانون‌گذاران به چنین شیوه‌ای شده بود. به طوری که در برخی از نهادها از جمله در تعیین رهبری آینده و در قوه قضاییه، به سمت ایجاد مدیریت شورایی رفتند و در برخی دیگر مانند قوه مجریه به تقسیم اختیارات بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر رأی دادند.

این وضعیت همراه با انتظاراتی که بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری داشت و تفسیری که وی از اصول قانون اساسی می‌کرد، زمینه‌ساز بسیاری از اختلافات بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. شاید بتوان بی نتیجه بودن بخشی از جلساتی را که برای ایجاد تفاهم تشکیل می‌شد، ناشی از همین مسأله دانست.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۰)

علی‌رغم باقی ماندن اختلافات اساسی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و عدم توافق بر سر یک سوم از وزراء بنابر دستور آیت‌الله خمینی و توافق طرفین قرار شد تا کابینه با آن وزرایی که مورد قبول رئیس‌جمهور هستند تشکیل شود تا پس از پیدا شدن افراد مورد توافق، دیگر وزرا نیز مشخص شوند. وزارت نفت، برنامه و بودجه، اقتصاد و دارایی، بازرگانی، کار و امور اجتماعی، دادگستری، آموزش و پرورش و بالاخره وزارت خارجه هشت وزارتخانه بدون وزیر بودند. احتمالاً رئیس‌جمهور در مورد ۳ یا ۴ وزارتخانه مُصر بود افراد هماهنگ با خود را وارد کابینه کند. به‌خصوص در وزارت بازرگانی، اقتصاد و دارایی و خارجه... شاید رئیس‌جمهور بر این باور بود که ۳-۴ عضو کابینه سهم حداقلی رئیس‌جمهور از کابینه است و از همین جهت فریدون صراف را برای وزارت اقتصاد، علیرضا نوبری را برای وزارت

بازرگانی و احمد سلامتیان را برای وزارت خارجه مدنظر داشت، اما نخست‌وزیر قاطعانه آن را رد می‌کرد.

با آغاز جنگ تحمیلی و عدم حضور رئیس‌جمهور در تهران در اکثر روزهای کاری هفته، دسترسی به وی محدود شده بود. در چند مورد نخست‌وزیر افرادی را به رئیس‌جمهور معرفی کرد که هر بار رئیس‌جمهور آن‌ها را رد نمود. برخی از نمایندگان مجلس نیز با نوشتن نامه به رئیس‌جمهور خواهان توافق وی با وزرای معرفی شده توسط نخست‌وزیر شدند اما سودی نبخشید. با فروکش کردن موقتی شدت جنگ در مناطق عملیاتی و حضور بیشتر رئیس‌جمهور در تهران نمایندگان مجلس به تکاپو افتادند تا با تصویب لوایحی رئیس‌جمهور را وادار سازند تا در اسرع وقت وزرای باقی‌مانده را به مجلس معرفی کند. یکی از این لوایح لایحه تصدی وزارتخانه‌های بدون سرپرست توسط نخست‌وزیر بود که در اسفندماه ۱۳۵۹ به ملتهب شدن اوضاع سیاسی انجامید. بالاخره با افزایش فشارها در سه مرحله رئیس‌جمهور تا اسفندماه ۱۳۵۹ با عقب‌نشینی از خواسته خود با ۷ وزیر معرفی شده توسط نخست‌وزیر موافقت نمود. اما وزارت خارجه هنوز بدون وزیر مانده بود. گزینه اول وزارت خارجه که نخست‌وزیر معرفی کرده بود میر حسین موسوی از افراد معتمد و مورد حمایت آیت‌الله بهشتی و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بود که تندترین انتقادات را بر رئیس‌جمهور وارد می‌کرد و روی همین اصل رئیس‌جمهور چندان علاقه‌ای به حضور وی در کابینه نداشت. به جز ایشان عده‌ای دیگر نیز معرفی و همگی با مخالفت رئیس‌جمهور مواجه شدند. رئیس‌جمهور پس از کشمکش فراوان و دلسرد شدن از انتخاب وزرایی مطابق میل خود راضی می‌شود وزرایی از جریان مقابل را به تصویب برساند. او می‌گوید اکنون به حداقل‌ها راضی شده است اما برخی افراد را نمی‌تواند بپذیرد. وی دلیل مخالفتش با وزرای کار، اقتصاد و بازرگانی را مشارکت آنان در روش‌های تخریبی می‌داند. وی این موضوع را با آیت‌الله خمینی در میان می‌گذارد.

«ساعت شش [بعد از ظهر] نزد امام رفتم. در آنجا مطلب دوم دولت بود که گفتم من در پی بهترین استعدادها و لیاقت‌ها نیستم. همین مقدار قانعم که بعضی ضوابط اصلی رعایت بشود و وزارتخانه‌هایی که با کارگر سر و کار دارند، با اقتصاد کشور سر و کار دارند این‌ها به دست کسانی نیفتد که وضعیتی غیرقابل جبران به وجود بیاورند، یکی هم اینکه کسانی که روش‌های تخریبی را رویه کرده اند بخواهند به این ترتیب خود را تحمیل نکنند. این‌ها با این وسایل کارهای دیگر را هم در قبضه خواهند آورد و چون توانایی این بار سنگین را ندارند خودبه‌خود عامل رشد ضدانقلاب می‌شوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۳۱)

مرتضی الویری عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نماینده دماوند در مجلس خواهان مخالفت مجلس با وزرای ناهماهنگ با خط امام می‌شود و معرفی نکردن وزرای کلیدی کابینه را توطئه می‌داند. او نخست‌وزیر را از نرمش در مقابل رئیس‌جمهور برحذر می‌دارد:

«حیاتی‌ترین و مهم‌ترین وزارتخانه‌ها در این معرفی مسکوت مانده است و من احساس می‌کنم که مرتباً توطئه‌ای در کار بوده که خط امام را از ابتدای انقلاب تاکنون در کنار قرار دهد. و این توطئه باعث شده است که وزیران واقعی به خاطر خط فکری‌شان کنار بیفتند. ما باید در فاصله محدودی که مشخص می‌کنیم بدون هیچ‌گونه ائتلاف نامیمون و نامقدسی (که باعث می‌شود باز دولتی جبهه‌ای و بدون خط و جهت مشخص و انقلابی تعیین شود و همان بلاها به سرمان بیاید) دولتی را که در خط امام باشد روی کار بیاوریم. به اعتقاد من حتی اگر آقای رجائی بلغزد و بخواهد کوتاه بیاید مجلس هرگز کابینه‌ای را که در خط امام نباشد تصویب نخواهد کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۶/۱۸)

رئیس‌جمهور پس از رایزنی‌های بسیار پنج روز پس از آغاز جنگ با دو وزیر دیگر موافقت کرد، موسی خیر وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه، و محمدجواد تندگویان وزیر نفت. مجلس به هر دو وزیر رأی اعتماد

داد و جریان نهضت آزادی که در آن هنگام به موافقان رئیس‌جمهور تبدیل شده بودند، هر دو وزیر را تأیید کرد:

«مهندس سحابی نیز در مورد مهندس خیر صحبت کرد و ایشان را فردی لایق و کاردان قلمداد کرد، آنگاه نخست‌وزیر پشت تریبون قرار و به انتقادات وارده پاسخ داد و افزود که آقای معین‌فر [عضو نهضت آزادی و وزیر نفت سابق] به مکتبی و فعال بودن مهندس تندگویان نمره ۲۰ داده‌اند بنا به گزارش خبرنگار ما در این‌جا در رابطه با دو وزیر فوق رأی‌گیری به عمل آمد که در نتیجه مهندس تندگویان به عنوان وزیر نفت از بین ۱۷۷ رأی دهنده با ۱۵۶ موافق، ۳ مخالف و ۱۸ ممتنع و مهندس خیر از بین ۱۷۶ رأی دهنده با ۱۶۲ موافق، ۳ مخالف و ۱۲ ممتنع از مجلس رأی تمایل گرفت.» (انقلاب اسلامی، ۵/۷/۵۹)

با معرفی این دو وزیر، هنوز ۶ وزیر دیگر نامشخص بودند. در یک مرحله دیگر نیز وزرای کار و امور اجتماعی (میرمحمد صادقی)، آموزش و پرورش (محمد جواد باهنر) و دادگستری (احمدی) توسط رئیس‌جمهور مورد موافقت قرار گرفتند. اما ۳ وزارتخانه مهم هنوز بدون وزیر بودند.

علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی از چهار وزارتخانه مورد اختلاف رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر سخن می‌گوید و نام چهره‌هایی که نخست‌وزیر به رئیس‌جمهور پیشنهاد نمود را ذکر می‌کند که نام برخی، بسیار تأمل برانگیز است. مثلاً نخست‌وزیر برای وزارت خارجه جلال‌الدین فارسی، میرحسین موسوی، بهزاد نبوی و سید محمد خاتمی را معرفی می‌کند که سه نفر اول نه تنها قرابتی با رئیس‌جمهور نداشتند بلکه جزء منتقدین سرسخت رئیس‌جمهور بودند و این‌که بسیار بعید بود رئیس‌جمهور حضور منتقدان خود را در دولت بپذیرد. این نوع برخورد نخست‌وزیر نشان می‌داد وی حاضر به هیچ‌گونه نرمش در برابر رئیس‌جمهور نیست. در مورد چهارم هم یک نفر روحانی گرچه معتدل‌تر اما با توجه به روحیات بنی‌صدر بعید بود او با شخصی با لباس روحانی در کسوت وزارت خارجه موافقت کند.

«شکل‌گیری دولت آقای رجایی در حالی صورت گرفت که برخی از مهم‌ترین وزارتخانه‌ها، از جمله وزارتخانه‌های امور خارجه، دادگستری، دارایی، بازرگانی و آموزش و پرورش فاقد وزیر بود. این امیدواری وجود داشت که با گذشت زمان، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بر سر تعیین وزرای پیشنهادی برای این وزارتخانه‌ها به تفاهم برسند و به تدریج اعضای کابینه تکمیل شود.

معرفی و پیشنهاد آقایان میرمحمد صادقی، احدی و باهنر به عنوان وزرای کار، دادگستری و آموزش و پرورش [که به ترتیب در روزهای ۱۴ آبان و ۴ آذر ۱۳۵۹ از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد گرفتند]، این نظر را تقویت کرد. اما متأسفانه تلاش‌ها برای انتخاب وزرای بازرگانی، اقتصاد و دارایی و امور خارجه نتیجه‌ای نداد و خصوصاً انتخاب وزیر امور خارجه که آن روزها یکی از مهم‌ترین نیازهای کشور محسوب می‌شد، با مشکل همراه و انتخاب آن بین آقای بنی‌صدر و رجایی دچار بن‌بست شد و مشخص شد که رسیدن به یک نفر خاص برای احراز این سمت با دشواری روبه‌رو است.

من نیز پیش از سفر به چند کشور عربی، تعیین وزیر امور خارجه را یکی از ضرورت‌های کشور می‌دانستم و بر حل و فصل سریع‌تر آن تأکید داشتم و البته در طول آن سفر، این ضرورت را دوچندان دیدم و مطمئن شدم ضروری که ما از ناحیه فقدان وزیر امور خارجه متحمل می‌شویم، بسیار بیش از حد انتظار و پیش‌بینی‌های مان است.

همان روز اولی هم که از مسافرت برگشتم، به آقای رجایی برای تعیین وزیر امور خارجه تأکید مجدد کردم و گفتم که باید به این مسأله خیلی اهمیت داده شود. خود ایشان هم واقف بود که این کار را باید زودتر انجام بدهد، ولی کار خاصی هم نمی‌توانست بکند. حتی تشکیل جلسه در جامعه روحانیت مبارز و امضای تفاهم‌نامه همکاری هم نتوانست کمکی در این زمینه بکند، زیرا هر کسی را که وی پیشنهاد می‌کرد، آقای بنی‌صدر بنا به دلایلی که خودش به آن‌ها معتقد بود، نمی‌پذیرفت. حتی یک‌بار آقای رجایی [در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۵۹]، آقایان [جلال‌الدین] فارسی، [بهزاد] نبوی، [میرحسین] موسوی و

[سید محمد] خاتمی را، به طور یک‌جا برای تصدی وزارت امور خارجه به آقای بنی‌صدر پیشنهاد کرد و از وی خواست یکی از آنها را برای این سمت بپذیرد؛ ولی متأسفانه رئیس‌جمهور، باز هم، هیچ‌کدام از این اشخاص را نپذیرفت.

بنی‌صدر تأکید داشت یکی از همفکران و هواداران خود را و خصوصاً آقای سلامتیان را بر این مسند بنشانند، که آقای رجایی آن را نمی‌پذیرفت و معتقد بود اعضای کابینه باید یکدست و همفکر باشند تا وی بتواند بدون نگرانی نسبت به اختلاف نظرهای داخلی دولت، به حل و فصل مسائل بپردازد.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۱)

هاشمی رفسنجانی به جلسه دیگری با حضور اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران اشاره می‌کند که در آن تفاهم‌نامه‌ای بین نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور و رئیس مجلس به امضاء رسیده است. در عین حال هاشمی رفسنجانی نسبت به عملی بودن چنین تفاهم‌نامه‌هایی ابراز تردید می‌کند:

«بار دیگر اختلافات سیاسی میان نیروهای مذهبی انقلابی با آقای بنی‌صدر و هواداران وی بالا گرفت و شکاف بین رئیس‌جمهور با دولت و مجلس را بیشتر ساخت.

در این میان جامعه روحانیت مبارز تصمیم گرفت تلاشی تازه برای حل این اختلافات انجام بدهد. آنها با همین هدف [در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۵۹]، از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و من به عنوان رئیس مجلس دعوت کردند که در حضور جمعی از روحانیون مسائل را مطرح و چاره‌جویی کنیم. در این جلسه پس از طرح برخی از موضوعات مورد نظر و بحث و بررسی پیرامون آنها مشخص شد که طرفین نسبت به عملکرد یکدیگر نگرانی‌هایی دارند و بر مبنای چارچوب فکری مورد نظرشان، به رفتار و گفتار طرف دیگر معترض هستند. به همین دلیل آقایان روحانیون حاضر در جلسه، با در نظر گرفتن شرایط خاص کشور پیشنهاد کردند که هیأتی از جامعه روحانیت مبارز تشکیل شود تا بر گفتار، رفتار و عملکرد طرفین و کار روزنامه‌ها، رسانه‌ها و اشخاص

حامی آنها نظارت کرده و از این به بعد از طرح هر نوع مسائلی که ایجاد تشنج و اختلاف کند، جداً جلوگیری نمایند.

بر همین اساس قرار شد مسائل مورد اختلاف چه در گذشته و چه در آینده، در این هیأت در اسرع وقت طرح و بررسی شود و قضاوت نهایی نیز به عهده اعضای هیأت باشد. البته به این شرط که طرفین متعهد شوند که از این به بعد از طرح مسائل اختلاف‌انگیز خودداری نمایند و روزنامه‌ها و اشخاص مرتبط را هم از این‌گونه کارها برحذر دارند. آقایان با همین زمینه‌ها، متنی را هم به این شرح تهیه کردند که هر سه نفر ما آن را امضاء کردیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى و لا تنازعوا فتقشلو و تذهب بحکم

به منظور اجرای فرمان امام در رفع اختلاف بین مسئولین، آقایان بنی‌صدر، ریاست جمهوری و هاشمی، رئیس مجلس و رجایی، نخست‌وزیر در جامعه روحانیت مبارز تشریف آوردند و قرار شد چند نفر به عنوان نظارت در موارد اختلافات در جامعه روحانیت تعیین گردند و آقایان متعهد شدند که از امروز [از طرح] هر نوع مسائلی که ایجاد اختلاف بنماید خودداری نمایند، از گفتار و رفتار و عملکرد و از روزنامه‌های طرفدار و رسانه‌های گروهی و اشخاص حامی [خود نیز] جداً بخواهند که از طرح هر نوع مسائلی که ایجاد تشنج و اختلاف نماید، جداً جلوگیری نمایند.

به منظور اجرای برنامه فوق‌هیأتی از جامعه روحانیت مبارز انتخاب و مسائل مورد اختلاف در آن هیأت طرح و بررسی خواهد شد و قضاوت به عهده آنان خواهد بود و نسبت به مسائل گذشته هم تحقیق خواهد نمود و نتیجه را اعلام خواهند نمود. [همچنین قرار شد] قبل از رسیدگی و اعلام نتیجه تحقیق، هیچ‌کدام از آقایان صحبتی نفرمایند و در رسانه‌های گروهی و مجامع عمومی سخنی نگویند. [اعضای] هیأت بررسی وظیفه دارند که در اسرع وقت به مسائل مورد اختلاف رسیدگی نمایند. ابوالحسن بنی‌صدر، محمد علی رجایی، اکبر هاشمی رفسنجانی» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۱۶)

پس از چند نوبت رد افراد پیشنهادی، مجلس و رئیس‌جمهور توافق کردند یک هیئت حکمیت از نمایندگان مورد اعتماد رئیس‌جمهور و مجلس با تشکیل جلساتی صلاحیت افراد مختلف برای تصدی وزارت را بررسی و نتیجه را به رئیس‌جمهور ارائه کنند. احمد توکلی از وزرای مورد اختلاف رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. توکلی معتقد است علت کنار گذاشتن وی از وزارت توسط بنی‌صدر ارادت وی به آیت‌الله بهشتی و عضویت در حزب جمهوری اسلامی بوده است. این در حالی بود که بنی‌صدر پیش‌تر با اما و اگر با حضور حداقل ۷-۸ وزیر عضو حزب درون کابینه موافقت کرده بود.

«(در داستان حکمیت در انتخاب وزرا) حکم‌ها آیت‌الله یزدی و آیت‌الله انواری بودند که قرار بود در مورد ما ۴ نفری را که بنی‌صدر نپذیرفته بود، یعنی آقای موسوی برای وزارت خارجه، مرحوم نوربخش برای وزارت اقتصاد، آقای بهزاد نبوی برای وزیر مشاور در امور اجرایی و بنده هم برای وزارت کار، حکمیت کنند که حکمیت به نفع شهید رجایی شکل گرفت. بنی‌صدر به من می‌گفت: «تو اولین کسی بودی که علیه من نطق کردی!» و بزرگترین ایرادش به من این نکته بود و ایراد دیگرش هم این بود که در دادگاه انقلاب بهشهر سخت‌گیر بودم که من این ماجراها را نفی نکردم. آقای انواری بعد از نقل این ماجرا گفت که آقای بنی‌صدر ظاهراً آقای توکلی هم مقداری در خط شماست و مثل شما از مالکیت دفاع می‌کند که بنی‌صدر هم گفت: افرادی را می‌فرستم تا در این زمینه تحقیق کنند. بعد از چند روز با آقای رجایی کار داشتم او را نزد بنی‌صدر پیدا کردم. بعد از صحبت با رجایی گفت آقای رئیس‌جمهور با تو کار دارد و گوشی را به او داد. بنی‌صدر گفت یک آقایی به اسم آقای افضل‌ی را فرستادم بهشهر و تحقیق کردیم که چند سؤال دارد می‌آید پیش شما. افضل‌ی آمد مجلس گفت سؤال اول من این است که تحقیقات ما نشان می‌دهد که کارگران بهشهر با شما خوب نیستند. علت چیست؟ من از وی پرسیدم: چطور تحقیق کردی؟ پاسخ داد که ما سر چهارراه امام از چند کارگر در مورد شما سؤال کردیم. پرسیدم همه تحقیقات شما همین‌طور است؟ آیا اگر می‌خواهید در مورد کسی تحقیق کنید، می‌روید سر چهارراه و از

دو سه نفر می‌پرسید و به آن استاد می‌کنید؟ شرمنده شد. من پرسیدم: مشکل بعدی کجاست؟ که آن فرد گفت: شما دوتا خانه دارید! پرسیدم که اگر من دوتا خانه داشته باشم چه اشکالی دارد؛ آقای بنی‌صدر که مالکیت را قبول دارد؟ گفت نه اشکالی ندارد. گفتم پس چرا این مسئله را مطرح می‌کنید. بعد از آن هم گفتم که دوتا خانه ندارم بلکه یک خانه دارم که ۱۱۰ متر است و زمینش هم از ارثیه پدرم است و پول ساخت و سازش هم از ارثیه مادری خانم است. سؤال سوم من راجع به حزب بود، که من هم در پاسخ گفتم: من به شهید بهشتی خیلی ارادت دارم و بعد هم از سجایای وی گفتم که آن فرد هم این مسائل را یادداشت کرد و رفت. آقای الویری که در جریان قضیه بود به من گفت: با این وضعیت معلوم است که وزیر نمی‌شوی که من هم گفتم قرار نیست ما وزیر شویم و اتفاقاً در نهایت پذیرفته نشدم.» (توکلی، ۱۳۸۴، ۱۹۸)

ایشان به جلسه حکمیت در مورد چهار وزیر مورد اختلاف رئیس‌جمهور با نخست‌وزیر اشاره می‌کند. وزارت خارجه، وزارت اقتصاد و دارایی، وزارت کار و بالاخره وزارت بازرگانی که بجای آن در این‌جا بحث تصویب وزیر مشاور در امور اجرایی (بهزاد نبوی) مطرح شده است. توکلی می‌گوید:

«پس از پذیرفته شدن آقای رجایی، به عنوان نخست‌وزیر، دعوا بر سر تعیین وزرا آغاز شد. آقای رجایی قبل از این که نخست‌وزیر شود در دفتر آموزش و پرورش، در پشت میدان بهارستان مستقر بود. ایشان برای تعیین دولت خود عده‌ای را به آن دفتر دعوت کرد. اسماعیل داوودی شمس، بهزاد نبوی و من از آن افراد بودیم. بهزاد نبوی برای برنامه تعیین دولت به آقای رجایی کمک می‌کرد. آن تیم بیشترشان برای وزارت کابینه رجایی معرفی شدند، مهندس موسوی برای وزارت خارجه، بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی، محسن نوربخش وزیر اقتصاد و دارایی یا رئیس بانک مرکزی و بنده برای وزارت کار که بنی‌صدر با تعدادی از وزرای پیشنهادی موافقت نکرد. قرار شد بین آقای رجایی و بنی‌صدر حکمیت شود. آیت‌الله انواری از جامعه روحانیت مبارز، آیت‌الله یزدی از جامعه مدرسین که آن ایام نائب رئیس مجلس هم بود، در آن

حکمت بودند. در مجلس عده‌ای از اعضا، همان نایبان رئیس جلسه بودند، مثل من، یارمحمدی، شاهچراغی، الویری و متکی. در نتیجه نقش ما از چند جهت افزایش می‌یافت. انواری و یزدی از روحانیون متشخص بودند. بنی‌صدر هم، با این که با روحانیت خوب نبود؛ در ظاهر نشان می‌داد که حکمت آن‌ها را قبول دارد.

در روز موعود قرار شد که ما چهار نفر و این دو نفر و آقای رجایی، در مجموع هفت نفر، به دفتر بنی‌صدر برویم. بنی‌صدر در ساختمان سفیدی مستقر بود که قبل از انقلاب دفتر کار شاپور غلامرضا بود و بعداً دفتر آقای هاشمی رفسنجانی شد. بنی‌صدر در سرسرا روی کاناپه با شلوار کردی نشسته بود. وقتی وارد شدیم حاضر نشد از جایش بلند شود. هرکس روی یک مبلی نشست و برای من جا نشد، من هم رفتم پیش بنی‌صدر و عمدتاً به حالت کاملاً یله نشستم و معذرت خواستم که ببخشید کم‌رم درد می‌کند. این کار را کردم تا به خاطر تکبرش پاسخی گرفته باشد. آقای مهندس موسوی شروع کرد به سخن گفتن. بسیار متین و مؤدب استدلال کرد، سوابقش را گفت و درباره برنامه آینده‌اش حرف زد. نقطه نظرات خارجی‌اش را نیز شرح داد. در این میان بنی‌صدر به او فشار آورده بود که شما فلان موقع، علیه من در سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی مقاله‌ای نوشته‌ای. آقای موسوی هم خیلی خونسرد جواب می‌داد که آن مقاله به این دلیل نوشته شد، انتقاد بود، اهانتی هم نکردیم استدلال کردیم و غیره ولی بنی‌صدر در هر بار حرف خودش را تکرار می‌کرد. آقای رجایی خسته شد و گفت: «این‌طوری نمی‌شود». من تند شدم و گفتم: «آقای بنی‌صدر این راه حکمت نیست اگر دلیلی دارید مطرح کنید، نه این که مدام ادعایتان را تکرار کنید» اما بحث همین‌طور دور می‌زد. آقای رجایی هم گفت: «اگر حکمت این‌گونه باشد، من در آن شرکت نمی‌کنم». بلند شد که برود که آقای انواری، رجایی را سر جایش نشاند و بحث ادامه پیدا کرد و درباره بهزاد نبوی و محسن نوریخس صحبت شد.» (توکلی، ۱۳۸۴، ۱۹۷)

رئیس‌جمهور در خاطرات روز ۵۹/۷/۱۸ در پاسخ به نامه نخست‌وزیر در مورد معرفی چند تن از وزراء و علل عدم پذیرش آن‌ها توضیحاتی می‌دهد:

«نامه‌ای اول وقت از آقای رجائی بود دو، سه نفر را معرفی کرده بود و در مقدمه‌اش هم نوشته بود که وزیری را که موافقت نکردید کتباً دلیلش را ننوشتید که معلوم بشود چرا موافق نیستید البته من پرونده‌ای که رفته‌اند و درباره هر کدام تحقیق کرده‌اند و تشکیل شده است به ایشان داده‌ام که معلوم بشود که چرا مخالفت کرده‌ام.

معنای اینکه قانون اساسی گفته است وزراء باید به تصویب رئیس‌جمهور باشد برای این است که بنای قانون اساسی بر این است که این‌ها با هم کار کنند و رئیس‌جمهور که رئیس قوه مجریه است و نخست‌وزیر و وزیران، قطب مقابل و مخالف او را تشکیل نمی‌دهند. حتی نسبت به هم بیگانه هم نیستند. وقتی وزیری را رئیس‌جمهور نمی‌شناسد قاعداً این آن وزیری نیست که مطلوب قانون اساسی و روح قانون اساسی باشد. پس خود این که وزراء کسانی هستند که معرفی می‌شوند و من آن‌ها را نمی‌شناسم، این خودبه‌خود امری نیست که با قانون اساسی ما سازگاری داشته باشد. با این حال نظر به اوضاعی که کشور با آن روبه‌رو بود و هست، به حداقل قانع شدم و آن حداقل این بود که سوابق این وزراء برای این دولتی که خود را مکتبی می‌داند نباید سوابقی باشد که به موجب آن دیگران را پاکسازی کرده‌اند، مگر آن‌که در جریان انقلاب در میدان اخلاص، فداکاری کار کرده باشد و جامعه او را پذیرفته باشد. ثانیاً توانائی اداره داشته باشد و روش‌های او در گذشته یعنی در دوران انقلاب روش‌های غیرقانونی نبوده باشد. بگذریم از این که رئیس‌جمهوری موظف به دادن توضیحات کتبی نیست و اما سوم این که علم و اطلاع هم در مکتب ما و دین ما محلی دارد و بنابراین باید مسئول یک کار توانائی انجام عملی آن کار را نیز داشته باشد و این جنگ از جمله اموری را که بر ما واضح کرد این است که ما بی‌نیاز از علم و تخصص نیستیم و اگر بخواهیم بدون علم و تخصص عمل کنیم حتماً شکست حاصل می‌شود. و این شدنی هم نیست که، به آن‌هایی که علم و تخصص دارند بگوئیم شما بچنگید و کشور را حفظ کنید و آن را بسازید برای این که ما یعنی عده‌ای که علم و تخصص نداریم بر شما حکومت کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۱۸/۷/۵۹)

از مهر ماه ۱۳۵۹ تحمیل جنگ شرایط جدیدی پدید می‌آورد. نیاز به تحرک بین‌المللی وجود وزارت خارجه قدرتمند و فعال را برای بیان دیدگاه‌های ایران در خصوص جنگ به صورت روزمره، ضروری می‌ساخت، کشور فاقد وزیر خارجه بود و رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر هر یک دیگری را به عدم همکاری متهم می‌ساخت. رئیس‌جمهور در یادداشت روزانه خود در روز شانزدهم جنگ به مشکلات عدیده که به واسطه فقدان توافق برای وزارت خارجه وجود دارد اشاره نموده و تقصیر را به گردن طرف مقابل می‌اندازد:

«گزارشی دربارهٔ سیاست خارجی و وضع وزارت خارجه و این‌که عملاً تعطیل است و چند گزارش محرمانه دربارهٔ سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی دشمنان ما دربارهٔ ایران و باز این داستان که ما در سخت‌ترین موقع برای حساس‌ترین مقام‌ها کم‌مایه‌ترین و کم‌استعدادترین را گمارده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

این انتقاد در حالی بود که رئیس‌جمهور در سه یا چهار مرحله افراد معرفی شده توسط نخست‌وزیر را با استفاده از حق قانونی خود برای تصویب وزرا رد کرده بود.

در تاریخ ۵۹/۸/۱۰ بار دیگر نخست‌وزیر نام شش نفر را به عنوان وزیر پیشنهادی جهت تصدی وزارت خارجه در اختیار رئیس‌جمهور قرار می‌دهد تا یکی از آن‌ها را به مجلس معرفی نماید اما رئیس‌جمهور هیچ‌کدام را تأیید نمی‌کند و به نامه پاسخی نمی‌دهد. رجایی می‌نویسد:

«به دنبال اشاره امام در تعیین هر چه زودتر وزیر امور خارجه، برادران زیر پیشنهاد می‌شود. امید است مشغولیت جنگ تحمیلی مانع پاسخ سریع آن جناب نباشد. مایلم درجه تأیید شما روی این شش برادر نیز مشخص گردد: دکتر محمدعلی هادی، دکتر علی افروز، آقای شریف(زمانی)، آقای کمال خرازی، آقای موسوی خوئینی، آقای علی صادقی تهرانی.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۰۰)

هاشمی رفسنجانی جریان مقاومت بنی‌صدر در برابر افراد پیشنهادی نخست‌وزیر برای وزارت اقتصاد و بازرگانی را چنین شرح می‌دهد:

«دو وزارتخانه مهم «بازرگانی» و «امور اقتصادی و دارایی»، همچون وزارت امور خارجه در غیاب وزیر، دچار مشکلات عدیده‌ای بودند. خصوصاً ناهماهنگی‌هایی که در «وزارت امور اقتصاد و دارایی» بود، عملاً دست دولت را برای انجام کارهای اساسی بسته بود و حضور آقای [علیرضا] نوبری، به عنوان رئیس کل بانک مرکزی که در دوران وزارت [امور اقتصاد و دارایی] بنی‌صدر، از طرف وی به این سمت منصوب شده بود و عدم تمکین او از دولت، مزید بر علت شده و مشکلات را دوچندان کرده بود.

تلاش آقای رجایی در جلب موافقت آقای بنی‌صدر برای معرفی اشخاص به عنوان وزیر این دو وزارتخانه مهم، بی حاصل مانده بود. نخست‌وزیر طی چند نوبت نفراتی از جمله دکتر [عبدالله] جاسبی و دکتر [محسن] نوربخش را برای این وزارتخانه‌ها، به رئیس‌جمهور پیشنهاد کرده بود، ولی بنی‌صدر هر بار به دلایلی مبهم، از پذیرش آن‌ها خودداری می‌کرد و اصرار رجایی در دریافت نظرات کتبی وی هم بی‌نتیجه بود.

در چنین وضعیتی، نخست‌وزیر چندبار از رئیس‌جمهور درخواست کرد که با توجه به قانون اساسی، وی سرپرستی موقت وزارتخانه‌های بی‌وزیر را تا زمان انتخاب وزرای مذکور، برعهده داشته باشد که رئیس‌جمهور با این مسأله هم موافقتی نداشت.

سرانجام آقای رجایی برای حل مشکلات، خصوصاً در وزارت امور اقتصاد و دارایی، راهکارهای قانونی دیگر را مورد توجه قرار داد و به استناد تصویب هیأت وزیران ابتدا دکتر نوربخش را [در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۹] به عنوان معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارایی تعیین کرد و بعد هم آقای [حسن] عضدی را به عنوان رئیس کل بانک مرکزی [در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۵۹] راهی این بانک ساخت. این اقدامات با مخالفت شدید آقای بنی‌صدر روبرو شد و او طی چندین نامه به آقای رجایی، چنین اقداماتی را مخالف قانون اساسی و باعث به هم ریختن وضع اقتصادی کشور اعلام کرد. اما آقای رجایی با قانونی دانستن این اقدامات، انجام این کارها را در شرایط حساس آن زمان و پس از

گذشت چند ماه از شروع کار دولت و بلا تکلیف بودن وزارت امور اقتصادی و دارایی، برای تثبیت وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور ضروری می‌دانست.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۸۵)

نخست‌وزیر در پاسخ به نمایندگان که وی را برای ادای توضیح در مورد عدم معرفی، سه‌وزیر به مجلس فراخوانده بودند، عدم موافقت رئیس‌جمهور با وزرای پیشنهادی و فرافکنی وی در سلب مسئولیت از خود (احاله این مسئولیت به رهبر انقلاب) را علت اصلی معرفی نشدن وزرا اعلام کرد. او به میانجی‌گری عبدالکریم موسوی اردبیلی دادستان کل کشور برای حل موضوع اشاره کرد و گفت:

«... برای سه وزارتخانه‌ای که هنوز وزیر ندارند شاید بیش از ده نفر معرفی شده باشند. آقای رئیس‌جمهور معتقدند که اگر قانون اساسی اجازه تصویب به ایشان داده است می‌تواند کسی را که پیشنهاد شده است نپذیرند. منتها گرفتاری نخست‌وزیر این است که اگر رئیس‌جمهوری وزیری را نپذیرفت چه کسی در این مورد باید حکم باشد که چرا نپذیرفت و چرا پذیرفت. و ما با این گرفتاری همچنان دست به گریبان بودیم تا این‌که جامعه روحانیت مبارز از نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور و رئیس‌مجلس و عده‌ای دیگر از برادران دعوتی به عمل آورد. در آن‌جا رئیس‌جمهور در پاسخ روحانیت مبارز درباره بقیه وزرا گفتند که انتخاب بقیه وزرا را در اختیار امام گذاشته‌اند. من هم خیلی خوشحال شدم و دو روز بعد خدمت امام رسیدم و مشکلات خود را توضیح دادم و نقطه نظرهایم را در مورد بقیه وزرا که پیشنهاد کرده‌ام و روی آن وزرا اصرار دارم بیان داشتم. امام قبل از هر چیز فرمودند که من میل دارم اختلاف بین شما رفع شود. زیرا صحیح نیست که در این شرایط شما با هم اختلاف داشته باشید. امام سپس گفتند من در انتخاب وزرا دخالت نمی‌کنم و بروید این مطلب را با آن هیئت پنج نفری که قرار شده است درباره اختلافات شما اظهار نظر کند در میان بگذارید و ایشان آیت‌الله موسوی اردبیلی را تصریح کردند.»

من هم خدمت آقای موسوی رسیدم و مطلب را برای ایشان توضیح دادم و دلایل خود را برای انتخاب وزیران خارجه، بازرگانی و دارائی تشریح کردم. در جلسه دیگری که با آقای موسوی اردبیلی داشتم ایشان گفتند خوب است شخص دیگری را نیز برای وزارت امور خارجه رزرو کنیم و نزد رئیس جمهوری برویم. ابتدا فردی را که مورد نظر شما است پیشنهاد می‌کنیم و اگر مورد قبول واقع نشد این نفر بعدی را پیشنهاد خواهیم کرد. من هم قبول کردم. در مورد وزیر دارائی نیز آقای موسوی با فرد مورد نظر من هم عقیده بودند و گفتند تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام این شخص با کابینه تو همگون است ولی در مورد وزیر بازرگانی با آقای موسوی اردبیلی به توافق نرسیدیم و قرار شد فقط در مورد وزرای خارجه و دارائی با آقای رئیس‌جمهور گفت‌وگو کنیم.

نخست‌وزیر سپس گفت در ملاقاتی که من و آقای موسوی اردبیلی با آقای رئیس‌جمهور داشتیم، ایشان بعد از توضیحاتی که آقای موسوی اردبیلی دادند نه آن نفر اول را پذیرفتند و نه نفر دوم را که خیلی روی آن صحبت نشده بود و بالاخره نفر سوم را هم که به پیشنهاد آقای موسوی اردبیلی و موافقت من عنوان شده بود نپذیرفتند.» (جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱۰/۳)

چنین وضعیتی جز یک اختلاف سیاسی ریشه‌دار و عدم همکاری و انعطاف‌ناپذیری از سوی دو طرف چیز دیگری نمی‌توانست باشد. هر طرف نرمش از سوی خود را امتیاز به طرف مقابل می‌دانست. با اصرار طرفین بر موضع خود امورات اجرایی کشور با دشواری‌هایی همراه بود. هر طرف، طرف مقابل را مقصر جلوه می‌داد. چنان‌که هاشمی رفسنجانی در این میان بنی‌صدر را به واسطه بدون وزیر ماندن سه وزارتخانه در طول شش ماه مقصر می‌داند. این مسئله نمایندگان اکثریت، از حزب جمهوری اسلامی، را بر آن داشت تا با تصویب لایحه‌ای، تصویب وزرا توسط رئیس‌جمهور را بلااثر سازند و راه را برای انتخاب وزرا هموار کنند. هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

«با ادامه مشکل عدم انتخاب وزیر برای چند وزارتخانه کلیدی کشور، جمعی از نمایندگان طرح تعیین سرپرست این وزارتخانه‌ها را به عنوان تنها راه

حل مسأله و با قید دو فوریت [در جلسه ۶ اسفند ۱۳۵۹] تقدیم مجلس کردند. در این طرح با اشاره به برخی از اصول قانون اساسی و با تأکید بر شرایط حساس کشور، قید شده بود که «نخست‌وزیر موظف است تا تعیین وزیر، برای وزارتخانه‌های بی‌سرپرست، تصدی آن‌ها را به عهده بگیرد».

بنی‌صدر در مقابل این پیشنهاد به شدت موضع‌گیری کرد و با انتشار اطلاعیه ای [در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۵۹] ادعا کرد که «طرحی که به مجلس داده‌اند، عواقبی بس خطرناک برای کشور دارد» و اعلام کرد که در این باره به امام نامه‌ای نوشته و منتظر اقدام ایشان است. البته بیش از یکصد نفر از نمایندگان هم به این اطلاعیه رئیس‌جمهور [در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۹] پاسخ دادند و از آقای بنی‌صدر پرسیدند: «وقتی شش ماه تمام در حال جنگ با دست‌نشانده ابرقدرتها، سفارتخانه‌های ما مرده و بی‌تحرك است و در حال محاصره اقتصادی، وقتی که تقریباً ۷۲ درصد مواد اولیه، وسایل یدکی صنایع و کشاورزی و بسیاری از محصولات غذایی و مصرفی باید از خارج بیاید و در وضعی که با مشکلات پولی و ارزی روبه‌رو هستیم، نداشتن وزاری امور خارجه و بازرگانی و اقتصاد برای کشور خطرناک است یا این‌که عده‌ای نماینده بخواهند برای جلوگیری از سقوط کشور... طرحی به مجلس بدهند؟»

سرانجام هم کار به تشکیل جلسه‌ای در حضور امام کشید. این جلسه با شرکت آقایان رجایی، خامنه‌ای، من و چند تن دیگر از نمایندگان مجلس و در غیاب آقای بنی‌صدر [در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۹] در دفتر امام تشکیل شد. امام با تأکید بر این‌که آقای رئیس‌جمهور و آقای نخست‌وزیر باید هرچه زودتر مسأله انتخاب وزیران را حل کنند و پس از ارائه رهنمودهایی در این زمینه، فرمودند اگر طرح سرپرستی سه وزارتخانه بی‌وزیر به تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان برسد، یک شیوه قانونی قطعی و لازم‌الاجرا است و نباید با آن مخالفت شود.

در بعدازظهر همان روز بار دیگر این مسأله در جلسه‌ای طولانی که در منزل آقای موسوی اردبیلی و با حضور آقایان بنی‌صدر، رجایی، بهشتی، موسوی اردبیلی و من تشکیل شده بود، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و در نهایت

هم برای وزارتخانه‌های «اقتصاد و دارایی» و «بازرگانی»، از میان نفرات پیشنهاد شده تفاهماتی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به وجود آمد، و لیکن وزارت امور خارجه همچنان بلا تکلیف ماند.

با این جلسات و تفاهماتی که در آن‌ها به وجود آمد، امیدواری برای حل مشکل کابینه آقای رجایی بیشتر شد و تقریباً شاید نیازی هم به مطرح کردن طرح تعیین سرپرستی وزارتخانه‌های بی‌وزیر نبود، اما متأسفانه سخنرانی بنی‌صدر در ۱۴ اسفند بار دیگر همه تفاهم‌ها را به هم ریخت و ضرورت طرح آن پیشنهاد را قطعی کرد. به‌طوری که چند روز بعد از واقعه ۱۴ اسفند، طرح پیشنهادی نمایندگان پس از ذکر نام وزارتخانه‌های بی‌وزیر با این عبارت که «نخست‌وزیر موظف است تا تعیین وزرای خارجه، بازرگانی و اقتصاد و دارایی، تصدی آن وزارتخانه‌ها را به عهده بگیرد»، برای تصویب نهایی در جلسه علنی مجلس [در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۹] مطرح شد. در این جلسه در حالی که تصویب این طرح قطعی به نظر می‌رسید، با خروج غیرموجه سیزده نفر از نمایندگان که همگی از اعضای نهضت آزادی و هواداران رئیس‌جمهور بودند، حد نصاب لازم برای رأی‌گیری حاصل نشد و مسأله به جلسه آینده موکول گردید. من در همان جلسه نسبت به این حرکت آقایان، اعتراض کردم و چنین کاری را نوعی بی‌حرمتی به مردم دانستم.

در جلسه دوم که فردای همان‌روز تشکیل شد، علی‌رغم آن‌که همان نمایندگان باز هم مجلس را ترک کردند، ولیکن با توجه به حضور نمایندگان غایب و بازگشت نمایندگانی که به مرخصی رفته بودند، حدنصاب لازم برای رأی‌گیری حفظ شد و با رأی‌گیری که به عمل آمد، طرح مذکور به تصویب نهایی رسید.

در همین جلسه برای آقایان [حسین] نمازی و [حسین] کاظم‌پور اردبیلی که برای انتصاب آن‌ها به عنوان وزرای اقتصاد و دارایی و بازرگانی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر، تفاهم شده بود و رسماً به مجلس معرفی شده بودند، رأی‌گیری به عمل آمده و وزارت هر دو به تصویب مجلس رسید. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۸۷)

در مقابل توضیحات نخست‌وزیر و رئیس مجلس، رئیس‌جمهور مشکل عدم توافق برای وزرای باقی‌مانده را به عملکرد مجلس و نخست‌وزیر مرتبط می‌داند. او معتقد است مجلس به جای پرسش از رئیس‌جمهور که چرا وزرای پیشنهادی نخست‌وزیر را تصویب نمی‌کند باید از نخست‌وزیر بپرسد چرا وزرایی را که مورد تأیید رئیس‌جمهور هستند را معرفی نمی‌کند:

«رئیس مجلس هم کارش این نیست که مجلس را به مقابله با رئیس‌جمهور بکشد، بلکه کارش عکس آن است. باید مجلس را به خط تفاهم برد. پس در این مورد، نخست‌وزیر است که مجلس [باید] از او بپرسد که چرا نتوانسته است، وزرایی را پیدا بکند که هم رئیس‌جمهور بپذیرد و هم مجلس. مجلس از من چه استیضاحی می‌تواند بکند؟ این حقی است که قانون اساسی به رئیس‌جمهوری داده است و من هم این حق را بنا به مسئولیتی که در قبال مردم دارم باید جوری به کار ببرم که بتوانم جواب آن مسئولیت را بدهم.

پس ایشان اگر بخواهد راه درست برود، آن این است که باید ببیند که چه باید بکند که تفاهم به دست بیاید. و الا مجلس را مقابل کردن با رئیس‌جمهور کار خطرناکی است. اولاً من تسلیم زور نمی‌شوم و در آنجا که حق قانونی من است می‌ایستم و این که یک وقت مصلحت کشور را در یک کاری ببینم غیر از این است که تسلیم جریانی بشوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۹)

حسن روحانی (فریدون) از روحانیت مبارز تهران و نماینده مجلس خواستار حل مسئله وزراء باقی‌مانده توسط دستور رهبری می‌شود:

«در آئین‌نامه داخلی مجلس پیش‌بینی شده که این کار باید ۱۰ روزه انجام بگیرد منتها عملاً این آئین‌نامه داخلی برای رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر عملی نیست اما فکر می‌کنم که اگر مجلس در آینده قانونی را بگذراند و یا امام در این زمینه دستوری صادر کند، بن‌بست برداشته می‌شود. اگر بخواهد هر روز یک نفر یا دو نفر از طرف نخست‌وزیر معرفی شود و یکی دو هفته طول بکشد تا رئیس‌جمهور نظر بدهد و احیاناً نظر مثبت نداشته باشد و این وضع همچنان ادامه پیدا کند ممکن است ۶ ماه طول بکشد تا ما وزیر امور خارجه و وزیر بازرگانی و وزراء دیگری که در کابینه [باید] وجود داشته باشند [تعیین

کنیم]. بنابراین کار باید یا از طریق فرمان امام حل بشود و یا از طریق تصویب یک قانون خاص در این زمینه که برای آنها الزام‌آور باشد و دولت از این بن‌بست نجات پیدا کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)

سید حسن آیت نسبت به عدم معرفی وزرای خارجه، دارایی و بازرگانی اعتراض می‌کند. او از رئیس‌جمهور می‌خواهد دلیل رد افرادی که جهت وزارت پیشنهاد شده‌اند، به مجلس اعلام کند:

«از آقای رجائی می‌خواهم که صریح و بدون تقیه این مسأله را روشن کنند که آیا امر خلافی انجام شده است یا خیر. امر خلاف این است که در شرایط حساس کنونی وزرای کابینه تکمیل نشده‌اند. به‌طور مثال هنوز وزیر خارجه نداریم آن‌هم در این شرایط جنگی که امارات متحده عربی مدعی مالکیت سه جزیره شده است و وزیر خارجه باید از این مسأله در دنیا دفاع کند.

همچنین وزیر دارائی در شرایطی که مملکت با کمبود اسکناس روبه‌رو است و حتی گفته می‌شود که این کمبود عملی بوده، هنوز تعیین نشده است. وزیر بازرگانی نیز در شرایطی که ملی کردن بازرگانی خارجی مطرح است، تعیین نشده است. نخست‌وزیر در صورتی مقصر است که یا در معرفی اعضای کابینه اهمال و تأخیر کرده باشد و یا کسانی را معرفی کرده است که شایستگی و صلاحیت نداشته باشند. ولی برعکس اگر مشخص شود که نخست‌وزیر افراد صالح و شایسته‌ای را به رئیس‌جمهور معرفی کرده و رئیس‌جمهور قبول نکرده باشد او مقصر است زیرا رئیس‌جمهور باید دلیل مقنع و روشنی برای رد وزراء داشته باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۴)

سید محمد خامنه‌ای نماینده مردم مشهد و برادر آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای از اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی پا را فراتر گذاشته تلویحاً رئیس‌جمهور را به استیضاح در مجلس یا ارائه طرح تخلف از سوی دیوان عالی کشور و بالاخره رأی عدم کفایت سیاسی وی تهدید می‌کند:

«در مورد عدم تکمیل اعضای کابینه اگر نخست‌وزیر مسامحه کرده باشد جریان به استیضاح از وی خواهد کشید و اگر رئیس‌جمهور کوتاهی کرده باشد ما حق را اگر چه تلخ باشد خواهیم گفت: این مسأله از دو حال خارج نیست

یا بر اثر بی‌کفایتی است که مجلس طبق قانون به آن رسیدگی خواهد کرد و تصمیم لازم را خواهد گرفت و یا به علت تخطی و تخلف است که طبق قانون دیوان [عالی] کشور به آن رسیدگی خواهد کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۳)

روزنامه جمهوری اسلامی در مصاحبه متعدد با نمایندگان مجلس و طی مقالات خود از عدم معرفی وزیران باقی مانده به مجلس انتقاد می‌کند و همواره عدم موافقت رئیس‌جمهور با افراد معرفی شده را عامل اصلی عدم تکمیل کابینه می‌داند:

«کابینه آقای رجائی هنوز ناقص است و مردم هر روز منتظرند تا تکلیف این وزراء هر چه زودتر روشن شود. البته در این رابطه سئوالات بسیاری برای مردم مطرح است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۴)

شواهد نشان می‌دهد مجلس که اکثریت آن در اختیار حزب جمهوری اسلامی و جریان مذهبی بود بنا را بر برخورد قانونی با رئیس‌جمهور گذاشته بود. اصرار مجلس بر اجرای قانون بطور متقابل، اصرار رئیس‌جمهور بر اختیارات قانونی خود را باعث می‌شد و از آنجا که به لحاظ قانونی هر دو طرف حق تصویب داشتند، دوری باطل بین مجلس و رئیس‌جمهور در جهت تضعیف یکدیگر پیش می‌آمد. نگاه بدبینانه طرفین به هم عامل اصلی تضادها بود. احمد توکلی از نمایندگان مرتبط با فراکسیون مجاهدین انقلاب اسلامی و نماینده مردم بهشهر به‌طور روشن از تلاش او و همکارانش در فراکسیون مجاهدین انقلاب برای محدود ساختن اختیارات رئیس‌جمهور و حمایت از نخست‌وزیر سخن می‌گوید:

«سرانجام به دلیل طولانی شدن کشمکش بین رجایی و بنی‌صدر به این نتیجه رسیدیم که طرحی را در جلسات خودمان تهیه کنیم، موضوع طرح، تمدید سرپرستی نخست‌وزیری، برای وزارتخانه‌هایی بود که هنوز وزیر برایشان انتخاب نشده بود. متن آن لایحه را هم من نوشتم. این موضوع بنی‌صدر را بسیار عصبانی کرد. مجلس اول در این موارد خیلی قانونی، منطقی و قوی بود. حتی مخالفین هم از آدم‌های سرشناس بودند که دلیل و استدلال داشتند. خلاصه طرح مزبور خیلی سروصدا کرد. طرح دیگری هم بود که آن

هم اختیارات بنی صدر را در وزارت دفاع محدود می کرد. از این گونه اقدامات در جلسه های مان زیاد بود.» (توکلی، ۱۳۸۴).

ایشان به جلسه دیگری نزد آیت الله خمینی اشاره می کند که به گله گذاری نمایندگان از عملکرد بنی صدر اختصاص داشت:

«با چند نفر دیگر، چندین بار پیش امام رفتیم و درباره بنی صدر با ایشان صحبت کردیم. یک بار که حدوداً ۴۰ نفر از نماینده های جوان مجلس می شدیم، تصمیم گرفتیم پیش امام رفته چند موضوع از جمله مسئله جنگ و مسئله بنی صدر را با ایشان مطرح کنیم. قرار شد که یکی از این موضوعات را مرحوم استکی و یکی دیگر را علی آقا محمدی مطرح کند. بدون تعیین وقت قبلی به دفتر امام، واقع در جماران رفتیم. حوالی ظهر بود. مسئول دفتر امام گفت: «شما بدون وقت قبلی آمده اید» من جوانی کردم و به پاسخ ایشان اعتراض نموده و گفتم: «ما چهل نفر نماینده مجلس هستیم، نمی توانیم ده دقیقه امام را ملاقات کنیم؟ اگر کار نداشتیم که نمی آمدیم» آن بنده خدا با اوقات تلخی خدمت امام رفت و دوباره پیش ما برگشت و گفت: «بیاید بروید داخل» وارد ساختمان شدیم و در یک اتاق کوچکی نشستیم امام تشریف آوردند و دوستان حرف هایشان را زدند. سومین نفر (نمی دانم من بودم یا استکی) که قرار بود در مورد اختلاف مجلس و بنی صدر صحبت کند، تا خواست بحث را آغاز کند، امام با خنده گفت: «ناراحت نباشید درست می شود، الان جنگ است، بروید دنبال ایجاد وحدت و سعی کنید اختلافات حل شود» (تعابیری از این قبیل که در تاریخ نورانی انقلاب از امام بسیار شنیده شده است) ما همه عصبانی بودیم و آرامش و حرف های امام مثل آبی بود که روی آتش عصبانیت ما ریخته شد و وقتی بیرون آمدیم، اصلاً التهابی نداشتیم. علی آقا محمدی به من گفت: «خیلی خوب شد، اگر امام چیزی علیه بنی صدر می گفت ما فردا چهل شهر را در نماز جمعه علیه بنی صدر به هم می ریختیم.» من هم دیدم واقعاً حرف خوبی می زند.» (همان)

احمد توکلی به یاد می آورد به جز طرح سرپرستی نخست وزیر بر وزارتخانه های بدون وزیر قرار بود طرح دیگری برای محدود ساختن

اختیارات رئیس‌جمهور در وزارت دفاع در مجلس حر شود. این به معنای حضور فعال فراکسیون مزبور در تقابل با اقدامات رئیس‌جمهور بود. ببینید: «سرانجام به دلیل طولانی شدن کشمکش بین رجایی و بنی‌صدر، به این نتیجه رسیدیم که طرحی را در جلسات خودمان تهیه کنیم؛ موضوع طرح، تمدید سرپرستی نخست‌وزیری، برای وزارتخانه‌هایی بود که هنوز وزیر برای‌شان انتخاب نشده بود. متن آن لایحه را هم من نوشتم. این موضوع بنی‌صدر را بسیار عصبانی کرد. مجلس اول در این موارد خیلی قانونی، منطقی و قوی بود. حتی مخالفین هم از آدم‌های سرشناسی بودند که دلیل و استدلال داشتند. خلاصه طرح مزبور خیلی سروصدا کرد. طرح دیگری هم بود که آن هم اختیارات بنی‌صدر را در وزارت دفاع محدود می‌کرد. از این‌گونه اقدامات در جلسه‌های مان زیاد بود.» (توکلی، ۱۳۸۴، ۲۰۲)

علی‌رغم تلاش بی‌وقفه عناصر افراطی در مجلس، بخشی از نمایندگان معتدل به دنبال نزدیک کردن دیدگاه‌های رئیس‌جمهور با نیروهای تندرو در مجلس بودند. محمد جواد حجتی کرمانی، موسوی بجنوردی، محی‌الدین انواری، فضل‌الله صلواتی، یوسفی اشکوری، عزت‌الله سبحانی و دیگران که البته میانجی‌گری آن‌ها راه به جایی نبرد.

به نظر می‌رسد دو طرف دعوی اصولاً یکدیگر را به رسمیت نمی‌شناختند تا در مورد راه‌حل‌های احتمالی به گفت‌وگو بنشینند. فضل‌الله صلواتی از مشورت‌ها با آیت‌الله خمینی برای ایجاد نوعی مصالحه بین رئیس‌جمهور و نمایندگان تندرو مجلس سخن می‌گوید که به دلیل جو آن روزهای مجلس، به نتیجه نرسید:

«یک روز من، آقای حجتی و آقای انواری خدمت امام خمینی رفتیم و راجع به این مسائل صحبت کردیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم که استعفا بدهیم. این چیزی است که در خاطر من هست. من فکر می‌کردم اگر از مجلس بیرون بروم و به کار تحقیقات، نوشتن و تکمیل کاری که در زمینه بحث امامت خیلی زحمت کشیده بودم پردازم، شاید مفیدتر باشم. آقایان دیگر هم هرکدام حرف‌هایی برای گفتن داشتند. امام خیلی خوب به حرف‌های ما گوش دادند.

با این که دفتر ایشان یک ربع بیشتر به ما وقت نداده بودند و همه مراجعان پشت در ایستاده بودند که ما زود بیرون بیاییم، ولی امام کاملاً به حرف‌های ما گوش دادند. پس از صحبت ما یکی از فرمایش‌های ایشان این بود که: «بله، راست گفتید، من هم فکر می‌کنم که مشکلات و اختلافات دارد زیاد می‌شود، سن من هم که از همه شما بیشتر است، من هم مثل شماها انقلابی بوده‌ام و سال‌ها تحمل سختی کرده‌ام. بهتر این است که یک‌جایی را پیدا کنیم و همه با هم برویم، انقلاب و مردم را رها کنیم و به حال خودش بگذاریم و ببینیم این‌ها با هم چه کار می‌کنند.» پس از این سخن امام، ما شرمند شدیم و گفتیم که «نه، ما حاضریم به انقلاب خدمت کنیم اما اختلاف‌ها را نمی‌توانیم تحمل کنیم.» در هر صورت امام لطف کردند و نصیحت‌هایی فرمودند. چند مرتبه هم ما (بیشتر من و آیت‌الله انواری، آقای حجتی و آقای موسوی بجنوردی) که به‌عنوان واسطه می‌رفتیم و مشکلات را خدمت امام می‌گفتیم، دلمان می‌خواست ایشان راهگشایی کنند. ولی به نظر می‌رسید که در مجلس یک برنامه اختلاف‌اندازی پیگیری می‌شود.» (چشم انداز ایران، شماره ۱۸، ۲۴)

ایشان به مورد دیگری از فعالیت‌ها برای ایجاد همدلی و مصالحه بین مجلس، دولت و رئیس‌جمهور اشاره می‌کند. اما معتقد است عده‌ای در مجلس در صدد حذف رئیس‌جمهور بودند:

«یک گروه از اصفهان، کسانی که قبلاً با هم کار می‌کردیم و از چهره‌های معروف آن وقت بودند، مثل آقایان حاج میرزا عباس انصاری، مهندس آرمان‌پناه، مهندس عبودیت و خیلی‌های دیگر که ده، پانزده نفر می‌شدند، این‌ها را می‌بردند خدمت مقامات و شخصیت‌ها، حضرت امام، آیت‌الله منتظری، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای رجایی، بعضی از نماینده‌های مجلس و این‌ها نظرات‌شان را می‌گفتند و حرف‌ها و مطالبات مردم را منتقل می‌کردند. حتی پیش آقای بنی‌صدر هم رفتند و دلشان می‌خواست که بین این دو گروه را آشتی بدهند، ولی هرچه بیشتر فعالیت می‌شد، کمتر نتیجه می‌داد. آن‌هایی که آتش بیار معرکه بودند، بیشتر پشت پرده آتش‌افروزی می‌کردند. حتی در بعضی موارد که من می‌دیدم واقعاً آن کارهایی که در مجلس می‌شد، خلاف اهداف

اصلی انقلاب است ، البته به تشخیص خودم ، یکی دو مرتبه مجلس را ترک کردم و رسماً اعلام کردم که من در این مجلس شرکت نمی‌کنم. ولی مجلس از اول روی حذف بنی‌صدر پایه‌گذاری شده بود و بیشتر روحانیونی هم که بودند می‌خواستند ایشان حذف بشود. کاری به این کارها نداشتند.» (همان)

در اسفندماه ۱۳۵۹ هنگامی که تلاش نمایندگان و برخی افراد میانجی برای قبولاندن برخی از افراد به رئیس‌جمهور برای ۳ وزارتخانه بی‌نتیجه ماند مجلس طرحی را آماده تصویب نمود که در آن به نخست‌وزیر اجازه می‌داد بدون اجازه رئیس‌جمهور برای وزارتخانه‌های بدون وزیر سرپرست موقت منصوب کند. این اقدام خشم رئیس‌جمهور را برانگیخت. رئیس‌جمهور گفت:

«طرحی که به مجلس داده‌اند عواقبی بس خطرناک برای کشور دارد، بی‌اعتنایی به رأی یک ملتی است که رئیس‌جمهوری انتخاب کرده است، حداقل هیئت دولت باید هماهنگ با رئیس‌قوه مجریه باشد و حتماً متضاد با آن نباشد. با بحران‌های موجود و این‌طور جناح‌بندی‌ها چگونه می‌توان بار مسئولیت را به دوش کشید. با جوسازی از نو می‌خواهند دوره تازه‌ای از برخوردها را به وجود بیاورند که در شرایط بحرانی کنونی، خدا می‌داند چه بر سر جمهوری اسلامی و ایران خواهند آورد..... می‌گفتند، دروغ است و در مجلس طرح برای حذف اختیارات رئیس‌جمهور ارائه نمی‌شود، مجلس محترم باید توجه کند. راه‌حل عدم توافق محروم کردن رئیس‌جمهوری از حقوق قانونی‌اش نیست. این امر علاوه بر خطرهای دیگر میزان را که رأی ملت است بی‌اعتبار می‌سازد و خطر را متوجه اساس جمهوری می‌گرداند. مدتی پیش از این، امام درباره تعیین وزرای سه وزارتخانه راه‌حلی ارائه فرمودند و طبق آن عمل شد، درست موقعی که امام اقدام فرمودند این طرح به مجلس داده شد.» (انقلاب اسلامی، ۱۱/۱۲/۵۹)

چنین طرحی با قانون اساسی که رئیس‌جمهور را مسئول تصویب وزرا می‌دانست و دوره سرپرستی افراد بر وزارتخانه‌ها را محدود ساخته بود مغایر بود.

با این حال آیت‌الله بهشتی در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی در مورد کیفیت تصویب قوانین مخالف با قانون اساسی در مجلس، هرگونه اظهارنظر در مورد چنین لوایحی را در حیطه اختیارات شورای نگهبان و نه افراد و مسئولین کشور می‌داند:

«انقلاب اسلامی - آقای دکتر بهشتی نظر شما به عنوان رئیس دیوان‌عالی کشور راجع به طرح پیشنهادی عده‌ای از نمایندگان برای تصدی وزارتخانه‌های بدون وزیر چیست؟ آیا ذیل اصل ۱۴۱ که می‌گوید نخست‌وزیر می‌تواند در موارد ضرورت به‌طور موقت تصدی برخی وزارتخانه‌ها را بپذیرد خود احتیاج به تصویب رئیس‌جمهور ندارد و آیا ملزم نمودن نخست‌وزیر به چنین الزامی خود خلاف اصل ۲۸ قانون اساسی نیست؟»

ج- اظهار نظر قانونی و رسمی در این باره صرفاً برعهده شورای نگهبان است و در مواردی که در فهم قانون اساسی اختلاف نظر پیش آید شورای نگهبان می‌تواند نظر بدهد و این نظر اعتبار قانونی دارد. بنابراین، رویه طبیعی این است که این تصمیم نمایندگان اگر تصویب شد مانند سایر مصوبات مجلس برای اظهار نظر به شورای نگهبان فرستاده می‌شود و شورای نگهبان برطبق وظیفه‌ای که بر طبق قانون اساسی بر او محول شده است نظر می‌دهد که آیا این تصویب و این مصوبه مجلس بر طبق قانون اساسی است یا مخالف قانون اساسی است. این است که هم من و هم هر مقام دیگر اگر نظری بدهد یک نظر شخصی است و دارای اعتبار قانونی نیست و چه بهتر که ما به خصوص در این زمان همه‌مان به همان اظهار نظر مقام مسئول قانونی توجه کنیم و از اظهار نظرهای متفرقه خودداری کنیم. چون هر نوع اظهار نظر متفرقه از ایجاد ثبات و اطمینان در جامعه ما می‌کاهد و ما باید سخت مراقب باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۴)

جعفر شجونی نماینده کرج در مجلس علت اقدام مجلس برای تصدی وزارتخانه‌های بدون وزیر را «کم‌لطفی» رئیس‌جمهور و حمله مداوم وی به سازمان‌ها و نهادهای انقلابی می‌داند:

«این یک طرح قانونی است، حقیقت بود که این بزرگواری را خود آقای رئیس‌جمهور می‌کرد اما واقعاً دلمان می‌خواهد اولین رئیس‌جمهور این مملکت خیلی آقا و عزیز و محترم و آبرومند، با شخصیت باشد و هیچ طالب این نیستیم کوچکترین خاری به پای‌شان برود. ولی نمی‌دانم چه مسائلی به‌هر حال دست به دست هم داده‌اند. ایشان کم‌لطف هستند و من واقعاً دلم می‌سوزد که آقای بنی‌صدر خودشان را منزوی می‌کنند و کارشان را به جایی می‌رسانند یا باید میدان جنگ باشد یا باید میدان آزادی، میدان ژاله و سخنرانی بحث‌انگیز داشته باشند. ایشان در سخنرانی‌ها وقتی به مجلس حمله می‌کند به شورای نگهبان حمله می‌کند، به دولت حمله می‌کند به دانشجویان پیرو خط امام حمله می‌کند به سایر نهادها حمله می‌کند به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حمله می‌کند. اصلاً به همه ارگان‌ها حمله می‌کند، خودشان می‌ماند و خودشان، و خودشان را منزوی می‌کنند. کسی که می‌خواهد در این مملکت در رأس قوای مجریه باشد باید واقعاً با این قوای مجریه تفاهم کند اول بنشینند با هم حرف بزنند، اول تفاهم کنند و به یک‌جایی برسند، اگر نرسیدند آن وقت دشمنی کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

در راستای تشدید فشار بر رئیس‌جمهور ۱۲۲ نماینده مجلس طی نامه‌ای به رئیس‌جمهور از وی می‌خواهند هرچه سریع‌تر نسبت به انتخاب سه وزیر اقدام کند. آن‌ها با اشاره به قانون اساسی وظیفه مجلس و دولت در انتخاب وزراء را بار دیگر یادآوری و وجود هرگونه طرحی برای حذف رئیس‌جمهور در مجلس را رد نمودند. در انتهای نامه نیز به رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر یک هفته مهلت داده شد تا نسبت به تکمیل کابینه اقدام نمایند و این نشانه صداقت مجلس در تفاهم با رئیس‌جمهور دانسته شده است. در انتهای نامه چنین آمده است:

«از شما می‌پرسیم وقتی شش ماه تمام در حال جنگ با دست نشانده ابرقدرت‌ها، سفارت‌خانه‌های ما مرده و بی‌تحرک است و در حال محاصره اقتصادی، وقتی که تقریباً ۷۲٪ مواد اولیه و وسایل یدکی صنایع و کشاورزی و بسیاری از محصولات غذایی و مصرفی باید از خارج بیاید و در وضعی که با

مشکلات پولی و ارزی روبرو هستیم نداشتن وزرای امور خارجه و بازرگانی و اقتصاد برای کشور خطرناک است یا این که عده‌ای نماینده بخواهند برای جلوگیری از سقوط کشور و فراهم کردن شرایط اجرای اصول ۸۸ و ۸۹ و ۱۳۴ و ۱۳۸ قانون اساسی که به علت نداشتن وزرای فوق‌الذکر معطل یا ناقص مانده است طرحی به مجلس بدهند که متکی است به نص صریح اصل ۱۴۱ قانون اساسی؟

در خاتمه از شما می‌خواهیم که سوگندتان را به خاطر آورید و برای حفظ حرمت امام و خون شهیدان از اتخاذ چنین موضعی خودداری کنید و نگذارید در شرایطی که آمریکا و همه قدرت‌های جهان‌خوار بر علیه انقلاب اسلامی توطئه می‌کنند وقت شما و مسئولین در اموری صرف شود که جز ایجاد تفرقه و تشتت و ضعف جبهه داخلی نتیجه دیگری نخواهد داشت و همین که مجلس با مسکوت ماندن یک‌هفته‌ای طرح مورد بحث موافقت نموده است تا فرصتی دیگر برای رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر فراهم شود خود نشانگر این است که مجلس در خط صدق و تفاهم بر حق است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

در واکنش به این نامه رئیس‌جمهور همان حرف‌های گذشته را تکرار نمود و بر حقی که به موجب قانون اساسی به وی اعطا شده تأکید کرد. خبرنگاری نظر وی در مورد مفاد نامه را جویا شد که وی چنین پاسخ داد:

«اولاً من محتوای این نامه را ندیده‌ام که بتوانم اظهار نظر بکنم. اما یک حرف روشن دارم. و آن این که این مردم، رئیس‌جمهوری را برای چه انتخاب کرده‌اند؟ آیا چوب خشک انتخاب کرده‌اند؟ یا یک کسی را انتخاب کرده‌اند که طبق یک حقوقی در قانون اساسی وظایفی را عهده‌دار بشود؟ قانون اساسی گفته است که وزیر با دو منشاء صلاحیت پیدا می‌کند:

یکی تصویب رئیس‌جمهور است. (البته اگر من اول تصویب رئیس‌جمهوری را گفتم به این دلیل است که باید اول از سوی رئیس‌جمهوری تصویب بشود تا به مجلس برود) و دیگری تصویب مجلس است. چطور شده است که ما هیچ‌وقت نرفتیم و نگفتیم که آقایان نمایندگان محترم چرا شما این‌جور

تصویب کرده‌اید؟ از آغاز تشکیل مجلس ما هیچ‌وقت نگفته‌ایم که چرا این را تصویب کردید و آن را تصویب نکردید؟ یا اصلاً چرا تصویب کردید؟ با این‌که پیشنهاد نخست‌وزیر حق قانونی رئیس‌جمهور است، با این حال چون امام فرموده بودند، کار دولت را به مجلس واگذار کردیم. خوب، حالا رئیس‌جمهور حق تصویب دارد. اگر کار بخواهد این‌طور پیش برود، من ناچار معرفی خواهم کرد و خواهم گفت که چرا و به چه دلیل بعضی‌ها را تصویب نکردم و من خیال نمی‌کنم آن‌ها که این کارها را می‌کنند، از این کارشان سودی ببرند. من در برابر این ملت مسئول هستم و علاوه بر آن، من آن‌چه را که می‌کنم برای عقیده انجام می‌دهم. گفتم که آقا، به حداقل قانع هستم کسانی باشند که این اطمینان حاصل باشد که وضع را بدتر از آن‌چه که هست نکنند. حالا بهتر شدنش پیش‌کش. (این حرف را از یک زمان به بعد گفتم و راجع به همه هم نگفتم). آدمی هستم که باید با ضوابطی، مسائلی را تصویب بکنم. ماشین امضاء که نیستم. مردم یک نفر را به نام رئیس‌جمهور انتخاب نکردند که هر نامه‌ای به او دادند، مجبوراً امضاء کند. این طرح اگر به این‌صورت تصویب می‌شد، یعنی زورآزمایی. چرا که دو نهادی را که مردم انتخاب کردند تا با هم همکاری کنند در خط زورآزمایی افتاده‌اند. زورآزمایی امروز یک نتیجه می‌دهد. چرا که آخر خط که نیست. چون فردا هم ممکن است مسأله دیگری پیش بیاید. و همین‌طور آن‌قدر باید رفت تا بحرانی پیش بیاید و این بحران همه چیز را در معرض خطر قرار بدهد. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی به تاریخ ۵۹/۱۲/۷ وی را تهدید می‌کند در صورت تصویب طرح مجلس و محدود ساختن اختیارات رئیس‌جمهور توسط مجلس از حضور در شورای عالی دفاع اجتناب نموده و مردم را به میدان خواهد کشاند. وی در این نامه برای اولین بار درخواست نظرسنجی از مردم (رفراندوم) برای خروج از وضعیت دوگانه کشور را مطرح می‌سازد و یک پیش‌بینی جالب انجام می‌دهد، او قدم بعدی مجلس را ارائه طرح عزل خود می‌داند:

«باید سکوت کنم؟ قصد دارم مصاحبه مطبوعاتی بکنم. اما به حکم تکلیفی که قبول کردم، این عریضه را معروض داشتم تا موافق نظر شما عمل کنم. بفرمائید چه کنم؟»

اگر این طرح تصویب شود:

۱- این جانب این دولت را یاغی تلقی خواهم کرد و با تمام قوا بر ضد آن عمل خواهم کرد. از این حرکت بوی تند وابستگی به استبداد می آید و نمی توانم انهدام کشور را تماشا کنم و یقین دارم نایستادن ضربه‌ئی مرگ بار بر پیکر اسلام است.

۲- در هیچ جلسه‌ئی که اعضای این دولت حاضر شوند، حاضر نمی شوم. از جمله چنانچه تا فردا ظهر این طرح را پس نگیرند، فردا بعد از ظهر در شورای دفاع شرکت نخواهم کرد.

۳- پیشنهاد می کنم، پیش از آن که کار از کار بگذرد و به جایی برسیم که از به میدان آمدن مردم نیز کاری ساخته نشود، کار را به مردم بگذاریم تا در یک نظرخواهی عمومی، اظهار نظر کنند. به این ترتیب اختلاف، خطر چندانی به بار نمی آورد. وگرنه تصویب این طرح کار را به جای بسیار خطرناکی می کشاند که عواقب آن را خدا می داند و بس.

آیا سزاوار است این جانب شب و روز در جبهه مشغول باشم و در این جا عده‌ای مجلس را به قوه مجریه تبدیل کنند و به جای آن که به آقای رجائی بگویند چرا قانون اساسی را اجرا نمی کند و وزرای قابل تصویب پیشنهاد نمی کند، توطئه سلب اختیارات قانونی از رئیس جمهوری بنمایند؟ آیا قدم بعدی، طرح دوفوریتی عزل او نیست؟» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۱۵۴)

با توصیه آیت الله خمینی به عدم تصویب طرح محدود ساختن اختیارات رئیس جمهور در مجلس، تلاش‌ها برای میانجی‌گری بین مجلس و رئیس جمهور شتاب می گیرد. رئیس جمهور برای تعیین سه وزیر باقی مانده گفت وگو با سران جریان اکثریت در مجلس را به واسطه میاجی‌گران پیگیری می کند. در جلسه مورخ ۵۹/۱۲/۱۱ (سه روز قبل از حادثه ۱۴ اسفند) در منزل سید عبدالکریم موسوی اردبیلی دادستان کل کشور، مذاکرات پیشرفت قابل

ملاحظه‌ای داشت. آن‌طور که رئیس‌جمهور در گزارش خود آورده از جمله توافقات یکی هم انتصاب میرسلیم به وزارت خارجه که مورد تأیید طرفین قرار گرفت اما هیچ‌گاه عملی نشد. رئیس‌جمهور سران حزب جمهوری اسلامی را به خلف وعده در جلوگیری از ارائه طرح دوفوریتی اختیار نخست‌وزیر در انتصاب سرپرست وزارتخانه‌های بدون وزیر متهم ساخت. گرچه دو وزیر اقتصاد و دارایی و بازرگانی به مجلس معرفی شدند اما وزیر خارجه چون مورد تأیید مجلس قرار نگرفت مجلس مُصر بود سرپرستی این وزارتخانه از سوی نخست‌وزیر بر عهده گرفته شود. رئیس‌جمهور در خاطرات روزانه خود می‌نویسد:

«دوشنبه نهار در منزل آقای موسوی اردبیلی بودیم، قبلاً ایشان تلفن کردند که: «می‌خواستم به آش مهمان بشوم» و مایل بودند قبل از مهمان شدن مهمان بکنند و پرسیدند که اگر عده‌ای هم باشند برای من مسئله‌ای نیست گفتم خیر مسئله‌ای نیست و به منزل ایشان رفتم آن عده که آن‌جا بودند خود صاحب‌خانه بود، آقای مهدوی کنی بود که او هم بعد از من و دیرتر آمد. آقای بهشتی بود. آقای خامنه‌ای بود و آقای هاشمی بود و آقای رجائی بود و آقای باهنر بود... در منزل آقای موسوی اردبیلی راجع به سه وزیر موافقت شد و قرار شد آقای میرسلیم وزیر خارجه شود اما از این قرار هم عدول شد و با استفاده از این جوسازی طرح دوفوریتی دوباره در مجلس مطرح شد. این طرح از نظر من مخالفت آشکار با قانون اساسی دارد. من حق دارم نظر خود را بگویم و در این‌جا می‌خواهم این را به مردم بگویم که این‌ها در ابتدا ادعا داشتند، همان‌طور که در اول ادعای مخالفت با چماق‌داری را داشتند آن‌ها جانب‌دار قانون اساسی هستند و درس قانون اساسی گذاشتند و روضه قانون اساسی خواندند و این هم در مقام امتحان علاقه‌شان به آن قانون اساسی با این‌که خود وزیری را که قبول کردند نپذیرفتند با این‌حال باز هم رفته در مجلس آن طرح را عنوان کرده به تصویب رساندند. پس دعوا سر لحاف ملا بود و اینک آشکار است که آوردن عده‌ای چماق‌دار در آن‌روز جزء همان برنامه است که این‌ها از

ابتدا داشتند هنوز هم دنبال می‌کنند و آن حذف رئیس‌جمهوری است.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱ و ۵۹/۱۲/۲۹)

در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۰ پس از گمانه‌زنی‌های بسیار و علی‌رغم هشدارها و اخطارهای مکرر رئیس‌جمهور در مورد مغایرت چنین طرحی با قانون اساسی مجلس طرح دوفوریتی تصدی وزارتخانه‌های بدون سرپرست (وزارت خارجه) را توسط نخست‌وزیر به رأی گذاشت اما حامیان رئیس‌جمهور، از جمله کاظم سامی، احمد سلامتیان، غضنفرپور، معین‌فر، مهدی بازرگان، احمد صدر حاج سیدجواد، هاشم صباغیان، شهاب محمودی، بیانی، ابراهیم یزدی، ابوسعیدی، نقوی، انصاری‌راد، اخوتیان، منوچهری و برومند جلسه مجلس را ترک کردند. اما با این حال این طرح با رأی اکثریت تصویب شد.

در همان روز با پادرمیانی و اقدامات که پیش‌تر به‌وسیله عبدالکریم موسوی اردبیلی دادستان کل انجام شده بود وزیر اقتصاد (حسین نمازی) و وزیر بازرگانی (کاظم پور اردبیلی) به مجلس معرفی شدند و رأی اعتماد گرفتند. بدین صورت تا حدودی تنش بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر همچنین رئیس‌جمهور و مجلس کاهش یافت اما وزارت خارجه هنوز بدون وزیر و بلا تکلیف باقی مانده بود.

عکس‌های فصل هفتم



سید کاظم موسوی بجنوردی



سید مصطفی میر سلیم



رضا صدر



اکبر پرورش



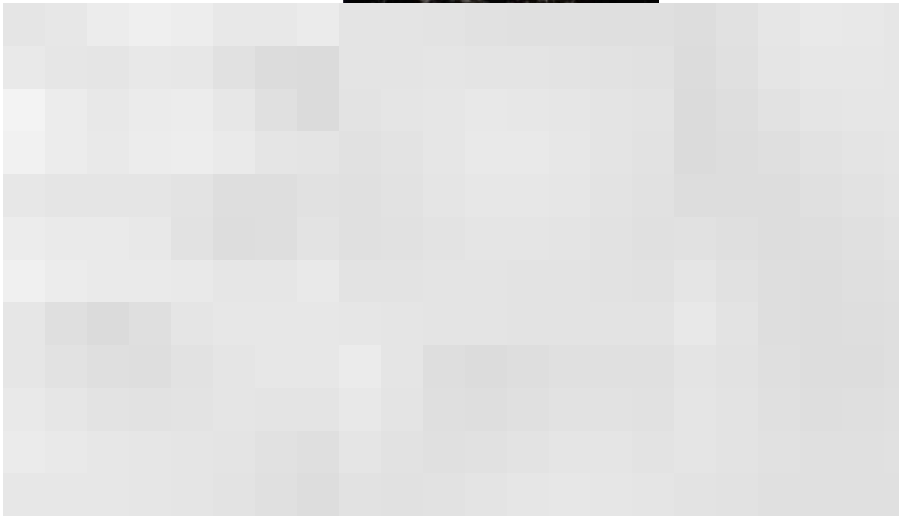
علی اکبر معین فر



آیت الله بهشتی



احمد توکلی



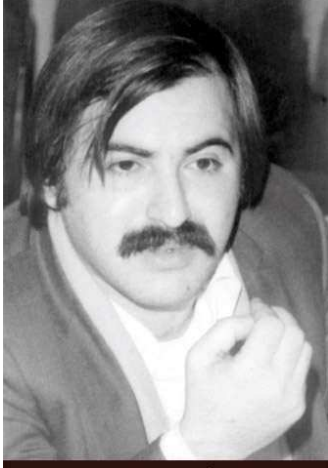
موسی کلانتری محمدعلی رجایی



هاشم صباغیان



کریم سنجابی



علی رضا نوبری



احمد سلامتیان



محمد امامی کاشانی



اکبر هاشمی رفسنجانی



میر حسین موسوی



محمد جواد باهنر



از راست محمدعلی رجایی و عباس دوزدوزانی



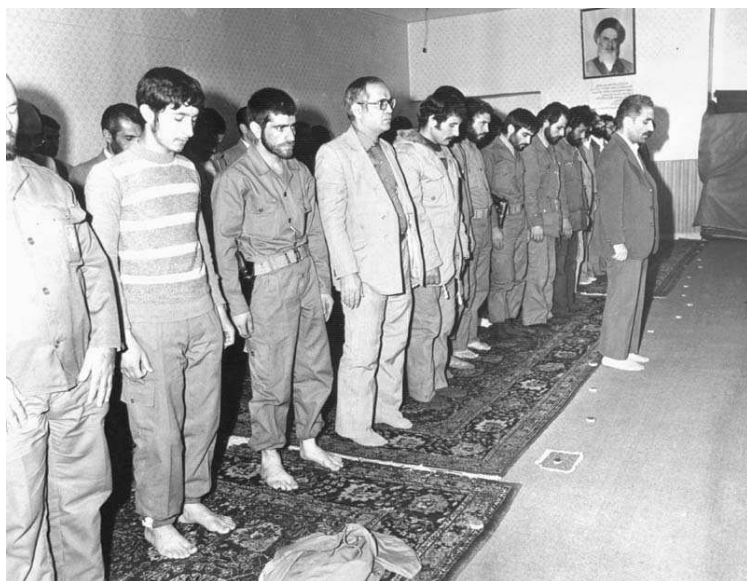
محمدعلی رجایی در حال بازدید



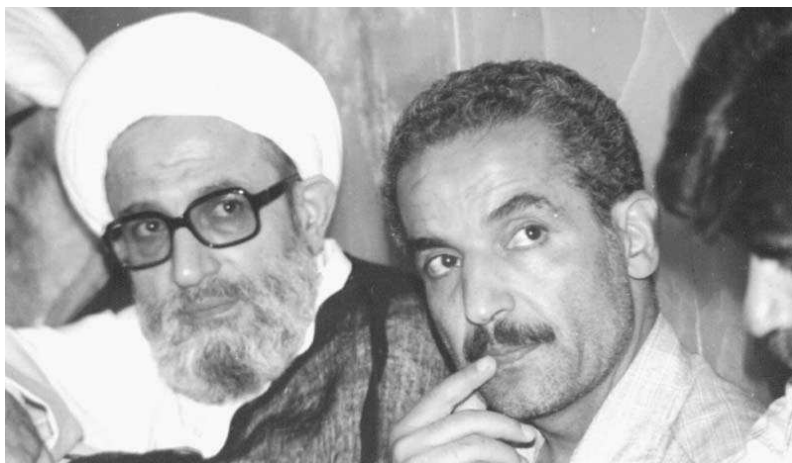
محمدعلی رجایی در جمع مردم



از راست بنی صدر و رجایی



محمدعلی رجایی، نماز جماعت



از راست محمدعلی رجایی و محمدرضا مهدوی کنی



محمدعلی رجایی در جمع مردم



هیئت دولت به ریاست رجایی

فصل هشتم وقایع سال ۱۳۵۹ نوار آیت

پیش‌تر دلایل سیاسی، تاریخی، اعتقادی و شکلی اختلافات بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو از جمله سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مؤتلفه اسلامی را به‌طور مبسوط شرح کردیم و نشان دادیم اختلافات از چه پایه‌هایی برخوردارند. در این جا اما به موردی خاص اشاره خواهیم نمود که رئیس‌جمهور آن را سندی غیرقابل انکار از تلاش سازمان‌یافته مخالفانش برای حذف خود می‌خواند. ایشان حتی تا واپسین روزهای دوره ریاست جمهوری به این موضوع استناد می‌نمود و آن را سندی محکم از وجود توطئه جناح رقیب برای سرنگونی خود می‌دانست.

این گزاره که اولویت حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو حضور فردی هماهنگ با خود در جایگاه ریاست جمهوری بود، گزاره‌ای درست و بدیهی بود. بعلاوه این گزاره که جریان مذکور مخالف و منتقد رئیس‌جمهور و در تلاش برای رقابت سیاسی با وی برای کسب سهم قابل توجهی از قدرت سیاسی و از طرق اهرم‌های قانونی قابل دسترس شامل مجلس و انتصابات از طریق رهبر انقلاب بود، فرضیه‌ای درست می‌نمود و با شواهد نیز همخوانی داشت. اما این‌که این گروه‌ها درصدد حذف رئیس‌جمهور از طرق غیرقانونی و

تبانی همراه با جریان‌سازی توسط ایجاد سازمانی فراگیر با اتناق فکر مشترک بین آن گروه‌ها و تحریک توده‌ها بر ضد رئیس‌جمهور باشند، شواهد تا حدود زیادی ضد و نقیض هستند. برخی به صورت کاملاً مبهم آن را تأیید و برخی دیگر آن را رد می‌کنند. آنچه قدر مسلم می‌توان گفت این‌که محافل تندرو هم درون مجلس و هم درون احزاب و گروه‌های سیاسی در حال برنامه‌ریزی بر علیه رئیس‌جمهور بوده‌اند اما این‌که هدف قطعی آن‌ها به سقوط کشاندن وی باشد به راحتی با شواهد موجود قابل اثبات نیست.

در اثبات مدعیات بالا به طور نمونه در این‌جا می‌توان به نمونه‌هایی اشاره نمود. به عنوان مثال حتی در خود حزب جمهوری اسلامی به عنوان منتقدترین گروه نیز نظریه یکسانی درباره کیفیت تعامل با رئیس‌جمهور وجود نداشت چه برسد به تبانی برای حذف ایشان. دیدگاه‌هایی در طیفی گسترده از موافق تعامل سازنده با رئیس‌جمهور تا مخالف سرسخت و حامی عزل وی در حزب وجود داشت. به جز طرح مسئله عزل رئیس‌جمهور از مقامش توسط مجلس که ابتدا توسط سیدحسن آیت عضو شورای مرکزی حزب مطرح شد دیگر اعضای حزب جمهوری اسلامی نیز مسئله عزل او را مطرح می‌ساختند. موضع سیدمحمد خامنه‌ای را پیش‌تر توضیح دادیم. اما مورد دیگر موضع‌گیری عبدالحمید دیالمه نماینده مردم مشهد در مجلس، عضو حزب جمهوری اسلامی و مخالف سرسخت بنی‌صدر بود. او تلویحاً رئیس‌جمهور را به آشغال تشبیه می‌کند و او را آماده سرنگونی می‌خواند:

«ما نیز هرکدام در هر شغلی که هستیم اگر ذره‌ای عدم خلوص داشته باشیم امروز سقوط نکنیم فردا سقوط خواهیم کرد چون این انقلاب حرکتی نبوده که ما بسازیم. هر زمانی یک موج می‌زند و یک سری آشغال را بیرون می‌ریزد. اول انقلاب شما دیدید یک کسی از آنجا بلند شد و گفت آقا ما می‌خواهیم رئیس‌جمهور شویم. تو کی هستی آقای شایگان. یک موج زد و یک‌طرف پرتش کرد و رفت (دوباره رفت آمریکا) یکی دیگه آمد و گفت آقا ما می‌توانیم دولت را اداره کنیم. کی هستی؟ آقا سنجابی یک موج دیگر زد که پرت شد آن‌طرف. موج‌ها پشت سر هم آمدند و تمام نیروها را تصفیه کردند. یکی ماه

اول افتاد یکی ماه دوم یکی سال اول سرنگون شد دیگری هنوز روی موج ایستاده و آماده سرنگونی است.» (دیالمه، ۱۳۵۹، ۳۳)

گرچه حزب جمهوری اسلامی همواره هرگونه طرح برای حذف رئیس‌جمهور از صحنه و عزل او از طریق قانونی یا غیرقانونی را نفی می‌کرد و این مطلب در مصاحبه‌های سران حزب بارها تکرار شده بود اما مواضع، سمت و سوی انتقادات، مخالفت‌های درون و بیرون مجلس و برخی عملکردهای مخالفان رئیس‌جمهور را به طور عمیق به این نتیجه رساند که دسیسه‌ای در جریان است تا به هر نحو ممکن او را معزول سازند.

علی جنتی عضو حزب جمهوری اسلامی در خاطرات خود به صراحت ذکر می‌کند که افرادی چون بنی‌صدر و قطب‌زاده به واسطه عدم رعایت شئونات مذهبی اصولاً نمی‌بایست جایگاهی در حکومت (شورای انقلاب) پس از پیروزی انقلاب داشته باشند. از گفت و شنود ایشان با آقای قدوسی دادستان کل کشور چنین به نظر می‌رسد حضور این افراد به‌طور موقتی از سوی جریان مذهبی تحمل شده است:

«من با آقای قدوسی ارتباط نزدیک داشتم. یک روز به ایشان گفتم چرا بنی‌صدر و قطب‌زاده را در شورای انقلاب راه داده‌اند؟ اگر وضعیت این‌ها را نمی‌دانستند، حداقل از کسانی که در خارج بودند سؤال می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی خبر دارد که این‌ها آدم‌های مذهبی و دینی و شایسته‌ی اطمینان نیستند. بعد هم مسایلی را که درباره‌ی بنی‌صدر می‌دانستم، از نوع تفکر و نحوه‌ی زندگی خانوادگی، برای ایشان توضیح دادم. ایشان گفت که آقایان هم دل خوشی از آن‌ها ندارند؛ اما نظر امام این بود که باید در شورای انقلاب باشند که دیگران فکر نکنند آخوندها آمده‌اند تا همه‌ی مراکز قدرت را در اختیار خود بگیرند. دیدیم که آن‌ها تا آخر هم در پست‌های حساسی مانند: ریاست‌جمهوری، وزارت امور خارجه، صدا و سیما و بسیاری از وزارتخانه‌های دیگر قرار گرفتند و شاید هم لازم بود که بیابند و خودشان را در معرض آزمایش بگذارند تا مردم آن‌ها را بشناسند و روحیات‌شان را ببینند.» (جنتی، ۱۳۸۱، ۱۶۹)

در عین حال علی جنتی در خاطرات خود از برخی اعضای برجسته حزب جمهوری اسلامی نام می‌برد که در ابتدای پیروزی انقلاب (احتمالاً پیش از دوره ریاست‌جمهوری) نظر منفی یا موضعی حذفی نسبت به بنی‌صدر نداشته‌اند. احتمالاً قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سران حزب نیز نظر مثبتی روی بنی‌صدر داشته‌اند زیرا از وی برای عضویت در حزب جمهوری اسلامی دعوت کرده بودند. وی می‌گوید:

«آقای مسیح مهاجری که از اعضای حزب و یار نزدیک شهید بهشتی بود، سفری به کرمانشاه داشت. راجع به خطر بنی‌صدر با ایشان صحبت کردم؛ اما این موضوع برای وی پذیرفتنی نبود و بنی‌صدر را آدمی سرشناس و مبارز می‌پنداشت. پس از آن‌که مخالفت بنی‌صدر با یاران امام شروع شد و ماهیت خود را نشان داد، از اولین کسانی که علیه او مقاله نوشت، آقای مسیح مهاجری بود.» (جنتی، ۱۳۸۱، ۱۷۵)

در هر صورت چه اراده سازمان‌یافته برای حذف رئیس‌جمهور از سوی رقبای سیاسی وجود داشت یا این‌که این مسئله توهمی بیش نبود، شواهدی وجود داشت که رئیس‌جمهور آن را دلیل محکمی برای وجود جریان سیاسی حذف خود قلمداد می‌کرد.

جریان «نوار آیت» یکی از مهم‌ترین این شواهد و مورد استناد مکرر رئیس‌جمهور بود. این موضوع مدت‌ها نمود و شاخص اختلاف بین رئیس‌جمهور و مخالفان وی بود. چنان‌که گفتیم اختلافات دو جریان ابعاد بسیار گسترده‌ای داشت و بزرگ‌تر از آن بود که به یک نوار و اظهار نظر شخصی چون سیدحسین آیت‌قلیل یابد. اما همین نوار به‌گونه‌ای رئیس‌جمهور را تحت تأثیر قرار داد که تا آخرین روزهای ریاست‌جمهوری همواره به طور آشکار از سوءظن خود به جریان حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو نه یک‌بار بلکه بارها سخن گفته بود. وی همواره با استناد به این نوار و اقدامات رقیب و با کنار هم قرار دادن تعدادی از شواهد به این نتیجه می‌رسید که اراده قوی در طرف مقابل برای حذف وی از ریاست‌جمهوری وجود دارد

و برای وی این اطمینان وجود داشت که بدون شک رقیب این اقدام را عملی خواهد کرد.

از آنجا که در هیچ مقطعی و در هیچ سندی به این وضوح جریان حذف رئیس‌جمهور مطرح نشده بود، نوار آیت به عنوان سندی تاریخی همواره مورد استناد طرفداران رئیس‌جمهور قرار می‌گرفت. این احتمال وجود داشت، گرچه ضعیف، اگر چنین نواری منتشر نمی‌شد سوءظن متقابل بین رئیس‌جمهور و حزب با میانجی‌گری نخبگان حتی در فضایی دوستانه حل و فصل می‌شد، اما انتشار نوار و پافشاری رئیس‌جمهور بر وجود قطعی توطئه‌ای بر ضد خود تمام کوشش‌های میانجی‌گرانه را با شکست مواجه ساخت. در این‌جا با توجه به اهمیت تاریخی این موضوع، شواهد مختلف در اطراف آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اهمیت قضیه‌ای که بعدها به عنوان «نوار آیت» معروف شد، فاش شدن مطالب بسیار مهمی بود که حکایت از آن داشت که پس از پیروزی بنی‌صدر از اوایل ۱۳۵۹ برنامه‌ای توسط محافل سیاسی خاص دنبال می‌شود که ابتدا با انجام تغییرات اساسی در دانشگاه‌ها از جمله انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها از اعمال نفوذ رئیس‌جمهور بر قشر روشنفکر (دانشگاهی) جلوگیری کند و همچنین با برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده دست رئیس‌جمهور را از صدا و سیما کوتاه نماید. از طرف دیگر با تصاحب اکثریت مجلس اقدامات و اختیارات وی را محدود و در انتها وی را حذف کنند. این سناریو توسط آیت در محفلی خصوصی و در صحبت مابین چند نفر دانشجو با ایشان بیان شده بود. اما وی در آن از یک برنامه‌ریزی گروهی سخن می‌گوید که بر اساس آن برای وقوع هر حادثه‌ای سناریوهای خاص آن طراحی و تنظیم شده است. جهت کلی این گفت‌وگو و خلاصه آن این بود که رئیس‌جمهور از نظر قانونی قدرت اجرایی ندارد و تمام سعی مجلس به آن معطوف خواهد شد که رئیس‌جمهور را در همان چارچوب قانونی وی محدود سازد و در صورت لزوم در آینده‌ای نه چندان دور او را حذف کند. نکته دیگر این‌که بر اساس این گفتگو استراتژی جریان خاص برای حذف رئیس‌جمهور از طریق تبلیغات بر

علیه او خواهد بود. بدین صورت که رئیس‌جمهور را به عنوان همکار و هماهنگ با سازمان مجاهدین خلق در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها معرفی کنند. این طرح نیز در نوار به صراحت از سوی آیت بیان می‌شود.

ذکر این نکته جالب خواهد بود که آیت یا بهتر بگوییم جریان سیاسی همسو با آیت جریان کوچک و محدودی در حزب بود که هیچ نسبت و رابطه‌ای با جریان اصلی حزب نه با جریان چپ و نه با جریان راست حزب (گرچه تمایل به راست داشت) نداشت و نه هیچ رابطه‌ای با مؤتلفه و سازمان مجاهدین انقلاب داشت. آنچه مسلم بود آیت عضو سابق حزب زحمت‌کشان بود که رهبر آن مظفر بقایی بود و ظاهراً طرفدار آیت‌الله کاشانی و مخالف سرسخت محمد مصدق بود. بعدها مدارکی به دست آمد که بقایی را به جاسوسی برای انگلیس و دست داشتن در قتل افشار طوس رئیس شهربانی در دوره مصدق متهم می‌ساخت که از صحت آن اطلاع دقیقی وجود نداشت.

این‌که آیت رئیس بخش سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود نمی‌تواند دلیل روشنی برای متهم ساختن حزب به برنامه‌ریزی برای ساقط کردن رئیس‌جمهور در آینده نزدیک تلقی شود. چه این‌که آیت در بسیاری موارد با حزب جمهوری اسلامی و شورای رهبری آن (به‌خصوص با آیت‌الله بهشتی) اختلاف داشت. وانگهی ایشان عضو شورای رهبری حزب نبود و بسیار بعید است در سطح حزب آن هم در سطح کلان شورای رهبری و کمیته مرکزی حزب چنین تصمیمات صریحی گرفته شده باشد. اما آنچه به صراحت از زبان آیت برنامه‌ریزی گروهی برای مقابله با اقدامات رئیس‌جمهور خوانده شده توسط کدام افراد و کدام گروه‌ها در جریان بوده به سادگی قابل اثبات نیست. شاید بقایای حزب زحمت‌کشان و محافلی درون حزب جمهوری اسلامی یا مجلس چنین برنامه‌هایی را دنبال می‌کردند اما مدارکی در مورد آن در دسترس نیست. سه چهره شاخص حزب زحمت‌کشان مظفر بقایی، سید احمد کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی و سیدحسن آیت بودند. دوست صمیمی آیت، جلال‌الدین فارسی، و برخی دیگر از اعضای حزب جمهوری چون عبدالحمید دیالمه، رحمان استکی و برخی اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در

مجلس حضور داشتند ، بطور علنی تلاش‌هایی در مخالفت با رئیس جمهور داشتند. و بسیاری دیگر بصورت محفلی و غیرعلنی با ایشان مخالف بودند اما در مورد سازمان‌یافتگی آن‌ها نمی‌توان بطور قطعی نظر داد.

گفته می‌شود اصل نوار به آیت‌الله خمینی ارائه شده و ایشان بسیار از این اقدام ناراحت شده است. از گفت‌وگو با آیت دو نوار به دست آمده که متن نوار دوم ابتدا توسط روزنامه انقلاب اسلامی رسانه‌ای شد. به نوشته روزنامه انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی از شنیدن این دو نوار بسیار مکدر شده است. روزنامه جمهوری اسلامی هم نوشت این نوار از طریق مسعود رجوی به دست بنی‌صدر رسیده است. و دیگر این‌که ملاقات بنی‌صدر و رجوی در مورد کیفیت انتخابات دور دوم مجلس که در روزنامه انقلاب اسلامی نیز منعکس شده به تاریخ ۵۹/۲/۲۳ حدود یک ماه قبل از انتشار متن نوار آیت بوده است. و احتمالاً بین این ملاقات و پخش نوار رابطه‌ای وجود نداشته است.

با آنکه شواهد دقیقی هیچ‌گاه به دست نیامد اما روند قضایای تاریخی بعدها نشان داد آنچه آیت از آن سخن می‌گفت تحقق یافته است. این‌که تعدد و توطئه‌ای برای حذف رئیس‌جمهور بلکه برای حذف کلیه نیروهای سیاسی به اصطلاح لیبرال و غرب‌گرا، چپی‌ها، ملی‌گراها و خلاصه تمام نیروهایی که غیراصیل و ضدانقلاب خوانده می‌شدند از قبل وجود داشته است، گرچه محقق شد، اما نیاز به مدارک مستند دارد که ما آن را در دست نداریم. به فرض اگر هدف این جریان حذف رئیس‌جمهور بود البته با سد مقاومتی نیز روبه‌رو بود و آن حمایت آیت‌الله خمینی از رئیس‌جمهور بود. گرچه این حمایت از سایر نیروها از جمله لیبرال‌ها و چپی وجود نداشت و بدبینی آیت‌الله خمینی نسبت به این گروه‌ها در حدی بود که طرد آن‌ها از میدان رقابت سیاسی توسط رقبا بسیار آسان می‌نمود اما در مورد بنی‌صدر شرایط تفاوت اساسی داشت. در این مورد رقیب و برنامه‌ریزی او در پی یک چیز بود و آن این‌که به نحوی ثابت کند بنی‌صدر، لیبرال‌ها و چپی‌ها و به‌خصوص سازمان مجاهدین خلق در حال تبانی با هم و در حقیقت در یک خط قرار دارند. این برنامه در صورت موفقیت دو مزیت داشت. در صورت اثبات موضوع ، بنی‌صدر حمایت آیت‌الله

خمینی را به تدریج از دست می‌داد و بحث عدم کفایت توسط مجلس که اکثریت آن با جناح رقیب بود به سرعت کلید می‌خورد (چنانکه خواهیم گفت ماه‌ها قبل از عزل رئیس‌جمهور چنین پیش‌بینی وجود داشت) و از طرفی اگر این برنامه نمی‌توانست چنین رابطه‌ای را اثبات کند دست کم بنی‌صدر در مقابل رقیب تنها می‌ماند و پشتوانه سیاسی، سازمانی خود را از دست می‌داد. تاریخ نشان داد که بنی‌صدر با آن‌که توسط نوار آیت از وجود چنین برنامه‌ای (ولو فرضی) مطلع شده بود دقیقاً به مسیری وارد شد که طراحان برنامه حذف رئیس‌جمهور آرزوی آن را داشتند. او با موضع‌گیری مستقل نسبت به نیروهای ملی و چپ ولو به‌طور ظاهری و مبهم (به سهولت میسر نبود) می‌توانست با تعامل بهتر با آیت‌الله خمینی بخش مهمی از جریان مذهبی که هنوز مدافع او بودند را حفظ کند و در مقابل از مزایای قانونی ریاست‌جمهوری برای دستیابی به اهدافی که شعار آن را پیوسته سر می‌داد استفاده کند. اما چرخش بنی‌صدر به سوی بخش کوچکی از نیروهای ملی و چپ مذهبی و سکوت در برابر حمایت‌های سازمان مجاهدین خلق از خود باعث شد برنامه احتمالی حذف به سرعت پیشرفت کند.

گرچه پس از افشای نوار، حزب جمهوری اسلامی برخورد چندانی با سیدحسن آیت به عمل نیاورد اما این به معنی حمایت حزب از وی نبود. به تدریج طی ماه‌های بعد او از میدان سیاست طرد شد و حتی چهره‌های شاخص حزب نیز چندان تعاملی با وی نداشتند. گفته می‌شد آیت، بنی‌صدر و آیت‌الله بهشتی هر دو را مورد انتقاد قرار می‌داد و رقابت آن دو را جهت کسب قدرت بیشتر ارزیابی و آن را نکوهش می‌نمود و این نکته برای حزب جمهوری اسلامی نمی‌توانست قابل قبول باشد که دبیر سیاسی آن چنین نظری راجع به دبیرکل حزب داشته باشد.

با توجه به مقدمه‌ای که گفته شد در اینجا می‌پردازیم به مفاد خود نوار. این نوارها مربوط به سخنان آیت در تاریخ ۵۹/۱/۱۴ و ۵۹/۱/۱۶ می‌باشد. مجموعاً دو نوار ضبط شده طی دو مرحله توسط روزنامه انقلاب اسلامی منتشر شد که

به همان ترتیب یعنی ابتدا نوار دوم و سپس نوار اول به صورت پیاده شده از روی نوار به چاپ رسید که در این جا عیناً آن را می آوریم.
متن نوار دوم که توسط روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۹/۳/۲۸ منتشر شد به شرح زیر است:

مقدمه صحبت: اصولاً قرار شد ماشین‌ها را از ساعت ۱۰ به بعد بگردند.
مخاطب: گفته بنی‌صدر مبنی بر آمدن ۹۶ آمریکائی به ایران...
آیت: بنی‌صدر هوچیگری می‌کند. آمریکا چند نفر را فرستاده احتیاجی ندارد، از کجا فهمیدند از آمریکا به آن‌ها تلفن کردند، چون ما که دستگاه خصوصی نداریم... از کجا می‌فهمند که آن‌ها چند نفر فرستادند اگر بنا باشد دستگاه جاسوسی فلسطینی‌ها، عرب‌ها... یا احیاناً شوروی خبر دهند که آن‌ها مستقیماً خودشان خبر می‌دهند این حرف‌ها که بنی‌صدر می‌زند بچه‌گانه است.
برای جریان دانشگاه بعد از ۱۴ خرداد همین حرف‌ها را می‌زنند می‌خواهند ما را تصفیه کنند، مجاهدین... فلان بهمان برای این که دست بالا را داشته باشند.
در حدود ۶۰ و چند گروه مسلح ضددولتی در ایران است پول بهشان می‌دهند شبکه‌شان منظم است. (درباره تحصن ارتشی‌ها برای نرفتن به کردستان می‌گویند): به خاطر کردستان، بلکه به خاطر شل آمدن اینها است (این تحصن)

اصل مطلب

این تصمیمی که گرفتیم و در همین اخیراً می‌خواهد پیاده شود این چیزی است که اگر بخواهد به دانشجویی خبر داده شود و زمزمه شود فوری حریف می‌فهمد و آن‌که باید بزند رویش یک دفعه می‌زند یعنی باید یک‌مرتبه اعلام شود و بعد شروع کند دانشجویها و این‌ها روش تبلیغات کردن و سروصدا راه انداختن. گاهی اوقات عکسش است. بالا زمینه ندارد و باید از پائین و می‌گوئیم آقا شما شروع کنید فلان مسئله را عنوان کردن، آن دانشکده و آن دانشکده عنوان می‌کنند آن وقت براساس خواست مردم به اصطلاح خودشان این‌ها یک چیز می‌خواهند و تصمیم بگیرند بسته به نوع تصمیمات و در انقلاب فرهنگی هر دوی این‌ها هست این که الان استادهای غیراسلامی بایستی تصفیه بشوند این زمزمه‌ای است که باید از پائین سروصدایش بلند شود. ما

استاد غیراسلامی نمی‌خواهیم برود یک‌جای دیگر کار کند. بعد آن تصمیماتی که چکار کنیم یک دانشجوی در عرض این مدت که دانشگاه ظاهراً تعطیل است عملاً که تعطیل نیست یا آدم می‌رود توی روستاها و یا کارهای دیگر. آن‌را یک دفعه بالا تصمیم می‌گیرد و پائین شروع می‌کند سروصدا راه انداختن می‌خواهیم و تأیید کردن... این بسته به نوع ماهیت چیزها است که ما این‌جا تصمیم هر دوش هم لازم است.

دانشجوها، چون دانشجو عنوان دانشجوی دارد به‌خصوص دبیرستان‌ها را شما باید شروع کنید به کنترل کردن بروید درس بدهید بحث کنید(هر دبیرستانی دو نفر)

دانش‌آموزان را حوزه‌بندی کنید همان‌طور که آن‌ها می‌روند شما هم بروید آن‌ها را هم شروع می‌کنید در کارشان مشکلات ایجاد کردن، نمی‌گذارند بیایند آن‌جا کمونیست‌ها که مطلقاً می‌ماند مجاهدین که عنوان اسلامی دادند به خودشان، آن‌ها عملاً جلوی‌شان را می‌گیرند و نمی‌گذارند این‌طور اسلام را به این ترتیب.... دانشگاه‌ها به این صورت فعلی باید تعطیل شود و برنامه‌های آینده کارهای عملی در رابطه با مردم و در زمینه ایدئولوژی و اسلامی کردن این کلیات مسئله است.

چگونگی پیاده کردن طرح

ما به چه شکل این شاید یک هفته یا دو هفته و شاید هم بعد اعلام شود و یا چند روز قبل متضمن این است که امام در زمینه کاملاً قرار گیرد.

...و یک مسئله‌ای است که امام یک نامه نوشته بود... حالا اگر این نامه را برای تقی فراحی نوشته بود بعید است یا یکی دیگر نوشته بود، تقی فراحی جزو باند بنی‌صدر است و آدم کاری نیست اگر امام این نامه را نوشته باشد یک معنی می‌دهد اما اگر کسی دیگر نوشته باشد توش گوشه کنایه زیاد است.

(در مورد گفته بهشتی در روزنامه) بنی‌صدر در کل نظرش با من است(منظور ضدیتش است) اول کار که این جریان شروع شد دکتر بهشتی با خامنه‌ای یا دیگران(می‌پنداشتند که این‌ها) آدم‌هایی بودند که می‌توانستند در خط امام باشند و حتی مدنی را فکر می‌کردند در این خط باشد. بنی‌صدر جبهه

ملی... اولین کسی که قبل از انقلاب و حالا حتی دقیقاً از موقع انقلاب صریحاً این مسائل را عنوان کردم که این‌ها در خط امام نیستند و این‌ها جدا هستند و شما نمی‌توانید با این‌ها یکسان عمل کنید.

حتی موقعی که داشتیم حزب جمهوری را علناً پایه‌گذاری می‌کردیم قبل از انقلاب خوب این‌ها فکر می‌کردند پیمان، بازرگان، بنی‌صدر، سنجابی و مدنی همه قابل همکاری هستند.

حتی مطرح می‌کردند حاج سیدجوادی... من از همان اول گفتم این‌ها نمی‌توانند با شما همکاری کنند اگر دعوت‌شان کنید به همکاری ببینند، کار را از دست شما می‌گیرند و خراب می‌کنند و نمی‌گذارند. ولی این‌ها قابل فهم نبود مسئله، اما به تدریج یک مقداری آمدم پیش برای این‌ها روشن شد می‌فهمند حاج سید جوادی کی هست... خود حریف هم، بنی‌صدر و این‌ها می‌رسید به گوش‌شان یک‌سال پیش دو سال پیش ما این‌ها را گفتیم می‌فهمند حریفش کی هست یعنی کی می‌شناسه (بنی‌صدر...) چه خطی دارد این بود که از همان اول هم سیاستش این بود که من را بکوبه خوب هم روی همان خطی که من می‌گویم البته تا حدی قرار گرفته و شناخته که بنی‌صدر کیه مدنی کیه و دیگران کی‌اند این است که خواه و ناخواه خوب هم مطرح می‌کنه (بنی‌صدر به‌عنوان جناح مخالفش) اما باز قضیه را زیر سر من می‌داند. دقیقاً همه‌جا مطرح کرده، راست هم می‌گه چون خطش را من نشان دادم.

این بنی‌صدر تو جبهه ملی دوم است و اسلامی هم فکر نمی‌کند. بنی‌صدر جزو جبهه ملی دوم بود با همین هدایت‌اله متین دفتری، شاهپور بختیار، همکاری داشت ۱۵ خرداد ۴۲ نه نوشته‌ای نه کلامی نه حمایت از خمینی... بنی‌صدر دو سال قبل از انقلاب با شاهپور بختیار با دکتر صدیقی برنامه داشته تماس داشتند و به شاهپور بختیار گفتند تو نخست‌وزیر شو ما تو را از جبهه ملی بیرون می‌کنیم که اگر امام مرد تو را وزیر و نخست‌وزیر کنه... این‌ها (سرگذشت بنی‌صدر و تاریخچه زندگیش) را ما منتشر می‌کنیم (آیت این را به مخاطبش می‌گوید) این‌ها خط داشتند نشستند... آن ارباب آمریکا می‌خواستند ببرند چه انگلستان چه آمریکا...

این‌ها(منظور بنی‌صدر و جبهه ملی) می‌گفتند آقا متعصب دینی است گروه‌های سیاسی را تشخیص نمی‌دهند این‌ها دو نقشه داشتند یک نقشه این‌که همان بلائی که سر کاشانی آوردند سر خمینی بیاورند یک آدم بسازند جلوی خمینی که نتوانستند... طالقانی هم که مرد...

حالا بنی‌صدر... فکر این هستند اگر نشه کسی را بسازی می‌گویند امام که می‌میرد بنی‌صدر بیاید قدرتی پیدا کند و یک محبوبیتی پیدا کند و یک نمایشی پیش مردم داشته باشد که امام بنی‌صدر را می‌خواسته، امام به بنی‌صدر رأی داده و... یک نامه بنی‌صدر به امام می‌نویسد موافقت می‌شود این ساخته آن مسعود رجویه که انقلاب باید موافقت بکند امام باید موافقت بکند تا نخست‌وزیر تعیین شود پس این‌که اختیاری نبوده برای بنی‌صدر اختیار دوم که قوای انتظامی زیر نظر باشد که هست زیر نظر کل حکومت جمهوری اسلامی است.

قسمت سوم که رادیو و تلویزیون به اصطلاح اسلامی باشد. مگر امام می‌گوید غیر اسلامی باشد. این‌را گذاشته پای اختیارات ولی امام دعائی را انتخاب کرد برای اطلاعات بنی‌صدر در یک ابلاغ بی‌مزه نوشته که تو هم منصوب شدی از طرف من که خوب منصوب شده هست، این می‌خواهد نتیجه بگیرد یعنی می‌خواهد بگوید هان پس الان هم آمده پیشدستی کرده و این آقای تقی فراحی به مدیریت رادیو تلویزیون سرپرستی صدا و سیما در حالی‌که اصلاً این بنا بر فرض محال من نمی‌دانم این نامه را امام به کی نوشته اگر به کس دیگری به غیر از تقی فراحی نوشته باشد اصلاً خردکننده است برای بنی‌صدر، اما اگر به خود تقی فراحی هم نوشته باشد باز خرد کننده است منتهی یک کمی تعدیل شده درست خلاف آن چیزی که بنی‌صدر گفته کسی را به خاطر عقیده کنار نگذارید این(خمینی) می‌گوید همه که غیراسلامی هستند بریزید بیرون... خب حالا اگر این هم باشد تا یک‌ماه بعد که مجلس تشکیل بشود قانون اساسی را نمی‌تواند نادیده بگیرد. قانون اساسی می‌گوید ۳ نفر باید در رأس رادیو تلویزیون باشند. یکی از طرف مجلس. قضائیه. مجریه امام هم اشاره کرده بود که رادیو تلویزیون نباید زیر نظر هیچ‌کس باشد مستقل باشد. ما

خط و نقشه را خواندیم خود اربابش هم دستور داده که به آیت بتوپ چون می‌داند چه باید بکند. چون دیده که من همه‌اش را از جلو جلو گفتم، گفتم که بنی‌صدر این است.

و همین‌طور هم شد یعنی الان این آخرین مهره‌ای است که ظاهراً هم شده رئیس‌جمهور چون ابتکار عمل دست مجلسه باز مسئله مجلس است.

اگر آن پیش‌نویس را که آن‌ها (سحابی...) درست کرده بودند اگر آن تصویب شده بود اصلاً انقلاب از بین رفته بود. الان بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود و رئیس‌جمهور هم همه‌کاره. هم می‌توانست مجلس را منحل کند هم دادگستری و قضاتش را این منصوب می‌کرد هم ارتش را زیر فرماندهی داشت همه چیز زیر نظرش بود ما توی این قانون آمدیم فرمانده کل قوا را داده‌ایم به رهبر در آن بیاید آن را نماینده خودش کنه این اصل نیست هر وقت خواست می‌تواند ازش بگیرد اختیارات کامل را هم که دادیم به مجلس. رئیس‌جمهور فقط می‌تواند مدال بدهد و مدال بگیرد و سفرا را به حضور بپذیرد والسلام هیچ اختیاری ندارد. بنی‌صدر تلاش می‌کند ولی چیزی (اختیاری) ندارد.

به ساوهای‌ها آمده گفته که آره آن‌ها شهرشان وکیل می‌دهد همه آمدند رأی دادند به یک نفر که ضد بنی‌صدر است باز از دوست‌های من. این از اول قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری‌اش، پاش رو کرده توی کفش همین‌که این فلان است و بهمان است و چه کار کرده و این چیزها مردم ساوه آمدند به این رأی داده‌اند آن انتخاب شد حالا آمده بنی‌صدر تلاش می‌کنه انتخابات را باطل کند. باطل کرد حتی شورای انقلاب هم پذیرفت. دوباره انتخابات بشود. همان می‌شود حرفی توش نیست این‌ها آمده‌اند در خانه ریاست‌جمهوری و دفتر شورای انقلاب و اعتراض تمام مدرسه‌ای‌ها جمع شده‌اند آن‌جا در خانه امام آن‌وقت وقتی در میان دعوا نرخ تعیین می‌کنند اصل با خود شما مردم می‌دانیم اگر مجلس هم کج رفت... فردا می‌زنند تو دهنش تو چه کاره‌ای نوشت روزنامه که تو چه کاره‌ای. مجلس همه‌کاره است. آن‌ها که مستقیم به مردم مراجعه می‌کنند مجلس همان کاری که مصدق کرده نه، این دست و پای بی‌خودی است داره (بنی‌صدر) می‌زند.

هیچ کاری نمی‌تواند بکند با این قانون اساسی با این شورای انقلاب با این امام مقابله نکه داشتیم و گفتیم اوضاع از چه قرار است هیچ کاری نمی‌تواند بکند یعنی هرچه بخواهد سر و صدا کند باعث می‌شود روزبه‌روز ضعیف‌تر بشود. مخالفت مردم برانگیخته‌تر بشود و حتی ناچار برکنارش بکنند اگر بخواهد تسلیم بشود که یک رئیس‌جمهور تشریفاتی است و همین‌جور برود این طرف و آن طرف حرف بزند هیچ قدرتی هیچ اختیاری مثل شاه انگلستان، الان فقط حرف می‌زند یک نخست‌وزیر می‌خواست تعیین کند نتوانسته... چون فکر می‌کرد مجلس دیگر فکر نمی‌کرد یک قاطعی هم این طرفی باشد... در دانشگاه کسی را نداره بخصوص که روزبه‌روز هم در دانشگاه پایگاهش دارد ضعیف‌تر می‌شود چند نفری هم که باهاش بودند یعنی بی‌طرف بودند. دانشجوی خط امام که باهاش بودند برگشتند. دانشگاه هم همین‌طور باهاش برگشت. طلاب حوزه علمیه هم که اصلاً باهاش نبود حالا هم که در جریان مخالفتش قرار گرفتند بازار هم داره کم‌کم برمی‌گردد. مانده عموم مردم که عموم مردم هم جهت ندارند و جهت‌شان هم جهت روحانیت است. روحانیت هم که وقتی درست برگردانند عموم مردم هم برمی‌گردند (از بنی‌صدر) الان هم عموم مردم هنوز دقیقاً در جریان نیستند کی به کیه فکر می‌کنند بنی‌صدر و بهشتی همه در یک جریان هستند گرچه حالا کم‌کم دارند می‌فهمند کار یک جریان هم نیست....

این آخرین مهره است نقش خودش را بازی می‌کند یک، دوتا افراد دیگر که در خط این‌ها نیستند ممکن است بیایند بازیگر صحنه باشند. خوب این‌ها افرادی که خط ندارند تا بنی‌صدرش خط‌دار بود، در جهت آن‌ها حرکت می‌کرد... از الان به بعد افرادی که می‌آیند که خط‌ها برای‌شان مشخص نیست. مثلاً پیمان البته آن هم خط مشخصی داره و مشکل آوردنش به میدان. حاج سیدجواد این‌ها مشکل آوردنش... مثلاً تیبی دیگه معمولاً شناخت دقیقی مردم روی‌شان ندارند خودشان ظاهرالصلاح هستند آدم بدی نیستند ولی خوب خط دقیق و مشخصی ندارند. فرض کنید میرسلیم را بیاورند

نخست وزیرش کنند. این‌ها خط‌شان را تشخیص نمی‌دهند مثل خط امام باشند. بنی‌صدر کیه. پیمان کیه.

مخاطب: آیا حزب کلاً هیچ تصمیمی به همکاری ندارد...

آیت: چرا وزیر می‌دهد همکاری نه وزارت شرکت می‌کند چون حق خودش می‌داند نه این‌که با آن همکاری کند. حزب می‌گوید بنی‌صدر کاره‌ای نیست طبق قانون اساسی اکثریت نماینده مجلس می‌تواند نخست‌وزیر را تعیین کنند. نخست‌وزیر، خوب وقتی خواه‌ناخواه حزب برنده شد باید حزبی باشد، حداکثر ارفاقی که حزب بکند بیاید یک شخصیتی را بگذارد که از لحاظ تعارض شدید با بنی‌صدر نداشته باشد یک‌دفعه نباید بگوید:

آیت: خب اکثریت مردم بدانند بگوید فلان شخص... کسی را نداره نوبری تاجیک... کسی را نداره و جناح بازرگان را نمی‌تواند بیاورد چون دیگر انقلاب نیست نمی‌دانم. مدنی. سنجابی. حاج سیدجواد. متین دفتری. رجوی این تیپ‌ها که همه مجموعاً یک واحد هستند این‌که نه امام زیربار می‌رود، نه مجلس زیربار می‌رود و اگر شورای انقلاب بود نه شورای انقلاب. این (بنی‌صدر) این‌ها را می‌خواهد. تمام نقشه‌اش این است که این‌ها را بیاورد محال است که خیابانی را بیاورد برای وزارت، محال بتواند وزیر بشوند.

الان این‌ها نون به هم قرض می‌دهند. یک عده این‌ها دارند در اختیارشان (مجاهدین) الان جو تبلیغاتی دارند درست می‌کنند یعنی فلان‌جا که بنی‌صدر صحبت می‌کند خوب معلوم است اگر چهارتا کف زنند و یا چهارتا سوت زنند این اصلاً بی‌مزه می‌شود چندتا جا شرکت کرد همین‌جور شد که حالا هم مجاهدین و فدائی‌ها می‌روند اصلاً تیپ تظاهرات‌شان هم به آدم‌های وارد مشخص است. آدم‌های اسلامی الله‌اکبر می‌گویند فوق که خیلی نیمه اسلامی باشند کف می‌زنند اما دیگر توی اسلامی‌ها هیچ‌وقت سوت زدن نداریم، اخلاق‌شان این نیست که کف بزنند حتی آن زمان طاغوتش هم اسلامی‌ها سوت نمی‌زدند این سوت‌زدن مال تیپی است که می‌خواهد جو تصنعی ایجاد کند معلوم است که مجاهدین هستند (هواداران‌شان) این‌ها ایند.

خوب چندتا در اختیار دارد برای این که بگویند این (بنی صدر) محبوب و مهم است کف زدن و سوت کشیدن، توی تلویزیون یک مرتبه بیا و بگوید امام به شما اختیارات داده این قبلاً تبانی شده بود که به مردم بگویند، اما به این اختیارات داده، یک چیز نداده بماسونند این استفاده می برد. از این ها از آن طرف هم هرچه نامه می نویسند، حضرت رئیس جمهوری می بینی این ها همه رئیس جمهورپرست شده اند در حالی که ما مطلع هستیم این ها می خواهند بنی صدر را اصالت بدهند در مقابل امام تمام کارشان این است که تا حالا که نتوانسته اند بعدش هم نمی توانند، کاری از شان ساخته نیست.

الان برنامه آنان روی منتظری باشد عکس را ببرند و حرفش را بزنند توی سخنرانی نامی ازش ببرند تمام این ها باید صحبتی از منتظری باشه منتظری روزبه روز بزرگ تر می شود که اگر اتفاقی برای امام پیش آمد ما دیگر خیلی کار نداشته باشیم.

بنی صدر عکس این، هدفش است چون حتی آن روز عید که تبریک فرستاد برای نجفی و گلپایگانی برای شریعتمداری فرستاد ولی برای منتظری نفرستاد مهم نیست اتفاقاً بهتر بود.

مخاطب می گوید: جهاد... نرویم؟

آیت می گوید:

خیلی محدود بگذارید تا چهارده خرداد همه چیز روشن می شود. البته شاید زودتر از آن روشن بکنیم. یعنی زودتر از این برنامه، به هر حال خواهد بود.... تبلیغ بکنید که مجاهدین و بنی صدر با هم هستند ولی اعتراض نکنید و به مردم بگوئید این ها با هم هستند و تا حدی که می شود اعتراض مردم را برانگیزید. خیلی خیلی یواش و مطلب را به تدریج مردم بفهمند، اول بفهمند بعداً اعتراض اشکال ندارد... اعتراض به این که بنی صدر با رجوی با هم می نشینند. تبلیغ روی همین مسئله که چرا باید وقتی یک میزگردی تشکیل می شود کسانی توش شرکت کنند که اکثرأ نماینده اقلیت مردم هستند.

رجوی و احمدزاده. رجوی از تهران نشد. احمدزاده از مشهد نشد آن تاجیک و آن ها هم قابل مقایسه نیستند و کسانی که قابل تحمل بودند یکی

شمس آل احمد که خوب کاری به کسی نداشته و یک معادینخواه بود و حداکثر حبیبی بقیه مثل تکمیل همایون، از قزوین اصلاً رأی نیاورده، اگر بنا باشد بایست نماینده اکثر مردم باشند این شکلی تلویزیون در اختیار این‌ها قرار بگیرد.

خوب این هم خوب شد، امام اتفاقاً روی این مسائل حساس است و می‌بیند از رادیو تلویزیون چون امام معمولاً تلویزیون نگاه می‌کند. بعد از اعلامیه بازرگان، حبیبی سحابی تمام آن‌ها را شیاطین کوچک خطاب می‌کنند. آن‌ها ضعف‌شان و حماقت‌شان این‌جا است که جلوی امام ایستاده‌اند، به این‌ها میدان داده شود چون اگر میدان ندهی دستش را می‌بندی تا یک‌جائی به این‌ها میدان داده می‌شود و مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود. تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید می‌شود بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً امتحانی خواهد شد. نه دانشگاه باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد شد.

دانشجوه‌های انجمن اسلامی، استادها زیاد با ما تماس می‌گیرند و می‌آیند مسائلی را می‌پرسند و به ما تلفن می‌کنند. ما یک ارتباط سازماندهی شده‌ای را داریم برقرار می‌کنیم علاوه بر روابط خاص یک رابطه بین کل شهرها با این‌جا است که برقرار می‌شود. تصمیم بر این است که انجمنی تشکیل بشود، که نماینده انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های مختلف تهران و دانشگاه‌های سرتاسر کشور جمع شوند چه دانشگاهی، استادی، کارمندی از این نیروها باید استفاده کرد.

یک هجوم خیلی شدیدی، خیلی شدیدتر آغاز می‌شود و در حدی می‌شود که بنی‌صدر را به‌طور کلی فلج می‌کند... و حتی این هجوم خواهد شد. حالا بگذارید ایشان (بنی‌صدر) هرچه بیشتر تاخت و تاز کند و این بهتر است اگر یک‌جا جلویش بایستی یکی از زرنگی‌هایش این است که خودش را زودتر هماهنگ می‌کند فوری می‌پرد روی موج، می‌گوید الان وقت تاکتیک دولت است.

در سمیناری که از تلویزیون دیشب پخش شد هم به نعل می‌زد و هم به میخ، از آن طرف معلوم بود خودش را نیز هماهنگ کرده با رجوی و احمدزاده و یا دیگر هماهنگ کرد.

رجوی می‌گوید حالا که شما اختیاراتی گرفتید، اختیاراتی نگرفته و بعد آن (رجوی) توجیه می‌کند بنی‌صدر را و بنی‌صدر هم می‌گوید شما با چماق زبانی می‌زنید... خلاصه می‌خواهد از خودش... برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی‌تواند مقاومت کند مسئله مهم الان امام است یک کلام بیاید بگوید.

مخاطب می‌گوید: امام بیاید اسم ببرد و سازمان مجاهدین را خراب کند. آیت: (امام) یک کاری خواهد کرد خیلی شدیدتر. اما شأنش نیست بگوید رجوی فلان... بد است و فلان گفته به‌طور غیرمستقیم اما (امام) مثال می‌زند فرض کنید الان فردی که شناخته شده و ضد بنی‌صدر هم شناخته شده خود بنی‌صدر هم می‌داند... حالا امام بیاید من را تأیید کند. یعنی چه؟ معنی آن این است کوبیدن او، کوبیدن شدید او. شبیه این کار خواهد بود (خواهد شد) ممکن است مرحله پیش بیاید ولی شبیه این کار خواهد بود، ما برنامه‌اش را داریم روابطمان هم در تهران محفوظ باید باشد انجمن هم تشکیل می‌دهیم حتی اگر شده هفته به هفته یکی بفرستیم به شهرستان‌ها این کار انجام خواهد شد.

به بچه‌ها بگوئید (منظور از بچه‌ها، دانشجویان انجمن اسلامی که در تبریز دانشگاه را در اشغال خود دارند) قرص و محکم باشند به‌زودی موج عوض می‌شود و به بچه‌ها بگوئید که قرص و محکم باشند و ترس نداشته باشند تصمیمی گرفته شده لایتغیر، تغییرناپذیر است. دانشگاه‌ها بعد از ۱۴ خرداد تعطیل می‌شود و بعد ما برنامه‌ای خواهیم داشت و بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند حتی ترتیبی داده شده که برخلاف دفعه قبل نمی‌تواند بیاید مقاومت کند، ظاهراً هم همراه می‌شود.

متن نوار اول که در تاریخ ۵۹/۳/۲۹ در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ

رسید:

مخاطب: از امکانات تبریز هم باید بتوانیم استفاده کنیم چون امکاناتی نداریم این‌جا مسئله‌ای که می‌ماند یکی در رابطه با صحبت‌هایی است که دو سه روز پیش بنی‌صدر کرد، حالا من نمی‌دانم در رابطه با این میلشایی بود که جمعه مجاهدین راه انداختند یا در چه رابطه‌ای بود.

آیت: که چی گفت؟

مخاطب: که این‌که به اصطلاح، ارتش خودتان می‌دانید متزلزل است ارتش هیچ به اصطلاح چیزی ندارد. حرف شنوی توش نیست و متزلزل است یعنی هست، ولی در رابطه با مردم و جریاناتی که پیش می‌آید زیاد نمی‌تواند عمل کند، مسئله سپاه هم، سپاه که کاملاً در رابطه با آقای خامنه‌ای و حزب و این برنامه بود. بنی‌صدر دارد سعی می‌کند بکشد این را به طرف خودش جلب بکند و این‌که گفته بود به اصطلاح سپاه باید بی‌طرف بماند، بی‌طرفی که بنی‌صدر گفته منظور این نیست که، خوب طرفدار چریک‌های فدائی خلق که نبوده، طرفدار مجاهدین که نبوده، طرف نبوده، طرفداری مشخص طرفدار حزب بود و طرفدار خط امام بوده، این‌که این داره می‌کشد کنار و کمیته‌ها را هم که دارند حسابی منحلش می‌کنند، تبریز کمیته‌ها، خیلی می‌توانستند به بچه‌ها کمک کنند. چنانچه هر مشکلی داشتند می‌رفتند آن‌جا به اصطلاح کمیته حل می‌کرد ولی اگر به کلانتری ارجاع می‌شد بچه‌ها را می‌انداختند کنار، این بود که در رابطه با این مسائل کمیته‌ها دارد منحل می‌شود کمیته‌ها خیلی می‌توانست عمل کند. حالا در رابطه با این مسئله از لحاظ نظامی ما چه‌کار بکنیم یعنی آیا به این اکتفا بکنیم که خوب، یک سری به اصطلاح داره آموزش نظامی توی مساجد و روستا داده می‌شه و یا این‌که نه؟ به اصطلاح می‌آئیم، آموزش‌هایی را که خودمان می‌دانیم گسترش می‌دهیم، در چه رابطه باشد؟ آیا مثلاً کار کردن با سلاح‌های سبک که عادی شده، در رابطه با خراب‌کاری باشد، در رابطه با سلاح‌های سنگین باشد. چه‌کار بکنیم؟ کدام جهت را بگیریم وقتی بنی‌صدر هم تلاش می‌کند که سپاه را طرف خودش بکشد.

آیت: سپاه قطعاً هیچ وقت جهت مشخصی به آن صورت که طرف بنی صدر باشد و یا طرف حزب باشد انتخاب نخواهد کرد ولی... که حداکثر دستش باشد ولی خوب...

آیت: سپاه بانندی درش خواهد داشت و سپاه خطرناک است که باند داشته باشد، سپاه باید یک مجموعه باشد و یک واحد باشد که در جهت کل انقلاب حرکت بکند، این که خودش جهت گیری کند که خطرناکه، الان سپاه وضعش یک مقداری نابسامان هست یعنی در داخل سپاه یک مقدار تمرد یا انتقادهای بی جا الان موجود است یعنی انسجام قبلی را ندارد، سپاه در هر حال سپاهه ولی منتهی ضعیف می شه، سپاه با وضع بنی صدر و اوضاع و احوالی که توش هست آن کارائی اولیه را قطعاً نخواهد داشت که بشه هم یک طرفه اش کرد و اینها امکان نداره.

مخاطب: به اصطلاح منظور از این یک طرفه اینه که لااقل از جهت ما بیره. آیت: نه حداقل این جهت کلی را سپاه نمی بیره، حتی اطلاع دارم که مقاومت هائی کرده اند در مقابل بنی صدر خیلی شدید و خود ارتش هم یک مدتی داشت می رفت به طرف اصلاح شدن، بنی صدر که آمد، نه این که فکر هم بکنید که نقشه دقیقی دارد، چون هم نقشه دقیقی نداره و آرزوها و امیال و خواسته های خاصی دارد ارتش و داره متزلزل می کند، بدترش می کند و از تحت حیطه خودش و اصلاً انقلاب ارتش به طور کلی می آید بیرون با این وضعیتی که اون داره پیش می ره از این لحاظ در آینده... به هر صورت شماها هرچه بتوانید یاد بگیرید و هرچه بتوانید توی ارتش بروید و یا توی سپاه.

مخاطب: می دانید مسئله این جا است که ما نمی خواهیم که شناخته بشویم چون الان شناخته نیستیم الان نگاه کنید ما را توی دانشکده ای که می گوید اینها جنبشی هستند یکی می گوید درس خوان هستند حتی کلاس هم می روییم به عنوان یک پوششی است، یکی می گوید مثلاً فلانند نمی خواهیم به اصطلاح همین جهاد سازندگی را ما می رفتیم ولی بالاخره با رفتن به آنجا یک سری فعالیت باید بکنیم، مثلاً برویم جهاد واقعاً باید خانه بسازیم. آن وقت می افتیم توی اون کار.

آیت: اصل آن است که اون تو دهننتون را باز نکنید. بله مخالف هم نیستیم باید هم حمایت کرد این محدود کننده حمایت نیست این معنی حمایت نیست، ببینید اصلاً جهت را عوض می‌کند چون هر که توی سپاهند که سوء نیت ندارند معدودی ممکن است آلت دست قرار دهند و معدودی خیلی کمتر ممکن است مغرض باشند برای آن که آن مغرضین و آلت دست‌ها نتوانند تأثیر بگذارند گاه‌به‌گاه یک توضیحی، یک بحثی سپاه را جهت‌ش را مشخص می‌کند. مجلس هم که باز بشود گفتم دست ما خیلی بازر می‌شود، احیاناً که نه حتماً باید به وسیله روزنامه عمل بشود و اگر بتوانید حول آن روزنامه افراد را شکل بدهیم کار ما همین است...

گفتم برنامه طولانی است، ما باید برنامه طولانی داشته باشیم، بله من حدسم این است که بنی‌صدر خیلی دوام نمی‌آرد، گرچه من تلاش می‌کنم که برای چهارسال آینده دوام بیاره، لااقل یک مدتی ما وقت داشته باشیم برای این که خودمان را بهتر بشناسیم (بسازیم) مخاطب: باز من گفتم این مدت نباید این قدر باشد که نیروها از دستمان بروند، خیلی نباید طول بکشد.

آیت: بله، خوب همین، بازی ظریفی است باید دقت کرد که کجا؟ یک وقت دیدی دوماه دیگر باید چنان مقابله بایستی که یعنی به‌طور کلی اگر بشود به نحوی کار کرد که کجدار و مریز باشد چون رویه‌اش خودش غلط است خودش زود داره خودش را به طرف نابودی می‌برد من خیلی اطلاعات زیادی به من می‌رسد که این کارهای ناجوری که کرده وضعش در حد علنی‌ها که بعضی‌هایش را روزنامه خبر دادند. دیشب آقای گرمارودی مصاحبه کرد که بسیار ناجور بود و راجع به مجلس و راجع به رئیس‌جمهور معتقد که این‌ها باید آزاد بشوند از این حرف‌ها... خوب و حتی تأثیر علنی‌اش این جور باشد کارهای نیمه مخفی و تماس‌هاش که گاهی هم توی روزنامه منعکس شده که گفته اصلاً این گروگان‌گیری ضدانسانی، ضداخلاقی، ضدقانونی است. مخاطب: بله اینا را توی روزنامه هم نوشته بود.

آیت: خوب این‌ها می‌بینند سقوط این را نزدیک می‌کنند این مسئله فعلاً ماندنش اینه که مجلس نیست فردا که مجلس بیاید، الان شورای انقلاب درسته که یک ارگان قانونی است ولی یک ارگان انتصابی است.

مجلس که بیاید یک ارگان انتخابی است و به این عنوان می‌تواند بایستد مقابل رئیس‌جمهور، خواهد ایستاد، اگر بخواد راه کج بره اینه که خودش را ساقط می‌کند، ما کوشش می‌کنیم به آن حادی نشه کارش فعلاً که ساقط بشه.

اما اگر هم خوب حاد شد باید آمادگی داشته باشیم، در هر لحظه که جلوییش را بگیریم چون اگر همان جریانی که زمان شاه عمل شد و شاه سقوط نکرد، اهمیت شاه در این نیست که شاه بده و شاه محکمه، شاه محکم نیست جریان قویه تا موقعی که هی مردم یک حدّ درست نکردند اگر شاه رفت شورای انقلاب هست و این هیئت دولت، این ماند چون بالاخره مملکت که بی‌حکومت نمی‌شود، تا اینکه امام آمد و یک هفته گفت شورای انقلاب و دولت هم تشکیل دادند شاه رفت، از بین رفت، حالا هم همیشه اگر ما هی نعره بکشیم که خوب بنی‌صدر فلان ولی راه‌حلی برای مسئله نداشته باشیم می‌ماند، می‌ماند تا آمریکا، مثلاً بیاید جلوییش را بگیرد که الان هم در خط اونیه. این یک عامل بهتریه ولی اگر ما خود نتوانستیم برنامه‌ای اعلام کنیم راهمان را اعلام کنیم افرادمان را....

مخاطب: شما یک کاری نمی‌توانید بکنید به اصطلاح ما بتوانیم یک‌جوری به اصطلاح یک‌جوری امکان [تماس] گیری بکنیم که به اصطلاح در رابطه مستقیم نباشیم؟

آیت: با این‌جا مستقیم نباشد؟

مخاطب: نه این‌جا که خوب هستند با خودشان هستند، سعی کنید درز هم ندهد و مسئله اشکال ندارد تبریز خیلی جریان‌ها شناخته شده است، چون کمیته‌ها... مثلاً افرادی که فعالیت می‌کنند کم هستند. مثلاً توی سپاه هم مشخص هستند ما یک‌طوری باشد که از امکانات استفاده کنیم از امکانات سپاه. البته این هم باز اینکه ما چه نوع تعلیم ببینیم مهم است، روش‌ها مختلف است یادتان می‌آید ما زمان انقلاب صحبت از این می‌کردیم، به اصطلاح آن

موقع که من می‌خواستم بروم فلسطین دوره بینم صحبت می‌کردیم که می‌خواهیم برویم روش تخریب چریکی یاد بگیریم ولی الان چه روشی اقتضا می‌کند و این که آیا ما توی بچه‌ها مسئله نظامی را چگونه مطرح بکنیم آیا مسئله نظامی را توی بچه‌ها مطرح بکنیم و یا نه؟ و اگر مطرح می‌کنیم چه شکلی مطرح کنیم چون خیلی مسئله است یعنی مسئله...

آیت: مسئله سیاسی است که مسئله سیاسی را... حل کردیم... مخاطب: حل شد بله.

آیت: کار ما هم عمدتاً الان سیاسی است. یعنی باید افراد بدانند تبلیغات سیاسی، جهت‌گیری سیاسی، چیست این فن را یاد بگیرند، مسئله نظامی‌اش را هم به این جور می‌شود توجیه کرد که خوب درسته که ما الان حکومت تقریباً موردنظر ما است و انقلاب است و این‌ها... ولی ما باید روز مبادا را هم فکرش را بکنیم که بخواهیم حمله کنیم ما باید آموزش داشته باشیم ما باید امکان داشته باشیم.

چون واقعاً این امکان هست، باید به این جور توجیه کرد که ما باید آموزش بینیم ارتش بیست میلیونی مفومش این است دیگر...

مخاطب: درسته ولی خوب با چه روش هائی، خیلی امکانات می‌خواهد.
آیت: شما باید آموزش نظامی بینید از جهت امکان... بعد سرتاسر کشور دارد و خیلی قشنگ می‌شود. مسئله، گفتم خیلی صاف و ساده می‌شه بنی‌صدر و بازرگان هر دوشان یک لجاجت‌ها و سماجت خارج از قانون دارند.

مخاطب: توی روزنامه بازرگان گفته بود که ما به اصطلاح چاقوی آقای بنی‌صدر را تیز می‌کنیم، همچنین جمله‌ای گفته بود با مداد نوشته بود دقیقاً نمی‌دانم چه گفته بود.

آیت: به هر حال... حیییی اگر می‌شد مسئله مسئله... این مقام تشریفاتی است یعنی... مخاطب: ولی یک مسئله هست بنی‌صدر الان فرماندهی کل قوا هم دستش داده شد.

آیت: خوب یعنی مجلس که بیاد این مسئله تمام است.

مخاطب: و به اصطلاح این ارتش را که نباید خیلی روش حساب کنیم برای این که ارتش چون خواهناخواه بنی صدر را به عنوان رئیس جمهور می داند، بنابراین دست ما نیست، این از ارتش و سپاه هم با توجه به این برنامه ای که دارد ارائه می دهد در درازمدت...

آیت: خوب بله مشکلاتی به هر حال هست.

مخاطب: ما خیلی باید فکر کنیم روی نیروی خودمان.

آیت: خوب مسلمه.

مخاطب: ما فرصت خوبی داریم ما برای به اصطلاح تشکل پیدا کردن، ما الان در خیلی جریانات تشکل پیدا کرده ایم.

آیت: ما باید کارمان را بکنیم اتفاقاً در مجلس کاری که می کنیم این است که بتوانیم همین کار را بکنیم، اینه که نگذاریم بنی صدر از چهارچوب قانون خارج بشه، حالا او تلاش می کند، تا حالا هم تلاش کرده ولی نتوانسته.

مخاطب: حالا یک مسئله هست، شما دیروز اشاره کردید به مسئله امام و گفتید که به اصطلاح امام هم هست این قبول، یعنی امام هیچ نمی ذاره ایشان از آن خطی که باید بره منحرف بشه ولی مسئله امام را هم خوب باید مشخص کنیم، آمد و خدای نکرده امام هر لحظه فوت کرد.

آیت: باید آیت الله منتظری را به جایش گذاشت.

مخاطب: خوب آیت الله منتظری، ببینید به اصطلاح مسئله، زودترین فرصت را باید گرفت.

آیت الله منتظری را، ما الان داریم به حد زیاد تلاش می کنیم، دانشگاه که وسیع داره تلاش می کند ما هم این تلاش را می کنیم ولی مسئله این است که آیت الله منتظری تا بیاید جایافتد به عنوان رهبری...

آیت: خوب، ما باید تا آن موقع آن قدر قدرت داشته باشیم که اگر یک وقت خواستند با فوت امام درباره آقای منتظری با توطئه یا مسیر را منحرف کنند ما این قدرت را داشته باشیم که بتوانیم جلوییش را بگیریم فعلاً در آن مرحله، قدرت ما باید تا این حد باشد، چون اگر امام در آن مرحله رفت و ما این قدرت را نداشته باشیم خیلی ساده داد و قال و آشوب و شلوغ، همه چیز را

یک وقت در هم بپاشد و ما اگر قدرت را داشته باشیم در تمام ارگان‌ها حالا چه در مجلس و چه در دولت و چه در ارتش و چه در سپاه که الان هست، در این جاها باید باشد، باید قوی تر باشد در آن حد ما باشد.
مخاطب: درسته.

آیت: با امام درگیر شده مقابل امام... حالا اگر این امر را به عنوان یک چیز عادی بگی، فردا می‌گذارند به پای مخالفت ولی به طور عادی بنی‌صدر کار خلاف مقابل دانشجویان خط امام ایستاده فلان می‌کند. این‌ها روی مردم تأثیر می‌گذارد مردم حسن نیت دارند. الان هم مردم در اثر این حرف‌های بنی‌صدر از ش زده شده‌اند.

صرف نظر از این که گفت مثلاً با گرانی مبارزه می‌کنم یک هفته دیگر، چطور نتوانست، خوب عکس‌العملش بده، گفت بی‌کاری را حل می‌کنم، نتوانست و الان ادعاهای مختلف دیگر و خیلی هم دارد حرف می‌زند، فکر می‌کند خیلی حرف زدن روزهای اول خیلی مفیده، چون همه جا چهره طرف هست آمد و ماه که شد سه ماه گذشت درست عین شاهنشاه می‌شه... منتهی خطری داره، نفهمی و کم‌کاریش خطری داره که باید خیلی مراقب بود.
مخاطب: ...

آیت: باید از کانال‌های موجود اقدام کرد.

مخاطب: این امکان می‌تواند ما را خیلی اقناع کند.

آیت: فعلاً باید برید توی آموزش.

مخاطب: همین توی آموزش و این که این رابطه زودتر باید چیز بشه یعنی چون مثلاً ما...

آیت: حالا آن قدرها هم بد نیست، بنی‌صدر خوب می‌داند و یا خوب هم نمی‌داند می‌گم حالا مصلحت نیست. نمی‌گم که حالا هم بیافتیم علناً به جان بنی‌صدر، خودش یک تاکتیک مشخص می‌خواهد اما اصل مسئله را باید گفت، بنی‌صدر را آن طرف باید درک کند. بنی‌صدر یک خطره برای این انقلاب و باید این خطر را یک‌جوری خشی کرد تا این حدش را باید درک کند حالا آن جورش هرکسی یک شکلی باید عمل کند.

من که شناخته شده‌ام به عنوان یک عامل مخالف بنی‌صدر، باید یک‌جور عمل کنم حزب به عنوان یک مجموعه‌ای که خوب شناخته شده است یک‌جور دیگه باید عمل کند، تو مجلس یک کار دیگر می‌شه کرد و گروه‌هائی که به‌هرحال کاملاً شناخته نشده‌اند یک‌جور دیگه می‌توانند عمل کنند. مخاطب: حالا...

آیت: شما افرادتان لاقلاً فکراً هماهنگ باشید که بنی‌صدر یک آدمی است که لاقلاً خطره البته این‌که می‌گم خطره، بنی‌صدر خودش آدم نقشه‌کش و آدم زرنگی نیست. برخلاف تصور و دلیلش هم همین عملیاتی است که تا به حال انجام داده اکثراً به ضررش است منتها خوب یک زرنگی داره که زود انعطاف‌پذیره و خودش را هماهنگ با جریان نشان می‌دهد و جلوی جریان نمی‌ایستد. اگر خطری است فوری چنانچه توی همین مسئله گروگان‌ها و قطع رابطه با آمریکا به شدت تغییر مشی داده باطناً همان خطر را دنبال می‌کند اما ظاهراً... اما فرصت زیادی نمی‌تواند دوام پیدا کند و بالاخره دستش رو می‌شود، من فکر می‌کنم با مجلس هم خواه‌ناخواه درگیری خواهد داشت اول نه، ممکن است که اول مجلس زیاد مخالف نباشد چون حالا رئیس‌جمهور است ماها هم حمایت کنیم و این حرف‌ها، ولی آن‌قدر کج‌سلیقه است که درگیری قطعی است.

و ما باید خودمان را برای روزی آماده کنیم که این ممکن است، استعفا کند، گرچه بعید می‌دانم ولی به‌هرحال ناچار می‌شوند بگذارندش کنار، فرض خیلی خیلی بعیدش هم، بیایند که نه ایشان تا چهارسال هم ماند این خیلی بعیده اگر تا چهارسال دوام کند ما باید بدانیم کی جای ایشان باشد و کار کنیم از همین الان برای وزراء و نخست‌وزیرمان کار کنیم و به‌خصوص برای نماینده، ۲۷۰ نماینده، در هر شهر ما باید ۷۰ حوزه داشته باشیم.

فرض بگیرید در محلات، ما باید تا چهار سال دیگر کار کنیم تا ببینیم که کی را داریم و این را از الان چه کار کنیم از الان باید روی یک‌نفر کار کنیم، تا چهار سال برای این که آن موقع شتاب‌زده بین پنج و شش نفر که دم دست هستند نسبی انتخاب نکنیم خوب محلاتی را من شدیداً باهاش مخالف بودم و

اونجا هم که تحقیق کردم زمینه ای هم نداشت وی خوب روی مجموعه ۷ تا ۸ نفر، چهار نفر آدم بی‌زمینه، بالاخره یکی که زمینه بیشتر داره، می‌بره دیگه... ما باید خیلی واقعاً با برنامه درازمدت خودمان را درگیر امور اجرائی زیاد نکنیم، شروع کنیم به ساختن آدم‌ها، دنباله برنامه قبلی که داشتیم، قبل از انقلاب، این انقلابی، این یک‌سال خورده‌ای، یک مقدار آن برنامه را متوقف کرد. هرکس به یک کاری مشغول شد و این قدر هم سر افراد شلوغ بود که نمی‌شد دیگر به آن صورت کار کنیم. من گرفتار، دیگران گرفتار و حتی بعضی‌ها را ما آدرس‌های‌شان را هم از دست دادیم که نمی‌دانیم کجا هستند.

ولی حالا فکر می‌کنم با این سازماندهی جدیدی که من دارم می‌کنم و کار اجرائی هم که افتاده دست بنی‌صدر بگذار بیافتند، ما می‌خواهیم در مسئولیت کنترل باشیم، سقوط کلی نظام را دربر نداشته باشد ایشان می‌توانند روی کشاورزی... البته جلوی‌شان را نگه می‌داریم نمی‌گذاریم آدمی بشه که...

مخاطب: خوب این یک مسئله است فکر نمی‌کنید که این نیروها را بیاورد رو.

آیت: نخیر.

مخاطب: الان با مجاهدین خیلی داره لاس می‌زنه.

آیت: همین خوردش می‌کنه همین خوردش می‌کنه چون ما نیستیم امام هم هست، امام خام که نیست کاملاً مراقب جریان‌ها اگر ما رودرویش قرار بگیریم، البته من رودروی بنی‌صدر که قرار خواهم گرفت و از من هم می‌ترسه. الان توی حرف‌هاش و ذکرش همه اش منم. ولی کاری نخواهم کرد، بهانه به دستش بدن که بگوید می‌خواستم کار بکنم، شماها نگذاشتید. می‌دانم که نمی‌تونه، عاجزه، میدان بهش بدهیم که بفرمایند. سه ماه پیش گفت که در سه ماه بی‌کاری را حل می‌کند، اخیراً شنیدید یک‌ماه دیگر هم مهلت خواست یک‌ماه دیگر هم که سه‌ماه دیگه هم نمی‌تواند این کار را حل کند. اوایل که آمد گفت یک‌هفته دیگر، اگر نمی‌دانم اشیاء را ارزان نکردید، اجناس را ارزان نکردید یک هفته دیگر... می‌کنم چند ماه گذشته هیچ کار نکرده همان چیزها هم گران‌تره نان را آمده شاهنشاهی می‌خواهد حل بکنه، مردم باید لمس

کنند بی‌عرضگی‌اش را، مردم اطلاع سیاسی ندارند و باید به یک ترتیبی لمس کنند... این را هم ما جلوش مستقیماً قرار بگیریم، ولی به صورتی که شما هستید، اگر منسجم باشید...

مخاطب: این مسئله هست که ما منسجم هستیم و هیچ‌کس اگر شما برسید مرا در دانشکده نمی‌شناسد اصلاً کی هستم و چه‌جوری فکر می‌کنم.

آیت: خوب منظور ما این است که چنان باشد که اگر مثلاً فلان اعلامیه را بدهی، یک‌وقت ببینی در سطح کشور پخش شود.

مخاطب: ولی این مسئله در مورد بنی‌صدر...

آیت: دارند از خلاء استفاده می‌کنند. نیروهای مخالف انقلاب یا خود بنی‌صدر، تمام این‌ها از خلاء موجود دارند [از خلاء استفاده می‌کنند]، آخه چیزی نیست، یک حزب جمهوری اسلامی و این‌ها، آمدند حکومت هم می‌کنند الان، یعنی خودمان آن سازمان‌دهی که باید توش باشد، نیست. همان خلائی که ۲۷۰ نفر هم برای نمایندگی باید آماده کنید برای چهارسال دیگر، عده زیادی را برای کشاورزی، بایستی واقعاً کار کرد، مسائل اقتصادی مسائل سیاست خارجی.

که اگر بعد ادعا کرد و آمد جلو از سرتاسر مملکت یک‌مرتبه ششصدتا شخصیت قد بلند کند و خلاء را پر کند چند تا روزنامه درست کنند رنگ مشخصی نداشته منتشر می‌شه یک‌وقت همه در یک‌روز معین وابستگی خود را مشخص می‌کنند. این کار اگر شد و مردم دیدند که واقعاً راه حل برای حل مسائل‌شان هست تمام این سازمان‌ها مثل پف از بین می‌روند. روی بنی‌صدر خیلی معقول شماها می‌توانید حمله کنید هیچ‌کس هم نمی‌تواند...

مخاطب: حمله سیاسی آره متها مسئله بالاتر از این‌ها است.

آیت: خوب اون دقیق‌تر از این دستورالعمل می‌آید. مثلاً فلان مسئله که بنی‌صدر مطرح می‌کند به چه نحو شما ختثایش کنید.

چون اگر بخواهید همیشه در مسائل جبهه بگیرید طرف هم فوری شروع می‌کند در مقابل آن عناصری که جبهه گرفته‌اند جبهه بگیرد.

مخاطب: خوب مسئله این است که ما آن عناصر را هم لو می‌دهیم، وقتی ما عمل می‌کنیم.

آیت: خوب من همین را می‌گویم، اگر من جبهه بگیرم که گرفته‌ام.
مخاطب: درست، شما که نه، شما به عنوان ظاهر که می‌دانم.

آیت: درست اما فرض بگیریم طرفی که نمی‌داند اندکی علیه‌اش جبهه گرفته اون نمی‌تونه جبهه بگیره. یک وقت می‌بینی که یک مسئله در تمام شهر پراکنده می‌شه، که آقای بنی‌صدر مثلاً اینه، امام مثلاً چرا نمی‌گذاردش کنار؟ یک همچو شایعه‌ای و این به عنوان یک اصل بین مردم پخش می‌شه با امام و بنی‌صدر ما باید سیاست را این‌طور بکنیم. که این مسئله که الان است و واقعیت دارد که خط امام و خط بنی‌صدر دوتا است و بنی‌صدر نمی‌خواهد که بگذارد که مردم بفهمند این خط دوتا است، فقط سیاسیون می‌فهمند، عامه مردم نمی‌فهمند به نحوی این باید تبلیغ بشود، غیرمستقیم که تمام مردم پائین تشخیص بدهند، تمام مردم باید بفهمند که اگر بنی‌صدر بود اصلاً این انقلاب از بین می‌رود، این باید در سطوح مختلف مخصوصاً همان چیزهائی که تو تاریکی قرار دارند...

مخاطب: پس بنی‌صدر را شما معتقدید از هیچ طریقی به اصطلاح عوض یعنی پخش این مسائل می‌شه...

آیت: هان پخش این مسائل، اعلامیه هم فرق نمی‌کنه.

مخاطب: حتی اعلامیه.

آیت: بله.

مخاطب: فکر نمی‌کنید کافی نباشد چون فکر می‌کنند شما نظرات... ندارید.

آیت: مجلس چرا، توی مجلس نمی‌شه، این کار بیرون از مجلسه، یعنی زمینه کار ما را توی مجلس فراهم می‌کنه، ما هم توی مجلس برنامه داریم.

مخاطب: آیا فکر نمی‌کنید بنی‌صدر را اگر هم یک چنین مسئله فردا برایش

پیش بیاید، از این سازمان‌ها کمک بگیرد. می‌گویم اصلاً رفته توی این‌ها.

آیت: بره اون‌ها اصلاً من معتقدم... کار خیلی کودکانه است، تمام ساخته‌ها

این‌ها را می‌شود با یک مشت درهم ریخت چون در ضمن یکی‌اند اگر

بخواهند بنی‌صدر را تأیید کنند پس آن نقش انقلابی ما را پائین نمی‌توانند بیاورند، نمی‌توانند کاری بکنند نه در سیاست، قوه اجرائی دارد و نه داخلی کاری نمی‌شه کرد یا باید انداختش کنار یه قوه دیگه آورد به‌سر کار یعنی می‌خواهم بگم تازه اون قوه هم تا موقعی بنی‌صدر روی کاره باید مردم خودشون اونو کنار بگذارند چون الان...

مخاطب: یعنی همین احساس را ایجاد کرد برای مردم و نحوه‌اش.

آیت: آره این را باید ایجاد کرد، همین را باید پیشرفت داد.

مخاطب: اتفاقاً همین برای ما مسئله است.

آیت: اینو باید یک مقدار باز کنم یک مقدار کار شما سنگین است، یک‌جوری باید این کار را بکنیم که طرف بدون این‌که احساس کنه، شما دارید آقای بنی‌صدر را می‌کوئید و می‌خواهید با او مخالفت کنید، یعنی طرف نباید احساس کنه که، شما مخالف بنی‌صدرید یعنی باید بگوئید که هی گفته بی‌کاری را حل می‌کنم این کارها را حل می‌کنم والا، بعد می‌گویند آره دست‌ها را بسته‌اند و نمی‌گذارند کار بکنه باید بگی آقا، کدام دستش را بسته‌اند؟ این همه مسئولیت گرفته و از امام اختیار گرفته رئیس شورای انقلاب هم هست، امام هم فرمانده کل قوايش کرده ولی نمی‌تونه.

باید دست بگذاری روی اطرافیان و سلامتیان، من هنوز نمی‌دونم سلامتیان کیه ولی باید معرفی کرد توی پاریس که بوده چی بوده؟ چند بار جبهه عوض کرده ما می‌تونیم بتازیم بهش حتی فکرهای بنی‌صدر را... من یک چیزی اخیراً شروع کردم به نوشتن که باید تمومش کنم. تا بنویسم کمی وقت می‌گیره تا شما عمل کنید و اون این است که ما یک خطوط اصلی داریم مال استعمار که خط مشخص آمریکائی دارد و معلومه که آن‌ها که وارد سیاست هستند می‌دانید، آن‌ها در خط آمریکا کار می‌کنند، یک خط مشخص هم، انگلیسی داریم یک خط مشخص هم روسی داریم، اما در ازای هر کدام از این خط‌های مشخص، هفت هشت، ده تا خط بدلی انقلابی داریم، مال آمریکا و روسیه است این خط‌های بدلی را باید برملا کنیم فرمولش را بگذاریم بفهمند که بنی‌صدر هم خط بدلیه یا نمی‌دانم فلان شخص خط بدلی است این را

اتفاقاً من تهیه کرده و فکر می‌کنم که چند تا سخنرانی هم توش هست متنها بدون اسم بنی‌صدر، بدون اسم بازرگان، باید اول این مفهوم را ایجاد کنند که ما خطوط بدلی داریم.

لااقل این مفهوم را که فهمیدند خوب خیلی‌ها نمی‌فهمند تا می‌گی که آقا؛ بنی‌صدر بده می‌گه خوب این پاریس بود و روزنامه داشته و مخالفت داشته، می‌گی حاج سیدجوادی بده می‌گه حاج سیدجوادی که چندتا کتاب ضد شاه نوشته(باید) از زمانی شروع کرد که این‌ها روش تعصب ندارند. مثلاً مثال مستوفی‌الممالک را و مشیرالدوله را که قبل از رضاخان همان خط پهلوی بودند و هنوز هم که هنوزه آن‌ها یک‌سره اطلاعات سیاسی دارند، به عنوان رجال برجسته ملی ازشان نام می‌برند. اما تعصب روی مستوفی‌الممالک نشان می‌دهند این را می‌شه حالی مردم کرد، اولین مسئله این‌که بعضی خط‌ها که شناخته شده‌اند دنباله‌اش خیلی ساده می‌روند جلو.

مخاطب: من باز هم به شما گفتم این خطوط را از آن شما به اصطلاح، شما این نیروها را دارید یعنی الان حزب برای کار خودش ارگان داره، روزنامه فلان، فلان این‌ها همه هست. ولی ما نیروئی هستیم که می‌توانیم، توان کار دیگر را داریم.

آیت: پس اولین کارمان اینه که، این ارتباط را با مرکز پیدا کنیم که نمی‌توانیم کاری بکنیم.

مخاطب: این ارتباط با مرکز را... من خودم هستم و سعی می‌کنم سه چهار نفر دیگر را هم پیدا کنم در رابطه با تبریز که هم، قرار شد، قرار بگیریم ولی باز هم خطوط کار ما توی آن جریان‌ها نمی‌خواهم چون این‌ها خیلی کارها می‌توانند بکنند، اون‌ها توی روزنامه‌شان بنویسید می‌تواند ببرد توی مردم و یا بگذارد به عهده کس‌های دیگر، ولی ما هم کار دیگر می‌توانیم بکنیم.

آیت: خوب آن‌را باید بشینیم، به‌رحال دقیق‌تر روش بحث کنیم یک نقشه‌هائی توی مغز من هست ولی پس از سازمان‌دهی در عمل، آن‌ها روشن می‌شود.»(انقلاب اسلامی، ۲۹ و ۵۹/۳/۲۸)

بلافاصله پس از انتشار نوار آیت در روزنامه انقلاب اسلامی، این روزنامه حامی رئیس‌جمهور، به افشاگری علیه وی می‌پردازد. این روزنامه در مقاله‌ای با عنوان خط بقایی سوابق گذشته او را مورد واکاوی قرار می‌دهد:

«حسن آیت در دفاع از اتهامات انتسابی در جلسه پنجمین در رابطه با حزب زحمتکشان می‌گوید «از سال ۵۰ به بعد با دکتر بقائی اصلاً رابطه نداشته...» از سال ۵۰-۴۲ من با بقائی رابطه سیاسی نداشتم من در سال ۴۰ که آیت‌الله کاشانی زنده بود با بقائی رابطه داشتم طبق اظهارات فوق آیت می‌پذیرد که تا سال ۴۱ در حزب زحمت‌کشان عضویت داشته و تا سال ۵۰ نیز در رابطه دوستانه؟! با مظفر بقائی بوده است مظفر بقائی رهبر حزب زحمت‌کشان که اخیراً نیز در رابطه با کودتای نافرجام در کرمان دستگیر می‌شود یکی از عاملین اصلی کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد است به‌طوری‌که حزب زحمت‌کشان کودتای ۲۸ مردادماه را به امر شاهانه!! قیام ملی تلقی می‌کرد و می‌کند و اعضاء آن هر ساله این روز را به مناسبت تسلط مجدد غول مهیب استبداد و استعمار جشن می‌گرفتند.

مظفر بقائی مبتکر و مجری خطی بود که استراتژی آن ایجاد تفرقه و نفاق بین روحانیون و روشنفکران است. خطی که استعمار بعد از اتحاد این دو نیرو و به قدرت رسیدن مصدق تنها راه سلطه مجدد خود تشخیص می‌دهد.

مظفر بقائی از تیرماه ۱۳۳۱ در ایفاء این نقش به دستور اربابان خارجی‌اش وارد عمل می‌شود و با دنبال نمودن این خط و ایجاد اختلاف بین این گروه‌ها مقدمات کودتای ۲۸ مرداد را پی می‌ریزد و در روز بعد از کودتا به افتخار این پیروزی با زاهدی عکس می‌گیرد.

قبول عضویت در این حزب از طرف حسن آیت به معنای پذیرفتن شرکت در کودتای ۲۸ مرداد و تثبیت استبداد و استثمار خارجی است. داشتن روابط دوستانه! (بقول حسن آیت) با مظفر بقائی تا سال ۵۰ معنای جز رابطه با بیگانگان و دربار و صحنه گذاشتن بر استعمار و استثمار و استبداد ندارد...

مظفر بقائی در صدر تفرقه و نفاق بین جناح‌های حاکم است. چه استراتژی آیت (به قول خودش) در ایجاد زمینه سقوط بنی‌صدر و رودررو قرار دادن

رئیس‌جمهور با امام و روحانیت به معنای حاکمیت جناح دیگر نیست، سیاست آیت‌ایجاد مقدمات سقوط جمهوری اسلامی از طریق ایجاد نفاق و تشتت در وحدتی که عامل پیروزی این انقلاب بوده و هست، می‌باشد. جای توجه است که نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی در تشخیص این خط دیده تیزبین‌شان(که حتی انتقاد از شورای انقلاب را موجب سلب صلاحیت نمایندگی می‌دانند) دچار اختلال می‌شود؟!»(انقلاب اسلامی، ۵/۵/۵۹)

احمد سلامتیان رئیس دفتر هماهنگی همکاری مردمی رئیس‌جمهور در واکنش به مسئله نوار آیت‌چنین می‌گوید:

«پس از انتخابات ریاست‌جمهوری یک اختلافاتی به‌وجود آمد و حق این بود که همان روزها که امام دستور فرمودند هرکس رئیس‌جمهور شد دیگران باید از او حمایت کنند کلیه این اختلافات کنار گذاشته می‌شد و مانند قبل از انقلاب همه در یک صف مقابل استعمارگران خارجی و ضدانقلاب داخلی بایستند. متأسفانه آثار انتخاب ریاست‌جمهوری هنوز هم باقی است و این موجب ناراحتی امام گشته است و جامعه روحانیت مبارز به حکم وظیفه، مسئله را تا تأمین رضایت امام دنبال می‌کند و سعی بر این دارد که همه را در یک جبهه تحت رهبری امام قرار دهد و من به عنوان یک طلبه از برادران و خواهران از همه گروه‌ها و دسته‌جات و به‌خصوص از رسانه‌های گروهی می‌خواهم آتش‌بس اعلام نمایند.

مجلس باید نشان دهد که کسانی را که قصد ایجاد برخورد بین قوای مختلف جمهوری اسلامی به هر قیمتی که بشود دارند در حریم خود نمی‌پذیرند ثالثاً بر عهده مقامات قضائی جمهوری اسلامی است که با تعقیب این نوع تحریکات نشان دهند در برابر دفاع از جمهوری اسلامی ایران و نهادهای آن مصمم و ثابت قدم می‌باشند و توطئه را در هر جا که یافت شود ریشه‌یابی نموده و از بین بخواهند برد.

در صورت اثبات جرم من این موضوع را نه تنها یک توطئه علیه رئیس‌جمهور بلکه توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی می‌دانم و معتقدم هیچ‌کس حق بخشش آن را ندارد و معتقدم که حزب جمهوری اسلامی نه تنها

باید فوراً موضع خود را نسبت به این موضوع روشن کند بلکه باید موضع خود را نسبت به آیت‌های دیگر که هنوز افشا نشدن هرچه زودتر بیان کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۲۹)

دفتر تحکیم وحدت که شایعه پخش نوار از سوی برخی از دانشجویان عضو آن صورت گرفته، بلافاصله نسبت به پخش نوار و سخنان ابراز شده در آن ابراز انزجار نمود و هرگونه دخالت خود در این ماجرا را تکذیب کرد. این سازمان این نوار را بخشی از رقابت دو جناح رقیب بر سر تصاحب قدرت دانست:

«دو نوار پیاده شده اخیر بیانگر دو جنبه از یک قضیه است. اول این که حکایت از برخورد دو جریان سیاسی از زمان‌های دور را دارد که طرفین سعی در حذف یکدیگر می‌کنند. دوم این که به خیال خود پس از طرح مسئله انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها توسط دفتر تحکیم وحدت، اینان می‌خواستند برای رسیدن به هدف خویش از آن بهره‌برداری سیاسی نمایند. یک طرف قضیه با حالتی قیّم‌مآبانه آن‌چنان از انجمن‌های اسلامی داد سخن می‌دهد که گویا تمامی انجمن‌های اسلامی در زیر نگین انگشتی ایشان قرار دارند!!! و طرف دیگر فرصت را برای کوبیدن دشمن سیاسی خویش غنیمت می‌شمارد.

آقای آیت از بنیان حزب جمهوری اسلامی و رئیس بخش سیاسی این حزب با یک سری تحلیل‌های ذهن‌گرایانه خویش خیال می‌کند می‌تواند نیروهای متعهد و معتقد به خط امام را به بازی گرفته و با بیهوده‌گوئی‌های خود ملت را به تمسخر بکشد.

آقای آیت به عنوان رئیس بخش سیاسی حزب جمهوری اسلامی آیا می‌تواند غیر از مواضع حزب مواضع دیگری را بیان کند؟

حزب جمهوری اسلامی مدعی است که ایشان نظرات شخصی خود را گفته است و این نظرات برخلاف مواضع حزب است. عجباً کسی که در صدر تشکیلات یک حزب قرار دارد تصوّرات شخصی خود را مطرح کند و این تصوّرات برخلاف نظر حزب باشد. ما با این مسئله به صورت یک جریان حزبی برخورد می‌کنیم نه یک جریان فردی و شخصی. ما نسبت به آنچه آقای

آیت در مورد انجمن های اسلامی گفته اند اعلام جرم می کنیم. حزب جمهوری اسلامی باید پاسخ گوی این یاوه سرائی های آقای آیت باشد که خیال می کند خط سیاسی مملکت را در دست دارد و هر طرفی را که می خواهد می تواند بزند. ما قضاوت روزنامه انقلاب اسلامی را در مورد انقلاب فرهنگی محکوم می کنیم. انقلاب فرهنگی که خواسته حتی امام بود و هست این گونه مورد اهانت قرار می گیرد که به خاطر مطالب تخیلی یک فرد ذهن گرا به توطئه و... تعبیر می شود. اگر روزنامه انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی بخواهند ما را وارد سیاست بازی های خود نمایند آن ها را به محاکمه خواهیم کشید.

تابه حال هیچ یک از اعضاء دفتر تحکیم وحدت که متشکل از تمامی نمایندگان رسمی انجمن های اسلامی و سازمان های دانشجویی می باشد و به خصوص شورای مرکزی به هیچ وجه با حزب جمهوری اسلامی و به خصوص آقای آیت ملاقات نکرده است.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۵۵)

حسن آیت در دفاع از سخنان خود در نوار و افشاگری روزنامه انقلاب اسلامی، گروه های چپ، سازمان مجاهدین خلق و دفتر هماهنگی رئیس جمهور را به توطئه ای کثیف بر علیه خود متهم می کند و به اتهامات روزنامه انقلاب اسلامی پاسخ می گوید:

«در بسیاری از قسمت های این دو نوار متن سخنان من به طور تحریف شده، سانسور شده و ناقص در روزنامه انقلاب اسلامی که کینه ای دیرینه با من دارد انتشار یافته است. این نوارها سند افتخار من است. روزنامه انقلاب اسلامی که در واقع باید گفت روزنامه ضد انقلاب اسلامی، علی رغم اتهام توطئه ای که به من نسبت می دهد در حقیقت خود دست به کثیف ترین و رذیله ترین توطئه ها علیه جمهوری اسلامی و من زده است. این ننگ است که در نظام جمهوری اسلامی ایران که قانون اساسی آن تفتیش عقاید را منع کرده است در یک جلسه خصوصی دوستانه یک نفر جاسوس بفرستند که دام گستری و پرونده سازی بکند. آقای بنی صدر در شورای انقلاب تعهد کردند که اگر چنین مسائل مبهمی پیش آمد قبلاً آن را در میان بگذارند تا سوء تفاهم از بین برود و آن را منتشر نکنند تا اذهان مردم نگران نشود ولی متأسفانه روزنامه انقلاب

اسلامی که منتسب به رئیس‌جمهوری است و همچنین دفتری که موسوم به دفتر هماهنگی رئیس‌جمهوری و مردم است این مسأله را رعایت نکردند. آقای رئیس‌جمهوری باید تکلیفش را با این روزنامه و با این دفتر روشن کند.

... هدف دیگر آن‌ها این است که چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت‌فقیه بودم می‌خواهند از من انتقام بگیرند. دومین هدف آن‌ها ترور شخصیت است آنها از نفوذ من در بین ملت ایران وحشت دارند و از نفوذ من در مجلس می‌ترسند چرا که بسیاری از نمایندگان مجلس مرا کاندیدای ریاست مجلس و نیابت ریاست مجلس کرده‌اند. آن‌ها می‌دانند که من مسأله هلی‌کوپترهای آمریکائی را که در حمله نافرجام آمریکا به ایران در کویر رها شده بود و در روی زمین نابود شد در مجلس طرح خواهم ساخت مسأله گروگان‌ها را در مجلس مطرح خواهم کرد و همین طور ده‌ها مسأله دیگر را، آن‌ها وحشت‌شان از این است.... آن‌ها چون دلیلی در دست نداشتند، در لابه‌لای نوار چند کلمه مثل شبکه و نقشه و برنامه از بالا و پائین جور کردند. برنامه‌ای که من در نوار بدان اشاره کردم عبارت از برنامه‌ای بود که در اجرای تصمیم شورای انقلاب پیرامون تعطیل دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی گفته بودم منظورم از برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند، این بود که دانشجویان را به دبیرستان‌ها بفرستیم و تعلیمات و ایدئولوژی اسلامی را در آن‌جا تدریس کنند گفتم بنی‌صدر نمی‌تواند در مقابل این برنامه مقاومت کند و او هم، همراه خواهد شد گفتن این‌که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند نشان می‌دهد که جلسه خودمانی و دوستانه بوده است. از این‌که گفتم بنی‌صدر اسلامی فکر نمی‌کند منظور این نبود که مسلمان نیست منظورم این بود که ملی فکر می‌کند. در مورد این‌که گفتم آقای بنی‌صدر در جبهه ملی دوم است و آقای بختیار و هدایت‌الله متین‌دفتری هم عضو آن بودند چیزی نیست که آقای بنی‌صدر بتواند منکر آن شود.... این مخاطب، چیزی جز یک جاسوس نبوده است ولی نه جاسوس بنی‌صدر یا جاسوس انقلاب اسلامی، بلکه وابسته به این دسته‌ی خلقی‌ها است که با این‌ها دارند کار می‌کنند.

همان‌طوری که در نوار آمده است ما از آقای بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور منتخب مردم حمایت می‌کنیم ولی در چهارچوب قانون اساسی و سایر قوانین. اختیارات رئیس‌جمهور را قانون اساسی سلب کرده است نه من. رئیس‌جمهور اختیاری ندارد که انقلاب اسلامی از قول من تیترو می‌زند.

من در یک ملاقات خصوصی به بنی‌صدر گفتم که با شما همان رفتاری را خواهم داشت که اگر جلال‌الدین فارسی‌کاندیدای مورد حمایت من، رئیس‌جمهور می‌شد. اگر فارسی‌ها یا هر کس دیگری از نظام جمهوری اسلامی ایران منحرف شود ما با او مبارزه خواهیم کرد. آن‌هم در چهارچوب قانون، استیضاح، سؤال و غیره در مجلس. در مورد جمله «امام‌مرد» من این کلمه «مرد» را به‌کار نبردم، من گفتم اگر خدای ناکرده، اگر امام دار دنیا را وداع کرد دشمن هجوم بیاورد و ما باید آماده باشیم. این حرف نشان‌دهنده نگرانی من از آینده مملکت است در نوار شما کوچک‌ترین نشانه‌ای از این که من علیه امام حرف زده باشم نمی‌بینید. حرف‌هایم همه در تائید امام و در خط امام بوده است.

این آقای سلامتیان طبق نوشته نشریات که در اروپا منتشر می‌شد و حالا هم وجود دارد به آقای بنی‌صدر و جبهه ملی دوم فحش می‌داد. حالا نمی‌دانم چطور شده است که بنی‌صدرپرست شده است. از سال ۴۷ تا بهمن‌ماه سال ۵۷ در نشریه جبهه ملی نامی از خدا و بسم‌الله برده نشده است بالای آن فقط نوشته شده بود استقرار حکومت ملی هدف جبهه ملی ایران است. ولی بعد در جریان پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی را با حکومت ملی مساوی دانستند. جبهه ملی یک خط بدلی است نه یک خط انقلابی که استعمار آن را در مقابل نهضت اصیل اسلامی علم کرده است.

پیروزی قیام سی‌تیر ناشی از مبارزه مذهبی‌ها است که پشت سر آیت‌الله کاشانی ایستاده بودند و شکست انقلاب ایران در کودتای ۲۸ مرداد ناشی از بی‌اثر ساختن آیت‌الله کاشانی و مذهبی‌ها بود. استعمار سعی دارد با تقویت خط بدلی جبهه ملی، مذهبی‌ها و روحانیت مبارز را، از جریان مبارزه خارج کند. کسی که علیه جمهوری اسلامی ایران توطئه کند مستحق اعدام است و

اگر ثابت شود که حتی خیال توطئه در مغز من بود حاضرم داوطلبانه اعدام شوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲)

ایشان در ادامه منظور خود از برنامه‌ای که رئیس‌جمهور آن را توطئه‌ای برای حذف خود می‌خواند، بیان می‌کند. او این برنامه را نه مربوط به خود بلکه مربوط به حزب و در جهت اسلامی کردن دانشگاه‌ها و نه حذف رئیس‌جمهور می‌داند:

«برنامه‌ای که در شورای مرکزی حزب هم مطرح شد، آقای دکتر بهشتی هم مبتکر آن بودند آقای دکتر بهشتی گفتند از چهارده خرداد موقعی که دانشگاه تعطیل می‌شود و به دستور امام و به تصویب شورای انقلاب برای این که دانشجویان بی‌کار نباشند، برای این که بتوانیم از این مدت استفاده بکنیم یک برنامه تعلیمات اسلامی، ایدئولوژی اسلامی به کمک متخصصان اسلامی، اسلام‌شناسان در تهران پیاده خواهد شد که به وسیله رادیو و تلویزیون هم کوشش می‌کنیم در سرتاسر ایران پخش بشود. این آن برنامه‌ای است که دم از آن زدم و گفتم و از همین کلمه بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند معلوم است این جلسه چی است؟ خودمانی و دوستانه بوده است دلیل آن چیست؟ اگر ما می‌خواستیم آن را ساقط کنیم که نمی‌گفتم ظاهراً هم همراه می‌شود یعنی چه یعنی همراه می‌شود با این برنامه نمی‌تواند همراه نشود. یک برنامه ایدئولوژی اسلامی است و تعلیمش به مردم بله به هر صورت این‌ها را این‌ها اسمش را گذاشتند توطئه. لابه‌لای کلمات چیزهای عجیب و غریبی انتخاب کرده‌اند. مثلاً گفتند که یک هجوم خیلی شدیدی خیلی شدیدتر آغاز می‌شود، در حدی می‌شود که بنی‌صدر را به‌طور کلی فلج می‌کند و حتی این هجوم خواهد شد البته این فلج می‌کند. همان‌طور که بعد از آن نقطه گذاشته‌اند. معلوم نیست چی بوده نخواستند بگذارند. ما نگفتیم فلج می‌کنیم و نخواستیم هم بنی‌صدر را آن خط را که نمی‌خواست جمهوری اسلامی و انقلاب فرهنگی پیاده بشود گفتیم هجوم چی. هجوم با تانک، با مسلسل، نه، هجوم فرهنگی، هجوم برای انقلاب فرهنگی.... گرچه خود آقا بنی‌صدر هم که در این جا گفته‌اند که آیت به او حمله کرده خیلی ساده است، شما مراجعه کنید

به نواری که از ایشان موجود است و فرصت نیست ما آن نوار را بگذاریم اگر آقایان خواستند قاعدتاً در اختیارشان می‌شود گذاشت. البته در آن نوار گفته‌اند که همه این آتش‌ها از گور آیت بلند می‌شود البته یک مقداری ستایش هم از خودشان کرده‌اند. اشکال ندارد. گفتند من بزرگ‌ترین اندیشه قرن هستم. ایشان که با کیش شخصیت مبارز هستند. مبارزه می‌کنند و کتاب می‌نویسند این عین جمله ایشان است گفتند من بزرگ‌ترین اندیشه قرن هستم. کتاب من بزرگ‌ترین کتاب قرن است. که من به این مسائل کاری ندارم....

در مجلس خبرگان به نمایندگان هم گفتم آقایان امکان این‌که من رئیس‌جمهور بشوم بیشتر است تا رهبر بشوم. چون من فقیه مرجع که نیستم ولی معهداً من دارم اختیارات رئیس‌جمهور را کم می‌کنم. چرا برای این‌که از دیکتاتوری می‌ترسم برای این‌که می‌ترسم یک انورسادات پیدا بشود (مثل این‌که صریحاً در مجلس هم ذکر شده) و کودتا کند ولی رهبر که نمی‌خواهد کودتا کند. شما فرماندهی کل قوا را بدهید به رهبری که در این نوارها هم اتفاقاً آمده است. فرماندهی کل قوا را بدهید، اختیارات مهم و اساسی را بدهید به رهبر و مجلس، این مسائل را من گفتم و بعد در همان مجلس البته اختیارات خیلی کم شد بدیهی است، به نفع ملت اختیارات البته در انحراف کم شد. در خدمت رئیس‌جمهور هرکاری می‌خواهد بکند رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، و آن وقت این‌ها آمدند تیتتر زدند برای من اول آن تیتتر را که در آن، این‌جا نوشته است رئیس‌جمهور اختیار ندارد. خواسته بگوید که یعنی ما اختیاراتش را سلب کرده‌ایم. نه اختیاراتش را قانون سلب کرده است. اما این را توهین دانسته است. این را توطئه دانسته است. این روزنامه انقلاب اسلامی، رئیس‌جمهور را در ۲۷ مهر به صورت مترسک کشید. حتی به دنیا هم مخابره شد که رئیس‌جمهور یک مترسک است. من هم در مصاحبه‌های علنی‌ام گفتم. یادآور شدم که رئیس‌جمهور در ایران مثل رئیس‌جمهور در فرانسه در دوره جمهوری چهارم، نه جمهوری پنجم رئیس‌جمهوری که می‌تواند خدمت کند، راهش باز است. اما اگر خواست کودتا کند. البته بنی‌صدر نیست. چندسال دیگر ۵۰-۱۰۰ سال، ۱۰۰۰ سال دیگر، قانون اساسی را که برای یک روز نمی‌نویسند. در همان

مجلس حالا آقای بنی صدر چه گفت و یک جمله ای گفت که همه هم شنیدند گفت که من عاقل نیستم (حالا البته کلمه ای دیگر گفت که حتی من آن کلمه را هم نمی خواهم [بگویم شاید] کلمه رکیک باشد) اگر این ریاست جمهوری را قبول کنم. خیلی خوب ایشان قبول کردند. اشکالی هم ندارد. اما این قضاوت روزنامه انقلاب اسلامی است، قضاوت من نیست. این مترسک است و این جا هم کشیده است. آیا این اهانت است به مقام ریاست جمهوری یا این که من گفتم رئیس جمهوری در قانون اساسی ما مثل پادشاه انگلستان است. یک مقام تشریفاتی یک مقام محترم، اما اختیارات کم. اختیارات عمده به دست مجلس است. به دست نخست وزیر است و به دست رهبر است. البته این ها هم به نحوی تقسیم شده است که به هیچ وجه نمی توانند منحرف بشوند و خطا بروند. علت این که آقایان دارند از من انتقام می گیرند این است چون آن رئیس جمهوری که آن ها درست کرده بودند الان برای شما توضیح می دهم. از شاه مقتدرتر، می توانست مجلس را منحل کند. قضات را باید منسوب می کرد. قوانین را می توانست وتو کند. فرمانده کل قوا بود. همه چیز دست آن رئیس جمهور بود. خوب اگر من یک فرد مغرض و جاه طلبی بودم، دو درصد که احتمال داشت من رئیس جمهور بشوم، خوب می گفتم من رئیس جمهور می شوم، این همه اختیارات، نه من نگذاشتم آن رئیس جمهور برای این ملت درست بشود. آن اختیارات را تقسیم کردیم. بین رهبری و مجلس و نخست وزیر تقسیم شده و تازه این مانده است. آن رئیس جمهور اگر درست می شد خیلی خوب حالا آقای بنی صدر می رفت فردا یک کس دیگری می آمد. پس فردا یک کسی دیگر می آمد. خیلی ساده مسیر را عوض می کرد که در تاریخ بسیار داریم...

حالا قسمت انحرافش، بنی صدر دو سال قبل از انقلاب با شاهپور بختیار یا دکتر صدیقی برنامه داشت. تماس داشتند و به شاهپور بختیار گفتند تو نخست وزیر بشو و ما تو را از جبهه ملی بیرون می کنیم که اگر امام هم مرد تو را وزیر و نخست وزیر کنیم. این ها اصلاً در اینجا امام مرد معنی دارد. امام مرد

یعنی چه؟ جمله‌ای که من گفته‌ام این است: اولاً بحث بنی‌صدر دیگر نیست. بحث جبهه ملی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲)

آیت عامل ضبط نوار را دانشجوی دانشگاه تبریز اعلام کرد و توطئه نوار را ساخته و پرداخته سازمان مجاهدین خلق و دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور دانست:

«من توطئه‌گرم اما توطئه علیه چه کسی؟ من قبل از سقوط رژیم برای از بین بردن آن می‌نشستیم و علیه آن کار می‌کردیم، توطئه می‌کردیم، اما باید دید توطئه را چه کسی کرده است. دفتر هماهنگی و مجاهدین خلق علیه جمهوری اسلامی و من توطئه کرده‌اند شخصی که پیش من آمد و با دسیسه هم آمد شخصی است به نام عزت‌الله کفایتی و اهل محلات است.»

او گفت که ما بعد از انقلاب دانشجویان تبریز را متشکل کرده‌ایم و اکنون آن‌ها دارند مایوس می‌شوند. او سئوالاتی مطرح کرد و ما هم جواب دادیم از جمله گفت آیا ما می‌توانیم رجوی را بکشیم گفتیم او قابلیت کشته شدن را ندارد، گفت موسی خیابانی را چطور، او در تبریز رأی می‌آورد شما اجازه می‌دهید که ما تقلب کنیم گفتیم نه این شخص پیش موسوی تبریزی رفته و همان سئوالات را از وی کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۴)

با ادامه یافتن افشاگری روزنامه انقلاب اسلامی و پاسخ سران حزب جمهوری اسلامی، ارگان این حزب رهبر سازمان مجاهدین خلق را مسئول بحران نوار آیت می‌داند و او را متهم می‌سازد به طور تعمدی نوار را در اختیار رئیس‌جمهور قرار داده است. این روزنامه اطرافیان رئیس‌جمهور را توطئه‌گر خوانده و این‌بار خود رئیس‌جمهور را نیز خطاب قرار داده و با شاه مقایسه می‌کند:

«... در شرایطی که خسرو قشقائی‌ها بدین بهانه که نباید مجلس شورای اسلامی را تضعیف کرد، پروبال داده می‌شوند، در شرایطی که ناصر یمین مردوخی‌ها که دیروز نوکر دست‌به‌سینه شاه مخلوع بوده‌اند از طرف دفتر هماهنگی ریاست‌جمهوری به استان‌های حساسی همچون لرستان فرستاده می‌شوند، در شرایطی که ابراهیم یونسی‌ها که صدمیلیون تومان پول ملت را به

خلقى‌ها داده‌اند تا مسلمانان كُرد را قتل عام كنند، دوباره از طرف دفتر هماهنگى مورد توجه قرار مى‌گيرند، در شرايطى كه فريد تعريف‌ها بي‌رحمانه توسط ضدانقلاب به شهادت مى‌رسند و آب از آب تكان نمى‌خورد، در اين شرايط اين پندار دور از ذهن و واهى به نظر نمى‌رسد كه خيرچينان مجاهدين خلق در پى صحبت‌هاى خصوصى اين و آند تا نوار آن را در ديدار خصوصى مسعود رجوى (رهبر چماق‌داران مترقى) با رئيس جمهورى به‌دست رئيس جمهورى بدهند و سخن از توطئه خلق كنند و از اندیشه، جنائت بيافرينند و اين كسانى كه دم از قاطعيت ملي‌وار مى‌زنند بدین گونه قصاص مى‌كنند جنائتى را كه هرگز اتفاق نيفتاده است!

حكاييت ما، حكاييت آيت نيست، حكاييت جنائتى است كه در حق اين ملت روا داشته مى‌شود. ما از سخنان بدور از مسئوليت آيت دفاع نكرديم و نمى‌كنيم در عين حال پرده از فاجعه‌اى بر مى‌داريم كه در صورت تحقق كامل آن پايه‌هاى حكومت فاشيسم را تشكيل خواهد داد. فاجعه پيروزى هوچى‌گرى بر منطق و روابط پنهانى با قدرت‌هاى حاكم جهانى بر فلسفه شهادت و كج شدن ترازوى نه شرقى نه غربى به نفع غرب يا شرق، فاجعه اين است. چه كسى گفته است كه بايد مجلس شورى اسلامى مطابق ميل قواى قهریه و مجريه باشد؟ اگر اين گونه است كه پس بهتر است رئيس قواى مجريه (درست مثل زمان شاه) خودش نمايندگان مجلس شورا را نيز انتخاب و انتصاب كند پس اين وسط ملت چه كار است؟ قانون اساسى چه كار است؟ و شعار دموكراسى براى چيست؟ و اين كيست كه اين گونه همه دستاوردهاى انقلاب را به تمسخر گرفته است، اين كيست؟» (جمهورى اسلامى، ۲/۴/۵۹)

آيت‌الله بهشتى دبير كل حزب جمهورى اسلامى هرگونه دخالت حزب مطبوعش در طرح‌هاى براى حذف رئيس جمهور را رد نموده و مسئله نوار آيت را مسئله شخصى و غيرتشكيلاتى مى‌داند. او از رئيس جمهور مى‌خواهد توضيح دهد به چه علت جنجال تبليغاتى در مورد اين موضوع به راه انداخته است:

«این را علم کردن و این همه درباره‌اش سروصدا به‌راه انداختن به هیچ‌وجه با مصلحت انقلاب سازگار نیست و ما با دوستان این مسئله را رسیدگی خواهیم کرد که ببینیم به چه داعیه و به چه انگیزه‌ای روزنامه انقلاب اسلامی به‌عنوان پرده برداشتن از مسائل پشت پرده و امثال این‌ها چنین جوی را می‌خواهد در جامعه ایجاد کند. این با آن‌همه تأکید امام و با آن‌همه علاقه امت به این‌که باید نیروها و چهره‌ها و مسئولین و سازمان‌ها سعی کنند با تفاهم و هماهنگی بیشتر عمل کنند، سازگار نیست. به نظرم آقای بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی است که بایستی پاسخ دهند که از اول بحث این نوار و بحث این حرف‌ها را به سر زبان‌ها انداختن و بعد هم منتشر کردن، تا چه حد با آهنگ نزدیک‌تر شدن، می‌تواند سازگار باشد. امیدوارم توضیحی که آن‌ها می‌دهند بتواند ملت ما را روشن کند که واقعاً چه انگیزه‌ای در کار است. به هر حال من فکر می‌کنم در این مورد سوال کننده بایستی خود ملت باشد و پاسخ دهنده هم بایستی گردانندگان روزنامه انقلاب اسلامی باشند و چون امتیاز آن به نام برادرمان آقای بنی‌صدر است طبعاً ایشان هم بایستی در این مورد توضیح دهند... این را باید ثابت کنند که آیا سخن یک نفر چه حد می‌تواند نشان دهنده چنین چیزی باشد؟ آقای بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور و به طور کلی هر فردی که از چهره‌های فعال مسئول امور سیاسی و اجتماعی باشد، قبل از این‌که مسائل را این‌طور منتشر کنند باید تحقیق کنند تا ببینند آیا این طرز فکر و سخن یک فرد یا چند فرد است یا این‌که مسئله، مسئله یک سازمان متشکل. چه سازمان متشکلی است که نه حزب جمهوری اسلامی از او خبر دارد و نه دوستان ما؟ اگر این‌ها واقعاً از چنین سازمانی خبر دارند، خیلی به‌جا است که دقیقاً به اطلاع ما برسانند و لازم بوده است که چنین سازمانی قبلاً به اطلاع ما رسیده باشد.

آقای بنی‌صدر قبلاً با خود ما درباره یک چنین نواری و چنین مطلبی صحبت کردند، اما من به ایشان توضیح دادم که این مسئله اگر به فرض صحت داشته باشد، یک مسئله با آن کیفیتی که شما از آن برداشت دارید، نیست و دلایل قانع‌کننده‌ای هم به ما ارائه نکردند و امیدوارم دلایل کافی ارائه کنند و

ملت ایران بدانند که واقعاً چنین وضع گسترده‌ای بوده است یا صرفاً اظهار نظر چند نفر روی مسائل ایران، آن‌هم تازه اگر صحت داشته باشد....

اگر در بیان نقطه‌نظرها برای برادرمان آقای بنی‌صدر ابهامی وجود داشته باشد، همیشه هستیم و فرصت داریم که با هم صحبت کنیم. به‌خصوص که ما قرار گذاشته‌ایم هر هفته یا دو هفته یک‌بار نهار با هم باشیم و چند ساعتی آزاد با یکدیگر صحبت کنیم و این برنامه دیروز(سه‌شنبه) هم بود و در منزل ما بود. با بودن چنین فرصتی چه حاجتی، به این‌که در سخنرانی‌ها و روزنامه‌ها این‌گونه مسائل مطرح شود؟ من بار دیگر تأکید می‌کنم که جو جامعه بایستی جو تبادل نظر آزاد و رسیدن به نقطه نظرهای مشترک و هماهنگ کردن نیروها برای ایفای مسئولیت‌هائی باشد که به‌عهده همه ماست.»(جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۹)

روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله‌ای با عنوان «بس کنید آقایان، بس کنید» به قلم م - رهیار(احتمالاً به قلم میرحسین موسوی که قبلاً با نام مستعار رهپو مشخص می‌شد.) به اطرافیان رئیس‌جمهور از جمله احمد تاجیک، احمد سلامتیان، غضنفرپور و سید حسین نواب صفوی با ادله یادآوری می‌کند که اقدام سید حسن آیت ربطی به حزب جمهوری ندارد.

«شما آقایان تحلیل‌گر و توطئه‌یاب که دریافته‌اید ناگهان توطئه شگفت‌انگیزی را علیه شخص رئیس‌جمهور کشف و خنثی کرده‌اید آیا در محتویات نوار دقت کرده‌اید؟ آیا توجه داشته‌اید محتویات نوار نه تنها به هیچ‌وجه نمی‌تواند دلیل کافی و متقنی برای ایجاد یک توطئه باشد بلکه از یک اظهار نظر عادی بیشتر تجاوز نمی‌کند!

گوینده سخنان نوار که در نوار خودش را منادی حزب معرفی کرده کسی است که به‌هیچ روی نظریاتش نظریات حزب نیست و به همین دلیل است که با وجودی که خودش را کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری کرد، حزب او را تأیید نکرد(در حالی که کاندیدایش را به‌دلایلی حذف کرده بودند) و همین شخص که خودش را صاحب نفوذ در انجمن‌های اسلامی قلمداد کرده کسی است که انجمن‌های اسلامی به‌هیچ روی در انتخابات ریاست‌جمهوری از او

حمایت نکردند و او اگر دارای تشکیلات عریض و طویلی بود که بتواند به وسیله آن تشکیلات توطئه کند، به وسیله همان تشکیلات برای خودش در انتخابات فعالیت کرده بود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۹)

شواهد موجود و بررسی دقیق تر ساختار تشکیلاتی حزب جمهوری اسلامی^۱ نشان می دهد ادله روزنامه جمهوری اسلامی و سران حزب جمهوری اسلامی در مورد شخصی بودن نظر آیت قرین واقعیت بوده است. زیرا اولاً سید حسن آیت در میان شورای مرکزی حزب از نظر فکری و دیدگاه سیاسی منفرد بود و دوم این که خود حزب حتی در شورای رهبری و شورای مرکزی از افرادی با موضع سیاسی یکدست و هماهنگ تشکیل نشده بود. جریان مؤتلفه اسلامی از یک سو و جریان مجاهدین انقلاب اسلامی که بعدها به اصلاح طلبان معروف شدند از سوی دیگر و نخبگان مذهبی، علمی و تکنوکرات های مستقل که اطراف آیت الله بهشتی را احاطه کرده بودند دارای مواضع متفاوت و گاه متضاد بودند. در درون حزب نیز جریان چپ و راست وجود داشت، چپ ها از اطرافیان آیت الله بهشتی بودند. و راست ها متمایل به مؤتلفه و برخی روحانیون جامعه روحانیت تهران همچون مهدوی کنی بودند.

در ارکان عالی حزب جمهوری اسلامی همه افراد نسبت به رئیس جمهور نظر منفی نداشتند. برخی مخالف سرسخت رئیس جمهور (جلال الدین فارسی، عبدالحمید دیالمه، خوئینی ها)، برخی به طور همزمان مخالف آیت الله بهشتی و رئیس جمهور (سید حسن آیت)، برخی نیز معتدل و خواهان همکاری با رئیس جمهور با حفظ موضع خود بودند (سید مصطفی میرسلیم و موسی کلانتری) و لذا شورای مرکزی و حتی شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی نظر یکسانی نسبت به رئیس جمهور نداشتند. چنان که گفته شد در شورای رهبری حزب در مورد تعامل با رئیس جمهور اختلاف نظر وجود داشت و دو عضو از پنج عضو شورای رهبری (محمد جواد باهنر و موسوی اردبیلی)

۱- رجوع شود به کتاب: احزاب و جناح های سیاسی ایران امروز، عباس شادلو، ۱۳۸۶، نشر

خواهان تعامل با رئیس‌جمهور با حفظ مواضع کلی خود بودند. لذا اگر مخالفتی از جانب حزب به‌طور سازمان یافته وجود داشته حداقل می‌توان گفت نمی‌توانسته از ناحیه کسی بوده باشد که توأمأً مخالف رهبر حزب مطبوع خود و رئیس‌جمهور است.

روزنامه کیهان مورخ ۵۹/۴/۲ طی مصاحبه‌ای با اکبر هاشمی رفسنجانی عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی که حسن آیت دبیر سیاسی آن بود سؤالاتی را در خصوص نوار منتسب به حسن آیت مطرح می‌سازد و ایشان پاسخ می‌دهد:

«آقای هاشمی رفسنجانی در پاسخ این سؤال که آیا ممکن است بفرماید با چه قسمتش [نوار] موافق نیستید اظهار داشت:

در یک جاهائی با تعبیرات، شخصیت مقام ریاست‌جمهوری مراعات نشده یا جائی صحبت از این شده که یک کاری می‌کنیم که مثلاً ایشان مقاومت نتواند بکند یا تعبیرات از این قبیل. این‌ها درست نیست به‌طور کلی چون سیاست حزب همان‌طور که دیدید و حزب قبلاً به واحدها بخش‌نامه کرده بود سیاست کلی حزب‌مان این است که با ریاست‌جمهوری همکاری بکنیم تأیید کنیم او را و بگذاریم با مسئولیتی که ایشان دارد، بتواند مسئولیتش را انجام دهد و این‌طور برخورد می‌کنیم، گرچه کار ایشان یک برخورد خصوصی بوده. دقت مسئله این است که آقای آیت اگر این حرف‌ها را می‌رفت اعلام می‌کرد و هیاهو راه می‌انداخت خوب خیلی محکوم بود ولی در یک جلسه خصوصی ایشان صحبت کرده که مثل این‌که این‌طور پیدا است سه، چهار نفر یا کمتر بوده‌اند و اظهار عقیده‌ای کرده است در یک محیط خصوصی حشش نبود که اولاً این رویه عمل می‌شد که نوار را بگیرند و پیش رئیس‌جمهوری ببرند، تفتین‌ها و دوبه‌هم‌زنی‌ها بشود. این‌ها همه با حسن‌نیت نبوده من مطمئناً می‌توانم این قضاوت را بکنم این‌ها با حسن نیت انجام نشده. کلیاتی پیاده کردند و به من دادند و من این را خوب نمی‌بینم. کاش زودتر عمیقاً ما را در جریان می‌گذاشتند، وقتی که تو روزنامه می‌خوانیم که یک گروه دیگر می‌گوید ما قبلاً نوار را دیده بودیم بهتر بود ما که بیشتر می‌توانستیم مؤثر باشیم نیز

می‌دیدیم و حالا بعد از همه این‌ها بدموقعی این‌ها منتشر شد درست ما عصر سه‌شنبه میثاق را امضاء کردیم و صبح چهارشنبه این‌ها منتشر می‌شود آدم یک قدری تردید می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲)

گویا پیش از پخش نوار در جلسات متعدد رئیس جمهور با شورای رهبری حزب موضوع نوار مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت میثاق بین آن‌ها امضاء شده بود. هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

«نگرانی امام دقیقاً مربوط می‌شود به همین قضیه‌ای که در همین دو سه روز به صورت دو نوار پخش شده. همین مسئله قبلاً مطرح بود منتهی خصوصی‌تر که آقای بنی‌صدر گله‌هایی داشتند و عذرهایی بود و حواشی آن مسائلی گفته می‌شد که این نگرانی‌ها را ایجاد کرده بود. حالا که دیگر پخش شد روشن شد که خیلی مسئله عمیق و وحشتناک نیست. خوب یک شخص با مقامی اختلاف داشته. اختلاف نظر و رویه داشته و حرف‌هایی زده و نگرانی‌هایی داشته که مسئله تمام می‌شود حالا که دیگر رو شد گرچه رو شدن آن به نفع نبود که در جامعه آن قدر لزوم نداشت که هیاهو راه بیفتد. می‌شد خصوصی‌تر این مسئله حل شود. به هر حال در جلسات طولانی متعددی که دوستان ما با آقای رئیس‌جمهوری و افراد دیگر داشتند اختلافات را حل کردیم بنابراین همان حرف‌های قبل هم دیگر موردی ندارد و میثاقی تهیه شد و امضاء شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲)

بنی‌صدر در پاسخ به اظهارات هاشمی رفسنجانی مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی نموده و اعلام می‌کند که هر دو نوار در اختیار سران حزب جمهوری اسلامی از جمله هاشمی رفسنجانی قرار گرفته و خود ایشان تأکید داشته‌اند که درباره آیت نوشته شود:

«س - آقای بنی‌صدر دیروز آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای با کیهان گفته است که شما از آن نوارها یک کلیاتی را به آن‌ها داده‌اید، آیا صحیح است یا این که متن پیاده شده نوار را داده‌اید؟

ج - از نوار اولی قسمت‌های مهم خوانده شد و از دومی عین آن را داده‌ام.

س- شما دیروز به یکی از خبرنگاران ما گفته بودید که در جمع مسئولین صحبت فرصت طلبان پیش آمده و از شما خواسته اند مواردش را بگوئید و اسم آقای آیت که پیش آمده گفتند مورد ایشان را علناً بگوئید. ممکن است در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

ج- مشخصاً آقای هاشمی رفسنجانی گفت راجع به ایشان بنویسید.
س- آقای هاشمی رفسنجانی این طور عنوان کرده اند که یک مسئله جزئی بوده است.

ج- مسئله جزئی نیست، توطئه ای است که هر روز و شب در کشور می شود. شما چه اصرار دارید که یک مسئله به این مهمی را ساده جلوه دهید، آیا چون آیت مسئول حزب شما بوده است باید مسئله را به سادگی برگزار کرد؟ آیا بهتر نیست به جای این کار روش اسلامی را پیش گیرید و ریشه فساد را از خود برانید.

س- این روزها بحث از میثاق است جریان میثاق چیست؟
ج- جریان از این قرار بود که صحبت شد که اگر اشخاص را متهم کردند چه جور رسیدگی شود و اگر کسی از اخلاق بیرون رفت چه باید بکنیم، با فرصت طلبان چگونه عمل کنیم و مسائل دیگر.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲)
تقاضای مشابهی از سوی روزنامه جمهوری اسلامی قبل از آن که نوار پخش شود عنوان شده بود. این روزنامه دو هفته قبل از پخش نوار از رئیس جمهور می خواهد نوار را پخش کند و به شایعات پایان دهد. این روزنامه تمام قضایا را به عده ای «فرصت طلب ویژه» که در روزنامه منتسب به رئیس جمهور کار می کنند نسبت می دهد.

«مدتی است که گروهی شایع کرده اند که گویا یک نوار از یکی از شخصیت های سیاسی به دست آمده که او در این نوار چنین و چنان گفته است. نوار مذکور که به شکل چماقی در دست گروه خاصی درآمده بود هم اکنون تولید مثل کرده و مستمسکی برای گروه های چپ نیز شده است. ما از رئیس جمهور می خواهیم اگر چنانچه واقعاً چنین نواری وجود دارد دستور بدهند تا کاملاً از رادیو و تلویزیون پخش شود تا مردم کاملاً در جریان قرار

بگیرند و اگر حقیقتاً چنین نواری وجود ندارد بهتر است این گروه‌ها دست از چنین تاکتیک‌ها بردارند زیرا که بالاخره حق آشکار و حقیقت پیروز خواهد شد.

یکی از روزنامه‌ها که خودش را منصوب به قوای مجریه می‌داند به طرز بی‌رحمانه‌ای در جهت ایجاد اختلاف و تشنج در جامعه حرکت می‌کند بهتر است رئیس‌جمهور به روزنامه مذکور تذکر دهند که بیش از این از حیثیت مقام محترم رئیس‌جمهوری به نفع ماجراجویی خودش مایه نگذارد زیرا رئیس‌جمهور یک چهره محبوب ملی است و متعلق به یک گروه فرصت‌طلب ویژه نیست و به یک اندازه به همه تعلق دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۳)

علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بعدها در خاطرات خود مسئله نوار آیت را امری شخصی و جریان کودتایی که بنی‌صدر به آن اشاره کرده بود را غیرواقعی و تنها مربوط به خصومت شخصی یک نفر با رئیس‌جمهور می‌داند. به عبارتی او هرگونه برنامه گروهی از پیش طراحی شده برای به سقوط کشاندن رئیس‌جمهور را مردود می‌داند:

«با بخش‌هایی از سخنان شهید آیت موافق نبودیم، اما با این شیوه بنی‌صدر هم که درست یک روز بعد از این‌که ما میثاق دوستی و همکاری امضا کردیم و تصمیم گرفتیم اختلافات را با یکدیگر حل و فصل کنیم و او به این به اصطلاح افشاگری پرداخت، به شدت مخالف بودیم. می‌شد این مسأله خصوصی‌تر حل شود و از ایجاد تنش بیش‌تر در جامعه پرهیز شود. من مطمئن بودم که دوه‌هم‌زنی‌های موجود در این جریان‌ها با حُسن نیت نیست و آقای بنی‌صدر هم با تکیه بر این‌گونه موارد به بیراهه می‌رود. تنها نقطه‌مثبتی که این کار داشت، این بود که چون از چند وقت پیش سروصدایی بلند شده بود که کودتایی علیه رئیس‌جمهور در جریان است و مردم کمی دلهره داشتند و می‌پرسیدند که واقعاً این کودتاچیان چه کسانی هستند؟ حالا مطلب روشن شد که قضیه برمی‌گردد به یک نفر و کودتای آن یک نفر هم در حد بیان یک سری مخالفت‌ها در یک جلسه خصوصی بوده است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵،

(۱۲۶)

در ادامه هاشمی رفسنجانی به جلسه دیگری با بنی صدر در منزل محمدجواد باهنر اشاره می‌کند که برای حل و فصل اختلافات ناشی از نوار آیت تشکیل شده و در نهایت به امضاء تفاهم‌نامه‌ای بین اعضای شورای انقلاب منتهی شد: «به دنبال اتهام توطئه و کودتا علیه رئیس‌جمهور که با انتشار نوار سخنان دکتر آیت در روزنامه انقلاب اسلامی، شدت گرفته بود، بار دیگر روابط بین مسئولان کشور متشنج شد و گروهی با دست‌آویز قرار دادن این مسأله حزب جمهوری اسلامی را مورد حمله و تهاجم قرار دادند و این در حالی بود که امام طی سخنانی [در تاریخ ۱ تیر ۱۳۵۹] اهمیت حفظ اسلامیت نظام را مورد اشاره قرار داده بودند و بار دیگر بر دوری از اختلافات و حرکت در تحت لوای توحید تأکید کرده بودند.

همین سخنان امام موجب گردید که ما برای رفع اختلافات پیش‌قدم شویم و جلسه‌ای را برای رفع سوءتفاهم‌های پیش آمده بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی برپا کنیم.

این جلسه [در تاریخ ۳ تیر ۱۳۵۹] در منزل دکتر [محمد جواد] باهنر و پس از جلسه رسمی شورای انقلاب با حضور آقایان بنی‌صدر، بهشتی، خامنه‌ای، مهدوی‌کنی، موسوی اردبیلی، بازرگان، سبحانی، باهنر، من و جمعی دیگر از اعضای شورا تشکیل شد و تقریباً همه حرف‌های گفتنی از سوی طرفین زده شد و در نهایت هم مشخص شد که اختلاف فاحشی بین ما وجود ندارد، بلکه گاهی به وسیله دشمنان کینه‌توز و گاهی هم به وسیله دوستان ناآگاه، اختلاف دیدگاه‌ها که خواه‌ناخواه در هر جامعه‌ای وجود دارد، جنگ قدرت وانمود می‌شود و مسائلی را ایجاد می‌کند. در خصوص جریان اخیر نیز به اتفاق اعلام شد که این مسأله مربوط به دیدگاه‌های شخصی آقای آیت است و هیچ ارتباطی به حزب و یا دوستان ما در شورای انقلاب ندارد.

خلاصه این‌که: «جلسه خوش‌انجامی بود و در خیلی از مسائل که قضاوتی غیابی از یکدیگر داشتیم، به نقاط مشترکی رسیدیم و تقریباً سوءتفاهم‌های موجود برطرف شد و قرار شد با همکاری و هماهنگی و تفاهم کامل، مسئولان مملکتی و همچنین حزب جمهوری اسلامی کار خود را ادامه بدهند و از

هرگونه مسائلی که احیاناً رسانه‌ها می‌خواهند به وجود بیاورند که باعث ایجاد جو تشنج باشد، جلوگیری شود و تصمیم گرفته شد بیشتر مسئولان با مردم صحبت کنند و حتی مصاحبه رادیو و تلویزیونی مشترکی هم آقای بنی‌صدر، رئیس‌جمهور و بعضی از اعضای شورای انقلاب انجام دهند تا مسائل با هماهنگی بیشتری برای مردم تشریح شود.»

در پایان هم پس از بحث و گفت‌وگوی فراوان، توافق‌نامه‌ای تهیه و همه آن را امضا کردیم. رئوس این توافق‌نامه چنین بود:

- محور همکاری و عمل اسلام در جامعیت و خلوص خویش است.
- با افراد گروه‌های التقاطی تا وقتی بر عقیده التقاطی هستند، همکاری و وحدت میسر نیست، اما دشمنی و رفتار خشن و زورگویانه نیز جز در مقام مقابله به مثل جایز نیست.

- بروز هرگونه تمایل التقاطی از هر نوع باید فوراً در جمع طرح و انتقاد شود.
- اصل میان تمایل‌ها بر همکاری و براساس نظر و اخلاق اسلامی است.
- گروه‌ها و احزاب در جامعه ما پذیرفته هستند، رفتار ما با گروه‌های اسلامی به ترتیب زیر است:

الف - اتخاذ روش‌های غیراسلامی از قبیل دروغ، تهمت و... از سوی گروه‌های اسلامی ممنوع است و در این باره باید با سرعت و قاطعیت تصمیم لازم اتخاذ و اعلام شود.

ب - گروه‌هایی که بر طبق قانون اساسی امکان فعالیت دارند تا وقتی به رویه خشونت نگرویده‌اند به توطئه دست نزده‌اند و بحث آزاد را نفی نکرده‌اند، باید در حدود قانون اساسی فعالیت آن‌ها حفظ شود و بالاتفاق با هر نوع تخلف مقابله شود.

ج - با گروه‌ها تا وقتی اسلام را در جامعیت خویش پذیرفته‌اند، وحدت بنیادی ممکن نیست.

- هیچ‌کس و هیچ گروه اسلامی نباید قوت خود را در ضعف دیگران بجوید و همه باید بکوشند که نهادهای قانون اساسی تضعیف نشود.

-قانون باید از سوی همه مراعات شود، ولی نباید قانون چماق شود. برای این کار باید:

الف - رئیس‌جمهور، مجلس، ارگان‌های دولت و روحانیت تضعیف نشوند.

ب - قانون باید توسط مقام مسئول و به دستور مقام دستور دهنده قانون، به مورد اجرا درآید.

-از صاحبان تخصص در پیشرفت مملکت باید استفاده شود و در این مورد کافی است که مقامات مسئول مملکتی تا سطح معاونین وزرا پایبند به مسائل مذهبی باشند.

-جوانان مسلمان باید مورد کمال توجه قرار گیرند و نباید با آن‌ها طوری رفتار شود که احساس بازیچه شدن به آن‌ها دست دهد. ولی این به آن معنی نیست که جوانان می‌توانند به جای مقامات تصمیم‌گیرنده، تصمیم بگیرند.

-جنگ و مبارزه قدرت، چه شخصی و چه گروهی، ممنوع است و باید کوشش فراوان در جهت تشکیل جبهه اسلامی به عمل آید.

-وابستگی و یا عدم وابستگی به گروه یا حزب نباید امتیاز به حساب آید. این احزاب و گروه‌ها نیز نباید پناهگاه و یا وسیله کوییدن اشخاص قرار گیرد.

-روزنامه‌ها نباید وسیله جنگ قدرت و به وجود آوردن و تشدید اختلافات شخصی قرار گیرند، در غیر این صورت باید به فوریت مؤاخذه شوند.

-رادیو تلویزیون نباید وسیله تسویه حساب‌های گروهی و فردی باشد و باید خط عمومی انقلاب اسلامی و دولت اسلامی را تبلیغ کند.

جمع ما معتقد بود که اگر این توافق‌نامه به صورت کامل اجرا شود، آینده روشن‌تری پیش روی انقلاب خواهد بود، هرچند که با توجه به سوابق گذشته،

امید چندانی به این امر نداشتیم.»(هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۲۶)

شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی درباره موضوع نوار آیت در تاریخ ۵۹/۳/۲۸ جلسه فوق‌العاده تشکیل داد و پیرو آن بیانیه‌ای منتشر ساخت که بخشی از آن را در ذیل می‌خوانیم:

«۱- از آقای آیت پیرامون نوار توضیح خواسته شد. آقای آیت گفتند: مطالبی که در این نوشته آمده تحریف شده قسمتی از یک گفت‌وگو است که

به مناسبت انقلاب فرهنگی با سه یا چهار نفر از دانشجویان پیرامون انقلاب فرهنگی و آینده آن به‌خصوص پس از ۱۴ خرداد داشته‌اند و این مطلب از همین قسمت‌های ناقص و احیاناً تحریف شده که منتشر شده نیز به‌خوبی معلوم است.

۲- حزب جمهوری اسلامی پس از چندجلسه بحث و تبادل نظر در شورای مرکزی در تاریخ پنجم اردیبهشت موضع خود را در رابطه با رئیس‌جمهور مشخص کرده و به اطلاع اعضا و دفاتر حزب رسانیده است: که برای اطلاع عمومی در ذیل بیانیه آورده می‌شود.

از آنجا که همه اعضا حزب موظف به رعایت مواضع حزب هستند، شورای مرکزی مقرر کرد که عین نوار از مسئولان روزنامه انقلاب اسلامی خواسته شده و دقیقاً مورد رسیدگی قرار گیرد و حدود تخلف آقای آیت از تعهد تشکیلاتی مشخص گردد.

۳- مطالبی که آقای آیت اظهار داشته‌اند به‌هرحال نظر شخصی ایشان بوده و به هیچ‌وجه به حزب جمهوری اسلامی ارتباط ندارد.

۴-

در حالی که به قول خود رئیس‌جمهور باید با امنیت خاطر و امنیت قضایی و اجتماعی هرچه بیشتر بر حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی این مرحله از انقلاب و به‌خصوص مقابله با مشکلاتی از قبیل گرانی و نظایر آن برخیزیم و در حالی که رئیس‌جمهور و دیگر اعضای شورای انقلاب در جلسات طولانی کوشیده‌اند نقطه‌نظرهای مسئولان کنونی کشور مشخص و هماهنگ شود و درست در جلسه سه‌شنبه ۵۹/۳/۲۷ این نقطه‌نظرها تهیه و تنظیم شده است ما نشر این مطالب را در این موقعیت با این تیترو عنوان آغاز توطئه جدید از جانب دست‌های معین که خود را پشت رئیس‌جمهور پنهان کرده‌اند می‌دانیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۹)

اصول مواضع حزب در رابطه با آقای بنی‌صدر، تاریخ ۵۹/۲/۵ صادره از حزب جمهوری اسلامی دفتر تهران، بند ۱، ۵ و ۶:

«۱- حزب در برخورد با آقای بنی‌صدر به‌عنوان رئیس‌جمهور و به‌عنوان یک چهره انقلابی معروف و در هرجا دولتمردان و سیاستمداران و چهره‌ها و گروه‌های دیگر باید سخت مراقب باشد که واقعاً برخوردش آهنگ رقابت بر سر قدرت نداشته باشد و همچنین باید مراقب شود، حرکت‌ها آن‌گونه تنظیم گردد که مردم واقعیت را همان‌طور که هست بیابند و چنین برداشتی ولو به غلط برای مردم پیش نیاید که حزب با ایشان بر سر قدرت رقابت و معارضه دارد.»

۵- حزب باید تلاش معقول و سازنده‌ای برای روشن‌گری مردم و دادن آگاهی‌های لازم در جهت روشن کردن ماهیت کسانی که با زرنگی می‌خواهند سمت، مقام و پایگاهی را در حکومت آینده اشغال نمایند ولی در خط انقلاب نیستند بنماید. این حرکت در مورد اطرافیان آقای بنی‌صدر و یا دیگران فرقی نمی‌کند و لازم است بدون رودربایستی انجام پذیرد.

۶- اگر زمینه ملاقات از طرف آقای بنی‌صدر با حزب مطرح شد حزب آن را بپذیرد.» (همان)

قابل توجه این‌که بند ۵ اصول مواضع حزب اطرافیان بنی‌صدر را تلویحاً کسانی می‌داند که با زرنگی می‌خواهند پست و مقامی در حکومت به دست آورند و در خط انقلاب نیستند. بعدها این موضع به خود شخص بنی‌صدر هم تسری یافت.

علی اکبر معین فر عضو نهضت آزادی و وزیر نفت دولت موقت، عاملین احتمالی ضبط نوار آیت را مجاهدین خلق می‌داند که در لباس مخالفین بنی‌صدر با آیت مصاحبه‌ای را ترتیب داده بودند. ایشان معتقد است درگیری بین حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر تا حدودی تحت تأثیر درگیری تاریخی بین جبهه ملی و احزاب مخالف آن از جمله حزب زحمت‌کشان مظفر بقایی بود که حسن آیت نیز عضو همان حزب بود. این درگیری پس از سال‌ها با حضور بقایای حزب زحمت‌کشان در حزب جمهوری دوباره زنده شد.

«واقع امر این است که تعارض اصلی بنی‌صدر با بهشتی نبود، با باند مظفر بقایی بود که در داخل حزب جمهوری اسلامی قدرتی به دست آورده بودند.»

آن تعارضات ادامه همان دعوا سوخته‌های زمان مصدق و بعد سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ در دوره جبهه ملی دوم بود. مسأله اصلی بهشتی نبود، او در دوره نهضت ملی شدن نفت از علاقه‌مندان مصدق بود. مشکل بنی‌صدر با اعضای حزب زحمت‌کشان ملت ایران و به‌ویژه حسن آیت بود که به دوره دانشجویی بنی‌صدر و آیت برمی‌گشت. در سال‌های ۴۰-۱۳۳۹ آزادی نسبی ایجاد شده در دوره علی‌امینی که جبهه ملی دوم تشکیل شد، در دانشگاه بین‌هوادران جبهه ملی و حزب زحمت‌کشان مظفر بقایی درگیری ایجاد شد و بنی‌صدر و آیت نمادهای دو طیف درگیر بودند که حالا پس از سال‌ها دملش سر باز کرده بود و آیت ایدئولوگ حزب جمهوری اسلامی بود و بنی‌صدر رئیس‌جمهور اسلامی ایران. بنی‌صدر می‌پرسید آیا کارهای حسن آیت مورد تأیید حزب جمهوری اسلامی هست یا نه؟ و می‌گفت پاسخ‌تان را رسماً اعلام کنید، اما آن‌ها حاضر به اعلام تأیید کارهای او نشدند. بهشتی پس از آن مورد حمله قرار گرفت. مسأله‌ای که مدت‌ها وقت شورای انقلاب را گرفت قضیه «نوار آیت» بود. ماجرا از این قرار بود که عده‌ای در لباس مخالفین بنی‌صدر با آیت مصاحبه کردند که به احتمال قوی اعضای مجاهدین خلق بودند. آیت در آن مصاحبه‌ها مطالب تندى علیه بنی‌صدر بیان کرد و متن حرف‌هایش هم در اختیار بنی‌صدر قرار گرفته بود که حتی در روزنامه انقلاب اسلامی بخش‌هایی از آن منتشر شد. بحث نوار آیت به شورای انقلاب کشیده شد؛ بنی‌صدر در یک‌طرف قضیه بود و آقایان بهشتی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی در طرف دیگر ماجرا. موسوی اردبیلی با وجودی که از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی بود اما در این مسأله دخالتی نمی‌کرد. مهدوی کنى روش متعادلى داشت. در این میان بازرگان، سبحانی، حبیبی و بنده تلاش می‌کردیم تا مشاجرات را حل کنیم تا به اختلافات بیشتر دامن زده نشود. قطب‌زاده و شبیبانی موضع خاصی نداشتند. دعوای اصلی بین بنی‌صدر بود و ۴ نفر از معممین. بیشتر از همه دکتر بهشتی که دبیر حزب بود طرف مواجهه شد.» (سایت تاریخ ایرانی، ۹۰/۳/۳۱)

عزت‌الله سبحانی عضو سابق نهضت آزادی و چهره شاخص ملی - مذهبی در این موضوع بنی‌صدر را عامل نقض توافق انجام شده و تخطی از فرمان آیت‌الله خمینی برای کاهش اختلافات و تشنج سیاسی می‌داند. او بنی‌صدر را تلویحاً عامل انتشار محتوای نوار در روزنامه‌اش و ایجاد تشنج سیاسی در کشور معرفی می‌کند:

«آیت در یک محفلی سخنرانی کرده بود. در آن سخنرانی به بنی‌صدر و دولت و این‌ها خیلی هتک احترام کرده بود. می‌گفت من پای آن ایستاده‌ام که این‌ها را ساقط کنم. این، به نوار آیت معروف بود. این نوار آیت خیلی پیچیده بود. و هر روز سر این بحث درمی‌گرفت. بنی‌صدر می‌گفت این آیت درباره ما چنین نقشه‌ای دارد. او هم عضو حزب زحمت‌کشان و هم عضو شورای مرکزی شما است، شما او را رد یا قبول کنید. سر این کار کشمکش بسیار زیاد بود. در شورای انقلاب اصلاً کار دیگری نمی‌شد. همه جلسات به این‌گونه بحث و دعواها می‌گذشت. از اواسط اسفند سال ۱۳۵۸ تا آخر عمر شورای انقلاب همین‌طور بود.

اواخر فروردین بود که یک‌بار دسته‌جمعی پیش امام رفتیم. راجع به مسائل و مشکلات مملکتی صحبت بود. آقای خمینی خیلی اخم کرده و خیلی هم افسرده و معترض بودند. حرفی نمی‌زدند. ما مدتی آن‌جا نشستیم و آقای هاشمی (که گفتم به امام نزدیک‌تر بودند) گفت سر شما سلامت باشد، چه شده آقا؟ چرا شما ناراحتید؟ برای ما رضایت شما اصل است. آقای خمینی صریح گفتند من از دست شما ناراحتم. بعد هاشمی گفت شما از چی دلخورید؟ گفتند از شماها. گفت ما چه کار کرده‌ایم؟ گفتند شما در این شرایط و اوضاع مملکت به اختلافات خودتان پرداخته‌اید؟ شما نمی‌دانید چه تأثیراتی در جامعه و در خارج دارد؟ من با شما حرف نمی‌زنم تا شما بروید و اختلافات خودتان را حل کنید، با همدیگر یک کلمه بشوید. در این جلسه کل شورای انقلاب آمده بودند، آقای بازرگان هم بودند. مقرر شد که بحث اصلی جلسات شورای انقلاب از آن پس همین مسأله رفع اختلافات باشد. از اواخر فروردین تا همان ۲۹ تیر که عمر آن تمام شده بود، بخش اعظم وقت شورای انقلاب به

این بحث‌ها می‌گذشت. جلسات دوره‌ای هم بود. هر روز خانه یکی. محور بحث‌ها همیشه نوار آیت بود. بنی‌صدر می‌گفت ما این نوار آیت را می‌خواهیم منتشر کنیم. آن‌ها هم می‌گفتند نکنید، اگر شما این کار را بکنید خیلی چیزها پاره می‌شود. من یادم هست که در یکی از این جلسات - که در منزل مرحوم باهنر بودیم - آقای باهنر که سخنگوی آقایان بود، گفت ما به عنوان اعضای شورای حزب جمهوری اسلامی به شما اعضای شورای انقلاب اعلام می‌کنیم که اگر شما دلیلی یا مدرکی دال بر ارتباط آقای آیت با بقایی دارید، آن را به ما نشان بدهید تا ما آیت را از حزب اخراج کنیم. آیت عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. لیکن ما نمی‌توانستیم مدارکی نشان بدهیم. مطمئن بودیم که آیت با بقایی است و لیکن مدرکی برای ارتباط حزبی او نداشتیم. بعد از این که این مسأله اعلام شد، فکر کردیم که حالا مسأله یک کم حل می‌شود. امام هم گفته بودند که باید اختلاف‌های تان رفع شود. گفتند که آقای بنی‌صدر پس انشاءالله دیگر تمام است. بنی‌صدر هم گفت خیلی خوب. ما از آن جلسه که تقریباً توافق شد، وقتی بیرون آمدیم باخبر شدیم که نوار آیت همان موقع در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ شده است. این، واقعاً توفان به پا کرد. از آن پس هر وقت شورای انقلاب تشکیل می‌شد، در آن دعوا بود.» (سحابی، ۱۳۸۴، ۲۴۲)

سعید شاهشوندی عضو مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در آن سال‌ها که بعدها از سازمان جدا شد و آن را مورد انتقاد شدید قرار داد، معتقد است نوار آیت اقدامی هدایت شده از سوی این سازمان برای ایجاد جبهه جدیدی بوده است که یک سوی این جبهه رئیس‌جمهور و سوی دیگر آن حزب جمهوری اسلامی بود. تا قبل از این چنان‌که توضیح داده شد تنازعات سیاسی تنها بین سازمان مجاهدین خلق و حزب جمهوری اسلامی آن هم در سطح مشاجرات ژورنالیستی در روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی و هفته‌نامه پیام مجاهد ارگان سازمان مجاهدین خلق جریان داشت. و این اقدام سازمان مجاهدین خلق شاید بتوان گفت به نوعی همراه‌سازی رئیس‌جمهور با خود در مواجهه با حاکمیت بود. اقدام نه چندان اخلاقی که موجی جدید ایجاد

کرد و رئیس جمهور خواسته یا ناخواسته با آن همراه شد تا به خیال خود توطئه مخالفین خود در حزب جمهوری اسلامی را افشا کند.

«در آن مقطع فی‌مابین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی(که ریاست جمهوری را از دست داده ولی مجلس اول را در اختیار دارد) مشکلات زیادی وجود دارد. مسئله تعیین نخست‌وزیر و وزیران و نیز اختیارات رئیس‌جمهوری از موارد مهم این اختلاف است. در همین ایام است که «نوارهای آیت» منتشر می‌شوند.

در همین مسئله مشکلات موجود دعوی مصدقی، کاشانی و نقش مرموز و مخرب حزب زحمت‌کشان به رهبری مظفر بقایی نیز اضافه می‌شود. با این تفاوت که با توجه به برملا بودن ماهیت مظفر بقایی و به‌خصوص نقش مخرب او در ضدیت با دکتر مصدق و نهضت ملی و به‌ویژه ماجرای قتل افشار طوس رئیس شهربانی دکتر مصدق، این کار توسط حسن آیت که در عین داشتن سوابق همکاری با حزب زحمت‌کشان عضو شورای مرکزی و رئیس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی نیز بود؛ صورت می‌گیرد.

حسن آیت خصومت آشکار و آشتی‌ناپذیری با روشنفکران ملی و ملی - مذهبی داشت و آنرا هرگز پنهان نکرد. او هر هفته پنج‌شنبه‌ها به قم و به جامعه مدرسین می‌رفت و درسی به نام «تاریخ معاصر» می‌داد. او در این سخنرانی‌ها و درس‌ها به دکتر مصدق حمله و گاه توهین می‌کرد. آیت در عین حال با دولت موقت و شورای انقلاب نیز مخالف بود. می‌توان گفت که او بیشتر سخنگوی جناح راست روحانیت و حوزه، که آن زمان در حاشیه قرار داشت، بود. درس‌های تاریخ او نیز در موضع‌گیری این بخش از روحانیت تأثیر می‌گذاشت.

در بدست آوردن این نوار و حداقل در رساندن آن به دست بنی‌صدر سازمان مجاهدین نقش جدی ایفا کرد. کاری شبیه تخلیه‌های تلفنی که بعدها توسط مجاهدین صورت گرفت. نوارها به دست آقای بنی‌صدر می‌رسد و در نشریه انقلاب اسلامی که صاحب امتیاز آن آقای بنی‌صدر است منعکس می‌شود. با این کار علاوه بر جبهه موجود، یعنی جبهه میان مجاهدین و حزب جمهوری

جبهه جدیدی گشوده می‌شود. این بار در درون حاکمیت و در سطوح بالای آن، میان حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن دکتر بهشتی و بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور این نظام» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۵۴)

شاهسوندی یادآور می‌شود عملکرد مجاهدین در ایجاد نفاق بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری در نهایت با مداخله آیت‌الله خمینی به ضرر بنی‌صدر و به سود جریان مذهبی تمام می‌شود.

«افشای نوار آیت و طرح مسئله آن نظام را با بحران هویتی و موجودیتی جدی روبه‌رو می‌کند و این نقطه قرمز آیت‌الله خمینی است، که هرگاه به چنین نقطه‌ای رسیده شخصاً وارد شده و موضع‌گیری کرده. موضع‌گیری که طبعاً به نفع حفظ نظام و نیروهای تشکیل دهنده آن تمام شده است. ماجرای نوار آیت، مطرح شدن مسئله «چماق‌داری» و برهم زدن اجتماعات، بر متنی از ترس قدیمی و سابقه‌دار حاکمیت که پیش از این اشاره کردم، موجب می‌شود که آقای خمینی طی سخنرانی در چهارم تیرماه سال ۱۳۵۹ رسماً موضع‌گیری کند. آقای خمینی در آن سخنرانی نتیجه‌گیری می‌کنند که هدف، تضعیف روحانیت است و می‌دانیم که از نظر ایشان روحانیت نیروی حامل اسلام است. ایشان همیشه اعلام کرده که اسلام بدون روحانیت وجود ندارد.

در این سخنرانی است که ماجرای نجف و ملاقات حسین روحانی و تراب حق‌شناس با خودشان را مطرح می‌کنند. همچنین جمله معروف «منافقین بدتر از کفار هستند» را در این ایام در صحبت‌های‌شان به کار می‌برند. به این ترتیب ما شاهدیم که جریانی مانند جریان آیت همسو با جریان سپاس و جریانی که بعدها دادستانی انقلاب را در دست می‌گیرد از فضای به‌وجود آمده، یعنی احساس خطر آقای خمینی نسبت به افشای نوار آیت و افتراق و انشقاق از بالا و در رأس حاکمیت، استفاده می‌برد.» (همان)

در همان ایام از طرف رهبران حزب و برخی افراد مورد قبول دو طرف تلاش‌هایی برای آشتی دادن آیت و رئیس‌جمهور صورت گرفت اما بی‌نتیجه ماند. عبدالله جاسبی به جلسه بین آیت و بنی‌صدر برای رفع اختلاف‌ها اشاره می‌کند که البته این جلسه به نتیجه مطلوب نمی‌رسد:

«برخی از دوستان سعی کردند مابین آیت و بنی‌صدر را آشتی دهند. مثلاً من به خاطر دارم یکی از دوستان مشترک بین من و آیت و بنی‌صدر به نام آقای دکتر شایورد که سال گذشته مرحوم شدند جلسه کمیسیون را به صورت خصوصی مابین بنی‌صدر و آیت برگزار کردند.

شایورد برای من نقل می‌کرد که آیت در آن جلسه به شدت با بنی‌صدر مخالفت می‌کرد و به او گفت خودت هم می‌دانی من از روز اول با تو مخالف بودم اما زمانی که به ریاست‌جمهوری رسیدی چون امام دستور داد من هم علیه تو صحبتی نکردم و سعی کردم با دولتت و خودت مدارا کنم اما اگر همین فردا باز انتخابات دیگری برگزار شود من باز سعی می‌کنم تو رأی نیاوری و انتخاب نشوی و به نفع تو کاری نخواهم کرد. خب این وضع شهید آیت بود در قبال بنی‌صدر، خب آیت هم مقام کمی در حزب نداشت. آیت دبیر سیاسی حزب بود و مواضع او می‌توانست به نوعی مواضع حزب هم قلمداد شود.» (سایت تابناک، ۹۲/۹/۱۳)

در نهایت پس از چند روز جر و بحث مطبوعاتی بین رئیس‌جمهور و مخالفان در تاریخ ۵۹/۴/۴ جلسه‌ای با حضور رئیس‌جمهور و سران حزب در منزل یکی از اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی، محمد جواد باهنر، تشکیل گردید و در مورد پایان دادن به دعوای سیاسی بین دوطرف توافقاتی صورت گرفت. روزنامه جمهوری اسلامی بدون ذکر توافقات صورت گرفته خبر تشکیل این جلسه را اعلام کرد. اما آنچه مشهود است پس از این جلسه درگیری رسانه‌ای در مورد «نوار آیت» به‌طور کامل فروکش کرد.

اعتبارنامه آیت

سید حسن آیت چنان‌که در بخش مربوط به مجلس اشاره شد در لیست حوزه انتخابیه تهران از سوی حزب جمهوری اسلامی معرفی شده بود و تلاش رئیس‌جمهور و دفتر هماهنگی برای حذف وی از این لیست راه به جایی نبرد. آیت در مرحله دوم انتخابات حائز آراء لازم شد و به مجلس راه یافت اما پس از برملا شدن قضیه نوار، نمایندگان مجلس از سوی رئیس‌جمهور و هواداران

وی تحت فشار قرار گرفتند تا اعتبارنامه وی در مجلس تصویب نشود و در واقع وی از مجلس اخراج شود. علی‌رغم تلاش گسترده حامیان رئیس‌جمهور، فراکسیون اکثریت مجلس که به حزب جمهوری اسلامی تعلق داشت از وی حمایت نمود و اعتبارنامه وی رأی لازم را به دست آورد. واقع امر آن بود که گرچه اختلاف نظر فراوانی میان رهبران حزب و سید حسن آیت به‌خصوص اختلاف نظر بین دبیر کل حزب و میرحسین موسوی معاون دبیر کل با وی وجود داشت اما در جمع حزب صلاح نمی‌دانست از کسی که جزء لیست‌اش بوده و دبیر سیاسی حزب است حمایت نکند. و از این رو در مجلس به حمایت از او پرداخت.

احمد سلامتیان رئیس دفتر هماهنگی همکاری مردم با رئیس‌جمهور و از نزدیک‌ترین یاران بنی‌صدر و نماینده مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی نقش مؤثری در مخالفت با حسن آیت و حزب جمهوری اسلامی در مجلس داشت. او در مورد آیت به افشاگری پرداخت تا به هر نحو از تصویب اعتبارنامه وی در مجلس جلوگیری کند اما موفق نگردید. متن سخنرانی وی در مجلس در مورد بررسی اعتبارنامه حسن آیت به شرح زیر است:

«از روز شنبه ۲۲ خردادماه که لایحه اعتراضیه خودم را تقدیم مجلس کردم از آن‌روز تا به حال هیچ اطلاعی در مورد پرونده حسن آیت به من داده نشده است. من در نامه‌ای که به ریاست سنی مجلس نوشتم و رونوشت آن را به کمیسیون تحقیق ارسال داشتم، خواستار ارسال چند پرونده از جمله پرونده شماره ۱۰۲۱۵۶ آموزش و پرورش و کلیه اسناد و مدارکی که در جاسوس‌خانه نسبت به حزب زحمت‌کشان وجود دارد و پرونده حسن آیت در مرکز اسناد ملی شدم ولی این پرونده‌ها به کمیسیون تحقیق نرسیده است. حزب زحمت‌کشان در کودتای ۲۸ مردادماه دخالت داشت و مدافع کودتا بود و آن را قیام ملی می‌دانست. این حزب در جاسوس‌خانه آمریکا مدرک دارد باید به عرض‌تان برسانم که حسن آیت را من به عنوان یکی از فعالین و گردانندگان نسل جوان حزب زحمت‌کشان می‌شناسم...»

... دانشجویانی که در مبارزات ۱۳۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ دانشگاه تهران شرکت داشته‌اند می‌دانند که پس از تحریم روزنامه اطلاعات توسط دانشجویان که به صورت ارگان تبلیغاتی و امنیتی دولت عمل می‌کرد، روزنامه اطلاعات برای مقابله با این عمل به بازی سیاسی دیگری متوسل شد و بحث آزاد دانشجویان درست کرد در این بحث آزاده‌ها که در انجمن بانوان و دانشجویان ایران تشکیل می‌شد افرادی نظیر، خسروانی، ارسنجانی، خانلری، علی‌امینی، ازغندی‌نامی (از شکنجه‌گران معروف ساواک) شرکت می‌کردند. در این بحث آزاده‌ها انواع و اقسام فحاشی‌ها به دانشجویان مبارز می‌شد و

گرداننده این بحث آزاده‌ها جوانی بود به نام حسن آیت، فساد اجرا کنندگان این بحث‌ها به قدری بود که بعضی از اعضای آن را دانشجویان فنی سرشان را تراشیدند چون این‌ها از همکاران ساواک بودند، بعد در همین جلسات شدیدترین حملات را به دانشجویان کردند و گفتند این اهانت به علم و دانش و دانشجویان است، کار به جایی رسید که این دانشجویان با گارد وارد دانشگاه می‌شدند.

ازغندی و حسن محمدی‌نژاد کارشان بعد از این بحث‌ها آغاز می‌شود و به این عنوان که طالبانی کمونیست است و بازرگان کمونیست است و باید آن‌ها را به جزای اعمال‌شان رساند، با چاقو و هفت تیر به جان دانشجویان می‌افتند، آیا کسانی که این کارها را کرده‌اند می‌شود گفت که دارای حسن شهرت هستند.

نماینده اصفهان سپس به دلایل رد صلاحیت اخلاقی آیت پرداخت و از پرونده‌ای که آیت در زمان تصدی شغل آموزگاری در دبیرستان دخترانه پروین اعتصامی دامغان دارد پرده برداشت و به رفتار سوء ایشان (بوسیدن) نسبت به یکی از دختران اشاره نمود، سلامتیان در رابطه با این پرونده توضیح داد که این پرونده از اصالت کامل برخوردار است چون‌که عامل آن از سال ۱۳۴۱ در چهارچوب فعالیت‌های سازمان امنیت قرار گرفته بود....

نماینده مردم اصفهان سپس به مصاحبه‌های اخیر آیت در رابطه با رئیس‌جمهور و افتخار ایشان به فحاشی به بنی‌صدر اشاره کرد و ادامه داد با

توجه به بندهای ۴ و ۶ ماده ۹ قانون انتخابات که در رابطه با عدم اشتها به فساد و اعتقاد به جمهوری اسلامی است حسن آیت شخصاً از خودش سلب صلاحیت کرده و ماندنش در مجلس متضمن خطراتی است که این کشور را به ورطه نابودی می‌کشاند.

سلامتیان در پایان سایر اتهامات آیت نظیر تدریس انقلاب سفید در مدارس تهران، حضور و غیاب در دانشگاه در روز اعتصاب عمومی دانشجویان و دفاع از کتاب مأموریت برای وطنم و توهین به دکتر بهشتی را برشمرد. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

صادق خلخالی گیوی حاکم شرع محاکم انقلاب و نماینده قم در مجلس و از مخالفان اعتبارنامه حسن آیت چند روز پس از تصویب اعتبارنامه ایشان در مورد عملکرد وی دست به افشاگری می‌زند. او آیت را مخالف چهره‌های ذی نفوذ در انقلاب همچون آیت‌الله بهشتی و رئیس‌جمهور می‌داند و نقش او را همچون مظفر بقایی ایجاد دودستگی و نفاق بین روشنفکران و روحانیون می‌داند:

«من قبل از انقلاب نه آیتی می‌شناختم و نه با این صنف افراد رابطه داشتم. پس از پیروزی انقلاب مخصوصاً بعد از تشکیل حزب جمهوری اسلامی کم‌کم سروصدائی از آقای آیت به گوشم رسید تا این‌که در جریان محاکمات ضدانقلاب متوجه شدیم یکی از افرادی که با مهندس بازرگان و دولت موقت سرسختانه مخالفت می‌کند آقای آیت است. آقای مهندس محلوجی کاشانی چند مرتبه پیش این‌جانب از ایشان صحبت کرد و گفت که او هم مزاج شما است و حتی روزی مرا به خانه آیت دعوت کردند و آقای شمس اردکانی سفیر ایران در کویت هم حضور داشت. پس از صرف غذا درباره افراد و اشخاص و طبعاً سیاست سخن به درازا کشید مخصوصاً درباره دولت موقت که ایشان مانند من اصرار داشت که این دولت به درد نمی‌خورد و لذا گفت که من از حالا از میان اساتید و افراد برجسته لیستی تهیه کرده‌ام و مشغولم که در آتیه کابینه تشکیل بدهم و منجمله درباره آقای بازرگان گفت: که او یک فرد ضدانقلاب است چون ریاست رکن ۲ را با خط خودش نوشته و به دست

آقای ناصر مقدم ریاست ساواک منحل‌ه داده است. من با ساده‌لوحی باور کردم ولی بعدها متوجه شدم که این یک نیرنگ و دروغ صرف است که برای درهم کوبیدن دولت موقت به دست مخالفین می‌دهد. این درست است که این‌جانب از اوایل امر با مهندس بازرگان و تیپ دولت موقت مخالف بوده و هستم ولی روی اصول صحیح و برداشت از قضایای موجود و جوی که آن‌ها درست کردند تا شور انقلاب به هدر رود و شد آنچه که نباید بشود و لذا ملاحظه می‌شود که دست از مخالفت خودم با آقای بازرگان و دولت موقت برنداشته‌ام ولی با این وصف هیچ‌گاه حاضر نبودم که تهمت و افترا به آن‌ها بزنم و به اصطلاح آن‌ها را مات کنم و یا ناک‌اوت نمایم. ولی آقای آیت چیزی را به بازرگان می‌بندد که نه اصل دارد و نه نسب و فقط یک دروغ محض است و یک افترای بیش‌رمانه.

در کمیسیون تحقیق پس از بررسی و جر و منجر چند روز متوالی کار به رأی‌گیری کشید. افراد موجود در کمیسیون تحقیق ۱۷ نفر بودند که ۷ نفر رأی مخالف و ۱۰ نفر موافق به ایشان رأی دادیم ولی ایشان در نوشته‌های خود جوری عنوان می‌کند که انگار همه کمیسیون تحقیق به ایشان رأی موافق داده است.

و این ۷ نفر چی می‌گفتند، چند مسئله علیه آیت در کمیسیون تحقیق بدون در نظر گرفتن حزب و شخص مطرح بود:

۱- آقای آیت در سال ۴۷ در دامغان دبیر دبیرستان دخترانه بوده و در آن‌جا سر کلاس از خاصیت شب زفاف صحبت می‌کرده و مطالبی از این قبیل که آخر الامر راجع به شهامت و ماچ و بوسه صحبت کرده و از یکی از دختران خواسته که بیایند به او «ماچ» بدهد. و آمده و خلاصه به او «ماچ» داده است. و شده آنچه که شده. من و رفقای دیگر اصرار داشتیم که یک شخص این‌جوری شایسته نیست و نباید در اولین مجلس شورای اسلامی نماینده مردم بشود. چون مردمی که به او رأی دادند این مطالب را نمی‌دانستند و اگر می‌دانستند و حتی احتمال هم می‌دادند و حواس آن‌ها جمع بود، مسلماً رأی

نمی‌دادند. آقای آیت پس از احضار به کمیسیون تحقیق گفت که این جریان را سازمان امنیت برای من درست کرده و واقعیت ندارد.

در جواب گفتیم: که این پرونده را سازمان امنیت درست نکرده بلکه مقامات دادگستری دامغان تهیه دیده‌اند وانگهی مقامات مرکزی سازمان امنیت موضوع را پیگیری نموده و پس از تحقیق مکرر آن را درست دانسته‌اند. ما به ایشان گفتیم که اگر سازمان این مطلب را درباره شما جعل می‌کند چطور است که فقط درباره تو این مطالب جعل شده است و حال آن‌که حشش بود که این مطالب درباره علما و فضلا جعل بشود که دیده نشده.

چطور می‌شود که مطالب نوشته شده از طرف سازمان امنیت درباره اشخاص دیگر مدرک طرد آن‌ها از مجلس و از اداره و وزارتخانه می‌شود ولی درباره آقای آیت آن نوشته‌ها درست در نمی‌آید. و حال آن‌که سازمان امنیت آن را درست نکرده بلکه مقامات دادگستری و شهربانی و آموزش و پرورش دامغان مطلب را صحه گذاشته‌اند و سازمان هم پس از بررسی و تحقیق از مرکز صحت مطالب را گزارش نموده و حتی اکتفا به تحقیق سازمان امنیت دامغان نموده است و حالا هم چند نفر از زنان و مردان و معلمان و دبیران حاضر به شهادت می‌باشند.

ولی آقای آیت در مورد فرستادن گروه تحقیق به دامغان مخالف می‌کند. البته آن‌کسانی که بنا بود به دامغان بروند خودشان نیز سستی به خرج دادند و گفتند آیت باید دست خط بدهد تا ما به دامغان برویم...

۲- آقای آیت از سال‌های ۴۲ تا ۵۰ در حزب زحمت‌کشان در رده‌های بالا بوده و حزب را رهبری می‌نموده و روی همین اصل نمی‌توانست مخالف با مظفر بقائی باشد. ولی ایشان مصر بودند که من ارتباطم را با او از سال ۴۲ به این طرف قطع کردم، مع الوصف از بقائی تمجید می‌کرد و تیپ روشنفکران فقط آقای بقائی را در خط امام می‌دانست و این مطلب برای ما قابل قبول نبود که او با بقائی ارتباط نداشته باشد و حال آن‌که از او تعریف و تمجید می‌گوید. باید سؤال کرد عیب بقائی چه بود که با او ارتباط را قطع کردی و این‌همه تمجید از او چه معنائی دارد و آیا این حقیقت نفاق نیست.

۳- روش بقائی را همه می‌دانند که در به‌هم‌زدن اساس اتفاق مرحوم آیت‌الله مجاهد کاشانی بزرگ و دکتر مصدق رل مهمی را ایفا نمود و حتی در قتل افشار طوس و جریان غار پلور شرکت داشت. در نتیجه هر دو را به تحلیل داد و بیلان حزب زحمت‌کشان شاهد ماجرای شکست غم‌انگیز سیاسی دوران سرهم‌بندی شده آن زمان و با دست بقائی‌ها است، که در یک طرف قضیه شمس قنات آبادی، و میراشرافی و بقائی و مکی را می‌بینیم و در یک طرف دیگر آیت‌الله کاشانی و مصدق و فدائیان اسلام را. این آقای آیت حالا هم می‌خواهد با تردستی به خورد مردم بدهد که تاریخ تکرار می‌شود که در یک طرف امام امت خمینی بزرگ و در یک طرف دیگر بنی‌صدر قرار دارد و اوست و آیت است که در این میان طرفدار امام است و حال آن‌که او می‌خواهد از فرصت استفاده کند و در کمال رندی و به خیال خام خود این دو جناح را به هم بیاندازد و شکست بدهد. غافل از آن‌که امام امت بیدارتر از آن است که ساحت قدس او را مورد سوء استفاده قرار دهند و آقای بنی‌صدر هیچ‌گاه روش دکتر مصدق را پیش نگرفته است که با یک غوره سردی‌اش بگیرد و با یک کشمش گرمی او بروز کند. ولی این دوبه‌هم‌اندازی را چه در نوار و چه در گفته‌های آقای آیت اگر کمی دقت کنیم دستگیرمان می‌شود....

۴- در اسناد به‌دست آمده از محل اسناد ملی این مسئله وجود دارد که آیت از کتاب مأموریت برای وطنم تعریف و توصیف کرده و حتی گفته است که این کتاب در روی میز جمال عبدالناصر هم بوده است. وقتی که از آیت سؤال می‌شود او می‌گوید من این مطلب را به طور مسخره گفته‌ام و حال آن‌که در گزارش ساواک این مطالب را به‌طور جدی از آیت گزارش کرده‌اند، نه به‌طور شوخی و مسخره. اگر چنین مطلبی هست ساواک گزارش می‌داد که آیت کتاب مأموریت برای وطنم را مورد مسخره قرار داده است و حال آن‌که از گزارشات برمی‌آید که این مطلب به‌طور جدی بوده است.

۵- آقای آیت درباره دکتر بهشتی می‌گوید که او را مأمور کرده‌اند در آلمان مطلبی بگویند و دانشجویان را دور خود جمع کند و کسب وجهه نماید تا بدین وسیله مهم شود و او در واقع از طرف دستگاه است. این مطلب را از آقای

آیت سؤال می‌کنیم می‌گوید کذب محض است می‌گوئیم چطور شد که گزارش ساواک درباره اشخاصی که فلان جزو یا رئیس حزب رستاخیز و یا منبع ساواک است درست تلقی می‌شود ولی درباره شما کذب از کار درمی‌آید و اصولاً ساواک چه ادعائی داشت که این همه دروغ را درباره شما جعل کند و درباره دیگران جعل نکند و حال آن‌که نه شما را به زندان برده‌اند و نه شکنجه کرده‌اند ولی با این همه مخالفت صریح به قول خود با دستگاه چند ساعت بازداشت نموده‌اند و حال آن‌که همه می‌دانیم برای خاطر خواندن کتاب دکتر شریعتی و یا شهید مطهری و یا ترجمه نهج‌البلاغه بعضی از افراد را ۶ سال در سیاه‌چال زندان نگه داشتند ولی در طول این همه مخالفت آقای بقائی و آیت نه تنها به زندان نرفته‌اند و محکوم هم نشده‌اند، با این وصف یک انسان عاقل و بادرایت از این رویدادها مطالبی می‌فهمد که دستگاه هم برفرض مخالفت آن‌ها، آن‌ها را یا آن مخالفت را از این‌گونه آدم‌ها جدی تلقی نمی‌کرده بلکه دستگاه می‌دانسته که این‌ها یک مشت جاه‌طلب هستند و می‌خواهند با مخالفت ظاهری با دستگاه وجهه ملی خودشان را برای روز مبادا حفظ کنند تا در مراحل حساس به درد بخورند و خودشان را فردی مبارز قلمداد کنند....

در خاتمه باید بگویم و در مجلس هم گفتم ما با روحانیون مبارز و عالی‌مقام در یک سنگر بودیم و علیه دستگاه مبارزه کردیم و پیروز شدیم و حال آن‌که در جریان مبارزه و پایه و مایه و شکل آن با هیچ‌یک از این افراد تماسی نداشتیم و حالا هم نباید مسئله آیت موجب تفرقه روحانیت مبارز و منجر به جبهه‌گیری شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۵)

علیرغم افشاکاری سلامتینان و خلخالی آراء متفاوتی در مجلس وجود داشت که متأثر از سوگیری جریان‌های سیاسی بود. برخی از نمایندگان هنگام رأی دادن به اعتبارنامه حسن آیت در این باره اظهارنظر نمودند از جمله:

«سید محمد موسوی خوئینی‌ها گفت:

برای این‌که ثابت کنم که شایعه تهدید از سوی بعضی‌ها در مجلس وجود ندارد این رأی [موافق با آیت] را برای مخالفت با شخص بنی‌صدر می‌اندازم.
رضا اصفهانی هم گفت:

من نه به عنوان موافقت یا مخالفت با بنی صدر یا شخص دیگر بلکه به عنوان دفاع از حق رأی مخالف [به آیت] می‌دهم.

صادق خلخالی گفت:

به عنوان مخالفت با خط حزب زحمت‌کشان و توطئه‌گران و دکتر بقائی که به عقیده من از قاتلان اصلی آیت‌الله کاشانی است رأی مخالف [به آیت] می‌دهم.

محمد جواد حجتی کرمانی نیز گفت:

به نام مردم و به عنوان تقویت رئیس‌جمهور، مقام دوم مملکت رأی مخالف [به آیت] می‌دهم. «انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۴»

بالاخره پس از چند روز بحث و بررسی کمیسیون مربوطه رأی‌گیری در صحن علنی مجلس انجام شد و اکثریت مجلس به اعتبارنامه حسن آیت رأی مثبت دادند و این به معنی آن بود که رئیس‌جمهور روزهای دشواری را با مجلس پیش‌رو دارد. روزنامه انقلاب اسلامی طی گزارشی از مجلس اسامی مخالفان حسن آیت و به عبارتی موافقان رئیس‌جمهور در این دعوی را ذکر می‌کند:

«کل آراء مأخوذه ۱۷۰، رأی موافق ۱۱۴، مخالف ۳۰، ممتنع ۲۶ در نتیجه اعتبارنامه آیت تصویب شد.

اسامی مخالفان اعتبارنامه آیت عبارت‌اند از:

- ۱- ابراهیم یزدی ۲- محمد مجتهد شبستری ۳- احمد سلامتیان ۴- یدالله سبحابی ۵- صادق خلخالی ۶- غفور خلخالی ۷- محمد جواد حجتی کرمانی
- ۸- رضا اصفهانی ۹- محمد جواد رجائیان ۱۰- فضل‌الله محلاتی ۱۱- مصطفی چمران ۱۲- علی گلزاده غفوری ۱۳- مهدی بازرگان ۱۴- محمد محمدی گرکانی ۱۵- سید ابوالحسن حسینی ۱۶- احمد صدر حاج سیدجواد ۱۷- محمد مهدی جعفری ۱۸- هاشم صباغیان ۱۹- احمد غضنفرپور ۲۰- عزت‌الله سبحابی ۲۱- کاظم سامی ۲۲- محمدرضا باباصفری
- ۲۳- حسن بهروزیه «انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۴»

م‌ح‌ی‌الدین انواری از روحانیون عضو جامعه روحانیت مبارز تهران و از منتقدین حزب جمهوری اسلامی در اعتراض به رأی علنی و با ورقه برای تصویب اعتبارنامه آیت از نمایندگی مجلس استعفا داد. روزنامه انقلاب اسلامی چنین گزارش می‌کند:

«هنگامی که دکتر آیت تقاضای رأی علنی کرد و پذیرفته شد حجت‌الاسلام انواری بلند شد و گفت رأی علنی نگیرید زیرا عده‌ای ما را تهدید می‌کنند که اگر رأی مخالف بدهید، چنین و چنان خواهیم کرد و سرانجام ایشان در همان جلسه طی یادداشتی به رئیس مجلس استعفای خود را تقدیم رئیس مجلس نمود و از نمایندگان خداحافظی کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۴)

انواری دلیل استعفای خود را طی مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی بیان نمود. او اکثریت حزب جمهوری اسلامی در مجلس را عامل فشار برای دادن رأی موافق به اعتبارنامه حسن آیت می‌داند:

«دلیلی که من می‌توانم بگویم این است که برخوردهای درون مجلس به هیچ وجه اسلامی نیست. نماینده مردم نمی‌تواند در رأی دادن آزاد باشد. من جوی را در مجلس می‌بینم که دسته‌ای می‌خواهند نمایندگان را به دنبال خودشان بکشند. من احساس آزادی در مجلس نمی‌کنم. اصلاً فراموش شده که ما مسلمان هستیم، و باید در همه‌جا روش اسلامی داشته باشیم. مثلاً نماینده‌ای خواست رأی مخالف بدهد به او بگویند ما تقاضای رأی علنی کرده بودیم تا منافق‌ها را بشناسیم، انگار در این جامعه هرکس با آن گروه خاص مخالف بود می‌شود منافق، این منطبق بر کدام اصول اسلامی است؟ و حتی کار به آن‌جا کشید که نماینده مردم را تهدید کردند حتی در مورد تماشاچی‌ها وقتی نسبت به یک گروه خاص عکس‌العمل مثبت نشان دادند سکوت شد ولی وقتی مخالفین یک عمل کوچک انجام دادند فریادها به آسمان رفت و حتی چند تماشاچی را زدند مضروب ساختند. هرچند من شخصاً با هر نوع واکنش تماشاچی‌ها مخالفم من می‌ترسم حتی جو را طوری بسازند که اگر نماینده‌ای مخالفت کرد با آن گروه خاص یک عده بیایند جلو مجلس و نماینده را کتکش بزنند و متأسفانه با تمام اخلاص و ارادتی که نسبت به رهبر بزرگ انقلاب دارم

و نماینده امام در ژاندارمری می‌باشم مجبورم این مجلس را ترک نمایم و در سنگر دیگری برای انقلاب مبارزه نمایم. من سال‌ها مزه استبداد را چشیدم، من تمام دوران حکومت هویدا به مدت ۱۳ سال در زندان به سر بردم و دیکتاتوری سیاه پهلوی را دیدم و هرگز حاضر نیستم در یک مجلس استبدادی حضور داشته باشم که به نماینده، چشم‌غره بروند و اهانت کنند من وابسته به مقام و صندلی نیستم برای خشنودی خدا و خلق خدا در آنجا حضور داشتم و حاضر به شرکت در دسته‌بندی‌ها نشدم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۴)

رئیس‌جمهور پس از رأی اعتماد نمایندگان به اعتبارنامه آیت آن را اقدام حزب جمهوری اسلامی علیه خود ارزیابی کرد، به‌خصوص اقدام معنی‌دار سید محمد موسوی خوئینی‌ها در هنگام رأی موافق به حسن آیت مورد توجه او قرار گرفت:

«عده‌ای نمی‌گذارند جو مجلس در جهت تفاهم با رئیس‌جمهور حرکت کند و این مسئله در روز پنج‌شنبه کاملاً آشکار گردید. تا جایی که یکی از نمایندگان مجلس (سید محمد موسوی خوئینی‌ها) در موقع رأی مثبت دادن به اعتبارنامه دکتر آیت گفت:

«من برای اینکه ثابت کنم که شایعه تهدید وجود ندارد به‌عنوان مخالف با شخص بنی‌صدر رأی موافق (به آیت) می‌دهم. و حتی مسئله‌ای را که بنا بود در شورای انقلاب به آن رسیدگی کنند و برادران حزب جمهوری اسلامی که در آن روزهای می‌گفتند که مسئله آیت مربوط به خودش است، و حتی وضعش را با حزب روشن خواهند کرد، در روز پنج‌شنبه نشان دادند پشتیبان آیت هستند و تمام کوشش خود را در پشتیبانی از دکتر آیت به کار بردند و همگی بدون توجه به آن‌همه مدارک و استدلال و... رأی مثبت دادند. و یک جبهه‌گیری آشکاری را با رئیس‌جمهوری آغاز کردند. ما به این دسته از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و حزب جمهوری اسلامی هشدار می‌دهیم که وضعیت کشور سخت خطیر است و با اندکی غفلت خدای ناکرده همه‌چیز از دست خواهد رفت و در آن وضعیت کسی باقی نخواهد ماند و همگی

جمله قربانی خواهند شد. اگر واقع بین باشیم واقعیت کشور آن طور که هست راه حل را به ما نشان می دهد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

محمد جواد حجتی کرمانی از نمایندگان مستقل مجلس به نحوه تعامل برخی از نمایندگان با قوه مجریه و به طور مشخص رئیس جمهور اعتراض و آن را خلاف مصلحت انقلاب و خواسته آیت الله خمینی ارزیابی می کند. او به اقدام موسوی خوئینی ها در نوع رأی دادن به حسن آیت اشاره نموده و در نامه به رئیس مجلس می گوید:

«مسئله مهم نبود؟ شما حتی برای حرکت بسیار غیر منتظره برادران آقای خوئینی، گفته ای از امام را خرج می کنید و از گفته های دیگر ایشان چشم می پوشید؟ چرا؟ برادر! آیا امام می خواهند بگویند باید آقای بنی صدر، سعه صدر داشته باشند و از این حرف ها نرنجند یا می خواهند بگویند با عمل آقای موسوی و مخالفت صریح ایشان با «شخص بنی صدر» موافقت؟ پس چرا به صراحت مجلس را به همکاری با رئیس جمهور و رئیس جمهور را به همکاری با مجلس امر می فرمایند؟ اگر گفتن این که مجلس با پاره ای از برادران مجلس نشین، اسلامی عمل نمی کند، تضعیف مجلس است پس خود امام چرا می فرمایند «پاره ای از رفتارها، اسلامی نیست»؟

برادران، و خواهران مسلمان، موکلین ارجمند. من موضع خودم را برای شما بازگو می کنم: به نظر خودم، موضع خودم عبارت است از ترسیم خط وحدت در مجلس و جلوگیری از نفوذ خطوط تفرقه و گروه بندی در مجلس، علی الخصوص جلوگیری از ایجاد نفاق و اختلاف بین قوه مجریه و قوه مقننه. من همه ی برادران و خواهران بیرون و درون مجلس و من جمله برادر دیرینه ام هاشمی رئیس مجلس را به همکاری در این خط فرا می خوانم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۱۳)

رئیس جمهور در خاطرات روزانه خود از ملاقاتش با دو نفر نماینده مخالف اعتبارنامه آیت سخن می گوید:

«دکتر [مصطفی] چمران و آقای انواری نزد من آمدند و وضع مجلس را تشریح کردند. آقای انواری گفت که به لحاظ محیط و جو ترور در مجلس که

عده‌ای به وجود آورده و با رأی علنی در واقع می‌خواستند صف‌بندی را در برابر صف‌بندی به وجود بیاورند، استعفا کرده است. من به او گفتم تا زود است و هنوز دیر نشده و این طرح شیطانی نیز به اجرا درنیامده باید عمل کرد. دشمن اگر بخواهد رژیم جمهوری را از پا درآورد، جز از این‌گونه صف‌بندی‌ها چگونه می‌تواند به این کار موفق بشود. و این‌که در مجلس محیطی به وجود بیاید که نتوانند اشخاصی مثل شما (انواری) اظهار نظر بکنند این چیزی نیست که قابل تحمل و قبول باشد و یقیناً خود مجلس مراقب اهمیت خطر هست و زیر بار توطئه‌گرها نخواهد رفت. فقط کافی است که به نمایندگان واقعی فرصت بدهیم تا آن‌ها حقیقت را آن‌طور که هست درک و فهم کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۸)

محمد مهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی ایران و مخالف اعتبارنامه آیت معتقد است مظفر بقایی، حسن آیت و فرزندان آیت‌الله کاشانی زیر چتر انگلیس و در مقابل نهضت ملی (مصدق) قرار داشته‌اند:

«ما به خاطر سوابقی که ایشان [آیت] داشت به او رأی منفی دادیم. البته مخالفت کننده آقای احمد سلامتیان بود. وقتی که اعتبارنامه آیت مطرح شد، او مخالفت کرد. بعد به کمیسیون تحقیق می‌رود. در آن‌جا اطرافیان دوطرف می‌آیند حرف‌هایشان را می‌زنند. ما می‌دانستیم که آقای آیت جزو باند مظفر بقایی و حزب زحمت‌کشان است. بعد آقای آیت خودشان آمدند در دفاع از خودشان گفتند که تا سال ۱۳۵۰ بودیم اما از آن سال به بعد من از ایشان (مظفر بقایی) جدا شدم که من گفتم ایشان راست می‌گویند. گفتند چرا، گفتم برای این که طبق تحقیقاتی که کرده بودم، مظفر بقایی از سال ۱۳۵۰ آمریکایی شد. یعنی قبلاً زیر پرچم انگلیس کار می‌کردند چون کاملاً با دربار ساختند و قبل از ۲۸ مرداد و بعد از ۲۸ مرداد با دربار ساختند. کاملاً پیدا بود که انگلیس از این‌ها حمایت می‌کند اما از سال ۱۳۵۰ ایشان به آمریکا رفت و در آن‌جا مذاکراتی کرد. خودش را تحت حمایت آمریکا قرار داد. عده‌ای از او جدا شدند که شاید آقای آیت و محمود کاشانی از آن دسته بودند. آن‌ها آمریکایی نشدند، اما زیر چتر انگلیس باقی ماندند.»

بله، گفتند که این‌ها می‌خواهند علیه ارتش کودتا کنند. من از یک زندانی شنیدم که سربازجوی اطلاعات گفته بود که احمد کاشانی آمده و اعترافاتی کرده و همین را گفته که این‌ها وابسته به انگلیس بودند!» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی از روحانیون مبارز و عضو جامعه روحانیت مبارز تهران و بعدها نماینده آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران و از منتقدین حزب جمهوری اسلامی از رأی مثبت نمایندگان به اعتبارنامه حسن آیت ابراز تأسف کرد:

«مخالفت من با آیت از این جهت است که ایشان با فرمان امام مخالفت کردند و به ملت هم توهین کردند. با این‌که امام مقرر فرمودند که همه نیروها در کنار هم قرار بگیرند و از وقوع اختلاف پرهیز کنند ایشان برنامه‌های‌شان اختلاف‌انگیز بوده و همیشه دست به یک کارهایی می‌زدند که اساس جمهوری اسلامی را متزلزل می‌کند. در انتخابات ریاست‌جمهوری جامعه روحانیت مبارز تهران جناب آقای بنی‌صدر را کاندید نمود و در آن مورد با حزب جمهوری اسلامی اختلاف نظر پیدا کرد. این اختلاف قهری است و گاهی پیش می‌آید. در خلال مبارزه انتخاباتی مواجه شدیم با افرادی از حزب جمهوری اسلامی که از مبارزات اصولی و انسانی خارج شده و دست به یک سلسله خراب‌کاری و تهمت‌های نابه‌جا به آقای بنی‌صدر زدند حتی چند نفر از آنان به جلسه روحانیت مبارز آمده و آن‌جا اتهامات زیادی به آقای بنی‌صدر وارد آوردند. بالاخره انتخابات تمام شد و آقای بنی‌صدر پیروز شدند. روز قبل انتخابات ریاست‌جمهوری امام امت با پیکر ناتوان از بیمارستان یک پیامی برای ملت فرستادند و ضمن دعوت به شرکت در رأی دادن از کلیه کاندیداها و افراد دیگر خواستند که با رئیس‌جمهور منتخب مردم همکاری کنند. بعد از پخش پیام امام برای اجرای این فرمان من به شورای انقلاب رفتم و از کاندیداها ریاست‌جمهوری خواستم که امر امام را اطاعت کنند و نام هرکسی که فردا از صندوق بیرون آمد دیگران تعهد کنند که با او همکاری کنند. خوشبختانه پنج نفر از کاندیداها یعنی بنی‌صدر، حبیبی، قطب‌زاده، طباطبایی و داریوش فروهر اعلامیه‌ای صادر کردند و این دعوت امام را اجابت کردند... متأسفانه در حزب

جمهوری اسلامی عناصر معدودی وجود داشتند که به هیچ وجه حاضر نبودند امر امام را اطاعت نمایند و همچنان به خط مشی انحرافی خود ادامه دادند و از جمله آقای آیت بود. که در مقام این بود اختلاف زمان آیت الله کاشانی و مصدق را تجدید نموده و مکرر اعلام می کرد که این راه را ادامه خواهد داد. تا آنجا که آقای آیت و دکتر احمد کاشانی همفکر ایشان به کاشان می رود و در آنجا آقای آیت ضمن سخنرانی برخلاف امر امام بزرگترین اهانت را به رئیس جمهور و ملت ایران نمودند... این عمل ظاهراً دو یا سه روز بعد از انتخابات ریاست جمهوری بوده است. مطلبی که آقای آیت در سخنرانی اش گفته بود این بود که اگر حضرت امیر علیه السلام به ایران بیاید و کاندید ریاست جمهوری بشود به او رأی نمی دهند و می گویند شناسنامه ایرانی ندارد، و اگر شمربین ذی الجوشن یا معاویه بیاید و شناسنامه ایرانی داشته باشد به او رأی می دهند. خوب این توهین بزرگی است به امام امت که فرموده بودند به موجب قانون اساسی کسی که ایرانی الاصل نیست نمی تواند کاندید شود. و مخالف فرمان امام بود که فرمودند همکاری با ریاست جمهوری بشود و ایشان با تشبیهی که کردند بزرگترین توهین به رئیس جمهوری را کردند. و سوم این که ایشان اهانت به ملت کردند که ملت ناآگاهانه به هرکسی رأی می دهد ولو شمر باشد. من ناچار چون با حزب رفیق بودیم و همکار بودیم و بهترین دوستان ما در هر حزب هستند و ما با حزب مخالف نیستیم. یک نهاد انقلابی است و همیشه در مبارزه است. ما کنار هم بوده و خواهیم بود. در نتیجه من به شورای حزب شکایت ایشان (آیت) را کردم و آن ها گفتند که ما تعهد گرفته ایم از ایشان که دیگر این راه را دنبال نکنند و متأسفانه با این تعهدی که آن ها گرفتند باز این روش خودشان را ادامه دادند... ما در عین حالی که با حزب در انتخابات ائتلاف کردیم، با هم همکاری و حتی در ریاست مجلس به آقای هاشمی رفسنجانی رأی دادیم و این دلیل بر این است که ما با حزب مخالف نیستیم... در حالی که ما با شخص آیت مخالفیم... خلاصه هر اندازه که ما سعی می کنیم بین نیروهای انقلابی و مسئولین کشور وحدت ایجاد کنیم آقای آیت و کسانی نظیر ایشان هستند که نمی گذارند ایجاد اتحاد بشود و ایجاد

اختلاف می‌کنند و ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم که انقلاب ما دستخوش عواملی بشود که دو مرتبه محیط را مثل زمان مرحوم آیت‌الله کاشانی و مصدق بکنند و دو دستگی به وجود بیاورند و به انقلاب ما ضربه بزنند. بنابراین ما با حزب مخالف نیستیم با افراد تفرقه‌افکن مخالفیم. بر همین اساس هم به آقای هاشمی و سایر افراد حزب رأی موافق دادیم ولی به آقای آیت برحسب وظیفه شرعی رأی مخالف دادیم و به این رأی خودمان هم افتخار می‌کنیم. البته در این جا باید یک مسئله‌ای را باز تذکر بدهم و آن این است که این مطلب اختصاص به آقای آیت ندارد. من حتی با دوستان آقای بنی‌صدر که در اطراف ایشان هستند گاهی دعوا هم کرده‌ام و انتقاد کرده‌ام که این‌ها هم باید مراقب باشند، اگر چنانچه این‌ها هم نگذارند که ایجاد وحدت بین گروه‌ها بشود ما با آن‌ها مخالف بوده و خواهیم بود کما این که من در این جریاناتی که پیش آمد همه را از دم محکوم کردم، مسئله نوار از آن اول تا آخر همه اش خلاف بود. آن‌که رفت و این نوار را گرفت یک خلاف شرع مرتکب شده است، آقای آیت که این حرف‌ها را زده یک خلاف شرع دیگری مرتکب شده است برای این که در عین حال ماهیت خودش را بروز داده است، ولی باز ما با انتشارش در روزنامه انقلاب اسلامی شدیداً مخالف بودیم و هم روزنامه انقلاب اسلامی را مقصر می‌دانیم و هم روزنامه جمهوری اسلامی را که گاهی همین‌طور نقطه مقابل جبهه‌گیری می‌کند و تعجب این است که ما دو روزنامه داریم به نام اسلام و به هر دو این اشکالات وارد است. حالا من نمی‌خواهم اندازه‌گیری کنم که به کدام بیشتر و به کدام کمتر ولیکن متأسفانه این‌ها به جای این‌که عامل اتحاد باشند همان‌طوری که اسلام عامل اتحاد است، گاهی عامل اختلاف شده‌اند. حالا من در مقام محاکمه نیستم که بگویم کی جلوتر و کدام عقب‌تر است. اگر یک روزی محاکمه‌ای تشکیل شد که من یک وقت پیشنهاد کردم از جامعه روحانیت حاضریم طرفین را دعوت کنیم و هر دو طرف را محاکمه کنیم که آن‌روز قضاوت خواهیم کرد، ولی قدر مسلم هر دو تقصیر دارند و این‌که به من بعضی‌ها می‌گویند با حزب مخالفین این نیست، آیا من اگر با آیت مخالف شدم با حزب مخالف شده‌ام؟ یا بعضی‌ها خیال می‌کنند بنده مهره بدون اراده

آقای بنی صدر هستم، خیر بنده یک روحانی مستقل هستم و گاهی به عنوان خیرخواهی از شخص آقای بنی صدر هم انتقاد کرده‌ام و به امر امام هم از ایشان حمایت می‌کنم تا وقتی که خدای نکرده انحرافی در ایشان به وجود بیاید. من روحانی مستقلی هستم و یک سربازی در کنار امام بوده و هستم و مادامی که امام از رئیس‌جمهور حمایت کند و ملت از ایشان حمایت می‌کند ما هم حمایت خواهیم کرد، در عین حال راهنما خواهیم بود و انتقاد هم خواهیم کرد. بنابراین نه وابستگی به آقای بنی صدر داریم به عنوان این که یک قراردادی باشد و بسته باشم و نه با حزب، یک سرباز کوچک امام هستم و از اول هم همین‌طور بوده‌ام و مستقل فکر کرده و عمل می‌کرده‌ام.

واقعاً مایه تأسف است که در صورت جلسات مجلس مشاهده می‌کنید که بعضی افراد به آیت رأی دادند، نه از بابت علاقه به او، بلکه از باب مخالفت به آقای رئیس‌جمهور و این مایه تأسف است. در مجلس اسلامی که فردی یا افرادی پیدا بشوند که طرز تفکرشان این باشد، امیدوارم که این سوءتفاهماتی که بعضی‌ها تصور می‌کنند بین مجلس و رئیس‌جمهور هست، برطرف بشود..... ایشان [آیت] با عوامل اختلاف‌انگیز در گذشته سال‌ها همکاری داشته است. من سنم مقتضی است، خودم هم در جریان بودم، یادم هست دکتر بقائی‌ها و دوستان ایشان بودند که آمدند بین مرحوم آیت‌الله کاشانی و مصدق جدائی افکندند. اول با زاهدی همکاری کردند و آن حکومت جلاد را سر کار آوردند و همین آقا حدود ده سال در دفتر او به گفته خودشان و دیگران، یا رئیس دفتر ایشان بوده یا سردبیر بوده و خلاصه آقای آیت با دفتر آقای بقائی همکاری داشته است. خوب یک‌چنین کسی با آن سابقه که در اختلاف ایجاد کردن استاد است و باید گفت دکترایش را در آن جهت گرفته است، من نمی‌توانم با او در راه و روش هماهنگی داشته باشم و شرعاً موظفم بر این که مسئله را هم برای ملت روشن بکنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۹)

آیت اقلیت حزب

به جز آن شواهدی که از سخنان صادق خلخالی در مجلس درباره شرایط سیدحسن آیت در حزب گفته شد و این که وی اختلافات عمده‌ای با رهبر حزب آیت‌الله بهشتی داشت، شواهد دیگری نیز وجود داشت که نشان می‌داد آیت نظریه‌ای خاص در باب فرآیندها و رخدادهای پس از انقلاب داشت که طی آن رهبر حزب آیت‌الله بهشتی و بنی‌صدر را وارثان غیرواقعی انقلاب می‌دانست و آنان را به جنگ قدرت برای تصاحب کامل قدرت و حذف رقیب متهم می‌ساخت. از آن جا که طیف چپ حزب به‌خصوص میرحسین موسوی (سر دبیر روزنامه جمهوری اسلامی و بعدها نخست وزیر شد) احساس نزدیکی بیشتری با دبیرکل حزب می‌نمودند، آیت با آنان نیز مخالف بود. این مخالفت به‌ویژه در مورد میرحسین موسوی دلایل دیگری نیز داشت. آیت در ظاهر میرحسین موسوی را به علت همکاری با طیف نهضت آزادی و حبیب‌اله پیمان که مبارزات ملی محمد مصدق را تأیید و از آن ستایش می‌کرد، فردی اصیل و خط امام و در جریان اصیل مذهبی نمی‌دانست. به‌هر حال این احتمال نیز وجود دارد که رقابت سیاسی درون شورای مرکزی حزب که آیت و موسوی هر دو عضو آن بودند باعث این موضع‌گیری شده باشد. در آن هنگام آیت‌الله بهشتی، موسوی را سر دبیر روزنامه ارگان حزب، قائم‌مقام دبیرکل و نیز از تصدی وزارت خارجه توسط وی حمایت می‌کرد، گویا این مسئله چندان برای آیت که دبیر سیاسی حزب بود خوشایند نبود. در این میان حامیان و مخالفان آیت هر کدام از دید خود به مناقشات درونی حزب اشاره نموده‌اند.

منوچهر محمدی یکی از دوستان نزدیک سید حسن آیت یکی از شواهد روشن در این مورد را به دست می‌دهد. سید حسن آیت و میرحسین موسوی به ترتیب به دو جریان راست و چپ درون حزب جمهوری تعلق داشتند. آیت به سید احمد کاشانی و جلال‌الدین فارسی و دیگر عناصر جریان راست حزب گرایش داشت حال آن‌که میرحسین موسوی به جریان چپ حزب و آیت‌الله بهشتی گرایش داشت. آیت هم با میرحسین موسوی و هم با آیت‌الله بهشتی مخالف بود و از طرفی هر دو جریان چپ و راست درون حزب، به‌خصوص

آیت و موسوی هر دو در خط مقدم مبارزه سیاسی با بنی‌صدر قرار داشتند. موسوی سردبیر مهم‌ترین روزنامه منتقد و بعدها مخالف رئیس‌جمهور بود. روزنامه‌ای که بارها رئیس‌جمهور آشکار و پنهان از آن شکایت داشت. سخنان منوچهر محمدی که زوایای درونی جریان‌های سیاسی درون حزب جمهوری اسلامی را روشن می‌کند به قوت تحلیل‌مان می‌افزاید. ببینید:

«او(آیت) معتقد بود که موسوی اعتقادی به ولایت فقیه و روحانیت ندارد. دعوی او با موسوی، بر سر مصدقی بودن او بود و می‌گفت که او در حزب و در حاکمیت، نفوذی است، بنابراین با موسوی هم در روزنامه جمهوری اسلامی و هم در خود شورای مرکزی حزب به شدت درگیر شد و حتی در قضیه وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری او هم به شدت موضع‌گیری کرد. میرحسین موسوی فوق‌العاده از آیت می‌ترسید. من در سال‌های ۵۹، ۶۰ در دفتر خدمات و امور بین‌الملل، معاون موسوی بودم و از نزدیک، این مسئله را می‌دیدم. هر جا اسم آیت می‌آمد، وحشت می‌کرد و نگران می‌شد. آیت گذشته میرحسین موسوی را به دقت بررسی کرده بود و خوب می‌دانست که او چه‌کاره است. هم او و هم همسرش را خیلی خوب می‌شناخت. یکی از ویژگی‌های بارز آیت این بود که مدارک و اسناد را جمع می‌کرد. بعد حرف می‌زد و در مورد آن دو هم قطعاً بی‌مدرک حرف نمی‌زد. دکتر بقایی هم همیشه با سند حرف می‌زد. آیت هم این ویژگی را داشت.» (جوان، ۹۰/۵/۱۵)

احمد کاشانی از نزدیکان حزب زحمت‌کشان و دوست نزدیک حسن آیت معتقد است آیت توسط شورای مرکزی حزب جمهوری و اطرافیان آقای میرحسین موسوی بایکوت شده بود و هاشمی رفسنجانی نیز از آنان حمایت می‌کرد. وی در قضیه ریاست‌جمهوری ادعا می‌کند جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نه از حبیبی بلکه از حسن آیت حمایت نموده است. ببینید:

«نزدیکان میرحسین موسوی با آیت مخالف بودند. در کنگره دوم حزب عده‌ای همراه آقای موسوی انتخابات شورای مرکزی را تحریم کردند و آقای هاشمی هم از این‌ها حمایت کرد. این افراد نظیر آقازاده، کمالی و... همیشه به دنبال میرحسین موسوی بودند. جالب آن است که بعد از حذف آقای

جلال‌الدین فارسی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که بالغ بر ۲۴ نفر بودند منهای ۲ نفر همگی از آیت حمایت کردند.» (رجاء نیوز، ۹۰/۵/۱۱)

فرشاد مؤمنی عضو سابق حزب جمهوری اسلامی و از چهره‌های جریان چپ حزب و اکنون استاد اقتصاد دانشگاه وجود این دو طیف در حزب را به جریان ملی شدن صنعت نفت و نزاع بین مصدق و آیت‌الله کاشانی نسبت می‌دهد. ایشان آیت را جزئی از طیف حامی آیت‌الله کاشانی و مخالف جبهه ملی توصیف می‌کند. از آن‌جا که بنی‌صدر از اعضای سابق جبهه ملی بود و بدون آن‌که وابستگی تشکیلاتی چندانی با آن داشته باشد، مصدق و اقدامات او را می‌ستود، چنین تصور می‌رفت که جریان راست حزب نسبت به وی تندروتر از طیف چپ بوده باشد:

«در آن زمان در امور اختلافی که در میان اعضای حزب وجود داشت شاید مهم‌ترین امور اختلافی نوع تصور و تلقی درباره آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بود. در طیف کسانی که به آیت‌الله کاشانی ارادت داشتند و احترام می‌گذاشتند و طیفی که به دکتر مصدق احترام می‌گذاشتند وجه غالب را کسانی تشکیل می‌دادند که به هر دوی این‌ها به عنوان خادمان نهضت ملی احترام می‌گذاشتند و برای آن‌ها جایگاه قائل بودند. خاطریم هست که از همان زمان شخصاً به همان اندازه که به خدمات دکتر مصدق احترام می‌گذاشتم، به تلاش‌های آیت‌الله کاشانی هم کاملاً احترام می‌گذاشتم و اصلاً از نظر ماها (طیف چپ حزب و دوستان میرحسین موسوی) تقابل و تعارضی وجود نداشت. ولی کسانی بودند که یک‌سویه عمل می‌کردند. مثلاً مرحوم آیت این‌گونه بودند. حتی در درون طیف دوستان مؤتلفه این‌گونه نبود که همه چشم بسته طرفدار آیت‌الله کاشانی باشند. خودم ساعت‌های طولانی با مرحوم حاج حبیب‌الله عسگرآلادی (از جریان راست حزب و عضو مؤتلفه) درباره آن ایام بحث می‌کردم.» (خبرآنلاین، ۹۳/۶/۵)

یکی دیگر از شواهدی که چندصدایی در حزب جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد مخالفت آیت‌الله بهشتی با جریان حسن آیت و جلال‌الدین فارسی بود، گرچه هر دو عضو حزب بودند ولی فرشاد مؤمنی از چهره‌های جریان چپ

حزب معتقد است که آیت‌الله بهشتی حتی با انتخاب جلال‌الدین فارسی به عنوان نامزد ریاست‌جمهوری هم مخالف بود اما به واسطه نظام دموکراتیک حزب و رأی شورای مرکزی وی را می‌پذیرفت (خبرآنلاین، ۹۳/۷/۵) مشروح اظهارات وی در فصل ریاست‌جمهوری آمده است.

فرشاد مؤمنی به یاد می‌آورد اختلاف درونی بین جناح چپ حزب و چهره شاخص آن میرحسین موسوی با جریان راست آن حسن آیت و بادامچیان وجود داشت به طوری که آیت‌الله بهشتی به رغم انتقادات حسن آیت، میرحسین موسوی را در حزب ارتقاء داد. این مطلب اشاره خوبی برای وجود انگیزه‌ها و مواضع سیاسی مختلف درون این حزب است، مؤمنی می‌گوید:

«آقای بهشتی بعد از این که همه مطالب شهید آیت را شنیدند، آقای مهندس موسوی را به قائم مقامی خودشان منصوب کردند. این که شهید بهشتی هر بار، پس از هر اعتراضی که امثال آیت یا بادامچیان به مهندس موسوی می‌کرد، یک جایگاه والاتر برای ایشان در نظر می‌گرفتند، امری قطعی است. مثلاً وقتی ایشان مسئول روزنامه جمهوری اسلامی بودند در اولین موج حملاتی که از طرف این افراد درباره مواضع روزنامه مطرح شد وقتی شهید بهشتی کاملاً رسیدگی کردند، مسئولیت دفتر سیاسی حزب را هم به موسوی دادند. آقای بادامچیان و امثال ایشان اگر می‌توانند این واقعیت را انکار یا تکذیب کنند. در موج بعدی که باز این‌ها یک حملاتی را به ایشان کردند، شهید بهشتی مهندس موسوی را قائم مقام دبیرکل کردند.» (خبرآنلاین، ۹۳/۷/۵)

مسیح مهاجری قائم‌مقام میرحسین موسوی در روزنامه جمهوری اسلامی و عضو جریان چپ حزب، این حزب را نه یک حزب یکدست بلکه طیفی می‌داند که یک‌سوی آن مؤتلفه اسلامی (طیف راست) و سوی دیگر آن طرفداران میرحسین موسوی (طیف چپ) بودند. او آیت را جزء طیف راست می‌داند:

«در مورد جناح‌بندی‌های سیاسی در داخل حزب باید بگویم که حزب جمهوری اسلامی از ابتدا هم یک طیف بود. یعنی یک حزب به معنای تعریف واقعی حزب نبود. ببینید یک جمع از حزب از اعضای مؤتلفه‌ی اسلامی بودند.

مؤتلفه‌ی اسلامی خودش از قبل یک تشکل بود که به نام هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی - حزب مؤتلفه‌ی اسلامی کنونی - فعالیت می‌کرد. افرادی مانند آقای دکتر آیت هم بودند که این‌ها خودشان با یک تشکیلاتی از قبل کار کرده بودند که جمع دیگری در درون حزب بودند.

جمع دیگری هم با آقای مهندس میرحسین موسوی بودند که از قبل با ایشان کارهای سیاسی کرده بودند. گروه دیگری مثل شهید حسن اجاره دار، آقای مهندس هاشم رهبری و امثال این‌ها هم هرکدام‌شان تفکراتی داشتند. این‌طور نبود که مجموعه‌هایی که داخل حزب بودند، همه با مؤسسين حزب یکسان فکر کنند. منتها مسئولین حزب، همه‌ی این‌ها را می‌شناختند و با این‌ها کار کرده بودند که این‌ها را دعوت به همکاری در حزب کردند.

بنابراین در ابتدا نیز حزب جمهوری اسلامی با این چنین مجموعه ای مواجه بود. به همین دلیل یک مقدار که کار جلو رفت، به طور طبیعی سلیقه‌ها خودشان را نشان دادند. برای نمونه، یک جمع چهارپنج نفره یک سلیقه‌ی خاصی داشتند که با سلیقه‌ی مثلاً مؤتلفه جور در نمی‌آمد. آن چهار پنج نفر عبارت بودند از مهندس موسوی، بنده، آقای سرحدی‌زاده، آقای محمدرضا بهشتی، که جای ابوی‌شان آمدند، آقای دکتر اژه‌ای که بعداً ملحق شدند. خب این چهار پنج نفر در داخل شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی برای خودشان یک تفکر خاصی داشتند و در بیرون شورای مرکزی هم کسانی با این‌ها همراه بودند.

پس به‌طور طبیعی، سلیق مختلف بود که نمی‌توان به آن‌ها جناح‌های سیاسی گفت. ولی این واقعیت را هم نمی‌شود انکار کرد که همه‌ی اعضای حزب یکسان فکر نمی‌کردند و اختلاف نظرهای مهمی هم با یکدیگر داشتند.» (ویژه‌نامه سایت دیگران به مناسبت حادثه هفتم تیر)

جواد منصوری دیگر عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی اختلاف نظر بین حسن آیت و آیت‌الله بهشتی را نه اختلافی عمیق و در اصول بلکه در تاکنیک‌های برخورد با بنی‌صدر و مجاهدین خلق می‌داند:

«من معتقد بودم حرف‌های آیت درست است. نه تنها من، شهید بهشتی هم بسیاری از صحبت‌ها را قبول داشت؛ اما می‌گفت ما باید به جایی برسیم که اگر تصمیمی می‌گیریم برای همه مردم قابل قبول باشد. یکی از اختلاف‌های آیت با دیگران این بود. او می‌گفت رجوی فاشیست است و آخر مملکت را به آتش می‌کشد. شهید بهشتی می‌گفت حرف تو درست است اما او باید یک کاری بکند که ما به مردم بگوییم او ضدانقلاب است.

من خودم در سال ۵۷ به شهید بهشتی گفتم اگر به من بگویند مسعود رجوی یک پرورشگاه را با ۲۰۰ بچه به آتش کشیده است من باور می‌کنم. من آن زمان معتقد بودم که او برای رسیدن به حکومت هرکاری لازم باشد انجام می‌دهد. آیت‌الله بهشتی تعجب کرد و گفت واقعاً این‌ها این‌قدر خطرناک هستند؟» (نامه نیوز، ۱۳/۱۰/۹۴)

وی اختلاف بین میرحسین موسوی و حسن آیت را تأیید می‌کند:

«بله در شورای مرکزی شهید آیت روزنامه جمهوری اسلامی را می‌آورد و می‌گفت این روزنامه این را نوشته، آیا این روزنامه متعلق به حزب است؟ آیا شما به عنوان شورای مرکزی با این حرف‌ها موافق هستید؟ شهید آیت انسان ویژه‌ای بود. او تمام گروه‌ها، جریانات و افراد را به خوبی می‌شناخت و حافظه عجیبی داشت که نظیر وی را ندیده‌ام. او ملی‌گراها، التقاطی‌ها و غرب‌گراها را به خوبی می‌شناخت. او همان‌طور که علیه دولت موقت و بنی‌صدر بود، علیه موسوی هم بود.» (همان)

اختلاف سیدحسن آیت با میرحسین موسوی حتی پس از عزل رئیس‌جمهور به قوت خود باقی بود چنان‌که آیت به عنوان مهم‌ترین مخالف در جلسه رأی اعتماد به میرحسین موسوی به عنوان وزیر امور خارجه در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۰ صحبت کرد و با وزارت موسوی به مخالفت پرداخت. جالب آن‌که احمد کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی هم همراه با آیت با وزارت وی به مخالفت پرداخت. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد:

«جلسه علنی داشتیم، معرفی وزیر خارجه مطرح بود که تصویب شد. از اول کار، آقای رجایی ایشان را معرفی کرده بود. بنی‌صدر قبول نمی‌کرد. آقایان

[دکتر حسن] آیت و احمد کاشانی مخالفت کردند که عکس‌العمل بدی داشت، مخصوصاً آقای آیت که عضو شورای مرکزی حزب است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۱۹۰)

جنگ داخلی، کردستان

کمتر از چهل روز پس از پیروزی انقلاب ایران در فروردین ۱۳۵۸ درگیری‌های احزاب چپ‌گرا با دولت مرکزی در کردستان آغاز شد. اولین اخبار حاکی از کشته شدن ۲۰۰ نفر از مهاجمان به پادگانی در سنندج بود. در آن هنگام دولت موقت برای آرام کردن اوضاع دست به کار شد اما درگیری‌های پراکنده در سرتاسر کردستان و بخشی از استان آذربایجان غربی همچنان تداوم داشت. هر یک از دو طرف دیگری را مسئول آغاز درگیری‌ها معرفی می‌کرد. واقع امر آن بود که گروه‌های چپ که از چند دهه پیش خواهان خودمختاری بودند دوباره به بهانه ایجاد شوراها و واگذاری اختیارات به آن‌ها، مسلح کردن خان‌ها توسط دولت، محرومیت مردم منطقه و عدم توسعه و آبادانی خواهان خودمختاری بودند و دولت مرکزی هم به واسطه مشکلات ماه‌های اولیه انقلاب قدرت چندانی برای پاسخگویی به نیازهای آنان نداشت. جریان مذهبی بخصوص حزب جمهوری اسلامی، و گروه‌های همسو، دولت موقت را به دلیل مسامحه و عدم شدت عمل در برخورد با گروه‌های کرد مقصر دانستند و دولت موقت برخلاف آن خواهان پایان دادن به خونریزی از راه گفتگو دولت با احزاب مسلح کرد بود.

در اولین اقدام برای ایجاد آرامش ابوالحسن بنی‌صدر به همراه آیت‌الله طالقانی، داریوش فروهر، عزت‌الله سبحانی و هاشم صباغیان به عنوان هیئت صلح از اعضای بلندپایه دولت موقت و شوای انقلاب برای گفتگو عازم مهاباد شد و با عزالدین حسینی رهبر مذهبی کردستان گفتگو نمود. پس از آن گفتگوهای دیگری نیز انجام شد ولی همواره به بهانه‌های مختلف آتش‌بس نقض شد. در شدیدترین نبردها به هنگام محاصره شهر پاوه در تاریخ ۵/۲۳/۵۸

دولت موقت با شدت عمل بیشتر به سرکوب مهاجمان پرداخت و در ۵۸/۵/۲۷ شهر پاوه از محاصره مهاجمان خارج گردید.

نبردها در کردستان گاهی با شدت و گاهی با آرامش نسبی تداوم یافت تا بهمن ماه ۱۳۵۸ که بنی صدر به ریاست جمهوری رسید و همزمان با تفویض اختیار فرماندهی کل قوا وی مسئولیت امور امنیتی کشور را نیز عهده‌دار گردید. از اوایل فروردین سال ۱۳۵۹ تحرکات احزاب مسلح در کردستان شدت یافت و با سقوط سنندج مرکز استان و تصرف چند شهر دیگر یکی از چالش‌های جدی رئیس‌جمهور در مقام فرماندهی کل قوا به وقوع پیوست. رئیس‌جمهور پیش از انتخابش، نخست‌وزیر دولت موقت را به علت عدم قاطعیت در مسئله کردستان مورد سرزنش قرار داده بود و اینک زمان آن رسیده بود برنامه‌های خود در مورد کردستان را ارائه دهد. او از یک سو از قاطعیت انقلابی و سرکوب به اصطلاح ضد انقلاب در کردستان حمایت می‌کرد و از سوی دیگر بر ایجاد شوراها و واگذاری کار به خود مردم و گفتگو برای صلح سخن می‌گفت. پیش از مسئله کردستان مسائل مشابه در منطقه ترکمن صحرا توسط گروه چپ‌گرای فداییان خلق ایجاد شد. در واقع بالاگرفتن بحران شوراها دهقانی منطقه ترکمن صحرا به تحریک گروه فداییان خلق اولین چالش امنیتی رئیس‌جمهور بود که پیش وخامت اوضاع کردستان در اواخر سال ۱۳۵۸ رخ داد هنگامی که وی هنوز کمتر از یک ماه از دوره ریاست جمهوری خود را سپری نکرده بود.

بنی صدر در کسوت رئیس‌جمهور این مطلب را روشن ساخت که مخالف فعالیت خشونت‌آمیز گروه‌هایی است که علناً با قانون اساسی مخالف هستند بخصوص گروه‌های چپ‌گرا که بعضی از آن‌ها ادعای خودمختاری نیز داشتند. این موضع انعطاف‌ناپذیر رئیس‌جمهور البته همه گروه‌های چپ را شامل نمی‌شد. حزب دموکرات کردستان، حزب زحمت‌کشان کردستان (کومله)، حزب توده و تا حدودی حزب پیکار و فداییان خلق از جمله احزابی بودند که رئیس‌جمهور نسبت به آن‌ها به شدت نقد داشت، اما هنگامی که حزب دموکرات، کومله و فدائیان خلق دست به خشونت زدند، وی شیوه خود را

تغییر داد. در این میان سازمان مجاهدین خلق به واسطه فراگیری نسبتاً بیشتر، سابقه مبارزاتی مشخص، سازماندهی قوی‌تر و البته صبغه مذهبی بیشتر از این امر مستثنی بودند. به نظر می‌رسید قاطعیت رئیس‌جمهور بیشتر شامل گروه‌هایی بود که با استقلال ایران مشکل داشتند و کمتر شامل گروه‌هایی بود که با آزادی مشکل داشتند. به عبارتی خط قرمز رئیس‌جمهور در برخورد با گروه‌ها، استقلال ایران به معنی این‌که آیا فلان حزب با کشور خارجی مرتبط است یا در صدد تجزیه طلبی و جداسازی بخشی از خاک ایران است یا نه؟ اگر پاسخ به سوال مثبت بود آن حزب در دسته ضد انقلاب‌ها قرار می‌گرفت و نمی‌باید با آن مماشات کرد (حزب توده و حزب دموکرات و کومله کردستان). اما اگر حزبی به کشور دیگر وابستگی نداشت و خواهان آزادی بود نظر رئیس‌جمهور آن بود که با چنین احزابی باید با مناظره مستقیم و به طور ایجابی وارد گفتگو شد و آنان را قانع کرد و در صورت لزوم آن‌ها را در حکومت مشارکت داد. وی می‌گوید:

«من اولاً معنی بحث آزاد را روشن کنم. بحث آزاد به معنای لیبرالی و غربی آن منظور نیست که بگوییم قهوه را بخور، حرفت را هم بزن تا ببینیم چه می‌شود. بعد او حرفی می‌زند، ما هم حرفی می‌زنیم؛ او می‌رود از آن طرف توطئه‌اش را عملی می‌کند و بعد یک وقت ما به خود می‌آییم و می‌بینیم مملکت از دست رفت. نه خیر! این معنای بحث آزاد نیست. معنی بحث آزاد آن است که ما در برابر کسانی که می‌خواهند انقلاب ما را به زور از پا درآورند ذوالفقار علی را می‌کشیم و آن را قاطع پشت گردن او می‌زنیم. در این مورد جای هیچ بحثی نیست. اتفاقاً فقط در موازنه‌ی منفی است که قاطعیت معنا پیدا می‌کند؛ به این دلیل که تا کسی به راه خدا نیاید شما نمی‌توانید با او سازش کنید. غیرممکن است که علی (ع) بتواند با معاویه سازش کند. این مرگ اسلام است. کسی که بنا را بر موازنه‌ی عدمی گذاشت، یعنی فقط با کسی می‌تواند رفیق باشد که در خط خداست. اگر کسی در آن خط نباشد - فرق نمی‌کند چه کسی باشد - نمی‌توان با او سازش کرد.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۷۶)

چنان‌که اشاره شد اولین چالش امنیتی رئیس‌جمهور پس از انتساب به ریاست جمهوری ایجاد درگیری وابستگان به چریک‌های فدایی خلق و سنگر بندی آن‌ها در ترکمن صحرا بود. او در برخورد با مسئله ضمن تأکید بر سرکوب هرگونه تجزیه طلبی و ایجاد ناامنی، برخوردهای نادرست برخی از نیروهای دولتی را از نظر دور نمی‌دارد. بنی‌صدر در اولین واکنش به درگیری‌های خشونت‌بار شهر گنبد در سخنان پیش از خطبه نمازجمعه تهران می‌گوید:

«در جمع شما اخطار می‌کنیم که برادران و خواهران ترکمن ما فرزندان امام خمینی رهبر ما هستند، اینها فرزندان امام هستند کمترین بی‌اهمیتی، کمترین تجاوز به حقوق آن‌ها سخت‌ترین پاداش را خواهد داشت و من دو نفر را مأمور کرده‌ام که به محل بروند و از این لحاظ تحقیقات جدی بکنند و اگر خدای ناکرده اثری از آثار بی‌امنی، تجاوز به جان و مال مردم مشاهده کردند، تجاوزکنندگان را هرکس باشند دستگیر کنند و به تهران بیاورند تا محکمه انقلابی، دادگاه انقلابی به کار آن‌ها با سرعت تمام رسیدگی کند. مردم ما باید بدانند نیروهای مسلح نرفته‌اند و نمی‌روند برای به خطر انداختن جان و مال و ناموس، شرف، حیثیت و جان آن‌ها، بنابراین باید کمال مراقبت را از این جهات بکنیم و اگر نکردند البته ما مسئولیم که با آن‌ها با سختی رفتار بکنیم، در این جمهوری امام مقام معنوی و روحانی است بنابراین معنای این حرف که امام به عنوان مؤسس جمهوری اسلامی ایران یک مقام معنوی و روحانی است این است که این انقلاب برای آن انجام گرفته است که در این کشور آن امنیت، آسایش خاطر و امکان کار و عدالت و برادری و برابری که در اسلام ما تبلیغ و تشویق شده است بوجود آید یعنی اگر در گذشته این مسائل اهمیت داشت که مأموران حکومت به جان و مال و ناموس مردم تجاوز نکنند در حال حاضر اهمیتش خیلی زیادتر و چندبرابر بیشتر شده است و ما موظفیم قانون اسلام را با تمام قدرت اجرا کنیم برای این‌که مشکلات آن خطه از بین برود از جهت زمین و وسایل کار هرچه لازم است در اختیار مردم فعال قرار بگیرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۴)

پس از موضع‌گیری اولیه رئیس‌جمهور، وی موضع نرم‌تری اتخاذ می‌کند و از گروه فداییان خلق که عامل اولین چالش امنیتی برای وی بودند می‌خواهد در مورد مسائل کشور با وی به مناظره و گفتگو بنشینند. رئیس‌جمهور در اوایل سال ۱۳۵۹ با رهبران فداییان خلق و طرفین درگیری در ترکمن صحرا به مناظره می‌نشیند. این مناظره به گفته بسیاری از ناظران با تسلط و استدلال منطقی رئیس‌جمهور با محکومیت اقدامات جدایی طلبانه گروه‌های چپ‌گرا و به سود رئیس‌جمهور خاتمه یافت. بعدها محمدجواد حجتی کرمانی از آیت‌الله خمینی نقل نمود این مناظره کار چند لشکر را در سرکوب احزاب چپ و تجزیه طلب انجام داد.

یکی از موضوعات مورد بحث در این مناظره مسئله اعدام خودسرانه رهبران خلق ترکمن در زندان قصر، یا به قولی در بین راه، بدون آن‌که کوچکترین محاکمه‌ای صورت گرفته باشد، بود. یکی از رهبران فداییان در مناظره گفت:

«ما، این مسئله‌ای که خیلی مهم است و آقای رئیس‌جمهور باید پاسخ بدهند مسئله ترور ناجوانمردانه رهبران شوراهای دهقانی مردم ترکمن صحرا، این‌ها در اسارت شهید شدند این‌ها در بازداشت بودند. در بازداشت سپاه پاسدارها هم بودند و بعد به زندان منتقل شدند و همه مقامات رسمی هم قبول دارند. و این را هم می‌دانیم که حفظ جان هر زندانی به عهده‌ی زندانبان است این را همه دنیا قبول دارند.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۵)

رئیس‌جمهور از یک سو بر محاکمه عادلانه و حفظ جان بازداشت‌شدگان تا زمان محاکمه تأکید نمود اما از سوی دیگر گفت حکم چهار نفر از رهبران خلق ترکمن اعدام بوده است:

«آن چهار نفر می‌بایستی محاکمه می‌شدند و من خودم اگر قاضی بودم برای این‌طور اشخاص تقاضای اعدام می‌کردم چون این‌ها مسلحانه با دولتی که مورد قبول اکثریت نزدیک به قریب اتفاق مردم کشور است عصیان نظامی کرده‌اند و در هرجایی از دنیا این‌ها محکوم بودند مطلب این نیست بلکه مطلب اساسی این است که این‌ها می‌بایستی محاکمه می‌شدند و قبل از محاکمه تحقیقات چون این‌ها سرمایه‌ای هستند و چگونه می‌توانیم بفهمیم که این‌ها در درون

خود چگونه این فسادها را جور می‌کردند بدون این‌که از آن‌ها تحقیق بنماییم. بنابراین ما یک فرصتی را از دست داده‌ایم و دیگر این‌که امنیت خاطر را از دست دادیم چگونه به مردم بگوییم که اگر کسی گرفتار شد تا وقتی که مقام قضایی تکلیف او را معین نکرده در کمال امنیت است و رفتار با او مانند رفتار با یک انسان است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۴)

در هنگام مناظره با چریک‌های فدایی خلق اما وی از تعقیب قضیه تا روشن شدن آن سخن می‌گوید:

«ما این مسئله را تعقیب می‌کنیم هرخطایی از ناحیه‌ی هرکس باشد این را در چند مدت به مردم می‌گوییم و آن حکومت‌هایی را که شما خیال کردید، ما نیستیم که خیال کنی خطا را آفا کرده، نشد بنده پرده‌پوشی کنم، چون ایشان استاندار حکومتند این حرف‌ها نیست و از آنجا در روزنامه‌ها نوشتیم که تعقیب را ادامه می‌دهیم تا حقیقت کشف شود و حقیقت را هم به مردم می‌گوییم بدون هیچ زیر و رویی خدایی نکرده در این دستگاه‌ها باشند. اگر خطایی کرده باشند ما آن‌ها را مجازات می‌کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۵)

بعدها معلوم شد صادق خلخالی حاکم شرع انقلاب مسئول این اقدام بوده است. صادق خلخالی اما دخالت خود در اعدام چهارنفر از رؤسای خلق ترکمن در بین راه انتقال به تهران (یا زندان قصر) را به شدت تکذیب نموده و در این مورد بنی‌صدر را به شهادت می‌گیرد:

«اینجانب باز اعلام می‌کنم که چهارنفر از کشته‌شدگان که می‌گویند از رؤسای ستاد خلق ترکمن بوده‌اند هیچگونه ربطی به من ندارد اگر کسی در این باره خطی از من نشان بدهد که با دستور من این‌ها اعدام شده‌اند من از حالا خودم را به اعدام محکوم می‌کنم. آقای رئیس جمهور (ابوالحسن بنی‌صدر) در جریان کار هستند ما اگر بخواهیم به این مملکت خیانت کنیم واقع به خودمان خیانت کرده‌ایم ما همانجوری که دست‌های خیانتکار را قطع می‌کنیم کسانی که نظم و انضباط و دستورات مقامات بالاتر را مراعات

نمی‌کنند قطع می‌کنیم و کشته‌شدن این افراد را بدست هرکی باشد جداً محکوم می‌نماییم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۷)

۳۴ سال بعد اما محسن رفیق دوست در خاطرات خود در مورد سرنوشت سران فداییان خلق گنبد، سخنان خلخالی که گفته بود در این مورد دستخطی از وی وجود ندارد را تأیید می‌کند اما دستور شفاهی را نه! وی چنین می‌نویسد:

«من و برادر منصوری، فرمانده وقت سپاه، روی جایگاه بودیم. آقای خلخالی هم آنجا بود. آن روزها ضد انقلاب در ترکمن صحرا شورش کرده بودند. بچه‌های سپاه با آن‌ها درگیر شده و سران‌شان را گرفتند. من از خلخالی پرسیدم: «با سران خلق ترکمن چه کار کنیم؟» چهار نفر را اسم بردم. گفت: «این‌ها را همین الان اعدام کنید.» گفتم: «حکم اعدام است؟» گفت: «بله.» من هم زنگ زدم پادگان ولی عصر (عج) و آن‌ها را اعدام کردند.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۴۲)

به هر تقدیر رئیس‌جمهور با قول پیگیری قضیه اعدام چهار رهبر شورای دهقانی در مناظره از همه گروه‌های سیاسی خواست با دولت برای تثبیت قانون و ایجاد امنیت همکاری نموده و سلاح خود را تحویل دولت دهند. وی خطاب به رهبران فداییان خلق گفت:

«اگر این مردم آمدند رأی دادند در یک همه‌پرسی که مایل نیستند دست گروه شما اسلحه باشد این‌ها را به ما تسلیم می‌کنید یا نه؟ ما این مسئله را برای مردم مطرح می‌کنیم شما هم می‌توانید رفراندومتان را با مردم در میان بگذارید و بگویید آیا شوراهای انقلابی کارگران و دهقانان باید مسلح باشند یا نه و سلاح را از دست من بگیرند. شما دلسوز کارگر و دهقان نیستید جوش آن‌ها را نزنید، جوش خودتان را بزنید، اگر من روزی رفتم و این رفراندوم را کردم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۴)

رئیس‌جمهور در پاسخ به نماینده فدائیان خلق که خواهان آزادی فعالیت‌های مسلحانه گروه‌ها برای جلوگیری از نفوذ فئودال‌ها شده بود چنین پاسخ می‌دهد:

« در این کشور فساد و خرابی زیاد بوده. شما می‌خواهید همه آن را طرح بکنید شما سوال را جواب بدهید من به شما می‌گویم که آن‌ها باید دین خودشان و فرهنگ خودشان را داشته باشند آیا این ملت حق ندارد دین خودش را داشته باشد و فرهنگش را. خوب ۹۹٪ رای دادند که آقا ما می‌خواهیم این جوری زندگی کنیم، شما چه می‌گویید که مسلحانه با آن‌ها مواجه می‌شوید؟ این را جواب بدهید؟ مگر شما نمی‌گفتید که ما سؤال‌های عادی کردیم ولی این حرف‌ها نشان می‌دهد معلوم می‌شود که شما قصد داشتید به مردم القا کنید. چرا این را پنهان می‌کنید؟ من اگر جای شما بودم این شجاعت را داشتم و می‌گفتم که بله آقا من می‌خواستم با این سؤالات القا بکنم این نظر را.

فدایی: ایشان به ما گفتند که ما مارکسیست هستیم ما هم اعلام کرده‌ایم ایدئولوژی ماست فکر ماست.

بنی‌صدر: یعنی ستایش و پرستش روز (وقتی رسیدیم به بحث ایدئولوژی بحث می‌کنیم) یعنی هرکس که بخواهد زورش را غالب کند این کارگر بیچاره را می‌خواهی همان‌جور بهانه کنی. مارکسیسم یعنی ایدئولوژی بر پایه زور در مقام تقدیس زور و هیچ راهی هم جز اعمال زور نمی‌شناسد. اگر رسیدیم به بحث این را روشن می‌کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۴)

پس از برگزاری مناظره متقاعدکننده رئیس‌جمهور در برابر فدائیان خلق آرامش به منطقه ترکمن صحرا بازگشت و فعالیت‌های این گروه به طور ملموسی کاهش یافت. حتی در سال‌های بعد نیز این گروه کمتر وارد معادلات سیاسی - نظامی کشور شد.

چنان‌که گفتیم دومین چالش امنیتی رئیس‌جمهور کمتر از یک ماه پس از غائله ترکمن صحرا در کردستان رخ داد. ابوالحسن بنی‌صدر پیش از انتخابات ریاست جمهوری حل مسئله کردستان و به طور کلی جدایی طلبی احزاب سیاسی مسلح را عمل همزمان به دو اقدام، یکی قاطعیت و عدم تسلیم در برابر منطق زور گروه‌های خودمختار و دوم بسیج امکانات کشور برای رفع محرومیت‌های معیشتی مردم و جدا کردن مردم از این گروه‌ها می‌داند:

«حکومت انقلابی در عین صداقت باید قاطع باشد. در دنیایی که کشورهای قوی در تنهایی نمی‌توانند موجودیت خود را حفظ کنند و به جانب وحدت می‌روند، کشوری مثل کشور ما چگونه می‌تواند به مناطق متخاصم تبدیل شود و بر سرپا بماند؟ بنابراین بر حکومت انقلابی است با قاطعیت به همه بگوید، به همه گروه‌هایی که می‌خواهند از تبعیض‌های به جا مانده از رژیم سابق استفاده کنند، بگوید که به هیچ قیمت تسلیم خودکامگی و تجزیه نمی‌شود. در مقابل باید واقعیت‌ها را با صداقت به خود مردم بگوید. پس از آن‌که امکانات را به طور برابر در اختیار همه گذاشت و حقوق برابر برای همه قائل شد، مردم خود گروه‌های فرصت‌طلب را رها خواهند کرد و تنها خواهند گذاشت. نباید مردم احساس کنند دولت عاجز گشته و آن‌ها را در دست این گروه‌ها رها کرده است. نباید احساس کنند که همچنان اصل بر زور است و مردم باید میان یکی از این زورها انتخاب کنند. دولت باید اراده مردم را، اراده آزاد مردم را جایگزین هرگونه زور و قدرتی بگرداند. خواست‌های مردم را بپذیرد و زور را نپذیرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۹)

اکنون رئیس‌جمهور سه ماه پس از این اظهارنظر در مقام اجرایی و فرماندهی کل قوا با اقدام مسلحانه خشن و جدایی‌طلبانه گروه‌های سیاسی مسلح در کردستان مواجه شده بود. تصرف شهرهای یک استان ناآرام و همجوار با دو کشور ترکیه و عراق که از حساسیت زیاد برخوردار بود. رئیس‌جمهور در اولین عکس‌العمل پس از تصرف شهر بانه توسط احزاب چپ‌گرا بر مقاومت در مقابل آن‌ها و استفاده از قاطعیت برای نابودی این گروه‌ها تأکید نمود:

«مسلمان‌ها که می‌خواهند نظام جهان نه شرقی باشد و نه غربی، نه زیر سلطه ابرقدرت روس بروند و نه زیر سلطه ابرقدرت آمریکا این‌ها هستند که در کردستان و در تمام نقاط ایران در مقابل توطئه‌های این عناصر شرکت کردند و می‌کنند. من نه تسلیم می‌شوم و نه عقب می‌روم ما پیروز خواهیم شد شما که می‌خواهید با شایعه‌سازی روحیه قوی نسل جوان را متزلزل کنید بدانید که ما وارث خون شهیدانی هستیم و آن بدنی که در پادگان بانه در زمین است

به من فرمان مقاومت می‌دهد و من در مقابل این مسائل چرا انقلابی نباشم و بدانید که آن سرباز و آن افسر برای موجودیت و استقلال ایران و استقرار حاکمیت این ملت جان برکف پیش خواهد رفت. بنابراین شمایی که اسلحه به دست گرفته‌اید این آخرین فرصت، آخرین اخطار است که باید بدانید که از این پس به شما رحم نخواهد شد و با قاطعیت شما را از پیش پای جمهوری اسلامی بر خواهیم داشت.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

با گذشت زمان اوضاع در شهرهای آذربایجان غربی (منطقه کردنشین) و کردستان لحظه به لحظه رو به وخامت رفت. رئیس جمهور همواره بر قاطعیت دولت مرکزی در مقابل جدایی‌طلبی احزاب کرد تأکید می‌نمود و شخصاً بر عملیات ارتش در مناطق درگیری نظارت داشت. از سوی دیگر وی بر توسعه اقتصادی منطقه کردستان و رفع محرومیت‌های آن استان تأکید می‌کرد و آن را عامل بهبود اوضاع امنیتی منطقه می‌دانست اما خود او معترف بود با نبود امنیت انجام توسعه اقتصادی تحقق نیافتنی است. بنی‌صدر در سخنان تاریخی خود در سالروز تأسیس نظام جمهوری اسلامی در تاریخ ۵۹/۱/۱۲ بخش مهمی از سخنان خود را به مسئله امنیت داخلی و بخصوص امنیت کردستان اختصاص داد. که جمله معروف نقل شده از وی در مورد کردستان در همین سخنرانی اظهار شده است. این سخنرانی سال‌های بعد و حتی تاکنون از سوی احزاب کرد برای نشان دادن خشونت و نظامی‌گری دولت مرکزی در برابر نیروهای سیاسی - نظامی کرد مورد استناد قرار گرفته است.^۱ ایشان در این سخنرانی به سیر وقایع منطقه کردنشین کشور پس از انتخابش به ریاست جمهوری اشاره و در سخنرانی خود به گروگان‌گیری در شهر خوی و قتل سه نفر روحانی و اکنش نشان داد و آن جمله خود را جهت عکس‌العمل در برابر گروگان‌گیران بکار برد. این در حالی بود که چنین برداشتی وجود داشت که وی به ارتش

۱- منظور جمله‌ای است به این مضمون که: «ارتش حق ندارد پوتین را از پای درآورد مگر آنکه آن خطه را از وجود این یاغی‌ها پاک کند.»

دستور حمله سراسری به مخالفان کرد را صادر کرده است. وی در این سخنرانی تاریخی چنین گفت:

«از روز نخست من بر این باور بودم که مردم کردستان جدایی از ایران را به هیچ قیمت نه می‌خواهند و نه زیر بار می‌روند و نه تحمل می‌کنند. بر این باور بودم که مردم کردستان به انقلاب اسلامی ما وفادارند و بر این باور بودم که مردم کردستان از صمیم دل خواهان پیروزی انقلاب اسلامی ما هستند و خود آن‌ها جزئی از این انقلاب و کوشای در این انقلاب و شریک ما در سرنگون کردن رژیم منفور پیشین بودند. بنابراین من به این مردم گفته‌ام که هر وقت آن‌ها بخواهند ارتش یا نیروهای مسلح ما آماده‌اند از خواست آنان پیروی نمایند و عناصر مسلحی را که می‌خواهند به زور اراده خودشان را بر مردم آن سامان و به ملت ما تحمیل کنند بر سر جای خودشان بنشانند. من در آغاز انتخاب به ریاست جمهوری هیأتی را از حزب دموکرات کردستان پذیرفتم. آن‌ها یک قطعنامه‌ای شامل ۶ ماده به من دادند این قطعنامه در هیأت ویژه مورد رسیدگی قرار گرفت. این هیأت اصلاحاتی را در آن قطعنامه لازم دید آن قطعنامه و این اصلاحات را به من دادند. من بر سر حرف خودم ایستاده‌ام. هر وقت در کردستان گروه‌های مسلح، وقتی ما چیزی را قبول داریم، امام در بیان خود گفته‌اند، حتی از نظر این‌که شائبه هیچ گونه تفاوتی میان گرایش به مذهب شیعه و گرایش به مذهب سنت نباشد، امام پذیرفتند که این تعبیر در قانون اساسی به عمل آید، بنابراین وقتی ما چیزی را پذیرفته‌ایم پیش از آن‌که شما با اسلحه خواهان آن باشید ما خودمان آن را اظهار کرده‌ایم، چه حاجت که شما این چیزی را که پذیرفته و قبول داریم به زور اسلحه به ما تحمیل بکنید؟ این است که ما در صداقت گروه‌های مسلح تردید جدی داریم، من تردید دارم که وقتی ما خود پذیرفته‌ایم و شما اسلحه به دست گرفته‌اید این را بهانه کارهای بعدی قرار نداده باشید. اگر شما در صداقت هستید اسلحه‌تان را زمین بگذارید. فرمان این ملت را اطاعت بکنید اسلحه خودتان را زمین بگذارید و اگر زمین نگذاشتید انتظار نداشته باشید که ما دست روی دست بگذاریم. تماشا کنیم ارتش ما و همه نیروهای مسلح از من فرمان دارند که این اسلحه را

از دست شما بگیرند. پس از آن که نظم و امنیت در آن سامان مستقر شد ما به وعده خود عمل می‌کنیم.... دیشب از ارومیه به من تلفن کردند و گفتند که آماده تفاهم با دولت هستند اگر این‌طور است پس شما خودتان اعلام آتش‌بس بکنید بعد قدم به قدم و روز به روز، ساعت به ساعت آنچه را که خود پذیرفته‌اید نقض کنید به پاسگاه‌ها مکرر در مکرر حمله بکنید به شهرها که نباید در آنجا مسلحانه باشید، مسلحانه در آنجا حاضر باشید دادگاه‌های آنچنانی تشکیل بدهید و هرکسی با شما موافقت نبود هرکس دم از اسلامیت زد آن‌ها را بیاورید بی‌آبرو کنید و از نظر من بی‌آبرو کردن آن‌ها از طرف شما عین آبرو دادن به آن‌ها است. همه برادران مسلمان ما برای آن‌هایی که شما به عنوان مسلمان به آن‌ها جاش می‌گویید تکبیر می‌گویند برای حکومت اسلامی برای حکومت انقلابی اسلامی هیچ قابل تحمل نیست که اسلام در کردستان غریب بشود برای مردم مسلمان ما قابل تحمل نیست که مسلمانی در کردستان جرم بشود، بنابراین در وقایع اخیر هم این‌طور که فرماندهان و مسئولان امر به من گزارش کرده‌اند حمله شده است برای خلع سلاح دو پاسگاه ژاندارمری در منطقه آذربایجان غربی، منظور از حمله به این دو پاسگاه این بوده است که پس از این خلع سلاح این دو پاسگاه اولاً یک اظهار التفاتی به بعث عراق شده باشد ثانیاً شهر ارومیه به خطر بیفتد شما چه انتظار دارید؟ آیا انتظار دارید من ساکت و آرام بنشینم، شما پاسگاه‌های ژاندارمری را یکی پس از دیگری خلع سلاح کنید و ارومیه را تصرف کنید و به خیال بعضی‌ها، خودتان را به ارس برسانید و کشور ما را در معرض تهدید امنیت داخلی و استقلال قرار بدهید؟ این غیرممکن است این است که ارتش فرمان یافت عکس‌العمل قاطع نشان دهد و آن مناطق را پاک کند دره قاسملو را گفته بودند دره‌ای است که اگر ارتش بخواهد عبور کند این دره از کشته‌ها انباشته می‌شود اما ارتش توانست از آن عبور کند، آن دره از کشته‌ها انباشته نشد. از آنجا که مردم کردستان از وضع تحمیلی به آن‌ها به تنگ آمده‌اند خواهان عمل بودند و چون آن‌ها حمایت کردند فرمانده نیروی زمینی که کار و تلاش آن در خور همه تمجید و ستایش است آن دره را با قابلیت و سرعت طی کرد و ارتش ما بر تپه‌ها دست

یافت و ما تصمیم داریم آن قسمت را پاک کنیم. گفته‌اند که استضعاف مردم کردستان دوبار است. مضاعف است. برای آن‌که آن‌ها به عنوان کرد هم تحت ستم هستند. از دولت انقلاب اسلامی چه ستمی به آن‌ها رفته است. دولت ما در سال ۶۵ میلیون مالیات از کردستان می‌گیرد که سال قبل هم نگرفت و تنها خرج دستگاه دولتی و ژاندارمری و ارتش ۱۴۰۰ میلیون است یعنی ما ۲۰ برابر مالیات استان کردستان در کردستان خرج دولتی داریم علاوه بر این در سال گذشته اگر این آقایانی که به مردم کردستان خود را دلسوز وانمود می‌کنند گذاشته بودند ۲ میلیارد تومان هم قرار بود خرج عمران آن‌جا بکنیم برای دولتی که آماده است از بودجه درآمد عمومی کشور در سال حدود ۵ میلیارد تومان (۵ هزار میلیون تومان) در آنجا خرج کند و از آنجا هیچ درآمدی هم ندارد چه استثماری از شما می‌کند. گفته‌اند می‌خواستیم فئودال بگیریم، ارتش وارد عمل شده به حمایت از فئودال آخر این دروغ شاختاری که شما می‌گویید برای فریب چه کسی است؟ اگر دولت انقلاب اسلامی خود قانون زمین را تازه تصویب نکرده بود. اگر ما خود بنابر، تغییر نظام نداشتیم، اگر ما برای روستاها وام بدون بهره در نظر نگرفته بودیم، اگر ما بنابر تجدید کشاورزی نداشتیم، وقتی ما دولتی هستیم که به شما می‌گوییم برادر من بگذارید بجای این‌که اسلحه بگیرید و مانع این کار بشوید دسته گل به دست بگیرید بیایید بگویید آقا اینجا بهتر است که ساخته بشود پول را در اینجا این‌طوری خرج کنید، کمک کنید همکاری کنید که استان زودتر ساخته شود. چرا برادران کرد ما در به در باشند و بروند اینجا و آنجا دنبال کار و چرا نباید در خانه خودشان نتوانند کار کنند؟ دولتی که می‌خواهد متحد شود و در برابر قدرت آمریکا و ابرقدرت روس بایستد چرا باید بترسد؟ این حرف‌ها ما را هیچ نمی‌ترساند ما خواهان یک جامعه جهانی اسلامی هستیم که در آنجا کرد، ترک، عرب و فارس، چینی و روسی و اروپایی و آمریکایی برادرانه و خواهرانه زندگی اسلامی انقلابی داشته باشند. بنابراین چون کردستان از شهرهای آنجا به من نوشته بودند که امروز من صریح و روشن حرف بزنم و تکلیف را روشن کنم این‌که من حرفم را زدم و تکرار می‌کنم ما گروه‌های

مسلح را در آنجا تحمل نمی‌کنیم. نه در آنجا و نه در هیچ جای دیگر. آن‌ها که رفته‌اند اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند که فلانی می‌خواهد ملت را خلع سلاح بکند بیایند اینجا ببینند و این ملت هست این ملت بود که وقتی از اینجا رژه می‌رفتند انسان نمی‌توانست از شوق و هیجان گریه نکند ما ملت را مسلح می‌خواهیم ما آن ضد ملت را مسلح نمی‌خواهیم. به شما برادران خودم در ارتش در سپاه پاسداران در کمیته‌ها، شهربانی، ژاندارمری و در همه جا می‌گویم وسیله قاطعیت رئیس‌جمهوری و مسئولان امنیت کشور، قاطعیت شماست. اگر شما نظم درونی نداشته باشید و اگر با قاطعیت عمل نکنید رئیس‌جمهوری به سوی وسیله دیگری و نیروی دیگری خواهد رفت و آن خود مردم هستند.....

در آذربایجان غربی کسی که یاغی‌گری پیشه کرده و عده‌ای را به گروگان گرفته‌اند از جمله فرماندار خوی دیروز در کمیسیون امنیت ملی این مسئله گفته شد و آن‌ها سه روحانی فرزند پیغمبر را کشته‌اند و ۶ نظامی را تهدید کرده‌اند که اگر تا ۲۴ ساعت پادگان‌های ژاندارمری را منحل نکنید و چون عده‌ای از آن‌ها نیز گرفتار شده‌اند گفته‌اند اگر گروگان‌های ما را رها نکنید ما گروگان‌های شما را خواهیم کشت. در آنجا گفته شد که مبادله انجام بگیرد. من مخالف بوم و مخالف کسانی که در خدمت جمهوری اسلامی قبول خدمت می‌کنند شهادت قدم اول آن‌ها است و باید آماده شهادت باشند. اگر رئیس‌جمهور شما را هم به گروگان بگیرند شما حق ندارید تسلیم منطق دشمن بشوید. بنابراین اگر آن‌ها تهدید خود را اجرا کردند انالله و انالیه راجعون ما آن گروگان‌ها را شهید ملت تلقی می‌کنیم، اما از همین لحظه ارتش حق ندارد پوتین از پای درآورد مگر آن‌که آن خطه را از وجود این یاغی‌ها پاک کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۱۴)

بنی‌صدر در خاطرات خود اما با اشاره به جوسازی‌های رسانه‌ای در مورد سخنرانی ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ این نکته را خاطر نشان می‌سازد که قبل از توسل به خشونت تمام راه‌های ضروری برای جلوگیری از درگیری و خونریزی

بیشتر در کردستان را به کار گرفته است اما تلاش‌هایش بی‌نتیجه بوده است. وی به یکی از این موارد اشاره می‌کند:

«روزی ستاد ارتش به من گزارش کرد که راه عبور نیروهای ارتش به پادگان را بسته‌اند. هواپیمایی که نشسته بود تا پرسنل نظامی را منتقل کند. آن‌ها نمی‌گذاشتند. و یا ستون نظامی که از بیرون شهر می‌خواست به پادگان برود، آن را بسته‌اند به گلوله و در خود شهر هم، ستاد لشکر را محاصره کرده بودند. کسانی را معین کردیم با آقای قاسملو [رهبر حزب دموکرات کردستان] صحبت کردند. او گفت، ما خبر نداریم و در آنجا، حزب کومله است و ما در آنجا نفوذ نداریم. خلاصه، هر اقدامی کردیم، دیدیم که آن‌ها دست بردار نیستند. مدعیان طرفداری از خودمختاری، با انواع تهدید، اعضای انجمن شهر را مجبور به استعفا کردند. به ما گزارش داده بودند که عراق دارد تدارک حمله به ایران را می‌بیند. البته، بعدها مدارکی هم به دست قشون افتاد و معلوم شد که این خبر، صحیح بود. در واقع، این فشار عراق بود که می‌خواست جنگ را در کردستان ایران راه بیاندازد و نیروهای ما را سرگرم درگیری بکند تا وقتی به ایران حمله می‌کند، ما در مرزهایمان نیرویی برای مقاومت نداشته باشیم. همان طور که می‌دانید، آن وقت لشکر کردستان بود، لشکر کرمانشاه و لشکر رضائیه [ارومیه]. از آن طرف هم، در خوزستان، ۲۷۰ افسر را به دنبال کشف توطئه گرفته بودند و لشکر خوزستان از هم پاشیده شده بود. این وضعیتی بود که ما داشتیم و اگر دیر جنبیده بودیم، قطعاً ایران رفته بود. از این لحاظ، سر سوزنی تردید ندارم. اگر آن قضیه کردستان طول کشیده بود و در آنجا، مسئله زود حل نشده بود و نیروها آزاد نشده بودند، حمله عراق به ایران می‌توانست، همان طور که آقای صدام نقشه کشیده بود، ایران را به پنج جمهوری تجزیه کند و فاتحه ایران را بخواند! پس، به دنبال این همه بود، با وجود جنگ افروزی بود که در آن سخنرانی به نیروی مسلح گفتم، پوتین‌هایتان را در نمی‌آورید تا مسئله را حل کنید. حالا این را کردند شعار که بنی‌صدر گفته، پوتین‌هایتان را در نمی‌آورید.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۹۸)

به نظر می‌رسید گزاره برخورد نظامی که رئیس جمهوری آن را به نیروی مسلح تجویز کرده بود پیش از شروع جنگ تحمیلی تا حدودی ثبات را به کردستان بازگردانده بود. روزنامه انقلاب اسلامی می‌نویسد:

«هدی عضو حزب کومله در مصاحبه خود با لوموند هشتم سپتامبر، ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ می‌گوید: ارتش جمهوری اسلامی ایران و پاسداران اکثر شهرهای کردنشین از جمله سنندج، سقز، بانه، مریوان و ... را تحت کنترل خود دارند در حقیقت یکسال بود که ارتش از جنگیدن خودداری می‌کرد اما اکنون اوضاع دگرگون شده و ارتش از نیروهای میانه‌رو پاکسازی شده و در اختیار نیروهای اسلامی قرار گرفته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۶)

رئیس جمهور در مقاله روزنامه انقلاب اسلامی گروه‌های چپ‌گرای کردستان را به توطئه برای براندازی نظام سیاسی و همکاری با عوامل خارجی متهم می‌سازد و به عبدالرحمن قاسلمو نماینده اسبق مجلس خبرگان قانون اساسی و رهبر حزب دموکرات هشدار می‌دهد از تداوم خونریزی در کردستان صرف‌نظر کند:

«از قرار اطلاع آقای قاسلمو با یک روزنامه ایتالیایی مصاحبه کرده و گفته است: به هنگام پیش آمد اشغال سفارت آمریکا یا مرکز حکومت آمریکا بر ایران، عده‌ای از افسران عالی رتبه به او مراجعه کرده و گفته‌اند، اگر با آن‌ها کنار بیاید، بعد از پیروزی به او خودمختاری خواهند داد. این افسران اخیراً نیز که آمریکاییان به ایران تجاوز کرده بودند مراجعه و همان وعده را تکرار کرده‌اند. بر فرض صحت این حرف، پس معلوم می‌شود که: سخن ما برحق بوده و روی آوردن گروه‌های مسلح وابسته به جنگ در کردستان و تحمیل جنگ به دولت، بی‌رابطه با نقشه‌های آمریکا برای ایران نبوده است. بنابراین آن‌ها که در سنندج جنگ را به مردم و نیروهای مسلح تحمیل کردند به ساز قدرت خارجی می‌رقصند. و آقای قاسلمو بداند که آن‌ها که به دستیاری آمریکا حق خودمختاری را از ملتی می‌گیرند، به ایشان وعده‌ای می‌دهند که هرگز تحقق نخواهد یافت و اگر موفق بشوند ملتی را به خاک و خون بکشند، کردستان را به نام ایشان قباله نخواهند کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۲)

ایشان در اردیبهشت ۵۹ همزمان با حملات و نفوذ گسترده احزاب چپ‌گرا در کردستان و تسلط دوباره ارتش و سپاه بر شهر سنندج، دبیرکل حزب دموکرات کردستان را به خلف وعده و تصرف سنندج متهم ساخت:

«وقتی قرار شد پاسداران انقلاب سنندج را تخلیه کنند این طور قرار شد که باشگاه افسران و رادیو تلویزیون و فرودگاه سنندج به درخواست نمایندگان مردم از جانب قشون در دست گرفته شود و قرار شد هیچ نیروی مسلحی در شهر نباشد اما در همان روز که سپاه پاسداران شهر سنندج را ترک گفت گروه‌های مسلح به شهر آمدند و شهر را اشغال کردند. اینک که شما در جریان واقعیت قرار گرفتید این را هم بگویم که نماینده آقای قاسملو تهدیدی هم برای من آورده بود و گفت که ایشان می‌گویند از فرستادن ارتش و پاسدار به کردستان خودداری کنید وگرنه ما در همه کردستان جنگ را شروع می‌کنیم و تا سقوط بنی‌صدر ادامه می‌دهیم. من به او پاسخ دادم که شما اطلاعاتتان از بینش اسلامی سخت اندک است. انسان مسلمان تصمیمات خود را نه زیر تهدید می‌گیرد و نه زیر باران تشویق. بنابراین بر مزاج من تهدید شما اثر ندارد و باید بگویم آنچه را که به اسم تهدید پیغام کرده‌اید نقشه‌ای بود که بحمدالله با وجود آن که اجرا شد به نتیجه نرسید و من استوارتر از هر وقت دیگر برجای ایستاده‌ام. اما آنچه درباره عمران و آبادی و خصوصاً اختیار در اداره امور نواحی مختلف کشور است چیزی است که بدون آن‌که شما لازم باشد تهدید کنید یا تشویق کنید من پذیرفته‌ام. سال‌ها برای آن کوشیده‌ام اما این اختیار را به خود مردم می‌دهم نه بر قیم‌های مسلحی که بدون دلیل منطقی به روی ستون‌های ارتشی آتش گشودند. حیف است که شما این معنویت عظیم را که در انقلاب اسلامی ما است درک نمی‌کنید و حیف است که شما از آن لحظه اول پیروزی انقلاب تا امروز در همه صحنه‌های خونین اسباب‌ساز بوده‌اید آخرین مهلت و امان را که رئیس‌جمهور به شما می‌دهد به نام خدا و به نام خلق خدا اگر از دست دادید، دیگر از ما کاری ساخته نیست. من در هفته گذشته آنچه در قوه داشته‌ام کوشیدم خدا می‌داند و شما مردم بدانید شب و روز کوشیدم که برخوردهای خونین که در برنامه دشمن بود انجام نگیرد،

خدا را سپاس می‌گذارم که در ۹۸ بلکه در ۹۹ درصد موفق شدم و آنچه شد جای تأسف است. کردستان جزیی از ایران است و تا من مسئول امور کشورم اجازه نخواهم داد که شما توطئه‌گرها که الان معلوم شده هرکس تردیدی داشت برای او این تردید از بین رفت که شما خودمختاری نمی‌خواستید، بلکه پایگاهی می‌خواستی برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران و ساقط کردن آن، پس حالا که این درس را دنبال خواهیم کرد و به محض آن‌که سایه شوم شما بر سر سنندج و شهرهای دیگر کوتاه شد مردم کرد ما را خواهید دید و به آن‌ها بیش از آنچه که تصور می‌کردند، داده خواهد شد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۷)

بنی‌صدر در جایی دیگر مذاکره با گروه‌های معارض کردستان را منتفی می‌داند:

«ما آن کاری را که نمی‌کنیم مذاکره با شما است به عنوان این‌که شما قدرتی هستید در برابر ملت. این معنی ندارد حکومت که منتخب تمامی ملت است به عده‌ای یاغی این قدر میدان بدهد، تا آن‌ها خودشان را هم‌رزم حکومت بشمارند و اسلحه به دست در برابر حکومت بایستند و در این صورت البته مذاکره معنی ندارد و اما اگر شما آمدید و گفتید ما می‌خواستیم به حقوقی برسیم و حالا شما آماده‌اید آن حقوق را به ملت بدهید و ما هم اسلحه را زمین بگذاریم این نوع مذاکره را می‌پذیریم در غیر این صورت همچون گذشته آن نوع مذاکره را نمی‌پذیریم و استقرار حاکمیت دولت را با قاطعیت دنبال می‌کنیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۹)

او همچنین پیش از انتخابات ریاست جمهوری، مذاکره، تنها در صورت کنار گذاشتن اسلحه را راه‌حل مناسب برای غائله کردستان می‌داند:

«این به نظر من تنها راه است. راه‌های دیگری را هم رفتیم و همین نتیجه‌ها را داد که می‌بینید. نمی‌شود گفت که نه بجنگ و نه بحث کن. یکی لازم است. اگر خواستی بگویی اسلحه را زمین بگذار، و آن را از دستش گرفتی، باید راه بحث را باز کنی. به این وسیله است که می‌توانی اسلحه را از دستش بگیری، و الا جامعه آن را نمی‌پذیرد. شما اگر به کردستان بروید و بگویید نفس نکش!

حرف هم نزن! اسلحه هم نکش! [اثری ندارد و] او بیشتر [اسلحه] می‌کشد.
انشاءالله روشن شد.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۷۹)

آیت‌الله خمینی نیز از قاطعیت در مقابله با تحولات ضد امنیت ملی در کردستان حمایت می‌کند:

«اگر آن روزی که می‌خواستند در کردستان بروند برای مذاکره من به آنها تذکر دادم که اگر بخواهید مذاکره، باید با موضع قدرت بروید اول باید ارتش و پاسداران احاطه کنند آن‌ها را و محاط قرار بدهند بعد شما بروید صحبت کنید مسامحه شد این اسباب این شد که آن گرفتاری طولانی برای ما پیش آمد و آنقدر ضایعه واقع شد و الان هم می‌بینید که ضایعه پشت سر ضایعه همین چندروز چقدر جمعیت از پاسداران شهید شدند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۳)

با تسلط ارتش و سپاه پاسداران بر اکثر راه‌های مواصلاتی و شهرهای کردستان و ایجاد امنیت نسبی، مذاکره با احزاب کرد که نسبت به گذشته ضعیف‌تر شده بودن از سرگرفته شد. به تدریج با افزایش اختلاف بین رئیس‌جمهور و دیگر اجزاء حاکمیت وی به این نتیجه رسیده بود که خشونت و قاطعیت دیگر راه‌حل مسئله کردستان نیست. وی از مذاکره خود با فرستادگان حزب دموکرات در بهمن‌ماه ۱۳۵۹ می‌گوید:

«موضوع دیگری که در این چند روز بدان پرداختم مسأله کردستان بود، حزب دموکرات کردستان کسانی را نزد من فرستاده بود که ما آماده‌ایم در صورتی که شش اصل را دولت بپذیرد ولو با اصلاحات ما بیاییم و دوش به دوش شما با متجاوز عراقی بجنگیم. اخبار و اطلاعاتی هم از کردستان رسیده بود که هم در جلسه فرماندهان نظامی هم در جلسه شورای عالی دفاع هم در گفتگو با متصدیان غیرنظامی مورد بحث قرار دادیم. من به آن‌ها این‌طور گفتم: اگر وقتی یک کشوری این‌طور علنی و آشکار مورد تجاوز قرار گیرد و در این دنیا هیچ دولتی به طور جدی هیچ دولتی، البته اغراق است چون چند دولت فریاد اعتراض برداشتند گرچه اعتراض‌شان قاطع نبود و نیست، اعتراض نکند، این سازمان‌های بین‌المللی که برای ۵۰ گروه‌گان آن همه سروصدا به راه انداختند، برای انسان‌هایی که هر روز بدون هیچ دلیل روشنی به خاک و خون

می‌افتند چرا اعتراض نمی‌کنند؟ شما بگویید چگونه می‌خواهید در جدایی و یا به قیمت تجزیه کشور در این دنیا آزاد، خودمختار و خودکامه زندگی کنید؟ و آیا این تجاوز و این ضربه سخت شما را بیدار نکرد؟ و آیا این برادرکشی‌ها شما را بیدار نکرد؟ در این جهان که ما ملت‌های مسلمان، تازه اگر همه دست به دست هم بدهیم، هنوز سال‌های دراز باید کوشش کنیم، مبارزه کنیم تا از سلطه قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها بدرائیم، آیا شما از جدایی، سعادت و آزادی و رستگاری می‌بینید؟ آیا کافی نشد اسباب دست صدام حسین شدن و به دست تبهکار او خونریزی به راه انداختن؟ آیا وقت آن نرسیده است که به خود بپایید؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۹)

در اسفندماه ۱۳۵۹ که رئیس‌جمهور در پی حمایت سازمان مجاهدین خلق از خودش، اهرم فشاری در مقابل جریان سیاسی رقیب به دست آورده بود، شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که وی در پی یارگیری در کردستان است. از آنجا که عبدالرحمن قاسملو (رهبر حزب دموکرات کردستان) و همکاران حزبی وی در پاریس و پیش از انقلاب در راستای مبارزات ضد رژیم پهلوی با بنی‌صدر دیدارها و گفتگوهای داشتند، چنین گفتگوها و دیدارها، و رابطه‌ها چندان دور از ذهن نبود. اما این که حزب دموکرات و رئیس‌جمهور بر علیه بخشی از حاکمیت تباری کرده باشند، فاقد شواهد کافی است.

یکی از هم‌زمان احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان به طور تلویحی از حمایت لیبرال‌ها (بنی‌صدر) از حزب دموکرات کردستان خبر می‌دهد. او مدعی است دستور تحویل اسرای مخالفان کرد به مرکز استان (سنندج) به منزله تباری با بنی‌صدر در جهت آزادی آن‌ها بوده است:

«در دزلی تعدادی از سران گروهک دموکرات را به اسارت گرفتیم. یادم هست برادر ممقانی داشت دست یکی از آن‌ها را که مجروح شده بود، بخیه می‌زد که من و یکی از بچه‌های پیشمرگ کرد مسلمان به آن‌ها رسیدیم. تا پیشمرگ مزبور، آن اسیر ناشناس را دید، مرا کناری کشید و گفت: این را می‌شناسید؟ گفتم: نه، چطور مگر؟ گفت: این کال کال است. خنده‌ام گرفت و گفتم: کال کال دیگر چه صیغه‌ای است؟ گفت: این اسم مستعار اوست. این آقا

معاون سیاسی - نظامی عبدالرحمن قاسملو، رییس حزب دموکرات است. مگر تو اعلامیه دموکرات را ندیده بودی که از قول کال کال نوشته بود: من ۹ پاسدار خمینی را اعدام کرده‌ام؟ خب، این همان کال کال است دیگر! تا خبر به برادر احمد (متوسلیان) رسید، سریع آمد و پرسید: ببینم! قضیه چیست؟ ماجرا را برای او تعریف کردیم. احمد گفت: این امکان ندارد! اگر این طور باشد، طرف رده‌اش خیلی بالاست. بعد سروقت او رفت و پرسید: تو کال کال هستی؟ او هم با یک تفرعنی بادی به غبغب انداخت و گفت: بله، خودم هستم! ببینید، من هیچ مشکلی ندارم. بهتر است بدانید من با آقای رئیس‌جمهور - بنی‌صدر - از قدیم رفاقت دارم. ما از فرانسه با هم همکلاس بودیم. ایشان مرا خوب می‌شناسد. شما اگر مرا به مریوان برسانید، آزاد می‌شوم. احمد بلافاصله از آن اتاق بیرون آمد. دیدیم خیلی آشفته است. پرسیدم: برادر احمد، آخر چه شده؟ گفت: کارمان درآمد، می‌خواستی چه بشود؟! گفتم: آخر برای چه؟ گفت: فقط یادتان باشد چه می‌گوییم! همین فرداست که بنی‌صدر به دست و پا بیفتد و این را به تهران احضار کند. آن وقت، همه زحمات ما بر باد می‌رود. ما که فکر می‌کردیم حرف‌های کال کال مستی لاف و گزاف بوده، این نگرانی برادر احمد خیلی باعث تعجب ما شده بود... درست فردای همان روز، دیدیم پیامی از سندج مخابره شد، با این مضمون: از مرکز دستور اکید رسیده، تمام کسانی را که در دزلی اسیر گرفته‌اید، سریع به سندج منتقل کنید!... ما از تعجب شوکه شدیم. در تهران از کجا فهمیده بودند که شب قبل ما در دزلی عملیات کرده و کادرهای دموکرات را اسیر گرفته‌ایم؟ آن هم در شرایطی که تا لحظه شروع عملیات، حتی خود بچه‌های سپاه مریوان هم نمی‌دانستند هدف حمله، تصرف دزلی است!... همان جا برادر احمد به بچه‌ها گفت: به شما نگفته بودم؟! صدور این دستور علتی ندارد، مگر خلاص کردن همین آقای کال کال و رفقای او از مهلکه. پس متوجه شده‌اند که ما این را اسیر گرفته‌ایم! در تمام ایام جنگ‌های کردستان، هیچ وقت احمد را مثل آن روز گرفته و مکدر ندیده بودیم. «احمد درباره عاقبت این ماجرا می‌گوید:...» کال کال معاون سیاسی - نظامی قاسملو و یکی از ارکان اصلی ضدانقلاب در کردستان بود.

وقتی در دزلی دستگیرش کردیم، خودش می‌گفت: اگر مرا به مریوان برسانید آزاد می‌شوم. من خواهش می‌کنم از شما این است که مرا به مریوان ببرید. وقتی دیدیم لیبرال‌ها می‌خواهند آزادش کنند، برادرهای ما او را بردند همان جایی که دموکرات‌ها دو تن از برادران ما را شهید کرده بودند و آنجا پس از صحبت‌هایی، بچه‌ها کال کال و یکی دیگر از کادرهای مؤثر دموکرات را اعدام کردند. بعدها وزارت کشور و همه ارگان‌های دولتی که کارگزار بنی‌صدر و دفتر هماهنگی رییس‌جمهور بودند. شروع کردند به اعتراض و ما را هم - حقیقتش را بخواهید - دادگاهی کردند... به هر جهت نهایتاً مسأله حل شد و عوامل بنی‌صدر نتوانستند کاری از پیش ببرند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

پس از وقایع ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ برخی از روزنامه‌های جناح رقیب، رئیس‌جمهور را به همراهی با حزب دموکرات و مذاکرات پشت پرده با احزاب جدایی طلب کرد متهم ساختند. آن‌ها برای اثبات مدعیات خود به مصاحبه‌های عبدالرحمن قاسملو رهبر وقت حزب دموکرات و حمایت وی از موضع رئیس‌جمهور در مقابل جناح رقیب استناد می‌کردند. رئیس‌جمهور به اتهامات پاسخ می‌دهد:

«اما این‌که، آقای قاسملو گفته است آن شش ماده ابتدا با موافقت من روبرو شده و در شورای انقلاب رد شده است، خلاف واقع است. چرا که این شش ماده از سوی ما مورد تغییر قرار گرفت و صورت تغییر یافته آن، موجود است. بعد در سنندج راه بستن بر ارتش پیش آمد که منجر به مقابله و درگیری نظامی شد. و جریان حوادث به صورتی درآمد که دنباله‌اش تا به حال ادامه یافته است. در آنجا بود که آن سند بدست آمد و معلوم شد که این‌ها سه دسته «کومله» «دموکرات» و یک دسته سومی طرحی تنظیم کرده بودند در این‌که وقتی پادگان سنندج سقوط کرد اسلحه و مهمات را بین خودشان به چه نسبت تقسیم کنند و این نشان می‌دهد که آن‌ها، می‌خواستند از سویی ما را سرگرم گفتگو بکنند و از سوی دیگر به اصطلاح ضربه نظامی وارد کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۷)

در ابتدای اردیبهشت ۱۳۶۰ پنجاه روز قبل از عزل رئیس جمهور، هنگامی که برای وی احتمال عزل تقویت شده بود ایشان هنوز از احزاب کرد می‌خواهد سلاح‌های خود را زمین بگذارند. این مطلب نشان می‌داد، همگرایی بین رئیس‌جمهور و سران احزاب کرد ولو این‌که مذاکراتی بین آن دو صورت گرفته باشد هنوز بوجود نیامده بود، زیرا احزاب کرد با گزینه خلع سلاح هیچگاه موافقت نکرده بودند:

«مردم غیر از گروه‌هایی هستند که از مردم بیگانه می‌شوند و به راهی می‌روند که راه تجزیه و دشمنی و خصومت است، حالا من به آن‌ها می‌گویم، این‌که رژیم عربی و عرب‌ستایند که به خوزستان درآمد و مناطق عرب‌نشین را کوبید و مردم عرب هم به آن‌ها پشت کردند و به ما رو آوردند، آیا شما گمان می‌کنید که این رژیم (رژیم عراق) با شما بهتر عمل خواهد کرد؟ آن روستاهای کرد را در عراق کدام رژیم با خاک برابر کرده؟ این رژیم با کرد عراقی جفا کرده آیا تصور می‌کنید با شما وفا می‌کند؟ آیا وقت آن نرسیده است که شما این روش و شیوهی غلط را ترک کنید و به دامن امنی بیایید که بدون آن ما قادر نمی‌شویم نیروها و توانایی‌های خودمان را صرف سازندگی عمومی کشورمان بکنیم؟ تا کی باید جنگ باشد و یکدیگر را دریدن و پاره پاره کردن؟ شما (گروه‌های مسلح) آب در هاون می‌کوبید، ممکن نیست توده‌ی مردم کرد از وطنی که خود ایجاد کرده‌اند جدا بشوند. چگونه می‌خواهید در سرزمینی که انقلاب آن را از کام رژیم پیشین به درآورده است و امروز با ده‌ها مشکل در همه زمین‌ها روبروست به صورت جدا و منفرد بتوانید جامعه‌ی پیشرو بشوید و چرا چنین فکری در کله‌ی شماست؟ می‌گویید نه ما چنین فکری نداریم، بسیار خوب پس اسلحه را زمین بگذارید و بدانید که همان‌طور که گفتم ملت ما آرام آرام دارد به این فکر می‌رسد که چماق و انواع آن جز زیان به بار نمی‌آورد. ما می‌توانیم از راه بحث آزاد زمینه اجتماعی را برای آنچه برای کرد فراهم بیاوریم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲)

با آن‌که شایعه تباری رئیس‌جمهور با احزاب کرد هر روز تقویت می‌شد، در ظاهر وی چنین همکاری‌هایی را رد می‌کرد. رئیس‌جمهور بار دیگر دیدگاه

خود در مورد مسئله کردستان را به طور صریح مشخص می‌کند. وی حزب دموکرات را به همدستی با رژیم بعثی عراق متهم می‌سازد:

«و ما نه تنها اطمینانی نداریم که این گروه‌ها از خود استقلالی دارند، بلکه دلایل و شواهد بسیاری عکس آن را نیز ثابت می‌کند. نه تنها اسنادی به خط و نوشته رهبران این گروه‌ها در دست است. بلکه حضور نظامیان بعثی، اسلحه‌ای که از آن‌ها می‌گیرند و ... همه به ما می‌گویند که مقصود چیز دیگر است. وگرنه هیچ یک از این کارها از ابتدا ضرورت نداشت و لازم نبود به زور اسلحه چیزی را که ما از پیش قبول داشتیم بخواهند به ما بقبولانند. هیچکس در ایران نمی‌گوید مردم کرد در امور خودشان باید مثل صغیر اداره بشوند. ما در قانون اساسی هر آنچه لازمه خودمختاری واقعی در محدوده ایران مستقل است، پیش‌بینی کرده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰)

بعدها اسنادی در خانه فرهنگ جهان در برلین در معرض دید قرار گرفت که یکی از آن‌ها سندى بود که نشان می‌داد بنی‌صدر به عبدالرحمن قاسم‌لو نامه نوشته است و به وی هشدار داده است در صورت گذاشتن سلاح‌شان بر زمین احتمالاً مورد تهاجم قرار خواهند گرفت و وی تضمینی نمی‌تواند به آن‌ها برای دوران پس از خلع سلاح بدهد. احتمالاً این نامه در اردیبهشت یا خرداد ۱۳۶۰ نوشته شده است. این‌که علت نوشتن چنین نامه‌ای چه بوده است دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد. اول این‌که رئیس‌جمهور در صدد تبانی با احزاب چپ‌گرای کُرد و مقابله با بخشی از حاکمیت بود (مانند پذیرش تلویحی حمایت سازمان مجاهدین خلق). دیگر این‌که وی می‌خواست از سلاح در دست احزاب کُرد به عنوان اهرم فشار علیه مخالفان خود در حاکمیت استفاده کند. و بالاخره سوم این‌که تصورش این بود که از وی به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب این احزاب استفاده می‌شود و در صورتی که شخص وی تعهد و تضمین‌های لازم را بدهد ممکن است بعدها عمل نشود و تمام مسائل و خلف وعده‌های احتمالی به حساب وی گذاشته شود. وی در خاطراتش در مورد علت نوشتن این نامه می‌نویسد:

«در آن فاصله، [حزب دموکرات کردستان و کومله] تقاضای این را کرده بودند که تأمین داده بشود به آن‌ها و پس از آن، آن‌ها اسلحه‌های خود را بگذارند زمین. من نامه‌ای به [آیت‌الله‌خمينی نوشتم و آن را [بعدها] در برلین و در خانه فرهنگ‌های جهان خواندم. در آن نامه، نوشتم، اگر شما مثل پیغمبر به این‌ها امن بدهید و نه این‌که بگویید، اسلحه را بگذارید زمین و بعد سرشان را ببرید، گویا مشکل حل می‌شود. ولی آقای خمینی حاضر نشد، آن امن را بدهد، اخلاقاً من نتوانستم آن‌ها را فریب بدهم و بگویم اسلحه‌تان را بگذارید زمین تا سرتان را ببرند. گفتم، این جور است، اگر اسلحه را بگذارید زمین، سرتان را می‌برند. اخلاقاً، من نمی‌توانم به شما بگویم، اسلحه‌تان را تحویل بدهید. این‌ها حاضر بودند اسلحه‌های خودشان را بگذارند زمین دیگر. این‌ها هم، مسلمان بودند. او باید می‌گفت، مثل پیغمبر، من هم تأمین می‌دهم. تأمین به معنای درست کلمه یعنی جان و مال و همه چیزشان امن باشد. نه این‌که بگویی اسلحه‌تان را بدهید و بعد آقای خلخالی را بفرستید آن‌جا و سرشان را ببرید.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۹۹)

بعدها هنگامی که بنی‌صدر همراه مسعود رجوی و عبدالرحمن قاسملو در ائتلاف شورای مقاومت ملی متحد شدند هنوز اختلافاتش با حزب دموکرات کردستان را حفظ کرده بود. وی بخصوص در مسئله جنگ و خودمختاری کردستان و ارتباط این دو هنگامی که ارتش در رسیدن به مرز در کردستان با مشکل مواجه بود نشان داد علیرغم روحیه لیبرالی (آزادی‌خواهی) در مورد اقوام، حاضر نیست کوچکترین معامله‌ای بر سر مسائل ملی به عمل آورد. خان‌بابا تهرانی از اعضای حاضر در شورای مقاومت ملی به عوامل اختلاف احزاب گُرد حامی خودمختاری و بنی‌صدر در پاریس و پس از تشکیل ائتلاف مخالفان رژیم جمهوری اسلامی اشاره می‌کند:

«وقتی قاسملو به پاریس آمد و به همراه او به ملاقات بنی‌صدر رفتم، درباره مسائل گذشته به گفتگو پرداختیم. بنی‌صدر توضیح داد که قصد حل مسئله کردستان را داشته. اما نیروهایی که از سوی سیاست‌های خارجی تحریک می‌شده‌اند با اخلاص‌گری و حمله به ارتش مانع حل مسئله شده‌اند. قاسملو

توضیح داد حزب دموکرات کردستان مانع حرکت ارتش در کردستان به سوی مرز نبوده و اسناد نشان می‌دهند که کومله اعلامیه‌ای در این زمینه صادر کرده و در سندج با نیروهای ارتشی درگیری داشته است. بنی‌صدر اظهار کرد که از این موضع حزب دمکرات تاکنون اطلاعی نداشته و قصد او دفاع از تمامیت ارضی کشور بوده است. آن روز قاسملو با نرمشی که نشان داد ناروشنی‌ها رفع شد و دشواری بر سر شکل‌گیری ائتلاف در شورای ملی مقاومت از سر راه برداشته شد. اما پس از چندی باز بر سر طرح خودمختاری کردستان در شورا اختلاف بروز کرد، چرا که بنی‌صدر مفاد این طرح را به راحتی نمی‌پذیرفت. او در زمینه‌ی استقلال قوای انتظامی در کردستان که در این طرح آمده بود به مخالفت برخاسته و هرگونه تجزیه و تفکیک این قوا را نوعی خدشه‌دار شدن قدرت دفاعی کشور که ضامن تمامیت ارضی بود می‌دانست. سرانجام این طرح با جرح و تعدیل‌هایی پذیرفته شد. ابتدا در مورد پرسش اول سعی می‌کنم تا جایی که از بنی‌صدر شناخت دارم به آن پاسخ دهم. به نظر من بنی‌صدر در قبال مسئله کردستان دو رفتار یا دو نوع موضع متفاوت داشته است. البته اگر از خود او بپرسی منکر خواهد شد و خواهد گفت همواره یک نظر داشته و آن این‌که حقوق مردم کردستان را محترم شمرده و در پی یافتن راه‌حل بوده که عناصر تحریک‌کننده در کردستان با کشیدن اسلحه بر روی نیروهای ارتش مانع حل مسئله شده‌اند. واقعیت این است که انسان در قدرت و در اپوزیسیون قدرت دارای نقش متفاوت است. بنی‌صدر زمانی که در قدرت است، بدون توجه به پیوند ناگسستنی شعارهای مردم یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، زمانی نیز از ترس نقش استقلال کشور به نقش آزادی‌های مردم گرایش می‌یافت. برای مثال آن‌جایی که در رابطه با درگیری‌های کردستان پیغام می‌فرستد تا خواباندن این غائله چکمه‌هایش را از پای بیرون نخواهد آورد. البته اگر با او به گفتگو بنشینیم خواهد گرفت، منظورش نه مردم، بلکه کسانی بوده‌اند که قصد پاشیدن ارتش را داشته‌اند. کسانی که با بیرون مرزهای ایران در تماس بوده‌اند. می‌توان چنین ادعاهایی را کرد. اما انسان بایستی بر سر حقوقی که می‌پذیرد، به ویژه بر سر آزادی‌ها ایستادگی کرده و نقض عهد

نکند، به نظر من بنی صدر راه‌حل کردستان را در قدرت آنچنان نپیمود که در اپوزیسیون می‌پیماید و در قدرت بیم و هراس‌هایی در قضیه کردستان داشت. هراس او این بود که ارتشی جدا از ارتش سراسری در کردستان به وجود آید. البته ناگفته نماند که او این هراس را در اپوزیسیون و دوره شرکتش در شورای ملی مقاومت هم حفظ کرد.» (خان‌باباتهرانی، ۱۳۸۰، ۴۳۱)

چماق‌داری

پدیده کمابیش مشترک جنبش‌های اجتماعی هنگامی که به نظام سیاسی تبدیل می‌شوند ایجاد گروه‌های فشار است. گروه‌های فشار همان گروه‌های ذی‌نفع هستند که از طریق فشار بر حاکمیت در پی رسیدن به اهداف گروه خود هستند. در جایی که صاحبان منافع بازرگانی، کارگری، کارفرمایی و همانند آن به‌عنوان بازیگران سیاسی، جای مجلس و حزب را می‌گیرند گروه‌های ذی‌نفع (فشار) ایجاد می‌شوند. گروه‌های فشار گاه به‌صورت گروه‌های اعتراضی عمل می‌کنند. گروه‌های فشار برخلاف احزاب که پیروزی در انتخابات را هدف می‌گیرند موضع قاطع و مشخص‌تری دارند و با آرمان‌ها و ارزش‌های ویژه افرادی که نماینده آن‌ها هستند هماهنگ است. (هیوود، ۱۳۸۹، ۳۸۷)

غالباً گروه‌های فشار از طریق فشار بر حکومت خواسته‌های خود را بر حکومت تحمیل می‌کنند. گاهی گروه‌های فشار ارتباط سازمانی یا غیرسازمانی با احزاب سیاسی دارند. گاهی محافل^۱ خاص سیاسی وابسته به احزاب یا هماهنگ با احزاب سیاسی منشاء هدایت گروه‌های فشار هستند. گروه‌های فشار از طریق برگزاری میتینگ‌ها و اجتماعات سیاسی یا مداخله در گردهمایی رقبای سیاسی برای دستیابی به اهداف خود تلاش می‌کنند. «چماق‌داری» محصول فعالیت میدانی گروه‌های فشار است. در جوامع مختلف الگوهای متفاوتی از گروه‌های فشار دیده می‌شوند. اما هدف همگی یکسان و عبارت از اثرگذاری و وارد ساختن فشار بر حاکمیت یا گروه سیاسی رقیب برای دستیابی

به اهداف سیاسی است. با این که تعداد اعضای این گروه‌ها بسیار کم است اما فعالیت سیاسی و سروصدای اجتماعی آن‌ها بسیار زیاد است.

با استقرار نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ اغلب گروه‌های فشار وابسته به احزاب سیاسی پدیدار شدند. برخلاف کشورهای توسعه یافته صنعتی که گروه‌های فشار عامل طبقات اجتماعی با منافع اقتصادی مشترک هستند در ایران گروه‌های فشار متشکل از افرادی با منافع سیاسی مشترک و هدایت شده توسط محافل یا احزاب سیاسی یا دولت مستقر بوده‌اند.

یکی از مسائلی که طی سال‌های ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ همواره مورد اختلاف گروه‌های سیاسی در ایران بود، مسئله ایجاد اختلال و برخوردهای فیزیکی گروه‌های فشار و حامیان گروه‌های سیاسی در حین سخنرانی چهره‌های برجسته انقلابی یا مسئولین نظام بود. این حوادث غالباً از سوی گروه‌های کوچک اما پرسروصدا که چماق‌داران خوانده می‌شدند انجام می‌شد.

گروه‌هایی اغلب کمتر از ۲۰۰ نفر از هواداران احزاب سیاسی مختلف گاه و بی‌گاه در جلسات سخنرانی و مراکز تبلیغاتی طرفین با یکدیگر درگیر می‌شدند. در دوره زمانی مورد بحث اغلب هواداران رئیس‌جمهور، سازمان مجاهدین خلق و حزب جمهوری اسلامی به هدایت این‌گونه اقدامات متهم می‌شدند اما آن‌ها به‌طور جداگانه بارها و بارها رابطه اعضای خود با این‌گونه برخوردها را رد کرده و طرف مقابل را عامل آن معرفی می‌کردند. بخشی از این افراد که مخالف رئیس‌جمهور بودند بارها سخنرانی‌های وی را به تشنج کشیده بودند، حامیان رئیس‌جمهور به آن‌ها «گروه چماق‌دار» می‌گفتند. این‌ها غالباً از قبل سازماندهی شده به‌صورت محلی و خودجوش و در سطح کشور گسترده بودند. جریان مذهبی به‌خصوص حزب جمهوری اسلامی آن‌ها را نیروهای حزب‌اللهی‌ها یا «حزب‌اللهی‌ها» می‌خواند. از طرفی سازمان مجاهدین خلق که هیچ‌گاه تا قبل از اسفند ۱۳۵۹ خود را حامی رئیس‌جمهور معرفی نکرده بود به‌طور اختصاصی هواداران خود را به‌طور سازمان یافته تحت عنوان «میلیشیا» وارد تجمعات سیاسی و سخنرانی‌ها می‌نمودند.

در متینگ‌های دوطرف دو جریان «حزب‌اللهی» و «میلیشیا» بدون دعوت حضور می‌یافتند، ابتدا با شعارهایی با یکدیگر به جنگ لفظی می‌پرداختند و پس از چندی با درگیری فیزیکی و غالباً با به‌جا گذاشتن عده‌ای مجروح و گاهی تعدادی کشته درگیری خاتمه می‌یافت. مهم‌ترین این نوع درگیری‌ها در کوچصفهان رشت در سخنرانی حسن لاهوتی، سخنرانی رئیس‌جمهور در میدان امام اصفهان و سخنرانی رئیس‌جمهور در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران رخ داد. در مقابل بارها سخنرانی آیت‌الله بهشتی در شهرهای مختلف به صورت محدودتر مورد تعرض گروه‌های فشار رقیب قرار گرفت.

پس از هر حادثه هر یک از دو گروه دیگری را به دخالت در آن متهم می‌ساخت و هرگونه ارتباط خود با مهاجمین را تکذیب می‌نمود.

از گلایه‌های همیشگی رئیس‌جمهور از جریان سیاسی رقیب یکی هم اعمال گروه‌های چماق‌دار بود، او این حوادث را ناشی از عملکرد محافل قدرت می‌دانست که خودسرانه و آزادانه عمل می‌کردند و گویی با سکوت‌شان عملکرد گروه‌های فشار تأیید می‌شد. این گروه‌ها گرچه هویت‌شان هیچ‌گاه فاش نشد و سال‌های بعد نیز به فعالیت خود ادامه دادند اما مشخص بود که از کدام جریان حمایت می‌کنند و با کدام جریان مخالفند.

در اواخر سال ۱۳۵۹ حزب جمهوری اسلامی که پیش‌تر گاهی عملکرد چماق‌داران را محکوم می‌نمود با ورود علنی سازمان مجاهدین خلق به صحنه درگیری‌های میدانی رویه خود را تغییر داد و هویت واقعی به اصطلاح چماق‌داران در برابر سازمان مذکور روشن‌تر شد. گروه‌های چماق‌دار که از طرف برخی رهبران حزب جمهوری اسلامی افراد دلسوز آرمان‌های انقلاب و حزب‌اللهی خوانده می‌شدند، به دفاتر روزنامه‌ها، دفاتر احزاب و گروه‌های ملی و چپ یورش می‌بردند اسناد و مدارک آن‌ها را می‌بردند و آن‌جا را به آتش می‌کشیدند اما کمتر پیش می‌آمد که کسی را به قتل برسانند و یا آسیبی به کارکنان آن دفتر وارد سازند. این‌ها در راهپیمایی‌ها و تجمعات مخالفان سیاسی خود (چپ و ملی‌گرا) حضور چشم‌گیری داشتند و در صورت لزوم شعارهایی در مخالفت با رئیس‌جمهور یا حامیان وی سر می‌دادند. بنی‌صدر گرچه تا قبل

از حادثه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ با این گروه کمابیش مواجه شده بود اما به علت کم بودن معترضان در مقابل جمعیت حامی رئیس‌جمهور فرصت عمل از این گروه‌ها اغلب سلب می‌شد. به تدریج که اختلافات رئیس‌جمهور با مخالفانش بیشتر می‌شد عملکرد این گروه‌ها خود را بیشتر نشان می‌داد. از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ به بعد تحرکات گروه‌های چماق‌دار به تدریج افزایش یافت و هر روز بر شدت آن افزوده می‌شد. نقطه اوج این تنش‌های خیابانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بود که بدان مفصل خواهیم پرداخت.

روزنامه انقلاب اسلامی در سرمقاله خود به قلم ابوالحسن بنی‌صدر از ماه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب هنگامی که هنوز پدیده چماق‌داری رواج چندانی نداشت، نسبت به منازعات سیاسی هشدار می‌دهد. وی دو سوی اصلی نزاع سیاسی منجر به زدوخوردهای خیابانی را جریان چپ و جریان مذهبی می‌داند و نسبت به پدیده چماق‌داری نیروهای چپ و فاشیسم مذهبی هشدار می‌دهد:

«بدین قرار توطئه‌ها و حادثه‌ها به سود انقلاب اسلامی ما و رهبری آن نیست و این رهبری نمی‌تواند خواهان و مشوق این‌طور توطئه‌ها باشد. با این‌همه واقعه‌ئی بعد از هر حادثه روی می‌دهد. بلافاصله بعد از هر حادثه‌ئی، طرف «چپ» حادثه با بوق و کرنا تبلیغ می‌کند که خود مظلوم بوده است و حادثه زیر سر رهبران «انحصارطلب» انقلاب است.

...در حال حاضر، ابتکار عمل در حادثه‌آفرینی در هر کجای کشور کهضعفی سراغ می‌دهند با «چپی»‌ها است. این حادثه‌های غیر از هدف‌هایی که برشمردیم مقصود دیگری نمی‌توانند داشته باشند. اما آن‌ها در تنهایی نمی‌توانند حادثه بسازند، حادثه طرف دیگر نیز می‌خواهد و این طرف دیگر چماق به دستان سخت «دلباخته اسلام» اند!!، از این‌که این گروه با نظم عمل می‌کنند و هربار به موقع و با تجهیزات در محل حاضرند، معلوم می‌شود که افراد پراکنده‌ئی نیستند که از گوشه و کنار شهر جمع می‌آیند. چه کسانی این‌ها را رهبری می‌کنند؟ تا به حال هیچ حزب و گروه اسلامی آن‌ها را از خود ندانسته

است و همه هم عمل آن‌ها را تقبیح کرده‌اند، با وجود این آزادانه در حادثه‌آفرینی حاضر و عاملند!!

ما به دفعات با عملیات این گروه مخالفت سخت کرده‌ایم و روشن ساخته‌ایم که انقلاب اسلامی ما نه تنها نیازی به کسانی ندارد که از آن با دستیاری تبلیغاتی «دمکراتیک»‌ها چهره «فاشیسم اسلامی» را می‌سازند، بلکه سخت محتاج از میان برداشتن این‌گونه عوامل فتنه‌ها و حادثه‌ها است. اینک به همه هشدار می‌دهیم که در برابر عملیات چماق‌به‌دستان لاقید نمانند و با میدان دادن به آن‌ها رهبری را تضعیف نکنند: دفعه اول سر و صدا کردن و به هم ریختن تظاهرات بود. دفعه دوم مشت و لگد در کار آمد و دفعه سوم آجر و سنگ و چاقو به کار رفت و دفعه چهارم لابد نوبت به تیر و تفنگ می‌رسد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۵/۲۵)

در اواخر سال ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور رفتار گروه‌های فشار وابسته به احزاب سیاسی را با عملکرد ساواک مقایسه می‌کند و معتقد است نیروهای انتظامی با این گروه‌ها به‌صورت تبعیض‌آمیز برخورد می‌کنند:

«پروفیل: شما چندبار گفته‌اید که مشکلات و مسائل اجتماعی ایران باید بدون توسط به زور حل شود. آن‌ها بدون محاکمه، گروه‌های سیاسی [را] در خیابان مورد هجوم قرار می‌دهند] و پلیس هم تماشا می‌کند.

بنی‌صدر: این ادامه سیاست ساواک شاه است. با این تفاوت که ساواکی‌های امروز نسبت به گروه‌ها با تبعیض رفتار می‌کنند. سئوالی که باقی می‌ماند آن است که چگونه باید این مسایل را حل کنیم. از دیدگاه من در این مورد دستگاه قضائی ضعف نشان داده است.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه‌نامه نوروزی)

عزت‌اله سحابی بدون ذکر نام حامیان این گروه خودسر به بحث‌های شورای انقلاب در مورد آن‌ها و اعتراضات غیرروحانیون و سکوت روحانیون در مقابل آن‌ها اشاره می‌کند. او تلویحاً این سکوت را به موج‌سواری و استفاده آن‌ها از این اقدامات مرتبط می‌داند:

«نیروهای چپ، ستادی داشتند، که خیلی به آن حمله می‌شد. گروهی به نام حزب‌الله به آن‌ها حمله می‌کردند، دفاترشان را می‌گرفتند، ولی روحانیان کاملاً سکوت می‌کردند، همه‌اش می‌گفتند که مردم دارند این کارها را می‌کنند، کار خوبی نیست ولی دارند می‌کنند، ما نمی‌توانیم جلوی آن‌ها را بگیریم.» (سحابی، ۱۳۸۴، ۲۴۸).

مشهد؛ تهران

با شدت یافتن حمله به تجمعات سیاسی از پاییز سال ۱۳۵۹ اولین موارد که نسبت به حمله‌های مشابه گذشته انعکاس بیشتری یافت در مشهد و تهران رخ داد.

برخوردهای فیزیکی که گزارش آن به جراید درز می‌کرد حاکی از وجود جریان‌ی نسبتاً سازمان‌یافته داشت که تنها با برخی از سخنرانان خاص برخورد داشتند. این دو مورد در محرم سال ۱۳۵۹ رخ داد. اولی حمله به کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد که سرپرستی آن را پدر علی شریعتی عهده‌دار بود و دیگری حمله به سخنرانی شیخ علی تهرانی در مسجد ارگ تهران بود که هر یک از دو جریان رقیب، دیگری را مقصر آن قلمداد می‌نمود.

محمد تقی شریعتی که دیدگاه‌های وی به واسطه قرابت با رئیس دولت موقت مهدی بازرگان و چهره‌های شاخص نهضت آزادی همچون آیت‌الله محمود طالقانی و یداله سحابی مورد پذیرش برخی از جریان‌ات مذهبی نبود از این اقدام گلایه نمود. وی حمله به کانون نشر حقایق اسلامی را تسویه حساب سیاسی دانست و طی نامه‌ای به رئیس‌جمهور و فرزند آیت‌الله خمینی از آنان استمداد کرد. نامه وی به شرح زیر است:

«برادر بنی‌صدر رئیس‌جمهور محترم

رونوشت آیت‌الله زاده معظم حاج احمد آقا خمینی دامه برکاته.

رونوشت مجلس شورای اسلامی حضرت آیت‌الله لاهوتی

سابقه ۳۸ ساله کانون نشر حقایق اسلامی در ترویج و تبلیغ اسلام راستین و آشنا کردن نسل جوان مملکت به آن بر قاطبه مردم آگاه و دلسوز به جان اسلام

و مملکت از جمله شخص شما پوشیده نیست که یکی از ثمرات آن فرزند شهیدم دکتر شریعتی و خدمات او است که همواره قضاوت درباره او را به عهده خود مردم حق شناس ایران گذاشته‌اند. این مؤسسه همیشه زیر فشار ساواک بود تا آنجا که دوبار خود من و یاران فداکارم را به زندان افکندند و سال‌های متمادی بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ درب آن را بستند و با تنها فرزند شهیدم آن کردند که همگان می‌دانند. با همه این‌ها هرگز در برابر این خدمت ناچیز متنی بر اسلام و ملت نداشته و هیچ پاداشی انتظار ندارم بلکه به حکم آیه شریفه این خداست که بر حقیر منت گذاشته که توفیق انجام خدمت اندکی را به اسلام عزیز و خلق ایران داشته باشم. اما فاجعه‌ای که هرگز انتظار و حتی تصور آن‌هم نمی‌رفت به وقوع پیوست و آن این‌که روز عاشورا هنگامی که مراسم عزای حسینی در کانون برگزار کردم جمعی فریب‌خورده به نام حمایت از اسلام و پاسداری از اسلام به کانون حمله کردند و دیواری را خراب نمودند و شیشه‌ها را شکستند، بلندگوها و تلفن و دستگاه‌های صوتی را نابود و برخی از اجناس جمع‌آوری شده برای کمک به جنگ‌زده‌ها را غارت کردند، کاری که هرگز ساواک نکرد.

برادر نگرانی عمیق من نسبت به آینده اسلام و انقلاب است که در رژیم گذشته نه تنها از بستن درب کانون و زندانی شدنم این نگرانی را نداشتم بلکه به آینده اسلام بیشتر امیدوار می‌شدم اما اکنون بار سنگین غم و نگرانی را به کجا برم. انما اشکو بثی و حزنی الی الله [یوسف ۸۶] با تقدیم احترام، مشهد مقدس، محمد تقی شریعتی مزینانی ۵۹/۸/۲۸ «انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱»

روزنامه انقلاب اسلامی نمونه دیگری از حمله به سخنرانی‌ها را گزارش می‌کند. شیخ علی تهرانی، چهره سیاسی مخالف حزب جمهوری و متمایل به رئیس‌جمهور، درصدد سخنرانی در مسجد ارک تهران بود که عده‌ای مانع شدند. این روزنامه چنین گزارش می‌کند:

«به دعوت دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور، استاد علی تهرانی به مسجد ارک دعوت شده بودند تا در مورد مسائل جاری کشور سخنرانی نمایند. قبلاً از شهربانی و کلانتری در مورد تأمین امنیت محل دعوت

به عمل آورده بودیم، بعد از طی مدتی از زمان سخنرانی ناگهان عده‌ای که از قبل برای به‌هم ریختن سخنرانی مهیا شده بودند [شروع] به حمله و هتاک‌ها به استاد تهرانی نمودند.

استاد تهرانی ضمن دعوت مردم به آرامش، پی‌درپی از مردم می‌خواست تا با توجه به رهنمود امام از هرگونه آشوب و تحریک بپرهیزند و ناچار مجبور شد به سخنرانی خاتمه دهد. اما گروه اندک چماق‌دار که چندین نفر را مضروب کرده و شیشه‌های مسجد را شکستند در پی درگیری و ایجاد آشوب بودند. این عده که از ۲۰ نفر تجاوز نمی‌کردند با شعارهایی از قبیل مرگ بر منافقین، درود بر بهشتی‌ها و مستضعفان، سعی در داخل شدن به مسجد داشتند اما جمعیت حاضر در مسجد که بیش از ۲۰۰۰ نفر بودند، ضمن دادن شعارهایی از قبیل درود بر تهرانی سلام بر بنی‌صدر، بنی‌صدر، بنی‌صدر حمایت می‌کنیم، از اطراف این عده منافق پراکنده شدند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۲)

رئیس‌جمهور به این دو واقعه در سخنرانی طولانی و مهم روز ۵۹/۹/۲ اشاره نمود:

«چه کسی ممکن بود باور کند که در روز عاشورا در جمهوری اسلامی در بحبوحه پیروزی انقلاب اسلامی عده‌ای بریزند مجلس و عظمی و درس استاد شریعتی و آقای تهرانی را با چوب و چماق برهم بزنند؟ پس اگر آن وقت خوب ایستاده بودیم کار به این جا نمی‌کشید، حالا هم اگر نایستیم در این حد نخواهند ایستاد.»

آیا این درست است که من به‌عنوان رئیس‌جمهوری خودم را قانع کنم به اینکه یا خود از همین کسان باشم و دلم را خوش کنم که فرمان من در همه‌جا روا است و هرکس را که بخواهم می‌گیرم و می‌بندم و می‌زنم و البته خوب دیگران که این کارها را می‌کنند ما باید چشمانمان را ببندیم و یا من باید بگویم محصول انقلاب این رژیم است و مرا به پاسداری منزلت انسان‌ها گمارده‌اند و به این صفت رأی داده‌اند و من باید در برابر این امور در حدی که می‌توانم بایستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲)

-اصفهان

شخص رئیس‌جمهور نیز از تشنج‌آفرینی در سخنرانی‌هایش مستثنی نبود. سخنرانی‌های وی در چند بار، مورد حمله به اصطلاح چماق‌داران قرار گرفت. با آن‌که مطابق قانون توهین به سران سه قوه جرم محسوب می‌شد اما این‌گونه قضایا هیچ‌گاه به‌صورت بی‌طرفانه مورد پیگرد قرار نگرفت.

در تاریخ ۵۹/۱۱/۳ سخنرانی رئیس‌جمهور در میدان امام اصفهان مورد حمله چماق‌داران قرار گرفت و ایشان در سخنرانی خود نسبت به حمله‌کنندگان که گویا یک لنگه کفش به طرف وی پرتاب کرده بودند واکنش نشان می‌دهد:

«این را بدانید این روش‌هایی که شما و آن‌هایی که معلم شما هستند به‌کار می‌برند جز این‌که این ملت را نسبت به شما غضبناک بکند و نفرت این مردم را نسبت به شما زیاد بکند نتیجه دیگری ندارد و این‌طور نیست که شما خیال کنید که شما را نمی‌شناسند. مردم شما را می‌شناسند پس حالا آرام باشید تا من صحبت خودم را بکنم. (اغتشاشات بالا می‌گیرد) شما آرام باشید و نگذارید این عده که با لباس مبدل آمده‌اند این‌جا و چهل و پنجاه نفر بیشتر نیستند هر جیب و دادی که می‌خواهند بکنند آرام باشید. این‌ها مأمور هستند و به این‌جا آورده شده‌اند بگذارید کارشان را بکنند. مردم خودتان محکم و استوار باشید و مطمئن باشید سلامت این جمهوری را بیشتر تضمین کرده‌اید... همین تجربه امروز که یک مشت جوان را تحریک کرده و به این‌جا آوردند درسی است. شما دیدید که نحوه برخورد شما آن‌ها را وادار به سکوت و رفتن کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۴)

وی در گزارش روزانه خود به مردم در مورد وقایع حاشیه‌ای اصفهان می‌گوید:

«در اصفهان گروهی با تجهیزات این‌طور که گفتند با یک تاکسی کفش‌هایی را که مردم داده بودند تا برای جنگ‌زدگان ببرند، به آن‌جا آورده بودند و یکی از کفش‌ها را به محض ظاهر شدن من در محل سخنرانی به‌سوی من پرتاب

کردند، مردم این گروه را ادب کردند و به گمان من در همه شهرها مردم خودشان باید از حقوق خودشان دفاع کنند و نگذارند هیچ گروهی، هیچ نهادی، هیچ اداره و هیچ شخصی آنچه را که حق آنهاست با این تمهیدات از آنها بگیرد. در همه جا این بار نوبت مردم است که استقامت کنند و پیش از آنکه دیر بشود، وطنشان را از خطرها حفظ کنند. مردم باید به این گروه‌های کوچک اقلیت که می‌خواهند با جوسازی‌های گوناگون بر توده حکومت کنند و این‌طور توی ذهن خودشان کرده‌اند که توده مردم آماده فرمان‌برداری است، پس کافی است بر او دهنه بزنند و افسار او را به دست بگیرند، بفهمانند که این دوران سپری شده است.

دو سال است، انحراف‌های بسیار به جامعه ما تحمیل شد، خطرهای بزرگ پی‌درپی موجودیت ما را تهدید کرد. بر نابسامانی‌ها پی‌درپی افزوده شد. جنگ و ناامنی و سقوط اقتصادی و بسیاری فسادهای دیگر نتیجه همین روش‌های زورمدارانه این گروه‌هاست. این گروه‌ها دارند زمینه وضعیت دیگری را در کشور ما آماده می‌کنند. هیچ‌کس نیست که کمی انصاف داشته باشد، کمی برای مردم کشور و دین دل بسوزاند و این خطر مهیب را که هر لحظه بزرگ‌تر می‌شود، ببیند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۵)

رئیس‌جمهور در عین حال خواهان برخورد قضایی با مسئله حمله به سخنرانی‌ها می‌شود:

«برای همه شما می‌گویم سال، سال استقامت است. نگذارید فساد و تباهی و خطرهای سقوط‌آور بزرگ و بزرگ‌تر بشوند و موجودیت کشور و انقلاب را تهدید بکنند. مردم آمادگی دارند، مردم آگاهی دارند و استقامت می‌کنند. شما حرف مردم را، خواست مردم را بگوئید. توضیح بدهید. بایستید و نترسید. اگر ما بخواهیم این دوران بحران را به سلامت سپری کنیم، راهی جز استقامت نیست. من رفتار مردم اصفهان را آغاز این دوره استقامت می‌دانم و به شما می‌گویم اگر مردم اصفهان این گروه اقلیتی را که می‌خواهد با زور کشور را به قبضه درآورد، اینان ادب نمی‌کردند، اگر می‌گذاشتند چون گذشته این گروه‌های چماق‌دار بتوانند اجتماع آنها را برهم بزنند و اگر من نمی‌ماندم و

صحبت را و سخن را به پایان نمی‌بردم، دیگر چه کسی جرأت می‌کرد در این کشور در اجتماعی سخن بگوید؟ مگر این که مداح و سخن‌پرداز گروه چماق داران باشد. به همین مناسبت می‌گویم که دوشنبه شب که شورای عالی دفاع تشکیل شده بود آقای موسوی اردبیلی هم آمده بودند گفتند من به این مناسبت آمدم که به هم زدن اجتماعات و شعارهای بر ضد سخنگویان اجتماعات دارد به صورت یک رسم درمی‌آید و این سراسر خطر است و باید تا زود است، جلوی آن را گرفت. در آن جمع همه موافق بودند و قرار شد که هرکس در جا و موقع خود این روش را نفی و تقبیح کند.» (همان)

وی در جمع یاران خود در دفتر همکاری‌های رئیس‌جمهور، روش خود در ایستادگی در برابر به اصطلاح چماق‌داران را موفقیت‌آمیز ارزیابی نمود:

«فرض کنید که آن‌ها در کاشان موفق شده بودند، آیا در آن صورت کسی در بین شماها جرأت نفس کشیدن پیدا می‌کرد؟ آن مردمی که دیروز در اصفهان گرد آمده بودند، به‌خاطر مقاومت در برابر این جریان‌ها و جوسازی‌ها بود. اگر من جا می‌زدم، خوب معلوم است. می‌گفتند این چه رئیس‌جمهوری است که تا دید اوضاع پس است در رفت و ساکت شد!؟ در حالی که من چنین نکردم، ایستادم و با حمایت آن‌ها سخنانی را که باید مطرح می‌کردم، گفتم، شما باید بدانید که مردم قدر ایستادگی را می‌شناسند و ایستادگی شماست که به مردم ایستادگی می‌دهد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۸)

آیت‌الله منتظری نیز فعالیت چماق‌داران را صلاح نمی‌داند وی آن‌ها را افرادی می‌داند که با نام برخی نهادهای انقلابی دست به این اقدامات می‌زنند:

«برخورد کسانی که با نام حزب‌الله، پاسدار یا گروه‌های اسلامی به بعضی اقدامات دست می‌زنند که صلاح نیست. سپاه تنها قوه مجریه است و دادگاه شرع بر آنان حاکم است.» (میزان، ۵۹/۱۱/۱۶)

محمد جوادی حجتی کرمانی نیز چماق‌داری را توطئه توده‌ای‌ها و نه افراد به اصطلاح حزب‌اللهی و طرفداران حزب جمهوری اسلامی دانست. وی به دولت و دستگاه قضایی در این مورد هشدار داد:

«ریشه اصلی این قضیه جای دیگری است و آن‌ها [توده‌ای‌ها] نامردی کردند و بچه‌های ما را وادار کردند به این کار. ولی من به دولت، به شورای عالی قضایی و به دستگاه‌های اجرایی اخطار می‌کنم جلوی این‌ها را بگیرید. این‌ها مثل خوارچ هستند و دین را از بین می‌برند. ما باید در برابر جوی که برای ما درست می‌کنند و می‌خواهند چماق‌داری ترویج شود به شدت بایستیم. یک آدم وقتی در برابر یک جریانی تحمل ندارد، نباید خودش تصمیم بگیرد باید ببیند امام چگونه در مقابل این جریان عکس‌العمل نشان می‌دهد. تو که نباید کاسه داغ‌تر از آش بشوی. شما داری خط امام را به صورتی تند و زننده جلوه می‌دهی چرا من امنیت نداشته باشم، در شهری که در آن امام جمعه و نماینده امام بودم سخنرانی کنم، یا آقای لاهوتی در شهر خودش امنیت نداشته باشد. دلیل‌شان هم این است که آن‌ها تحریک کرده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۳۰)

-کوچصفهان

یکی از حوادث جنجال‌برانگیز از این دست مربوط به تشنج در سخنرانی حسن لاهوتی امام جمعه رشت و نماینده مردم رشت در مجلس و نماینده سابق رهبر انقلاب در سپاه پاسداران بود. حسن لاهوتی از روحانیون مبارز پیش از انقلاب و از یاران نزدیک آیت‌الله خمینی و اکبر هاشمی رفسنجانی و جزء روحانیون حامی بنی‌صدر بود که گفته می‌شد دو فرزندش به مجاهدین خلق گرایش دارند. از طرفی وی نسبت خویشاوندی سببی با یکی از محوری‌ترین رهبران حزب جمهوری اسلامی (اکبر هاشمی رفسنجانی) داشت به طوری که دو دختر هاشمی رفسنجانی با دو پسر ایشان ازدواج کرده بودند. گرچه خود ایشان عضو این سازمان نبود اما از حزب جمهوری اسلامی به واسطه عملکردش، که آن را انحصارطلبانه و حذفی می‌خواند، به شدت انتقاد می‌نمود. فردی با این پیشینه سیاسی و نزدیکی با رهبر انقلاب به واسطه سخنان انتقادی نسبت به حزب جمهوری اسلامی و مصاحبه‌هایش با روزنامه انقلاب اسلامی به تدریج با همفکران و مبارزین سال‌های قبل فاصله گرفت. او

حزب را تمامیت‌خواه می‌خواند و حزب نیز متقابلاً او را به دفاع از گروهی التقاطی (مجاهدین خلق) و تحویل سلاح برخی پادگان‌های تهران به آنها متهم می‌ساخت و همین کافی بود که اختلافی عمیق بین آن دو به وجود آورد. با روی کار آمدن دولت رجایی و حذف تدریجی تمام اعضای گروه‌های اقلیت از مناصب دولتی چنین به نظر می‌رسید که همگرایی بین حامیان رئیس‌جمهور نیز به تدریج در حال افزایش است. مجاهدین خلق از دی‌ماه سال ۱۳۵۹ خود را به تدریج به رئیس‌جمهور نزدیک کرد. از طرفی حامیان رئیس‌جمهور از جمله لاهوتی نیز از پاکسازی دولت رجایی در ادارات دولتی و نهادهای انقلابی چون سپاه به شدت آزرده خاطر و آن را برخورد حذفی با خود تلقی می‌کردند.

سازمان مجاهدین از این‌گونه نارضایتی‌ها در راستای اهداف سازمانی خود سود می‌جست و با قطبی شدن هرچه بیشتر فضا بین حامیان رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی در عمل این قطبیت تحت تأثیر قطبیت قدیمی‌تر حزب جمهوری و سازمان مجاهدین خلق قرار می‌گرفت که نتیجه آن رانده شدن رئیس‌جمهور و حامیان وی به سمت سازمان مجاهدین و قرار گرفتن هر دو در مقابل حزب بود. در چنین شرایطی در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۹ که به تدریج سازمان مجاهدین از لاک دفاعی خود در حال خارج شدن بود حمله به سخنرانی حسن لاهوتی صورت گرفت و تعادل جریان‌های سیاسی را یک بار دیگر دگرگون ساخت، به طوری که تقابل حزب جمهوری و مجاهدین خلق شفاف‌تر و فعالیت‌های اعتراض‌آمیز این سازمان بروز و ظهور بیشتری یافت. سخنرانی حسن لاهوتی در کوچصفهان آغاز مرحله جدیدی از تقابل میدانی، علنی و رودرروی دو جریان بود. روز قبل از این ماجرا رئیس‌جمهور در دیدار با آیت‌الله خمینی نسبت به دشوار شدن وضعیت به واسطه اختلاف بین جریان‌های سیاسی و برخورد با حامیان خود در شهرها ابراز نگرانی کرده بود:

«این مسأله را دیروز در آن هیئت ۵ نفره علمای تهران صحبت کردیم و امروز هم من با امام درباره این مسأله زیاد صحبت کردم. اشخاصی به مغازه‌ها

مراجعه می‌کنند و به مغازه‌دارها می‌گویند که اگر عکس رئیس‌جمهور را برندارید، شیشه مغازه شما را می‌شکنیم و می‌بینید که خبرنگاران را هم می‌گیرند. در همدان کسانی که در مسجد و خانه خدا چاقوکشی کرده‌اند و سوابق چاقوکشی داشته‌اند، دستگیر شده‌اند اما زیر فشار متنفذین، آن‌ها را رها کرده‌اند ولی در عوض کسانی را که در تویسرکان درود بر بنی‌صدر گفته‌اند، شلاق زده‌اند و زندان کرده‌اند!

امروز من به امام گفتم که این مسائل هست و ایشان فرمودند این‌ها را چه کسانی انجام داده‌اند؟ اشخاص آن‌ها را به من بگوئید. دیروز هم در هیئت ۵ نفری طرح شد که این‌ها این کارها را می‌کنند و وقتی مقامات قانونی یک‌طرفه قانون را اجرا بکنند، این می‌شود بی‌قانونی و قرار شد که اگر این جور کارها و اعمال را دیدم یک اخطار بفرستم تا یک هفته و اگر انجام نشد، من خودم گفتم که اخطار دوم را هم برای یک هفته دیگر می‌فرستم و اگر باز هم نشد، بعد این‌ها را با تفصیل در مطبوعات طرح کنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

حسن لاهوتی در تاریخ ۱۸ تا ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۹ در چند شهر استان گیلان که نمایندگی رهبر، رئیس‌جمهور و مردم آن‌جا را برعهده داشت به سخنرانی پرداخت که در چند مورد به سخنرانی وی حملاتی صورت گرفت که مهم‌ترین آن در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۵ در شهر کوچصفهان رخ داد.

روزنامه انقلاب اسلامی جریان حمله به سخنرانی وی را چنین شرح می‌دهد:

«صبح روز گذشته آیت‌الله لاهوتی بنا به دعوتی که اقشار مختلف اهالی کوچصفهان از ایشان کرده بودند، وارد این شهرستان شد و حدود ساعت ۱۰ صبح در اجتماع چند هزارنفری مردم در مسجد جامع شرکت کرد و شروع به سخنرانی برای آن‌ها نمود. هنوز چند دقیقه‌ای از شروع سخنرانی نگذشته بود که عده‌ای چماق‌دار و اوباش که اکثراً مسلح به اسلحه کلت و چاقو و سرنیزه ژ-۳ و کلاشینکف بودند و بیشتر آن‌ها از باقرآباد رشت توسط چند وانت به محل آورده شده بودند، شروع به دادن شعارهایی چون «مرگ بر لیبرال»، «مرگ بر لاهوتی» و «درود بر بهشتی دلاور» نمودند و در مقابل، آقای لاهوتی آن‌ها را

فرزندان خود خطاب کرد و از آنها خواست که نظم را رعایت کنند و اگر صحبتی دارند به طور معقول حرف‌شان را بزنند، ولی این عده ضمن فحاشی و توهین به ایشان شروع به پرتاب سنگ و آجر به سوی مسجد و جمعیت داخل آن نمودند که در نتیجه تعداد زیادی از شیشه‌های مسجد شکسته شد و عده‌ای مجروح و مصدوم شدند.

پس از آن چماق‌داران که اکثر آنها نوجوان‌های پانزده، شانزده ساله بودند با شلیک گلوله به مسجد هجوم بردند و چند نفر از جمله محافظ استاد لاهوتی که خود را سپر ایشان کرده بود و یکی از فرهنگیان شهر در اثر اصابت گلوله زخمی شدند و چون اجازه و امکان حمل مجروحین به بهداری داده نشد پزشک بهداری در محل حاضر شد و در داخل مسجد اقدام به پانسمان مقدماتی زخم آن‌ها کرد.

این هجوم وحشیانه به مسجد و افراد داخل آن تا ساعت ۳ بعد از ظهر ادامه پیدا کرد و در همین حال چماق‌داران مسلح به اتومبیل آقای لاهوتی در بیرون مسجد حمله کردند و بدون این‌که حرمت خانمی را که تنها سرنشین آن بود، نگه‌دارند به لاستیک‌های آن شلیک کرده و شیشه آن‌را شکسته و تعدادی نوار، و اسلحه کم‌ری پاسدار محافظ و مقدار ناچیزی پول را از داخل ماشین به سرقت بردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۶)

بخش عمده سخنرانی وی در جمع مردم کوچصفهان مربوط به مسئله کنفرانس طائف و نقش منفی عربستان و مصر در جنگ عراق با ایران و توطئه‌چینی بر علیه انقلاب اسلامی بود. وی همچنین از نقش منفی شیوخ خلیج فارس و مرتجعین منطقه برضد ایران سخن گفت و در انتهای سخنرانی خود نیز دوباره به شایعات پیرامون خود پرداخت و سخن نسبت داده شده به خود که «سپاه شیطان است» را شدیداً تکذیب کرد. روزنامه انقلاب اسلامی سخنرانی لاهوتی را به‌طور کامل چاپ نمود اما از آن‌جا که بخش اصلی سخنان وی به مسائل خارجی مربوط می‌شد در این‌جا تنها به بخش آخر سخنان وی که مربوط به مسائل داخلی بوده و منجر به درگیری شده است می‌پردازیم. متن پیاده شده بخش آخر سخنرانی به شرح زیر است:

«بدانید که امام شما این طور می گوید و تاریخ انقلاب هم غیر از این نمی گوید که افرادی که در جبهه خارج شکست می خورند در داخل نفوذ می کنند و به نهادهائی که محل امید مردم انقلابی است رسوخ می کنند و مسئول پوساندن نهادها می شوند. دل مردم را از نهاد زده می کنند. علاقه مردم را به نهاد کم می کنند و آن وقت مردم یک طرف می ایستند و نهادها یک طرف می ایستند. ای برادران، ای افرادی که در نهادها انجام مسئولیت می کنید این قدر دشمن قوی در تبلیغ است که حدی ندارد و حرف ناگفته را به تمام کشور می برد. یک دفعه می بینی می گویند لاهوتی گفته سپاه پاسداران، شیطان است. من اگر این جمله را گفته بودم، اگر ریزریزم می کردند منکر نمی شدم، اما من چنین سخنی را نگفتم. این را به تمام کشور رساندند که لاهوتی گفته سپاه، سپاه شیطان است. این چه دست پلیدی است. این چه دست ناپاکی است که من هویزه رفتم، نمی گویم جنگجو هستم تاریخ نشان خواهد داد که چه کسی چه کاره است. حافظه تاریخ بسیار قوی است. هیچ چیز را از بین نمی برد و همه چیز در خودش ثبت می شود. آن طرف سوسنگرد وقتی که ارتش ما پیروز شده بود برای شما به عنوان خطر بگویم که برادر سپاهی را در آن طرف سوسنگرد و هویزه دیدم یک نگاهی به من کرد و گفت: آقای لاهوتی شما آمدید این جا چه کار کنید؟ شما که گفته اید سپاه، سپاه شیطان است. چه باید کرد؟ یا همین چند روز پیش در رشت، یک مشت بچه...

[انقلاب اسلامی: در این قسمت از نوار، صدای بچه گانه ای از بین جمعیت فریاد می زند آقای لاهوتی بچه خودتی! و مهممه می شود.] مردم صلوات می فرستند و یک عده شروع می کنند به تکرار شعار، حزب فقط حزب الله. آقای لاهوتی مرتب از مردم می خواهد هرکس موافق این عده نیست فقط سکوت بکند و همه سر جای خودشان بنشینند.» (انقلاب اسلامی، ۳۰/۱۱/۵۹)

رئیس جمهور یک روز قبل از این حادثه مقامات قضایی و برخی از عناصر دولتی را مسئول هدایت چماق داران دانست:

«وقتی مقامات مسئول که باید حافظ حقوق و آزادی های مردم باشند و بر اساس قانون اساسی وظیفه آنها است که این حقوق را رعایت کنند، خود

گروه‌های چماق‌دار داشته باشند و به اجتماع بفرستند و مخالفان خود را بگیرند و ببندند، مثل مشهد و فسا و جاهای دیگر، ناگزیر این تفکر که روز اول بعضی فکر می‌کردند متوجه خودی‌ها نخواهد شد متوجه آن‌ها شده است. پس راه کار این است و در آن‌جا هم گفتم و قرار شد آقای دادستان کل هم داستان مشهد را تعقیب بکند و ببیند مقامات استانداری حق دارند چماق‌دار داشته باشند؟ حادثه بسازند؟ و با در دست داشتن وسایل تبلیغاتی جوسازی بکنند؟ و چنان جوسازی که نزدیک بود به خطر بزرگ تبدیل بشود دست بزنند؟ آیا در فسا حق دارند اشخاص را توقیف کنند و در بسیاری شهرهای دیگر این‌ها را محرمانه و آشکارا تحت تعقیب قرار دهند؟ و آیا مردم حق دارند از آن‌چه در شهرها گذشته است آگاه بشوند؟ آیا آن‌ها که بازداشت می‌شوند حق دارند که در محاکم علنی و عادی دادگستری محاکمه بشوند. تا مردم بدانند چه گذشته است؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

رئیس‌جمهور در واکنش به برخورد با حسن لاهوتی آن‌را «چماق‌داری» خواند و خواهان جایگزینی آن با گفت‌وگوی سازنده شد:

«این چماق‌بازی است و من با آن مخالفم و این ملت باید از خود رشد نشان دهد. جوابش را مغز باید بدهد، جواب مغز را نمی‌شود با چماق داد. هیچ رژیم‌ی در جهان نتوانسته چماق را در برابر مغز اسلحه کند. بنابراین ما باید به همه این چماق‌دارها از هر قماش و گروهی هستند چون متعلق به یک دسته و گروه نمی‌باشند بگوییم: آقایان این چماق‌های‌تان را بگذارید زمین اگر حرف حساب دارید بیائید بزنید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۲/۳)

روزنامه انقلاب اسلامی (حامی رئیس‌جمهور) جریان کوچصفهان را سوء قصد به جان نماینده مجلس خواند و متن پیام رئیس‌جمهور در حمایت از ایشان را به چاپ رساند. متن پیام به شرح زیر است:

«بسمه تعالی»

حضرت حجت‌الاسلام لاهوتی

سپاس خدای را که جان شما را حفظ کرد. این‌که نماینده مردم در مسجد و خانه خدا نتواند صحبت کند و جای چماق را ژ-۳ بگیرد چه نوع علامتی

است؟ علامت وجود یا عدم وجود امنیت؟ اگر شما روحانی شجاعی نبودید و آن سابقه درخشان را در مبارزه با رژیم شاه نمی داشتید، اگر آن شکنجه‌ها را با توانائی مردان اهل معنی و اعتقاد تحمل نمی کردید و اگر پیرو وفادار امام نبودید، این توجیه وجود داشت که «غیر» بوده‌اید و آنچه پیش آمده خوش آمده است. این واقعه باید به همه ثابت کرده باشد که هشدارهای این‌جانب حق است. اگر امنیت برای همه به وجود نیاید بهترین‌ها نیز چوب عدم امنیت را خواهند خورد. ملت مسلمان ما باید بداند روحانیت رکن مهم موجودیت مستقل کشور است و در رفتار با روحانیان باید جانب احترام را به تمام مراعات کند و در این‌گونه موارد که به اساسی‌ترین حقوق مردم راجع می‌شود و حق آزادی اظهارنظر و شنیدن آن را از بین می‌برد نباید لاقید بمانند. باید برپاخیزند و بایستند تا نظم قانونی مستقر شود. وگرنه استقرار هرگونه نظم قانونی غیرممکن می‌شود. برادر گرامی به شما اطمینان می‌دهم که تا می‌توانم برای استقرار نظم قانونی خواهم ایستاد و آماده پرداختن بهای آن هر اندازه سنگین باشد هستم. از خداوند بزرگ‌طلب توفیق می‌کنم. ابوالحسن بنی‌صدر، ۲۶ بهمن ۵۹» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۷)

مرتضی پسندیده (برادر آیت الله خمینی) نیز نسبت تداوم حمله به اجتماعات و عدم پیگیری جدی مسئولان در تأمین امنیت اعتراض نمود:

«به قوای انتظامی مخصوصاً شهربانی اعلام می‌نمایم و احتمال نمی‌دهم مشمول این بیت باشند که: گوش اگر گوش تو ناله اگر ناله (مردم)، آنچه البته به‌جائی نرسد فریاد است.

آقایان محترم ضابطین دادگستری:

اجحاف و تجاوز چماق‌دارها و جماعت‌های منحرف و چپ و تخطی به حدود و حقوق و اموال و آبرو و حیثیت مردمان شریف را نمی‌بینید؟ یا چشم خود را می‌پوشید؟ آیا قادر نیستید که از جرائم مشهود جلوگیری و مرتکبین را به دادگستری تسلیم نمائید؟

اگر چنین است لاف‌ل مرتکبین را شناسائی کنید هرچند می‌شناسید و می‌دانید، سپس به دادگستری گزارش کنید و پرونده تشکیل دهید. استدعا و

تقاضا دارم مأموران اجرائی اعم از نظامی و مخصوصاً انتظامی از حزب گرائی خودداری و برکنار باشند، چه حزب حاکم یا احزاب محکوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۹)

ایشان اما به طور آشکار به نکته‌ای اشاره نمود که حتی رئیس‌جمهور آن را به طور آشکار بیان ننموده بود و آن سازمان‌دهی حمله به سخنرانی‌ها و دریافت دستور آن‌ها از گروه یا افرادی خاص برای انجام این اقدامات بود:

«ظاهراً به نظر می‌رسد که این نوع عملیات سازمان داده شده باشد و افراد بدون دستور شاید این کارها را نکنند. برای جلوگیری از این کار وظیفه شهربانی است اشخاصی را که با چماق یا با وسائل دیگر به مردم و یا به اشخاص حمله می‌کنند این‌ها را دستگیر و با حضور هیئت منصفه، این‌ها شناخته بشوند تا معلوم شود که این‌ها کیستند و از کجا سرچشمه می‌گیرند، اگر شهربانی بتواند این کار را انجام دهد و این‌ها را به محاکم عرف تحویل کند و محاکم عرف هويت این‌ها را و عضویت این‌ها را بداند می‌تواند قضیه کشف شود که مبنا چیست و باید با قاطعیت از این عمل جلوگیری شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۲)

سید حسین خمینی (نوه آیت‌الله خمینی) با تأیید وجود بحران چماق‌داری و حمله به سخنرانی‌ها و نبود امنیت قضایی سیاستمداران، این مسئله را منحصر به یک جریان یا یک گروه نمی‌داند:

«البته واقعاً باید گفت که در این مملکت امنیت قضایی نیست. نه این‌که آقایان مکتبی امنیت داشته باشند و بقیه نه. حتی آن‌ها هم امنیت ندارند. حتی آقای بهشتی هم امنیت ندارد. چه بسا که در این جامعه به ایشان تهمت‌هایی خلاف واقع بزنند و بگویند که اموال را چه‌کار کرده است و نمی‌دانم فلان کرده که ما می‌دانیم دروغ است. اما کسی دنبال این مسائل نیست.

به‌هرحال، هیچ‌کس امنیت ندارد. و اگر امنیت نباشد، امنیت کار نیست، امنیت سرمایه‌گذاری نیست، و طبیعی است که چرخ‌های مملکت می‌خوابد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۵)

رئیس‌جمهور اما این ادعا که برخی افراد عصبی و بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی و سازماندهی به تجمعات حمله می‌کنند را دروغ دانسته و آن را رد می‌کند:

«ادعا کرده بودند که چماق‌داران مردمی هستند که عصبانی می‌شوند از بعضی حرف‌ها، این است که چماق می‌کشند و به جان مردم می‌افتند ولی عکس‌العملی که نشان دادند در دفاع از این چماق‌دارها نشان داد که نه این‌جور نیست که از حرف‌ها عصبانی بشوند و بیایند و جمعیت‌ها را به هم بریزند، این‌ها سازمان داده شده‌اند و به فرمان عمل می‌کنند، و این‌ها پشت‌شان به کوه است. همه مردم این کشور اینک می‌دانند که اگر واقعاً عکس‌العمل خودجوشی باشد، عده‌ای روی تحریک شعار بدهند. این‌ها فوراً دستگیر، فوراً محکوم، فوراً زندانی می‌شوند، و در مواردی مصادره و محروم از شغل و همه‌چیز.

اما این‌بار فوراً آزاد شدند فوراً رادیو تلویزیون به سراغ آن‌ها رفت فوراً متحصن شدند فوراً طلب‌کار شدند، فوراً حاکم شدند و مردم بی‌دفاع شدند و فوراً رئیس‌جمهور گارد پیدا کرد و فوراً این گارد این مردم بی‌دفاع را زد و ... و و

پس این‌ها هم در ادعای خودشان دروغ گفتند، صادق نبودند و با پدیده چماق‌داری نه تنها مخالف نبودند بلکه خود سازمان می‌دهند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

سیداحمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی در معدود موضع‌گیری سیاسی آن زمان طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس نسبت به این اقدامات از جمله حمله به سخنرانی حسن لاهوتی اعتراض می‌کند:

«حضور محترم نمایندگان مجلس شورای اسلامی - پس از عرض سلام - مسئله‌ای که یکی دور روز پیش در رشت و کوچصفهان اتفاق افتاد، یکی از جریان‌های خطرناکی است که اگر همگی دست در دست یکدیگر نگذاریم و برای علاجش فکری عاجل نکنیم نمی‌دانم به کجا منتهی شود و از طرفی امام بارها و بارها فرموده‌اند که اظهار عقیده آزاد است و توطئه ممنوع. باز هرگاه یکی از افراد سرشناس جامعه انقلابی ما در یکی از نقاط ایران تصمیم به

سخنرانی دارد، عده معدودی دست به آشوب و خراب‌کاری می‌زنند و به‌عنوان اعتراض به این موضوع یکی دو روز هم در این‌باره عده معدودی فریاد می‌زنند و صدای‌شان خاموش می‌گردد. نمی‌دانم چرا مسئولین مملکتی در این باره هیچ نمی‌گویند. و چرا چماق‌داران را دستگیر نمی‌کنند و در مقابل مردم ستم‌دیده ما که تازه از زیر یوغ چماق‌داران رژیم پهلوی نجات پیدا کرده‌اند، محاکمه نمی‌کنند؟ چرا در این‌زمینه ساکتند؟ به‌خدا قسم تاریخ درباره آنان بد قضاوت خواهد کرد.

آن‌چه موجب شد تا بر آن شوم چیزی بنویسم فقط و فقط به خاطر مسئولیتی است که احساس می‌کنم. مثلاً در رشت برادرم آقای لاهوتی می‌خواهند صحبت کنند. روز قبل خدمت امام می‌رسند و بعد راهی رشت می‌شوند. در رشت عده‌ای محدود به سخنرانی ایشان حمله می‌کنند و مجلس را به‌هم می‌زنند و در مسجد نزدیک به دو ساعت او را زندانی می‌کنند. آیا می‌دانید چه کسی را زندانی می‌کنند؟ شخصی را که در رژیم شاه به اقرار همه بانصاف‌ها از تمام روحانیون دربند بیشتر شکنجه شده است. شخصی را که بعد از دو سال هنوز جای شکنجه در بدن او به‌خوبی پیدا است. شخصی را که در طول ۱۵ سال مبارزه امام، دائماً زندان و یا مشغول به مبارزه در سطوحی بالا بوده است. شخصی را که می‌توان معلول انقلاب نامید، شخصی را که آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید او را به حدی زدند که وقتی با من مواجهش کردند، او را نشناختم و او گوش‌های خودش را می‌دید. شخصی را که پاهای او بعد از چهارماه هنوز طوری مجروح بوده که قادر به ایستادن نبوده است، شخصی را که تنها برای این‌که به امامش فحش نداد چندین ساعت او را آویزان کردند، شخصی که تمام سردمداران امروز حاضر نبودند یک روز شکنجه‌های او را تحمل کنند.

آری عده‌ای جاهل، یا آگاه و یا تحریک شده، او را در خط امام نمی‌دانند. کسی را در خط امام نمی‌دانند که هنوز یک‌هفته از عبارت امام که «هرکس لاهوتی را اذیت کند - من را اذیت کرده است» نمی‌گذرد. چرا؟ لابد برای این‌که او در نوارش از امام و انقلاب تعریف کرده است. خود او سخنرانی

دومش را لغو می‌کند چرا که می‌داند عده‌ای می‌خواهند از نام او استفاده کنند و روز بعد در کوچصفهان سخنرانی می‌کند. دوباره همان عده به مجلس حمله می‌کنند و می‌گویند تحویلش بدهید، خامش را که در ماشین نشسته بوده است بیرون می‌آورند و می‌زنند و بعد چرخ ماشینش را با گلوله ژ-۳ پنجره می‌نمایند و ساعت‌ها او را در مسجد، خانه خدا، زندانی می‌کنند. در و پنجره مسجد را می‌شکنند که عمال شاه بعد از ۳۷ سال سلطنت او دست به این کارها نزدند، آخر چگونه می‌شود عمق فاجعه را ترسیم کرد؟ من به هیچ‌وجه کاری به آقای لاهوتی و آنچه که این‌روزها بر سر او می‌آید ندارم. من به سکوت مبارزین دیروز شدیداً اعتراض دارم، آخر فرض کنید که این برادر با عده‌ای هم مخالف باشد و یا از عده‌ای هم خوشش نیاید، باید با او این‌گونه رفتار کرد؟ به‌خدا قسم خوب است رادیو تلویزیون سخنرانی‌های او را پخش کند و بعد قضاوت را به عهده مردم بگذارد. خوب است مطبوعات در این زمینه‌ها ساکت نباشد، عزیزانم [سید محمود] دعائی [مدیر مسئول روزنامه اطلاعات] و [سید محمد] خاتمی [مدیر مسئول روزنامه کیهان] آخر چرا ساکتید و چرا هیچ نمی‌گوئید، مگر چه مرگ‌مان شده است؟ من از دیگران توقی ندارم اما شما دیگر چرا که امید ما بودید دیگر چرا؟ لابد شما هم استدلال‌تان این است که اگر فریاد برآورد چماق‌داری بد است ضدانقلاب از آن بهره‌برداری می‌کند، اگر امروز جلوی این از خدا بی‌خبران را نگیریم، فردا نوبت افراد دیگر می‌رسد. جریان چماق و چماق‌کشی یکی از بدترین و وحشتناک‌ترین مسائلی است که اگر سریعاً در راه علاجش برنیائیم برای هیچ‌کس هیچ نمی‌ماند. دیروز او را مخالف خط امام می‌دانستند و امروز او را مسلمان نمی‌دانند و فردا این حکم بر تمام جاری است، آیا مسئولین رشت نمی‌توانند عده‌ای معدود را دستگیر کنند اگر نمی‌توانند اقرار کنند به او. و مسئولیت سنگین امروزشان را برعهده کسانی که لایق‌ترند بگذارند و اگر می‌توانند چرا انجام نمی‌دهند؟ چرا فریاد بر نمی‌دارند؟ بر چه کسی است تا این عمل وحشیانه و نفرت‌انگیز را که ضربه اساسی‌اش بر امام امت و جامعه انقلابی ما است پیگیری کند؟ آخر شد [نشد] که هرکس که فکر کردند با او

مخالف است با او این‌گونه رفتار نمایند. در مقابلش خانمش را که از خواهر عزیزترش می‌دارم بزنند، خانمی که بعد از آن‌همه شکنجه‌ای که این مرد، در زمان شاه شد هیچ تردیدی در حقانیت مبارزه شوهرش نکرد و هم اوست که این شب‌ها هم شاهد ناله شوهرش از شکنجه‌های زمان شاه است، آخر چرا، آخر چرا دستگاه قضائی از این موضوعات بی‌تفاوت می‌گذرد؟ چرا ناله و فریاد نمی‌کند و چرا از مردم نمی‌خواهد که آنان را بگیرند تا در مقابل همه مردم رسوای‌شان کنند؟ اگر واقعاً نمی‌توانند چرا ساکتند؟ صریحاً بگویند در مقابل ۲۰ تا ۳۰ نفر از اشرار، سپاه و شهربانی و بسیج عاجز است تا مردم خود اقدام کنند و حق یک مشت رذل پست را کف دستشان بگذارند. نمایندگان بزرگوار امروز شما در مقابل ملت شریف و عزیز مسئولید، اکثر شما مبارزان، راه آزادی بوده‌اید، اکثر شما برای رهائی از این‌گونه اعمال مبارزه کرده‌اید، آیا سکوت شما دلیل بر قبول این‌گونه موضوعات نیست؟ آیا در جمهوری اسلامی باید با افراد این‌گونه رفتار شود؟ آیا واقعاً شما که فریاد جمهوری اسلامی را می‌زدید مقصودتان این جمهوری بود که عده‌ای این‌گونه حیثیت افراد را لجن‌مال کنند و تمام افراد مسئول این مملکت از بالا تا پایین ساکت باشد؟ مگر پایه‌های جمهوری اسلامی را مسئولین امور تشکیل نمی‌دهند؟ مگر امام نفرموده‌اند که مردم برای نفت و گاز قیام نکرده‌اند بلکه برای مسائل معنوی قیام کرده‌اند؟ کتک زدن، فحش دادن، بی‌حیثیت کردن افراد نفت و گاز است؟ آیا باید همه این‌طوری فکر کنند که این معدود خوش‌شان بیاید والا در خط امام نیستند؟

چرا برای عقاید مردم احترام نگذاریم و همه را غیرمسلمان بدانیم و فقط و فقط خودمان را در خط امام جا بزنیم؟ چندی پیش شخصی را امام پذیرفتند یکی از افراد و محافظ منزل امام فریاد زد: «این لیبرال را راه ندهید من گفتم برادر خود امام پذیرفتند مگر تو در چه خطی؟ گفت: «من در خط امام هستم» باید این شخصی این‌جا بیاید. این داستانی است که اگر کمی دامنه اش را وسیع کنید تمام جریانات از این قبیل می‌شود، امروز روح امام از جریان چماق داری در ناراحتی است، پس چرا مسئولین که بحمدالله در خط امام هستند با

این‌گونه امور مبارزه نمی‌کنند؟ چرا در چند دقیقه هرکسی و یا گروهی را بخواهند دستگیر می‌کنند ولی این چماق‌داران بی‌آبرو آزادانه با اسم امام و اسلام هر کاری بخواهند می‌کنند چرا مسئولین برای حفظ امام و اسلام اقدام لازم را نمی‌نمایند؟ به‌خدا اسلام در خطر است و مردم از اسلام ساکت در مقابل این جریانات بری هستند. نمایندگان محترم و شریف، اگر تا زود است جریان چماق‌داری را از ریشه نکنید، فردا خیلی دیر است و شما خود قربانیان این نوع تفکر می‌شوید.

چماق‌داری یک بینش سیاسی است که اگر دیر بجنید، بر تمام جریانات سیاسی غلبه می‌کند، رادیو تلویزیون می‌تواند در خنثی کردن این‌گونه اعمال شرم‌آور نقش اساسی داشته باشد و مطبوعات هم همچنین، ولی متأسفانه در این‌گونه امور ساکتند، این شرف و حیثیت یک ملت است که با این رفتارها ضربه می‌بیند. می‌گویند خب به تو چه مگر چه کاره‌ای؟ هیچ من یک فرد از افراد این مرزوبوم هستم که اشخاص را خوب می‌شناسم و خوب می‌دانم آنانی که امروز سنگ امام و انقلاب را بر سینه می‌زنند، همان ترسوه‌های دیروزی هستند که بر سینه امام و انقلاب سنگ می‌زدند.

شما را به‌خدا بیایید در مقابل این نوع برخوردهای غیرمنطقی عکس‌العمل مطلوب را نشان دهید. از شهربانی و سپاه و بسیج سؤال کنید و ببینید که یک نفر اصولاً دستگیر شده است یا خیر؟ اگر دستگیر شده است همان‌گونه که برای کشف کودتا عمل نمودند و بیش از هزار نفر را دستگیر کردند در این عمل هم که کودتائی است واقعی علیه انقلاب و اصالت ما، علیه ارزش‌های عالی انسانیت، علیه عدالت اجتماعی، از یک نفر شروع کنند و سرخ‌ها را پیدا کنند و بدون کوچک‌ترین رودربایستی علناً آن‌ها را محاکمه نموده و حکم اسلام را که محکومیت است درباره آنان جاری نمایند. آخر این نشد که هیچ‌کس در این مملکت مصونیت نداشته باشد، جز دسته‌ای که همه ساز چماق‌داران را فریاد بزنند. باید با تمام قدرت بایستیم و از آنچه که قبل از انقلاب دفاع می‌کردیم دفاع کنیم از آزادی و نگذاریم تعدادی معدود آبروی همه را ببرند. مگر عمال رژیم شاه به کاروان‌سرای سنگی حمله نکردند؟ مگر

تعدادشان بیشتر از این بود؟ مگر با چوب و چماق نبودند؟ پس چرا همه فریاد و اسلام برآوردند مگر چماق با چماق فرق می‌کند؟ گرچه می‌گویند در کوچصفهان مسلح به ژ-۳ هم بوده‌اند. چرا آنان که تا دیروز این اعمال را محکوم می‌کردند، امروز به یکدیگر می‌گویند خب برادر می‌دانی این‌طور می‌شود چرا رفتی سخنرانی؟

ما می‌گوئیم که یکی نیست به این‌ها بگوید او دیروز هم می‌دانست که گرفتار رژیم شاه می‌شود و رفت و دیروز یک عده دیگر عین این جمله را به او می‌گفتند. بارها گفته‌ام حرف بر سر لاهوتی نیست. که دفاع از یک ارزش است. در جایی که امام می‌فرماید اظهار عقیده آزاد است، چرا با کمال خلوص نشود اظهار عقیده کرد؟

اتحاد و اتفاق یک‌طرفه نمی‌شود بلکه با داشتن دو نوع پیش برای پیروزی انقلاب باید همه در یک جهت حرکت نمایند و دعوا بر سر این است که چرا شما اسلام و مسائل اسلامی را تشخیص می‌دهید و ما نمی‌دهیم؟ از کجا شما اسلام شناس شده‌اید و عده‌ای دیگر از مسائل اسلامی بدون اطلاع؟ درست که باید در خط امام که همان خط اسلام راستین است حرکت کرد، اما دعوا بر سر این است که از کجا شما راهبران این خط هستید و بقیه از اسلام هیچ نمی‌دانند؟ نه برادر، بیا پائین! عشق قدرت و مقام و شهرت را بزدا، می‌بینی که جاهل محضی.

این‌که امام می‌فرماید توطئه هرگز، موضوع توطئه را از کجا فقط تو تشخیص می‌دهی و بس؟ شاید آنچه را که تو توطئه می‌نامی من آن را روشنگری نام نهم. اگر صاحب قدرت نباشی خیلی در درک موضوعات نظرت فرق می‌کند. اگر حکومت دست تو باشد و کسی بگوید کجایش کج است، می‌گوئی توطئه است، اگر حکومت دست دیگری باشد و تو مجبور به اطاعت، می‌بینی که باید برای روشن شدن نسل امروز و فردا خودت را به آب و آتش بزنی و بگویی آنچه را می‌دانی، این‌که روشن است که حکومت چشم و گوش را کور و کر می‌کند. مطلب بر سر شناخت است. بیائیم مکتب و خط امام را بهانه قرار ندهیم، واقعیات را از آنان که واقع‌گرا هستند بپذیریم، اگر در

خط امامیم، ببینیم امام با چه کسانی ملاقات می‌کند، آنان را بپذیریم نه این که مانند محافظ منزل امام، امام را در خطش ندانیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۹)

آیت‌الله بهشتی در واکنش به نامه سید احمد خمینی در مورد حمله به حسن لاهوتی از مبارزین پیش از انقلاب، امام جمعه رشت، نماینده سابق آیت‌الله خمینی در سپاه و نماینده مردم رشت، بر محکوم بودن این روش‌ها تأکید کرد اما به ایشان توصیه کرد به توضیحات استاندار گیلان توجه کنند.

ایشان همچنین به این نکته اشاره نمودند که فرزند آیت‌الله خمینی زمینه‌های اصلی ایجاد تشنج و تقوای نویسندگان و سخنرانان را در ایجاد زمینه تشنج نادیده گرفته‌اند. او تلویحاً خود سخنران و سازمان مجاهدین خلق را به ایجاد و زمینه‌سازی این‌گونه اقدامات متهم ساخت:

«بار دیگر به همه کسانی که به هر عنوان به این‌گونه کارها دست می‌زنند مؤکداً تذکر می‌دهم که این رویه محکوم است. دستگاه قضائی ما باید با شیوه‌ای قانونی و قاطع چنان عمل کند که اولاً در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها نویسندگان و گویندگان از صدق و راستی و پاسداری از ارزش‌های متعالی اسلام منحرف نشوند و ثانیاً مردم و حاضران آرامش و نظم را کاملاً محترم شمرند و از سخنرانان نیز می‌خواهیم که از سخنانی که بی‌جهت جو تحریک به‌وجود می‌آورد خودداری کنند. امام بارها تأکید کرده‌اند قلم‌ها و زبان‌ها در خدمت روشن کردن حقایق به صورتی دلسوزانه و همراه با حسن نیت قرار گیرد بی‌آن‌که آهنگ نیش زدن، سوءظن بی‌جا آفریدن و متشنج کردن و مسموم کردن جو اجتماعی را داشته باشند...»

مسئله حمله به جلسات سخنرانی یک مسئله صرفاً قضائی نیست آن‌چه درباره امنیت قضائی و نظایر آن گفته می‌شود اگر بیش از آن‌چه هست بزرگ شود خود یک اخلال در جمهوری اسلامی ما هست. مسئله امنیت قضائی مانند مسائل دیگر اقتصاد (نظامی و دفاعی و سیاسی) جمهوری اسلامی نوپای ما است با تلاش گسترده و برنامه‌ریزی موجود به جلو می‌رود. کسانی که می‌کوشند تا از رویدادها یک علامت خطر بزرگ بسازند خود به افزایش خطر

کمک می‌کنند و نکنند باید با همکاری و همگامی کارها و برنامه‌ها را پیش برد نه با جوسازی‌های کاذب مانع پیشرفت برنامه‌ها و به ثمر رسیدن تلاش‌ها شد. این درباره همه مسائل است و مخصوص امنیت قضائی نیست. ما پس از داشتن دادگاه‌های صالح و قوانین روشن و نیروهای انتظامی وظیفه‌شناس و شجاع می‌توانیم جلوی این حوادث را به‌صورتی وسیع‌تر بگیریم و تلاش‌هایی که می‌شود در همین جهت هست و تا وقتی که تلاش‌ها در همین جهت است به نتایج کار امید فراوان وجود دارد. درباره جریان آقای لاهوتی گزارش استاندار را در روزنامه‌ها خواندید و تحقیقات در پیرامون جزئیات کار در حال انجام است و نتایج آن روشن خواهد شد.

درباره جریان همدان هم بررسی‌هایی به‌عمل آمده است. با صراحت می‌گویم تا وقتی که گروه‌ها همه نیروی خودشان را به جوسازی‌های کاذب مصرف می‌کنند پیشرفت برنامه‌ها سرعت مطلوب را نخواهد داشت. بنابراین اگر اشخاص و گروه‌ها به‌راستی خواستار آن هستند که سرعت لازم در پیشرفت کارها به‌دست آید دست از جوسازی‌های کاذب بردارند و یار شاطر شوند نه بار خاطر.

تا آن جا که مربوط به ضرورت جلوگیری از برهم‌زدن نظم و آرامش در جامعه از جمله برهم‌زدن آرامش جلسات سخنرانی است مورد قبول همه هست و همان‌طور که گفتم بارها من خود روی آن تأکید کرده‌ام ولی در این نامه نیز از این نکته یاد نشده یکی از راه‌های مؤثر برای پیشگیری از این رویدادها تقوای اصیل گویندگان و نویسندگان است و این‌که در نوشته‌ها و گفته‌های خود بکوشند مطالب تحقیق شده را بگویند تا هر نوشته و سخنرانی به راستی کمکی به رشد اجتماعی خواننده و شنونده باشد. از این رو بی‌شک به افزایش تفاهم و اعتماد کمک می‌کند و خود مانع بروز این گونه حوادث می‌شود. همه گروه‌هایی که یا با خشونت یا با دروغ و افترا در صحنه برخورد عقاید و آراء و اندیشه‌ها ظاهر می‌شوند در این مسمومیت فضای اجتماعی ما سهیم هستند بنابراین به‌جا است که در این نامه‌ها و گفته‌ها نیز به این واقعیت

توجه کامل شود و بدین ترتیب اثر این گفته‌ها و نوشته‌ها نیز بهتر خواهد بود.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۹)

انتقاد از مواضع سیداحمد خمینی کار را به جایی رساند که ایشان دو ماه بعد در مورد نامه خود مبنی بر محکومیت حمله چماق‌داران به حسن لاهوتی توضیحاتی بدهد و در واقع از برخی از حامیان رئیس‌جمهور اعلام دوری (برائت) کند:

«برای هرکس نامه را می‌نوشتیم این سؤال برای عده‌ای مطرح می‌شد و من در همان نامه هم نوشتیم که موضوع شخص برادرم حضرت آقای لاهوتی نیست بلکه موضوع زیرپا گذاشتن ارزش است. به‌همین جهت بود که با این که با موضع‌گیری‌های آقای لاهوتی موافق نبودم چماق‌داری را شدیداً محکوم نموده و می‌نمایم، این‌ها موضوعاتی است کاملاً از هم جدا، این که ایشان شکنجه شده‌اند و به این انقلاب خدمت کرده‌اند و معلول انقلابند یک مسئله‌ای است. و این که موضع‌گیری‌های ایشان صحیح نیست مسئله دیگری است، و این که پاره‌ای به‌خاطر این که از شخصی خوش‌شان نمی‌آید یا مطالب سخنرانی شخص با فکر و عقیده‌شان نمی‌خواند و می‌خواهند با چماقی روی آن را بگیرند مسئله دیگری است که همه افراد مسئول و غیرمسئول مملکت آن‌را محکوم کرده و می‌کنند، علی‌الغرض که مطالب شخصی با اساس جمهوری اسلامی هم مخالف باشد مقامات مسئول باید جلوی آن‌را بگیرند. خلاصه با چماق هیچ‌کاری حل نمی‌شود جز این که آبروی جمهوری اسلامی ریخته می‌شود و مردم ما شدیداً با آن مخالفند و باید شدیداً با آن مبارزه کرد.

حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی در پاسخ این سؤال که شما در ابتدا راجع به منسوبین امام [سیدحسین خمینی] مسائلی را مطرح نمودید آیا منسوبین امام تا چه اندازه در کارهای‌شان با یکدیگر مشورت می‌کنند؟ اظهار داشت: اصولاً کاری نمی‌کنند تا با یکدیگر مشورت کنند گاهی مصاحبه‌ای است همین و بس، و من صریحاً می‌گویم که موضع‌گیری اخیر برادرزاده‌ام حسین آقا را قبول ندارم و با حرف‌های ایشان مخالفم. صحبت‌های ایشان به خود ایشان مربوط می‌شود و نه تنها به امام مربوط نیست که به من هم مربوط

نمی‌شود، ولی این نباید موجب شود تا ما بدون هیچ دلیلی بگوئیم ایشان به فلان گروه و دسته وابسته است نه ایشان به هیچ گروهی وابسته نیست. ایشان یا عصبانی شده است و این مسائل تند را بیان داشته است، و یا فکر کرده و به این نتیجه رسیده است.

خلاصه باید مواظب بود تا کسی مطلبی گفت که مطابق میل ما نبود او را منحرف و یا وابسته قلمداد نکنیم که این خطرناک است. مثلاً من با موضع‌گیری‌های عمومی عزیزم حضرت آیت‌الله پسندیده مخالفم، در عین حالی که شدیداً به ایشان احترام می‌گذارم ما نباید زحمات بسیار ایشان را فراموش کنیم. من با این‌که به ایشان شدیداً علاقه‌مندم با موضع‌گیری‌هایشان مخالفم، این دو مسئله است کاملاً قابل تفکیک که نباید با هم مخلوط گردد. ایشان واقعاً مقاوم هستند و مورد احترام حضرت امام و نباید خدای ناکرده به ایشان توهین شود.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۲۴)

انصاری استاندار گیلان (در سال ۱۳۶۰ ترور شد) در پاسخ به نامه سید احمد خمینی در مورد وقایع کوچصفهان توضیحاتی داد و به وی توصیه کرد یک مقاله در مورد پدیده «چماق‌داری منافقین» بنویسد، او همچنین عامل بحث مشاجره با لاهوتی را جوانی متدین دانست:

«۱۰ صبح ۵۹/۱۱/۲۲ آقای لاهوتی سخنرانی در کوچصفهان می‌گذارند و ما چون جو کوچصفهان را می‌دانستیم که احتمال درگیری وجود دارد از ایشان توسط معاون سیاسی استاندار استدعا کردیم که سخنرانی نکند ولی ایشان نمی‌پذیرند ساعت ۱۰ صبح در آنجا به منبر می‌روند. پس از یک ربع در میان صحبت خود می‌گویند یک عده‌ای او باش و بچه آمده‌اند سخنرانی مرا به هم بزنند. بعد هم آن فردی که قبلاً در مسجد کاسه‌فروشان با وی بحث کرده بود می‌گوید من بچه نیستم توهین نکنید و مجدداً دودستگی شروع می‌شود و شعارهایی که معمولاً مردم می‌دهند تکرار می‌شود. در همین حین از بیرون مسجد سنگی پرتاب شده و به شیشه اصابت می‌کند و معلوم نیست از طرف چه کسی این سنگ پرتاب شده است.»

در همین زمان محافظ آقای لاهوتی داخل مسجد را به رگبار می‌بندد ولی هوائی و تیرها به شیشه‌های بالای مسجد اصابت کرده و آن‌ها را می‌شکند. وقتی صدای تیر را مردم می‌شنوند شلوغی زیادتر می‌شود و همان جوانی که اعتراض کرده بود به این اعمال اعتراض می‌کند و مردم هم شعار می‌دهند. محافظ آقای لاهوتی به آن فرد می‌گوید اگر یک قدم جلو بیائی می‌زنم که او هم می‌گوید ما از رژیم طاغوت نترسیدیم و از تو هم نمی‌ترسیم و یک قدم می‌گذارد جلو، محافظ آقای لاهوتی هم یک تیر به زمین می‌زند و آن تیر کمانه می‌کند و به ساق پای آن فرد خورده و وی می‌افتد و یک نفر دیگر هم مجروح می‌شود. درگیری به همین صورت ادامه می‌یابد و در این اثنا یک نفر که هنوز برای ما شناخته نیست و ما در حال تحقیق هستیم از وسط جمعیت تیری به پای محافظ آقای لاهوتی همان فرد شلیک کننده می‌زند. و در این جا اعلام می‌شود که هرگز نه به آقای لاهوتی تیری شلیک می‌شود و نه هیچ تیر دیگری شلیک می‌شود. آن چیزی که آقای رئیس‌جمهور گفته‌اند صحت ندارد و بهتر بود آقای رئیس‌جمهور قبل از هرکس توسط شخص یا مقامی یا وزیر کشور یا معاونت از من می‌پرسیدند که جریان چیست؟ تا خلاف به عرض ایشان رسانده نشود و ایشان هم اظهاراتی نفرمایند که صحت نداشته باشد. در ضمن آنچه انقلاب اسلامی نوشته و ربط داده به آقای غفاری و گفته دروغ محض است. وقتی آقای غفاری آن جا شرکت کرده بود پاسداری آن جا نبوده و اصلاً آن جا سپاه نبود که رئیس سپاه داشته باشد.

تازه یک هفته است که سپاه آن جا پاسگاه ایجاد کرده و چون آقای لاهوتی گفتاری در رابطه با سپاه داشته به سپاه آن جا گفته شده بود که اصلاً دخالت نکند و از ژاندارمری خواسته شده بود که محافظت از آقای لاهوتی را به عهده داشته باشد و محرکین را دستگیر کنند. فرماندار رشت را هم به عنوان دلجوئی کردن از آقای لاهوتی و کنار زدن جمعیت و آوردن آقای لاهوتی از رشت به آن جا فرستادیم و بحمدالله ماجرا به این ترتیب خاتمه می‌یابد.

موضوعی که آقای سیداحمد نوشتند ماشین را یک چرخش را پنچر کرده‌اند نه این که با ۳- زده باشند و حتی همان موقع فرماندار ماشین را داده پنچری

گرفتند و به آقای لاهوتی تحویل داده و ایشان با همان ماشین به تهران مراجعه کردند...

ایشان یک جوان متدین است و این صحبت آیت‌الله لاهوتی و کلیه گفت‌و‌شنوده‌های ایشان و صدای رگبارها ضبط شده و نوار موجود است که هر دستگاه قضائی بخواهد می‌تواند نوار را از سپاه بگیرد...

چرا این روزنامه‌ها وقتی گروه‌های آمریکائی به مردم حمله می‌کنند چیزی از چماق‌داری نمی‌نویسند و چرا وقتی در بندرانزلی یک معلم مسلمان متدین که حامله هم بود توسط گروه‌های چپی یعنی پیکاری‌های آمریکائی و طرفداران مجاهدین مضروب می‌شود چیزی نمی‌نویسند؟ نکته جالب این است که در آن درگیری دو نفر از افراد تحقیق سپاه به آن‌جا فرستاده می‌شوند و از بین هزار نفر جمعیت همان دو نفر هم مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند. آقای سیداحمد خمینی بهتر است از آن‌ها هم بنویسند. ما از آقای سیداحمد خواهش می‌کنیم یک مقاله هم در مورد چماق‌داران سازمان‌های توطئه‌گر و منافق بنویسند تا مردم از قلم شیوای ایشان بهره کافی بگیرند. ما هم دنبال همین‌ها هستیم ولی وقتی پس‌فردا دستگیر شدند آن‌وقت روزنامه‌ها و قلم به‌دستان آزادی‌خواه نویسند که اختناق هست، دستگیر می‌کنند و آزادی نیست.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۹)

آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور نیز حادثه کوچصفهان و این‌گونه تحرکات و حملات را محکوم نمود. وی در عین حال سخنرانان را مورد خطاب قرار داد و از آنان خواست از دروغ‌پردازی بپرهیزند تا شاهد این‌گونه عکس‌العمل‌ها نباشیم. او به سیاق بنی‌صدر که پیش‌تر مجاهدین خلق را به استفاده از چماق‌زبانی متهم ساخته بود، بدون نام بردن از لاهوتی و مجاهدین خلق سخنرانان خاص را به دروغ‌گویی و استفاده از چماق‌زبانی متهم ساخت: «ما همواره با این شیوه‌ها مخالف بوده‌ایم و در طول این ۲ سال چندین بار در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که منتشر شده این شیوه‌ها را محکوم کرده‌ایم ولی نه فقط چماق مجسم و چماق چوبی بلکه چماق لفظی و قلمی هم را همان‌طور که امام هم دیدید با تأکید روی نقش ویران‌گر کلیه این چماق‌ها

تأکید فرمودند این یک حقیقت بزرگ است باید همه این چماق‌ها زمین گذاشته شود. باید گفت‌وگوها و سخن‌ها با زبان ارشاد و زبان دلسوزی و روشن‌گری صادقانه باشد اگر یک گوینده و نویسنده‌ای در رابطه با رویدادها دروغ‌پردازی کند، وقایع کوچک را خیلی بزرگ کرده، وقایع بزرگ را خیلی کوچک کند این خودش آمده جو تحریک را به‌وجود آورده، باید از آنچه جو تحریک است، اختلاف‌انگیز و پریشانی‌ها را تقویت می‌کند، خودداری بشود. من نمی‌خواهم بگویم آن دروغ‌گوئی‌ها و چماق‌های قلمی مجوزی به استفاده از این چماق‌های چوبی [است] و نه می‌خواهم بگویم استفاده از چماق‌های چوبی مجوزی برای استفاده از چماق‌های قلمی و زبانی است. می‌خواهم بگویم ملت ما فشار بیاورد تا همه این چماق‌ها از بین برود و زمینه اجتماعی ما برای رشد سالم و سازنده افراد و سازمان‌ها و جمعیت‌های متشکل فراهم‌تر بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۷)

در جایی دیگر وی با اشاره به حمله به سخنرانی خود در یزد توسط عده‌ای، حمله به سخنرانی‌ها را محکوم نمود، اما در عین حال بار دیگر به سخنرانان توصیه کرد با حسن نیت سخن گفته و سوءظن بی‌جا ایجاد نکنند:

«همان‌طور که بارها به عرض همگان رسانده‌ام، نظام حقوقی و اخلاق اسلامی در جامعه ما ایجاب می‌کند که مجالس و مجامع بحث و سخنرانی محترم شمرده شود. متأسفانه این احترام در همه موارد رعایت نمی‌شود و درگیری‌ها و برهم‌زدن نظم مکرر سبب می‌شود که این مجالس و مجامع به سلامت برگزار نشود.

در مسافرت من به یزد، در شهر بافق یک عده بسیار کوچک حدود سی تا چهل نفر، با در دست داشتن عکس‌هایی کوشیدند مانع آرامش جلسه چندهزار نفری مردم در مسجد بزرگ آن‌جا شوند، که البته پیش از شروع سخنرانی در اثر رفتار مناسب اکثریت عظیم آن‌جا، ناچار به سکوت شدند. آن چه که می‌تواند نشانه رشد باشد، این است که جو جمهوری اسلامی از این‌گونه مزاحمت‌های غیرمعقول مبرا و منزّه بماند. بار دیگر به همه کسانی که به هر عنوان به این گونه کارها دست می‌زنند، مؤکداً تذکر می‌دهم که این رویه

محکوم است. دستگاه قضائی ما باید با شیوه‌ای قانونی و قاطع چنان عمل کند که اولاً در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، نویسندگان و گویندگان از صدق و راستی و پاسداری از ارزش‌های متعالی اسلام منحرف نشوند. ثانیاً حاضران آرامش و نظم را کامل محترم شمارند، و از همه مردم می‌خواهیم که دستگاه قضائی را در این مورد یاری دهند و از سخنرانان نیز می‌خواهیم از سخنانی که بی‌جهت جو تحریک به وجود می‌آورد، خودداری کنند و همان‌طور که دستور اسلام ایجاب می‌کند و امام بارها تأکید کرده‌اند، قلم‌ها و زبان‌ها در خدمت روشن کردن حقایق به صورتی دلسوزانه و همراه با حسن نیت قرار گیرند، نه آن‌که آهنگ نیش زدن و سوءظن بی‌جا آفریدن، متشنج کردن و مسموم کردن جو اجتماعی را داشته باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۳۰)

آیت‌الله خمینی سیزده روز بعد از حادثه فوق از تمام گروه‌ها و جریان‌ها، نهادها و وزارت کشور می‌خواهد نسبت به اخلال در سخنرانی‌ها حساس باشند و نگذارند سخنرانی‌ها به تشنج کشیده شود:

«کسانی که بخواهند اخلال کنند در هر امری از امور چه در سخنرانی‌هایی که از طرف شخصیت‌ها می‌شود و چه در اجتماعات مطابق قانونی که با اجازه وزیر کشور اجتماعات حاصل می‌شود باید شماها مواظب باشید و سپاه پاسداران هم که در شهرها هستند با شما هماهنگ باشند برای جلوگیری از این‌که در این اجتماعات یک دسته اشرار وارد نشوند و بخواهند درگیری ایجاد کنند و همین‌طور در خیابان‌ها یک دسته اشرار بخواهند درگیری ایجاد کنند و ناراحتی برای مردم، به حسب قاعده و قانون شما وظیفه دارید و سپاه پاسداران که در شهرها هستند وظیفه دارند که با شما کمک کنند و مردم هم از شما پشتیبانی کنند که این‌طور درگیری‌هایی که موجب تشتت قوا می‌شود و موجب ضعف قوا می‌شود و با یک برنامه‌ای مشغول هستند برای شرارت انجام نگیرد، با قدرت و قوت و با پشتیبانی همه مردم از این‌طور امور باید جلوگیری بشود تا در یک سطح آرامی مردم مشغول به کارهاشان بشوند و بعضی از این اشرار که مشغول ترور هستند یا مشغول انفجار بعضی از جاها هستند باید اطلاعات حاصل بشود و پیگیری بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۵)

آیت‌الله خمینی بدون ذکر نام، از گروهی خاص از سخنران‌ها و روزنامه‌ها خواست دست از تشنج‌آفرینی بردارند. ایشان این گروه‌ها را عامل نفاق و از پشت خنجر زدن به نظام خواند:

«قبل از این که دست به قلم بزند و قبل از این که زبان باز کند توجه به حال خودش بکند و توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی اموری که الان ما مبتلای به او هستیم ببیند که آیا این صحبت در سطح کشور یک تشنجی ایجاد می‌کند چماق‌ها را ایجاد می‌کند یا آرامش را ایجاد می‌کند. ببیند که این روزنامه، این قلم آرامش در این کشور که الان لازم است ایجاد می‌کند یا تشنج ایجاد می‌کند. اگر چنانچه تشنج ایجاد کرد این روزنامه چماق است و آن گفتار چماق است و اگر آرامش در مردم ایجاد کرد این رحمت است و این مشکور است پیش خدای تبارک و تعالی. خدا را در نظر بگیرید، ای گویندگان، ای نویسندگان، ای کارکنان مملکت، ای کارمندان اداری و غیراداری و کشاورز و همه خدا را در نظر بگیرید خدا حاضر است همه جا. زبان شما در محضر خدا است. چشم شما در محضر خدا است و همه قوای شما در محضر خدا است. در محضر خدا، خدا را معصیت نکنید. بزرگ‌ترین معصیت امروز در کشور ما ایجاد اختلاف است. ایجاد نفاق است. بزرگ‌ترین رحمت برای ما و تکلیف برای ما ایجاد آرامش است و ایجاد رفاق[رفاقت] است. گویندگان ما، نویسندگان ما هرچند هم بسیار خوب باشند و بسیار متعهد باشند، لکن گمان نکنند که از آن شرور باطنی پاک شده‌اند... توجه کنید که قلم‌های شما و زبان‌های شما مسلسل نباشد و به سینه این جوان‌های ما وارد بشود و آن وقت بگوئید که به ما حمله شده است. شما هم حمله کردید، فقط صدام نیست شما هم شریک خواهید بود. قبل از این که به نطق‌ها بروید و قبل از این که مقاله‌ها بخواهید بنویسید و قبل از این که تیتراها بخواهید درشت بنویسید با خودتان خلوت کنید و ببینید که برای چه این کار را می‌کنید، مقصد شما چه هست، شما حق را برای حق می‌خواهید، یا حق را از رقبای خودتان هم نمی‌پذیرید.» (همان)

آیت‌الله خمینی در عین حال مهم‌ترین مسئله کشور را نه حملات به سخنرانی‌ها بلکه قلم و زبان‌هایی دانست که در حال فتنه‌انگیزی و ایجاد اختلاف در کشور هستند. در این مسئله نیز نگاه و دیدگاه آیت‌الله خمینی تا حدود زیادی تأیید دیدگاه و نظر رهبران حزب جمهوری اسلامی بود. این‌که چماق‌داری از هر نوعی مردود است و دیگر دقت سخنرانان و نویسندگان در بیان مطالب و خودداری از بیان هرگونه مطلبی که به تشنج اوضاع بینجامد. این البته مغایر با آنچه رئیس‌جمهور آن را آزادی بیان می‌خواند، بود. رئیس‌جمهور خودداری از بیان مسائل و واقعیت‌های کشور به بهانه جلوگیری از ایجاد تنش را سانسور و استبداد توصیف می‌کرد. آیت‌الله خمینی در همان روز در پاسخ رئیس‌جمهور که حمله به سخنرانی‌ها را چماق‌بازی خوانده بود، تشنج‌آفرینی روزنامه‌ها و سخنرانان را بزرگ‌ترین چماق خواند:

«یک کلمه هم با کسانی که قلم دست‌شان است و زبان در اختیارشان، و آن این است که شما همه و همه ملت می‌دانند که ما باید کوشش کنیم در این که وحدت ایجاد کنیم. در این که هماهنگی بین جناح‌ها و گروه‌ها ایجاد کنیم و من باید عرض کنم که بعضی از زبان‌ها از چماق بدتر است چماق‌کشی و چماق‌بازی. حالا هم همین مسأله هست، لکن آن چماق زبان و چماق قلم بالاترین چماق‌ها است که فسادش صدها برابر چماق‌های دیگر است. آنهایی که می‌خواهند صحبت بکنند و خصوصاً در این چند روز زیاد هم هستند، باید توجه بکنند به این‌که قبل از این‌که می‌خواهند صحبت کنند بنشینند با خودشان فکر کنند ببینند که این زبان چماق است و می‌خواهد به سر یک دسته دیگر کوبیده بشود، یا این‌که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت.» (همان)

در همان روز محمدعلی رجایی بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به حادثه کوچصفهان و بدون نام بردن از هیچ سازمان یا گروهی، به شدت به منافقان (واژه‌ای که غالباً به سازمان مجاهدین خلق اطلاق می‌شد) هشدار داد. وی به سخنران‌ها و روزنامه‌نویسان منافق هشدار داد که از جنگ با آن‌ها هیچ‌گونه هراسی ندارد:

«منافقان و نفاق‌افکن‌ها با این موضع مستکبران باید بدانند در چه خطی هستند. همین‌طور آن‌ها که با دلالتی مختلف آرامش جامعه را برهم می‌زنند و برخلاف دستور وزارت کشور راهپیمائی می‌نمایند. سقوط دولت، تضعیف روحیه مردم هیچ حاصلی جز خوشحالی دشمنان اسلام ندارد. ما دولت نیستیم ما مردم هستیم. ما همه اعضای کابینه هستیم و ما برآنیم که این انقلاب را به رهبری امام به پیروزی نهائی برسانیم. همچنین در رابطه با کارهای دولت ما هیچ مسأله پنهانی نداریم. سرّ و رازی هم نداریم. بنابراین، یک دولتی که این‌چنین با مردمش پیوند عمیق دارد احتیاجی به روزنامه‌های منافق و دروغ‌پرداز ندارد. بلکه مردم خود حق و باطل را می‌دانند.

یک‌بار دیگر اعلام می‌کنم که این مردم در مقابل اخلال ایستادگی می‌کنند. این مردم انقلاب کردند و خود حافظ آنند. من صمیمانه از نویسندگان و گویندگان می‌خواهم که اختلافات شخصی را به روزنامه و سخنرانی نکنند. همان‌طور که به زبان پذیرفتیم در عمل هم بپذیریم. تا جائی که زمینه بحث فراهم است و می‌شود مسائل را گرد یک میز نشست و حل کرد نباید آرامش کشور را به هم زد. بدانید که این عرایض سرباز کوچک هرگز جنبه التماس ندارد، امکاناتی که در اختیار جمهوری و مردم است قادر است که شما را در هر شرایطی باشید سر جای خودتان بنشانند. شما از صدام بالاتر نیستید، شما از آمریکا بالاتر نیستید. مردم ما که با آمریکا می‌جنگند، مردم ما که با صدام می‌جنگند، با چهار تا شما سخنران‌ها و روزنامه‌نویس‌ها و راهپیماها هم می‌توانند بجنگند. منتهی این مردم دلشان می‌خواهد که شما در آغوش اسلام، در آغوش انقلاب باشید زیرا انقلاب ما انقلاب سازنده است، انقلاب سرنیزه و تیرباران نیست. امیدوارم شما باعث این نشوید که این انقلاب تبدیل به انقلاب تیرباران شود.» (انقلاب اسلامی، ۵/۱۲/۵۹)

این موضع نخست‌وزیر، در حالی که در محافل خصوصی و در افکار عمومی چنین شایع شده بود که رئیس‌جمهور در حال حمایت از سازمان مجاهدین خلق است و برخی اعضای دفتر وی با این سازمان در رابطه

هستند، آینده روشن و امیدبخشی را نشان نمی‌داد. این احتمال وجود داشت در ماه‌ها و روزهای آینده شاهد تنش‌ها و برخوردهای سیاسی شدیدتری باشیم.

به دنبال سخنرانی آیت الله خمینی، رئیس دیوان عالی کشور، آیت الله بهشتی، بر برخورد سخت او و همفکرانش با کسانی که در راه حکومت کارشکنی و توطئه می‌کنند، تأکید می‌کند، و در ضمن بار دیگر گفت‌وگو را تجویز می‌کند:

«در عالم اسلام جنگ هست، قتال هم هست، کشتار هم هست، با کی‌ها؟ قتال و کشتار برای کسانی است که هر قدر ما با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنیم، مباحثه می‌کنیم، نصیحت می‌کنیم، اندرز می‌دهیم، مباحثات می‌کنیم تا بلکه در برابر حق تسلیم بشوند، نه تنها تسلیم نمی‌شوند، بلکه در راه حق هم کارشکنی‌ها و توطئه‌ها می‌کنند، کارشکنی‌های خائنانه می‌کنند که باید با قدرت جلوی آن‌ها را گرفت، آن همان جهاد است. همان قتال است» جادلهم باللّتی حی احسن» که تازه آن جدال هم باید از «اللّتی حی احسن» استفاده کرد «از بهترین راه» اما دیگر جمع خودمان چرا؟ من صریحاً عرض می‌کنم در جمهوری اسلامی ما باید بنا را بر این بگذاریم که تلاش کنیم این اکثریت جامعه ما قدرت و توان لازم برای با هم نشستن، ایستادن، راه رفتن، به گفت‌وگو و کاوش مشترک پرداختن و به نتایج قابل قبول برای همه رسیدن [را داشته باشد]، این بنای اصلی باید باشد. این حال و هوایی که الان ما داریم، این حال و هوای مناسبی نیست، حال و هوایی است که خطر سوءاستفاده دشمن را روزبه‌روز افزون‌تر می‌کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

در برابر سخنان مشابه آیت الله خمینی و رئیس دیوان عالی کشور، رئیس‌جمهور دستگاه قضایی را به بی‌عملی، تعلل و مهم‌تر از همه تبعیض در برابر عملکرد گروه‌های به اصطلاح چماق‌دار متهم ساخت:

«دو گزارش درباره دستگاه قضایی بود که با کمال تأسف حکایت از فقدان امنیت قضایی، و قضاوت‌های غیراسلامی، زورگویانه و حق‌کشانه، بود. یک مورد آن به تویسرکان مربوط می‌شود و مقایسه آن‌چه در تویسرکان شده است و آن‌چه در اصفهان رخ داده است، بسیار جالب است. آن‌چه در تویسرکان شده است، این است که عده‌ای در محل سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی درود بر

بنی‌صدر گفته‌اند. به من گزارش نکردند که بیش از این گفته باشند. این‌ها (درودگویندگان) به ۴۰ ضربه شلاق و یک‌سال زندان محکوم شدند. در اصفهان به محل سخنرانی با اتومبیل لنگه کفش آوردند و دو، سه نوبت، گروهی با عکس و تفصیلات بودند که از جمعیت رانده شدند ولی دوباره بازگردانده شدند و باز آمدند که حکایت از سازمان مرتب و منظمی می‌کند که برای برهم‌زدن سخنرانی و توهین به رئیس‌جمهوری است که در حقیقت به لحاظ موقع و رأی مردم، توهینی به ملت تلقی می‌شود.

استاندار و عده‌ای برای این امر آمده بودند که گفتند که ۹ نفر را گرفتیم که ۷ نفر آن‌ها از مردم عادی بودند. و چون شما گفتید که مربوط به نهادها و دستگاه‌های دولتی و غیردولتی نبودند ره‌ایشان کنید، آن‌ها را رها کردیم و پرونده دو نفر دیگر را به دادگاه فرستادیم. پرسیدم دو سه نوبت از میدان بیرون شدند و دوباره با صف و شعار و عکس و تفصیلات آمدند و فیلم‌برداری آن‌هم موجود است، و اتومبیلی هم که با آن لنگه کفش آورده‌اند و در حال توزیع لنگه کفش از آن اتومبیل عکس گرفته‌اند، موجود است و آن‌هایی که فساد می‌کردند، در عکس شناسائی شدند، نیز موجود هستند. آیا هرگز این‌ها را پیگیری و تعقیب کرده‌اید؟ معلوم شد که خیر این‌کار را نکرده‌اند و گفته‌اند که آن عکس‌ها را در اختیار ما بگذارند تا این کار را بکنیم.

یک‌جا ۴۰ ضربه شلاق، یک‌سال زندان و محرومیت از زندگی آن‌هم به دلیل شعار دادن. و در عوض جای دیگر به‌طور سازمان یافته، حمله به اجتماع و پرتاب کردن لنگه کفش به‌سوی رئیس‌جمهوری و این هم نتیجه تحقیق آن؟! (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۱)

وی به جز اعتراض به قوه قضائیه در کتاب «خیانت به امید» مدعی می‌شود نهاد‌های انقلابی عامل اصلی چماق‌داری هستند:

«کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و کمی بعد سپاه انقلاب و بعد از این‌ها بنیاد مستضعفان به‌وجود آمدند. پایه‌پای این نهادها که «رسمیت» می‌داشتند، نهاد مهمی در درون و بیرون این نهادها به‌وجود آمد به اسم «حزب‌الله» مجهز به چماق و با وظیفه سرکوب «مخالفان» انقلاب اسلامی. این نهادها هستند که با

صفت «انقلابی» به تدریج رشد کرده‌اند. راه‌حل‌های خویش را بر راه‌حل‌هایی که براساس اصل قرار دادن آزادی پیشنهاد می‌شدند، نشان‌دادند و امروز در عمل امور کشور را قبضه کرده‌اند.» (بنی‌صدر، ۱۳۶۰، ۴۴)

رئیس‌جمهور استقامت همراه با گفت‌وگو برای حل مسائل موجود فی‌مابین را مؤثر می‌داند. وی از حامیان خود می‌خواهد به‌جای شعار علیه طیف مخالف به گفت‌وگوی انتقادی و ارائه راه‌حل‌های خود بپردازند:

«(انقلاب اسلامی: گروه کثیری از حاضرین بعد از تکبیر می‌گفتند که "مرگ بر مخالف بنی‌صدر".)

رئیس‌جمهور درباره این شعار گفت که: شما این «مرگ بر مخالف بنی‌صدر» را که می‌گوئید فایده‌ای ندارد. برای این که دعای مسلمان اصلاً باید دعای رحمت باشد. شما که طلب می‌کنید، بگوئید که خدایا این‌ها را به راه راست هدایت کن (آمین حاضرین). برای این که این دعا (دعای هدایت) ما را راحت‌تر به هدف می‌رساند. بعلاوه این که ما آرزوی مرگ کسی را نداریم ولی آرزوی هدایت همه را داریم. بنابراین ما یک جامعه‌ای می‌خواهیم که در آن مخالفت با بنی‌صدر، مخالفت شخصی نباشد، بلکه روی راه و رسم‌ها باشد. مثلاً بگویند که: آقا، من راه و رسم شما را نمی‌پسندم و راه و رسم من هم این است و فحش هم ندهد. او راه و رسمش را می‌گوید ما هم می‌گوئیم و شما مردم خودتان انتخاب می‌کنید. زیرا قرآن می‌گوید: «قول‌ها را گوش بدهید و بهترینش را انتخاب بکنید». این آموزش، آموزش قرآنی است و ما نباید کینه را مبنای خراب کردن یک‌دیگر قرار دهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۸)

انتقاد از قوه قضائیه تنها منحصر به رئیس‌جمهور نبود گروه‌های سیاسی به استثناء جریان مذهبی غالباً از شرایط موجود ناراضی بودند. انتقادات گروه‌های سیاسی عمدتاً عبارت بودند از نبود آزادی‌های قانونی، انحصارطلبی یک گروه برای قبضه کردن قدرت و جو خفقان به‌وجود آمده برای فعالین سیاسی. چند ماه پس از جنگ و تثبیت اوضاع در مرزها بار دیگر طرح انتقادات از حزب جمهوری توسط جراید و احزاب سیاسی اپوزیسیون شدت گرفت. روزنامه انقلاب اسلامی و رئیس‌جمهور هم، هم‌صدا با آن‌ها این انتقادات را تکرار

می‌کردند. آیت‌الله بهشتی در پاسخ به این انتقادات به واسطه منصب قانونی خود در جایگاه رئیس دستگاه قضا به حدود قانونی آزادی‌های سیاسی پرداخت و آن را مشخص نمود:

«یکی از این افراد اخیراً در روزنامه‌ها نوشته بود وقتی می‌گوئیم آزادی نیست، آزادی برای مخالفان رژیم نیست والا آزادی برای موافقان رژیم هست. آزادی وقتی هست که مخالفان رژیم آزاد باشند که بتوانند آزادانه حرف‌های‌شان را بزنند. این مطلب را روشن کنم که در نظام جمهوری اسلامی آزادی چگونه خواهد بود و اینک چگونه است و همراه با مردمان راه روشن را پیدا کنیم و با عزمی استوار برویم.... آزادی سه بخش اصلی دارد. بخش اول آزادی عقیده و اندیشه، بخش دوم آزادی بیان و قلم و اجتماعات و تظاهرات، بخش سوم، آزادی تشکیل احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی، حال باید ببینیم پس از پیروزی انقلاب وضع چگونه باید باشد. اما در بخش اول آزادی در عقیده و اندیشه است هر انسانی در داشتن و انتخاب عقیده آزاد است. اصلاً عقیده و باور قابل تغییر نیست. کسانی که می‌خواهند از راه‌های مختلف باور و اعتقاد و محبت را به مردم تحمیل کنند عوضی می‌روند. این‌ها بدباوری و کینه مردم را متوجه خودشان می‌کنند. اصولاً دین تحمیلی نیست. اعتقاد دینی هم تحمیلی نیست. انسان در اندیشه و باور و اعتقاد آزاد است و هیچ‌گونه اجبار و تحمیل در باور و ایمان و اعتقاد و مهر و محبت معنی ندارد....»

در جمهوری اسلامی همه باید آزاد بیان‌دیشند و آزاد جست‌وجو کنند و نسبت به هرچیزی آزادانه آنچه را حق می‌یابند بپذیرند و دنبالش بروند. هرکس و هرگروه و هر مقام و هر عالم و عامی که از این راه آزادی کامل اندیشه و عقیده ذره‌ای منحرف شود از صراط مستقیم اسلام منحرف شده است و من به عنوان یک روحانی با شما عهد می‌کنم که در همه عمرم و هم‌اکنون و تا زنده‌ام از کسانی که درصدد تحمیل عقیده، فکر و اندیشه به دیگران هستند بیزارم. در مورد آزادی بیان و قلم و اجتماعات در جمهوری اسلامی ایران هر انسانی در اظهارنظر نسبت به مسئولان در هر موقعیت و مقام که باشد آزاد است با رعایت دو شرط:

۱- اظهارنظر و مطلبی که درباره آنها می‌کنند و می‌گویند راست باشد، دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی پیرامون آنها نکند. تهمت نزند. برچسب‌های باطل نزند و راست بگوید.

۲- با زبان و بیان دلسوزانه و بی‌غرضانه بگوید، نه با زبان بیان و عبارت‌های مغرضانه و کینه‌توزانه.

شما درباره هر مسئولی در هر موقعیتی که باشد آنچه را می‌دانید می‌توانید بگوئید، همه زنان و مردان جمهوری اسلامی ایران اعم از مسلمان و غیرمسلمان در اظهارنظر پیرامون شخصیت و طرز کار مدیران و مسئولان جامعه در هر درجه که باشند آزادند با رعایت این دو شرط که دروغ نگویند و بیان‌شان بیان نصیحت و دلسوزی و ارشاد باشد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۹)

آیت‌الله خامنه‌ای عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی حکومت اسلامی را حامی آزادی بیان و اندیشه می‌داند و برخورد با اندیشه از طریق حمله به افراد را غیراسلامی می‌داند، در مقابل او از کسانی که جامعه نسبت به آنها حساس است می‌خواهد از ایجاد زمینه برای تشنج اجتناب کنند:

«همه مؤمنان به این انقلاب باید بدانند فضای جامعه اسلامی فضای بازی است. فضائی است که صاحبان اندیشه‌های مختلف می‌توانند سخن و عقیده خود را ابراز کنند. در مقابل حجت و دلیل قاطع هیچ اندیشه‌ای نمی‌تواند تاب مقاومت بیاورد. به جنگ افکار رفتن فقط با بیان فکر و اندیشه ممکن است. و الا غیر این که کسانی بخواهند به شیوه‌هایی متوسل بشوند، به کسانی حمله کنند، آنها را مورد آسیب قرار بدهند، یقیناً برطبق روال و رویه اسلامی نیست. این مقدمات بلبشو و آناشیسیم اجتماعی است و این مقدمات اختناق و استبداد است. اما از سوی دیگر آن کسانی و گردهمایی و افرادی که احساس می‌کنند سخن آنها در جامعه ممکن است مورد عکس‌العمل‌ها و مقاومت‌ها قرار بگیرد باید بدانند که زمینه تشنج را زدودن وظیفه بزرگ آنها است.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۱۳)

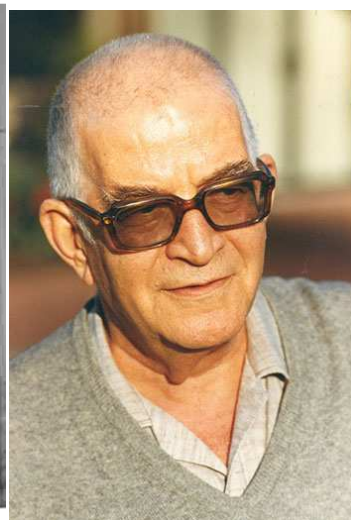
عکس‌های فصل هشتم



احمد کاشانی



حسن آیت



مظفر بقایی کرمانسید محمد موسوی خوئینی‌ها



محمد جواد حجتی کرمانی محی‌الدین انواری



رضا اصفهانی



فضل‌الله محلاتی (مهدی‌زاده)



از راست حسن لاهوتی و شهاب‌الدین اشراقی



محمد جعفری (سر دبیر روزنامه انقلاب اسلامی)



فضل‌الله صلواتی



منوچهر محمدی



حسن غفوری فرد



محمدتقی شریعتی



علی تهرانی



عبدالرحمن قاسملو

